

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیح البخاری

امام ابو محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمه فارسی

جلد سوم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی - عربی
مشخصات نشر	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص)/مؤلف ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری / مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات ظاهری	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
شابک	: ج
	: (ج. ۱) 964-6765-06-8 (ج. ۳) 964-8688-73-3
	: (ج. ۲) 964-6765-71-0 دوره 964-8688-78-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عربی - فارسی
یادداشت	: ج. ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیبا).
یادداشت	: ج. ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیبا).
موضوع	: احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / BP۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱ - ۷۹ م



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صمیم البخاری (جلد سوم)

مؤلف	: امام ابو عبید... محمد بن اسماعیل بخاری
مترجم	: عبدالعلی نور احراری
صفحه آرای و طرح جلد	: وحید عباسی
ناشر	: شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	: سوم - ۱۳۹۰
شمارگان	: ۱۸۰۰ نسخه
چاپخانه	: دقت (خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۳-۳
شابک دوره	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	: ۱۲۵۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

فهرست

۱	۳۵- کتاب سلم
۱	باب ۱: سلم به پیمانۀ معین
۱	باب ۲: بیع سلم در وزن معین
۲	باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال موجود نیست
۴	باب ۴: بیع سلم بر خرما می درخت
۵	باب ۵: ضمانت در بیع سلم
۵	باب ۶: فرو گذاشتن در بیع سلم
۵	باب ۷: بیع سلم به میعاد معین
۶	باب ۸: بیع سلم بچه شکم شتر
۷	۳۶- کتاب شُفَعَه
۷	باب ۱: شُفَعَه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است
۷	باب ۲: عَرْضَةُ شُفَعَه بر شریک قبل از فروش ملکیت.
۸	باب ۳: کدام همسایه نزدیکتر است
۹	کتاب اجاره
۹	باب ۱: مزدور گرفتن مرد نیک
۹	باب ۲: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط
۱۰	باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت
۱۰	باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد
۱۱	باب ۵: مزدور گرفتن در جهاد
۱۲	باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند
۱۲	باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست
۱۳	باب ۸: مزدور گرفتن تا نیمه روز
۱۴	باب ۹: مزدور گرفتن تا نماز عصر
۱۴	باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد
۱۵	باب ۱۱: مزدور گرفتن از عصر تا شب
۱۶	باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را
۱۸	باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند
۱۸	باب ۱۴: مزد دلالی
۱۹	باب ۱۵: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند
۲۰	باب ۱۶: آنچه در رُقِيَه (دَم و دَعَا) سوره فاتحه الکتاب به قبایل عرب داده شده است
۲۱	باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل آوری در خراج کنیزان
۲۲	باب ۱۸: خراج حجامتگر
۲۲	باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که خراج وی را تخفیف دهند
۲۲	باب ۲۰: عاید زن زناکار و کنیزان زناکار
۲۳	باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده

- باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد
 ۳۸ - کتاب حواله
 ۲۵ باب ۱: در مورد حواله
 ۲۵ باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق
 ۲۶ باب - ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست
 ۳۹ - کتاب کفالت
 ۲۷ باب ۱: ضمانت کردن در ادای قرض و حاضر کردن قرضدار و غیر آن
 ۲۷ باب ۲: گفته خدای تعالی
 ۲۹ باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به عهده می‌گیرد،
 روا نیست که از ضمانت آن سر باززند.
 ۳۱ باب ۴: امان گرفتن ابوبکر در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و عهدوی
 ۳۲ باب ۵: قرض
 ۳۵ ۴۰ - کتاب وکالت
 ۳۶ باب ۱: وکیل کردن شریک شریک خود را در تقسیم کردن و غیز آن
 ۳۶ باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام
 یا دار حرب وکیل کند رواست
 ۳۶ باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند
 ۳۷ باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببیند، یا چیزی را درحال
 فاسدشدن ببیند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند.
 ۳۸ باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست
 ۳۹ باب ۶: وکالت در ادای قرض
 ۳۹ باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست
 ۴۰ باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که
 چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد.
 ۴۱ باب ۹: وکیل گرفتن زن امام را در عقد نکاح
 ۴۲ باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد
 ۴۳ باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است
 ۴۵ باب ۱۲: وکالت در مال وقف و نفقه وکیل و اینکه وکیل دوست خود
 را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد
 ۴۶ باب ۱۳: وکالت در اجرای حدود (مجازات)
 ۴۶ باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن
 ۴۷ باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید:
 در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تو را می‌نماید و وکیل بگوید: همانا،
 آن چه را گفتم شنیدم .
 ۴۷ باب ۱۶: وکیل گرفتن شخص قابل اعتماد در
 خزانه‌داری و مانند آن
 ۴۸ ۴۱ - کتاب مزارعت
 ۴۹ باب ۱: فضیلت زراعت و نشانیدن نهال که از خورده شود .
 ۴۹

- باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی که بدان امر شده است. ۴۹
- باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت ۵۰
- باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی ۵۱
- باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن و من تو را در محصول آن شریک می‌گردانم. ۵۱
- باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما ۵۲
- باب ۷ ۵۲
- باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن ۵۲
- باب ۹: اگر میعاد را در مزارعت شرط نکند ۵۴
- باب ۱۰ ۵۴
- باب ۱۱: مزارعت با یهود ۵۵
- باب ۱۲: شرایطی که در مزارعت مکروه است ۵۵
- باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازه ایشان زراعت کند ۵۵
- باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) ۵۷
- باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند (زیر کشت آورد) ۵۸
- باب ۱۴ ۵۸
- باب ۱۷: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد. ۵۹
- باب ۱۸: آنچه اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) با دادن محصول کشاورزی و میوه به یکدیگر کمک می‌کردند ۶۰
- باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره ۶۲
- باب - ۲۰ ۶۳
- باب ۲۱: آنچه درباره درخت نشانیدن آمده است ۶۳
- ۴۲ - کتاب توزیع آب ۶۶
- باب - شرب - و فرموده خدای تعالی: ۶۶
- «و پیدا کردیم از آب هر چیز زنده را آیا ایمان نمی‌آرند» (الانبیاء ۳۰) ۶۶
- باب ۱: در شرب کسی که صدقه دادن آب و بخشیدن و وصیت کردن آن را جایز می‌داند، چه تقسیم‌پذیر باشد و چه نباشد. ۶۶
- باب ۲: کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است تا آن که سیراب گردد، ۶۷
- باب ۳: کسی که در زمین خود چاه حفر می‌کند ضمانت (جان دیگری را) نمی‌کند ۶۸
- باب ۴: خصومت در مورد چاه و حکم آن ۶۸
- باب ۵: گناه کسی که مسافر را از آب منع کند ۶۹
- باب ۶: جلوی جوی را بستن ۷۰
- باب ۷: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین ۷۱
- باب ۸: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است ۷۱
- باب ۹: ۹: باب ۹: فضیلت نوشاندن آب ۷۲
- باب ۱۰: کسی که می‌پندارد صاحب حوض و مشک در استفاده

- از آب خود سزاوارتر است
 ۷۳ باب ۱۱: هیچ حمی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و
 رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خاص کرده‌اند
 ۷۵ باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها
 ۷۵ باب ۱۳: فروش هیزم و کاه
 ۷۷ باب ۱۴: بخشیدن پاره از زمین
 ۷۹ باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین
 ۷۹ باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب
 ۷۹ باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد
 ۳۳- کتاب قرض خواستن و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و ورشکستگی
 ۸۲ باب - ۱: کسی به قرض می‌خرد و بهای آن را ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست
 ۸۲ باب: ۲ کسی که اموال مردم را می‌گیرد و قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند
 ۸۲ باب ۳: ادای قرض
 ۸۳ باب ۴: قرض گرفتن شتر
 ۸۴ باب ۴: قرض گرفتن شتر
 ۸۵ باب ۵: طلب قرض و نیکویی
 ۸۵ باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود.
 ۸۶ باب ۷: نیکویی در ادای قرض
 ۸۶ باب ۸: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است.
 ۸۷ باب ۹: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به‌طور تخمین ادا کند، چه خرما
 به خرما و چه غیر آن رواست
 ۸۷ باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید
 ۸۸ باب ۱۱: نماز جنازه بر کسی که از خود قرض گذاشته است
 ۸۹ باب ۱۲: تأخیر توانگر در ادای قرض ظلم است
 ۸۹ باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است
 ۸۹ باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده
 ۹۰ باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد
 و آن را تأخیر نیندازد
 ۹۱ باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد
 ۹۱ باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد
 ۹۲ باب ۱۸: وساطت در کم کردن از مقدار قرض
 ۹۲ باب ۱۹: آنچه از ضایع کردن مال منع می‌شود
 ۹۳ باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازه وی کاری نمی‌کند
 ۹۴ ۳۴ - کتاب خصومات
 ۹۶ باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار
 ۹۶ باب ۲: کسی که معامله شخص نادان
 ۹۸ باب ۳: کسی که مال شخص کم‌عقل و امثال او را بفروشد
 ۹۹ باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر
 ۹۹

- باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران
 ۱۰۱
- باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده
 ۱۰۲
- باب ۷: در بند نگه داشتن کسی که بیم فساد او می‌رود
 ۱۰۲
- باب ۸: بستن و دربند کردن کسی در حَرَم
 ۱۰۳
- باب ۹: دربارهٔ ملازمت (در قید نگه داشتن)
 ۱۰۳
- باب ۱۰: مطالبهٔ دین
 ۱۰۴
- ۴۵ - کتاب لُقْطَه
 ۱۰۵
- باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی بدهد مال به وی داده شود
 ۱۰۵
- باب ۲: شتر گم شده
 ۱۰۵
- باب ۳: گوسفند گم شده
 ۱۰۶
- باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود
 ۱۰۷
- باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن
 ۱۰۷
- باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد
 ۱۰۸
- باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود
 ۱۰۸
- باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود
 ۱۱۰
- باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد،
 ۱۱۰
- باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد
 ۱۱۱
- باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد
 ۱۱۲
- باب - ۱۲
 ۱۱۳
- ۴۶ - کتاب مظالم
 ۱۱۴
- دربارهٔ ظالمان و غصب
 ۱۱۴
- باب ۱: کیفر ظلم
 ۱۱۵
- باب ۲: قول خدای تعالی: «آگاه باش که لعنت خداست به ستمکاران» (هود: ۱۸).
 ۱۱۶
- باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را به هلاکت نیفکند
 ۱۱۶
- باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم
 ۱۱۷
- باب ۵: کمک به مظلوم
 ۱۱۷
- باب ۶: انتقام از ظالم
 ۱۱۸
- باب ۷: عفو مظلوم
 ۱۱۸
- باب ۸: ظلم
 ۱۱۹
- در روز قیامت تاریکی است
 ۱۱۹
- باب ۹: ترس و حذر از دعای مظلوم
 ۱۱۹
- باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد،
 آیا ظلم وی را بیان کند
 ۱۱۹
- باب ۱۱: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشت بدان ندارد
 ۱۲۰
- باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند
 و مقدار آن را معین نکند که چند است
 ۱۲۱
- باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد
 ۱۲۱
- باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می‌دهد رواست.
 ۱۲۲

- باب ۱۵: فرموده‌ی خدای تعالی: ۱۲۳
- باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد ۱۲۳
- باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد ۱۲۴
- باب ۱۸: جبران کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد ۱۲۴
- باب ۱۹: آنچه در مورد سایبانها آمده است ۱۲۵
- باب ۲۰: همسایه، همسایه‌اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند ۱۲۵
- باب ۲۱: ریختن شراب در راه ۱۲۶
- باب ۲۲: صحن سرایها و نشستن در آن ۱۲۶
- باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود ۱۲۷
- باب ۲۴: دور کردن آنچه موجب اذیت است ۱۲۷
- باب - ۲۵: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد ۱۲۸
- باب ۲۶: کسی که شتر خود را به پیاده‌رو و یا دروازه‌ی مسجد بسته کند ۱۳۴
- باب ۲۷: ایستادن و پیشاب کردن در خاکروبه‌گاه مردم ۱۳۴
- باب ۱۸: کسی که شاخه درخت ۱۳۵
- باب ۲۹: اگر درباره‌ی راه عام اختلاف کنند ۱۳۵
- باب ۳۰: غارت بدون اجازه صاحب مال ۱۳۵
- باب ۳۱: شکستن صلیب و کشتن خوک ۱۳۶
- باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود ۱۳۶
- باب ۳۳: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند ۱۳۷
- باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکند ۱۳۸
- باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند ۱۳۸
- ۴۷ - کتاب شرکت ۱۴۰
- باب ۱: شرکت در طعام و توشه‌ی راه و مال غیرنقدینه ۱۴۰
- باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است ۱۴۲
- باب ۳: تقسیم گوسفندان ۱۴۲
- باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان ۱۴۳
- باب ۵: ارزشیابی اشیای میان شریکان به قیمت عادلانه ۱۴۴
- باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود ۱۴۵
- باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث ۱۴۵
- باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن ۱۴۷
- باب ۹: اگر شریکان سرایها و غیره را تقسیم کنند نه ۱۴۷
- باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره ۱۴۸
- باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت ۱۴۸
- باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن ۱۴۸
- باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره ۱۴۹
- باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز ۱۵۰
- باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران ۱۵۰
- باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غانیم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد ۱۵۲

- ۴۸ - کتاب رهن (گرو)
 ۱۵۴ باب ۱: رهن در حال اقامت
 ۱۵۴ باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد
 ۱۵۴ باب ۳: گرو گذاشتن سلاح
 ۱۵۵ باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود
 ۱۵۶ باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران
 ۱۵۶ باب ۶: اگر میان گرودهنده و گروگیرنده اختلاف پدید آید
 ۴۶ - کتاب آزادی برده
 ۱۵۹ باب ۱: آنچه درباره آزادی برده و ثواب آن آمده است
 ۱۵۹ باب ۲: آزادی کدام برده بهتر است؟
 ۱۶۰ باب ۳: آنچه مستحب است از نوع آزادکردن برده به هنگام کسوف
 آفتاب یا سایر نشانه‌ها
 ۱۶۰ باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را
 که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند.
 ۱۶۲ باب ۵: اگر کسی سهم خویش را در برده‌ای آزاد کند
 ۱۶۳ باب ۶: خطا و فراموشی در آزادکردن برده و طلاق و مانند آن
 ۱۶۴ باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای خدا است
 ۱۶۵ باب ۸: أم الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است).
 ۱۶۶ باب ۹: فروش برده مُدَبَّر
 ۱۶۶ باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن
 ۱۶۷ باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود
 ۱۶۸ باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده‌ای شود
 ۱۷۱ باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد
 ۱۷۲ باب ۱۵: فرموده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)
 ۱۷۳ باب ۱۶
 ۱۷۴ باب ۱۷: کراهیت تکبر و مفاخرت بر برده
 ۱۷۶ باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را بیاورد
 ۱۷۶ باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود است
 ۱۷۷ باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند
 ۱۷۸ ۵۰ - کتاب مکاتب
 ۱۷۸ باب - گناه کسی که برده‌اش را دشنام دهد
 ۱۷۸ باب ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانه وجه آزادی وی
 ۱۸۰ باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد
 ۱۸۱ باب ۳: کمک خواستن برده مکاتب و سؤال از مردم
 ۱۸۲ باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد
 ۱۸۳ باب ۵: اگر برده مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را
 بدین هدف خریداری نماید.
 ۱۸۴ کتاب هبّه (بخشیدن)

۱۸۴	و فضیلت و تشویق بر آن
۱۸۴	باب ۱: فضیلت هَبَّه
۱۸۴	باب ۲: هدیه‌ای اندک
۱۸۵	باب ۳: کسی که چیزی هدیه از باران خویش بخواهد
۱۸۶	باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند
۱۸۷	باب ۵: پذیرفتن هدیه شکار
۱۸۸	باب ۶: قبول کردن هدیه
۱۸۸	باب ۷: قبول هدیه
۱۹۰	باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد
۱۹۳	باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود
۱۹۳	باب ۱۰: کسی که هدیه غایب را جایز می‌پندارد
۱۹۴	باب ۱۱: جبران کردن بخشش
۱۹۴	باب ۱۲: بخشش برای پسر
۱۹۵	باب ۱۳: گواه گرفتن در بخشش
۱۹۵	باب ۱۴: بخشش مرد به زن و زن به شوهر
۱۹۷	باب ۱۵
۱۹۸	باب ۱۶: هدیه را از کدام کس باید آغاز کرد
۱۹۸	باب ۱۷ - کسی که هدیه را به سببی قبول نمی‌کند
۲۰۰	باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه
۲۰۱	باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود
۲۰۱	باب ۲۰: اگر کسی هدیه‌ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می‌کند نگوید: قبول کردم
۲۰۲	باب ۲۱: اگر دین خود را بر کسی ببخشد
۲۰۳	باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی
۲۰۴	باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده و تقسیم شده و تقسیم نشده
۲۰۵	باب ۲۴: اگر گروهی از مردم به قومی ببخشند
۲۰۶	باب ۲۵: کسی که در میان هم‌نشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود، وی بدان هدیه سزاوارتر است
۲۰۷	باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است.
۲۰۸	باب ۲۷: هدیه که پوشیدن آن مکروه است
۲۰۹	باب ۲۸: قبول هدیه مشرکین
۲۱۱	باب ۲۹: هدیه برای مشرکین
۲۱۲	باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقه خویش را پس بگیرد
۲۱۳	باب ۳۱
۲۱۳	باب ۳۲: آنچه دربارهٔ عمر و رقبه گفته شده است
۲۱۴	باب ۳۳: کسی که از مردم اسب به عاریت گیرد
۲۱۴	باب ۳۴: عاریت گرفتن برای عروس در شب زفاف
۲۱۵	باب ۳۵: فضیلت منیحه (عاریت گرفتن حیوان شیری)
۲۱۷	باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید

۲۱۸	باب ۳۷: کسی که دیگری را بر اسب سوار کند
۲۱۹	۵۲ - کتاب شهادت (گواهی)
۲۱۹	باب ۱: آنچه دربارهٔ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است
۲۲۰	باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی‌دانم به جز نیکی از وی. یا ندانستم به جز نیکی از وی.
۲۲۱	باب ۳: شهادت‌دادن کسی که پنهان است
۲۲۳	باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند
۲۲۴	باب ۵: شاهدان عادل
۲۲۴	باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است.
۲۲۵	باب ۷: شهادت دربارهٔ نسب
۲۲۷	باب ۸: شهادت قاذف و دزد و زناکار
۲۲۹	باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته می‌شود، شهادت ندهد
۲۳۱	باب ۱۰: آنچه دربارهٔ شهادت دروغ گفته شده است
۲۳۲	باب ۱۱: شهادت‌دادن نابینا
۲۳۴	باب ۱۲: شهادت‌دادن زنان
۲۳۴	باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان
۲۳۵	باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است
۲۳۵	باب - ۱۵
۲۴۵	باب ۱۶: اگر مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است
۲۴۵	باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید
۲۴۶	باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها
۲۴۷	باب ۱۹: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن
۲۴۸	باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه
۲۴۸	در اموال و حدود
۲۵۰	باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد،
۲۵۱	باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر
۲۵۱	باب ۲۳: مدعی علیه به همان جایی سوگند می‌خورد که بر وی واجب گشته است
۲۵۲	باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند
۲۵۲	باب ۲۵: فرمودهٔ خدای تعالی
۲۵۲	«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».
۲۵۳	باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود
۲۵۴	باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مدعی علیه) دو شاهد بیاورد
۲۵۵	باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می‌کند
۲۵۷	باب ۲۹: از مشرکان گواهی‌دادن و غیره خواسته نشود
۲۵۸	باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات
۲۶۲	۵۳ - کتاب صلح
۲۶۲	باب ۱: آنچه دربارهٔ صلح کردن میان مردم آمده است

۲۶۴	باب ۲: کسی که میان مردم صلح می‌آورد، دروغگوی نیست
۲۶۴	باب ۳: گفته‌ی امام به یاران خود
۲۶۴	با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم.
۲۶۵	باب ۴: فرموده‌ی خدای تعالی
۲۶۵	باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است
۲۶۶	باب ۶: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟
۲۶۹	باب ۷: مصالحه با مشرکین
۲۷۰	باب ۸: مصالحه در دینیت (خون‌ریها و بهای جراحات)
۲۷۱	باب ۹: فرموده‌ی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به حسن بن علی (رضی‌الله‌عنه)
۲۷۳	باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟
۲۷۳	باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان مردم
۲۷۴	باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی ابا ورزد،
۲۷۵	باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراث‌خواران و تخمین و اندازه در آن
۲۷۶	باب ۱۴: مصالحه در دین و عین (ملکیت)
۲۷۷	۵۴ - کتاب شروط
۲۷۷	باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام
۲۷۹	باب ۲: کسی که درخت خرما را که پیوند باروری داده است، بفروشد
۲۷۹	باب ۳: شرطها در معامله
۲۸۰	باب ۴ - اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است
۲۸۲	باب ۵: شروط در معامله
۲۸۲	باب ۶: شروط در مهر به وقت نکاح
۲۸۳	باب ۷: شروط مزارعه
۲۸۳	باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد
۲۸۴	باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست
۲۸۵	باب ۱۰: آنچه از شروط برده‌ی مکاتب جایز است
۲۸۶	باب ۱۱: شروط در طلاق
۲۸۷	باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم
۲۸۸	باب ۱۳: شروط در ولاء
۲۸۹	باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد
۲۹۰	باب ۱۵: شرطهای جهاد
۳۰۵	باب ۱۶: شرایط در قرض
۳۰۵	باب ۱۷: برده‌ی مکاتب
۳۰۶	باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن
۳۰۷	باب ۱۹: شرایط مال وقف
۳۰۸	کتاب وصایا
۳۰۸	«سفارش تملیک مال بعد از مرگ»
۳۰۸	باب ۱: وصایا
	باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدی

- به سوی مردم دراز کنند
باب ۳: وصیت به سوم حصه از مال
از فرزند م مراقبت کن و دعاوی‌ای که برای وصی جایز است.
باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد.
باب ۶: برای وارث وصیت جواز ندارد
باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک شود
باب ۸: فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۹: تعبیر فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۱۰: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند
باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل اقارب‌اند؟
باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده، استفاده کند؟
باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را
به دیگری بسپارد، جایز است
باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است
باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من
از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند
بیان نکند که صدقه برای کیست.
باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات
خود را صدقه یا وقف کند، جایز است
باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد
و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند
باب ۱۸: فرموده‌ی خدای تعالی
«و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث]
و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النساء: ۸).
باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است،
صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده
باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه
باب ۲۱: فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۲۲: فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۲۳: و آن چه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی)
عمل کند و از آن به اندازه‌ی مزد عمل خود بخورد
باب ۲۳: فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۲۴: فرموده‌ی خدای تعالی
باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سفر و حضر
باب ۲۶:
اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه
باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است
باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟

۳۳۳	باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان
۳۳۴	باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد
۳۳۴	باب ۳۱: وقف حیوانات و اسب و دارایی و طلا و نقره
۳۳۵	باب ۳۳:
۳۳۶	باب ۳۴: اگر وقف کننده بگوید:
۳۳۶	بهای آن را به جز از خدا نمی طلبیم. وقف او جایز است.
۳۳۶	باب ۳۵: فرموده خدای تعالی
۳۳۸	باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین
	۵۶ - کتاب جهاد و سیر ۲۳۸ ۳۴۰
۳۴۰	باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت
۳۴۲	باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کند
۳۴۳	باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت
۳۴۴	باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا
	باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه شدن (به جهاد) در راه خدا
۳۴۵	و گوشه کمان هریک از شما در بهشت
۳۴۶	باب ۴: خور عین و صفات ایشان
۳۴۷	باب ۷: آرزوی شهادت
۳۴۸	باب ۸: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است.
۳۴۹	باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود
۳۵۰	باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجل مجروح شد
	باب ۱۱: گفته خدای تعالی «بگو انتظار نمی برید در حق ما مگر یکی
۳۵۱	از دو نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه: ۵۲)
۳۵۱	باب ۱۲: گفته خدای تعالی
۳۵۳	باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت در کارزار
۳۵۴	باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت
۳۵۴	باب ۱۵: کسی که برای اعلامی کلمه الله کارزار کند
۳۵۵	باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد
۳۵۵	باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است
۳۵۶	باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک
۳۵۶	باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده اند
۳۵۸	باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید
۳۵۸	باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد
۳۵۹	باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است
۳۵۹	باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد
۳۶۰	باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ
۳۶۱	باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جبن (ترسویی)
۳۶۱	باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ صحبت کند
۳۶۲	باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آنچه واجب است از جهاد و نیت

۳۶۳	باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و در آن استوار می‌ماند و بعد کشته می‌شود.
۳۶۴	باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزه (نفل) ترجیح داده است
۳۶۴	باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن
۳۶۵	باب ۳۱: فرموده خدای تعالی
۳۶۶	باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار
۳۶۶	باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار
۳۶۷	باب ۳۴: کندن خندق
۳۶۸	باب ۳۵: کسی که معذرتی او را از جهاد باز دارد
۳۶۸	باب ۳۶: فضیلت روزه در راه خدا
۳۶۹	باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (در جهاد) در راه خدا
۳۷۰	باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی به مربوطین او کمک کند
۳۷۰	باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ
۳۷۱	باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات)
۳۷۲	باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد
۳۷۲	باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم
۳۷۲	باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی بسته است
۳۷۳	باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ است
۳۷۳	باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه می‌دارد
۳۷۴	باب ۴۶: اسم اسپ و خر
۳۷۵	باب ۴۷: آنچه درباره شومی اسپ گفته شده
۳۷۶	باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است
۳۷۷	باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند
۳۷۸	باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ
۳۷۸	باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت)
۳۷۹	باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد
۳۷۹	باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان
۳۸۰	باب ۵۴: سواری اسپ بدون زین
۳۸۰	باب ۵۵: اسپ کندرو
۳۸۰	باب ۵۶: مسابقه اسپ دوانی
۳۸۱	باب ۵۷: لاغر کردن اسپ برای مسابقه
۳۸۱	باب ۵۸: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده
۳۸۲	باب ۵۹: شتر پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
۳۸۲	باب ۶۰: جهاد به سواری خر
۳۸۲	باب ۶۱: قاطر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سفید بود
۳۸۳	باب ۶۲: جهاد زنان

۳۸۴	باب ۶۳: جهاد زن در سفر دریا
۳۸۵	باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش
۳۸۵	باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان
۳۸۶	باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ
۳۸۶	باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ
۳۸۶	باب ۶۸: بازگرداندن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه)
۳۸۷	باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن
۳۸۷	باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا
۳۸۹	باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد
۳۹۰	باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع همسفر خود را بردارد
۳۹۰	باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا
۳۹۱	باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود
۳۹۲	باب ۷۵: سفر دریا
۳۹۳	باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید
۳۹۴	باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است
۳۹۵	باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی
۳۹۶	باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن
۳۹۷	باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد
۳۹۸	باب ۸۱: سپر چرمی
۳۹۹	باب ۸۵: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن
۳۹۹	باب ۸۳: آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است
۴۰۰	باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه روز شمشیر خود را به درخت آویخته است
۴۰۰	باب ۸۵۲: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ)
۴۰۱	باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده
۴۰۱	باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایه درخت آرمیدن
۴۰۲	باب ۸۸: آنچه در مورد نیزهها گفته شده
۴۰۳	باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در وقت جنگ گفته شده
۴۰۴	باب ۹۰: پوشیدن جبه (پوشاک زرهی)
۴۰۴	در سفر و جنگ
۴۰۵	باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ
۴۰۵	باب ۹۲: آنچه درباره کارد گفته شده
۴۰۶	باب ۹۳: آنچه درباره جنگ رومیان گفته شده
۴۰۶	باب ۹۴: جنگ با یهود
۴۰۷	باب ۹۵: جنگ با ترکان
۴۰۷	باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای پوش مویی دارند
	باب ۹۷: کسی که در آستانه شکست یاران خود را صف بست

- و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست
- باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند
- باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی کنید یا قرآن را به ایشان پیاموزاند
- باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و به اسلام گرایش یابند
- باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام
- باب ۱۰۲: دعوت پیامبر(صلی الله علیه وسلم)
- باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنجشنبه دوست می‌دارد
- باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعد از ظهر
- باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه
- باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان
- باب ۱۰۷: وداع کردن
- باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی
- باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می‌شود و به او پناه جسته می‌شود
- باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگرینند
- باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازه توانایی ایشان
- باب ۱۱۲: پیامبر(صلی الله علیه وسلم)، اگر در اول روز به جنگ آغاز نمی‌کرد، جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می‌نمود.
- باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرموده خداوند
- باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد
- باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند.
- باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس
- باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس
- باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس
- باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا
- باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد)
- باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفته شده
- باب ۱۲۲: فرموده پیامبر(صلی الله علیه وسلم)
- باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد
- باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن
- باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش سوار کردن
- باب ۱۲۶: بر پشت سر خود بر مرکب سوار کردن در حج و غزوه
- باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار شدن
- باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت
- باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به سرزمین کافران
- باب - ۱۳۰: تکبیر (الله اکبر) به وقت جنگ
- باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن
- باب - ۱۳۲: گفتن تسبیح (سبحان الله) هنگام فرود آمدن به وادی

- باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی ۴۴۲
- باب ۱۳۴: نوشته می‌شود (در نامه اعمال) مسافر مانند آن چه در غیر سفر می‌کرده است ۴۴۲
- باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب ۴۴۳
- باب ۱۳۷: اگر اسپه را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود ۴۴۵
- باب ۱۳۸: جهاد به اجازه پدر و مادر ۴۴۵
- باب ۱۳۹: آن چه درباره زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند ۴۴۶
- باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند). ۴۴۶
- باب ۱۴۱: جاسوس ۴۴۷
- باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران ۴۴۸
- باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد ۴۴۹
- باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر ۴۵۰
- باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد ۴۵۰
- باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شبیخون قرار می‌گیرند و کودکان و نابالغان زیان می‌بینند ۴۵۱
- باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ ۴۵۲
- باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ ۴۵۲
- باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود ۴۵۲
- باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن «(محمد: ۴)». ۴۵۲
- باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد تا آن که از دست کافران نجات یابد؟ ۴۵۴
- باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا وی سوزانیده شود؟ ۴۵۴
- باب ۱۵۳ ۴۵۵
- باب ۱۵۴: سوزاندن خانه‌ها و درختان خرما ۴۵۵
- باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب ۴۵۶
- باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید ۴۵۷
- باب ۱۵۷: جنگ، فریب است ۴۵۸
- باب ۱۵۸: دروغ در جنگ ۴۵۹
- باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب ۴۶۰
- باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حيله و حذر مقابسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می‌رود ۴۶۰
- باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق ۴۶۰
- باب ۱۶۲: کسی که بر اسپ، استوار نشسته نمی‌تواند ۴۶۱
- باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزاندن بوریا ۴۶۲
- باب ۱۶۴: آن چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند ۴۶۲
- باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند ۴۶۵

- باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک،
تا مردم بشنوند
۴۶۵
- باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم
۴۶۶
- باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید
۴۶۷
- باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی که اسارت اختیار نمی‌کند،
و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد
۴۶۸
- باب ۱۷۱: رها کردن اسیر
۴۷۱
- باب ۱۷۲: فدیة گرفتن از کافران
۴۷۲
- باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود
۴۷۳
- باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود
۴۷۳
- باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی.
۴۷۳
- باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان
۴۷۳
- باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان اعزامی
۴۷۴
- باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود
۴۷۵
- باب ۱۷۹: فرموده پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود:
اسلام آورید تا به سلامت مانید
۴۷۷
- باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند،
ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای).
۴۷۸
- باب ۱۸۱: نام‌نویسی امام مردم را
۴۷۹
- باب ۱۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند
۴۸۰
- باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی
امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد.
۴۸۱
- باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود
۴۸۲
- باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد
۴۸۳
- باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس
مسلمانان آن مال را دریابند
۴۸۳
- باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیرعربی سخن بگوید
۴۸۴
- باب ۱۸۹: (مال غنیمت)
۴۸۶
- باب ۱۹۱: آن چه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت
۴۸۷
- باب ۱۹۲: مژده فتح
۴۸۸
- باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود
۴۸۹
- باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست.
۴۸۹
- باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی سر اهل ذمه
۴۹۰
- باب ۱۹۶: استقبال از غازیان
۴۹۱
- باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود
۴۹۱
- باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر
۴۹۳
- باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر
۴۹۴
- ۵۷ - کتاب فرض خمس
۴۹۵

۴۹۵	باب ۱: فرض خُمس
۵۰۲	باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است
۵۰۳	باب ۳: نفقه زنان پیامبر پس از وفات وی
۵۰۳	باب ۴: آنچه در مورد خانه‌های همسران پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است.
۵۰۶	باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصه مال غنیمت) برای حوایج رسول خدا» و مساکین است
۵۰۹	باب ۷: فرموده خدای تعالی:
۵۱۰	«پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست (الانفال: ۸)
۵۱۲	باب ۸: فرموده پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) «غنایم بر شما حلال گردانیده شد»
۵۱۴	باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است
۵۱۵	باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌گاهد
۵۱۵	باب ۱۱: قسمت کردن امام آنچه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است.
۵۱۶	باب ۱۲: پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) اموال یهود بنی قریظه و بنی نضیر را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت.
۵۱۷	باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و ولی امر مسلمانان جهاد کرده است.
۵۱۷	باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود.
۵۲۱	باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت)
۵۲۱	باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بر اسیران بدون آن که آن‌ها راتابع خُمس قرار دهد.
۵۲۶	باب ۱۷: دلیلی هست که خُمس برای امام است
۵۲۸	باب ۱۸: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند
۵۳۱	باب ۱۹: آنچه پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای مؤلفه‌القلوب
۵۳۷	باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید
۵۳۹	۵۸ - کتاب جزیه و مواعده
۵۳۹	باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب
۵۴۳	باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می‌باشد
۵۴۳	باب ۳: وصیت در مورد اهل ذمه که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بدیشان امان داده است
۵۴۶	باب ۵: گناه کسی که ذمی‌ای را ناحق بکشد
۵۴۶	باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیره‌العرب
۵۴۸	باب ۷: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند: آیا مورد عفو قرار گیرند؟
۵۴۹	باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است

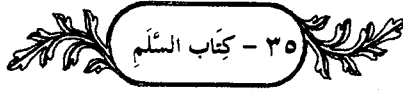
- باب ۱۰: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف‌ترین‌شان معتبر است ۵۵۰
- باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم. ۵۵۱
- باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل مال و غیره ۵۵۲
- باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد ۵۵۳
- باب - ۱۴: آیا ذمی که جادو می کند عفو شود؟ ۵۵۳
- باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود ۵۵۴
- باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟ ۵۵۴
- باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند ۵۵۵
- باب ۱۸ ۵۵۷
- باب ۱۹: مصالحه برای سه روز یا به وقت معین ۵۵۸
- باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت ۵۶۰
- باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان گرفته نمی‌شود (یعنی در برابر پول به کافران داده نمی‌شود). ۵۶۰
- باب ۲۲: گناه پیمان شکنی، برای نیکوکار و بدکردار. ۵۶۱
- ۵۹ - کتاب آغاز آفرینش ۵۶۳
- باب ۱: آنچه در گفته‌ی خدای تعالی آمده است ۵۶۳
- باب ۲: آنچه درباره‌ی هفت زمین آمده است ۵۶۶
- باب ۳: درباره‌ی ستارگان ۵۶۸
- باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵) ۵۶۹
- باب ۵: آنچه درباره‌ی فرموده‌ی خداوند تعالی آمده است ۵۷۳
- باب ۶: درباره‌ی فرشتگان ۵۷۴
- باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین ۵۸۴
- باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است ۵۹۰
- باب ۹: صفت دروازه‌های بهشت ۵۹۸
- باب ۱۰: صفت دوزخ، و آن آفریده شده است ۵۹۸
- باب ۱۱: صفت شیطان و لشکر وی ۶۰۳
- باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان ۶۱۴
- باب ۱۳: فرموده‌ی خداوند عز و جل ۶۱۶
- باب ۱۴: فرموده‌ی خداوند تعالی: ۶۱۷
- باب ۱۵: بهترین مال مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد ۶۱۸
- باب ۱۶: پنج جنبنده‌ی تبهکار کشتنی‌اند، هر چند در حرم (مکه) باشند ۶۲۱
- باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک از شما ۶۲۴





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۵ - کتاب سَلَم ۱



۱- باب: السَلَمُ فِي كَيْلِ مَعْلُومٍ

۲۲۳۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمُنْهَالِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَالنَّاسُ يُسَلِّفُونَ فِي التَّمْرِ الْعَامَ وَالْعَامِينَ، أَوْ قَالَ: عَامِينَ أَوْ ثَلَاثَةَ، شَكََّ إِسْمَاعِيلُ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ، فَلْيُسَلِّفْ فِي كَيْلِ مَعْلُومٍ، وَوَزْنِ مَعْلُومٍ».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ بِهَذَا: «فِي كَيْلِ مَعْلُومٍ، وَوَزْنِ مَعْلُومٍ». [انظر: ۲۲۴۰، ۲۲۴۱، ۲۲۵۳، أخرجه مسلم: ۱۶۰۴].

باب ۱: سلم به پیمانہ معین

۲۲۳۹- از عبدالله بن کثیر^۲ از ابوالمنهال روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد و مردم در معامله میوه به میعاد یک سال- یا گفت- به میعاد دو یا سه سال، بیع سلم می کردند- شک دو، یا سه سال، شک ابراهیم راوی است- آن حضرت فرمود: «کسی که در خرما بیع سلم می کند، باید در پیمانہ معین و وزن معین معامله کند».

محمد، از اسماعیل، از ابن منجیح همین حدیث را روایت کرده و گفته: «در پیمانہ معین و وزنی معین».

۲- باب: السَلَمُ فِي وَزْنِ مَعْلُومٍ

۲۲۴۰ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَيَّيْنَةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي الْمُنْهَالِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسَلِّفُونَ بِالتَّمْرِ السَّتِينَ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: «مَنْ أَسَلَّفَ فِي شَيْءٍ فَيُكَيْلُ مَعْلُومٍ، وَوَزْنِ مَعْلُومٍ، إِنْ أَجَلَ مَعْلُومٍ». [راجع:

باب ۲: بیع سَلَم در وزن مَعِين

۲۲۴۰- از عبدالله بن کثیر، از ابوالمنهال روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد و آنها (مردم مدینه) در معامله خرما به میعاد دو، یا سه سال بیع سلم می کنند، پیمانہ آن را معین کند، و وزن

۱- سَلَم، یعنی تسلیم دادن، و آن تسلیم دادن قیمت جنس به فروشنده است، به نوع پیش پرداخت که جنس را در آینده معین و به وزن و جنس معین به مشتری تسلیم نماید.

در کتاب هدایه آمده است: «سلم عقدی است که تعجیل است یکی از دو بدل راه، و در شرع عبارت است از عقد بیعی که موجب تعجیل ثمن و تأجیل بیع است؛ یعنی تأخر و توقیت آن. و آن مبیع را مسلم فیه می گویند و بهای آن را رأس المال و بایع را مسلم الیه و مشتری را رب السَلَم می گویند». هرچند بیع سلم، بیع نسبه است به نقد ولی جواز آن به اجماع است.

۲- عبدالله بن کثیر، قاری مشهور و یکی از قراء سبعه است.

۲۲۳۹ أخرجه مسلم: ۱۶۰۴.

آن را معین نماید و میعاد آن را معین کند.»
علی، از سفیان، از ابن ابی نجیح روایت کرده که
آن حضرت فرموده است:

«باید بیع سلم کند در پیمانۀ معین و وزنی
معین»^۲.

۲۲۴۱- از ابومنہال که ابن عباس (رضی الله عنهما)
روایت است گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وارد
مدینه شد و فرمود: «به پیمانۀ معین و وزنی
معین و میعاد معین» (بیع سلم کنید).

۲۲۴۲ و ۲۲۴۳- از شعبه روایت است که محمد
یا عبدالله بن ابوالمجالد گفته: عبدالله بن شداد
و ابوبرده در جواز بیع سلم اختلاف کردند، و
سپس مرا نزد ابن ابی اوفی فرستادند. من از وی
پرسیدم و او گفت: ما در زمان رسول الله (صلی الله
علیه وسلم) و ابوبکر و عمر، در گندم و جو و
کشمش و خرما به بیع سلم معامله می کردیم.
من از ابن ابزی نیز پرسیدم، وی نیز مانند این
گفت:

باب ۳: بیع سلم برای کسی که نزد وی مال
موجود نیست

۲۲۴۴ و ۲۲۴۵- از محمد بن ابوالمجالد روایت
می آید که گفته: عبدالله بن شداد و ابوبرده مرا
نزد عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) فرستادند
و گفتند: از وی سؤال کن که آیا اصحاب

حَدَّثَنَا عَلِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي
نَجِيحٍ، وَقَالَ: «فَلْيُسَلِّمْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ
مَعْلُومٍ».

۲۲۴۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي
نَجِيحٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنِ أَبِي الْمُنْهَالِ قَالَ:
سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: «قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ،
وَقَالَ: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ
مَعْلُومٍ»». [راجع: ۲۲۳۹. أخرجه مسلم: ۱۶۰۴.]

۲۲۴۲، ۲۲۴۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ
ابْنِ أَبِي الْمَجَالِدِ.
وَحَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنِ شُعْبَةَ، عَنِ
مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْمَجَالِدِ.

حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي
مُحَمَّدٌ، أَوْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمَجَالِدِ، قَالَ:
اِخْتَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ وَأَبُو بُرْدَةَ فِي
السَّلْمِ، فَبَعَثُونِي إِلَى ابْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ:
إِنَّا كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ:
فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْبِ وَالتَّمْرِ. وَسَأَلْتُ ابْنَ أَبِزَى،
فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ. [الحديث: ۲۲۴۲، انظر: ۲۲۴۴، ۲۲۵۰؛
[الحديث: ۲۲، انظر: ۲۲۴۵، ۲۲۵۴.]

۳- باب: السَّلْمُ إِلَى مَنْ لَيْسَ عِنْدَهُ أَصْلُ

۲۲۴۴، ۲۲۴۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا
عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي
الْمَجَالِدِ قَالَ: بَعَثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادِ وَأَبُو بُرْدَةَ إِلَى
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ، فَقَالَا: سَلُّهُ، هَلْ كَانَ

۱- برای خرید جنس پول پیشکی می دادند و جنس را مدت زمانی بعد از آن تسلیم می شدند.
۲- یعنی میوه بر درخت چگونه وزن می شود؟

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در گندم بیع سلم می کردند؟
عبدالله گفت: ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون، به پیمانۀ معین و میعادی معین با کشاورزان شام، بیع سلم می کردیم.

من گفتم: با کسانی که نزد خود مالی داشتند؟
وی گفت: ما در این باره نمی پرسیدیم.

سپس ایشان مرا نزد عبدالرحمن بن ابزی فرستادند و من از وی سؤال کردم. او گفت:

اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیع سلم می کردند و ما از فروشندگان نمی پرسیدیم که ایشان کشاورزی دارند یا نه. اسحاق از خالد بن عبدالله، از شیبانی، از محمد بن ابی مجالد همین را روایت کرده و گفته: در گندم و جو نیز (با ایشان بیع سلم می کردیم). و روایت است از عبدالله بن ولید، از سفیان که شیبانی گفته: و همچنان در روغن زیتون (بیع سلم می کردیم).

از قتیبه از جریر روایت است که شیبانی گفته: در گندم و جو و کشمش (بیع سلم می کردیم).

۲۲۴۶- از عمرو روایت است که ابوالبحتری الطائی گفته: از ابن عباس (رضی الله عنهما) در مورد بیع سلم خرما به درخت سؤال کردم وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بیع سلم میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه قابل خوردن شود و تا آن وزن گردد.

مردی گفت: چه چیز وزن می شود؟

مردی که در کنار ابن عباس بود، گفت: تا

أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ يُسَلِّفُونَ فِي الْحِنْطَةِ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كُنَّا نُسَلِّفُ نَبِيْطَ أَهْلِ الشَّامِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ، فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. قُلْتُ: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ؟ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. ثُمَّ بَعَثَانِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِيزَى، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يُسَلِّفُونَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَمْ نَسْأَلُهُمْ: أَلَهُمْ حَرْتٌ أَمْ لَا. [راجع: ۲۲۴۲، ۲۲۴۳].

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي مُجَالِدٍ: بِهَذَا، وَقَالَ: فَسَلَّفَهُمْ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ.

وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ سَفْيَانَ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ وَقَالَ: وَالزَّيْتِ.

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، وَقَالَ: فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْبِ.

۲۲۴۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا عَمْرُو قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْبَحْتَرِيِّ الطَّائِيَّ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ السَّلْمِ فِي النَّخْلِ؟ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُوَكَّلَ مِنْهُ، وَحَتَّى يُوزَنَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: وَأَيُّ شَيْءٍ يُوزَنُ، قَالَ رَجُلٌ إِلَى جَانِبِهِ: حَتَّى يُحَرَّرَ.

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ عَمْرُو: قَالَ أَبُو الْبَحْتَرِيِّ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: نَهَى

النَّبِيِّ ﷺ، مَثَلُهُ. انظر: ٢٢٤٨، ٢٢٥٠. أخرجه مسلم: [١٥٣٧].

آنکه اندازه شود (یعنی تخمین گردد). معاذ، از شعبه، از عمرو روایت کرده که ابوالبختری گفته: از ابن عباس (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آنچه یادآوری منع کرده است.

۴- باب: السَّلْمُ فِي النَّخْلِ

٢٢٤٧، ٢٢٤٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ السَّلْمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نَهَى عَنِ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَصْلُحَ، وَعَنْ بَيْعِ الْوَرِقِ نِسَاءً بِنَاجِزٍ. [راجع: ١٤٨٦. أخرجه مسلم ١٥٣٤، وفي البيوع (٥١) و (٥٧) دون بيع الورق].

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ السَّلْمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يُؤْكَلَ مِنْهُ، أَوْ يَأْكُلَ مِنْهُ، وَحَتَّى يُوزَنَ. [راجع: ٢٢٤٦. أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

باب ۴: بیع سلم بر خرماي درخت

٢٢٤٧ و ٢٢٤٨- از عمرو روایت است که ابوالبختری گفته: از ابن عمر (رضی الله عنهما) در مورد بیع سلم خرما بر درخت سؤال کردم. وی گفت: از بیع میوه بر درخت تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد و از بیع، نقره (به طلا) به معامله نسیه منع شده است.

و سپس از ابن عباس، از بیع میوه بر درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه قابل خوردن شود - و یا گفت: تا آنکه صاحبش از آن بخورد - و تا آنکه وزن شود (یعنی تخمین گردد).

٢٢٤٩ - ٢٢٥٠ - از عمرو روایت است که ابوالبختری گفته: از ابن عمر (رضی الله عنهما) در مورد بیع سلم در میوه درخت سؤال کردم. وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بیع میوه بر درخت منع کرده است تا آنکه سلامت آن ظاهر گردد و از بیع نقره به طلا به نسیه منع کرده است از ابن عباس این مسأله را سؤال کردم وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بیع خرما بر درخت منع کرده است تا آنکه قابل خوردن شود - یا گفت - و یا بخورد.

٢٢٤٩، ٢٢٥٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ السَّلْمِ فِي النَّخْلِ، فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَصْلُحَ، وَنَهَى عَنِ الْوَرِقِ بِالذَّهَبِ نِسَاءً بِنَاجِزٍ.

وَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَأْكَلَ، أَوْ يُؤْكَلَ، وَحَتَّى يُوزَنَ. قُلْتُ: وَمَا يُوزَنُ؟ قَالَ: رَجُلٌ عِنْدَهُ: حَتَّى يُحْرَزَ. [راجع: ٢٢٤٦. أخرجه مسلم: ١٥٣٧].

۵- باب: الْكَفِيلِ فِي السَّلْمِ

۲۲۵۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا يَعْلَى: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ بَنِيَّةٍ، وَرَهْنَهُ دِرْعَالَهُ مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ۲۰۶۸. أخرجه مسلم: ۱۶۰۳.]

باب ۵: ضمانت در بیع سلم

۲۲۵۱- از اسود روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مردی یهودی به نسیه غله خرید و زرّه آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

۶- باب: الرَّهْنِ فِي السَّلْمِ

۲۲۵۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَجْنُوبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: تَذَاكُرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنِ فِي السَّلْمِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي الْأَسْوَدُ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، وَأَرْتَهْنَ مِنْهُ دِرْعَا مِنْ حَدِيدٍ. [راجع: ۲۰۶۸. أخرجه مسلم: ۱۶۰۳.]

باب ۶: گرو گذاشتن در بیع سلم

۲۲۵۲- از اعمش روایت است که گفته: مسأله گرو گذاشتن در بیع را نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم. وی گفت: از اسود روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدتی معین از یهودی غله خرید و زرّه آهنین خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

۷- باب: السَّلْمِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ

وَبِهِ قَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو سَعِيدٍ وَالْأَسْوَدُ وَالْحَسَنُ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَا بَأْسَ فِي الطَّعَامِ الْمَوْصُوفِ، بِسَعْرِ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، مَا لَمْ يَكْ ذَلِكَ فِي زَرْعٍ لَمْ يَبْدُ صَلَاحُهُ.

باب ۷: بیع سلم به میعاد معین

و ابن عباس و ابوسعید و اسود و حسن بدان قایل هستند و ابن عمر گفته: در بیع سلم غله، که نرخ و میعاد آن معین باشد، باکی نیست. تا آن گاه که در کشتزاری نباشد که سلامت آن ظاهر نشده است.

۲۲۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَبِيرٍ، عَنِ أَبِي الْمُنْهَالِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَهُمْ يُسَلِّفُونَ فِي الثَّمَارِ السَّنَتَيْنِ وَالثَّلَاثَ، فَقَالَ: «أَسَلِّفُوا فِي الثَّمَارِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ». وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ، وَقَالَ: «فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». [راجع: ۲۲۳۹. أخرجه مسلم: ۱۶۰۴.]

۲۲۵۳- از ابومنهال روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وارد مدینه شد و مردم، میوه را به میعاد دو و سه سال بیع سلم می کردند. آن حضرت فرمود: «در بیع سلم میوه به پیمانۀ معین و میعاد معین، معامله کنید». عبدالله بن الولید از سفیان روایت کرده که ابن ابی نجیح گفته: «به پیمانۀ معین و وزنی معین».

۲۲۵۴، ۲۲۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ سُلَيْمَانَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنِ

۲۲۵۴-۲۲۵۵- از شیبانی روایت است که محمد بن ابومجالد گفته: ابو برده و عبدالله بن

شَدَّاد، مرا نزد عبدالحرمن بن ابزی عبدالله بن ابی اوفی فرستادند، و من از آنها درباره بیع سَلَف (بیع سلم) سؤال کردم. آنها گفتند: ما همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) غنایم را نصیب می شدیم. کسانی از کشاورزان شام نزد ما می آمدند و ما برای خرید گندم و جو و روغن زیتون با آنها بیع سلف به ميعاد معين می کردیم (یعنی پول پیشکی می دادیم) من گفتم: آیا آنها کشاورزی داشتند یا نداشتند آنان گفتند: ما در این مورد سؤال نمی کردیم.

باب ۸: بیع سلم بچه شکم شتر

۲۲۵۶- از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردم بچه شتر را که در شکم مادر بود خرید و فروش می کردند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

نافع (راوی) لفظ - حبل الجبله - را چنین تفسیر کرده است: یعنی شتر، بچه شکم خود را بزیاید. و تا آن که وزن شود
گفتم: چه وزن شود. مردی که در نزد وی بود گفت: تا آن که تخمین زده شود.

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي مُجَالِدٍ قَالَ: أُرْسَلَنِي أَبُو بُرْدَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ ابْزَى وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَوْفَى، فَسَأَلْتُهُمَا عَنِ السَّلَفِ، فَقَالَا: كُنَّا نَصِيبُ الْمَعَانِمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكَانَ يَأْتِينَا أَنْبَاطٌ مِنَ أَنْبَاطِ الشَّامِ، فَسُئِلْتُهُمْ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْبِ إِلَى أَجْلِ مُسَمَى، قَالَ: قُلْتُ: أَكَانَ لَهُمْ زَرْعٌ، أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ زَرْعٌ؟ قَالَا: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ۲۲۴۲، ۲۲۴۳.]

۸- باب: السَلَمُ إِلَى

أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ

۲۲۵۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: أَخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانُوا يَتَّبِعُونَ الْجَزُورَ إِلَى حَبْلِ الْحَبْلَةِ، فَهِيَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ. فَسَرَهُ نَافِعٌ: أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ مَا فِي بَطْنِهَا. [راجع: ۲۱۴۳. أخرجه مسلم: ۱۵۱۴.]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۶ - کتاب شفعه^۱

باب - ۱: شفعه در ملکیتی اعتبار دارد که تقسیم نشده است

و چون حدود (هرشریک) معین شد شفعه نمی ماند.

۲۲۵۷- از جابر ابن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفته است: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شفعه را در آنچه تقسیم نشده بود حکم کرد پس اگر حدود آن معین و راه های آن جدا شود شفعه نمی ماند.

باب - ۲: عرضه شفعه بر شریک قبل از فروش ملکیت.

و حکم گفته است: اگر کسی که حق شفعه دارد از فروش (ملکیت مشترک) قبل از فروش آگاه ساخته شود (ونخرد) شفعه ای باقی نمی ماند.^۲

و شعبی گفته است: کسی که حق شفعه وی به فروش رسد و او حاضر باشد و در آن تغییری نیابد (بی تفاوت بماند) برای وی حق شفعه نمی ماند.

۲۲۵۸- از عمرو بن شریک روایت است که

۳۶ - کتاب الشُّفْعَةِ

۱- باب: الشُّفْعَةُ فِيمَا

لَمْ يُقْسَمِ ،

فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ فَلَا شُفْعَةَ .

۲۲۵۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمِ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصَرَّفَتِ الطَّرِيقُ ، فَلَا شُفْعَةَ . [راجع: ۲۲۱۳ . أخرجه مسلم: ۱۶۰۸ بالقطعة الأولى] .

۲- باب: عَرْضُ الشُّفْعَةِ

عَلَى صَاحِبِهَا قَبْلَ الْبَيْعِ

وَقَالَ الْحَكَمُ : إِذَا أَدْنَى لَهُ قَبْلَ الْبَيْعِ فَلَا شُفْعَةَ لَهُ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : مَنْ بَيْعَتْ شُفْعَتُهُ ، وَهَوَّ شَاهِدًا لَا يُغَيِّرُهَا ، فَلَا شُفْعَةَ لَهُ .

۲۲۵۸ - حَدَّثَنَا الْمُكَنِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ :

۱- شفعه، ماخوذ از شفع است و به معانی مختلف آمده است که از آن جمله است خواهش و چیزی را بر ملکیت خود افزودن است، نزد فقها تملک یکی از شریکین است سهم دیگری را با دادن قیمت آن به شریک دیگر.

شفع در شرع حق تملک جبری است در عقار که ثابت می شود هر شریک را و جار بر اجنبی، به همان بهایی که خریده است و این که به جوار یعنی به همسایگی شفعه ثابت می گردد، اختلاف است، امام ابوحنیفه و امام احمد بدان قابل اند.

۲- نزد امام ابوحنیفه، شفعه به هنگام بیع واجب می گردد نه قبل از بیع.

گفته است: نزد سعد بن ابی وقاص ایستادم که مسور بن مخرمه آمد و دست خویش را بر شانهم گذاشت، ناگاه ابورافع غلام آزاد شده پیامبر(صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای سعد، همان دو خانه‌ام را که در سرای تو واقع است از من بخر. سعد گفت: به خدا سوگند نمی‌خرم. مسور گفت: تو را به خدا سوگند، بخر. سعد گفت: به خدا سوگند که از چهارهزار(درهم) به اقساط بیشتر نمی‌خرم.

ابورافع گفت: همانا به پانصد دینار(پنج‌هزار درهم) از من می‌خریدند و اگر از پیامبر(صلی الله علیه وسلم) نشنیده بودم که می‌فرمود: «همسایه سزاوارتر است به خاطر نزدیکی خود.» من به چهارهزار درهم برای تو نمی‌دادم در حالی که بهای آن را پانصد دینار می‌دادند. همان بود که خانه‌ها را به سعد داد.

باب ۳: کدام همسایه نزدیکتر است

۲۲۵۹- از طلحه بن عبدالله روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت:
گفتم: یا رسول الله، من دو همسایه دارم، به کدام یک از آنها هدیه بدهم؟
آن حضرت فرمود: «همان، که دروازه خانه‌اش به تو نزدیکتر است»^۱.

أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ قَالَ : وَقَفْتُ عَلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ ، فَجَاءَ الْمَسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى إِحْدَى مَنَكِبِي ، إِذْ جَاءَ أَبُو رَافِعٍ مَوْلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : يَا سَعْدُ اتَّبِعْ مِنِّي بَيْتِي فِي دَارِكَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : وَاللَّهِ مَا أَتْبَاعُهُمَا ، فَقَالَ الْمَسُورُ : وَاللَّهِ لَتَبِتَابِعَهُمَا ، فَقَالَ سَعْدٌ : وَاللَّهِ لَا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مُنْجَمَةً ، أَوْ مُقَطَّعَةً ، قَالَ أَبُو رَافِعٍ : لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ ، وَكُلُّوْا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقْبِهِ» . مَا أُعْطِيتُهَا بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ وَأَنَا أُعْطِي بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ . فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ . (النظر: ۶۹۷۷، ۶۹۸۱م)

۳- باب: أَيُّ الْجَوَارِ أَقْرَبُ

۲۲۵۹- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح) . وَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍان قَالَ : سَمِعْتُ طَلْحَةَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ ، فَأَيُّ أُيُّهُمَا أَهْدِي ؟ قَالَ : «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ يَا بَا» . (النظر: ۶۲۵۹، ۶۲۶۰م)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب اجاره

باب ۱: مزدور گرفتن مرد نیک

و فرموده خدای تعالی: «هر آینه بهترین کسی که به خدمت گیری شخص توانا با امانت باشد» (القصص ۲۶):

و ذکر خزانه دار امانتکار و ذکر کسی که به کار نمی گمارد، کسی را که به (اصرار) کار می طلبد.

۲۲۶۰- از ابو موسی اشعری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «خزانه دار امانتکاری که آنچه به وی امر شده با خلق خوش ادا می کند، یکی از دو صدقه دهنده است».

۲۲۶۱- از ابو برده که ابو موسی (رضی الله عنه) گفته: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم در حالی که دو نفر از مردان اشعری همراه من بودند. من گفتم: نمی دانستم که این دو نفر کار می طلبند آن حضرت فرمود: «هرگز، کسی را که خود تقاضای کار کند، به کار نمی گیرم» [در روایت دوم جمله نفی بدون (لن= هرگز) آمده است].

باب ۲: چرانیدن گوسفند به (مزد) قیراط

۲۲۶۲- از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت است که

۱- باب: اسْتَنْجَارُ
الرَّجُلِ الصَّالِحِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ خَيْرٌ مِّنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ﴾ (القصص: ۲۶). وَالْخَازِنُ الْأَمِينُ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَعْمِلْ مَنْ أَرَادَهُ.

۲۲۶۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَدِّي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْخَازِنُ الْأَمِينُ، الَّذِي يُؤَدِّي مَا أَمَرَ بِهِ طَيِّبَةً نَفْسُهُ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ». [راجع: ۱۴۳۸. أخرجه مسلم: ۱۰۲۳، مطولاً].

۲۲۶۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ قُرَّةِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هَلَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُمَا أَنْتَهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ- أَوْ- لَا- نَسْتَعْمَلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ». [انظر: ۳۰۳۸، ۴۳۴۱، ۴۳۴۲، ۴۳۴۳، ۴۳۴۴، ۴۳۴۵، ۶۱۲۴، ۶۹۲۳، ۷۱۴۹، ۷۱۵۶، ۷۱۵۷، ۷۱۷۲]. أخرجه مسلم: ۱۷۲۳، بقطة ليست في هذه الطريق، ولكنها في الإمارة [۹۴].

۲- باب: رَغِيِ الْغَنَمِ

عَلَى قِرَارِيْطٍ

۲۲۶۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند پیامبری را بر نیانگیخته، مگر آنکه گوسفند چرانیده است». اصحاب آن حضرت گفتند: و تو هم؟ آن حضرت فرمود: «آری، در بدل چند قیراط گوسفندان مردم مکه را می چرانیدم».

يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : قَالَ : « مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعَى الْغَنَمَ » . فَقَالَ أَصْحَابُهُ : وَأَنْتَ؟ فَقَالَ : « نَعَمْ ، كُنْتُ أُرْعَاهَا عَلَيَّ قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ » .

۳- باب: استئجار المشركين عند الضرورة،

باب ۳: مزدور گرفتن مشرکین به وقت ضرورت

یا: اگر مسلمانی یافت نشود، و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردم یهود خیبر را به کار (کشاورزی) گمارد.

أَوْ: إِذَا لَمْ يُوجَدْ أَهْلُ الْإِسْلَامِ . وَعَامَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَهُودَ خَيْبَرَ

۲۲۶۳- از عره بن زبیر که عایشه (رضی الله عنها) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر مردی را از قبیله بنی دیل و سپس از قبیله بنی عبد بن عدی بود به مزدوری گرفتند، وی راهنما بود، یعنی در راهنمایی مهارت داشت در حالی که پیمان خویش را با طایفه عاص بن وائل شکستنده بود و از مشرکین قریش بود. آنان بر وی اعتماد کردند و دو شتر سواری خویش را به او سپردند، و با وی وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوای غار ثور بیاورد و او در بامداد شب سوم شتران را آورد. آن حضرت و ابوبکر روانه شدند و عامر بن فهیره با آنها همراه شد و همان مرد دیلی راهنمای ایشان بود. آنها، راه پایین مکه را به پیش گرفتند و آن راه کناره دریا بود.

۲۲۶۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : وَاسْتَأْجَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ ، ثُمَّ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيِّ ، هَادِيًا خَرِيْتًا - الْخَرِيْتُ: الْمَاهِرُ بِالْهَدَايَةِ - قَدْ غَمَسَ يَمِينَ حَلْفٍ فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، قَامَنَاهُ فَدَقَعَا إِلَيْهِ رَا حَلْتَيْهِمَا ، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ ، فَاتَاهُمَا بِرَا حَلْتَيْهِمَا صَبِيحَةَ لَيَالِ ثَلَاثٍ ، فَسَارَتْحَلَا ، وَأَنْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فَهَيْرَةَ ، وَالِدَيْلِ الدَّيْلِيِّ ، فَآخَذَ بِهِمْ أَسْفَلَ مَكَّةَ ، وَهُوَ طَرِيقُ السَّاحِلِ . [راجع: ۴۷۶] .

۴- باب: إذا استأجر أجيرًا ليعمل له بعد ثلاثة أيام،

باب ۴: اگر کسی مزدوری را به اجرت گیرد که پس از سه روز، یا پس از سه ماه یا پس از یک سال برای وی خدمتی انجام دهد، جواز دارد و جانین بر شرطی که کرده‌اند، متعهد

أَوْ بَعْدَ شَهْرٍ ، أَوْ بَعْدَ سَنَةٍ جَازٌ ، وَهَمَا عَلَى شَرْطِهِمَا الَّذِي اشْتَرَطَاهُ إِذَا جَاءَ الْأَجَلُ .

باشند تا موعد آن فرا رسد.

۲۲۶۴ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها)، همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر، مردی را از قبیله بنی دیل به مزدوری گرفتند که در راهنمایی ماهر بود درحالی که از مشرکین قریش بود آنان دو شترسواری خویش را به وی سپردند و با او وعده گذاشتند که شتران را پس از سه شب به حوالی غار ثور بیاورد. وی شتران را در بامداد روز سوم آورد.

۲۲۶۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: وَأَسْتَأْجِرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ، هَادِيًا خَرِيًّا، وَهُوَ عَلِيُّ دِينَ كَفَّارٌ قُرَيْشِي، فَدَقَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحِلَتَيْهِمَا صَبِيحَ ثَلَاثٍ. [راجع: ۴۷۶].

۵- باب: الأجير

في الغزو

باب ۵: مزدور گرفتن در جهاد

۲۲۶۵ - از یعلی بن امیه (رضی الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در لشکر عسرت^۱ جهاد کردم و این از بهترین اعمالی است که برای خود انجام داده‌ام. من کسی را مزدور گرفته بودم و او با کسی گفتگو و درگیری کرد و یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید و چون انگشت خود را به شدت (از دهان وی) بیرون کشید، دندان جلو دهان او را برآورد و دندان وی افتاد. وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به دادخواهی) رفت. آن حضرت، ادعای وی را باطل گردانید و فرمود: «می خواهی که انگشت خود را در دهان تو درآورد تا آن را دندان گیری و فرو بری - می پندارم که چنین فرمود - بسان شترند که دندان می گیرد».

۲۲۶۵ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ صَفْوَانَ ابْنِ يَعْلَى، عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمِيَّةَ ﷺ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ جَيْشَ الْعُسْرَةِ، فَكَانَ مِنْ أَوْثَقِ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي، فَكَانَ لِي أُجِيرٌ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا، فَغَضَّ أَحَدَهُمَا إصْبَعٌ صَاحِبِهِ، فَأَتَزَعَّ إصْبَعُهُ فَأَنْدَرَ ثَنِيَّتَهُ فَسَقَطَتْ، فَأَنْطَلَقَ إِلَيَّ

۲۲۶۶ - ابن جریرج گفته: عبدالله بن ابی ملیکه از جد خود، مانند همین قصه را روایت کرده

۲۲۶۶ - قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ جَدِّهِ، بِمَثَلِ هَذِهِ الصَّفَةِ: أَنَّ رَجُلًا غَضَّ يَدَ

۱- مراد از لشکر عسرت، اشاره به جنگ تبوک است که در سال نهم هجرت واقع شد که گرما و قحطی و کم‌آبی، باعث شد تا مسلمانان رنج و سختی بسیار بکشند و به همین مناسبت آن را جیش العسرت نامیده‌اند.

که: مردی دست کسی را دندان گرفت و دندان جلو دهان وی افتاد. ابویکر (رضی الله عنه) (دیة) دندان او را باطل ساخت.

باب ۶: اگر کسی را مزدور بگیرد و میعاد خدمتش را بیان کند و نوع کار او را بیان نکند:

به دلیل فرموده خدای تعالی: (شعیب گفت) می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم، به شرط آنکه خدمت من کنی هشت سال. پس اگر تمام کنی ده سال را، پس آن تبرع است از نزد تو و نمی‌خواهم که مشقت افکنم بر تو. اگر خدا بخواهد، مرا از شایستگان خواهی یافت.

موسی گفت: این است عهد میان من و میان تو، هر کدام از این دو مدت که ادا کنم، تعدی نباشد بر من و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است (القصص ۲۷ و ۲۸).

لفظ - يَأْجُرُ فُلَانًا - یعنی فلان کس را مزدور می‌گیرد - به معنی آن است که: مزد او را می‌دهد. و از همین مقوله است که در عزاپرسی می‌گویند: اجرک الله؛ یعنی خداوند تو را اجر بدهد.

باب ۷: اگر کسی را به مزدوری بگیرد که دیوار در حال افتادن را، راست کند، رواست

۲۲۶۷ - از ابن جریر روایت است که گفته: یعلی بن مسلم، و عمرو بن دینار، سعید بن جبیر روایت کرده‌اند و هر کدام از ایشان بر روایت یکدیگر خویش چیزی می‌افزود. و کسی به جز

رَجُلٍ فَأَنْدَرَتْ يَتِيَهُ ، فَأَهْدَرَهَا أَبُو بَكْرٍ ﷺ .

۶- باب: مَنْ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَبَيَّنَّ لَهُ الْأَجَلَ وَلَمْ يَبَيِّنِ الْعَمَلَ

لَقَوْلِهِ: ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَّخِذَكَ إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾ (القصص: ۲۷-۲۸).
يَأْجُرُ فُلَانًا: يُعْطِيهِ أَجْرًا ، وَمِنْهُ فِي التَّعْزِيَةِ: أَجْرَكَ اللَّهُ .

۷- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا عَلَى أَنْ يُقِيمَ حَائِطًا

يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ جَارًا

۲۲۶۷ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ ، وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا قَالَ: قَدْ سَمِعْتَهُ يُحَدِّثُهُ

از این دو نفر گفته است: همانا از سعید شنیده‌ام که می‌گفت: ابن عباس (رضی الله عنه) به من گفت: اَبی بن کعب به من گفت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «آنان (یعنی موسی و خضر) روانه شدند و دیواری دیدند که در حال فرو ریختن بود - سعید گفت که (خضر) با دست خود چنین نمود و دست خود را بلند کرد - دیوار راست ایستاد».

یعلی گفت: می‌پندارم که سعید چنین گفت:

«دیوار را (خضر) بر دست خود کشید و دیوار راست ایستاد و (موسی به خضر) گفت: «اگر می‌خواستی از این کار خود مزدی می‌گرفتی».

سعید گفته: «مزدی که از آن می‌خوردیم»

باب ۸: مزدور گرفتن تا نیمه روز

۲۲۶۸ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مثال شما (مسلمانان) و مثال اهل دو کتاب (تورات و انجیل) مثال مردی است که مزدورانی به اجرت گرفته و به آنها گفته کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمه روز برای من کار می‌کند؟ و یهود این کار را کردند. سپس گفت: با کدام کس به مزد یک قیراط از نیمه روز تا نماز عصر برای من کار می‌کند؟ و نصارا این کار را کردند. و سپس گفت: کدام کس به مزد دو قیراط از عصر تا غروب آفتاب برای من کار می‌کند؟ و شما (مسلمانان) این کار را کردید. یهود و نصا را خشمگین شدند و گفتند:

عَنْ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه: حَدَّثَنِي أَبِي بْنُ كَعْبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «فَانْطَلَقْنَا ، فَوَجَدْنَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُصَ - قَالَ سَعِيدٌ بَيِّنَةً هَكَذَا وَرَفَعَ يَدَيْهِ - فَاسْتَقَامَ». قَالَ يَعْلَى: حَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدًا قَالَ: «فَمَسَحَهُ بِيَدِهِ فَاسْتَقَامَ ، قَالَ: ﴿كُوْشِفَتْ لِأَتَّخِذَتْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ قَالَ سَعِيدٌ: «أَجْرًا تَأْكُلُهُ». [راجع: ۷۴، أخرجه مسلم: ۲۳۸۰، مطولاً.]

۸- باب: الإِجَارَةُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ

۲۲۶۸ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «مَثَلُكُمْ وَمَثَلُ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجْرَاءَ ، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ غَدْوَةٍ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَيَّ قِيرَاطٌ؟ فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَيَّ قِيرَاطٌ؟ فَعَمِلَتِ النَّصَارَى ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِنَ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ عَلَيَّ قِيرَاطِينَ؟ فَأَنْتُمْ هُمْ ، فَغَضِبَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى ، فَقَالُوا: مَا لَنَا ، أَكْفَرَ عَمَلًا وَأَقَلَّ عَطَاءً؟ قَالَ: هَلْ تَقْضِيكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ؟ قَالُوا: لَا ، قَالَ: فَذَلِكَ فَضْلِي أَوْ تَبِهِ مِنْ أَشَاءُ». [راجع: ۵۵۷.]

سبب چیست که ما کار زیاد کنیم و مزد کم بگیریم؟

خداوند گفت: آیا حق شما را کم داده‌ام؟ گفتند: نی

خداوند گفت: این فضل و کرم من است به هر کس که بخوادم می‌دهم.

۹- باب: الإِجَارَةُ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ

باب ۹: مزدورگرفتن تا نماز عصر

۲۲۶۹ - از عبدالله بن دینار مولى عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر بن خطاب (رضی‌الله‌عنهما) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) علیه و سلم فرموده: «مثال شما و یهود و نصارا، مانند مردی است که کارگرانی را به مزدوری گرفته و به آنها گفته است. کدام کس به مزد یک قیراط تا نیمه روز برای من کار می‌کند؟ و یهود به مزد یک قیراط کار کردند و سپس نصارا به مزد یک قیراط کار کردند و سپس شما (مسلمانان) هستید که از نماز عصر تا غروب آفتاب به مزد دو قیراط کار می‌کنید.

یهود و نصارا خشمگین شدند و گفتند: ما کار زیاد کردیم و مزد کم گرفتیم. خداوند گفت: آیا بر حق شما چیزی ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نی. خداوند گفت: این فضل من است به هر که خواهم می‌دهم».

باب ۱۰: گناه کسی که مزد مزدور را ندهد

۲۲۷۰ - از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده: «خداوند تعالی گفته است: سه کس اند که من در روز قیامت دشمن ایشانم: مردی که به من عهد می‌کند و

۲۲۶۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَالْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، كَرَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عَمَّالًا، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلَتِ الْيَهُودُ عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ عَمِلَتِ النَّصَارَى عَلَى قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ أَنْتُمْ الَّذِينَ تَعْمَلُونَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى مَغَارِبِ الشَّمْسِ عَلَى قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَغَضِبَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى، وَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ عَمَّالًا وَأَقْلَى عَطَاءً؟ قَالَ: هَلْ ظَلَمْتُمْ مَنْ حَقَّكُمْ شَيْئًا؟ قَالُوا: لَا، فَقَالَ: فَذَلِكَ فَضْلِي أَوْتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». [راجع: ۵۵۷].

۱۰- باب: إِثْمٌ مَنْ مَنَعَ أَجْرَ الْأَجِيرِ

۲۲۷۰ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَلِيمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَمِيَّةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ بِي

سپس عهدش را می‌شکنند، و مردی که شخص آزاد را می‌فروشد و بهای آن را می‌خورد و مردی که کسی را به مزدوری می‌گیرد و به نحو کامل از وی کار می‌گیرد و مزدش را نمی‌دهد.

باب ۱۱: مزدور گرفتن از عصر تا شب

۲۲۷۱ - از ابو برده، از ابو موسی (رضی الله عنه) که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مثال مسلمانان و یهود و نصارا، مثال مردی است که گروهی را مزدور گرفته است. که روز را تا شب برای وی کار کنند، البته به اجرت معین. آنها تا نیمه روز برای وی کار کردند و سپس گفتند ما را بدان مزدیکه شرط رده بودی نیازی نیست و هر آنچه کار کرده ایم باطل باشد. و او به ایشان گفت: چنان کنید و بقیه کار خویش به پایان برسانید و مزد خویش را کامل بگیرید. آنان نپذیرفتند و کار را ترک کردند. وی سپس گروه دیگری را به مزدوری گرفت و به ایشان گفت: شما بقیه این روز را کار کنید و من همان مزدی را که بدیشان شرط کرده بودم به شما می‌دهم. آنها کار کردند تا آن که نماز عصر فرا رسید و سپس گفتند: کاری که برای تو کردیم باطل باشد و مزدی را که برای ما می‌دادی از خودت باشد. وی به ایشان گفت: بقیه کار خویش را تمام کنید، و اندک زمانی از روز باقی مانده است. لیکن آنها نپذیرفتند. سپس وی گروهی دیگر را به مزدوری گرفت تا بقیه روز را کار کنند. آنان بقیه روز را تا غروب آفتاب کار کردند و مزد هر دو گروه را کامل بگرفتند. پس این مثال شما (مسلمانان) است و مثال آنچه از

ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ كَفَمَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أُجْرًا فَاسْتَوْقَى مِنْهُ وَكَمْ يُعْطَى أُجْرُهُ». [راجع: ۲۲۲۷].

۱۱- باب: الإِجَارَةُ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ

۲۲۷۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا، يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، عَلَى أُجْرٍ مَعْلُومٍ، فَعَمَلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أُجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا. وَمَا عَمَلْنَا بِاطِلٍ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَفْعَلُوا، أَكْمَلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ، وَخَذُوا أُجْرَكُمْ كَامِلًا، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أُجْرَيْنِ بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمَلَا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا، وَكَمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ، فَعَمَلُوا، حَتَّى إِذَا كَانَ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ قَالَا: لَكَ مَا عَمَلْنَا بِاطِلٍ، وَلَكَ الْأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ. فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمَلَا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا، مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٍ يُسِيرٌ، فَأَيُّبَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمَلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أُجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النَّوْرِ». [راجع: ۵۵۸].

این نور پذیرفته اید»^۱.

باب ۱۲: کسی که یکی را به مزدوری بگیرد و او مزد خویش را

واگذار و مستأجر مزد او را به کار اندازد و در آن افزونی حاصل آید و یا کسی که مال دیگری را به کار اندازد و در آن زیادت آورد.

۲۲۷۲- از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفته: شنیده‌ام که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«گروه سه نفری، از امتهایی که قبل از شما بودند راهی شدند تا آنکه شب فرا رسید و در غاری درآمدند و در آن جای گرفتند. سپس سنگ بزرگی از کوه فرو افتاد و مدخل نماز را بر ایشان بست. آنها گفتند: هیچ چیزی شما را از شر این سنگ نجات نمی‌دهد، مگر آنکه خداوند را به بهترین اعمال خویش یاد کنید. مردی از ایشان گفت:

بارالها، من پدر و مادری پیر داشتم و شبانگاه قبل از آنکه به ایشان شیر بدهم، به زن و فرزند و به دکان خود شیر نمی‌دادم. روزی در طلب چیزی رفتم، و وقتی آمدم که ایشان به خواب رفته بودند. و چون شیر را بر ایشان آوردم، آنها در خواب بودند و من ناخوش دانستم که قبل از آنان به زن و فرزند و بر دکان خود شیر بدهم. در آن جا تا زمانی درنگ کردم و قدح شیر در دست داشتم و انتظار می‌کشیدم که صبح فرا رسید، آن‌گاه بیدار شدند و شیر نوشیدند، بارالها، اگر این کار را محض به جهت رضای

۱۲- باب: مَنِ اسْتَأْجَرَ

أَجِيرًا فَتَرَكَ أَجْرَهُ ،

فَعَمَلَ فِيهِ الْمُسْتَأْجِرُ فَرَادَ ، أَوْ مَنِ عَمَلَ فِي مَالِ غَيْرِهِ فَاسْتَفْضَلَ

۲۲۷۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «انْطَلِقْ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، حَتَّى أَوْأُ الْمَيْتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ ، فَإِنْ حَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجِبَلِ فَسَدَتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ ، فَقَالُوا : إِنَّهُ لَا يَنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : اللَّهُمَّ كَانِ لِي أَبُوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ ، وَكُنْتُ لَا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا ، فَتَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا ، فَلَمَّ أُرِحَ عَلَيْهِمَا حَتَّى تَامَا ، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غُبُوقَهُمَا فَوَجَدْتُهُمَا تَائِمِينَ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا ، فَلَبِثْتُ وَالْقَدْحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى يَرِقَ الْقَجْرُ ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غُبُوقَهُمَا ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ ، فَأَنْفَرَجَتْ شَيْئًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : وَقَالَ الْآخَرُ : اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأَمْتَعْتُ مِنِّي ، حَتَّى أَلَمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السَّنِينَ ، فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَا عَشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُحَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا ، فَفَعَلَتْ حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا قَالَتْ : لَا أَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْضِيَ الْخَاتِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوَفُوعِ عَلَيْهَا ،

۱- یعنی یهود به حضرت عیسی ایمان نیاوردند و نصارا به حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) ایمان نیاوردند و کار را تمام نکردند و مسلمانان به این سعادت دست یافتند و کار را تمام کردند.

تو کرده‌ام، پس ما را از مشکلی که این سنگ عاید کرده است گشایشی ارزانی کن. اندکی گشودگی پدید آمد ولیکن نمی‌توانستند از آن بیرون آیند.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر دیگر گفت: بارالها، دختر عموی خود را از همه مردم بیشتر دوست می‌داشتی، خواستم او را به چنگ آورم لیکن امتناع می‌ورزید، تا آنکه در یکی از سالهای قحطی نزد من آمد و من به او صد و بیست دینار دادم تا میان من و خود خلوتی را مهیا گرداند. وی چنان کرد و چون به وی تسلط یافتی، گفت: حلالیت نباشد که مهر را برگیری مگر به سزاواری آن (که نکاح است). از مباشرت با وی پرهیز کردم و از وی کنار گرفتم، درحالی‌که او محبوب‌ترین مردم نزد من بود و از آن پولی که به او داده بودم در گذشتم. بارالها، اگر این کار را محض جهت رضای تو کرده‌ام، پس ما را از آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن، سنگ، اندکی گشودگی آورد، نه بدان حد که بتوانند از آن بیرون آیند.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: نفر سوم گفت: بارالها، من کسانی را به مزدوری گرفته بودم و مزد همه ایشان را دادم به جز مردی که مزدش را گذاشت و رفت. من پول مزد او را معامله کردم و مال زیادی از آن حاصل آمد. وی پس از مدت زمانی نزد من آمد و گفت: ای بنده خدا، مزد مرا بده. به او گفتم: هر آنچه را از شتر و گاو و گوسفند و برده می‌بینی حاصل مزد تو است. وی گفت: ای بنده خدا، مرا تمسخر مکن. گفتم: تو را تمسخر نمی‌کنم.

فَانصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أُعْطِيْتُهَا ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَأَفْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَأَنْفِرْجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : وَقَالَ الثَّلَاثُ : اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ ، فَتَمَرَّتْ أَجْرُهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ ، فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي ، فَقُلْتُ لَهُ : كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ ، مِنْ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالغَنَمِ وَالرَّقِيقِ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَأْفَقَهُ فَلَمْ يَتْرِكْ مِنْهُ شَيْئًا ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَأَفْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ ، فَأَنْفِرْجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْسُحُونَ . [راجع: ۲۲۱۵ . أخرجه مسلم:

وی همه را گرفت و با خود برد و چیزی از آن به جا نگذاشت. بارالها، اگر این کار راجهت رضای تو کرده‌ام، پس در آنچه بدان گرفتار شده‌ایم گشایشی ارزانی کن. سپس سنگ، راه را گشود و آنها از آن جا بیرون آمده راهی شدند».

۱۳- باب: مَنْ أَجَرَ نَفْسَهُ

لِيَحْمِلَ عَلَى ظَهْرِهِ ،

باب ۱۳: کسی که نفس خود را مزدور کند تا به پشت خود بار حمل کند

و مزد آن را صدقه بدهد و اجرت حمال
۲۲۷۳ - از شقیق روایت است که ابومسعود انصاری (رضی الله عنه) گفته: چون رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ما را به صدقه امر می‌کرد، هر یک از ما به بازار می‌رفت و بارکشی می‌کرد و یک مُد مزد می‌گرفت (و صدقه می‌کرد) و همانا (امروز) برخی کسان هزار (دینار یا درهم) دارند.

شقیق گفته است: گمان نمی‌کنم مگر اینکه ابوسعید خودش را مراد می‌داشت.

باب ۱۴: مَزْدُ دَلَالِي

و ابن سیرین و عطاء و ابراهیم و حسن در مزد دلالی باکی نمی‌بینند و ابن عباس گفته است: باکی نیست که به (دلال) بگوید که این جامه را بفروش و اگر بهای آن از چنین و چنان زیاد شود زیادتی از آن تو باشد.

و ابن سیرین گفته است: اگر کسی بگوید: به چنین بهایی بفروش و نفعی که از آن حاصل میشد از آن تو باشد، و یا از هر دویمان باشد باکی ندارد.

أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيَحْمِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنْ لَبِئْتَهُمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قَالَ : مَا تَرَاهُ إِلَّا نَفْسَهُ .

ثُمَّ تَصَدَّقَ بِهِ ، وَأَجْرَةَ الْحَمَالِ
۲۲۷۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يُحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ أَبِي سَعُودِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ فَيَحْمِلُ فَيُصِيبُ الْمُدَّ ، وَإِنْ لَبِئْتَهُمْ لَمِائَةَ أَلْفٍ . قَالَ : مَا تَرَاهُ إِلَّا نَفْسَهُ .

۱۴- باب: أَجْرُ السَّمْسَرَةِ

وَلَمْ يَرَأِ ابْنَ سِيرِينَ وَعَطَاءُ وَإِبْرَاهِيمُ وَالْحَسَنُ بِأَجْرِ السَّمْسَرِ بَأْسًا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ : بَعْ هَذَا الثَّوْبِ ، فَمَا زَادَ عَلَيَّ كَذَا وَكَذَا فَهُوَ لَكَ .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : إِذَا قَالَ : بَعْهُ بَكْرًا ، فَمَا كَانَ مِنْ رِبْحٍ فَهُوَ لَكَ ، أَوْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ، فَلَا بَأْسَ بِهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ » .

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:
 «مسلمانان پایبند شرطهای خویش اند.»
 ۲۲۷۴ - از طاووس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از پیشوازی سواران حامل غله منع کرده است و این که شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد. گفتم: ای ابن عباس، معنی این قول آن حضرت چیست که فرمود:
 «شهرنشین مال بادیه‌نشین را نفروشد.»
 وی گفت: یعنی دلال او نشود.

باب ۱۵: آیا کسی در دار حرب نزد مشرک مزدوری کند

۲۲۷۵ - از مسروق روایت است که خباب (رضی الله عنه) گفته: من آهنگ بومدم و برای عاص بن وائل (آهنگری) کردم و مزد من نزد وی ماند. نزد او رفتم و مزد خود را طلب کردم وی گفت: نبی، به خدا سوگند که مزد تو را نمی‌دهم تا آن که به دین محمد کافر نشوی.
 من گفتم: آگاه باش، که به خدا سوگند تا زمانی که بمیری و سپس زنده شوی من کافر نمی‌شوم. وی گفت: اگر بمیرم باز زنده می‌شوم؟ گفتم: آری. وی گفت: سرانجام در آن جا مال و فرزندی خواهم داشت و مزد تو را خواهم داد. سپس خدای تعالی (این آیه را) نازل کرد: «آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البته مرا داده شود مال و فرزند.» (مریم ۷۷)!

۲۲۷۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتَلَقَى الرَّكْبَانُ، وَلَا يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ.
 قُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا قَوْلُهُ: «لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ».
 قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمَسَارًا. [راجع: ۲۱۵۸. أخرجه مسلم: ۱۵۲۱.]

۱۵- باب: هَلْ يُؤَاجِرُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ

مِنْ مُشْرِكٍ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ
 ۲۲۷۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ: حَدَّثَنَا خَبَابٌ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا قَيْتًا، فَعَمَلْتُ لِلْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ، فَاجْتَمَعَ لِي عِنْدَهُ، فَأَتَيْتُهُ اتِّقَاضَهُ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَفْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمُوتَ ثُمَّ تُبْعَثَ فَلَا. قَالَ: وَإِنِّي لَمَيِّتٌ ثُمَّ مَبْعُوثٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لِي ثُمَّ مَالٌ وَوَلَدٌ، فَافْضِيكَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ: لَأُوتِينَ مَا لَا أُؤْتَى وَلَا أَكْفُرُ﴾ [مریم: ۷۷] [راجع: ۲۰۹۱. أخرجه مسلم: ۲۷۹۵.]

۱- عاص بن وائل، پدر عمرو بن عاص بود که در مکه می‌زیست و در آن وقت مکه فتح نشده بود و دار حرب شناخته می‌شد.

۱۶- باب: مَا يُعْطَى فِي
الرُّقِيَةِ عَلَى أَحْيَاءِ الْعَرَبِ

بِقَاتِحَةِ الْكِتَابِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « أَحَقُّ مَا أَخَذْتُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ » .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : لَا يَشْتَرِطُ الْمُعَلَّمُ ، إِلَّا أَنْ يُعْطَى شَيْئًا
فَلْيَقْبَلْهُ .

وَقَالَ الْحَكَمُ : لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا كَرِهَ أَجْرَ الْمُعَلَّمِ .
وَأَعْطَى الْحَسَنُ دَرَاهِمَ عَشْرَةَ .

وَلَمْ يَرَأِ ابْنَ سِيرِينَ بِأَجْرِ الْقَسَامِ بَأْسًا . وَقَالَ : كَانَ
يُقَالُ : السَّحْتُ : الرِّشْوَةُ فِي الْحُكْمِ ، وَكَانُوا يُعْطَوْنَ عَلَى

الْخَرْصِ

باب ۱۶: آنچه در رُقِيَه (دَم و دعا) سوره
فاتحه‌الکتاب به قبایل عرب داده شده است

و ابن عباس گفته است که پیامبر(صلی‌الله
علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین آنچه بدان مزد
می‌گیرید قرآن است». و شعبی گفته است:
آموزگار مزدش را شرط نگذارد، هر آنچه به
وی داده می‌شود بپذیرد.

وَحَكَمٌ گفته است: از هیچ کس نشنیدم که
مزد معلم را ناخوش دانسته باشد. و حسن
(بصری) ده درهم به معلم داد.

و ابن سیرین در مزد کسی که تقسیم‌کننده
(اموال است) باکی نمی‌بیند.

۲۲۷۶ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ أَبِي
بَشْرِ ، عَنِ أَبِي الْمُتَوَكَّلِ ، عَنِ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ : انْطَلَقَ
نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرَةٍ سَافَرُواهَا ، حَتَّى نَزَلُوا
عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ
يُضَيِّقُوهُمْ ، فَلَدَغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ قَسْعُوا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا
يَنْفَعُهُ شَيْءٌ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَوْ آتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ
نَزَلُوا ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا :
يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ ، إِنَّ سَيِّدَنَا لَدَغَ ، وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا
يَنْفَعُهُ ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ :
نَعَمْ ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْقِي ، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ
تُضَيِّقُوا ، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا ،

فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ ، فَانْطَلَقَ يَتَمَلَّ عَلَيْهِ
وَيَقْرَأُ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » . فَكَانَ مَا نُشِطُ مِنْ
عَقَالٍ ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلْبَةٌ . قَالَ : فَأَوْفُوهُمْ
جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : اقْسِمُوا ،
فَقَالَ الَّذِي رَقِيَ : لَا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْ لَهُ

ایشان آمدند و گفتند: ای جماعت! همانا
رئیس ما گزیده شده است و ما برای درمان وی
هر تلاشی که کردیم مفید نیفتاد، آیا نزدیکی از
شما (برای مداوای وی) چیزی هست؟

یکی از آنها گفت: آری، به خدا سوگند که

من دعا می خوانم، ولیکن به خدا سوگند که ما از شما خواسته بودیم که ما را میهمان کنید و شما نکردید، پس تا برای ما مزدی تعیین نکنید من دعا نمی خوانم. آنها به یک رمه گوسفند موافقه کردند. وی (یعنی ابوسعید) راهی شد که آن مرد گزیده شده را دم نمایند و «الحمد لله رب العالمین» را خواند، و چنان بود که گره از پای وی گشوده شد و به راه افتاد و اثری از گزیدگی نماند. سپس مزد وی را بر آنچه بدان موافقه کرده بودند تسلیم وی کردند.

برخی گفتند که مزد حاصله را میان خود تقسیم کنند، کسی که دعا خوانده بود گفت: این کار را نکنید تا این که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برویم و ماجرا را برای وی بگوییم و ببینیم که ما را چه امر می کند. ایشان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و موضوع را اظهار کردند. آن حضرت فرمود: «تو چه می دانستی که آن سوره دعای (شفا) است؟! و سپس فرمود: «کار خوبی کردید، میان خود قسمت کنید و برای من نیز سهمی معین کنید». و سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خندید. شُعبه، از ابویشر، از ابومتوکل این حدیث را روایت کرده است.

باب ۱۷: باج و خراج مالک بر غلام و سهل آوری در خراج کنیزان

۲۲۷۷ - از حُمَید طویل روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفته: ابوطیبه: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را حجامت کرد، و آن حضرت فرمود که برای وی یک یا

الَّذِي كَانَ ، فَتَنْظَرُ مَا يَأْمُرُنَا ، فَقَدَّمُوا عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ ، فَقَالَ : « وَمَا يَدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ » . ثُمَّ قَالَ : « قَدْ أَصَبْتُمْ ، أَفْسَمُوا ، وَأَضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا » . فَضَحَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قال شُعبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو يَشْرِ : سَمِعْتُ أَبَا الْمُتَوَكَّلِ : بِهَذَا . [انظر: ۵۰۰۷، ۵۰۷۳۶، ۵۷۴۹، أخرجه مسلم: ۲۲۰۱ بلفظ مختصر] .

۱۷- باب: ضَرِيْبَةُ الْعَبْدِ ،

وَتَعَاهُدِ ضَرَائِبِ الْإِمَاءِ

۲۲۷۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : حَجَمَ أَبُو طَيِّبَةَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ ، أَوْ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ ، فَخَفَّفَ عَنْ غَلْتِهِ أَوْ ضَرِيْبَتِهِ . [راجع:

۲۱۰۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۷، ومعناه في السلام ((۷۷)) . [

دو صاع غله بدهند، و به مالکان وی گفت که
دز باج و خراج وی تخفیف آورند .

۱۸- باب: خَرَاَجُ الْحَجَّامِ

۲۲۷۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ:
حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ .
[راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲، بقطعة لم ترد في هذه الطريق،
ولكنه في المساقاة (۶۵) و بزيادة: في السلام ((۷۶)) .]

باب ۱۸: خراج حجامتگر
۲۲۷۸ - از طاووس روایت است که ابن
عباس (رضی الله عنهما) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
حجامت شد و مزد حجامتگر را داد .

۲۲۷۹ - از عکرمه روایت است که ابن
عباس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
حجامت شد و مزد حجامتگر را داد و اگر مزد
حجامتگر را مکروه می دانست، نمی داد.

۲۲۷۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ
خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ:
احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْطَى الْحَجَّامَ أَجْرَهُ، وَكَوَعِ أَهِيَةً
لَمْ يُعْطَهُ . [راجع: ۱۸۳۵ . أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ بقطعة لم ترد في
هذه الطريق ولكنه في المساقاة (۶۵) وفي السلام .]

۲۲۸۰ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که
گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حجامت می شد و
چنان نبود که مزد کسی را کم بدهد.

۲۲۸۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَسْعُورٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ
عَامِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ
يَحْتَجِمُ، وَلَمْ يَكُنْ يَطْلُمُ أَحَدًا أَجْرَهُ . [راجع: ۲۱۰۲ .
أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ بلفظ مختلف، ولكنه باللفظ نفسه في السلام
((۷۷)) .]

۱۹- باب: مَنْ كَلَّمَ مَوْلِيَّ الْعَبْدِ أَنْ يُخَفِّقُوا عَنْهُ مِنْ خَرَاَجِهِ

باب ۱۹: کسی که به صاحبان غلام بگوید که
خراج وی را تخفیف دهند

۲۲۸۱ - از حمید طویل روایت است که انس
بن مالک (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
غلامی را فراخواند که حجامتگر بود. وی آن
حضرت را حجامت کرد. آن حضرت فرمود
که برای وی یک صاع یا دو صاع، یا یک مُد
یا دو مُد بدهند و درباره وی صحبت کرد و از
خراج وی کاسته شد.

۲۲۸۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حَمِيدِ الطَّوِيلِ،
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ غُلَامًا حَجَّامًا
فَحَجَمَهُ، وَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ أَوْ صَاعَيْنِ، أَوْ مُدًا أَوْ مُدَيْنِ،
وَكَلَّمَ فِيهِ، فَخَفَّفَ مِنْ ضَرَبَتِهِ . [راجع: ۲۱۰۲ . أخرجه
مسلم: ۱۵۷۷، ومعناه في السلام ((۷۷)) .]

باب ۲۰: عايد زن زناكار وكنيزان زناكار

۲۰- باب: كَسَبِ الْبَغْيِيِّ وَالْإِمَاءِ

و ابراهیم (نخعی) مزد زن نوحه‌گر و زن سراینده را مکروه خوانده است.
و خدای تعالی گفته است: «و اجبار مکنید کنیزان خود را به زنا اگر ایشان پرهیزگاری خواهند تا به دست آرید متاع زندگانی دنیا را و هر که اجبار کند ایشان را، پس هر آینه خدا (آن کنیزان) را بعد اجبار کردن بر ایشان آمرزنده مهربان است (النور ۳۳) و مجاهد گفته است: لفظ «فَتَيَاتِكُمْ» که در آیه است به معنی کنیزان شما، است.

۲۲۸۲ - از ابومسعود انصاری (رضی الله عنه) که گفته: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از بهای فروش سگ و مزد زنانی زن زناکار، و مزد کاهن (غیگوی و فالبین) منع کرده است.

وَكْرَهُ اِبْرَاهِيمُ اَجْرَ النَّائِحَةِ وَالْمَعْنِيَةِ .
وَقَوْلُ اللّٰهِ تَعَالٰى : ﴿ وَلَا تُكْرَهُوا فِتْيَانَكُمْ عَلٰى الْبَيْعِ اِنْ اَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِّبَيْعِ الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُّكْرِهِنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴾ [السور: ۳۳].
﴿فَتَيَاتِكُمْ﴾ : اِمَاءُكُمْ .

۲۲۸۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نَهَى عَنْ تَمَنِ الْكَلْبِ ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ ، وَحُلُوقَانِ الْكَاهِنِ . [راجع: ۲۲۳۷ . أخرجه مسلم: ۱۵۶۷].

۲۲۸۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از عاید (فحشای) کنیزان منع کرده است.

۲۲۸۳ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ اِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمَادَةَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ كَسْبِ الْاِمَاءِ . [انظر: ۵۳۴۸].

۲۱- باب: عَسْبِ الْفَحْلِ

باب ۲۱: مزد جهانیدن حیوان نر بر ماده

۲۲۸۴ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مزد کشیدن حیوان نر بر ماده منع کرده است.

۲۲۸۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ وَاسْمَاعِيلُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ .

۲۲- باب: إِذَا اسْتَأْجَرَ

أَرْضًا فَمَاتَ أَحَدُهُمَا

باب ۲۲: اگر کسی زمینی را به اجاره می‌دهد و یکی از جانبین می‌میرد

و ابن سیرین گفته است: وارثان اجاره‌دهنده حق ندارند که تا زمان تکمیل میعاد، اجاره گیرنده را از آن خارج نمایند. و حَکْمٌ وَ حَسْبٌ وَ اِيَّاسٌ

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : لَيْسَ لِأَهْلِهِ أَنْ يُخْرِجُوهُ إِلَى تَمَامِ الاجْلِ .

۱- پس از لفظ رسول الله، در حدیث ۲۲۸۲، سطر چهارم (رضی الله عنه)، آمده است که اشتباه است. درست آن: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است.

وَقَالَ الْحَكَمُ وَالْحَسَنُ وَإِبَاسُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: تُمَضَّى
الْإِجَارَةُ إِلَى أَجْلِهَا .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: أُعْطِيَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ بِالشَّطْرِ ، فَكَانَ
ذَلِكَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، وَصَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ
عُمَرَ ، وَلَمْ يُذَكَّرْ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ جَدَّدَا الْإِجَارَةَ بَعْدَمَا
فُضِّصَ النَّبِيُّ ﷺ .

بن معاویه گفته‌اند: اجاره با فرا رسیدن میعاد آن
به سر می‌رسد.

و ابن عمر گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)
زمین خیبر را به مناصفهٔ محصول آن به اجاره
داد و در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر و
اوایل خلافت عمر بر همین منوال بود و گفته
نشده است که پس از رحلت پیامبر (صلی‌الله علیه
وسلم) اجاره را تجدید کرده باشند.

۲۲۸۵ - از جُوَيْرِيَةَ بنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ
أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أُعْطِيَ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ : أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ
مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . وَأَنَّ ابْنَ عُمَرَ حَدَّثَهُ : أَنَّ الْمَزَارِعَ كَانَتْ
تُكْرَى عَلَى شَيْءٍ ، سَمَاءُ نَافِعٍ لَا أَحْقَطُهُ . [انظر: ۲۳۲۸،

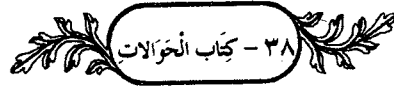
۲۳۲۹، ۲۳۳۱، ۲۳۳۸، ۲۴۹۹، ۲۳۴۳، ۲۳۴۵، ۲۳۷۰،
۳۱۵۲، ۴۲۴۸، أخرجه مسلم: ۱۵۵۱.]

ابن عمر به نافع گفته بود: زمین‌های زراعی
به چیزی (از مقدار محصول) به اجاره داده
می‌شد. نافع از آن نام برده است، ولی من
فراموش کرده‌ام.

۲۲۸۶ - رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: أُعْطِيَ النَّبِيُّ ﷺ نَهْيَ
عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ . وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ
عُمَرَ: حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَيْرٌ . [انظر: ۲۳۲۷، ۲۳۳۲،
۲۳۴۴، ۲۳۷۲، أخرجه مسلم: ۱۵۴۳، واليوع « ۱۱۵ » .]

۲۲۸۶ - وَأَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ حَدَّثَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى
عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ . وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ
عُمَرَ: حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَيْرٌ . [انظر: ۲۳۲۷، ۲۳۳۲،
۲۳۴۴، ۲۳۷۲، أخرجه مسلم: ۱۵۴۳، واليوع « ۱۱۵ » .]

کرد(وضع بدان منوال بود).



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۸ - کتاب حواله

۱- باب: في الحوالة ،

وَهَلْ يَرْجِعُ فِي الْحَوَالَةِ

وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ أَحَالَ عَلَيْهِ مَلِيًّا جَاؤَ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَتَخَارَجُ الشَّرِيكَانِ وَأَهْلُ الْمِيرَاثِ، فَيَأْخُذُ هَذَا عَيْنًا وَهَذَا دَيْنًا، فَإِنْ تَوَيَّ أَحَدُهُمَا لَمْ يَرْجِعْ عَلَى صَاحِبِهِ.

باب ۱: در مورد حواله
و آیا در حواله مراجعه کند.

وَحَسَنٌ وَقَتَادَةُ كَفْتَهُمَا: أَمَّا فِي رُوزِ كِي كِه حَوَالَه بَه كَسِي رَاجِع شُود وَ آن كَس دَارَائِي دَاشْتَه بَاشَد. حَوَالَه قَطْعِيَّت مِي بَابد (حَوَالَه گيرنده حق مَراجِه بَه حَوَالَه كَننده رَا نَدارد).

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک یا دو میراث خوار از هم جدا می شوند و یکی در سهم خود مال موجود را می پذیرد و دیگری طلبات را، پس اگر چیزی از سهم هر یک تلف می شود حق مراجعه به طرف دیگر را ندارد.

۲۲۸۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر طلب شما بر توانگری حواله شود باید بپذیرد».

۲۲۸۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، فَإِذَا اتَّبَعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». [انظر: ۲۲۸۸، ۲۴۰۰، أخرجه مسلم: ۱۵۶۴]

باب ۲: اگر بر توانگری حواله شود حق
ندارد که رد کند.

۲۲۸۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «تأخیر دین از سوی توانگر ظلم است، پس اگر به توانگر حواله شود باید بپذیرد».

۲- باب: إِذَا أَحَالَ عَلَى

مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ لَهُ رَدًّا

۲۲۸۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ، عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَمَنْ اتَّبَعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». [راجع: ۲۲۸۷، أخرجه مسلم: ۱۵۶۴]

۱- حواله، انتقال دین از کسی به کسی دیگر است که نظر به توافقی که میان داین و مدیون صورت می گیرد اعتبار پیدا می کند و حواله در اصل اسم است از تحویل یا از حول مأخوذ است که به معنی نقل دین (قرض) از ذمه کسی بر کسی دیگر است، نظر به شروطی که در فقه آمده است. و در اصطلاح فقه، مدیون را که حواله کرده است سهیل گویند و صاحب دین را محتال و کسی که بر وی حواله شده است محتال علیه.

۳- باب: إِنْ أَحَالَ دَيْنٌ الْمَيْتَ عَلَى رَجُلٍ جَارٍ

۲۲۸۹ - حَدَّثَنَا الْمُكَلَّبِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم إِذْ أَتَى بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةِ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا. ثُمَّ أَتَى بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلَّى عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلَاثَةٌ دَنَانِيرَ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ». قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلَّى عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَى دَيْنِهِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ. [انظر: ۴۲۹۵].

باب - ۳: اگر قرض مرده را به کسی حواله کند رواست

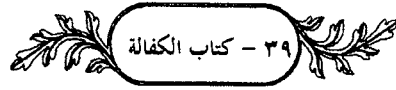
۲۲۸۹ - از سلمه بن اکوع رضی الله عنه که گفته: ما نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم نشستیم بودیم که جنازه آورده شد به آن حضرت گفتند: بر وی نماز بگذار. آن حضرت فرمود:

«آیا قرضدار است» گفتند: نی فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی آن حضرت بر وی نماز گزارد. سپس جنازه دیگری آورده شد. گفتند: یا رسول الله، بر آن نماز بگذار. آن حضرت فرمود: «آیا قرضدا است» گفتند: آری فرمود: «آیا چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: سه دینار آن حضرت بر وی نماز گزارد.

سپس جنازه سوم آورده شد. گفتند بر وی نماز بگذار. فرمود: چیزی از خود باقی گذاشته است». گفتند: نی. فرمود: «آیا قرضدار است» گفتند سه دینار. فرمود: شما بر دوست خویش نماز بگذارید.

ابوقتاده گفت: یا رسول الله بر وی نماز بگذار من قرض او را ادا می‌کنم^۱ آن حضرت بر وی نماز گزارد.

۱- مناسبت ترجمه باب همین است که گفت: من قرض او را ادا می‌کنم. اگرچه لفظ ضمان است نه حواله لیکن ضمان از میت مفلس به خود گرفتن است. و حواله بر همین معنی است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۹ - کتاب کفالت

۱- باب: الْكِفَالَةُ فِي الْقَرْضِ وَالدِّيُونِ بِالْأَبْدَانِ وَغَيْرِهَا

۲۲۹۰ - وَقَالَ أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَزَةَ بْنِ عَمْرٍو
الْأَسْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَهُ مُصَدِّقًا ، قَوَّعَ
رَجُلٌ عَلَى جَارِيَةِ امْرَأَتِهِ ، فَأَخَذَ حَمَزَةُ مِنَ الرَّجُلِ كَفِيلًا
حَتَّى قَدِمَ عَلَى عَمَرَ ، وَكَانَ عَمَرٌ قَدْ جَلَدَهُ مِائَةَ جَلْدَةٍ ،
فَصَدَّقَهُمْ وَعَدَّرَهُ بِالْجَهَالَةِ .

وَقَالَ جَرِيرٌ وَالْأَشْعَثُ : لَعَبَدَ اللَّهُ بْنَ مَسْعُودٍ فِي
الْمُرْتَدِّينَ : اسْتَبْتَهُمْ وَكَفَلَهُمْ ، فَنَابُوا ، وَكَفَلَهُمْ
عَشَائِرُهُمْ .

وَقَالَ حَمَّادٌ : إِذَا تَكَلَّفَ بِنَفْسٍ فَمَاتَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ ،
وَقَالَ الْحَكَمُ : يَضْمَنُ .

باب ۱: ضمانت کردن در ادای قرض و

حاضر کردن قرضدار و غیر آن

۲۲۹۰ - از محمد بن حمزه بن عمرو اسلمی
روایت است که پدر وی گفته است:

عمر (رضی الله عنه) او را برای جمع آوری زکات
فرستاده بود، در آن جا مردی با کنیز همسر خود
جماع کرده بود، حمزه از آن مرد ضامن گرفت
که او را نزد عمر حاضر گرداند. و عمر قبل بر
آن (به همین جرم) او را صد تازیانه زده بود
و گفتار مردم را تصدیق کرده بود. و آن مرد
نادانی خود را (از آن عمل) عذر آورده بود.^۱

جریر و اشعث درباره کسانی که مرتد شده
بودند به عبدالله بن مسعود گفتند: آنان را تو به
فرمای و از ایشان ضامن بگیر. آنان توبه کردند
و ابن مسعود قبایل آنها را ضامن گرفت.^۲

و حمّاد گفته است: اگر کسی ضامن شخص

شود و آن شخص بمیرد بر ضامن، ضمانتی

۱- ضمانت در ادای قرض را، کفالت بالمال، و ضمانت درحاضر کردن قرضدار را، کفالت بالنفس گویند.

۲- ماجرای مذکور چنین بوده است که عمر حمزه را برای جمع آوری زکات فرستاده بود، در حضور حمزه، مرد و زنی درباره دادن زکات خویش مناقشه کردند. مرد به زن گفت که از مال پسر کنیز خود زکات بده و زن می گفت که او پسر تو است و تو از مال وی زکات بده. حمزه که جویای ماجرا شد، دانست که این مرد باکنیز زن خود جماع کرده و از وی صاحب پسری شده است. زن وی، آن پسر را آزاد کرده بود و او از مادر خود میراث گرفته بود. حمزه با شنیدن این ماجرا میخواست که شوهر وی را به جرم زنا سنگسار نماید. مردم گفتند که قضیه وی نزد عمر رسیده و عمر نسبت این که وی نادانسته از حکم شریعت این عمل را مرتکب شده از سنگسار وی صرف نظر کرده و او را صد دره زده است حمزه از آن مرد ضامن گرفت و چون حمزه نزد عمر آمد و قضیه را بیان کرد، عمر موضوع را تأیید کرد و گفت که او را بدالان سبب سنگسار نکرده که وی نمی دانسته که این عمل وی زنا شناخته می شود، بلکه آن را روا می دانسته است.

۳- در رابطه به کسانی که از دین برگشته بودند، چنان که حارث بن مضرب روایت کرده است که: نماز صبح را با ابن مسعود گزاردم پس از ادای نماز مردی به او گفت که در مسجد بنی حنیفه از مؤذن عبدالله بن نواحه شنیده است که می گفت: مسیلمه، رسول الله، ابن مسعود، عبدالله بن نواحه را گردن زد، لیکن در مورد مجازات یاران مشوره کرد. عدی بن حاتم به قتل ایشان مشوره داد و جریر و اشعث به توبه دادن و ضمانت گرفتن از ایشان ابن مسعود آنان را توبه داد و از قبایل آنها ضمانت گرفت (پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری).

نمی ماند.

و حکم گفته است: ضمانت وی بر مالی که تعهد کرده است باقی می باشد.

۲۲۹۱ - از عبدالحرمن بن هرمز، از ابوهریره (رضی الله عنه) که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت است که درباره مردی از بنی اسرائیل یاد کرد و فرمود:

«مردی از بنی اسرائیل از مرد دیگری از بنی اسرائیل هزار دینار قرض خواست. وی گفت: برای من شاهدانی بیآور که ایشان را گواه بگیرم. گفت: شهادت خداوند بسنده است.

گفت: برای من ضامن بیآور. گفت ضمانت خداوند بسنده است گفت: راست گفتی. و پول را به میعاد میعاد معین به وی داد قرض گیرنده به سفر دریا رفت و حاجتش را برآورد و سپس در جستجوی کشتی برآمد تا سفر کند و به میعاد معین قرض خود را ادا کند وی کشتی نیافت، سپس چوبی را گرفت و درون آن را کاوید و هزار دینار و نامه عنوان دوست خود در آن جای داد و موضع کاویدگی را پر کرد و بعد چوب را به ساحل دریا آورد و گفت:

بارالها، تو خود می دانی که من هزار دینار از فلان کس قرض گرفته ام و او از من ضامن طلبید و من گفتم: ضمانت خداوند بسنده است و او به ضمانت تو راضی شد، و از من شاهد طلبید و من گفتم: شهادت خداوند بسنده است، و او به شهادت تو راضی شد. من تلاش کردم که کشتی بیابم تا بدان وسیله طلب او را برسانم، لیکن بدان قادر نشدم، اینک طلب او را به تو می سپارم. و سپس چوب را به دریا افکند

۲۲۹۱ - قال أبو عبد الله: وقال الليث: حدثني جعفر بن ربيعة، عن عبد الرحمن بن هرمز، عن أبي هريرة رضي الله عنه، عن رسول الله صلى الله عليه وسلم: «أنه ذكر رجلا من بني إسرائيل، سأل بعض بني إسرائيل أن يسلفه ألف دينار، فقال: اتيني بالشهداء أشهدهم، فقال: كفى بالله شهيدا، قال: فأتني بالكفيل، قال: كفى بالله كفيلة، قال: صدقت، فدفعها إليه إلى أجل مسمى، فخرج في البحر ففضى حاجته، ثم التمس مركبا يركبها يقدم عليه للأجل الذي أجله، فلم يجد مركبا، فأخذ خشبة فقراها، فأدخل فيها ألف دينار وصحيفة منه إلى صاحبه، ثم رجح موضعها، ثم أتى بها إلى البحر فقال: اللهم إنك تعلم أنني كنت تسلفت فلانا ألف دينار، فسألني كفيلة فقلت: كفى بالله كفيلة، فرضيت بك، وسألني شهيدا فقلت: كفى بالله شهيدا، فرضيت بك، وأتني جهدت أن أجد مركبا أبعث إليه الذي له فلم أقدر، وإني استودعكها، فرمى بها في البحر حتى ولجت فيه، ثم انصرف، وهو في ذلك يلتمس مركبا يخرج إلى بلده، فخرج الرجل الذي كان أسلفه، ينظر لعل مركبا قد جاء بماله، فإذا بالخشبة التي فيها المال، فأخذها لاهله حطباً، فلما نشرها وجد المال والصحيفة، ثم قدم الذي كان أسلفه، فأتى بالالف دينار، فقال: والله ما زلت جاهداً في طلب مركب لايتيك بمالك، فما وجدت مركبا قبل الذي أتيت فيه، قال: هل كنت بعثت إلي بشيء؟ قال: أخبرك أنني لم أجد مركبا قبل الذي جئت فيه، قال: فإن الله قد أدى عنك الذي بعثت في الخشبة، فانصرف بالالف الدينار

راشداً». [راجع: ۱۴۹۸].

و چوب در دریا روانه شد و سپس برگشت و تلاش کرد تا وسیله سواری پیدا کند تا خود را به شهر وی برساند.

مردی که قرض داده بود باری برآمد تا کشتی را ببیند که شاید پول طلب او را آورده باشد، ناگاه با همان چوبی مواجه شد که در آن پول وی نهاده شده بود: وی چوب را گرفت تا در هیزم خانه خود از آن استفاده کند و چون چوب را شکست، پول و نامه را دریافت.

سپس مرد قرضدار آمده و با خود هزار دینار آورد و گفت: پیوسته در جستجوی آن بودم که وسیله سواری پیدا کنم تا مال تو را به تو برسانم، لیکن قبل بر این وسیله میسر نشد که نزد تو بیایم.

مردی که قرض داده بود. گفت: آیا برایم چیزی فرستاده بودی؟

وی گفت: به تو گفتم که قبل به این وسیله سواری نیافتم که نزد تو بیایم. مردی که قرض داده بود گفت: همانا خداوند از جانب تو ادا ردانید. آنچه را که در درون چوب فرستاده بودی رسید پس با این هزار دینار خود برگرد و راه راست پیش گیر.

باب ۲: گفته خدای تعالی

و کسانی که ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما، پس بدهید ایشان را بهره ایشان (النساء: ۳۳).

۲۲۹۲ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) در تفسیر آیه «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی» (النساء ۳۳) می گوید که

۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَالَّذِينَ عَاقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ﴾

﴿النساء: ۳۳﴾. [قرأ عاصمٌ وخمزةٌ والكسائيُّ: (عقَدتُ)]

۲۲۹۲ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ ، عَنْ إِدْرِيسَ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ﴿وَلِكُلِّ جَمَلْنَا

مَوَالِيَّ قَالَ: وَرَكَّةٌ: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدْتَ أَيْمَانَكُمْ﴾ .
 قَالَ: كَانَ الْمُهَاجِرُونَ لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، يَرِثُ الْمُهَاجِرُ
 الْأَنْصَارِيَّ دُونَ دَوِي رَحِمِهِ ، لِلأَخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ
 بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ نَسَخْتُ ،
 ثُمَّ قَالَ: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدْتَ أَيْمَانَكُمْ﴾ إِلَّا النَّصْرَ وَالرَّقَادَةَ
 وَالنَّصِيحَةَ ، وَقَدْ ذَهَبَ الْمِيرَاثُ ، وَيُوصِي لَهُ . [النظر:
 ٤٥٨٠ ج ٤ ص ٢٧٤٧]

مراد از موالی وارثان اند.
 و در تفسیر این آیه که می گوید: «کسانی که
 ایشان را مربوط ساخته است عهدهای شما»
 می گوید:
 آن گاه که مهاجرین نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
 به مدینه آمدند، مهاجر از انصار میراث می برد
 و اقربای انصار میراث نمی برد، بنا به رابطه
 برادری که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان مهاجرین
 و انصار ایجاد کرده بود. و چون این آیت فرود
 آمد که: «و مقرر کردیم موالی برای هر چیزی»
 رابطه برادری میان مهاجرین و انصار منسوخ
 گشت.

سپس ابن عباس گفت: آیه «کسانی که ایشان
 را مربوط ساخته است عهدهای شما» حکم
 یاری رساندن و کمک کردن و خیراندیشی را به
 حال خود باقی می گذارد و فقط میراث بردن آن
 منسوخ شده است و برای او وصیت می شود.

۲۲۹۳- ز حُمَيْدِ بْنِ أَنَسٍ (رضی الله عنه) روایت است
 که گفته: عبدالرحمن بن عوف نزد ما (گروه
 انصار) آمد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میان او و
 سعد بن ربیع رابطه برادری ایجاد کرد.

۲۲۹۴- از عاصم روایت است که گفته:
 به انس (رضی الله عنه) گفتم که آیا به تو اطلاع
 رسیده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته باشد:
 «عهد در اسلام نیست» وی گفت:
 همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان قریش و انصار
 در خانه من عهد بست.^۱

۲۲۹۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ
 حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ
 عَوْفٍ ، فَآخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ رَبِيعٍ .
 [راجع: ۲۰۴۹ . أخرجه مسلم: ۱۴۲۷ بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۲۲۹۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ
 زَكْرِيَّا: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ: أَبْلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا حَلْفَ فِي الْإِسْلَامِ» .
 فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي .
 [النظر: ٤٦٠٨٣ ، ٤٧٣٤٠ . أخرجه مسلم: ٢٥٢٩] .

۱- عهد و بیمانی که در روزگار جاهلیت بر مبنای جدل و قتال و غارت در میان قبایل عرب موجود بود، اسلام از آن منع کرده است، لیکن کمک و یاری
 رسانیدن مظلوم و رعایت صلهی ارحام که در جاهلیت رواج داشت، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را امر کرده است. البته وراثت از میان رفت و تعاون و
 تماهد در این امور باقی است.

۳- باب: مَنْ تَكْفَلَ عَنْ مَيْتٍ
دِينًا ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ

وَبِهِ قَالَ الْحَسَنُ .

باب ۳: کسی که ضمانت ادای دین مرده به
عهده می‌گیرد، روا نیست که از ضمانت آن
سر باززند.

۲۲۹۵ - از سلمه بن اکوع (رضی الله عنه) روایت
است که گفته:

جنازه‌ای نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آورده شد
تا بر آن نماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «آیا بر
ذمه وی قرض است». گفتند: نبی آن حضرت
بر آن نماز گزارد. سپس جنازه‌ای دیگر آورده
شد آن حضرت فرمود: «آیا بر ذمه وی قرض
است» گفتند: آری. فرمود: «شما بر دوست
خویش نماز بگزارید».

ابوقتاده گفت: قرض وی بر ذمه من باشد یا
رسول الله. آن حضرت بر وی نماز گزارد.

۲۲۹۶ - از محمد بن علی^۱ روایت است که
جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه
وسلم) مرا گفت: «اگر مال بحرین برسد برای تو
چنین و چنین و چنین می‌دهم»^۲ مال بحرین
نرسید تا آن که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد.
آن گاه که مال بحرین رسید، ابوبکر امر کرد تا
اعلام کنند که: هر کس که پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
به او چیزی وعده کرده باشد و یا طلبی داشته
باشد نزد ما بیاید.^۳ من نزد ابوبکر رفتم و گفتم:
همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان
گفته بود. ابوبکر یک کف دست خود را پر کرد
و برای من داد. آن را بر شمردم پانصد (سکه)
بود و سپس گفت: دو چند آن را نیز بگیر.

۲۲۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ
سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَنَّى بَجَنَازَةٍ لِيُصَلِّيَ
عَلَيْهَا ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ » . قَالُوا : لَا ، فَصَلَّى
عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَنَّى بَجَنَازَةٍ أُخْرَى ، فَقَالَ : « هَلْ عَلَيْهِ مِنْ
دَيْنٍ » . قَالُوا : نَعَمْ ، قَالَ : « صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ » . قَالَ
أَبُو قَتَادَةَ : عَلَيَّ دَيْتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَصَلَّى عَلَيَّ . [راجع:
۲۲۸۹].

۲۲۹۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا
عَمْرُو : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ
الله عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ
قَدْ أُعْطَيْتَكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا » . فَلَمَّ يَجِيئُ مَالُ
الْبَحْرَيْنِ حَتَّى فُيْضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ
أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم عِدَّةٌ ، أَوْ دَيْنٌ
فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا ،
فَحَتَّى لِي حَتِيَّةٌ ، فَعَدَدْتُهَا ، فَبَادَا هِيَ خَمْسَمِائَةٍ ، وَقَالَ :
خُذْ مِثْلَهَا . [انظر: ۲۵۹۸ ، ۲۲۹۸۳ ، ۳۱۳۷ ، ۳۱۶۴ ، ۳۴۸۳ .
أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

۱- مراد از محمد بن علی، امام باقر بن امام زین العابدین (رضی الله عنه) است.

۲- عبارت (هكذا، هكذا - هكذا) که در متن فوق سه بار تکرار شده در بسا از نسخ بخاری دوبار آمده است و اشاره به ببری دست دارد.

۳- مناسبت حدیث به ترجمه باب آن است که ابوبکر (رضی الله عنه) متکفل ادای دینی شد که بر آن حضرت بود.

۴- باب: جَوَارِ أَبِي بَكْرٍ فِي

عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَقْدِهِ

۲۲۹۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَمْ أُعْقِلْ أَبِي إِلَّا وَهَمًا يَدِينَانِ الدِّينَ.

وَقَالَ أَبُو صَالِحٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ أُعْقِلْ أَبِي قَطُّ إِلَّا وَهَمًا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرْ عَلَيْنَا يَوْمَ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفِي النَّهَارِ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتَلَى الْمُسْلِمُونَ، خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا قَبْلَ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْعِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغَنَةِ، وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسِيرَ فِي الْأَرْضِ فَأَعْبُدَ رَبِّي. قَالَ ابْنُ الدَّغَنَةِ: إِنَّ مَثَلَكَ لَا يُخْرَجُ وَلَا يُخْرَجُ، فَإِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكُلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، وَأَنَا لَكَ جَارٌ، فَارْجِعْ فَأَعْبُدْ رَبَّكَ بِيْلَادِكَ. فَارْتَحَلَ ابْنُ الدَّغَنَةِ، فَارْجَعَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، فَطَافَ فِي أَشْرَافِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يُخْرَجُ مِثْلَهُ وَلَا يُخْرَجُ، أَنْخُرْجُونَ رَجُلًا يُكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ وَيَحْمِلُ الْكُلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَأَنْفَذَتْ قُرَيْشُ جَوَارِ ابْنِ الدَّغَنَةِ، وَأَمْنُوا أَبَا بَكْرٍ، وَقَالُوا لَابْنِ الدَّغَنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيَصِلْ، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلَا يُؤْذِنَا بِذَلِكَ، وَلَا يَسْتَعْلِنَ بِهِ، فَإِنَّا قَدْ حَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا. قَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغَنَةِ لِأَبِي بَكْرٍ، فَطَفِقَ أَبُو بَكْرٍ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِالصَّلَاةِ، وَلَا الْقِرَاءَةِ فِي غَيْرِ دَارِهِ،

باب ۴: امان گرفتن ابوبکر در زمان

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و عهدوی

۲۲۹۷ - از عقیل، از ابن شهاب از عُدوه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته است:

تا آنجا که به خاطر می آورم پدر و مادرم عبادت دین اسلام می کردند روایت است از یونس، از زهری، از عروه بن زبیر که عایشه (رضی الله عنها) گفته است:

تا آنجا که به خاطر می آورم پدر و مادرم فقط عبادت دین اسلام می کردند، و روزی بر ما نمی گذشت مگر آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اول و آخر روز یعنی صبح و شام به خانه ما می آمد.

آن گاه که مسلمانان به اذیت و آزار مشرکان گرفتار شدند، ابوبکر به سوی حبشه مهاجرت کرد و چون به موضع - بَرَكِ الْعِمَادِ - رسید با ابن الدغنه، رئیس قبیله غاره، مواجه شد. وی گفت: کجا می خواهی بروی، ای ابوبکر؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا بیرون کرده اند، من می خواهم بر روی زمین سیاحت کنم و پروردگار خود را عبادت کنم. ابن الدغنه گفت: کسی چون تو را نشاید که بیرون رود و بیرون کرده شود و تویی که مستمندان را کمک می کنی و صلۀ رحم به جا می کنی و از درماندگان دستگیری می کنی و از میهمانان میزبانی می کنی و مصیبت رسیدگان را یاری می رسانی. من به تو امان می دهم بازگرد و پروردگار خود را در شهر خود عبادت کن. ابن الدغنه راهی شد و همراه ابوبکر بازگشت

و با بزرگان کفار قریش دیدار کرد و به ایشان گفت: کسی چون ابوبکر را نسزد که بیرون شود و یا بیرون کرده شود. آیا مردی را بیرون می‌کنید که مستمندان را کمک می‌کند و صله رحم به جا می‌کند و از درماندگان دستگیری می‌کند و از میهمانان پذیرایی می‌کند و مصیبت رسیدگان را یاری می‌رساند.

قریش، امان دادن ابن الدغنه را منظور کردند و به ابوبکر امان دادند. و به ابن الدغنه گفتند: ابوبکر را بگوی که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند، و نماز بگذارد، و هر آنچه می‌خواهد بخواند، و با این کار خود به ما آزاری نرساند و آن را علنی نکند، همانا بیم از آن داریم که زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد.

ابن الدغنه، این موضوع را به ابوبکر گفت. و ابوبکر بر آن شد که در منزل خود پروردگار خود را عبادت کند و نماز خود را علنی نکند، به جز از منزل خود در جای دیگر قرآن نخواند. سپس فکر دیگر به خاطر ابوبکر رسید. وی در صحن سرای خود مسجدی ساخت و خودش را ظاهر کرد. در آن مسجد نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. در آنجا زنان و فرزندان مشرکین بر وی گرد می‌آمدند و شگفت‌زده به سوی وی می‌نگریستند. ابوبکر مردی گریه‌گرای بود و چون قرآن می‌خواند نمی‌توانست اشکش را نگاه دارد. این عمل وی بزرگان قریش را که مشرک بودند در ترس و وحشت انداخت و آنها به سوی ابن الدغنه فرستادند و او نزد ایشان آمد و به او گفتند:

ثُمَّ بَدَأَ لِأَبِي بَكْرٍ ، فَأَبْتَنِي مَسْجِدًا بِنَاءَ دَارِهِ وَبَرَزَ ، فَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَقْصِفُ عَلَيْهِ نِسَاءَ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، يَعْجَبُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا بَكَّاءً ، لَا يَمْلِكُ دَمْعُهُ حِينَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَأَفْرَعُ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، فَأَرْسَلُوا إِلَيَّ ابْنَ الدَّغْنَةَ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا لَهُ : إِنَّا كُنَّا أَجْرْنَا أَبَا بَكْرٍ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ ، وَإِنَّهُ جَاوَزَ ذَلِكَ ، فَأَبْتَنِي مَسْجِدًا بِنَاءَ دَارِهِ ، وَأَعْلَنَ الصَّلَاةَ وَالْقُرْآنَ ، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ يُفْتِنَ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا ، فَإِنَّهُ قَالَ : فَإِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَيَّ أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ فَعَلَّ ، وَإِنْ آمَى إِلَّا أَنْ يُعْلَنَ ذَلِكَ ، فَسَلِّمْ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ ، فَإِنَّا كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ ، وَلَكِنَّا مُقَرِّينَ لِأَبِي بَكْرٍ الْإِسْتِعْلَانَ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَتَى ابْنَ الدَّغْنَةَ أَبَا بَكْرٍ ، فَقَالَ : قَدْ عَلِمْتُ الَّذِي عَقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ ، فَمَا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَيَّ ذَلِكَ ، وَإِنَّمَا أَنْ تَرُدَّ إِلَيَّ ذِمَّتِي ، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنَّي أَخْفَرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنِّي أُرِدُّ إِلَيْكَ جَوَارِكَ ، وَأَرْضِي بِجَوَارِ اللَّهِ . وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ أَرَيْتُ دَارَ هَجْرَتِكُمْ ، رَأَيْتُ سَبِيحَةَ ذَاتِ نَخْلٍ بَيْنَ لَابِتَيْنِ » . وَهُمَا الْحَرَّتَانِ ، فَهَاجَرَ مِنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ حِينَ ذَكَرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَرَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ بَعْضُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « عَلَى رَسَلِكَ ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤَذِّنَ لِي » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : هَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بَأَبِي أَنْتَ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُصْحَبَهُ ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَّ السَّمَرِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ . [راجع: ۴۷۶] .

ما ابوبکر را امان داده‌ایم که پروردگزار خود را در خانه خود عبادت کند. وی از آن تجاوز کرده و در صحن منزل خود مسجدی ساخته و نمازگزاردن و قرآن خواندن خویش را علنی کرده است. همانا ما از آن می‌ترسیم که زنان و فرزندان را به فتنه اندازد. تو نزد وی برو، و به او بگویی که اگر دوست می‌دارد که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند این کار را بکند و اگر نپذیرد و بخواهد که آن علنی کند، از وی بخواه که عهد تو را به تو بازگرداند. ما را خوشایند نیست که عهد تو را بشکنیم و ما بدان قایل نیستیم که وی عبادت خود را علنی کند.

عایشه گفته است: ابن الدغنه نزد ابوبکر آمد و به او گفت: به تحقیق دانسته‌ای از آنچه برای تو عهد کرده‌ام، یا به همان اندازه بسنده کن و یا عهد مرا به من بازگردان، زیرا دوست ندارم که عرب بشنوند که من با کسی که عهد بسته‌ام، عهد وی را شکسته‌ام.

ابوبکر گفت: همانا امان تو را به تو باز می‌گردانم و به امان خدا راضی هستم.

در این روس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به مکه بود و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «همانا سرای هجرت شما بر من نموده شده است: سرزمین شوره‌زاری که در میان دو لایه واقع است».

یعنی در میان دو سنگلاخ. و چون رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) این موضوع را اظهار کرد، هرکه خواست به سوی مدینه هجرت کرد و برخی کسانی که به حبشه مهاجرت

کرده بودند به مدینه بازگشتند. ابوبکر اسباب مهاجرت را آماده کرد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به او گفت «بر همان منوال منتظر باش، و امیدوارم که برایم اجازه مهاجرت داده شود». ابوبکر گفت: آیا به مهاجرت امید می‌دادی، پدرم فدایت باد؟

آن حضرت فرمود: «آری». ابوبکر خودش را از مهاجرت بازداشت تا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را همراهی کند، و برای چهار ماه شتران خود را علوفه برگ درختان سَمُرَه داد.

۵- باب: الدین

باب ۵: قرض

۲۲۹۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: وقتی جنازه مردی را که قرضدار می‌بود نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌آوردند، آن حضرت سؤال می‌کرد که: «آیا برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است» اگر گفته می‌شد که برای ادای قرض خود چیزی گذاشته است، بر وی نماز می‌گزارد، در غیر آن به مسلمانان می‌گفت: «به دوست خویش نماز بگزارید» و چون خداوند بر آن حضرت فتوحاتی را گشود، فرمود: «من در ادای قرض مسلمانان نسبت به خود ایشان سزاوارترم، و چون کسی از مسلمانان وفات کند و از خود قرض بگذارد، ادای قرض وی بر من است و اگر از خود مال بگذارد از آن ورثه اوست».

۲۲۹۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُؤْتِي بِالرَّجُلِ الْمَتَوَفَّى، عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ فَضْلًا». فَإِنْ حَدَّثَ أَنَّهُ تَرَكَ لِدَيْنِهِ وَقَاءَ صَلَّى، وَإِلَّا قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: «صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفَتْوحَ، قَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوَفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيْ قَضَاؤِهِ، وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ». [انظر: ۴۲۳۹۸، ۴۲۳۹۹، ۴۴۷۸۱، ۵۳۷۱، ۴۹۷۳۱، ۴۹۷۴۵، ۴۹۷۶۳. أخرجه مسلم: ۱۶۱۹.]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰ - کتاب وکالت

باب ۱: وکیل کردن شریک شریک خود را در تقسیم کردن و غیر آن

و همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ، علی (رضی الله عنه) را در قربانی خود شریک کرد و سپس او را امر کرد تا آن را (بر فقرا) تقسیم کند.

۲۲۹۹ - از عبدالرحمن ابی لیلی روایت است که علی (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا امر کرد که جلها و پوستهای شترانی را که ذبح شده بود، صدقه بدهم.

۲۳۰۰ - از عقیبه بن عامر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گوسفندانی به او داده بود که به یاران آن حضرت تقسیم کند. از آن گوسفندان بزغاله‌ای باقی ماند و من موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اطلاع دادم. آن حضرت فرمود: «آن را از جانب خود قربانی کن»^۱.

باب ۲۰: اگر مسلمان، از جانب خود کافری را در دار اسلام یا دار حرب وکیل کند رواست

۲۳۰۱ - از عبدالرحمن عوف (رضی الله عنه) روایت است که گفته: نامه‌ای به اُمّیه بن خلف نوشتم بدین عهد که وی از دارایی من در مکه

۴۰ - کتاب الوکالة

۱- باب: وَكَالَةُ الشَّرِيكِ

[الشَّرِيكِ فِي الْقِسْمَةِ وَغَيْرِهَا] .

وَقَدْ أَشْرَكَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا فِي هَدْيِهِ ، ثُمَّ أَمَرَهُ بِقِسْمَتِهَا . [راجع: ۱۰۸۵، ۱۷۰۷] .

۲۲۹۹ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُهَيْبَانُ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُذُنِ الَّتِي نُحَرَّتْ وَبِجُلُودِهَا . [راجع: ۱۷۰۷ . أخرجه مسلم: ۱۳۱۷] .

۲۳۰۰ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «صَحَّحْ بِهِ أَنْتَ» . [انظر: ۲۵۰۰، ۵۵۴۷، ۵۵۵۵ . أخرجه مسلم: ۱۹۶۵] .

۲- باب: إِذَا وَكَّلَ الْمُسْلِمُ

حَرْبِيًّا فِي دَارِ الْحَرْبِ ،

أَوْ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ جَائِزًا

۲۳۰۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ الْمَاجَشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ

۱- در تطبیق این حدیث به ترجمه باب گفته‌اند که معلوم می‌شود این گوسفندان مال غنیمت بوده‌اند و آن حضرت (یاران وی در آن شریک بوده‌اند.

محافظت کند و من از دارایی وی در مدینه محافظت کنم. و چون در نامه نام رحمن را ذکر کرده بودم، وی گفته بود: من کسی را به نم رحمن نمی‌شناسم. همان نامی را بنویس که در جاهلیت بدان نامیده می‌شدی. من نام (روزگار جاهلیت) خود را که عبد عمرو، بود به وی نوشتم. چون روز جنگ بدر فرا رسید، وقتی مردم در خواب بودند من بر کوه برآمدم تا از وی پاسداری کنم، بلا، اُمّیه را دید و برآمد تا آن‌که بر مجلس انصار ایستاد و گفت این است اُمّیه بن خلف، و وای بر من اگر وی نجات یابد. گروهی از انصار به همراه وی دنبال ما افتادند من از آن ترسیدم که به ما برسند و ما را بگیرند، پسر اُمّیه را عقب گذاشتم که با وی مشغول گردند، او را کشتند و به تعقیب ما ادامه دادند. اُمّیه مردی فربه بود (کند می‌رفت) و چون به ما رسیدند بدو گفتم که زانو بز. وی زانو زد. من خودم را به وی افکندم تا مانع کشتن او شوم. لیکن از زیر بر وی شمشیر زدند تا آنکه او را کشتند و ضربات شمشیر یکی از آنان به پای من اصابت کرد (راوی گفته است) عبدالحرمن بن عوف اثر همان ضربه را که به پشت پایش بود به ما نشان می‌داد.

ابوعبدالله گفته است: یوسف از صالح شنیده و ابراهیم از پدر خود (این حدیث را) شنیده است.

باب ۳: وکالت در بیع نقد و اشیایی که وزن می‌شوند

عمر و ابن عمر در بیع نقد کسی را وکیل

ابن عوف رضی الله عنه قال: كَاتَبْتُ أُمِّيَةَ بْنَ خَلْفِ بْنِ كَثَابَةَ، بِأَنْ يَحْفَظَنِي فِي صَاعِيَّتِي بِمَكَّةَ، وَأَحْفَظُهُ فِي صَاعِيَّتِهِ بِالْمَدِينَةِ، فَلَمَّا ذَكَرْتُ الرَّحْمَنَ، قَالَ: لَا أَعْرِفُ الرَّحْمَنَ، كَاتَبَنِي بِاسْمِكَ الَّذِي كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَكَاتَبْتُهُ: عَبْدَ عَمْرٍو، فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ بَدْرٍ، خَرَجْتُ إِلَى جَبَلٍ لِأَحْرَزُهُ حِينَ نَامَ النَّاسُ، فَأَبْصَرَهُ بِلَالٌ، فَخَرَجَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى مَجْلِسِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: أُمِّيَةُ بْنُ خَلْفٍ، لَا تَجُوتُ إِنَّ نَجَا أُمِّيَةَ، فَخَرَجَ مَعَهُ فَرِيقٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي آثَارِنَا، فَلَمَّا خَشِيتُ أَنْ يَلْحَقُونَا، خَلَفْتُ لَهُمْ ابْنَهُ لِأَشْغَلَهُمْ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَبَوْا حَتَّى يَبْعُونَا، وَكَانَ رَجُلًا ثَقِيلًا، فَلَمَّا أَدْرَكُونَا، قُلْتُ لَهُ: ابْرُكْ فَبَرَكَ، فَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ نَفْسِي لِأَمْتَعَهُ، فَتَخَلَّلَوْهُ بِالسُّيُوفِ مِنْ تَحْتِي حَتَّى قَتَلُوهُ، وَأَصَابَ أَحَدَهُمْ رَجُلِي بَسِيفِهِ، وَكَانَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ يَرِينَا ذَلِكَ الْأَثَرَ فِي ظَهْرِ قَدَمِهِ.

قال أبو عبد الله: سمع صالحاً وإبراهيم أباه. [انظر:

[۳۹۷۱]

۳- باب: الوكالة في

الصرف والميزان

وقد وكل عمر وابن عمر في الصرف.

۱۹- اُمّیه بن خلف کسی بود که بلال را که در مکه اسلام آورده بود به سختی شکنجه می‌کرد.

گرفتند

۲۳۰۲ و ۲۳۰۳ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوسعید خدری و ابوهریره (رضی الله عنه) گفته‌اند.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردی را عامل خبیر تعیین کرد وی به آنها خرمای جنیب (خرمای خوب) آورد. آن حضرت فرمود: آیا همه خرماهای خبیر از همین نوع است. وی گفت: ما یک صاع از این خرما را در بدل دو صاع، و دو صاع را در بدل سه صاع خرمای (مخلوط) عوض می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «چنین نکن خرمای مخلوط را در بدل پول بفروش و خرمای خوب را در بدل پول بخر». و در مورد اشیایی که به وزن فروخته می‌شود نیز چنین فرمود:

باب ۴: اگر چوپان یا وکیل وی، گوسفندان را در حال مردن ببیند، یا چیزی را در حال فاسد شدن ببیند، گوسفند را ذبح کند و آنچه را بیم فساد می‌رود اصلاح گرداند.

۲۳۰۴ - از نافع، از ابن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفته است: گوسفندان ما بر کوه سلح می‌چریدند، کنیز ما که همراه گوسفندان بود گوسفندی را در حال مردن دید. وی سنگی را شکست و با آن گوسفند را ذبح کرد.

کعب به ایشان گفت: از گوشت آن مخورید تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال نمایم - یا گفت - کسی را بفرستم تا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال نماید. وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد یا کسی را فرستاد تا از آن حضرت سؤال کند. آن حضرت بعه خوردن آن حکم

۲۳۰۲، ۲۳۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ الْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَرَفٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهُمْ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ ، فَقَالَ : «أَكُلْ تَمْرَ خَيْبَرَ هَكَذَا» . فَقَالَ : إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ ، فَقَالَ : «لَا تَفْعَلْ» ، بَعِ الْجَمْعَ بِالذَّرَاهِمِ ، ثُمَّ ابْتِعِ بِالذَّرَاهِمِ جَنِيبًا .

وَقَالَ : فِي الْمِيزَانِ مِثْلُ ذَلِكَ . [راجع : ۲۲۰۱ ، ۲۲۰۲ . أخرجه مسلم : ۱۵۹۳] .

۴- باب : إِذَا أَبْصَرَ الرَّاعِي

أَوْ الْوَكِيلُ شَاةَ تَمُوتُ ،

أَوْ شَيْئًا يَفْسُدُ ، ذَبَحَ وَأَصْلَحَ

مَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْفُسَادَ .

۲۳۰۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ الْمُعْتَمِرَ : أَبَانًا عَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرَعَى بَسْلَعًا ، فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةً لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا ، فَكَسَّرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : لَا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، أَوْ أُرْسَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ سِئَالِهِ ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ ، أَوْ أُرْسَلَ ، فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا .

قَالَ عَيْدُ اللَّهِ : فَيُعْجِبُنِي أَنَّهَا أَمَةٌ ، وَأَنَّهَا ذَبَحَتْ .

تَابِعَهُ عَيْدَةُ ، عَنْ عَيْدِ اللَّهِ . [انظر : ۵۵۰۱ ، ۵۵۰۲] .

۴۵۰۰۴

کرد عبيدالله (راوی) گفته است: کار آن کنیز که گوسفند را (با زرنگی) ذبح کرد مرا به شگفت آورد.

متابع کرده است (معمتر را) عبده، از عبيدالله.

باب ۵: وکالت از کسی که حاضر و غایب است رواست

عبدالله بن عمرو به سرپرست اموال خود که غایب بود نوشت که از جانب خورد و بزرگ خانواده او صدقه بدهد.

۲۳۰۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شتری طلب داشت، که سن آن معین بود. وی نزد آن حضرت آمد و خواستار ادای طلب خود شد آن حضرت فرمود: «طلب او را بدهید» در جستجوی آن شدند تا شتری به همان سن و سال پیدا کنند، اما نیافتند مگر شتری که سن و سال آن کلانتر بود. آن حضرت فرمود: «همان را به او بدهید». آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا گرداند.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما کسی است که به نیکوترین وجه حق را ادا گرداند» (یعنی سخاوتمدانه).

باب ۶: وکالت در ادای قرض

۲۳۰۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته است: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و با درستی طلب خود را تقاضا کرد. یاران، قصد آزار وی کردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

۵- باب : وَكَالَةُ الشَّاهِدِ

وَالْغَائِبِ جَائِزَةً

وَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو إِلَى قَهْرْمَانِهِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهُ :
أَنْ يُزَكِّيَ عَنْ أَهْلِهِ ، الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ .

۲۳۰۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ سَلْمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلْمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم سَنٌ مِنَ الْأَبْلِ ، فَجَاءَهُ يُتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ : «أَعْطُوهُ» . فَطَلَبُوا سَنَهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلَّا سَنًا فَوَقَّهَا ، فَقَالَ : «أَعْطُوهُ» . فَقَالَ : أَوْفَيْتَنِي أَوْفَى اللَّهِ بِكَ . قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : «إِنْ خِيلَ رُكْمٌ أَحْسَنْتُمْ قَضَاءً» . [انظر : ۲۳۰۶ ، ۲۳۹۰ ، ۲۳۹۲ ، ۲۳۹۳ ، ۲۴۰۱ ، ۲۴۰۶ ، ۲۶۰۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۱ بنحوه] .

۶- باب : الْوَكَالَةُ فِي

قَضَاءِ الدِّيُونِ

۲۳۰۶ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلْمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يُتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «دَعُوهُ فَإِنَّ

فرمود: «او را به حالش بگذارید زیرا صاحب حق را حق سخن گفتن است». و سپس فرمود: «او را شتری بدهید که هم سن و سال شتر او باشد» یاران گفتند: شتری نمی‌یابیم مگر کلاتر از شتر وی فرمود: «همان را بدهید، زیرا بهترین شما کسی است که به بهترین وجه حق دیگری را ادا می‌کند».

باب ۷: اگر کسی به وکیل و یا کسی که به شفاعت قومی آمده است رواست

نظر به فرموده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به فرستادگان قبیله هوازن، آن‌گاه که در مورد غنایم از آن حضرت سؤال کردند و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «سهم من (از مال غنیمت) از آن شما باشد».

۲۳۰۷ و ۲۳۰۸ - از گروه که مروان بن حکم و مسور بن مخرمه رواست است به او گفته‌اند: آن‌گاه که فرستادگان قبیله هوازن نزد مسلمانان آمدند، رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، ایستاد و ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند. رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به آنان گفت: «خوش‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را برگزینید: یا اسیران یا اموال، و همانا من برای آنها انتظار کشیده بودم».

همانا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) هنگام بازگشت از طایف (به جعرانه) بیش از ده روز انتظارشان را کشیده بود. چون برای آنان آشکار شد که رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به جز یکی از آن دو خواسته را بر نمی‌آورد، گفتند: ما اسیران خویش

لصاحب الحق مقالاً. ثم قال: «أعطوه سنًا مثل سنه». قالوا: يا رسول الله إلا أمثل من سنه، فقال: «أعطوه، فإن من خيركم أحسنكم قضاء». [راجع: ۲۳، اخرجہ مسلم: ۱۶۰۱].

۷- باب: إذا وهب شيئاً لوكيل أو شقيق قوم جاز

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لَوْ قَدِ هَوَازَنَ حِينَ سَأَلُوهُ الْمَعَانِمَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «نَصِيْبِي لَكُمْ» .

۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : وَرَعِمَ عُرْوَةُ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَقَدِ هَوَازَنَ مُسْلِمِينَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبِيَّهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ فَأَخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبِيَّ وَإِمَّا الْمَالَ وَقَدِ كُنْتَ اسْتَأْتَيْتُ بِهِمْ» . وَقَدِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ انْتظَرُهُمْ بضعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالُوا : فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبِيَّتَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ ، فَأَتَيْتِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ جَاؤُوا نَائِبِينَ ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبِيَّهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى تُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُعْيِي اللَّهُ عَلَيْنَا

را برگزیدیم، آن گاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان مسلمانان به خطبه ایستاد، و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا برادران شما توبه کنان نزد ما آمده اند و من صلاح در آن دیده ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم، پس هر یک از شما که دوست می دارد این کار را بکند باید این کار راب کند و هر کس از شما دوست می دارد در نصیب خود بماند، تا عوض آن را از نخستین غنیمتی که خداوند به ما می رساند به او بدهم، چنان کند».

مردم گفتند، ما رهایی اسیران را به جهت خوشی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پذیرفتیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما نمی دانیم که کدام یک از شما بدین کار رضایت دارد و کدام کس رضایت ندارد. پس نزد بزرگان خویش بروید تا ایشان نظر شما را به ما برسانند».

مردم نزد بزرگان خویش رفتند و با آنها گفت و گو کردند و سپس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگشتند و آن حضرت را از خشنودی و اجازه آنها بر این امر خبر دادند.

باب ۸: اگر مردی را وکیل کند که از جانب وی چیزی بدهد و معین نکند که چه مقدار بدهد و او آنچه در میان مردم متعارف است بدهد.

۲۳۰۹ - از عطاء بن ابی رباح و غیروی روایت است که هر یک بر سخن دیگری می افزاید و تمام حدیث (به طور کامل) به هر یک از ایشان

فَلْيَمْلِكُ . قَالَ النَّاسُ : قَدْ طَبِينَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَهُمْ ، قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَدْنَىٰ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، قَارِجُوا حَتَّىٰ يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرْفَاؤَكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَرَجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرْفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّهُمْ قَدْ طَبِينُوا وَأَذْنُوا . [الحدیث: ۲۳۰۷، انظر: ۲۵۳۹، ۲۵۸۴، ۲۶۰۷، ۳۱۳۱، ۴۳۱۸، ۵۷۱۷۶] [الحدیث: ۲۳۰۸، انظر: ۲۵۴۰، ۲۵۸۳، ۲۶۰۸، ۳۱۳۲، ۴۳۱۹، ۵۷۱۷۷، وانظر في الهبة، باب ۲۳].

۸- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلٌ أَنْ يُعْطِيَ شَيْئًا وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ يُعْطِي ، فَأَعْطَىٰ عَلَىٰ مَا يَتَعَارَفُهُ النَّاسُ .

۲۳۰۹ - حَدَّثَنَا الْمُكَلَّبِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ وَغَيْرِهِ ، يَزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ، وَلَمْ يُبَلِّغْهُ كُلَّهُمْ ، رَجُلٌ وَاحِدٌ مِنْهُمْ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ

نرسیده است، اینکه جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته است: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سفری همراه بودم، و به شتری کند رفتار سوار بودم چنانکه از مردم عقب افتاده بودم، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر من گذشت و فرمود: «کیستی».

گفتم: جابر بن عبدالله. فرمود: «تو را چه واقع شده است» گفتم: شترم آهسته می‌رود. فرمود: «آیا چوبی با خود داری». گفتم: آری. فرمود: «آن را به من بده». چون را به وی دادم آن حضرت شتر را زد و بر آن بانگ برآورد، پس از آن شتر از همان جای، خودش را به پیشاپیش مردم رسانید.

آن حضرت فرمود: «شتر خود را بر من بفروش». گفتم از آن تو باشد یا رسول الله. فرمود: «بر من بفروش و من آن را به چهار دینار از تو می‌خرم و تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باش».

و چون به مدینه نزدیک شدیم، من راه خانه‌ام را پیش گرفتم. فرمود: «کجا می‌روی» گفتم: با زنی بیوه ازدواج کرده‌ام، فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کرد و با تو بازی می‌کرد» گفتم: پدرم مرد و از خود دخترانی به جا گذاشت، و من خواستم با زنی ازدواج کنم که باتجربه باشد و از آنان واری می‌کند. آن حضرت فرمود: کاری نیک کردی. وقتی به مدینه رسیدیم آن حضرت فرمود: «ای بلال طلبش را بده و بیشتر بده» وی چهار دینار داد و یک قیراط بدان افزود جابر گفته است، آن قیراط زیادی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از خود جدا نمی‌کردم.

عَبْدُ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى جَمَلٍ نَعْمَالٍ، إِنَّمَا هُوَ فِي آخِرِ الْقَوْمِ، فَمَرَّ بِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا». قُلْتُ: جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «مَا لَكَ». قُلْتُ: إِنِّي عَلَى جَمَلٍ نَعْمَالٍ، قَالَ: «أَمَعَكَ قَضِيبٌ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَعْطِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ فَضَرَبَهُ فَرَجَرَهُ، فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ أَوَّلِ الْقَوْمِ، قَالَ: «بِعْنِي». فَقُلْتُ: بَلْ هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بِعْنِي قَدْ أَخَذْتَهُ بَارِبَعَةَ دَنَانِيرَ وَلَكَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ». فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ أَخَذْتُ أُرْتَحِلُ، قَالَ: «أَيْنَ تُرِيدُ». قُلْتُ: تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً قَدْ خَلَا مِنْهَا، قَالَ: «فَهَلَا جَارِيَةٌ تَلَاعِبُهَا وَتَلَاعِبُكَ». قُلْتُ: إِنَّ أَبِي تُوفِّيَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَنْكَحَ امْرَأَةً قَدْ جَرَّبْتُ، خَلَا مِنْهَا، قَالَ: «فَذَلِكَ». فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ قَالَ: «يَا بِلَالُ، أَقْضِهِ وَزِدْهُ». فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ دَنَانِيرَ وَزَادَهُ قِيرَاطًا، قَالَ جَابِرٌ: لَا تُقَارِفُنِي زِيَادَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَلَمْ يَكُنِ الْقِيرَاطُ يُقَارَفُ جَرَّابَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. [راجع: ۴۴۳. أخرجه مسلم ۷۱۵ مختصراً باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق، وهو في الرضا (۵۴) بلفظ مختلف وفي المسافة (۱۱۰۹)].

راوی می‌گوید: آن قیراط از کیسه (یا نیام شمشیر) جابر بن عبدالله جدا نمی‌شد.

باب ۹: وکیل گرفتن زن امام را در عقد نکاح
۲۳۱۰ - از سهل بن سعد (رضی الله عنه) روایت است که گفته: زنی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، همانا من نفس خود را به تو بخشیدم. مردی گفت: او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «همانا او را به ازدواج تو در آوردم بدانچه از قرآن حفظ داری».

باب ۱۰: اگر کسی را وکیل بگیرد و وکیل چیزی را بگذارد

که مَوکَّل بدان اجازه داده است، رواست و اگر مَوکَّل به میعاد معین قرض بدهد جایز است.
۲۳۱۱ - از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای نگهداری اموال زکات ماه رمضان مرا وکیل گرفت. رهگذری نزد من آمد و غله‌های صدقه را با هر دو دست برمی‌داشت. من او را گرفتم و به او گفتم: به خدا سوگند تا تو را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: تا تو را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نبرم. وی گفت: من محتاجم و عایله‌مند، و بدان سخت نیازمندم. او را رها کردم و چون صبح فرا رسید، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، دیشب زندانی تو چه کاری کرد» گفتم: یا رسول الله، وی از شدت احتیاج و عایله‌مندی شکایت کرد، بر وی رحم کردم و گذاشتم که برود آن حضرت

**۹- باب : وَكَالَةَ الْمَرْأَةِ
الإمام في النكاح**

۲۳۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي قَدْ وَهَبْتُ لَكَ مِنْ نَفْسِي . فَقَالَ رَجُلٌ : زَوَّجْنَاهَا ، قَالَ : «قَدْ زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْفَرَسَانِ» . [نظر: ۵۰۲۹، ۵۰۳۰، ۵۰۸۷، ۵۱۲۱، ۵۱۲۶، ۵۱۳۲، ۵۱۳۵، ۵۱۴۱، ۵۱۴۹، ۵۱۵۰، ۵۸۷۱، ۷۴۱۷، وانظر في النكاح، باب ۶. أخرجه مسلم: ۱۴۲۵ مطولاً.]

۱۰- باب : إِذَا وَكَّلَ رَجُلًا ،

فَتَرَكَ الْوَكِيلَ شَيْئًا فَاجَازَهُ

الْمَوْكَلُ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَإِنْ أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى جَازَ

۲۳۱۱ - وَقَالَ عُمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ أَبُو عَمْرٍو : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ ، فَأَتَانِي آتٌ ، فَجَعَلَ يَحْتَوِي مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : إِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ وَإِلَيَّ حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ ، قَالَ : فَخَلَّيْتُ عَنْهُ ، فَأَصْبَحْتُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أُسَيْرُكَ الْبَارِحَةَ » . قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، شَكَا حَاجَةَ شَدِيدَةً ، وَعِيَالًا ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، قَالَ : « أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ ، وَسَيَعُودُ » . فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّهُ سَيَعُودُ » . فَرَضَدْتُهُ ، فَجَاءَ يَحْتَوِي مِنَ الطَّعَامِ ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ : لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ ، لَا أَعُودُ ، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ ، فَأَصْبَحْتُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ

أَسِيرُكَ» . قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ فَخَلَيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ». فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَحْتَسِمُنَ الطَّعَامَ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا آخِرُ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ أَنْكَ تَزْعُمُ لَا تَعُودُ، ثُمَّ تَعُودُ. قَالَ: دَعْنِي أَعَلَّمَكِ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ، فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ، فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا

فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد آمد». دانستم که وی بازخواهد آمد، زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته بود که «وی بازخواهد آمد»، زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته بود که «وی بازخواهد آمد» در انتظار فرصت بودم که وی باز آمد و با هر دو دست به برداشتن غله آغاز کرد. او را گرفتم و گفتم که تو را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می برم. وی گفت: مرا بگذار که سخت محتاج و عایله مندم و بار دیگر نمی آیم. بر او رحم کردم و رهایش کردم. چون صبح فرا رسید، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، اسیر توچه کار کرد». گفتم: یا رسول الله، وی از احتیاج شدید و عایله مندی خود شکایت کرد، بر او رحم کردم و گذاشتم که برود. آن حضرت فرمود: «آگاه باش که او به تو دروغ گفته است و بازخواهد گشت».

من مترصد فرصت بودم که بار سوم آمد و به غله برداشتن شروع کرد به او فتم: تو را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواهم برد، و این بار سوم است که می گویی دیگر نمی یایی و باز میایی.

وی گفت: مرا بگذار، تا تو را کلماتی تعلیم بدهم که بدان کلمات خداوند تو را بهره مند گرداند. گفتم: آن کلمات کدام اند؟
وی گفت: آن گاه در بستر خواب می روی، آیه الکرسی را بخوان «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» تا آن که آیه را تا آخر بخوانی به تحقیق که (از برکت آن) همیشه از جانب خداوند بر تو نگهبانی مقرر می باشد و تا صبحگاه شیطان به

تو نزدیک نمی‌شود. من او را رها کردم. چون صبح فرا رسید رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به من گفت: «اسیر تو دیشب چه کار کرد» گفتم: یا رسول‌الله گفت، که مرا کلماتی تعلیم می‌دهد. که خداوند مرا بدان کلمات بهره‌مند می‌سازد آن‌حضرت فرمود: «آن کلمات چیست» گفتم که وی مرا گفت: آن‌گاه که به بستر می‌روی، آیه‌الکرسی را از اول بخوان تا که آن را تمام کنی «الله لا اله الا هو الحی القيوم» و مرا گفت: همیشه از جانب خداوند نگهبانی بر تو مقرر می‌باشد و تا به وقت صبح شیطان به تو نزدیک نمی‌شود.

(راوی میگوید) صحابه در خیر رسانی حریص‌تر بودند.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «آگاه باش که وی راست گفته است و خود دروغ‌گوی است، ای ابوهریره، آیا می‌دانی که در این سه شب با کدام کس سخن می‌گفتی؟» ابوهریره گفت: نه آن‌حضرت فرمود: «وی شیطان بوده است».

باب ۱۱: اگر وکیل به بیع فاسد چیزی بخرد، بیع وی مردود است

۲۳۱۲ - از ابوسعید خدری (رضی‌الله‌عنه) روایت است که گفته: بلال برای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مقداری خرما را خوب آورد. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به او گفت: «این خرما را از کجا آوردی» بلال گفت: نزد ما خرما نامرغوب بود، دو صاع از آن را در بدل یک صاع فروختم تا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) از آن بخورد.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در این وقت فرمود:

۱۱- باب: إِذَا بَاعَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَاسِدًا ، فَبَيْعُهُ مَرْدُودٌ

۲۳۱۲ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، هُوَ ابْنُ سَلَامٍ ، عَنْ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَبْدِ الْغَافِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضي الله عنه قَالَ : جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « مِنْ أَيْنَ هَذَا » . قَالَ بِلَالٌ : كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ ، فَبَيْعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عِنْدَ ذَلِكَ : « أَوْهٌ أَوْهٌ ، عَيْنُ الرَّبِّ عَيْنُ الرَّبِّ ، لَا تَفْعَلْ ، وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعِ آخَرَ ، ثُمَّ اشْتَرِهِ بِهِ » .

[أخرجه مسلم: ۱۵۹۴، وجاء مطولاً في المساقاة (۹۹)]

«آه، آه، این بیع ربا است، این کار را مکن، اگر می خواهی که خرما بخری، خرما را نامرغوب را بفروش و از پول آن خرما را خوب بخر».

۱۲- باب : الْوَكَالَةِ فِي

الْوَقْفِ وَنَفَقَتِهِ وَأَنْ

يُطْعَمَ صَدِيقًا لَهُ وَيَأْكُلَ بِالْمَعْرُوفِ

باب ۱۲: وکالت در مال وقف و نفقه و کیل و اینکه وکیل دوست خود را از آن بخوراند و خود برطبق عرف از آن بخورد

۲۳۱۳ - از سفیان روایت است که عمرو درباره وقف عمر (رضی الله عنه) گفته: بر متولی وقف گناهی نیست که از مال وقف بخورد و رفیق خود را بخوراند که البته این امر نباید به نیت جمع آوری مال باشد.

ابن عمر تولیت (سرپرستی) اموار موقوفه عمر بن خطاب را به عهده داشت و از آن به مردم مکه که در منازلشان فرود می آمد، هدیه می داد.

۲۳۱۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ عَمْرٍو : قَالَ فِي صَدَقَةِ عُمَرَ رضي الله عنه : لَيْسَ عَلَى الْوَلِيِّ جُنَاحٌ أَنْ يَأْكُلَ وَيُؤْكَلَ صَدِيقًا ، لَهُ غَيْرَ مَتَأْتِلٍ مَالًا . فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ هُوَ يَلِي صَدَقَةَ عُمَرَ ، يُهْدِي لِنَاسٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ ، كَمَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ . [انظر : ۲۷۳۷ ، ۲۷۶۴ ، ۲۷۷۲ ، ۲۷۷۳ ، ۲۷۷۷ ، وانظر في المزارعة ، باب ۱۴ - الوصايا باب ۱۲]

[أخرجه مسلم: ۱۶۳۲ مطولاً به اختلاف]

۱۳- باب : الْوَكَالَةِ فِي الْحُدُودِ

باب ۱۳: وکالت در اجرای حدود (مجازات)

۲۳۱۴ و ۲۳۱۵ - از زید بن خالد و ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «ای انیس، فردا نیزد همسر این زن برو. اگر وی به زنا اعتراف کرد، او را سنگسار کن».

۲۳۱۴ ، ۲۳۱۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « وَأَعْدِيَا أَنَيْسٍ إِلَى امْرَأَةٍ هَذَا ، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمَاهَا » . [الحديث : ۲۳۱۴ ، انظر :

۲۶۶۹ ، ۲۶۹۶ ، ۲۷۲۵ ، ۲۶۶۳ ، ۲۶۸۲۸ ، ۲۶۸۳۱ ، ۲۶۸۳۶ ، ۲۶۸۴۳ ، ۲۶۸۶۰ ، ۲۶۹۹۴ ، ۲۷۲۵۹ ، ۲۷۲۷۹] [الحديث : ۲۳۱۵ ، انظر : ۲۶۹۵ ، ۲۷۲۴ ، ۲۶۶۳۳ ، ۲۶۸۲۷ ، ۲۶۸۳۳ ، ۲۶۸۳۵ ، ۲۶۸۴۲ ، ۲۶۸۵۹ ، ۲۷۱۹۳ ، ۲۷۲۵۸ ، ۲۷۲۶۰ ، ۲۷۲۷۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ مطولاً.]

۲۳۱۶ - از ابن ابی ملکیه که عقبه بن حارث (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردی به نام نُعَيْمَانِ ، یا ابن نُعَيْمَانِ که شراب نوشیده

۲۳۱۶ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ ، أَوْ ابْنِ النُّعَيْمَانِ ، شَارِبًا ، قَامَرَ

بود آورده شد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کسانی که در خانه بودند، امر کرد که او را بزنند. و من در زمره آنانی بودم که او را می‌زدند و ما او را با کفش و شاخه خرما می‌زدیم.

باب ۱۴: وکالت در قربانی شتر و تیمارداری از آن

۲۳۱۷ - از عمره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته: من با دستان خویش گردنبندهای شتران قربانی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بافته‌ام و سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دستان خویش آنان را قلاذه کرد و سپس آنها را توسط پدرم (به مکه) فرستاد و حرام نشد به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آنچه خدا بر وی حلال ساخته بود تا آن که قربانیها ذبح گردید.

باب ۱۵: اگر کسی به وکیل خود بگوید: در آن تصرف کن به گونه‌ای که خدا تورا می‌نماید و وکیل بگوید: همانا، آن چه را گفتمی شنیدم.

۲۳۱۸ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفته: ابوطلحه، ثروتمندترین مرد مدینه در میان انصار بود و محبوب‌ترین مال وی باغ بیرحاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بدانجا می‌رفت و از آب زلال آن می‌نوشید. و چون این آیه نازل شد:

«هرگز نیاید تا آن که خرج کنید از آنچه دوست میدارید (آل عمران ۹۲) ابوطلحه به حضور رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: یا رسول الله، خداوند تعالی در کتاب

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوا ، قَالَ : فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ ، فَضْرَبْتَاهُ بِالنَّعَالِ وَالْجَرِيدِ . [انظر: ۶۷۷۴، ۶۷۷۵].

۱۴- باب : الْوَكَالَةَ فِي الْبَدَنِ وَتَعَاهُدَهَا

۲۳۱۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ حَزْمٍ ، عَنْ عُمَرَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَا قُلْتُ قَلَانِدَ هَدَيْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي ، ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِي ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي ، فَلَمْ يَحْرَمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ . [راجع : ۶۹۹۱].

۱۵- باب : إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لَوَكِيلِهِ : ضَعُهُ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ وَقَالَ الْوَكِيلُ : قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ

۲۳۱۸ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ : قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالًا ، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرِحَاءَ ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبَلَةَ الْمَسْجِدِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ فِيهَا طَيِّبٌ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ كُنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : ﴿ كُنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرِحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، أَرْجُو بِرَّهَا وَدُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ ، فَضَعْتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ شِئْتُمْ ، فَقَالَ : ((بَيْحٌ ، ذَلِكَ مَالٌ

۱- یعنی فرستادن قربانی به مکه، حالت احرام را بر فرستنده موجب نمی‌شود

رَاحٍ ، ذَلِكَ مَالٌ رَاحٍ ، قَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتُ فِيهَا ، وَآرَى أَنْ
تَجْعَلَهَا فِي الْأَفْرِينِ» . قَالَ : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَسَمَهَا أَبُو
طَلْحَةَ فِي أَقَارِيهِ وَبَنِي عَمِّهِ .
تَابِعَهُ إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ مَالِكٍ . وَقَالَ رُوْحٌ ، عَنْ مَالِكٍ :
«رَاحٍ» . [راجع : ۱۶۶۱ . أخرجه مسلم : ۹۹۸] .

خود می فرماید : «هرگز نباید نیکوکاری را
تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می دارید» .
همانا دوست داشتنی ترین مال در نزد من باغ
بیژحاً، است من آن را برای خدا صدقه می کنم
و پاداش و ذخیره اخروی آن را از خدا امید
می کنم. یا رسول الله، پس هر طور که می خواهی
در آن تصرف کن (یعنی صدقه بده).

آن حضرت فرمود: «آفرین، آن ملک سودآوری
است، آن ملک سودآوری است، همانا آنچه را
در مورد آن گفتم شنیدم به نظر من بهتر است آن
را برای نزدیکان خود صدقه بدهی» .

ابوطلحه گفت: چنان می کنم یا رسول الله.
ابوطلحه آن باغ را میان نزدیکان و پسران
عمومی خود تقسیم کرد.

متابعت کرده است (یحیی را) اسماعیل از
مالک. و روح به روایت از مالک گفته است:
رایش (عوض لفظ رایش، یعنی سودآور).

۱۶- باب : وَكَالَةُ الْأَمِينِ فِي الْخِزَانَةِ وَنَحْوِهَا

۲۳۱۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ ، عَنْ
بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه ،
عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : «الْخَازِنُ الْأَمِينُ ، الَّذِي يُنْفِقُ - وَرَبَّمَا
قَالَ : الَّذِي يُعْطِي - مَا أَمَرَ بِهِ كَامِلًا مُؤَفَّرًا ، طَيِّبًا نَفْسُهُ ،
إِلَى الَّذِي أَمَرَ بِهِ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ» . [راجع : ۱۶۳۸ . أخرجه
مسلم : ۱۰۲۳] .

باب ۱۶: وکیل گرفتن شخص قابل اعتماد در خزانه داری و مانند آن

۲۳۱۹ - از ابومسیو (رضی الله عنه) روایت است که
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده:
«خزانه دار مورد اعتماد، کسی که نفقه می کند -
و بسا که راوی گفته است - کسی که می دهد -
آنچه را به او امر شده به طور کامل و وافر و
باخوشی خاطر به کسی که به او امر شده. وی
یکی از صدقه دهندگان است» .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۱- كِتَابُ الْمُرَاعَةِ

۴۱ - کتاب مزارعت^۱

۱- باب : فَضْلُ الرَّذْعِ
وَالْغَرَسِ إِذَا أَكَلَ مِنْهُ

باب ۱: فضیلت زراعت و نشانیدن نهال که از حاصل آن خورده شود.

و فرموده خدای تعالی: «آیا دیدید آنچه می‌کارید، آیا شما آن را می‌رویابید، یا ما رویابیده‌ایم، اگر بخواهیم بگردانیم آن زراعت را گیاهی درهم شکسته (الواعه ۶۳-۶۵).

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ. أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ. لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾ [البقرة: ۶۳-۶۵].

۲۳۲۰ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ مسلمانی نیست که درختی بنشانند و یا بذری بيفشانند که از آن پرند، یا انسان، یا حیوانی بخورد. مگر آن‌که او را در آن کار صدقه است».

۲۳۲۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ (ح) وَحَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ، أَوْ إِنْسَانٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». وَقَالَ لَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا أَبَانٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ۶۰۱۲]. أخرجه مسلم:

و مسلم ما را گفته است: ابان، از قتاده، از انس، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

[۱۰۰۳]

۲- باب : مَا يُحْذَرُ مِنْ

عَوَاقِبِ الْأَشْتِغَالِ بِأَلَةِ الرَّزْعِ
أَوْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ الَّذِي أَمَرَ بِهِ

باب ۲: آنچه حذر می‌شود از عواقب اشتغال به ابزار زراعت و تجاوز از حدی که بدان امر شده است.

۲۳۲۱ - از محمد بن زیاد الالهانی روایت است که گفته:

۲۳۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ الْحَمَظِيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الْأَلْهَانِيُّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ: وَرَأَى سَكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الدَّلَّ»

ابوأمامه باهلی با دیدن آهن قلبه و سایر ابزار کشاورزی گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت.

۱- مزارعت، عقدی است میان مالک زمین و کسی که بر آن کار می‌کند. بدین معنی که مالک زمین، ملکیت خویش را در اختیار کسی قرار می‌دهد که به آن کشاورزی کند و حاصل زمین را طبق توافق قبلی به سهم منصفه، یا دو سوم و غیره میان خود تقسیم کنند. مزارعت را در اصطلاح کشاورزی هرات بذرگری و کشمندی می‌گویند. هر چند عقد مزارعت نزد امام ابی حنیفه صحیح نیست ولی نزد صاحبین صحیح است.

قال مُحَمَّدٌ : واسمُ أبي أَمَامَةَ : صُدِيٌّ بنُ عَجَلَانَ .

«همچو ابزار آلاتی به خانه مردم وارد نمی‌شود مگر آن‌که خداوند خواری را در آن وارد می‌کند»^۱.

محمد گفته است: اسم ابوامامه، صدی بن عَجَلَانَ است.

۳- باب : اِقْتِنَاءِ الْكَلْبِ لِلْحَرْثِ

باب ۳: نگهداری سگ برای پاسبانی زراعت

۲۳۲۲- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَصَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه :

قال : قال رسولُ اللهِ ﷺ : « مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ ، إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ » .

«کسی که سگ نگه می‌دارد، یک قیراط روزانه از عمل نینک خود می‌کاهد، به جز سگی که برای پاسداری زراعت و حیوانات نگهداری می‌شود»^۲.

قال ابنُ سيرينَ وأبو صالحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ : « إِلَّا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ » .

ابن سیرین گفته است: ابوصالح از ابوهریره، از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: «به جز سگی که از گوسفندان یا زراعت را نگهداری می‌کند، یا برای شکار است»^۳.

وقال أبو حازمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ : « كَلْبُ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ » . [انظر : ۳۲۲۴] . أخرجه مسلم : [۱۵۷۵]

ابوحازم گفته است: ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چنین روایت کرده است: «به جز سگ شکاری یا سگی که از حیوانات پاسبانی می‌کند»^۴.

۲۳۲۳- از صائب بن یزید روایت است که وی از سُفیان بن ابو زَهِير، مردی از قبیلهٔ اَزْدَشَوَّه، که از اصحاب پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بود شنیده‌ام که می‌فرمود:

۲۳۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ : أَنَّ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ سُفْيَانَ بْنَ أَبِي زَهَيْرٍ ، رَجُلًا مِنْ أَزْدِ شَوَّهٍ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ :

«کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای

۱- آلات و ابزار کشاورزی در سیستم فیودالی آن زمان بدان سبب مایه خواری خوانده شده که شاید مشغولیت بدان باعث می‌شده تا مردم از شرکت در جهاد و انجام سایر امور دینی دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند، البته می‌زیستند نظر به مشغولیت‌های کشاورزی نمی‌توانستند از خود دفاع کنند و پایمال حملات دشمن می‌شدند. البته زراعت و کشاورزی امری ناچایز نیست و از آن منع نشده است (اقتباس از ترجمه انگلیسی بخاری به نقل از فتح البخاری).
۲- در کشتن سگ دیوانه اتفاق نظر است ولی در ایجات غیرسگ دیوانه اختلاف است. امام شافعی سگی را که برای پاسداری خانه از آن استفاده می‌شود نیز د زمرهٔ سگ شکاری سگی که از حیوانات پاسداری می‌کند آورده است.

پاسداری زراعت و حیوانات استفاده نمی‌کند از عمل وی هر روز یک قیراط می‌کاهد» به سفیان گفتم: تو خود این حدیث را از رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) شنیده‌ای؟ گفت: آری، به پروردگار این مسجد (که خود شنیده‌ام).

«مَنْ أَقْتَى كَلْبًا ، لَا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلَا ضَرْعًا ، تَقْصِرَ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ» . قُلْتُ : أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : إِي وَرَبِّ هَذَا الْمَسْجِدِ . [انظر : ۲۳۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۷۶] .

۴- باب : استعمال

الْبَقَرِ لِلْحِرَاثَةِ

باب ۴: استفاده از گاو برای کشاورزی
۲۳۲۴ - از ابوهریره روایت است که (رضی‌الله عنه) که پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «درحالی که مردی به گاو خود سوار بود، گاو او را متوجه ساخت و گفت: من برای سواری آفریده نشدم. برای زراعت آفریده شده‌ام. من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم. و گرگ گوسفندی را گرفت و چوپان گرگ را دنبال کرد. گرگ گفت: در روز تسلط حیوانات وحشی نگهداری آن کیست. روزی که به جز من او را نگهداری نباشد. - آن حضرت فرمود - من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم» ابوسلمه گفته است: در آن روز ابوبکر و عمر در میان مردم نبودند!

۲۳۲۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَرُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقْرَةٍ التَّقَّتْ إِلَيْهِ ، فَقَالَتْ : لِمَ أُخْلِقُ لِهَذَا ، خُلِفْتُ لِلْحِرَاثَةِ ، قَالَ : آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَأَخَذَ الذَّنْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي ، فَقَالَ الذَّنْبُ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي ، قَالَ : آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» . قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : وَمَا هُمَا يَوْمُئِذٍ فِي الْقَوْمِ . [انظر : ۳۴۷۱ ، ۳۶۶۳ ، ۳۶۹۰ ، ۳۶۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۸] .

۵- باب : إِذَا قَالَ : أَخْفِنِي

مَوْوِنَةَ النَّخْلِ وَغَيْرِهِ ، وَتَشْرِكُنِي فِي التَّمْرِ .

باب ۵: اگر کسی بگوید: در کار درختان خرما و غیره مرا کمک کن و من تو را در محصول آن شریک می‌گردانم .

۲۳۲۵ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته، انصار به پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) گفتند: درختان خرما را ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما قسمت کن. آن حضرت فرمود: «نی» سپس انصار به مهاجرین گفتند: شما در کار کشاورزی ما را کمک کنید و ما در محصول آن شما را شریک می‌گردانیم مهاجرین گفتند: شنیدیم و

۲۳۲۵ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنْ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : اِقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلِ . قَالَ : «لَا» . فَقَالُوا : تَكْفُونَا الْمَوْوِنَةَ ، وَتَشْرِكُنَا فِي التَّمْرِ ، قَالُوا : سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [انظر : ۲۷۱۹ ، ۲۷۸۲] .

۱- یعنی ابوبکر و عمر (رضی‌الله عنه) هر چند در آن محضور حضور نداشتند ولی چون این سخن را بشنوند بدان ایمان می‌داشته باشند.

قبول کردیم.

باب ۶: بریدن درخت و درخت خرما

و انس گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دستور داد که درختان خرما قطع شود و قطع شد (جهت ساختمان مسجد نبوی).

۲۳۲۶ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درختان خرما را یهود نبی نصیر را سوختاند و قطع کرد (تا میدان نبرد ظاهر شود) و آن در موضع بُویره، بود و به همین مناسبت حَسَّان سروده است:

بر سالاران بنی لؤی آسان شد
آتشی که بُویره را فرا گرفت و ظاهر شد.

باب ۷

۲۳۲۷ - از رافع بن خدیج روایت است که گفته: ما مردم مدینه اکثراً کشتمندی می کردیم، چنان که در محلی زمین را به اجاره می گرفتیم که از محصول آن مقداری را به مالک زمین بدهیم. گاه محصول همان محل را آفت می رسید و محل دیگر به سلامت می ماند و گاه محل دیگر را آفت می رسید و آن محل به سلامت می ماند. ما از این کار منع شدیم و در آن روزگار، اجاره زمین به طلا و نقره داده نمی شد.

باب ۸: مزارعت به نیمه محصول زمین و مانند آن

و قیس بن مسلم از ابی جعفر روایت کرده است: در میان مهاجرین مدینه، کسی نبود که به سوم حصه یا چهارم حصه محصول، مزارعت

۶ - باب : قَطْعُ الشَّجَرِ وَالنَّخْلِ

وَقَالَ أَنَسٌ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّخْلِ قَطْعَ . [راجع : ۴۲۸].

۲۳۲۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّصِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ :

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ

حَرِيقُ الْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ

[نظر : ۳۰۲۹، ۴۰۳۱، ۴۰۳۲، ۴۸۸۴]. أخرجه مسلم : ۱۷۴۶، بریادة].

۷ - باب :

۲۳۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسِ الْأَنْصَارِيِّ : سَمِعَ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ قَالَ : كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا ، كُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًى لِسَيِّدِ الْأَرْضِ ، قَالَ : فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسَلَّمَ الْأَرْضُ ، وَمِمَّا يُصَابُ الْأَرْضُ وَيَسَلَّمُ ذَلِكَ ، فَتُهَيِّئَا ، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمئِذٍ . [أخرجه مسلم : ۱۵۴۷، البيهقي (۱۱۵)].

۸ - باب : الْمَزَارَعَةُ بِالشُّطْرِ وَنَحْوِهِ

وَقَالَ قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ : مَا بِالْمَدِينَةِ أَهْلٌ يُبْتَئِ هِجْرَةَ ، إِلَّا يَزْرَعُونَ عَلَى الثُّلُثِ وَالرَّبْعِ .

نکند علی، و سعد بن مالک، و عبدالله بن مسعود، و عمر بن عبدالعزیز و قاسم، و عروه، و خانواده ابوبکر و خانواده عمر و خانواده علی و ابن سیرین (بر مبنای مزارعت) کشاورزی می کردند.

و عبدالرحمن بن اسود گفته است: من در کار کشاورزی با عبدالرحمن بن یزید مشارکت می کردم.

عمر با مردم قرار گذاشت که اگر وی (که مالک زمین است) تخم را تهیه کند، نیمه محصول از آن او باشد و اگر کشاورزان تخم را تهیه کنند چنین و چنان حصه محصول از آن ایشان باشد. و حسن گفته است: اگر پنبه بر مبنای نیمه محصول چیده شود، در آن باکی نیست.

و ابراهیم و ابن سیرین، و عطاء، و حکم، و زهری و قتاده، باکی نمی بینند، اگر (نخ بافندگی) جامه بر مبنای یک سوم، یا یک چهارم و مانند آن به بافنده داده شود.

و معمر گفته است: اجگر حیوان (به میعاد معین) بر مبنای یک سوم و یک چهارم حاصل کار آن به کرایه گرفته شود باکی نیست.

۲۳۲۸ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با اهل خیبر بدین گونه معامله کرد که حاصل میوه و زمین مناصفه تقسیم شود. و آن حضرت به هر یک از همسران خویش صد و سق می داد، یعنی هشتاد و سق خرما و بیست و سق جو عمر (در زمان خلافت خود) زمین خیبر را تقسیم کرد و همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را مخیر

و زارع علی، و سعد بن مالک، و عبدالله بن مسعود، و عمر بن عبدالعزیز، و القاسم، و عروه، و آل ابی بکر، و آل عمر، و آل علی، و ابن سیرین.

وقال عبدالرحمن بن الاسود: كنت اشارك عبدالرحمن بن يزيد في الزرع.

وعامل عمر الناس على ان جاء عمر بالبذر فلهم كذا فله الشطر، وان جاؤا بالبذر فلهم كذا.

وقال الحسن: لا بأس أن تكون الأرض لأحدهما، فينفقان جميعاً، فما خرج فهو بينهما. ورأى ذلك الزهري.

وقال الحسن: لا بأس أن يجتنى الفطن على النصف.

وقال ابراهيم وابن سيرين وعطاء والحكم والزهري وقتادة: لا بأس أن يعطي الثوب بالثلث أو الربع ونحوه.

وقال معمر: لا بأس أن تكون الماشية على الثلث والربع إلى أجل مسمى.

۲۳۲۸ - حدثنا ابراهيم بن المنذر: حدثنا انس بن عياض، عن عبيد الله، عن نافع: أن عبدالله بن عمر رضي الله عنهما أخبره، أن النبي ﷺ عامل خيبر بشرط ما يخرج منها من تمر أو زرع، فكان يعطي أزواجه مائة وسق، لثمانون وسق تمر وعشرون وسق شعير، فقسّم عمر خيبر، فخير أزواج النبي ﷺ أن يقطع لهن من الماء والأرض، أو يعضي لهن، فمنهن من اختار الأرض

وَمِنْهُمْ مَنْ اخْتَارَ الْوَسْقَ ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ اخْتَارَتْ الْأَرْضَ . [راجع: ۲۲۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱].

گردانید که اگر می‌خواهند، آب و زمین خویش را خود به‌کار گیرند یا بر منوال گذشته بمانند. برخی از ایشان زمین را اختیار کردند و برخی همان (صد) وسق را اختیار کردند و عایشه زمین را اختیار کرد.

۹ - باب : إِذَا لَمْ يَشْتَرِطِ السَّنِينَ فِي الْمَرْأَعَةِ

باب ۹: اگر میعاد را در مزارعت شرط نکند

۲۳۲۹ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمین خیبر را به مناصفه محصول میوه و زراعت آن به مزارعت داد.

۲۳۲۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : عَامَلَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْرَ بَشَطِرٍ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ تَمْرٍ أَوْ زَرْعٍ . [راجع: ۲۲۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱].

۱۰ - باب :

باب ۱۰

۲۳۳۰ - از عمرو روایت است که گفته: به طاووس گفتم: کاش مخابره (کشاورزی به مقدار معین محصول) را ترک کنی، و مردم می‌گویند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن منع کرده است. طاووس گفت: ای عمرو، من که زمین را به ایشان می‌دهم ایشان را توانگر می‌سازم، و همانا داناترین آنها مرا خبر داده است یعنی ابن عباس (رضی الله عنه) - که پیامبر، از آن منع نکرده است، ولیکن فرموده است.

۲۳۳۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُقْيَانٌ : قَالَ عَمْرُو : قُلْتُ لَطَاوُسٍ : لَوْ تَرَكْتَ الْمَخَابِرَةَ ، قَبَائِهِمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهُ ؟ قَالَ : أَيُّ عَمْرُو ، إِنِّي أُعْطِيهِمْ وَأَغْنِيهِمْ ، وَإِنْ أَعْلَمَهُمْ أُخْبِرَنِي - يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَالَ : « أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا » . [انظر: ۲۳۴۲، ۲۶۶۴. أخرجه مسلم: ۱۵۵۰]

«اگر کسی از شما زمین خویش را طور رایگان به برادر مسلمان خود بدهد بهتر از آن است که مقدار معین محصول از وی بگیرد»^۲.

۱- حدیث ۲۳۳۰، سطر ۴، کلمه وَ أَغْنِيهِمْ - در متن ترجمه انگلیسی بخاری.

۲- مزارعت منع نشده بلکه توصیه شده که مالک زمین، زمین خویش را برای زراعت طور رایگان در اختیار برادر مسلمان خود بگذارد (ترجمه انگلیسی بخاری).

۱۱ - باب : المَزَارَعَة

مَعَ الْيَهُودِ

باب ۱۱: مزارعت با یهود

۲۳۳۱ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) زمین خبیر را به یهود داد که بر آن کار و زراعت کنند و نیمه محصول از آن ایشان باشد.

۲۳۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى خَبِيرَ الْيَهُودِ ، عَلَى أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا خَرَجَ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

۱۲ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ

الشَّرُوطِ فِي الْمَزَارَعَةِ

باب ۱۲: شرایطی که در مزارعت مکروه است
۲۳۳۲ - از رافع روایت است که (رضی الله عنه) گفته: ما مردم مدینه اکثراً زراعت پیشه بودیم و هر یک از ما که زمین خویش را به اجاره می داد می گفت: این پاره زمین از من است و آن پاره زمین از تو است. بسا واقع می شد که یک پاره زمین حاصل می داد و پاره دیگر حاصل نمی داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنها را منع کرد .

۲۳۳۲ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ يَحْيَى : سَمِعَ حَنْظَلَةَ الزَّرْقِيَّ ، عَنْ رَافِعٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَقْلًا ، وَكَانَ أَحَدُنَا يُكْرِي أَرْضَهُ ، فَيَقُولُ : هَذِهِ الْقِطْعَةُ لِي وَهَذِهِ لَكَ ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ ذَهَبًا وَلَمْ تَخْرُجْ ذَهَبًا ، فَتَهَامُهُ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ۲۲۸۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۷ ، باختلاف ، والبرق ۱۱۱۵] .

۱۳ - باب :

إِذَا زَرَعَ بِمَالٍ قَوْمٍ بغيرِ إِنْهُمْ ،
وَكَانَ فِي ذَلِكَ صَلَاحٌ لَهُمْ

باب ۱۳: اگر زمین مردم را بدون اجازه ایشان زراعت کند

۲۳۳۳ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده که فرموده:
«درحالی که سه نفر روانه بودند، باران آمد و آنها در غار کوهی پناه بردند، سپس سنگی بزرگ از کوه فرود آمد و دهانه غار را بر ایشان بست و ایشان را در تنگنا قرار داد. بعضی به بعضی دیگر گفتند: به کردار خود بنگرید که کحدام عمل شایسته پیشگاه خداوند بوده است، تا

۲۳۳۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ يَمْشُونَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ ، فَأَوُوا إِلَى غَارٍ فِي جَبَلٍ ، فَأَنْحَطَتْ عَلَى قِمِّ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَأَنْطَبَقَتْ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : انظُرُوا أَعْمَالًا عَمَلْتُمُوهَا صَالِحَةً لِلَّهِ ، فَادْعُوا اللَّهَ بِهَا لَعَلَّهَا يُفَرِّجُهَا عَنْكُمْ ، قَالَ أَحَدُهُمْ : اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ ، وَكِلِي صَبِيَّةٌ صِغَارٌ ، كُنْتُ أَرْضَعِي عَلَيْهِمْ ، فَإِذَا رَحْتُ عَلَيْهِمْ

حَلَبْتُ، قَبِدَاتُ بَوَالِدِي أَسْقِيَهُمَا قَبْلَ نَبِيٍّ، وَإِنِّي اسْتَأْجَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَلَمَّ آتَ حَتَّى أَمْسَيْتُ، فَوَجَدْتُهُمَا نَامًا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أَوْقِفَهُمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصَّيْبَةَ، وَالصَّيْبَةُ يَبْضَاغُونَ عِنْدَ قَدَمِي حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فَرْجَةَ تَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ، فَفَرَجَ اللَّهُ فَرَاوَأُ السَّمَاءَ. وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّهَا كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ، أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرَّجَالُ النِّسَاءَ، فَطَلَبْتُ مِنْهَا قَابَتَ عَلِيٍّ حَتَّى آتَيْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَغَبَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُهَا، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَنْتَحِ الْخَائِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا فَرْجَةَ، فَفَرَجَ. وَقَالَ الثَّلَاثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَيْرًا بِفَرَقِ أَرْضٍ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ: أَعْطَنِي حَقِّي، فَفَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرْعَبَ عَنْهُ، فَلَمَّ أَزَلْ أَرْزَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقْرًا وَرَاعِيَهَا، فَجَاءَنِي فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ، فَقُلْتُ: أَذْهَبُ إِلَى ذَلِكَ الْبَقْرِ وَرَاعَاتِهَا فَخُذْ، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا اسْتَهْزِئُ بِكَ فَخُذْ، فَآخَذَهُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ فَفَرَجَ اللَّهُ». قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ ابْنُ عُقْبَةَ، عَنِ نَافِعٍ: فَسَعَيْتُ. [راجع: ۲۲۱۵. أخرجه مسلم: ۲۷۴۳].

همان را وسیله دعا به درگاه خداوند قرار دهید تا شاید بر شما گشایی پدید آورد.

یکی از ایشان گفت: بارالها من پدر و مادری پیر داشتم و فرزندان من خورد سال بودند و من از ایشان مراقبت می‌کردم و چون شبانگاه نزد ایشان برمی‌گشتم شیر می‌دوشیدم و قبل از آن‌که به فرزندان خویش شیر بدهم، به پدر و مادر خود شیر می‌دادم. روزی دیر کردم و نیامدم تا آنکه شب فرا رسید. پدر و مادرم را خواب در ربوده بود. من به روال گذشته شیر دوشیدم و بر بالای سرشان ایستادم و دوست نداشتم که بیدارشان کنم، و دوست نداشتم که (قبل از آنها) به کودکان خوردسال خود شیر بدهم و کودکان خود را به پای من افکنده و زاری می‌کردند، تا آنکه صبح فرا رسید. خداوندا، تو خود می‌دانی که من این را برای رضای تو کرده‌ام، پس بر ما روزنه‌ای بگشای که آسمان را ببینم، خداوند روزنه‌ای گشود و آسمان را دیدند.

دیگری گفت: بارالها، من دخترعمویی داشتم که او را سخت دوست می‌داشتم، همان دوستی که مردان نسبت به زنان دارند، از وی تقاضایی کردم، نپذیرفت تا آن‌که او را صد دینار بدهم، تلاش کردم تا آن پول را فراهم کردم و چون میان هر دو پایش نشستم گفت: ای بنده خدا، از خدا بترس و این مهر مگشای بجز به سزاواری آن (که نکاح است) من برخاستم. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام پس بر ما روزنه‌ای بگشای. و خداوند گشود.

نفر سوم گفت: بارالها، من کسی را به مزد یک

حَلَبْتُ، قَبِدَاتُ بَوَالِدِي أَسْقِيَهُمَا قَبْلَ نَبِيٍّ، وَإِنِّي اسْتَأْجَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَلَمَّ آتَ حَتَّى أَمْسَيْتُ، فَوَجَدْتُهُمَا نَامًا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أَوْقِفَهُمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْقِيَ الصَّيْبَةَ، وَالصَّيْبَةُ يَبْضَاغُونَ عِنْدَ قَدَمِي حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فَرْجَةَ تَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ، فَفَرَجَ اللَّهُ فَرَاوَأُ السَّمَاءَ. وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّهَا كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ، أَحْبَبْتُهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرَّجَالُ النِّسَاءَ، فَطَلَبْتُ مِنْهَا قَابَتَ عَلِيٍّ حَتَّى آتَيْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَغَبَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُهَا، فَلَمَّا وَقَعْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَنْتَحِ الْخَائِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا فَرْجَةَ، فَفَرَجَ. وَقَالَ الثَّلَاثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَيْرًا بِفَرَقِ أَرْضٍ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ: أَعْطَنِي حَقِّي، فَفَرَضْتُ عَلَيْهِ فَرْعَبَ عَنْهُ، فَلَمَّ أَزَلْ أَرْزَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقْرًا وَرَاعِيَهَا، فَجَاءَنِي فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ، فَقُلْتُ: أَذْهَبُ إِلَى ذَلِكَ الْبَقْرِ وَرَاعَاتِهَا فَخُذْ، فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا اسْتَهْزِئُ بِكَ فَخُذْ، فَآخَذَهُ، فَإِنْ كُنْتُ تَعَلَّمْتُ إِيَّيْ قَعْلَتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ فَفَرَجَ اللَّهُ». قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ ابْنُ عُقْبَةَ، عَنِ نَافِعٍ: فَسَعَيْتُ. [راجع: ۲۲۱۵. أخرجه مسلم: ۲۷۴۳].

فرق برنج به مزدوری گرفتم و چون کارش را تمام کرد گفت: حق مرا بده. من حق او را برای او عرضه کردم، وی آن را نگرفت. وجه مزد او را پیوسته زراعت می‌کردم تا از حاصل آن گاوها و چوپانها فراهم شد. سپس وی نزد آمد و گفت: از خدا بترس (و مزد مرا بده) به او گفتم: به سوی آن گاوها و چوپانها برو و حق خود را بگیر. وی گفت: از خدا بترس و مسخره‌ام مکن. گفتم: مسخره‌ات نمی‌کنم، برو آنها را بگیر وی آنها را گرفت. تو خود می‌دانی که اگر این را برای رضای تو کرده‌ام بقیه را بگشای. و خداوند گشود.

ابوعبدالله (امام بخاری می‌گوید: ابن عقبه به روایت از نافع گفته است: فَسَعَيْتُ - یعنی سعی کردم (عوض کلمه - فَبَيْعْتُ - یعنی تلاش کردم که در متن آمده است).

باب ۱۴: املاک و قضی یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

و حکم زمین خراجی و مزارعت و معاملات ایشان

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عمر گفت: درختان را از بیخ آن وقف کن تا فروخته نشوند ولیکن میوه آن نفقه می‌شود. و عمر آن زمین را وقف کرد.

۲۳۳۴ - از زید بن اسلم روایت است که پدر وی گفته عمر (رضی الله عنه) گفت: اگر از مسلمانان نسلهای بعدی نگران نمی‌بودم هر قریه‌ای را که فتح می‌کردم آن را میان فاتحین آن تقسیم می‌کردم چنانکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمین

۱۴ - باب : أَوْقَافِ أَصْحَابِ

النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَرْضِ الْخَرَاجِ ، وَمَزَارَعَتِهِمْ وَمُعَامَلَتِهِمْ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : « تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لَا بِيَاعٍ ، وَلَكِنْ يُنْفِقُ لِنَمْرَةٍ » [راجع : ۲۳۱۳] . فَتَصَدَّقْ بِهِ .

۲۳۳۴ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ عُمَرُ ﷺ : لَوْلَا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ ، مَا فَتَحْتَ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتَهَا بَيْنَ أَهْلِهَا ، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ . [انظر : ۲۱۲۵ ، ۲۳۳۵ ، ۲۳۳۶]

خیبر را تقسیم کرد^۱

۱۵ - باب :

مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا

وَرَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ فِي أَرْضِ الْخَرَابِ بِالْكُوفَةِ مَوَاتٌ .
 وَقَالَ عُمَرُ : مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيِّتَةً فَهِيَ لَهُ . وَيُرْوَى عَنْ
 عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
 وَقَالَ : « فِي غَيْرِ حَقِّ مُسْلِمٍ ، وَلَيْسَ لِعَرِيقٍ ظَالِمٍ فِيهِ
 حَقٌّ » .
 وَيُرْوَى فِيهِ عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۵: کسی که زمین مرده را زنده کند
(زیر کشت آورد)

و(رضی الله عنه) در زمین مخروبه کوفه همین طور
حکم کرد .

و عمر(رضی الله عنه) گفته است: کسی که زمین
مرده را زنده کند، مالک آن می شود، و از
عمروبن عوف روایت می شود که پیامبر(صلی الله
علیه وسلم) فرموده: «که مسلمانی در آن حق
نداشته باشد و هیچ ستمگری در آن حق ندارد»
و در این مورد، از جابر، از پیامبر(صلی الله علیه وسلم)
روایت شده است .

۲۳۳۵ - از عروه، از عایشه(رضی الله عنها) روایت
است که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی
که زمینی را آباد کند که مالک نداشته باشد وی
به ملکیت آن سزاوارتر است» .

عروه می گوید: عمر(رضی الله عنه) در دوران
خلافت خود بدان حکم کرد .

۲۳۳۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ
 عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ :
 « مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهِيَ أَحَقُّ » .
 قَالَ عُرْوَةُ : قَضَى بِهِ عُمَرُ ﷺ فِي خِلَافَتِهِ .

۱۶ - باب

باب ۱۴

۲۳۳۶ - از سالم بن عبدالله بن عمر روایت
است که پدر وی(رضی الله عنه) گفته است که:
همانا به پیامبر(صلی الله علیه وسلم) نموده شد و آن
حضرت در ذوالحلیفه، مرکز وادی در خوابگاه
خویش بود که به او گفته شد: به تحقیق تو در
بطحاً مبارک هستی .

موسی می گوید: سالم که با ما همراه بود
شترش را در جایی خوابانید که عبدالله بن

۲۳۳۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ
 مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ
 أَبِيهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرَى وَهُوَ فِي مَعْرَسِهِ مِنْ ذِي
 الْحَلِيفَةِ فِي بَطْنِ الْوَادِي ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مَبَارَكَةٍ .
 فَقَالَ مُوسَى : وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ بِالْمَسَاخِ الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّهِ
 يُنِيخُ بِهِ ، يَنْحَرِي مَعْرَسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنَ
 الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ وَسَطٌ مِنَ
 ذَلِكَ . [راجع : ۴۸۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۶] .

۱- مقصود عمر (رضی الله عنه) آن بود که زمین را میان مجاهدین تقسیم نکند و به صورت وقف نگه دارد و به آن خراج مقرر کنید تا مسلمانان از آن نفع برند
 درباره اراضی مفتوحه علما اختلاف نظر دارند. به مذهب شافعی تقسیم کردن زمین میان فاتحین لازم است مگر آنکه فاتحین به وقف کردن زمین راضی شوند
 و از مالک نقل شده که به مجردی که به زمین فتح شد وقف می شود از امام ابوحنیفه منقول است که امام میان تقسیم کردن و وقف ضمیر است.

عمر شترش را می‌خوابانید و قصدش از آن موضع، محلی بود که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در آن استراحت کرده بود و آن موضع پایین‌تر از مسجدی است که در میان وادی قرار دارد. یعنی در بین وسط راه و مسجد.

۲۳۳۷ - از عکرمه، از ابن عباس از عمر روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «امشب از جانب پروردگار من آینده‌ای نزد من آمد - و آن حضرت در وادی عقیق بود - که در این وادی مبارک نماز بگزار و بگوی که حج و عمره را یکجا ادا می‌کنیم».

باب ۱۷: اگر مالک زمین بگوید تو را جای می‌دهم تا آنکه خداوند تو را جای دهد.

و میعاد معین را ذکر نکنند، و آن به رضایت هر دویشان است.

۲۳۳۸ - از موسی بن عقبه روایت است که از نافع ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفته:

عمر بن خطاب (رضی‌الله عنه)، یهود و نصارا را از سرزمین حجاز بیرون راند. و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، زمانی که خیبر را فتح کرد قصدت کرد که یهود را از آن‌جا بیرون راند. و آن زمین به هنگام فتح برای خدا و پیامبر او و مسلمانان (به غنیمت) درآمد. و یهود از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) خواستند که آنها را در آن جای بدهد که بر زمین کار کنند و نیمه محصول میوه از آن ایشان باشد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان گفت:

«شما را در این زمین تا زمانی که بخواهیم جای می‌دهیم».

۲۳۳۷ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ الْأَوْزَاعِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « اللَّيْلَةُ أَنَا نِيَّتِي مِنْ رَبِّي - وَهُوَ بِالْعَقِيقِ - أَنْ صَلَّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ ، وَقُلْتُ : عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ . [راجع: ۱۵۳۴] .

۱۷ - بَابُ : إِذَا قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ : أَقْرَبَكَ مَا أَقْرَبَكَ اللَّهُ ،

وَلَمْ يَذْكُرْ أَجَلًا مَعْلُومًا ، فَهَمَا عَلَى تَرَاضِيهِمَا .

۲۳۳۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمُقَدَّمِ : حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى : أَخْبَرَنَا نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم .

وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عَقِبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه أَجْلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ ، أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، وَكَانَتِ الْأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَكَرْسُولِهِ صلى الله عليه وسلم وَلِلْمُسْلِمِينَ ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا ، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِيَقْرَهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا ، وَلَهُمْ نَصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « تَفَرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا » . فَفَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ . [راجع: ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم: ۱۵۵۱] .

(بدون کشت) نگهدارد».

۲۳۴۱ - از ابی سلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

کسی که زمینی دارد، باید خود آن را کشت کند و یا به برادر مسلمان خود بدهد، اگر وی نپذیرد، زمین خود را (بدون کشت) نگهدارد».

۲۳۴۲ - از عمرو روایت است که گفته: من به طاؤس (از حدیث رافع بن خدیج) یاد کردم وی گفت: زمین را به اجاره بگیرد، و ابن عباس (رضی الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از این کار منع نکرده است ولیکن گفته است: «اگر کسی از شما زمین خود را به برادر خود می بخشید، بهتر از آن سات که مقدار معین (اجاره) از وی بگیرد».

۲۳۴۳ - از نافع روایت است که گفته: ابن عمر (رضی الله عنه) در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و دوران ابوبکر و عمر و عثمان و اوایل امارت معاویه، کشتزارهای خویش را به اجاره می داد.

۲۳۴۴ - ابن عمر (رضی الله عنه) سپس حدیث رافع بن خدیج را شنید که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از اجاره دادن زمین منع کرده است، ابن عمر نزد رافع رفت، من با وی همراه بودم و این موضوع را از رافع سؤال کرد. وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از اجاره دادن مزارع منع کرده است.

ابن عمر گفت: به تحقیق می دانستی که ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مزارع خود را در برابر حاصلات کناره جویها و یا مقداری کاه به اجاره می دادیم (از چنان اجاره منع کرده

۲۳۴۱ - وَقَالَ الرَّبِيعُ بْنُ نَافِعٍ أَبُو تَوَيْهٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ ، فَإِنْ آبَى فَلْيَمْسِكْ أَرْضَهُ » . [اخرجه مسلم : ۱۵۴۴].

۲۳۴۲ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُهَيْبُ ، عَنْ عَمْرِو قَالَ : ذَكَرْتُهُ لَطَاوُسَ ، فَقَالَ : يُزْرَعُ ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم لَمْ يَنْهَ عَنْهُ ، وَلَكِنْ قَالَ : « أَنْ يَمْنَحَ أَحَدَكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ شَيْئًا مَعْلُومًا » . [راجع : ۲۳۳۰ . اخرجہ مسلم : ۱۵۵۰].

۲۳۴۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَا يُكْرِي مَزَارِعَهُ ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ، وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ . [راجع : ۲۲۸۵ . اخرجہ مسلم : ۱۵۴۷ ، مطولاً . وانظر : مسلم ۱۵۵۱].

۲۳۴۴ - ثُمَّ حَدَّثَ عَنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ ، فَذَهَبَتْ مَعَهُ ، فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ : نَهَى النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : قَدْ عَلِمْتُ أَنَا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم بِمَا عَلَى الْأَرْبَعَاءِ ، وَبِشَيْءٍ مِنْ

است).

۲۳۴۵ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفته: من می دانستم که در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) زمین به اجاره داده می شد، (سالم می گوید) سپس عبدالله ترسید که شاید پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخنی گفته باشد که وی ندانسته است. پس از آن وی اجاره دادن زمین را ترک کرد^۱.

باب ۱۹: اجاره زمین به طلا و نقره

و ابن عباس گفته است: بهترین کاری که شما می کنید این است که: زمین سفید (بدون کشت) را از یک سال تا سال دیگر به اجاره بگیرید.

۲۳۴۶ و ۲۳۴۷ - از حنظله بن قیس روایت است که رافع بن خدیج گفته:

و عموی من گفته اند که ایشان در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمین را در برابر حاصلی که از کناره جویها می روید و یا مقداری که صاحب زمین تعیین می کرد به اجاره می گرفتند. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن منع کرد.

من به رافع گفتم: پس اجاره به دینار و درهم چگونه بوده است؟ رافع گفت: در اجاره با درهم و دینار باکی نیست.

و لیث گفته است: آنچه از آن منع شده است، اگر صاحبان فهم از دیدگاه حلال و حرام بدان بنگرند اجازه نخواهند داد زیرا در آن مخاطره است^۲.

۲۳۴۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُمَيْلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْأَرْضَ تُكْرَى، ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَخَذَتْ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ، فَتَرَكَ كِرَاءَ الْأَرْضِ. [راجع: ۲۲۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، مطرلاً. وانظر: مسلم ۱۵۵۱.]

۱۹ - باب: كِرَاءِ الْأَرْضِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ -

وقال ابن عباس: إن أمثل ما أنتم صانعون: أن تستأجروا الأرض البيضاء، من السنة إلى السنة.

۲۳۴۶، ۲۳۴۷ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمَّاي: أَنَّهُمْ كَانُوا يَكْرُونَ الْأَرْضَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَا يَبْتِ عَلَى الْأَرْعَاءِ، أَوْ شَيْءٍ يَسْتَنْبِيهِ صَاحِبُ الْأَرْضِ، فَتَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لِرَافِعٍ: فَكَيْفَ هِيَ بِالدينَارِ وَالدرْهَمِ؟ فَقَالَ رَافِعٌ: لَيْسَ بِهَا بِأَسْ بِالدينَارِ وَالدرْهَمِ. وَقَالَ اللَّيْثُ: وَكَانَ الَّذِي نَهَى عَنْ ذَلِكَ، مَا لَوْ نَظَرَ فِيهِ دَوُوُّ الْفَهْمِ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ لَمْ يَجِزُوهُ، لَمَا فِيهِ مِنَ الْمَخَاطَرَةِ. [راجع: ۲۳۳۹. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، ۱۱۱۲.] و ۱۵۴۸ باختلاف.]

۱- حدیث جابر صراحت دارد که مزارعت به ثلث حصه محصول و مانند آن رواج داشته و آن حضرت، آن را منع کرده است، و حدیث رافع، و ابوهریره در منع آن، همانند است. ابن عباس نهی را به نهی تنزیهی تعبیر کرده است. و ابن عمر از اینکه آن حضرت منع کرده است اطلاعی نداشت و به همین سبب است که ائمه در آن اختلاف کرده اند. امام ابوحنیفه منع کرده، صاحب و ائمه دیگر، تاویل ابن عباس را ترجیح داده و آن را تجویز کرده اند.

۲- لیث در این حدیث یا فقهای دیگر موافق است که می گویند اجاره در صورتی جواز ندارد که در آن فریب و خدعه باشد و اجاره به ذات خود غیرمجاز نیست. لیکن در شیوه اجاره فقها اختلاف دارند. (اقتباس از ترجمه انگلیسی صحیح البخاری).

باب - ۲۰

۲۳۴۸ - از عطاء بن یسار روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حالی که مردی بادیه نشین روزی نزد وی بود صحبت می کرد که:

«مردی از اهل بهشت از پروردگار خود اجازه خواست که زراعت کند خداوند به او گفت: آیا هر آن چه می خواهی فراهم نیست؟ وی گفت: آری، لیکن دوست می دارم که زراعت کنم. وی بذر افشاند و تا چشم برهم زد نبات روید و پخته شد و درو شد و بسان کوهها توده شد. خداوند تعالی به وی می گوید: از آن تو است، ای پسر آدم، همانا تو را چیزی سیر نمی کند.»

بادیه نشین گفت: به خدا سوگند که آن مرد یا قریشی (مهاجر) بوده است و یا انصاری، و همین مردم زراعت پیشه اند و ما بادیه نشینان اهل زراعت نیستیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خندید.

باب ۲۱: آنچه درباره درخت نشاندن آمده است

۲۳۴۹ - از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفته است:

همانا در روز جمعه خوش می بودیم. زیرا زنی پیر، ریشه های چغندر را که در کناره جویها کاشته بودیم می گرفت و درد دیگر می انداخت و دانه های جو را بدان می افزود - نمی دانم که ابو حازم گفته است - در آن دیگ، نه روغن بود و نه چربی گوشت. و چون نماز جمعه را

۲۰- باب :

۲۳۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هَلَالٌ .
و حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هَلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ : « أَنْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ ، فَقَالَ لَهُ : أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُزْرَعَ ، قَالَ : قَبِّرْ ، قَبَادِرَ الطَّرْفِ تَبَاتُهُ وَأَسْتَوَاؤُهُ وَأَسْتَحْصَادُهُ ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، يَقُولُ اللَّهُ : ذُوكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، فَإِنَّهُ لَا يُشْعَبُكَ شَيْءٌ » . قَالَ الْأَعْرَابِيُّ : وَاللَّهِ لَا تَجِدُهُ إِلَّا قُرْشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر : ۷۵۱۹] .

۲۱- باب : مَا جَاءَ

فِي الْغُرْسِ

۲۳۴۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : إِنَّا كُنَّا نَفْرَحُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، كَأَنَّا لَنَا عَجُوزٌ ، تَأْخُذُ مِنْ أَصُولِ سَلِقٍ لَنَا ، كُنَّا نَغْرِسُهُ فِي أُرْبَعَانِنَا ، فَتَجْعَلُهُ فِي قَدْرِ لَهَا ، فَتَجْعَلُ فِيهِ حَبَاتٍ مِنْ شَعِيرٍ - لَا أَعْلَمُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ - لَيْسَ فِيهِ شَحْمٌ ، وَلَا وَدَلٌ ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ زُرْنَاهَا فَقَرَّبْتُهُ إِلَيْنَا ، فَكُنَّا نَفْرَحُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ ، وَمَا كُنَّا نَتَغَدَّى وَلَا نَقِيلُ إِلَّا بَعْدَ الْجُمُعَةِ . [راجع : ۹۳۸ . أخرجه مسلم : ۸۵۹ ، آخره] .

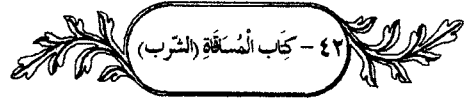
ادا می کردیم نزد آن زن می رفتیم و او همان غذا را نزد ما می آورد و از همین خاطر بود که در روز جمع خوش می بودیم و چنان بود که ما نه غذا می خوردیم و نه خواب نیم روز می کردیم، مگر بعد از نماز جمعه.

۲۳۵۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردم می گویند که ابوهریره احادیث زیادی می گوید، خداوند خود می داند. و می گویند که چرا مهاجرین و انصار همچون او حدیث روایت نمی کنند؟ همانا برادران مهاجر مرا معاملات در بازار به خود مشغول می داشت و برادران انصاری من در کار کشاورزی خود مشغول بودند، و من مرد مسکینی بودم که فقط با سیری شکم، مصاحبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بر خود لازم گرفته بودم، پس حاضر می بودم، وقتی آنها غایب می بودند، و فرا می گرفتم وقتی آنها فراموش می کردند.

روزی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر یک از شما که جامه خود را بگستراند و زمانی که سخنانم را به پایان رسانم جامه اش را به سوی سینه خود جمع کند، هرگز چیزی از گفتار مرا فراموش نمی کند» من یگانه جامه ام را که چادری خط دار بود گستردم تا آن که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سخنان خود پایان داد، سپس چادرم را به سوی سینه ام جمع کردم. سوگند به ذاتی که او را به حق برانگیخته است که تا همین امروز سخنان آن حضرت را فراموش نکرده ام. و به خدا سوگند که اگر این دو آیه در کتاب خدا نمی بود، هرگز حدیثی به شما نمی گفتم: «هر آینه آنان که می پوشند، آنچه فرود آورده ایم

۲۳۵۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ، وَيَقُولُونَ: مَا لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يُحَدِّثُونَ مِثْلَ أَحَادِيثِهِ؟ وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانُوا يَسْأَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَتِي مِنَ الْأَنْصَارِ كَانُوا يَسْأَلُهُمْ عَمَلُ أَمْوَالِهِمْ، وَكُنْتُ أَمْرًا مَسْكِينًا، أَلْزَمَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عَلَيَّ مَلَأَ بَطْنِي، فَأَحْضَرُ حِينَ يَغِيَّبُونَ، وَأَعْي حِينَ يَنْسُونَ، وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم يَوْمًا: «لَنْ يَسْتَطِيعَ أَحَدٌ مِنْكُمْ تَوْبَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي هَذِهِ، ثُمَّ يَجْمَعَهُ إِلَى صَدْرِهِ فَيَنْسِيَ مِنْ مَقَالَتِي شَيْئًا أَبَدًا». فَبَسَطْتُ نَمْرَةً لَيْسَ عَلَيَّ تَوْبٌ غَيْرُهَا، حَتَّى قَضَى النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم مَقَالَتَهُ، ثُمَّ جَمَعْتُهَا إِلَى صَدْرِي، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، مَا نَسِيتُ مِنْ مَقَالَتِهِ تِلْكَ إِلَى يَوْمِي هَذَا، وَاللَّهِ لَوْلَا آيَاتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَا حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا أَبَدًا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۵۹ - ۱۶۰]. [راجع: ۱۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۹۲].

از سخنان روشن و هدایت، بعد از آن که بیان کردیم آن را برای مردمان در کتاب، آن گروه، لعنت می‌کند ایشان را خدا و لعنت می‌کند ایشان را لعنت‌کنندگان، مگر کسانی که توبه کردند و نیکوکاری پیش گرفتند و بیان کردند. پس این گروه (به مهربانی) توبه می‌پذیریم از ایشان و منم توبه‌پذیر مهربان (البقره ۱۵۹ و ۱۶).



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۲ - کتاب توزیع آب^۱

باب - شرب - و فرموده خدای تعالی:
«و پیدا کردیم از آب هر چیز زنده را آیا
ایمان نمی آرند» (الانبیاء: ۳۰)

و قول خداوند جل ذکره:

«آیا دیدید آن آب را که می آشامید. آیا شما
فرود آورده اید آن را از ابر با ما فرود آرندگانیم.
اگر خواهیم شور بگردانیم آن را، پس چرا شکر
نمی گوید» (الواقعه: ۶۸-۷۰).

کلمه - اجاج - که در آیت آمده است - به
معنی شور و تلخ است و کلمه مُزْنٌ به معنی
ابر است^۲.

باب ۱: در شرب کسی که صدقه دادن آب و
بخشیدن و وصیت کردن آن را جایز می دانند،
چه تقسیم پذیر باشد و چه نباشد^۳.

عثمان گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
فرمود:

«کیست که چاه رومه را بخرد و ذکوی در
آن مانند ذکویهای سایر مسلمانان باشد».

عثمان (رضی الله عنه) آن را خرید (وقف
گردانید).

باب : فِي الشَّرْبِ وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ

حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴾ [الانبیاء: ۳۰]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ .
أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ . لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ
أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴾ [الواقعة : ۶۸-۷۰] . الأجاجُ :
المُرُّ ، المُزْنُ : السَّحَابُ .

۱ - باب : فِي الشَّرْبِ وَمَنْ رَأَى صَدَقَةَ الْمَاءِ
وَهَبْتَهُ وَوَصِيَّتَهُ جَائِزَةٌ ، مَقْسُومًا
كَانَ أَوْ غَيْرَ مَقْسُومٍ .

وَقَالَ عُمَانُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ يَشْتَرِي بِشَرِّ رُومَةٍ
فَيَكُونُ ذَلْوُهُ فِيهَا كَذَلَاءِ الْمُسْلِمِينَ » . فَاشْتَرَاهَا عُمَانُ ﷺ .

۱- در روایت ابودر - باب فی الشرب - آمده و عنوان - کتاب - ساقط است.

۲- آخر باب در متن ترجمه انگلیسی بخاری و برخی نسخ دیگر چنین است: اجاجاً؛ مُنْضَبًا، المُزْنُ؛ السَّحَابُ وَالْأجاجُ؛ المُرُّ. فَرَاتَا؛ عذبا یعنی کلمه اجاج، به معنی
ریزان است، و مُزْنٌ، به معنی ابر و اجاج، به معنی تلخ و شور است - و فراتا به معنی شیرین.

۳- مقصود امام بخاری رد نظر کسانی است که آب را ملکیت نمی دانستند.

۲۳۵۱ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفته: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ظرفی (آب یا شیر) آورده شد. از آن نوشید و به جانب راست وی پسر بچه ای بود که خوردسالترین آن جمعیت بود. و به جانب چپ آن حضرت بزرگان بودند.

آن حضرت فرمود: ای پسر، آیا به من اجازه می دهی که بقیه را به بزرگان بدهم؟ وی گفت: بقیه آشامیدنی تو را به هیچ کس نمی دهم، یا رسول الله آن حضرت بقیه را به وی داد.

۲۳۵۲ - از زهری روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفته: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شیر گوسفند دوشیده شد، و آن حضرت در سرای انس بن مالک بود و از آب چاه سرای انس انس بن مالک در آن شیر آمیخته شد، و به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) داده شد. آن حضرت از آن نوشید تا آن که ظرف شیر را از دهان خود دور کرد. به جانب چپ آن حضرت ابوبکر و به جانب راست وی بادیه نشینی قرار داشت. عمر که می ترسید، آن حضرت بقیه شیر را به بادیه نشین خواهد داد گفت: یا رسول الله، آن را به ابوبکر بده که نزدیک تو است. آن حضرت آن را به بادیه نشین داد که به جانب راست وی بود و سپس فرمود: «جانب راست اولویت دارد».

باب ۲: کسی که گفته است: صاحب آب به استفاده از آب سزاوارتر است تا آن که سیراب گردد.

نظر به قول پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آب زیادی منع نشود.

۲۳۵۱ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ ، وَالْأَشْيَاحُ عَنْ يَسَارِهِ ، فَقَالَ : «يَا غُلَامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهِ الْأَشْيَاحُ» . قَالَ : مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [انظر: ۲۳۵۱، ۲۳۵۲، ۲۶۰۵، ۲۶۲۰، ۵۶۲۰، أخرجه مسلم: ۲۰۳۰].

۲۳۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضی الله عنه : أَنَّهَا حَلَبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم شَاءَ دَاجِنٌ ، وَهِيَ فِي دَارِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَشَيْبٌ لَيْبُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبَيْتِ الَّتِي فِي دَارِ أَنَسٍ ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ ، حَتَّى إِذَا تَرَخَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ ، فَقَالَ عُمَرُ : وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهِ الْأَعْرَابِيُّ : أَعْطَى أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ ، فَأَعْطَاهُ الْأَعْرَابِيُّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «الْأَيْمَنُ قَالِئَمَنُ» . [انظر: ۲۳۵۱، ۲۳۵۲، ۵۶۱۲، ۵۶۱۹، أخرجه مسلم: ۲۰۲۹].

۲ - باب : مَنْ قَالَ : إِنَّ صَاحِبَ الْمَاءِ أَحَقُّ بِالْمَاءِ

حَتَّى يَرَوْهُ ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم : «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ»

۲۳۵۳ - از ابو هریره روایت است (رضی الله عنه) که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده:

«آب زیادی منع نشود که چرندگان از آن منع گردند»^۱.

۲۳۵۴ - از ابوهریره روایت است (رضی الله عنه) که (صلی الله علیه وسلم) فرموده «آب زیادی را منع نکنید تا بدان وسیله فرزندگی چراگاه را مانع شوید».

باب ۳: کسی که در زمین خود چاه حفر می کند ضمانت (جان دیگری را) نمی کند

۲۳۵۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «هرگ در معدن هدر است و در چاه هدر است و توسط حیوان هدر است و در گنج مدفون، خمس است»^۲.

باب ۴: خصومت در مورد چاه و حکم آن

۲۳۵۶ و ۲۳۵۷ - از عبدالله (بن مسعود) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سوگند دروغ یاد می کند تا بدان وسیله مسلمانی را از مالی محروم گرداند، خداوند را در حالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است» و خداوند این آیت را نازل کرده است. «کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را [این گروه هیچ نصیب نیست ایشان

۲۳۵۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزَّيَّادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلْبُ». [الظن: ۲۳۵۴، ۶۹۹۲، أخرجه مسلم: ۱۵۹۶].

۲۳۵۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلِ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لَتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلْبِ». [راجع: ۲۳۵۳، أخرجه مسلم: ۱۵۹۶].

۳ - بَاب: مَنْ حَفَرَ بئْرًا فِي مِلْكِهِ لَمْ يَضْمَنْ

۲۳۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الْمَعْدَنُ جِبَارٌ، وَالْبئْرُ جِبَارٌ، وَالْعَجْمَاءُ جِبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمْسُ». [راجع: ۱۴۹۹، أخرجه مسلم: ۱۷۱۰].

۴ - بَاب: الْخِصْمَةُ

فِي الْبئْرِ وَالْقَضَاءِ فِيهَا

۲۳۵۶، ۲۳۵۷ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرَأٍ، مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾. [الآية [آل عمران: ۷۷]، فَجَاءَ الْأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ فِي أَنْزَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ، كَأَنْتَ لِي بئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمِّ لِي، فَقَالَ لِي: «شُهُودُكَ». قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ، قَالَ: «قِيَمَتُهُ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا

۱- این حدیث درباره کسی است که چاه وی نزدیک چراگاه است و یگانه منبع آب آن جا همان چاه است، کسی نباید آب زیاد بیر ضرورت خویش را از چراگاه منع کند، تا حیوانات از آن محروم بمانند.

۲- یعنی اگر کسی در معدن می میرد، یا در چاه می افتد می میرد و یا توسط حیوانی می میرد، کسی مسئول خون وی نیست.

را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند خدا به سوی ایشان در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب دردهنده] (آل عمران ۷۷). سپس اشعث آمد و گفت: ابو عبدالرحمن (ابن مسعود) به شما چه گفت؟ آنچه در این آیه فرود آمده درباره من بوده است: من در زمین پسرعم خود چاهی داشتم (وی با من خصومت کرد) آن حضرت به من گفت: «شاهدان خویش را حاضر کن». گفتم: شاهدان ندارم. فرمود: «پس او سوگند یاد کند». گفتم: یا رسول الله، او سوچند (دروغ) یاد می‌کند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و سلم) این حدیث را بیان کرد و خداوند آیت نازل کرد و آن را تصدیق نمود.

باب ۵: گناه کسی که مسافر را از آب منع کند

۲۳۵۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که (صلی الله علیه و سلم) فرموده است: «سه کس اند که خداوند در روز قیامت به سوی ایشان نمی‌نگرد و آنان را از گناه پاک نمی‌کند و ایشان را عذابی دردناک است: مردی که آب زاید بر احتیاج بر سر راه دارد و آن را از مسافر دریغ می‌کند. و مردی که با امام بیعت می‌کند و فقط به خاطر مال دنیا با وی بیعت می‌کند، که اگر به وی چیزی بدهد خشنود می‌شود و اگر ندهد خشمگین می‌گردد. و مردی که متاع خود را بعد از عصر عرضه کند و بگوید که: به خدا سوگند، این مال را به چنین و چنان بهایی خریدام و مردم سخن وی را راست پندارند».

يَخْلِفَ ، فَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ . [الحديث : ۲۳۵۶ ، النظر : ۴۲۴۱۶ ، ۲۵۱۵ ، ۲۶۶۶ ، ۲۶۶۹ ، ۲۶۷۳ ، ۲۶۷۶ ، ۴۵۴۹ ، ۴۶۶۵۹ ، ۲۶۶۷۶ ، ۲۶۶۷۹ ، ۲۶۶۸۳ ، ۴۷۴۴۵] . [الحديث : ۲۳۵۷ ، النظر : ۴۲۴۱۷ ، ۲۵۱۶ ، ۲۶۶۶ ، ۲۶۶۷ ، ۴۷۱۸۴ ، وانظر في الشهادات ، باب ۲۰ و ۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۸ ، باختلاف] .

۵ - باب : إثم من منَعَ ابن السبيل من الماء

۲۳۵۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ ابْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ؓ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنْ ابْنِ السَّبِيلِ ، وَرَجُلٌ بَاعَ إِمَامًا لَا يُبَاعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا ، فَإِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطِ مِنْهَا سَخَطَ ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سَلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ : وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ، لَقَدْ أُعْطِيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا ، فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ » . ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ﴾ [آل عمران : ۷۷] . [نظر : ۲۳۶۹ ، ۲۶۶۷۲ ، ۲۷۲۱۲ ، ۴۷۴۴۶ ، وانظر في الشهادات ، باب ۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۸] .

و سپس آن حضرت این آیه را خواند:
«کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با
خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای
اندک را».

باب ۶: جلوی جوی را بستن

۲۳۵۹ و ۲۳۶۰ - از لیث، از ابن شهاب از عروه
روایت است که عبدالله بن زبیر (رضی الله عنه) گفته
است:

مردی از انصار درباره آب جویی که از حره
می‌گذشت و درختان خرما را آبیاری می‌کرد
نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با زبیر خصومت
(دعوی) کرد. مرد انصاری گفت: جلوی آب را
آزاد بگذار که جریان یابد، ولی زبیر نپذیرفت.
هر دویشان دعوی خویش را نزد پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) آوردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به
زبی گفت: «ای زبیر، آبیاری کن و سپس آب
را به سوی همسایه خود جاری گردان». مرد
انصاری خشمگین شد و گفت: به خاطری
که پسر عمه تو است؟ (چنین حکم کردی).
رخسار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دگرگون
گشت و فرمود:

«ای زبیر، آبیاری کن و سپس جلوی آب را
ببند تا به پای دیوار برسد و سپس آب را بند
کن».

زبیر گفت: به خدا سوگند چنین می‌پندارم
که این آیت در همین مورد نازل شده است.
«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان
نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی
که واقع شد میان ایشان [باز نیابند در دل‌های

۶ - باب: سخر الأثهار

۲۳۵۹ ، ۲۳۶۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا
اللِّيثُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلًا مِّنَ
الْأَنْصَارِ ، خَاصَمَ الزُّبَيْرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي شَرَاحِ الْحَرَّةِ الَّتِي
يَسْقُونَ بِهَا النَّخْلَ ، فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ : سَرَّحَ الْمَاءَ يَمْرُؤُ ،
فَأَبَى عَلَيْهِ ، فَأَخْتَصَمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
لِلزُّبَيْرِ : «اسْقُ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَرْسَلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ» . فَقَضَى
الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ : «أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ ؟ قَتَلُونَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : «اسْقُ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ أَحْبَسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ
إِلَى الْجَدْرِ» . فَقَالَ الزُّبَيْرُ : وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ
نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكُمْ فِيمَا
شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ . [النساء : ۶۵] .

قال مُحَمَّد بن العباس : قال أبو عبد الله : ليس أحد
يذكر عروة عن عبد الله إلا الليث فقط . [انظر : ۲۳۶ ، ۲۳۶۲ ،
۲۷۰۸ ، ۴۵۸۵ ، عن عروة . أخرجه مسلم : ۲۳۵۷] .

خویش تنگی از آنچه حکم فرمودی و قبول کنند به انقیاد] (النساء: ۶۵) محمد بن عباس گفته است: ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: هیچ کس نگفته است که این حدیث را عروه از عبدالله بن زبیر روایت کرده است، به جز از لیث.

باب ۷: آبیاری زمین بالا، قبل از زمین پایین
 ۲۳۶۱ - از معمر، از زهری روایت است که عروه گفته: مردی از انصار با زبیر دعوی کرد. پیامبر فرمود: «ای زبیر، آبیاری کن، و سپس بگذار که آب جریان یابد» مرد انصاری گفت: به خاطر می‌دهم که پسر عمه تو است.
 آن حضرت (علیه السلام) گفت: «آبیاری کن و سپس بگذار که آب به پای دیوار برسد و سپس آب را بند کن»!

زبیر گفت: می‌پندارم که این آیه در همین مورد نازل شده است: «پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان» (النساء: ۶۵).

باب ۸: آبیاری زمین بالا (یعنی نزدیک جوی) تا رسیدن آب به بند پای است

۲۳۶۲ - از ابن جریج، از ابن شهاب روایت است که عروه بن زبیر گفته: مردی از انصار در مورد آبی که از جوی حره درختان خرما را آبیاری می‌کرد با زبیر دعوی کرد. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن - و او را به عرف میان مردم امر کرد - و سپس

۱- در شرح شیخ الاسلام گفته شده: ظاهر آن است که لفظ - ثم امسک - یعنی آب را بند کن به لفظ - حتی یبلغ - تا به پای دیوار برسد - باید مقدم باشد و در این روایت تقدیم و تأخیر رخ داده که باید چنین می‌بود: زمین خود را آبیاری کن، سپس آب را بند کن و سپس آب را به همسایه‌ها کن.

۷ - باب : شَرِبِ الْأَعْلَى قَبْلَ الْأَسْفَلِ

۲۳۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : خَاصِمَ الزُّبَيْرِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا زُبَيْرُ ، اسْقُ ثُمَّ أَرْسِلْ » قَالَ الْأَنْصَارِيُّ : إِنَّهُ ابْنُ عَمَّتِكَ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « اسْقُ يَا زُبَيْرُ ، ثُمَّ يَلْغُ الْمَاءُ الْجَدْرَ ، ثُمَّ أَمْسِكْ » قَالَ الزُّبَيْرُ : فَأَحْسِبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ : ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ﴾ [النساء : ۶۵] . [راجع : ۲۳۵۹] .

۸ - باب : شَرِبِ الْأَعْلَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ

۲۳۶۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بِنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ خَاصِمَ الزُّبَيْرِ فِي شَرَاحٍ مِنَ الْحَرَّةِ ، يَسْقِي بِهَا النَّخْلَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اسْقُ يَا زُبَيْرُ - فَأَمْرَهُ بِالْمَعْرُوفِ - ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ جَارِكَ » .

قَالَ الْأَنْصَارِيُّ: أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ؟ فَتَلَوْنَ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «اسْقِ ثُمَّ أَحْبِسْ»، حَتَّى يَرْجِعَ الْمَاءُ إِلَى الْجَدْرِ. وَأَسْتَوْعَى لَهُ حَقَّهُ، فَقَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ أَنْزَلْتَ فِي ذَلِكَ: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾.

قال لي ابن شهاب: فقَدَرَتِ الْأَنْصَارُ وَالنَّاسُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ: «اسْقِ، ثُمَّ أَحْبِسْ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ». وَكَانَ ذَلِكَ إِلَى الْكَعْبِيِّينَ. [راجع: ۲۳۵۹].

آب را به سوی همسایهات رها کن». مرد انصاری گفت: به خاطری که وی پسر عمه تو است؟ رخسار پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دگرگون شد و سپس فرمود: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا آن که به پای دیوار (بیخ درختان) برسد». آن حضرت زبیر را به حقش رسانید. سپس زبیر گفت: به خدا سوگند که این آیت در همین مورد نازل شده است:

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آن که حاکم کنند تو را در اختلافی که واقع شده میان ایشان».

ابن جریج می گوید: ابن شهاب مرا گفت: انصار و مردم فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را که گفته است: «آبیاری کن، سپس آب را ببند تا به پای دیوار برسد» مورد سنجش قرار دادند و آن رسیدن آب تا بند پای است!

۹ - باب: فَضْلُ سَقْيِ الْمَاءِ

۲۳۶۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي، فَأَشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَزَلَّ بِرَأْفَةٍ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ، يَأْكُلُ التُّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلَ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلَأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ رَقِيَ فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَفَقَّرَ لَهُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنَّا لَنَأْفِي الْبَهَائِمَ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبْدِ رَطْبَةٍ أَجْرٌ». تَابَعَهُ حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ، وَالرَّبِيعُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ. [راجع: ۱۷۳. أخرجه مسلم: ۲۲۴۴].

باب ۹: فضیلت نوشانیدن آب

۲۳۶۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مردی در راهی می رفت، تشنگی بر وی آورد، در چاهی فرود آمد و آب نوشید. سپس از چاه بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از فرط تشنگی زبان برآورده و نفس نفس می زند و از بس که تشنه است گل می خورد. وی با خود گفت: همانا این سگ را حالتی رسیده است که مرا رسیده بود [وی در چاه فرو رفت] و کفش خود پر از آب کرد و سپس کفش را در دهان خود محکم گرفت و از چاه بیرون آمد و سگ را آب داد.

۱- در روایت مستملی در آخر حدیث ۲۳۶۲ این عبارت آمده است: الجدر هو الاصل. یعنی لفظ جدر به معنی بیخ است.

خداوند این عملش را ستود و او را آمرزید». حاضران گفتند: یا رسول الله آیا ما را در احسان به حیوانات پاداشی هست؟ آن حضرت فرمود: «در تازه کردن هر جگری پاداش است». متابعت کرده است (؟) حَمَاد بن سَلَمَه و ربیع بن مسلم از محمد بن زیاد!

۲۳۶۴ - از ابن ابی مُلَیکه که اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز کسوف گزارد و فرمود: «آتش دوزخ (در حال نماز) بر من نزدیک شد تا آنکه گفتم: پروردگارا، آیا من هم با ایشانم، ناگاه زنی را دیدم - می پندارم که آن حضرت فرمود - گریه ای آن زن را می خراشد - آن حضرت گفت: ماجرای وی چیست؟ گفتند: گریه ای را در بند نگه داشته بود تا آنکه از گرسنگی مرد».

۲۳۶۵ - از نافع از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «زنی به خاطر گریه ای عذاب شد که آن را در بند نگه داشته بود تا آنکه به او گفت: خداوند دانتر است «تو به آن گریه نه غذا دادی و نه آب و نه هم رهایش کردی که از حشرات زمین چیزی بخورد».

۲۳۶۴ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى صَلَاةَ الْكُسُوفِ ، فَقَالَ : «دَتَّتْ مِنِّي النَّارُ ، حَتَّى قُلْتُ : أَيُّ رَبِّ وَأَنَا مَعَهُمْ ، فَيَا أَيُّهَا امْرَأَةُ - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ ، قَالَ : مَا شَأْنُ هَذِهِ ؟ قَالُوا : حَبَسْتَهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا » . [راجع : ۷۴۵] .

۲۳۶۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «عَذِبَتْ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارُ» . قَالَ : فَقَالَ وَاللَّهِ أَعْلَمُ : «لَا أَنْتِ أَطْعَمْتَهَا وَلَا سَقَيْتَهَا حِينَ حَبَسْتَهَا ، وَلَا أَنْتِ أَرْسَلْتَهَا فَأَكَلَتْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ» . [انظر : ۳۳۱۸] ، ۴۴۸۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۴۲] .

۱۰ - باب : مَنْ رَأَى أَنْ صَاحِبَ

الْحَوْضِ وَالْقُرْبَةِ أَحَقُّ بِمَائِهِ

باب ۱۰: کسی که می پندارد صاحب حوض و مشک در استفاده از آب خود سزاوارتر است

۲۳۶۶ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفته: برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ظرفی آورده شد و از آن نوشید به

۲۳۶۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : «أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِقَدْحٍ

۱- متابعت به معنی آن است که دو یا زیاده از دو کس از یک شیخ روایت کنند. در اسناد این حدیث از محمد بن زیاد ذکری نرفته است بنابراین مرجع ضمیر - تابعه - معلوم نیست (تیسیر القاری).

جانب راست وی پسر بچه‌ای بود که از همه خوردسالتر بود و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت فرمود: «ای پسر، آیا به من اجازه می‌دهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم» وی گفت: سهمی را که از جانب شما به من برسد، هرگز آن را به کسی نمی‌دهم یا رسول‌الله! آن حضرت ظرف را به وی داد.

۲۳۶۷ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که برخی کسان را (در روز قیامت) از حوض خود دور خواهم راند چنان‌که شتران بیگانه از آبشخور خود دور رانده می‌شوند!.

۲۳۶۸ - از ایوب و کثیر بن کثیر روایت است که یکی به سخن دیگری می‌افزود. از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی‌الله عنه) که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند به مادر اسماعیل رحمت کند که اگر چشمه زمزم را به همان وضع، می‌گذاشت^۱ - یا آن حضرت چنین گفت: آب آن را با مشت بر نمی‌داشت، آن چشمه جاری می‌ماند».

قبیله جرهم نزد وی (هاجره مادر اسماعیل) آمدند و گفتند: آیا ما را اجازه می‌دهی که نزد تو اقامت کنیم. وی گفت: آری، ولیکن شما را در آب حقی نیست. آنها گفتند: آری، (در آب حقی نداریم).

۲۳۶۹ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده:

فَشْرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ هُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ ، وَالْأَشْيَاحُ عَنْ يَسَارِهِ ، قَالَ : « يَا غُلَامُ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ الْأَشْيَاحُ » .
فَقَالَ : مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بَنِيصِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [راجع : ۲۳۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰] .

۲۳۶۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَأَذُودَنَّ رَجُلًا عَنْ حَوْضِي ، كَمَا تُذَادُ الْغَرِيْبَةَ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ » . [أخرجه مسلم : ۲۳۰۲] .

۲۳۶۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ وَكَثِيرِ بْنِ كَثِيرٍ ، زَيْدٌ أَخَذَهُمَا عَلِيُّ الْأَخْر ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « يَرْحِمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ ، لَوْ تَرَكْتَ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ : لَوْ لَمْ تُغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ عَيْنًا مَعِينًا » . وَأَقْبَلَ جُرْهُمُ ، فَقَالُوا : أَتَأْذَنُ أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، وَلَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ ، قَالُوا : نَعَمْ [انظر : ۴۳۲۲ ، ۴۳۲۳ ، ۴۳۲۴ ، ۴۳۲۵] .

۲۳۶۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنْ

۱- یعنی صاحب حوض سزاوارتر است به آب حوض خود و جایز است که برخی کسان را از آن دور کند و همین است مناسبت حدیث به ترجمه باب.
۲- یعنی گرداگرد آن را دیوار نمی‌کرد.

«سه کس اند که خداوند در روز قیامت نه با ایشان سخن می گوید و نه به سوی ایشان می نگرد: مردی که قسم می خورد که متاع خود را به بهایی بیشتر از بهای واقعی آن خریده است، درحالی که دروغ می گوید و مردی که بعد از عصر سوگند دروغ یاد می کند تا مال مسلمانی را به چنگ آورد. و مردی که آب زاید بر احتیاج خود را از مسلمانان دریغ می کند، خداوند به او می گوید: امروز من هم کرم خود را از تو دریغ می دارم چنانکه تو کرم محصول دستان خویش را دریغ کرده بودی».

علی (بن مدینی) گفته است: سفیان بیش از یک بار این حدیث را به ما گفته است و آن را از عمرو روایت کرده که وی از ابوصالح شنیده که حدیث پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را می رسانید.

باب ۱۱: هیچ حَمِی (چراگاه) خاص گردانیده نشده به جز آنچه را خدا و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خاص کرده اند

۲۳۷۰ - از ابن عباس از صَعْب بن جِثَامَه (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده:

«حَمِی (چراگاه خاصه) از آن کسی نیست، مگر آن که از آن خدا و رسول اوست».

و گفته است: ما را خبر رسیده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) موضع نَقِيع را حَمِی گردانید و عُمر موضع سَرَف^۱ و رِبْذَه را حَمِی گردانید.

باب ۱۲: نوشیدن مردم و حیوانات از جویها

۲۳۷۱ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سَلْعَةٍ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَ وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٌ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَتَعَ فَضْلَ مَاءٍ، يَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْتَعْتُكَ فَضْلِي كَمَا مَتَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ».

قال علي: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ أَبَا صَالِحٍ، يَتْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ. [راجع: ۲۳۵۸. أخرجه مسلم: ۱۰۸، باختلاف].

۱۱ - باب: لا حَمِیَ إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ

۲۳۷۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عْتَبَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الصَّعْبَ بْنَ جِثَامَةَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا حَمِیَ إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ». وَقَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَمَى النَّقِيعَ، وَأَنَّ عُمَرَ حَمَى السَّرَفَ وَالرِبْذَةَ. [انظر: ۳۰۱۳].

۱۲ - باب: شَرْبُ النَّاسِ

وَالدَّوَابِّ مِنَ الْأَنْهَارِ

۲۳۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ

۱- در حدیث ۲۳۷۰، لفظ - السرف - آمده که شاید اشتباه باشد، زیرا در سایر نسخ بخاری - الشرف است (اقتباس از ترجمه انگلیسی بخاری).

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «داشتن اسب برای مردی ثواب، و برای مردی پرده پوشی و برای مردی گناه است، و برای کسی که ثواب است، مردی است که آن را برای خدا نگاه داشته است و رسن آن را در چراگاه یا باغی در میخ می بندد و هر چند رسن او را در چراگاه یا باغ درازتر بندد ثواب وی بیشتر می شود و اگر رسن آن را بگسلاند که یکی دو پشته را گشت و گذار کند، گامهایی که برمی دارد و... که می افکند، در زمره حسنات وی به شمار می رود. و اگر به جویی برسد و آب بنوشد و صاحب آن قصد آب دادن آن را نداشته باشد، آن هم در زمره حسنات وی به شمار می رود و او را ثواب است.

و مردی که اسب را از روی توانگری و پارسایی نگاه می دارد و حق خداوند را در گردن و پشت آن فراموش نمی کند، آن اسب او را پرده است.

و مردی که اسب را برای تفاخر جویی و ریاکاری و ستیزه جویی با مسلمانان نگاه می دارد، آن اسب او را بار گناه است.»

از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. فرمود: «درباره آنها چیزی بر من نازل نشده به جز همین آیت جامع و منفرد». «کسی که به قدر ذره بی نیکی کند پاداش آن را می بیند و کسی که به قدر ذره بی بدی کند کیفر آن را می بیند.»

۲۳۷۲ - از زید بن خالد (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد

أَسَى، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : «الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزْرٌ : فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ، فَرَجُلٌ رِيْطُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طَبْلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوْ الرِّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طَبْلِهَا ، فَاسْتَنْتَ شَرْفًا أَوْ شَرْفَيْنِ ، كَانَتْ أَثَارَهَا وَأَرْوَأُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ ، وَلَمْ يَرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ ، فَهَيْلُ ذَلِكَ أَجْرٌ . وَرَجُلٌ رِيْطُهَا تَغْنِيًا وَتَعَفًُّا ، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا ، وَلَا ظَهْرَهَا ، فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ . وَرَجُلٌ رِيْطُهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنَوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ ، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وَزْرٌ» .

وَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْحُمْرِ ، فَقَالَ : «مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْقَادَةُ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾ .

[انظر : ۲۳۷۸، الطب ۳۰۷۳، البدر ۵۰۶۵، العصر ۴۶۵۹، العصر ۶۹۵۷، الألب ۶۹۵۸، أخرجه مسلم : ۹۸۷، مطولاً] .

۲۳۷۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رِبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ زَيْدِ مَوْلَى الْمُنبِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ

و از حکم لُفْطَه (مال یافت شده) سؤال کرد آن حضرت فرمود:

«کیسه و سربند آن را بشناسان و سپس به مدت یک سال، مردم را از آن آگاه گردان، اگر صاحبش آمد (مسترد می کن) در غیر آن، از آن تو است.»

آن مرد گفت: اگر مال یافت شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است یا نصیب گرگ است.» آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ فرمود:

«تو را با شتر چه کار است، شتر از خود شکم دارد و پای دارد و بر سر آب می رود و درخت می خورد تا آنکه صاحبش پیدا شود.»

باب ۱۳: فروش هیزم و کاه

۲۳۷۳ - از زُبَیر بن عوام (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «اگر هر یک از شما ریسمانی بگیرد و پستاره هیزم بکشد و آن را بفروشد تا خداوند آبروی او را نگاه دارد بهتر از آن است که از کسی سؤال کند که به او چیزی داده شود یا نشود.»

۲۳۷۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «اگر کسی از شما بر پشت هیزم بکشد، بهتر است که از کسی سؤال کند که به او چیزی داده شود یا نشود.»

۲۳۷۵ - از ابن شهاب، از علی بن حسین بن علی روایت است که از در وی حسین بن علی که علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) گفته: سهم من از

خالد رضی الله عنه قال: «جاء رجل إلى رسول الله ﷺ فسأله عن اللقطة، فقال: «اعرف عقاصها ووكاءها، ثم عرفها سنة، فإن جاء صاحبها وإلا فشانك بها». قال: فضالة الغنم؟ قال: «هي لك أو لأخيك أو للذئب». قال: فضالة الإبل؟ قال: «مالك ولها، معها سقاؤها وحذاؤها، ترد الماء وتأكل الشجر حتى يلقاها ربها». [راجع: ۹۱. أخرجه مسلم: ۱۷۷۲.]

۱۳ - باب: بَيْعِ الْحَطَبِ وَالْكَأِ

۲۳۷۳ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ رضی الله عنه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ أَحِبَالًا، فَيَأْخُذُ حَزْمَةً مِنْ حَطَبٍ، فَيَبِيعُ، فَيَكْفُفَ اللَّهُ بِهِ وَجْهَهُ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطِي أَمْ مَنَعُ». [راجع: ۱۴۷۱.]

۲۳۷۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ، مَوْسَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَحْتَطِبُ أَحَدُكُمْ حَزْمَةً عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدًا فَيُعْطِيَهُ أَوْ يَمْتَنِعَهُ». [راجع: ۱۴۷۰. أخرجه مسلم: ۱۰۴۲.]

۲۳۷۵ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرْتَنِي ابْنُ شَهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيٍّ

ابن أبي طالب عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : أَصَبْتُ شَارِقًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي مَعْتَمِ يَوْمَ بَدْرٍ ، قَالَ : وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم شَارِقًا أُخْرَى ، فَأَتَيْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمَلَ عَلَيْهِمَا إِذْ خِرَا لِأَبِيئِهِ ، وَمَعِيَ صَائِعٌ مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعَ ، فَأَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ ، وَحَمْزَةَ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْيَتِيمَ مَعَهُ قَيْنَةَ ، فَقَالَتْ :
أَلَا يَا حَمْزُ لِلشَّرْفِ النَّوَاءُ .

فَقَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ ، فَجَبَّ أَسْنَمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا ، قُلْتُ لِابْنِ شَهَابٍ : وَمِنَ السَّامِ ؟ قَالَ : قَدْ جَبَّ أَسْنَمَتَهُمَا فَذَهَبَ بِهَا .

قال ابن شهاب : قال علي عليه السلام : فَنظَرْتُ إِلَى مَنْظَرِ أَفْطَعْنِي ، فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبِيرَ ، فَخَرَجَ مَعَهُ زَيْدٌ ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى حَمْزَةَ ، فَتَقَبَّضْتُ عَلَيْهِ ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصْرَهُ وَقَالَ : هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدٌ لَأَبَائِي . فَرَجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَهْفُهُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ ، وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْحَمْرِ . [راجع : ٢٠٨٩ .
اخرجه مسلم : ١٩٧٩ ، بدون قول : (وذلك قبل تحريم الخمر) .

غنایم جنگ بدر که همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم یک شتر ماده بود، و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شتر ماده دیگر نیز برای من داد. روزی شتران را به در خانه یکی از انصار خوابانیدم و بر آن بودم که توسط آنها کاه اذخر بیارم و بفروشم. زرگری از قبیله بنی قینقاع با من بود، تا از بهای فروش آن در میهمانی عروسی فاطمه (رضی الله عنها) استفاده کنم. حمزه بن عبدالمطلب در آن خانه شراب می نوشید و زنی سراینده با وی بود. وی (در حال سرایندگی) گفت:

ای حمزه، چه شترانی فربه.

حمزه با شمشیر به سوی شتران شتافت، کوهانهای شتران را چاک کرد و پهلوهای آنها را درید و جگر آنها را بیرون آورد. جریج (راوی) میگوید: به ابن شهاب گفتم: آیا از کوهانهای آنها نیز گرفت. وی گفت: همانا کوهانها را قطع کرد و باخود برد. ابن شهاب گفته است: علی (رضی الله عنه) گفت: من به سوی این منظره بس دلخراش می نگریم و سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم و زید بن حارثه نزد آن حضرت بود. ماجرا را بیان کردم. آن حضرت برآمد و زید همراه وی بود. من همراه وی رفتم. آن حضرت بر حمزه درآمد و بر وی خشمگین شد. حمزه نگاهی به بالا کرد و گفت: آیا شما غلامان پدر من نیستید رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از آن جا برگشت و عقب عقب آمد تا از نزد ایشان بیرون رفت. و این واقعه قبل از حرام شدن شراب بود.

۱۴ - باب : الْقَطَائِعِ

۲۳۷۶ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا رضی الله عنه قَالَ : أَرَادَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْ يَقْطَعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ : حَتَّى تَقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تَقْطَعُ لَنَا ، قَالَ : «سَتَرُونَ بَعْدِي آثَرَ ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [انظر : ۲۳۷۷ ، ۳۱۶۳ ، ۳۷۹۴]

باب ۱۴: بخشیدن پاره از زمین

۲۳۷۶ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خواست تا پاره از زمین بحرین را به انصار ببخشد. انصار گفتند: ما نمی‌پذیریم، تا آن‌که مانند زمینی که برای ما می‌دهی برای برادران مهاجر ما ندهی. آن حضرت فرمود: «شما پس از من اثر آن (امتیاز طلبی دیگران) را خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید!».

۱۵ - باب : كِتَابَةِ الْقَطَائِعِ

۲۳۷۷ - وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : دَعَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله الْأَنْصَارَ لِيَقْطَعَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ فَعَلْتَ ، فَكُتِبَ لِإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا ، فَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي آثَرَ ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» . [راجع : ۲۳۷۶]

باب ۱۵: نوشتن سند ملکیت زمین

۲۳۷۷ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) انصار را فراخواند تا پاره‌ای از زمین بحرین را به ایشان ببخشد^۲ آنها گفتند: یا رسول الله اگر چنین می‌کنی، پس برای برادران قریشی ما نیز به مانند آن بنویست. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن مقدار زمین کافی نداشت. و فرمود: «شما همانا اثر آن را پس از من خواهید دید، و صبر کنید تا آن‌که مرا ملاقات کنید».

۱۶ - باب : حَلْبِ الْإِبِلِ عَلَى الْمَاءِ

۲۳۷۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ : «مَنْ حَقَّ الْإِبِلَ أَنْ تُحَلَبَ عَلَى الْمَاءِ» . [راجع : ۲۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۹۸۷ ، مطرولاً بقطعة (الحلبه)]

باب ۱۶: دوشیدن شتر در موضع آب

۲۳۷۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) وایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «از حق شتر، آن است که چون برای آب دادن می‌برند دوشیده شود» تا از شیر آن نیازمندان بهره‌مند شوند.

۱۷ - باب : الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ مَمْرٌ

أَوْ شَرِبَ فِي حَائِطٍ أَوْ فِي نَخْلٍ .

باب ۱۷: ردی که او را حق آمد و شد و یا سهمی در باغ یا درختان خرما باشد

۱- این فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به زودی تحقق یافت، چنان‌که خلفای بنی‌امیه، قدرت را در دست گرفتند و امتیازات را از آن خویش ساختند.
۲- آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می‌خواست ببخشد، شاید زمین بوده است و یا جزیه‌ای که از آن حاصل می‌شده است (ترجمه انگلیسی بخاری).

قال النبي ﷺ: (مَنْ بَاعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تُؤْبَرَّ قَسَمَتْهَا لِلْبَائِعِ . فَلِلْبَائِعِ الْمَرْءُ وَالسَّقِيُّ حَتَّى يَرِيعَ ، وَكَذَلِكَ رَبُّ الْعَرِيَّةِ) .

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: دو کس که درخت خرما را پس از پیوند باروری بفروشد، میوه اش متعلق به فروشنده است، و فروشنده حق دارد که به باغ آمد و شد کند تا آنکه حاصل را برمی دارد، و همچنان است که حکم در مورد صاحب عریبه» (کسی که میوه را بر درخت خریده است).

۲۳۷۹ - أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ ابْتَاعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تُؤْبَرَّ قَسَمَتْهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ ، وَمَنْ ابْتَاعَ عَبْدًا وَكَهُ مَالٌ قَمَالَهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ» . [راجع: ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۳] .
وَعَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ : فِي الْعَبْدِ .

۲۳۷۹ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که پدر وی (ابن عمر) (رضی الله عنه) گفته: شنیدم از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که می فرمود: «کسی که درخت خرما را پس از پیوند باروری بخرد، میوه آن از آن فروشنده است، مگر آنکه خریدار میوه را برای خود شرط کند. و کسی که برده ای را بخرد و او مالی داشته باشد مال وی از آن کسی است که او را فروخته است مگر آنکه خریدار آن را برای خود شرط کند. در مورد برده، ما از مالک، از نافع از ابن عمر، از عمر روایت شده است.

۲۳۸۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُبَاعَ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا تَمْرًا . [راجع: ۲۱۷۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۹ ، وفي البیوع : ۲۱۰۱] .

۲۳۸۰ - از ابن عمر روایت است که زید بن ثابت (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میوه درخت را به طور تخمین اجازه داده است که در بدل میوه موجود فروخته شود (بیع عرایا).

۲۳۸۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُخَابَرَةِ وَالْمُحَاقَلَةِ ، وَعَنِ الْمُرَابَنَةِ ، وَعَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَسُدُّوْا صِلَاحُهَا ، وَأَنْ لَا تُبَاعَ إِلَّا بِالْذِّبَارِ وَالذَّرْهَمِ إِلَّا الْعَرَايَا . [راجع: ۱۴۸۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۶ ، البیوع : ۸۱ ، ۱۰۲] .

۲۳۸۱ - از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بیع مخابره، و بیع محاقله و بیع مرابنه و بیع میوه تر بر درخت تا آنکه صلاح آن ظاهر گردد منع کرده است و این که فروخته نشود مگر با دینار و درهم، به جز از عرایا.

۱- بیع مخابره، عقد مزارعت است که تخم از دهقان است و محصول را به ثلث یا ربع تعیین می کند. بیع محاقله، بیع گندم در خوشه است در بدل گندم

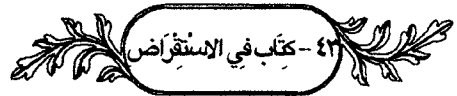
۲۳۸۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در بیع عرایا به مقدار پنج وسق یا کمتر از آن اجازه داده است و داود در تعیین مقدار آن شک کرده است.

۲۳۸۳ - ۲۳۸۴ از رافع بن خدیج و سهل بن ابی حثمه (رضی الله عنه) روایت است که گفته اند: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از بیع مزابنه، یعنی بیع خرماي تر به خرماي خشک منع کرده است مگر صاحبان عرایا که بدیشان اجازه داده است ابو عبدالله گفته است: ابن اسحاق گفته که بشیر مانند این حدیث روایت کرده است.

۲۳۸۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ دَاوُدَ ابْنِ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي سَعْيَانَ مَوْلَى ابْنِ أَبِي أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : رَخَّصَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي بَيْعِ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا مِنَ التَّمْرِ ، فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، أَوْ فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ ، شَكَ دَاوُدُ فِي ذَلِكَ . [راجع : ۲۱۹۰ .
اعرجه مسلم : ۱۵۴۱] .

۲۳۸۳ ، ۲۳۸۴ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي بَشِيرُ بْنُ يَسَّارٍ ، مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ : أَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ وَسَهْلَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ حَدَّثَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم نَهَى عَنِ الْمَزَابِنَةِ ، بَيْعِ التَّمْرِ بِالتَّمْرِ ، إِلَّا أَصْحَابَ الْعَرَايَا ، فَإِنَّهُ أذن لَهُمْ .
قال أبو عبد الله : وقال ابن إسحاق : حَدَّثَنِي بَشِيرٌ ، مِثْلَهُ . [راجع : ۲۱۹۱ . اعرجه مسلم : ۱۵۴۰] .

- خالص. بیع مزابنه، فروش خرماي درخت است در بدل خرماي موجود و فروش انگور است در بدل کشمش. بیع عرایا، آن خرماي تر بر درخت است که به محتاجان می دادند و برای اینکه مزاحمت آمد و شد ایشان را رفع کنند، قبل از پخته شدن میوه، سهمیه میوه تر ایشان را بر درخت در بدل خرماي خشک می خریدند.



وَأَدَاءِ الدَّيُونِ وَالْحَجْرِ وَالْمَقْلِسِ

۱- باب :

مَنْ اشْتَرَى بِالْدينِ
وَلَيْسَ عِنْدَهُ ثَمَنُهُ

أَوْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ .

۲۳۸۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ،
عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ :
عَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : « كَيْفَ تَرَى بِعِيرَكَ ،
أَتَبِيعُنِيهِ . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَبَعْتُهُ إِيَّاهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ،
عَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْبَعِيرِ ، فَأَعْطَانِي كَمَثَلَهُ . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه
مسلم : ۷۱۵ ، مختصراً بقطعة ليست في هذه الطريق وهو مطوّل في كتاب
الرضاع (۵۴) ، وفي المساقاة (۱۰۹)] .

۲۳۸۶ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ :
حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : تَدَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْمَنِ فِي
السَّلْمِ ، فَقَالَ : حَدَّثَنِي الْأَسْوَدُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَى أَجَلٍ ،
وَرَهْنَهُ دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ . [راجع : ۲۰۸۶ . أخرجه مسلم :
[۱۶۰۳] .

۲- باب : مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ
النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَوْ إِتْلَافَهَا

۲۳۸۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ : حَدَّثَنَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۲- کتاب قرض خواستن
و پرداخت قرض و منع از تصرف در مال و
ورشکستگی

باب - ۱: کسی به قرض می خرد و بهای آن را
ندارد یا به وقت خرید پول نزدش نیست .

۲۳۸۵ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت
است که گفته: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جهاد
کردم، آن حضرت فرمود:
« شتر تو در چه حال است، آیا آن را
نمی فروشی؟ » گفتم: آری، می فروشم. و آن را
به آن حضرت فروختم. و چون آن حضرت به
مدینه رسید، صبحگاه، شتر را بردم. وی بهای
آن را به من داد.

۲۳۸۶ - از اعمش روایت است که گفته: در
محضر ابراهیم (نخعی) درباره رهن در بیع
سلم یاد کردیم وی گفت: اسود روایت کرده
که عایشه (رضی الله عنها) گفته است: پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) به میعادی معین (طور نسیه) از یهودی
غله خرید و زره آهنین خود را نزد وی به گرو
گذاشت.

باب: ۲ کسی که اموال مردم را می گیرد و
قصد دارد که آن را ادا کند یا تلف کند

۲۳۸۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مال مردم را بگیرد و قصد ادای آن را داشته باشد، خداوند (بر وفق نیت او) آن را ادا می‌کند و کسی که مالی را می‌گیرد و قصد اتلاف آن را می‌داشته باشد، خداوند او را (یا مال او را) تلف می‌کند».

باب ۳: ادای قرض

و فرموده خدای تعالی: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن و می‌فرماید که به راستی حکم کنید، چون حاکم شوید میان مردمان. هر آینه نیکو چیزی است آنچه خدا به آن پند می‌دهد شما را. هر آینه خدا هست شنوای بینا (النساء: ۵۸).

۲۳۸۸ - از زید بن وهب که ابوذر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم و چون نگریت - یعنی به سوی کوه اُحد - فرمود:

«اگر این کوه از بهر من طلا بگردد، دوست ندارم که دیناری از آن، بیش از سه روز نزد من باقی بماند، به جز دیناری که برای ادای قرض نگاه می‌دارم» و سپس فرمود:

«همانا، آنانی را که ثروت بیشتر است، ثواب کمتر است به جز کسی که با مال خویش چنین و چنان کند».

ابوشهاب در توضیح آن، به پیشروی و به راست و چپ خود اشارت کرد (یعنی مال خود را در راه خدا به هر سو مصرف کند) و سپس فرمود: «شمار همچو کسان اندک است».

پس از آن فرمود: «در جای خود باش» آن

سَلِيمَانَ بْنِ بِلَالٍ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : « مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ ، وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا تَلَفَهُ اللَّهُ » . [انظر في الزكاة ، باب ۱۸] .

۳- باب : أداء الديون

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ . [النساء: ۵۸] .

۲۳۸۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ ، عَنْ أَبِي دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَلَمَّا أَبْصَرَ - يَعْنِي أَحَدًا - قَالَ : « مَا أَحَبُّ إِلَيَّ تَحَوُّلٌ لِي دَهَبًا ، يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلَاثِ ، إِلَّا دِينَارًا أَرْضَهُ لِدَيْنٍ » . ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلَوْنَ ، إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا - وَأَشَارَ أَبُو شَهَابٍ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَعَنْ يَمِينِهِ ، وَعَنْ شِمَالِهِ - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ » . وَقَالَ : « مَكَانَكَ » . وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا ، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ : « مَكَانَكَ حَتَّى آتَيْكَ » . فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الَّذِي سَمِعْتُ ، أَوْ قَالَ : الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ ؟ قَالَ : « وَهَلْ سَمِعْتَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَنَا نِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . قُلْتُ : وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : « نَعَمْ » . [راجع : ۱۲۳۷ ، أخرجه مسلم : ۹۴ ، مختصراً ، وأخرجه بطوله في كتاب الزكاة (۳۲) ،] .

حضرت جلو رفت، نه چندان دور، من آوازی شنیدم. قصد کردم نزد وی بروم، سپس به یادم آمد که گفته بود: «در جای خود باش تا آنکه نزد تو بیایم». و چون بازگشت گفتم: یا رسول الله آنچه را که من شنیدم - یا راوی گفت - آن آوازی را که شنیدم چه بوده است؟ فرمود: «آیا تو شنیدی» گفتم: آری. فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمده بود و گفت: کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شریک نیاورد وارد بهشت می‌گردد» من گفتم: اگر چنین و چنان (یعنی دزدی و زنا) کرده باشد فرمود: «آری».

۲۲۸۹- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «اگر به اندازه کوه اُحد طلا داشته باشم، خشنودم نمی‌سازد که به مدت سه روز نزد من باقی بماند، به جز آنچه را جهت ادای قرض خود نگاه دارم». صالح و عقیل این را از زهری روایت کرده‌اند.

باب ۴: قرض گرفتن شتر

۲۳۹۰- از سلمه بن کهیل که گفته از ابوسلمه در خانه مانا شنیدم که از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درستی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخريد و به او بدهید».

۲۳۸۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شَيْبٍ بْنِ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ : قَالَ ابْنُ شَهَابٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا ، مَا يَسْرُنِي أَنْ لَا يَمُرَّ عَلَيَّ ثَلَاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ ، إِلَّا شِئْتُ أَنْ أُرْصِدَهُ لِدِينٍ» .
رَوَاهُ صَالِحٌ وَعَقِيلٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [الظر: ۶۴۴۵، ۷۲۲۸]. أخرجه مسلم: ۱۹۹۱ .

۴- باب : استقراض الإبل

۲۳۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلْمَةُ ابْنُ كَهَيْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَةَ بَيْتِنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَجُلًا تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَغْلَطَ لَهُ ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : «دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِمَا لَصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا ، وَاشْتَرُوا لَهُ بَعِيرًا فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ» . وَقَالُوا : لَا تَجِدُ إِلَّا أَفْضَلَ مِنْ سَنَةٍ ، قَالَ : «اشْتَرَوْهُ ، فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً» . [راجع: ۲۳۰۵]. أخرجه مسلم: ۱۹۰۱ .

۱- عبارت - سمعت ابا سلمة بيتنا - در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمنی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

باب ۴: قرض گرفتن شتر

۲۳۹۰ - از سلمة بن کُهیل که گفته از ابوسلمه در خانه مان^۱ شنیدم که از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت می‌کرد که: مردی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تقاضای (شتر خود را) کرد و با درشتی سخن گفت. یاران قصد آزار وی کردند. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذارید، همانا صاحب حق، حق گفتن دارد. برایش شتری بخرید و به او بدهید».

گفتند: چنان شتری نمی‌یابیم به جز شتری که از آن بزرگسالتر است فرمود: «برایش بخرید و همان را به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

باب ۵: طلب قرض و نیکویی

۲۳۹۱ - از حذیفه (رضی الله عنه) که گفته: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «مردی مُرد و به او گفته شد: [چه می‌گفتی]؟^۲ گفت: با مردم که داد و ستد می‌کردم، به ثروتمند آسان می‌گرفتم^۳ و بر مستمند تخفیف می‌دادم خداوند او را بخشید».

ابومسعود گفته است: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این حدیث را شنیده‌ام.

۴- باب : اسْتَفْرَاضِ الْإِبِلِ

۲۳۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا سَلْمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَةَ بَيْتَنَا : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَجُلًا تَقَاضَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَغْلَظَ لَهُ ، فَهَمَّ أَصْحَابُهُ ، فَقَالَ : «دَعُوهُ ، فَإِنَّ لِمَا حَبَّ الْحَقِّ مَقَالًا ، وَاسْتَرَوْا لَهُ بَعِيرًا فَأَعْطَوْهُ إِيَّاهُ» . وَقَالُوا : لَا نَجِدُ إِلَّا أَفْضَلَ مِنْ سَنَةِ ، قَالَ : «اسْتَرَوْهُ ، فَأَعْطَوْهُ إِيَّاهُ ، فَإِنَّ خَيْرَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع: ۲۳۰۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۶۰].

۵- باب : حُسْنِ التَّقَاضِي

۲۳۹۱ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ رَبِيعِي ، عَنْ حَذِيفَةَ رضي الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : «مَاتَ رَجُلٌ ، فَقِيلَ لَهُ ، قَالَ : كُنْتُ أَتَابِعُ النَّاسَ ، فَاتَّجَوَزْتُ عَنِ الْمَوْسِرِ ، وَأَخَفْتُ عَنِ الْمُعْسِرِ ، فَفَقِرَ لَهُ» . قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ : سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم . [راجع: ۲۰۷۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۶۰].

۱- عبارت - سمعتُ ابا سلمة بيتنا - در حدیث ۲۳۹۰ در ترجمه انگلیسی بخاری چنین است: سمعت اباسلمه بمتی. از ابوسلمه در صفا شنیدم.

۲- در حدیث ۲۳۹۱، بعد از فقيل له - در ترجمه انگلیسی بخاری، عبارت - ما كنت تقول؟ آمده که متن فوق فاقد آن است. ترجمه آن آورده شد.

۳- یعنی در طلب پول خود به او مهلت می‌دادم، مراد از حسن سلوک است در معامله.

۶- باب: هَلْ يُعْطَى أَكْبَرَ مِنْ سِنِّهِ

باب ۶: آیا کلانسالتر به قرض خواه داده شود.
۲۳۹۲ - از سلمه بن كهیل: از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و از آن حضرت شتری تقاضا می کرد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به او شتری بدهید» گفتند: شتری نمی یابیم مگر کلانسالتر از شتر وی. آن مرد گفت: آن مرد گفت: حق مرا کامل دادی. خداوند حق تو را کامل بدهد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین مردم نیکوترین اند در ادای حق».

۲۳۹۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ سُوْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي سَلْمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلْمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم يَتَقَضَّاهُ بَعِيرًا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : «أَعْطُوهُ» . فَقَالُوا : مَا نَجِدُ إِلَّا سَنًا أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَوْفَيْتَنِي أَوْفَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : «أَعْطُوهُ ، فَإِنَّ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ أَحْسَنَهُمْ قَضَاءً» . [راجع: ۲۳۰۵. أخرجه مسلم: ۱۶۰۱، بخاره].

۷- باب: حُسْنُ الْقَضَاءِ

باب ۷: نیکویی در ادای قرض
۲۳۹۳ از ابی سلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: مردی که شتری به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) داده بود، آمد و طلب خود را تقاضا کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به او بدهید» شتری به همان سن و سال جستجو کردند و نیافتند مگر کلانسالتر از آن. آن حضرت فرمود: «همان را بدهی» آن مرد گفت: حق مرا ادا کردی خداوند حق تو را ادا کند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین شما، نیکوترین است در ادای قرض».

۲۳۹۳ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ، حَدَّثَنَا سُوْيَانُ ، عَنْ سَلْمَةَ ، عَنْ أَبِي سَلْمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم سِنَّ مِنَ الْإِبِلِ ، فَجَاءَهُ يَتَقَضَّاهُ ، فَقَالَ صلی الله علیه وسلم : «أَعْطُوهُ» . فَطَلَبُوا سَنَّهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُ إِلَّا سَنًا فَوْقَهَا ، فَقَالَ : «أَعْطُوهُ» . فَقَالَ : أَوْفَيْتَنِي وَقَى اللَّهُ بَكَ ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : «إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع: ۲۳۰۵. أخرجه مسلم: ۱۶۰۱].

۲۳۹۴ - از مسعر از مُحَارِبِ بْنِ دِنَارِ روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت در مسجد بود. مسعر گفت: می پندارم که مُحَارِبِ گفته است: وقت چاشت بود آن حضرت (به جابر) گفت: «دو رکعت نماز بگزار» آن

۲۳۹۴ - حَدَّثَنَا خَلَادٌ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِنَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ . قَالَ مِسْعَرٌ : أَرَأَيْتَ قَالَ : ضَحَى ، فَقَالَ : «صَلِّ رَكَعَتَيْنِ» . وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَقَضَانِي وَرَأَيْتَنِي . [راجع: ۴۴۳. أخرجه مسلم: ۷۱۵، وجاء مطولاً في الرضاع (۵، ۵) والمساقاة (۱۰۹، ۱۰۹)].

حضرت که قرضدار من بود. قرض مرا داد و زیادت‌تر هم داد.

باب ۸: اگر قرضدار حق او را کمتر بدهد و یا طلب کار از حق خود درگذرد جایز است.

۲۳۹۵ - از زهری روایت است که پسر کعب بن مالک گفته: جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) او را خیر داده است که: پدر وی در روز جنگ احد به شهادت رسید و قرضدار بود. طلبکاران او، در طلب حقوق خویش درشتی کردند. من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت از ایشان خواست که میوه باغ مرا مقبول کنند و بقیه را بر وی ببخشند. آنان نپذیرفتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و فرمود: «فردا نزد تو میایم».

آن حضرت فردای آن به وقت بامداد نزد ما آمد، و بر درختان خرما گذشت و بر میوه آن دعای برکت کرد. من میوه را چیدم و حق آنها را دادم و مقداری از آن میوه برای ما ماند.

باب ۹: اگر کسی قرض خویش را معادل آن یا به طور تخمین ادا کند، چه خرما به خرما و چه غیر آن رواست

۲۳۹۶ - از وهب بن کیسان روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) او را خیر داده بود که: پدرش مرد و مقدار سی و سق خرما از مرد یهودی قرضدار بود جابر از وی مهلت خواسته بود و او مهلت نداده بود. جابر با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مذاکره کرد تا از وی نزدی یهودی وساطت کند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد یهودی رفت و او را گفت که میوه

۸- باب : إِذَا قَضَى دُونَ حَقِّهِ أَوْ حَلَّلَهُ فَهُوَ جَائِزٌ

۲۳۹۵ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبٍ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَاشْتَدَّ الْغُرْمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَسَأَلْتُهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا تَمْرَ حَائِطِي وَيَحْلُلُوا أَبِي قَابُورًا ، فَلَمْ يُعْطِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ حَائِطِي ، وَقَالَ : « سَتَعْدُو عَلَيْكَ » . فَعَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا فِي كُمَرِهَا بِالْبَرَكَةِ ، فَجَدَدْتُهَا فَقَضَيْتُهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ تَمْرِهَا . [راجع: ۲۱۲۷].

۹- باب : إِذَا قَاصَ أَوْ جَارَقَهُ فِي الدِّينِ تَمْرًا بِتَمْرٍ أَوْ غَيْرِهِ

۲۳۹۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ وَهَبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ تُوُفِّيَ وَتَرَكَ عَلَيْهِ ثَلَاثِينَ وَسَقًا لِرَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَاسْتَنْظَرَهُ جَابِرٌ قَائِمًا أَنْ يُنْظَرَهُ ، فَكَلَّمَ جَابِرٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيَشْفَعَ لَهُ إِلَيْهِ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ لِيَأْخُذَ تَمْرَ نَخْلِهِ بِالَّذِي لَهُ قَائِمٌ ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ فَمَشَى فِيهَا ، ثُمَّ قَالَ لِجَابِرٍ : « جَدِّ

لَهُ ، قَاوَفَ لَهُ الَّذِي لَهُ . فَجَدَّهُ بَعْدَمَا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَاوَفَاهُ ثَلَاثِينَ وَسَقَا ، وَفَضَّلَتْ لَهُ سَبْعَةَ عَشَرَ وَسَقَا ، فَجَاءَ جَابِرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِيُخْبِرَهُ بِالَّذِي كَانَ ، فَوَجَدَهُ يُصَلِّيُ الْعَصْرَ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَخْبَرَهُ بِالْفَضْلِ ، فَقَالَ : « أَخْبِرْ ذَلِكَ ابْنَ الْخَطَّابِ » . فَذَهَبَ جَابِرٌ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَقَدْ عَلِمْتُ حِينَ مَشَى فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُبَارِكَنَّ فِيهَا . [راجع : ۲۱۲۷] .

درختان را در عوض طلب خویش بپذیرد، لیکن او نپذیرفت. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به باغ درآمد و از میان درختان گذشت و سپس به جابر گفت:

«میوه‌ها را بچین و جمع کن و هر آنچه طلب دارد و طلبش را ادا کند». پس از آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگشت، وی میوه‌ها را چید و به مقدار سی و سق به یهودی داد و مقدار هفده و سق هم برای خودش زیادت آمد.

جابر نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد تا آن حضرت را از قضیه آگاه گرداند. وی زمانی رسید که آن حضرت نماز عصر را می‌گذارد و چون نماز را تمام کرد، او را از زیادت میوه آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «عمر خطاب را از آن آگاه گردان» جابر نزد عمر رفت و او را خبر داد.

عمر او را گفت: هما دانستم، هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان باغ گذر کرده است، میوه‌ها برکت داده شده است.

۱۰- بَابُ : مَنِ اسْتَعَاذَ مِنَ الدِّينِ

باب ۱۰: کسی که از قرض به خدا پناه جوید

۲۳۹۷ - از عروه که عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در نماز دعا می‌کرد و می‌گفت: «بارالها، از گناه و قرض به تو پناه می‌جوی» گوینده (یعنی عایشه) گفت: چرا از قرض، بسیار پناه می‌جویی یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «همانا مردی که قرضدار باشد چون سخن زند دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد».

۲۳۹۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح)

و حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ ، وَيَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ » . فَقَالَ لَهُ قَاتِلٌ : مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيدُنِيَا

رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْمَغْرَمِ؟ قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا عَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَّبَ، وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». [راجع: ۸۳۲. أخرجه مسلم: ۵۸۷، بقطعة ليست في هذه الطريق. وأخرجه أيضاً: ۵۸۹، أخره].

۱۱- باب : الصلوة عَلَى مَنْ تَرَكَ دَيْنًا

باب ۱۱: نماز جنازه بر کسی که از خود قرض گذاشته است

۲۳۹۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که از خود مالی به جا می گذارد از برای ورثه اوست و اگر اهل و عیال ناتوان به جا می گذارد بر ما است» که کمکشان کنیم».

۲۳۹۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه من به وی سزاوارترم در دنیا و آخرت اگر می خواهید بخوانید». «پیامبر سزاوارتر است به تصرف در امور مسلمین از ذاتهای ایشان». (الاحزاب: ۶) پس هر مسلمانی که می میرد و از خود مالی به جا می گذارد از آن میراث خواران اوست و کسی که از خود قرض و یا اهل و عیال نیازمند به جا می گذرد باید نزد من بیاید و منم یاری دهنده او».

باب ۱۲: تأخیر توانگر در ادای قرض ظلم است

۲۴۰۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «توانگر که در ادای قرض خود تأخیر می کند ظلم است».

باب ۱۳: صاحب حق را حق گفتار است

و از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یادآوری شده است:

۲۳۹۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : « مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ ، وَمَنْ تَرَكَ كَلًّا فَلِإِنْسَانِهِ ». [راجع: ۲۲۹۸. أخرجه مسلم: ۱۶۱۹].

۲۳۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، أَفْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ﴾ . [الاحزاب: ۶]. فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا ، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ صَيَاغًا فَلِيَّانِي ، فَأَنَا مَوْلَاهُ . [راجع: ۲۲۹۸. أخرجه مسلم: ۱۶۱۹، بدون الآية].

۱۲- باب : مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ

۲۴۰۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، أَخِي وَهَبِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ ». [راجع: ۲۲۸۷. أخرجه مسلم: ۱۵۶۴، بزيادة].

۱۳- باب : لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالٌ

«توانگری که ادای قرض خود را تأخیر می‌کند، آبرو و مجازات خود را حلال می‌گرداند». سفیان گفته است: حلال گردانیدن آبرو، آن است که صاحب حق می‌گوید: حق مرا به تأخیر انداخت. و مجازات، حبس کردن مدیون است.

۲۴۰۱ - از ابوهریره (رضی الله عنه) که گفته مردی نزدی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و حق خود را خواست و درشتی کرد یاران خواستند او را بیازارند. آن حضرت فرمود: آن حضرت فرمود: «او را واگذارید، صاحب حق را، حق گفتار است».

وَيَذْكُرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَيْ الْوَأَجِدُ يَحِلُّ عَقُوبَتَهُ وَعَرَضَهُ»
قال سفیان: عَرَضَهُ: يَقُولُ: مَطَّلَنِي، وَعَقُوبَتُهُ: الْحَبْسُ.

۲۴۰۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنِّي النَّبِيُّ ﷺ رَجُلٌ يَقَاضَاهُ فَأَعْلَظُ لَهُ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ: «دَعُوهُ، فَإِنَّ لَصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا». [راجع: ۲۳۰۵. اخرجه مسلم: ۱۶۰۱، مطولاً].

باب ۱۴: کسی که مال خود را نزد کسی می‌یابد که افلاس کرده

چه آن را فروخته، یا به قرض داده، یا به امانت گذاشته است وی در طلب آن مال سزاوارتر است.

و حسن گفته است: اگر کسی افلاس کرد و افلاس وی ظاهر شد، غلام آزاد کردن و خرید و فروش وی جایز نیست. و سعید بن مسیب گفته است: عثمان حکم کرده است که: کسی که از حق خود قبل از افلاس مدیون می‌گیرد، آنچه گرفته است از آن اوست (دیگران حق تعرض بر آن ندارند) و کسی که مال خویش را نزد مدیون شناسایی کند، وی به گرفتن مال خود سزاوارتر است.

۲۴۰۲ - از ابوبکر بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: و یا گفته از رسول الله (صلی الله علیه

۱۴- باب: إِذَا وَجَدَ مَالَهُ عِنْدَ مُفْلِسٍ فِي الْبَيْعِ

وَالْقَرْضِ وَالْوَدِيْعَةِ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .
وَقَالَ الْحَسَنُ: إِذَا أَفْلَسَ وَتَبَيَّنَ لَمْ يَجْزِ عَقْبُهُ وَلَا بَيْعُهُ وَلَا شِرَاؤُهُ .

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: قَضَى عُمَانُ: مَنْ اقْتَضَى مِنْ حَقِّهِ قَبْلَ أَنْ يَفْلِسَ فَهُوَ لَهُ، وَمَنْ عَرَفَ مَتَاعَهُ بَعِيْنَهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ .

۲۴۰۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو ابْنِ حَزْمٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ بْنَ

و سلم) شنیدم که می فرمود: «کسی که مال خود را که بدان اطمینان دارد، نزد مردی یا کسی می بیند که افلاس کرده است، وی به گرفتن آن مال نسبت به دیگران سزاوارتر است».

باب ۱۵: کسی که ادای قرض را تا روز بعد و مانند آن به تأخیر اندازد و آن را تأخیر نپندارد

و جابر گفته است: طلبکاران در تقاضای حقوقی که بر دوش پدرم داشتند، سخت گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) از آنان خواست هک (در عوض طلب خویش) میوه باغ مرا بپذیرند، آنان نپذیرفتند، آن حضرت باغ مرا به ایشان نداد و میوه را به دسترس ایشان نگذاشت و فرمود:

«فردا نزد شما خواهم آمد» فردای آن روز به وقت بامداد نزد ما آمد و بر میوه باغ دعای برکت کرد و من طلب ایشان را دادم.

باب ۱۶: کسی که مال مردی مفلس یا محتاج را بفروشد

و پول آن را میان طلبکاران تقسیم کند و یا به شخص محتاج بدهد که از آن نفقه کند.

۲۴۰۳- از عطاء بن ابی رباح روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته: مردی غلام خود را گفت که پس از مرگ وی آزاد باشد [سپس محتاج شد و قصد فروش وی کردم] پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «کیست که او را از من بخرد» نعیم بن عبدالله او را خرید، و آن حضرت بهای او را گرفت و به مالکش داد.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، أَوْ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَدْرَكَ مَالَهُ بَعَيْنَهُ عِنْدَ رَجُلٍ، أَوْ إِنْسَانٍ، قَدْ أَفْلَسَ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ». [اخرجه مسلم: ۱۵۵۹].

۱۵- باب: مَنْ أَخَّرَ الْغَرِيمَ إِلَى الْغَدِ أَوْ نَحْوِهِ،

وَكَمْ يَرَدُ ذَلِكَ مَطْلًا.

وَقَالَ جَابِرٌ: اشْتَدَّ الْغُرْمَاءُ فِي حُقُوقِهِمْ فِي دِينِ أَبِي قَسَّالِهِمُ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَقْبَلُوا تَمْرَ حَائِطِي قَابُوا، فَلَمْ يُعْطِهِمُ الْحَائِطُ، وَكَمْ يَكْسِرُهُ لَهُمْ، وَقَالَ: «سَاعِدُوا عَلَيْكَ غَدًا». فَغَدَا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ، فَدَعَا فِي تَمْرِهِا بِالْبَرَكَةِ، فَقَضَيْتُهُمْ. [راجع: ۲۱۲۷].

۱۶- باب: مَنْ بَاعَ مَالَ الْمُفْلِسِ أَوْ الْمَعْدِمِ،

فَقَسَمَهُ بَيْنَ الْغُرْمَاءِ، أَوْ أَعْطَاهُ حَتَّى يُنْفِقَ عَلَى نَفْسِهِ

۲۴۰۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْمُعَلَّمُ: حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ أَبِي رِيَّاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَعْتَقَ رَجُلٌ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ يَشْتَرِهِ مِنِّي». فَاشْتَرَاهُ نَعِيمُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَخَذَ كَمَنَّهُ فَدَقَعَهُ إِلَيْهِ. [راجع: ۲۱۴۱].
اخرجه مسلم: ۹۹۷، مطول، واخرجه في الأيمان (۵۸۱).

۱۷- باب : إِذَا أَقْرَضَهُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ، أَوْ أَجَلَهُ فِي الْبَيْعِ

قال ابنُ عمرَ في القرضِ إلى أجلٍ : لا بأسَ به ، وإنَّ أعطيَ أفضلَ من دراهمِهِ ، ما لمَ يشترطْ .
وقال عطاءٌ وعمرو بنُ دينارٍ : هو إلى أجلِهِ في القرضِ .

باب ۱۷: کسی که به میعاد معین قرض بدهد، یا میعاد پرداخت بیع را به تأخیر اندازد
ابن عمر در مورد قرض تا میعاد معین گفته است: در آن باکی نیست^۱ و اگر مدیون پول بیشتری بدهد در صورتیکه شرط نگذاشته باشد (باکی نیست).

عطاء و عمرو بن دینار گفته‌اند: قرض بدهنده پایبند میعاد معین قرض خود است^۲.

۲۴۰۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردی از بنی اسرائیل از بنی اسرائیلی دیگری خواست که به او قرض بدهد، و او تا میعاد معین به وی قرض داد» و ابوهریره حدیث را (تا آخر) یاد کرد.

۲۴۰۴ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمَزٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : « أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسَلِّفَهُ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ۱۴۹۸] .

۱۸- باب : الشَّفَاعَةَ فِي وَضْعِ الدَّيْنِ

باب ۱۸: وساطت در کم کردن از مقدار قرض

۲۴۰۵ - از جابر (رضی الله عنه) روایت است که گفته:

عبدالله (پدر من) کشته شد و فرزندان خورده سال و قرض از خود به جای گذاشت. از طلبکاران وی خواستم که بخشی از طلب خویش را کم کنند. آنان نپذیرفتند. نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم و آن حضرت را بر ایشان شفیع آوردم، طلبکاران نپذیرفتند. آن حضرت فرمود: «خرماها را از هم جدا کن. نوع عذق ابن زید را جدا، لین را جدا، و عجوه را جدا گردان و سپس طلبکاران را حاضر کن». من چنان کردم، سپس آن حضرت آمد و در آنجا نشست و برای هر یک از طلبکاران پیمانها تا آنکه حق

۲۴۰۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قال : أصيبَ عبدُ اللهِ وتَرَكَ عِيالًا وَدَيْنًا ، فَطَلَبْتُ إِلَى أَصْحَابِ الدَّيْنِ أَنْ يَضَعُوا بَعْضًا مِنْ دَيْنِهِ فَأَبَوْا ، فَاتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَاسْتَشْفَعْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا ، فَقَالَ : « صَنَّفْتُ تَمْرَكَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ عَلَى حَدِّهِ ، عَذَقُ ابْنِ زَيْدٍ عَلَى حِدَّةٍ ، وَاللَّيْنُ عَلَى حِدَّةٍ ، وَالْعَجْوَةُ عَلَى حِدَّةٍ ، ثُمَّ أَحْضَرْتُهُمْ حَتَّى آتَيْتُكَ . فَفَعَلْتُ ، ثُمَّ جَاءَ صلی الله علیه و آله فَفَعَدَّ عَلَيْهِ ، وَكَانَ لِكُلِّ رَجُلٍ حَتَّى اسْتَوْفَى ، وَبَقِيَ التَّمْرُ كَمَا هُوَ ، كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ . [راجع : ۲۱۲۷] .

۱- جمهور شافعیه، تعیین میعاد را در قرض جایز نمی‌دانند.

۲- یعنی قبل از فرا رسیدن میعاد حق مطالبه را ندارد. این مذهب مالک است. ائمه ثلاثه با آن مخالف‌اند.

هر یک را داد و بقیه خرما چنان می نمود که گویی دست نخورده است.

۲۴۰۶ - [از جابر روایت است که گفته]:

همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) غذا کردم، و بر شتر آبکش خود سوار بودم. شتر خسته شده بود، من از دیگران عقب افتادم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شتر مرا از عقب زد و سپس مرا گفت «آن را بر من بفروش، و تا زمانی که به مدینه می رسی بر آن سوار باش». چون نزدیک مدینه رسیدیم از آن حضرت اجازت خواستم و گفتم: یا رسول الله، من تازه داماد شده‌ام.

فرمود: «چه نکاح کرده‌ای: دوشیزه یا بیوه».

گفتم: بیوه، عبدالله کشته شد و دخترانی خوردسال از خود به جای گذاشت، بنابراین با بیوه ازدواج کرده‌ام که آنها را تعلیم بدهد و ادب بیاموزاند. سپس آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات برو» من به خانه آمدم و دایی (ماما) خود را از فروختن شتر آگاه کردم. وی ملامتم کرد. سپس از خستگی شتر و آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کرده بود، که آن را با چوب زده بود برایش قصه کردم. آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، فردای آن، شتر را به نزد وی بردم، آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را نیز داد و سهم غنیمت مرا مانند دیگران هم داد.

باب ۱۹: آنچه از ضایع کردن مال منع می شود و فرموده خدای تعالی: «خداوند تبهکاران را دوست ندارد» (البقره: ۲۰۵) و «خداوند راست نمیارد کار مفسدان را» (یونس: ۸۱).
و در قول خدای تعالی: «[گفتند ای شعیب]

۲۴۰۶ - وَعَزَّوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى نَاصِحٍ لَنَا فَأَرْحَفَ الْجَمَلُ ، فَخَلَّفَ عَلَيَّ ، فَوَكَّزَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ خَلْفِهِ ، قَالَ : « بَعَيْنِهِ وَكَانَ ظَهْرُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ » . فَلَمَّا دَوَّوْنَا اسْتَأْذَنْتُ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ ، قَالَ ﷺ : « فَمَا تَزَوَّجَتْ : بَكْرًا أَمْ نَيْبًا » . قُلْتُ : نَيْبًا ، أَصِيبَ عَبْدَ اللَّهِ وَتَرَكَ جَوَارِي صَغَارًا ، فَتَزَوَّجْتُ نَيْبًا تُعَلِّمُهُنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ ، ثُمَّ قَالَ : « أَنْتِ أَهْلُكَ » . فَقَدِمْتُ فَأَخْبَرْتُ خَالَي بَيْعَ الْجَمَلِ فَلَا مَنِّي ، فَأَخْبَرْتُهُ بِأَعْيَاءِ الْجَمَلِ ، وَيَأْلُدِّي كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَوَكَّزَهُ إِيَّاهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ عَدَوْتُ إِلَيْهِ بِالْجَمَلِ ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَ الْجَمَلِ وَالْجَمَلِ ، وَسَهْمِي مَعَ الْقَوْمِ . [راجع: ۴۴۳. أخرجه مسلم: ۷۱۵ ، مختصراً وقطعة ليست في هذه الطريق ، وهو بطوله في الرضاع (۵۴) والمساقاة (۱۰۹)].

۱۹- باب: مَا يَنْهَى

عَنْ إِضَاعَةِ الْمَالِ

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴾

[البقرة: ۲۰۵]. وَ : ﴿ لَا يُضْلِحْ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴾

[يونس: ۸۱].

آیا نماز تو می‌فرماید تو را که بگذاریم آنچه می‌پرستیدند پدران ما، یا بگذاریم آنکه کنیم در مال خود هر آنچه خواهیم. هر آینه تو مرد بردبار و شایسته معامله‌ای» (هود: ۸۷).

و گفته خدای تعالی: «و اموال خود را به بی‌خردان ندهید» (النساء: ۵) و منع از این کار و آنچه از فریب منع می‌شود.

۲۴۰۷ - از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفته:

مردی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: همانا، من در معاملات فریب داده می‌شوم، آن حضرت فرمود:

«وقتی که چیزی می‌خری، بگویی که فریبی نباشد». و آن مرد، همان لفظ را می‌گفت.

۲۴۰۸ - از مغیره بن شعبه (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «خداوند آزار رسانیدن به مادران و زنده به گورکردن دختران را بر شما حرام کرده است. و از گرفتن مال ناحق منع کرده است و گفتار ناسزا و سؤال (به قصد جنگ و جدال و مناقشات دینی) و ضایع کردن مال را بر شما مکروه کرده است.

باب ۲۰: غلام نگهبان است در مال آقای خود و بدون اجازه وی کاری نمی‌کند

۲۴۰۹ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفته: از رسول الله شنیده‌ام که می‌فرمود:

«همه شما نگهبانید و از اعمال زیردستان خویش مسئولید امام نگهبان است و از حالات رعابای خویش مسئول است.^۱ و مرد نگهبان

وَقَالَ فِي قَوْلِهِ: ﴿أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾ [هود: ۸۷].

وَقَالَ: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء: ۵].
وَالْحَجْرِ فِي ذَلِكَ، وَمَا يَنْهَى عَنِ الْخِدَاعِ.

۲۴۰۷ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنِّي أَخْذَعُ فِي الْبَيْعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خَلَابَةَ». فَكَانَ الرَّجُلُ يَقُولُهُ. [راجع: ۲۱۱۷].
أخرجه مسلم: ۱۵۳۳].

۲۴۰۸ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ وَرَادٍ مَوْلَى الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ، عَنِ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الْأُمَّهَاتِ وَوَادَّاتِ الْبَنَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتِ. وَكِرَهُ لَكُمْ: قَيْلَ وَقَالَ: وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». [راجع: ۸۴۴]. أخرجه مسلم: ۵۹۳، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وهو بطوله في الأفضة (۱۲۰)].

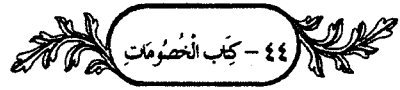
۲۰- باب: العبد راع في مال سيده، ولا يعمل إلا بإذنه

۲۴۰۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، قَالَ إِمَامٌ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا،

خانواده خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و زن نگهبان خانه شوهر خود است و از حالات زیردستان خویش مسئول است. و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و از آنچه به وی سپرده شده است مسئول است.

ابن عمر گفته است: من این کلمات را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام و گمان می‌کنم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مرد نگهبان است در مال پدر خود و از آن مسئول است. و همه شما نگهبانید و از حالات زیردستان خویش مسئولید».

وَالْحَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رِعْيَتِهِ .
 قَالَ : فَسَمِعْتُ هَؤُلَاءِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَحْسَبُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « وَالرَّجُلُ فِي مَالِ أَبِيهِ رَاعٍ ، وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رِعْيَتِهِ ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رِعْيَتِهِ » . [راجع : ۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۴ - کتاب خصومات ۱

۱- باب : مَا يُذَكَّرُ
فِي الْإِشْتِخَاصِ وَالْمَلَازِمَةِ

وَالْخُصُومَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْيَهُودِيِّ .

باب ۱: آنچه در مورد انتقال قرضدار^۲
و حبس وی و خصومت میان مسلمان و یهود
آمده است.

۲۴۱۰ از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت
است که گفته:
از مردی شنیدم که آیتی از قرآن خواند که
(در برخی الفاظ) با آنچه از پیامبر (صلی الله علیه
وسلم) شنیده بودم اختلاف داشت من دست او
را گرفتم و نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بردم.
آن حضرت فرمود: «هر دوی شما درست
می خوانید».

شعبه (راوی حدیث) گفته است: گمان
می کنم که آن حضرت فرمود: «اختلاف نکنید،
همانا کسانی که قبل از شما اختلاف کردند
هلاک شدند».

۲۴۱۱- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که
گفته:

دو مرد یکدیگر را دشنام دادند، مردی از
مسلمانان و مردی از یهود مسلمان گفت:
سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید،
و یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را

۲۴۱۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ :
عَبْدُ الْمَلِكِ ابْنُ مَيْسَرَةَ أَخْبَرَنِي قَالَ : سَمِعْتُ النَّزَّالَ :
سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةً ، سَمِعْتُ
مَنْ النَّبِيِّ ﷺ خَلَّاقَهَا ، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ
اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « كَلَّا كَمَا مُحْسِنٌ » .

قال شُعْبَةُ : أَظُنُّهُ قَالَ : « لَا تَخْتَلِفُوا ، فَإِنَّ مَنْ كَانَ
قَبْلَكُمْ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا » . [انظر : ۳، ۷۶، ۵، ۶۲]

۲۴۱۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ
سَعْدٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ
الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلَانِ : رَجُلٌ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ ، قَالَ الْمُسْلِمُ : وَالَّذِي
اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ : وَالَّذِي
اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ

۱- در برخی از نسخ صحیح البخاری این محبت زیر عنوان «باب» آمده است نه «کتاب» و در شرح شیخ الاسلام گفته شده که عنوان کتاب الخصومات در
غیر روایت ابوذر ساقط است. ۲- لفظ - اشخاص به معنی بردن قرضدار است از جایی به جای دیگر.

بر عالمیان برگزید. مسلمان با شنیدن این سخن دست بلند کرد و بر روی یهودی نواخت. یهودی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفت و از آنچه میان وی و مرد مسلمان رخ داده بود خبر داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرد مسلمان را خواست و از این قضیه معلومات خواست. وی ماجرا را بیان کرد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید همانا مردم در روز قیامت بیهوش می افتند و من هم با ایشان بیهوش می باشم و من نخستین کسی ام که به هوش می آیم و ناگاه می بینم که موسی یک جانب عرش (خدا) را گرفته است. لیکن نمی دانم که موسی در میان بیهوش شدگان بوده که قبل از من به هوش آمده است، یا آن که خداوند او را از بیهوشی مستثنی کرده است».

۲۴۱۲- از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که گفته:

درحالی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشسته بود مرد یهودی آمد و گفت: ای ابوالقاسم، یکی از اصحاب تو بر روی من سیلی نواخته است. آن حضرت فرمود: «کدام کس».

وی گفت: مردی از انصار. آن حضرت فرمود: «او را فراخوانید» (وقتی آن مرد آمد) به وی گفت: آیا او را زده ای؟ وی گفت: من از وی شنیدم که در بازار سوگند می خورد که: سوگند به ذاتی که موسی را بر نوع بشر برگزیده است. من به او گفتم: ای ناپاک آیا به محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگزیده است. خشمگین شدم و بر روی او نواختم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرَ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمَ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعُقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي: أَكَانَ فِيمَنْ صَعَقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِنْ اسْتَثْنَى اللَّهُ». [الظر: ۳۴۰۸، ۳۴۱۴، ۴۴۸۱۳، ۶۵۱۷، ۶۵۱۸، ۷۴۲۸، والظر في اللغات، باب ۲۲. أخرجه مسلم: ۲۳۷۳.]

۲۴۱۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ بَجِيْسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ جَاءَهُ يَهُودِيٌّ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، ضَرَبَ وَجْهِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَقَالَ: «مَنْ؟» قَالَ: رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: «ادْعُوهُ». فَقَالَ: «أَضْرَبْتَهُ». قَالَ: سَمِعْتُهُ بِالسُّوقِ يَحْلِفُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ، قُلْتُ: أَيَّ حَيْثُ، عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ؟ فَأَخَذْتَنِي غَضَبَةً ضَرَبْتُ وَجْهَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعُقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَشْفِقُ عَنْهُ الْأَرْضُ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى أَخَذَ بِقَائِمَةٍ مِنَ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعَقَ، أَمْ حُوسِبَ بِصَعَقَةِ الْأُولَى». [الظر: ۳۳۹۸، ۴۶۳۸، ۶۶۹۱، ۶۶۹۲، ۷۴۲۷، أخرجه مسلم: ۲۳۷۴.]

«میان پیامبران برتری قائل نشوید، زیرا در روز قیامت، مردم بیهوش می‌افتند و من اولین کسی‌ام که از زمین بیرون می‌آیم و ناگاه موسی را می‌بینم که ایستاده است و یکی از پایه‌های عرش را گرفته است و من نمی‌دانم که آیا وی هم در میان بیهوشان بوده و یا با بیهوشی اولی او (با تجلی خدا در طور) محاسبه شده است.»

۲۴۱۳ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفته:

مرد یهودی سر دخترکی را در میان دو سنگ کوبید. به آن دخترک گفته شد: این کار را کی کرده است، آیا فلان؟ آیا فلان، تا آن‌که نام یهودی برده شد. وی به اشاره سر گفت: آری. یهودی گرفته شد و بدان اعتراف کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دستور داد و سر وی در میان دو سنگ کوبیده شد.

۲۴۱۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجْرَيْنِ ، قِيلَ : مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكَ ، أُوْءَلَانِ ؟ أُوْءَلَانِ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيَّ ، فَأَوْمَاتُ بِرَأْسِهَا ، فَأَخَذَ الْيَهُودِيُّ فَأَعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم فَرَضَّ رَأْسَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ . [النظر : ۲۷۴۶ ، ۲۷۴۵ ، ۲۷۴۶ ، ۲۸۷۷ ، ۲۸۷۹ ، ۲۸۸۴ ، ۲۸۸۵] . أخرجه مسلم : ۱۶۷۲ .

۲- باب : مَنْ رَدَّ أَمْرَ السَّفِيهِ

باب ۲: کسی که معامله شخص نادان

و کم عقل رارد کند، هر چند امام، او را از تصرف به مال وی منع نکرده باشد و از جابر تذکار رفته است که همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صدقه (مرد محتاجی) را رد کرد، قبل از آن‌که او را منع کرده باشد و سپس او را منع کرد.

و مالک گفته است اگر مردی بر مردی دیگر مالی طلب داشته باشد و مدیون به جز از غلام چیزی دیگر نداشته باشد، اگر وی غلام خود را آزاد می‌کند.

وَالضَّعِيفَ الْعَقْلِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَجَرَ عَلَيْهِ الْإِمَامُ .
وَيَذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه ، أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم : رَدَّ عَلَى الْمُتَصَدِّقِ قَبْلَ النَّهْيِ ثُمَّ نَهَاهُ .
وَقَالَ مَالِكٌ : إِذَا كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَجُلٍ مَالٌ ، وَكَهُ عَبْدًا شَيْءًا لَهُ غَيْرُهُ فَأَعْتَقَهُ ، لَمْ يَجُزْ عَتَقُهُ .

۳ - باب : مَنْ بَاعَ عَلَى الضَّعِيفِ وَنَحْوِهِ ،

فَدَقَّكَ نَمْتَهُ إِلَيْهِ .

وَأَمْرَهُ بِالْإِصْلَاحِ وَالْقِيَامِ بِشَأْنِهِ ، فَإِنْ أَفْسَدَ بَعْدَ مَنَعِهِ ،
لَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ إِصْاعَةِ الْمَالِ .

وَقَالَ لِلَّذِي يُخَدَعُ فِي الْبَيْعِ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا
خِلَابَةَ » . وَكَمْ يَأْخُذُ النَّبِيُّ ﷺ مَالَهُ .

باب ۳: کسی که مال شخص کم عقل و امثال او را بفروشد

و بهای آن را به وی بازگرداند و او در استفاده درست و جلوگیری از ضیاع آن مشورت دهد، پس اگر وی، مال را ضایع می کند پس از آنکه منع شده است، چنان است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از ضایع کردن مال منع کرده است. و آن حضرت به کسی که در معامله فریب می خورد گفته است:

«وقتی معامله می کنی، بگویی که در آن فریب نباشد» و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مال او را نگرفت.

۲۴۱۴ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفته: مردی در معامله فریب داده می شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «وقتی معامله می کنی بگویی که در آن فریب نباشد» و او چنان می گفت:

۲۴۱۵ - از جابر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: مردی غلام خود را آزاد کرد و به جز از وی مالی نداشت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) معامله وی را رد کرد. و نَعِیم بن نَحَام آن غلام را از وی خرید.

۲۴۱۴ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ رَجُلٌ يُخَدَعُ فِي الْبَيْعِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَابَةَ » . فَكَانَ يَقُولُهُ .

[راجع: ۲۱۱۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۳۳] .

۲۴۱۵ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَنْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ عَبْدًا لَهُ ، لَيْسَ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَوَدَّ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَتْبَاعَهُ مِنْهُ نَعِيمُ بْنُ النَّحَامِ . [راجع: ۲۱۴۱ . أخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً ولكنه في الأيمان هو (۵۸)] .

۴ - باب : كَلَامُ الْخُصُومِ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ

باب ۴: گفتار طرفهای دعوی به یکدیگر

۲۴۱۶ و ۲۴۱۷ - از شقیق، از عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

«کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغ گوید تا مال مرد مسلمانی را صاحب گردد، خداوند

۲۴۱۶ ، ۲۴۱۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . قَالَ : فَقَالَ الْأَشْعَثُ : فِي وَاللَّهِ كَانَ ذَلِكَ ،

كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ فَجَدَدَنِي، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَيْكَ بَيْتَةٌ». قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لِلْيَهُودِيِّ: «أَحْلَفُ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا يَحْلَفُ وَيَذْهَبُ بِمَالِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ. [آل عمران: ۷۷]. [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۳۸، باختلاف].

را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». عبدالله می‌گوید که اشعث گفته است: به خدا سوگند که حدیث مذکور در مورد من بوده است، من و مرد یهودی زمینی مشترک داشتیم وی ملکیت مرا انکار کرد. او را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بردم، و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهدان داری» گفتم: نبی. آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» من گفتم: یا رسول‌الله او اکنون سوگند یاد می‌کند و مال مرا می‌برد خداوند این آیت را نازل کرد.

«هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته‌اند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب دردهنده». (آل عمران: ۷۷).

۲۴۱۸ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک (رضی‌الله عنه) گفته: «وی طلب خود را از ابن ابی حدرد که در مسجد بود تقاضا کرد و سروصدای شان به حدی بلند شد که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در خانه خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد تا آن‌که پرده خانه‌اش را برزد و به آواز بلند گفت: «ای کعب». کعب گفت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. آن حضرت فرمود: «این مقدار از طلب خود درگذر». و به سوی وی اشاره کرد که: از نیم طلب درگذر. وی گفت: «همانا چنان کردم یا رسول‌الله. آن حضرت به ابن ابی حدرد گفت:

۲۴۱۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ عَمْرٍو أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ كَعْبِ بْنِ كَعْبٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سَجْفَ حُجْرَتِهِ، فَتَادَى: «يَا كَعْبُ». قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشُّطْرِ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَأَقْضِهِ». [راجع: ۴۵۷. أخرجه مسلم: ۱۵۵۸].

«برخیز و طلب او را بده».

۲۴۱۹- از عروه بن زبیر روایت است که عبدالرحمن بن عبدالقاری گفته: از عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: از هشام بن حکیم بن حزام شنیدم که سوره الفرقان را، خلاف وجه قرائت آن می خواند، و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن سوره را بر من خوانده بود، و نزدیک بود که بر مجازات وی شتاب کنم. سپس مهلتش دادم و چون برگشت، چادرش را برگردنش بستم و او را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بردم و گفتم: از وی شنیده ام که این سوره را خلاف وجهی که تو بر من خوانده ای می خواند. آن حضرت گفت «او را رها کن» و سپس او را گفت: «بخوان» وی خواند. آن حضرت فرمود: «همچنین نازل شده است». سپس مرا فرمود که: «بخوان» من خواندم. فرمود: «همچنین نازل شده است. همانا قرآن بر هفت قرائت نازل شده است و هر آنچه بر شما آسان است همان را بخوانید».

باب ۵: بیرون کشیدن گناهکاران

و خصومت کنندگان را از خانه هایشان بعد از علم آوری بر احوالشان و همانا عمر، خواهر ابوبکر را هنگام نوحه کردن از خانه بیرون کشید.

۲۴۲۰- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «همانا قصد آن کرده ام که به ادای نماز امر کنم و اقامت گفته شود و سپس به سوی خانه های کسانی بروم که به نماز جماعت حاضر نمی شوند و خانه ها را

۲۴۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ قَارِيٍّ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى غَيْرِ مَا أُفْرِزُهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَفْرَأَ بِهَا ، وَكَذْتُ أَنْ أُعَجِّلَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَهْلَيْتُهُ حَتَّى انصَرَفَ ، ثُمَّ لَبَيْتُهُ بِرِدَائِهِ ، فَجِئْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ عَلَى غَيْرِ مَا أُفْرَأُ بِهَا ، فَقَالَ لِي « أَرْسَلُهُ » . ثُمَّ قَالَ لَهُ : « اقْرَأْ » . فَقَرَأَ ، قَالَ : « هَكَذَا أَنْزَلْتُ » . ثُمَّ قَالَ لِي : « اقْرَأْ » . فَقَرَأْتُ ، فَقَالَ : « هَكَذَا أَنْزَلْتُ ، إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَأُوا مِنْهُ مَا تيسَّرَ » . [الطر: ۴۹۹۲، ۵۰۴۱، ۶۹۳۶، ۷۵۵۰، أخرجه مسلم: ۸۱۸].

۵ - باب : إخراج أهل المعاصي

وَالْخُصُومِ مِنَ الْبُيُوتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ
وَقَدْ أَخْرَجَ عُمَرُ أَخْتَ أَبِي بَكْرٍ حِينَ نَاحَتْ .

۲۴۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُمَرَ بِالصَّلَاةِ فَنَقَامَ ، ثُمَّ أَخَالَفَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمٍ لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ ، فَأَحْرَقْتُ عَلَيْهِمْ » . [راجع: ۶۴۴].

آخرجه مسلم: ۶۵۱.]

بر ایشان بسوزانم».

۶ - باب : دَعْوَى الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ

باب ۶: دعوی اجرای وصیت مرده

۲۴۲۱ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته:

عبد بن زَمْعَه و سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ در مورد پسر کنیز زَمْعَه نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول الله، برادم عتبه (قبل از مرگ) برایم وصیت کرده بود که وقتی به مکه بروم پسر کنیز زَمْعَه را پیدا کنم و او را نزد خود بیاورم زیرا او پسر عتبه است.

عبد بن زَمْعَه گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من است و در بستر پدر من زاده شده است.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان آن پسر و عتبه شباهتی را مشاهده کرده اما فرمود: «ای عبد بن زَمْعَه، این پسر متعلق به تو است. پسر برای صاحب بستر است، و تو ای سوده، از این پسر در حجاب باش!»^۱

باب ۷: در بند ننگ داشتن کسی که بیم فساد او می رود

و ابن عباس، عکرمه را برای فراگرفتن قرآن و سنت و فرایض در بند کشید.

۲۴۲۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته:

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سوارانی را به نجد

۱- سوده بنت زَمْعَه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود، هرچند آن پسر نظر به حکم آن حضرت نسبت برادری با وی پیدا می کند ولی برای رفع شبهه، آن حضرت سوده را فرمود که از وی در حجاب باشد.

۲۴۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ عَبْدَ بْنَ زَمْعَةَ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ، اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي ابْنِ أُمِّ زَمْعَةَ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوْصَانِي أَخِي إِذَا قَدِمْتُ أَنْ أَنْظُرَ ابْنَ أُمِّ زَمْعَةَ فَأَقْبِضَهُ ، فَإِنَّهُ ابْنِي . وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَأَبْنُ أُمِّ أَبِي ، وَوَلِدٌ عَلَيَّ فِرَاشِ أَبِي . فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ شَبَهَا بَيْنَهُمَا بَعْتَبَةَ ، فَقَالَ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَاحْتَجِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ . [راجع : ۲۰۵۳ . آخرجه مسلم : ۱۴۵۷.]

۷ - باب : التَّوَلُّقِ مِمَّنْ تُخَشَى مَعْرَتَهُ

وَقَيْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ عِكْرِمَةَ عَلَى تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ وَالسَّنَنِ وَالْقِرَاطِ .

۲۴۲۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيمَةَ يُقَالُ لَهُ

فرستاد و آنها مردی را از قبیله بنی حنیفه آوردند که ثمامه بن اثال نامیده می‌شد و رئیس مردم همامه بود. وی را به یکی از ستونهای مسجد بستند و سپس رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به سوی وی برآمد و فرمود: «چه خبری با خودداری، ای ثمامه» وی گفت: خبری خوش ای محمد. راوی تمام حدیث را بیان کرد. آن حضرت فرمود: «او را رها کنید».

ثُمَّامَةُ بْنُ أَثَالٍ ، سَيِّدُ أَهْلِ الْيَمَامَةِ ، فَرَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَّامَةُ » . قَالَ : عِنْدِي يَا مُحَمَّدٌ خَيْرٌ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قَالَ : « أَطْلِقُوا ثُمَّامَةَ » . [راجع : ۴۶۲ ، أخرجه مسلم : ۱۷۶۴ ، مطولاً] .

۸ - باب : الرِّبْطِ

وَالْحَبْسِ فِي الْحَرَمِ

وَأَشْتَرَى نَافِعُ بْنُ عَبْدِ الْحَارِثِ دَارًا لِلسَّجْنِ بِمَكَّةَ ، مِنْ صَفْوَانَ بْنِ أُمَيَّةَ ، عَلَى أَنْ عَمَرَ أَنْ رَضِيَ قَائِلِيَعِ بَيْعَهُ ، وَإِنْ لَمْ يَرْضَ عَمَرَ فَلِصَفْوَانَ أَرْبَعِمِائَةَ .
وَسَجَّنَ ابْنَ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ .

باب ۸: بستن و دربند کردن کسی در حَرَمِ نافع بن عبدالحارث سرایی را برای زندانیان در مکه، از صفوان بن اُمیّه خرید، بدین شرط که اگر عمر بدان راضی باشد، بیع آن قطعی گردد و اگر عمر راضی نباشد، چهارصد (دینار) به صفوان داده شود. و ابن زُبَیر در مکه (گناهکاران را) زندانی کرده بود.

۲۴۲۳ - از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) روایت است که گفته:

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) سوارانی را به نجد فرستاد، آنها مردی را از قبیله بنی حنیفه آوردند که ثمامه بن اثال نامیده می‌شد او را به یکی از ستونهای مسجد بستند.

۲۴۲۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ : ثُمَّامَةُ بْنُ أَثَالٍ ، فَرَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ . [راجع : ۴۶۲ ، أخرجه مسلم : ۱۷۶۴ ، مطولاً] .

۹ - باب : فِي الْمَلَازِمَةِ

باب ۹: درباره ملازمت (در قید نگه داشتن) ۲۴۲۴ - از عبدالله بن کعب بن مالک انصاری روایت است که کعب بن مالک (رضی‌الله‌عنه) گفته: وی از عبدالله بن ابی حذرّد اسلمی پولی طلب داشت و چون با وی روبه‌رو شد او را محکم گرفت. گفت وگویی آنان به حدی رسید که

۲۴۲۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ ابْنِ رَبِيعَةَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمَزٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكِ الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى

سروصدا به راه انداختند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و گفت: «ای کعب» و آن حضرت با دست خود به گونه‌ای اشارت کرد که گویی می‌گفت: مناصفه. کعب نیمه طلب خود را از وی گرفت و از نیمه آن درگذشت.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي حَدَرْدٍ الْأَسْلَمِيُّ دِينَ، فَلَقِيَهُ فَرَزَمَهُ، فَكَلَّمَا حَتَّى ارْتَمَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: «يَا كَعْبُ». وَأَشَارَ يَدَهُ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: النِّصْفَ، فَأَخَذَ بِنِصْفِ مَا عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا. [راجع: ۴۵۷. أخرجه مسلم: ۱۵۵۸].

۱۰ - باب : التَّقَاضِي

باب ۱۰: مطالبه دین

۲۴۲۵ - از مسروق روایت است که خباب گفته:

من در روزگار جاهلیت آهنگر بودم و از عاص بن وائل پول طلب داشتم. نزد وی رفتم و طلب خود را تقاضا کردم وی گفت: طلب تو را نمی‌دهم تا آنکه به محمد کافر نشوی. من گفتم: نی، به خدا سوگند که به محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کافر نمی‌شوم تا آنکه خداوند تو را بمیراند و باز زنده گرداند. وی گفت: پس مرا بگذار که بمیرم و با زنده گردم و به من مال و اولاد داده شود، سپس طلب تو را می‌دهم. پس از آن این آیه نازل شد:

«آیا دیدی آن را که کافر شد به آیات ما و گفت البتة داده شود مرا مال و فرزند (مریم):

(۷۷).

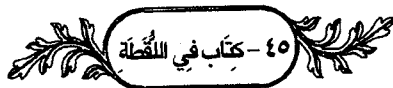
۲۴۲۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي الضُّحَى، عَنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ خَبَّابٍ قَالَ: كُنْتُ قِيْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دِرَاهِمٌ، فَأَتَيْتُهُ تَقَاضَاهُ، فَقَالَ: لَا أَفْضِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ. فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ لَا أَكْفُرُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى يُبْعِثَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثَكَ. قَالَ: قَدْ عَنِي حَتَّى أَمُوتَ، ثُمَّ أُبْعَثَ، فَأَوْتَى مَالًا وَوَلَدًا ثُمَّ أَفْضِيكَ. فَتَرَكْتُ: ﴿أَقْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ: لَأُوْتِينَ مَالًا وَوَلَدًا﴾ الآية. [مریم: ۷۷]. [راجع: ۲۰۹۱. أخرجه مسلم: ۲۷۹۵].



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۵ - کتاب لُقطه

(گم شده یافت شده)



۴۵ - کتاب في اللُّقطة

۱- باب : إِذَا أَخْبَرَهُ رَبُّ
اللُّقطة بِالْعَلَامَةِ دَفَعَ إِلَيْهِ

۲۴۲۶ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ .

و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا
شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ سُويْدَ بْنَ عَقْلَةَ قَالَ : لَقِيتُ
أَبِي بَن كَعْبٍ رضي الله عنه فَقَالَ : أَخَذْتُ صُرَّةً ، مِائَةَ دِينَارٍ ،
فَاتَّيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : «عَرَّفْهَا حَوْلًا» . فَعَرَّفْتُهَا حَوْلًا ،
فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ : «عَرَّفْهَا حَوْلًا» .
فَعَرَّفْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلَاثًا ، فَقَالَ : «احْفَظْ
وَعَاءَهَا ، وَعَدَدَهَا ، وَوَكَّاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا
فَاسْتَمِعْ بِهَا» . فَاسْتَمَعْتُ ، فَلَقِيْتَهُ بَعْدَ بَعْثِهِ . فَقَالَ : لَا
أَدْرِي ثَلَاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلًا وَاحِدًا [انظر : ۲۴۳۷ . أخرجه
مسلم : ۱۷۲۳] .

باب ۱: اگر صاحب مال یافت شده نشانی
بدهد مال به وی داده شود

۲۴۲۶ - از شعبه روایت است که از سلمه که
سویدین غفله گفته: با ابی بن کعب (رضی الله عنه)
ملاقی شدم وی گفت:

همیانی یافتم که در آن صد دینار بود، نزد
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم، آن حضرت فرمود:
«به مدت یک سال اعلان کن» یک سال آن
را اعلان کردم، ولی کسی را نیافتم که آن را
بشناسد. سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود:
«به مدت یک سال اعلان کن» آن را اعلان کردم
ولی کسی را نیافتم. سپس برای بار سوم نزد آن
حضرت آمدم. فرمود: «کیسه را نگهدار و (پول
آن را) به شمار و سربند آن را محکم کن. اگر
صاحبش آمد به او بده، در غیر آن از آن بهره
بگیر».

۲- باب : ضَالَّةُ الْإِبِلِ

باب ۲: شتر گم شده

۲۴۲۷ - از زیدبن خالد جهنی روایت است که
گفته: بادیه نشینی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد
و درباره مال یافت شده سؤال کرد. آن حضرت
فرمود:

«به مدت یک سال آن را اعلان کن، سپس
پوش و سربند آن را در خاطر دارا اگر کسی

۲۴۲۷ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ :
حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ مَوْلَى الْمُتَّبِعِثِ ،
عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رضي الله عنه قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِي النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم
فَسَأَلَهُ عَمَّا يَلْتَقِطُهُ ، فَقَالَ : «عَرَّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ احْفَظْ
عَقَاصَهَا وَوَكَّاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِهَا وَإِلَّا
فَاسْتَمِعْهَا» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ :

۱- در متن ترجمه انگلیسی بخاری، در حدیث ۲۴۲۷، سطر ۴، عوض - ثم اعرف - ثم اعرف آمده است یعنی پوش و سربند آن را اعلان کن.

آمد و نشان آن را به تو گفت به وی مسترد کن در غیر آن، به مصرف برسان» آن مرد گفت: اگر گوسفندی یافت شود؟ آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برادر تو است یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری یافت شود؟ رخسار پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سرخ گشت و فرمود: «تو را با شتر چه کار است. شتر پای دارد و شکم دارد و خود را به آب می‌رساند».

باب ۳: گوسفند گم شده

۲۴۲۸ - از سلیمان، از یحیی از یزید روایت است که وی از زیدبن خالد شنیده است که می‌گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درباره مال یافت شده سؤال شد و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به مدت یک سال اعلان کن یزید می‌گوید: اگر مالک آن پیدا نشد، یابنده، آن را به مصرف برساند و آن مال نزد وی حکم امانت را دارد. یحیی گفته است: آنچه یحیی گفته است، نمی‌دانم که در حدیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده است و یا از خود چیزی گفته است سپس سائل گفت: درباره گوسفند یافت شده چه حکم می‌کنی؟

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آن را بگیر، همانا آن را برای تو است یا برای برادر تو است و یا نصیب گرگ است».

یزید گفته است: آن هم باید اعلان شود. سپس سائل گفت: درباره شتر گم شده چه حکم می‌کنی؟

«لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّئِبِ». قال: صَالَةَ الْإِبِلِ؟ فَتَمَعَّرَ وَجْهَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَالِكٌ وَلَهَا، مَعَهَا حَذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا، تَرُدُّ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ». [راجع: ۹۱. أخرجه مسلم: ۱۷۲۲].

۳- باب: ضَالَّةُ الْغَنَمِ

۲۴۲۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبِثِ: أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ خَالِدٍ ﷺ يَقُولُ: سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ اللُّقْطَةِ، فَرَعِمَ أَنَّهُ قَالَ: «اعْرِفْ عَقَابَهَا وَوَكَّاءَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً». يَقُولُ يَزِيدُ: إِنْ لَمْ تُعْرِفْ اسْتَنْفَقَ بِهَا صَاحِبُهَا، وَكَانَتْ وَدِيعَةً عِنْدَهُ.

قال يحيى: فهذا الذي لا أدري أفي حديث رسول الله ﷺ هو أم شيء من عنده.

ثم قال: كيف ترى في ضالة الغنم؟ قال النبي ﷺ: «خذها، فإنما هي لك أو لأخيك أو للذئب».

قال يزيد: وهي تعرف أيضا.

ثم قال: كيف ترى في ضالة الإبل؟ قال: فقال: «دعها فإن معها حذاءها وسقائها، ترد الماء وتأكل الشجر حتى يجد لها ربها». [راجع: ۹۱. أخرجه مسلم: ۱۷۲۲].

آن حضرت فرمود: «از آن درگذر، شتر از خود پای دارد و شکم دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن‌که صاحبش آن را پیدا کند».

باب ۴: اگر صاحب مال پس از یک سال پیدا نشود

مال مذکور از آن کسی است که یافته است

۲۴۲۹ - از ربیع‌بن ابی عبدالرحمن، از یزید روایت است که زید بن خالد (رضی الله عنه) گفته: مردی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و دربارهٔ مال یافته شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «پوش و سربند آن را معرفی کن و سپس به مدت یک سال اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او مسترد کن. در غیر آن هر طور که خواهی از آن استفاده کن». آن مرد گفت: اگر مال گم شده گوسفندی باشد؟ فرمود: «آن برای تو است یا برای برادر تو است، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود، یا نصیب گرگ است». آن مرد گفت: اگر شتری باشد؟ آن حضرت فرمود: «تو را با آنچه کار است شتر از خود شکم دارد و پای دارد و به سر آب می‌رود و شاخهٔ درخت می‌خورد تا آن صاحبش آن را پیدا کند».

باب ۵: اگر کسی در دریا چوبی بیابد و یا تازیانه و مانند آن

۲۴۳۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از ماجرای مردی از بنی اسرائیل یاد کرد. و حدیث را بیان نمود که:

۴- باب : إِذَا لَمْ
يُوجَدُ صَاحِبُ

اللَّقْطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ فَمِنْ لَمَنِ وَجَدَهَا

۲۴۲۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُتَّبِعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضي الله عنه قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَسَأَلَهُ عَنِ اللَّقْطَةِ ، فَقَالَ : «اعْرِفْ عَقَاصَهَا وَوَكَّاءَهَا ، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا فَشَاتَكَ بِهَا» . قَالَ : فَضَالَةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ : «هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّئِبِ» . قَالَ : فَضَالَةُ الْإِبِلِ ؟ قَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سَقَاؤُهَا وَحَدَاؤُهَا ، تَرُدُّ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» . [راجع : ۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ : « فَخَرَجَ يَنْظُرُ لَعَلَّ مَرْكَبًا قَدْ جَاءَ بِمَالِهِ ، فَإِذَا هُوَ بِالْخَشْبَةِ ، فَأَخَذَهَا لِأَهْلِهِ حَطْبًا ، فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ وَالصَّحِيفَةَ . [راجع : ۱۴۹۸] .

«آن مرد (که پول به قرض داده بود) برآمد تا شاید همان کشتی که میامد مال او را آورده باشد، ناگاه (در دریا) چوبی دید و آن را برای هیزم خانه خود گرفت، و چون چوب را شکست مال خود را با نامه (که در آن جای داده شده بود) دریافت».

۶- بَابُ : إِذَا وَجَدَ تَمْرَةً فِي الطَّرِيقِ

۲۴۳۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِتَمْرَةٍ فِي الطَّرِيقِ ، قَالَ : « لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنْ الصَّدَقَةِ لَأَكَلْتُهَا » . [راجع : ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۱] .

باب ۶: اگر کسی خرمایی در راه بیابد
۲۴۳۱ - از طلحه روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در راه می رفت و دید که خرمایی افتاده است فرمود: «اگر نمی ترسیدیم که این خرما از مال صدقه است، آن را می خوردم».

۲۴۳۲ - وَقَالَ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ . وَقَالَ زَائِدَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ . [راجع : ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۱] .

۲۴۳۲ - از طلحه روایت است که انس (رضی الله عنه) (این حدیث را) روایت کرده است. از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «همانا گاه که به خانه می آیم، می بینم که خرمایی بر بستر من افتاده است، آن را برمی دارم و می خورم که بخورم، سپس از آن می ترسم که مال صدقه باشد، آن را می افکنم».

وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنِّي لَأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي ، فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي ، فَأَرْقَعُهَا لِأَكْلِهَا ، ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأَلْقُهَا » . [راجع : ۲۰۵۵ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۰] .

۷- بَابُ : كَيْفَ تُعْرِفُ لِقْطَةَ أَهْلِ مَكَّةَ

وَقَالَ طَاوُسٌ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَلْتَمِطُ لِقْطَتَهَا إِلَّا مَنْ عَرَفَهَا » . وَقَالَ خَالِدٌ : عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا تَلْتَمِطُ لِقْطَتَهَا إِلَّا لِمُعْرِفٍ » .

باب ۷: مال یافته شده مردم مکه چگونه اعلان شود
طائوس از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی مال یافته شده آن را برندارد. به جز کسی که آن را می شناساند؛ و خالد از عکرمه، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که میامد مکه، کسی که مال یافته شده آن را برندارد، به جز کسی که آن را می شناساند».

علیه وسلم) فرموده است:

«کسی مال یافته شده (مکه را) بر ندارد مگر اعلان کننده آن».

۲۴۳۳ - از عمر و بن دینار از عکرمه، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «درختان خاردار مکه بریده نشود و شکار آن رمانیده نشود و حلال نیست برداشتن مال یافته شده آن مگر بر اعلان کننده آن، و گیاه آن قطع نشود».

عباس گفت: یا رسول الله مگر گیاه اذخر. فرمود: «مگر اذخر».

۲۴۳۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: وقتی که خداوند مکه را بر پیامبر خود فتح گردانید، آن حضرت در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

«همانا خداوند فیل را از مکه بازداشته و رسول خود و مسلمانان را بر آن مسلط کرده است، بنابراین جنگ و خونریزی در آن قبل از من بر کسی حلال نبوده و برای من فقط ساعتی از روز حلال گردانیده شد و پس از من بر کسی حلال نمی شود، پس شکار آن رمانیده نشود و خار آن بریده نشود و برداشتن مال افتاده آن بر کسی روا نمی باشد. به جز به اعلان کننده آن و می شود یکی از این دو نظر را اختیار کند: یا فدیة (خونبها) بگیرد، و یا قاتل را قصاص کند».

عباس گفت: مگر گیاه اذخر که آن را

۲۴۳۳ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يُغْضَدُ عَضَاهَا، وَلَا يُفْرَمُ صَيْدُهَا، وَلَا تَحْلُ لُقَطَتُهَا إِلَّا لِمَنْشُدٍ، وَلَا يُخْتَلَى خَلَاهَا». فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا الْأَذْخَرَ، فَقَالَ: «إِلَّا الْأَذْخَرَ». [راجع: ۱۳۴۹].
أخرجه مسلم: ۱۳۵۲، مطولا، وأما قطعة الفتح ولا هجرة ففي الإمارة [۸۵].

۲۴۳۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ ﷺ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنِ مَكَّةَ الْفِيلَ وَسَلَطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّهَا لَا تَحْلُ لِأَحَدٍ كَانَ قَبْلِي، وَإِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَإِنَّهَا لَا تَحْلُ لِأَحَدٍ بَعْدِي، فَلَا يُفْرَمُ صَيْدُهَا، وَلَا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلَا تَحْلُ سَاقَطَتُهَا إِلَّا لِمَنْشُدٍ. وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا أَنْ يُقَدَى وَإِمَّا أَنْ يُقَيَّدَ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلَّا الْأَذْخَرَ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ لِقُبُورِنَا وَيُوتِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِلَّا الْأَذْخَرَ». فَقَامَ أَبُو شَاهٍ، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اَكْتُبُوا لِأَبِي شَاهٍ».

قُلْتُ لِلْأَوْزَاعِيِّ: مَا قَوْلُهُ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَذِهِ الْخُطْبَةُ الَّتِي سَمِعَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۱۲، أخرجه مسلم: ۱۳۴۵].

۱- در حدیث ۲۴۳۴، سطر ۴، متن فوق - حبس عن مكة الفيل - آمده است - در برخی نسخ بخاری چنین است - حبس عن مكة الفيل - یعنی خونریزی را از مکه بازداشته است.

برای قبرها و خانه‌های خود به کار می‌گیریم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «مگر اذخِر». مردی از اهل یمن به نام ابوشاه برخاست و گفت:

برایم بنویسید یا رسول‌الله.

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برای ابوشاه بنویسید» (ولید بن مسلم می‌گوید) به اوزاعی گفتیم: این گفته وی که: - برایم بنویسید یا رسول‌الله - چه معنی دارد. وی گفت یعنی همین خطبه را که از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده است.^۱

۸- باب : لا تَحْتَلِبُ مَاشِيَةً أَحَدٌ بِغَيْرِ إِذْنِهِ

باب ۸: هیچ حیوانی بدون اجازه صاحب آن دوشیده نشود

۲۴۳۵ - از نافع از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده: «هیچ کس حیوان شیری دیگری را بدون اجازه وی ندوشد، آیا یکی از شما دوست می‌دارد که کسی به ذخیره گاه او بیاید، و خزانه او را بشکند و غذای او را برآید؟ همانا پستانهای حیواناتشان غذایشان را ذخیره می‌کند، پس هیچ کس حیوان شیری دیگری را ندوشد مگر به اجازه او.

۲۴۳۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَافٍ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا يَحْلِبُ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَمْرِي بِغَيْرِ إِذْنِهِ ، أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَوْتِيَ مَشْرِبَتَهُ ، فَتُكْسَرَ خَزَائِنُهُ ، فَيَتَقَلَّ طَعَامُهُ ؟ فَإِنَّمَا تَخْزَنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَاتِهِمْ ، فَلَا يَحْلِبُ أَحَدٌ مَاشِيَةً أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ . [أخرجه مسلم : ۱۷۲۶] .

۹- باب : إِذَا جَاءَ صَاحِبُ اللِّقْطَةِ بَعْدَ سَنَةٍ رَدَّهَا عَلَيْهِ ،

باب ۹: اگر صاحب مال یافته شده پس از یک سال بیاید، مال وی مسترد گردد،

زیرا نزد وی امانت بوده است.

لَأَنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَهُ .

۲۴۳۶ - از زیدبن خالد جهنی روایت است که گفته: مردی درباره مال یافته شده از

۲۴۳۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى

۱- همین حدیث می‌رساند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نوشتن حدیث را دستور داده است.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

«برای یک سال آن را اعلان کن، سپس پوش و سریند آن را معرفی کن و سپس از آن استفاده کن و اگر صاحبش آمد به وی مسترد کن.» گفتند: یا رسول الله، حکم گوسفند گم شده چیست؟ فرمود: «آن را برگیر، همانا از برای تو است، یا برای برادر تو است یا برای گریگ است.»

سائل گفت: یا رسول الله، حکم شتر یافت شده چیست؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به حدی خشمگین شد که وجنات وی یا رخسار وی سرخ گشت، و سپس فرمود: تو را با شتر چه کار است، شتر از خود پای دارد و شکم دارد، تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند.»

باب ۱۰: آیا کسی مال یافته شده را بگیرد و نگذارد که ضایع گردد

تا این که کسی که مستحق نیست آن را نگیرد.

۲۴۳۷ - از شعبه، از سلمه بن کھیل روایت است که سوید بن غفله گفته:

در یکی از غزوات که با سلمان بن ربیع و زید بن صوحان بودم تازیانه ای یافتیم. یکی از آنان به من گفت که: تازیانه را بیفکن.

گفتم: نمی افکنم، و اگر صاحبش را یافتم به او می دهم، ورنه از آن استفاده می کنم. چون از غزوه برگشتیم حج کردیم و بر مدینه گذر کردم. در آن جا مسأله را از ابی بن کعب (رضی الله

المنبت، عن زید بن خالد الجهني رضی الله عنه: أن رجلاً سأل رسول الله ﷺ عن اللقطة، قال: «عرفها سنة، ثم اعرف وكاءها وعفاصها، ثم استفق بها، فإن جاء ربهها فأدّها إليه». قالوا: يا رسول الله، فضاء العنم؟ قال: «خذها، فإنما هي لك أو لأخيك أو للذئب». قال: يا رسول الله، فضاء الإبل؟ قال: ففضب رسول الله ﷺ حتى احمرت وجنتاه، أو احمر وجهه، ثم قال: «ما لك ولها، معها حذاؤها وسقاؤها، حتى تلقاها ربهها.» [راجع: ۹۱. أخرجه مسلم: ۱۷۲۲].

۱۰- باب: هل يأخذ اللقطة ولا يدعها تضيع

حتى لا يأخذها من لا يستحق

۲۴۳۷ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ قَالَ: سَمِعْتُ سُوَيْدَ بْنَ غَفَلَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ بْنِ رَبِيعَةَ وَزَيْدَ بْنَ صُوحَانَ فِي غَزَاةٍ، فَوَجَدْتُ سَوْطًا، فَقَالَ لِي: أَلْقَهُ، قُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ إِنْ وَجَدْتُ صَاحِبَهُ وَإِلَّا اسْتَمْتَعْتُ بِهِ، فَلَمَّا حَجَجْنَا، فَمَرَرْتُ بِالْمَدِينَةِ، فَسَأَلْتُ أَبِي بِنَ كَعْبٍ رضی الله عنه فَقَالَ: وَجَدْتُ صُرَّةً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِيهَا مِائَةٌ دِينَارٍ، فَأَتَيْتُ بِهَا النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «عَرَفْتَهَا حَوْلًا». فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُ، فَقَالَ: «عَرَفْتَهَا حَوْلًا». فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، ثُمَّ أَتَيْتُ، فَقَالَ:

۱- در حدیث ۲۴۳۷، سطر پس از لفظ - لَمَّا لَفِظَ - رَجَعْنَا - یعنی برگشتیم از چاپ افتاده است - ترجمه آن آورده شد.

فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا ، ثُمَّ آتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : «اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا اسْتَمْنِعْ بِهَا» . [راجع : ۲۴۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۳] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقَيْتُهُ بَعْدَ بَمَكَةَ ، فَقَالَ : لَا أُدْرِي أَثَلَاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلًا وَاحِدًا .

فَقَالَ : «عَرَفْتُهَا حَوْلًا» . فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا ، ثُمَّ آتَيْتُ ، فَقَالَ : «عَرَفْتُهَا حَوْلًا» . فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا ، ثُمَّ آتَيْتُ ، فَقَالَ : فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا ، ثُمَّ آتَيْتُهُ الرَّابِعَةَ فَقَالَ : «اعْرِفْ عِدَّتَهَا ، وَوِكَاءَهَا ، وَوِعَاءَهَا ، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا ، وَإِلَّا اسْتَمْنِعْ بِهَا» . [راجع : ۲۴۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۳] .

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَلَمَةَ : بِهَذَا ، قَالَ : فَلَقَيْتُهُ بَعْدَ بَمَكَةَ ، فَقَالَ : لَا أُدْرِي أَثَلَاثَةَ أَحْوَالٍ ، أَوْ حَوْلًا وَاحِدًا .

عنه) سؤال کردم. وی گفت: من در روزگار پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) همیانی یافتم که در آن صد دینار بودم. آن را نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آوردم آن حضرت فرمود: «به مدت یک سال آن را اعلان کن» به مدت یک سال اعلان کردم، سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به مدت یک سال آن را اعلان کن». به مدت یک سال اعلان کردم. سپس نزد آن حضرت آمدم. فرمود «به مدت یک سال اعلان کن» به مدت یک سال اعلان کردم^۱ سپس بار چهارم نزد آن حضرت آمدم. فرمود:

«شمار آن و پوش آن و سربند آن را اعلان کن، اگر صاحبش آمد به او بده ورنه از آن بهره بگیر».

(امام بخاری می‌گوید) روایت است از عبدان، از پدر وی، از شُعبه که سلمه همین حدیث را روایت کرده و افزوده است:

سپس سُوید را در مکه ملاقات کردم وی گفت: نمی‌دانم که اُبی بن کعب (اعلان مال یافته شده را) سه سال گفته است یا یک سال.

باب ۱۱: کسی که مال یافت شده را اعلان کرد و آن را به حاکم شرع نسپرد

۲۴۳۸ - از یزید روایت است که زیدبن خالد(رضی‌الله‌عنه) گفته: بادیه‌نشین دربارۀ مال یافت شده از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) سؤال کرد آن حضرت فرمود: «برای یک سال آن را اعلان کن، اگر کسی آمد و نشانی پوش و سربند آن را گفت، مسترد کن، ورنه از آن استفاده کن».

وی از حکم شتر گم شده سؤال کرد. رخسار

۱۱- بَاب : مَنْ عَرَفَ اللَّقْطَةَ وَلَمْ يَدْفَعْهَا إِلَى السُّلْطَانِ

۲۴۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنْ رَبِيعَةَ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنَبِّثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رضي الله عنه : أَنْ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنِ اللَّقْطَةِ ، قَالَ : «عَرَفْتُهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ أَحَدٌ يُخْبِرُكَ بِعَاقِبَتِهَا وَوِكَائِهَا ، وَإِلَّا فَاسْتَفِقْ بِهَا» . وَسَأَلَهُ عَنْ صَنَالَةِ الْإِبِلِ ، فَتَمَعَّرَ وَجْهَهُ وَقَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحَدَاؤُهَا ، تَرِدُ الْمَاءَ

۱- در حدیث ۲۴۳۷ در آغاز سطر دهم عبارت «عَرَفْتُهَا حَوْلًا» از چاپ افتاده است. ترجمه آن آورده شد.

آن حضرت متغیر شد و فرمود، «تو را با شتر چه کار است، از خود شکم دارد و پای دارد و خودش را به آب می‌رساند و شاخه درخت می‌خورد، بگذار تا آن را صاحبش پیدا کند.» وی از حکم گوسفند گم شده سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «برای تو است یا برای برادر تو است یا برای گرگ است.»

باب - ۱۲

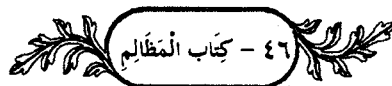
۲۴۳۹ - از ابواسحاق، از براء روایت است که ابوبکر (رضی الله عنه) گفته: من (با آن حضرت در زمان هجرت) راهی بودم، ناگاه با چوپانی مواجه شدم که گوسفندانش را می‌راند. به او گفتم: چوپان کیستی؟ وی مردی از قریش را نام گرفت که من می‌شناختم. به او گفتم: آیا گوسفند شیری داری؟ گفت: آری. من او را فرمودم. وی پای یکی از گوسفندان را بست و سپس از وی خواستم که گردو خاک را از پستان گوسفند بیفشاند و بعد از وی خواستم که گرد و خاک دستهای خویش را دور نماید. وی کفهای دستهایش را بر یکدیگر زد و در ظرفی شیر دوشید. من برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در ظرفی شیر ریختم و دهانه ظرف را با پاره جامه‌ای بستم، سپس بر روی ظرف آب ریختم تا آنکه بخش زیرین آن سرد شد، بعد آن را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بردم و گفتم: بنوش یا رسول الله آن حضرت نوشید و من خشنود شدم

وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ، دَعَاهَا حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا». وَسَأَلَهُ عَنِ ضَالَّةِ الْغَنَمِ، فَقَالَ: «هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّنَبِ». [راجع: ۹۱. أخرجه مسلم: ۱۷۷۲].

۱۲- باب :

۲۴۳۹ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: أَخْبَرَنِي الْبَرَاءُ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه قَالَ: انْطَلَقْتُ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ، فَقُلْتُ: لِمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَمَسَّاهُ فَعَرَفْتُهُ، فَقُلْتُ: هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لِي؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَمَرْتُهُ، فَأَعْتَمَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفِضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْغُبَارِ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفِضَ كَفَّيْهِ، فَقَالَ هَكَذَا، ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالْأُخْرَى، فَحَلَبَ كَيْبَةً مِنْ لَبَنٍ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِدَاوَةً، عَلَى فَمِهَا خَرْقَةٌ، فَصَبَّيْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى يَبْرُدَ أَسْفَلُهُ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ: اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيَ. [انظر: ۳۹۱۵، ۳۹۵۲، ۳۹۰۸، ۳۹۱۷، ۲۵۹۰۷. أخرجه مسلم: ۲۰۰۹ مختصراً بزيادة، وأخرجه: ۲۰۰۹، في الزهد (۷۵) مطولاً].



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۶ - کتاب مظالم
درباره ظالمان و غضب

فِي الْمَظَالِمِ وَالْغَضَبِ

و قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا تَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ. مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ»: رَافِعِي، الْمُقْنِعُ وَالْمُقْمِحُ وَاحِدٌ.

و قَالَ مُجَاهِدٌ: «مُهْطِعِينَ» مُدْبِي النَّظَرِ، وَيُقَالُ: مُسْرِعِينَ.

«لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً» يَعْنِي جَوْفًا لَا عَقُولَ لَهُمْ.

«وَأَنْذَرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَحْبُ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعَ الرَّسُولَ أَوْكَمُ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ رِوَالٍ. وَسَكَتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ. وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ. فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخَلَّفَ وَعْدِهِ رَسُولَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ». [ابراهيم: ۴۷ - ۴۹].

و فرموده خدای تعالی: «و هرگز میندار خدا را بی خبر از آنچه می کنند ستمکاران، جز این نیست که مهلت می دهد ایشان را برای روزی که خیره شوند در آن چشمها، شتاب کنندگان، سر خود بردارندگان (ابراهیم: ۴۲ و ۴۳).

لفظ «مُقْنِعِي» که در آیت است به معنی بلندکردن است، کلمات الْمُقْنِعُ و الْمُقْمِحُ، دارای معنی واحدی است!

و مجاهد گفته است: کلمه «مُهْطِعِينَ» که در آیت است به معنی پیوسته نگرندگان است. و به معنی، شتاب کنندگان، گفته می شود!

«باز نمی گردد به سوی ایشان چشم ایشان، و دلهای ایشان خالی است» (ابراهیم ۴۳)

کلمه «هَوَاءً» که در آیه است یعنی خالی، (۴) و ایشان را (از فرط دهشت قیامت) عقل نیست.

«و بترسان مردمان را از روزی که بیاید به ایشان عذاب، پس گویند ظالمان ای پروردگار ما مهلت ده ما را تا میعاد نزدیک تا اجابت کنیم دعوت تو را و پیروی کنیم رسولان را گفته شود به ایشان، آیا قسم نمی خوریدید پیش

۱- معنای - مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ - به منی بلندکردن سرهای ایشان است. یعنی در قیامت ستمکاران از فرط حیرت سر به هوا راه می روند.
۲- در متن ترجمه انگلیسی بخاری و برخی نسخ دیگر آمده است: «قال غيره • یعنی غیر از مجاهد گفته است که معنی آن شتاب کنندگان است کلمه - مُهْطِع - به کسی نسبت داده می شود که به خواری و فروتنی بنگرد و چشم برندارد

از اینکه نباشد شما را هیچ زوال» (ابراهیم ۴۴).

«و ساکن شدید در منازل آنان که ستم کردند بر خویش و واضح شد شما را که چه کردیم به ایشان و زدیم برای شما مثلها» (ابراهیم: ۴۵).

«و هر آینه تدبیر کردند به تدبیر خویش و نزد خداست علم تدبیر ایشان و اگر چه باشد تدبیر ایشان که از جابر کند کوه‌ها را» (ابراهیم ۴۶).

«پس مپندار خدا را خلاف‌کننده و عده خود با رسولان خود هر آینه خدا غالب صاحب انتقام است.» (ابراهیم ۴۷).

باب ۱: کيفر ظلم

۲۴۴۰ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آن گاه که مسلمانان از آتش سوزی بر پلی که میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند و از مظالمی که در دنیا کرده‌اند از یکدیگر قصاص می‌گیرند ۶۴ تا آنکه (از گناه) پاک (و از مظالم) تصفیه گردند. و سپس به ایشان اجازه ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که نفس محمد درید قدرت اوست که هر یک از ایشان به مسکن خویش در بهشت را هیاب‌تر است نظر به مسکن خود در دنیا.

یونس بن محمد، از شیبیان، از قتاده، از ابومؤکل روایت کرده است.

۱ - باب : قِصَاصِ الْمَظَالِمِ

۲۴۴۰ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِي ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيَقَاصُونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نَقَوْا وَهَبُوا ، أذن لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَذَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا » .

وَقَالَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ . [انظر : ۶۵۳۵] .

۱- یعنی از حسنات ظالمین گرفته شده و بر حسنات مظلومین افزوده می‌شود.

۲ - باب : قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾. [هود: ۱۸]

۲۴۴۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرَزِ الْمَازِنِيِّ قَالَ : بَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي مَعَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخَذَ بِيَدِهِ ، إِذْ عَرَضَ رَجُلٌ فَقَالَ : كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى ؟ فَقَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَفَّهُ وَيَسْتُرُهُ ، يَقُولُ : أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا ؟ يَقُولُ : نَعَمْ أَيُّ رَبِّ ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ ، قَالَ : سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا ، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ . وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُ ، يَقُولُ الْأَشْهَادُ : «هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّهِمْ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾» . [هود : ۱۸] . [الطبر: ۴۶۷۰، ۴۶۸۵، ۴۷۵۱۴]. أخرجه مسلم : ۲۷۶۸ .

باب ۲: قول خدای تعالی
«آگاه باش که لعنت خداست به
ستمکاران» (هود: ۱۸).

۲۴۴۱ - روایت است از قتاده که صفوان بن مُحْرزِ المازنی گفته است: درحالی که با ابن عمر (رضی الله عنه) در راه روان بودم و دست او را گرفته بودم، ناگاه مردی پیش آمد و گفت: در مورد گفت و گوی محرمانه (میان خدا و بنده در قیامت) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چه شنیدی؟ ابن عمر گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می فرمود: «همانا خداوند، مسلمان را به خود نزدیک می کند و او را در حمایت خود قرار داده بر او پرده می نهد و به او می گوید: آیا چنین گناهی مرتکب نشدی؟ وی می گوید: آری، ای پروردگار من، تا آن که به گناهان خویش اقرار می کند و به نفس خویش درمی یابد که هلاک می گردد. خداوند می فرماید: گناهان تو را در دنیا پوشیدم و امروز گناهان تو را می بخشم سپس نامه اعمال نیک او را به او می دهد. و اما در مورد کافر و منافق شاهدان می گویند».

«ایشانند آنان که دروغ بستند بر پروردگار خویش، آگاه باش لعنت خداست بر ستمکاران» (هود: ۱۸).

۳ - باب : لَا يَظْلِمُ الْمُسْلِمُ

الْمُسْلِمَ وَلَا يُسْلِمُهُ

باب ۳: مسلمان بر مسلمان ستم نکند و او را
به هلاکت نیفکند

۲۴۲۲ - از سالم، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نکند و او را به هلاکت نیفکند و کسی که حاجت

۲۴۴۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : أَنَّ سَالِمًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «

برادر خود را روا می‌دارد خداوند حاجت او را روا می‌دارد، و کسی که اندوه و مشقت مسلمانی را دور می‌گرداند، خداوند از اندوه‌ها و مشقت‌های او در روز قیامت دور می‌گرداند، و کسی که از مسلمانی پرده‌پوشی کند، خداوند در روز قیامت از وی پرده‌پوشی می‌کند».

باب ۴: به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم

۲۴۴۳ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

۲۴۴۴ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «به برادر خود کمک کن، ظالم است یا مظلوم».

گفتند: یا رسول الله، آن کسی را که مظلوم است کمک می‌کنیم، ولی کسی را که ظالم باشد، چگونه کمک کنیم.
آن حضرت فرمود: «دست‌های او را می‌گیری» (تا او را از ظلم بازداري).

باب ۵: کمک به مظلوم

۲۴۴۵ - از معاویه بن سُوید روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد و چنین ذکر کرد: عیادت مریض، و همراهی جنازه و

المُسلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلَمُهُ نَ وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . [انظر : ۶۹۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۵۸۰ .]

۴ - باب : أَعْنِ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا

۲۴۴۳ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بْنُ أَنَسٍ وَحَمِيدُ الطَّوِيلُ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «نَصْرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» . [انظر : ۲۴۴۴ ، ۶۹۵۲ .]

۲۴۴۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنِ أَنَسِ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «نَصْرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا نَصْرُهُ مَظْلُومًا ، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا ؟ قَالَ : «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ» . [راجع : ۲۴۴۳ .]

۵ - باب : نَصْرُ الْمَظْلُومِ

۲۴۴۵ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدٍ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَمَرَنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِسَبْعٍ ، وَنَهَاَنَا عَنْ سَبْعٍ ، فَذَكَرَ : عِيَادَةَ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعَ الْجَنَائِزِ ، وَتَشْمِيتَ الْعَاطِسِ ، وَرَدَّ السَّلَامِ ، وَنَصْرَ

الْمُظْلَمُونَ ، وَاجَابَةَ الدَّاعِي ، وَإِبْرَارَ الْمُقْسِمِ . [راجع : ۱۲۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۶۶ ، مطولاً] .

عطسه‌کننده را یرحمک الله گفتن و سلام را جواب‌دادن، ومظلوم را یاری رساندن، و دعوت را قبول کردن و سوگندکننده را در ایفای آن کمک کردن.

۲۴۴۶ - از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مسلمان برای مسلمان مانند بنایی است که اجزای آن یکدیگر را محکم می‌کند» و (در اثنای گفتن) انگشتان خویش را درهم آورد.

۲۴۴۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ بَرِيدٍ ، عَنْ أَبِي بَرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مَوْسَى رضی الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم . قَالَ : «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبَيْتَانِ ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» . وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ . [راجع : ۴۸۱ . أخرجه مسلم : ۲۵۸۵] .

باب ۶: انتقام از ظالم

نظر به گفته خداوند جلّ ذکره:

«دوست نمیدارد خدا، بلند گفتن سخن بد را، مگر سخت گفتن مظلوم که عفو است و هست خدا شنوا و دانا» (النساء: ۱۴۸) و آنان که چون برسد بدیشان تعدی ایشان انتقام می‌کشند» (الشوری ۳۹) ابراهیم (نخعی) گفته است: صحابه دوست نداشتند (با انتقام‌جویی) خوار ساخته شوند و چون قدرت می‌یافتند عفو می‌کردند.

۶ - باب : الانتصار

مِنَ الظَّالِمِ

لِقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ [النساء : ۱۴۸] .
﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾ [الشورى : ۳۹] .
قال إبراهيم : كانوا يكرهون أن يستدلوا ، فإذا قدروا عَفَوْا .

باب ۷: عفو مظلوم

نظر به گفته او تعالی: «اگر آشکارا کنید کار نیک را یا پنهان کنید آن را یا عفو کنید از ظلمی، پس هر آینه هست خدا عفوکننده توانا» (النساء: ۱۴۹).

«و سزای بدی است مانند آن. پس هر که در گذرد و قضیه را به اصلاح آرد، پس مزد او بر خداست و هر آینه خدا دوست نمی‌دارد ظالمان را. و هر آینه کسی که انتقام کشد بعد

۷ - باب : عفو المظلوم

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِن تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴾ [النساء : ۱۴۹] . ﴿ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلَمَنَ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مَن سَبِيلٍ . إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . وَلَمَن صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنَ عِزِّ الْأُمُورِ . وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا

مظلوم شدن خود، پس آن جماعت نیست بر ایشان هیچ راه ملامت. جز این نیست که راه ملامت به آن جماعت است که ظلم می‌کنند بر مردمان و فساد می‌طلبند در زمین به ناحق، آن جماعت ایشان راست عذاب‌دهنده و هر که صبر کند و بیامزد هر آینه این صفت از کارهای مقصود است [و هر که گمراه کند خدا پس نیست او را هیچ کارسازی بعد از وی] و ببینی ستمکاران را چون معاینه کنند عذاب را، گویند آیا هست به سوی بازگشتن هیچ راهی» (الشوری: ۴۰ تا ۴۴).

۸ - باب : الظلم ظلمات یوم القیامة

باب ۸: ظلم در روز قیامت تاریکی است

۲۴۴۷ - از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «ظلم در روز قیامت، تاریکی است».

۲۴۴۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ الْمَاجَشُونُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الظُّلْمُ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [أخرجه مسلم : ۲۵۷۹] .

۹ - باب : الاتقاء والحدّز من دعوة المظلوم

باب ۹: ترس و حدّز از دعای مظلوم

۲۴۴۸ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) معاد را (برای گرفتن صدقه و تعلیم احکام دین) به یمن فرستاد و فرمود: «از دعای مظلوم بترس، همانا میان وی و میان خداوند حجابی نیست».

۲۴۴۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ الْمَكِّيُّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَيْفِيٍّ ، عَنْ أَبِي مَعْبُدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : « اتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهَا أَيْسَرُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ » . [راجع : ۱۳۹۵ . أخرجه مسلم : (۱۹) مطولاً] .

۱۰ - باب : من كانت له مظلمة

باب ۱۰: کسی که مردی بر وی ستم کرده است و او آن مرد را ببخشد، آیا ظلم وی را بیان کند

عند الرجل فحلّها له ،
هل يبين مظلمته

۱- عبارت میان دو قلابک] و هر کرا... [آغاز آیه ۳۴ سوره - الشوری - است که در متن نیامده است. آورده شد.

۲۴۴۹ - از سعید مقبری از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که از جانب وی به یکی^۱ ستمی رفته باشد، چون لطمه بر آبروی وی و یا چیزی دیگر، باید امروز از وی بخشودگی بخواهد، قبل از آنه (روزی فرا رسد) که او را درهم و دیناری نباشد و اگر آن ظالم را (در آنروز) عملی نیک باشد از آن به اندازه ظلم وی گرفته می شود و اگر او را اعمال نیک نباشد، از اعمال بد کسی که به وی ظلم کرده است گرفته می شود و بر او بار می شود».

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اسماعیل بن ابی اویس گفت^۲: (سعید را وی این حدیث) به خاطری - مقبری - نامیده می شود که در نزدیک قبرها منزل می کرد.

ابوعبدالله گفته است: سعید مقبری، مولی بنی لیث است و اسم وی سعید بن ابوسعید است و اسم ابوسعید، کیسان است.

باب ۱۱: اگر ظلم کسی را بخشیده باشد حق بازگشت بدان ندارد

۲۴۵۰ - از عروه، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) آن آیه را خواند «اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی را، پس گناه نیست بر ایشان در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح» (النساء ۱۲۸) (در شأن آن گفت):^۳ مردی، زنی داشت که از وی

۲۴۴۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذُنَبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : « مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَحَدٍ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ ، قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحَمِلَ عَلَيْهِ » .

قال أبو عبد الله : قال إسماعيل بن أبي أويس : إنَّما سُمِّيَ الْمَقْبُرِيُّ لِأَنَّهُ كَانَ نَزَلَ نَاحِيَةَ الْمَقَابِرِ .

قال أبو عبد الله : وسعيد المقبري هو مولى بني ليث ، وهو سعيد بن أبي سعيد ، واسم أبي سعيد كيسان . [انظر : ٦٥٣٤] .

۱۱ - باب : إِنْذَا حَلَّلَهُ مِنْ

ظَلَمِهِ فَلَا رَجُوعَ فِيهِ

۲۴۵۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ . قَالَتْ : الرَّجُلُ تَكُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ ، لَيْسَ بِمُسْتَكْرَمِنَهَا ، يُرِيدُ أَنْ يُقَارِفَهَا ، فَقَوْلُ : أَجْعَلُكَ مِنْ شَأْنِي فِي حِلٍّ ، فَتَزَكَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ذَلِكَ . [انظر : ٢٦٩٤ ، ٤٦٠١ ، ٥٢٠٦] .

أخرجه مسلم : ٣٠٢١] .

۱- حدیث ۲۴۴۹ سطر ۳، عبارت «من کان له مظلمة لأحد» در برخی نسخ بخاری چنین است «من کان له مظلمة لآخیه» یعنی کسی که از جانب وی به برادرش ستمی رفته باشد.

۲- اسماعیل بن ابی اویس خواهر زاده امام مالک است.

۳- این آیه در مشروعیت خلع است، و خلع آن است که زن چیزی به شوهر بدهد و از وی جدا شود.

بسیار بهره‌گیرنده نبود، خواست که وی را از خود جدا گرداند. آن زن می‌گفت: از هر حقی که بر تو دارم می‌گذرم. و این آیه در آن مورد نازل شد.

باب ۱۲: اگر کسی را از حق خویش اجازه دهد و یا بروی حلال گرداند و مقدار آن را معین نکند که چند است

۲۴۵۱ - از سهل بن سعد ساعدی (رضی الله عنه) روایت است که گفته: برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید به جان راست وی پسر خوردسال و به جانب چپ وی بزرگسالان بودند. آن حضرت به پسر خوردسال گفت: «آیا اجازه میدهی که بقیه نوشیدنی را به بزرگسالان بدهم».

آن پسر گفت: «به خدا سوگند یا رسول الله، که من سهم خود را به هیچ کس نمی‌دهم. سهل گفته است: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نوشیدنی را به دست وی داد.

باب ۱۳: گناه کسی که ببخشی از زمین دیگری را به ظلم بگیرد

۲۴۵۲ - از عبدالرحمن بن عمرو بن سهل روایت است که سعید بن زید (رضی الله عنه) گفته: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که از زمین دیگری به ظلم بگیرد، هفت زمین، طوق گردنش می‌شود».

۲۴۵۳ - از محمد بن ابراهیم روایت است که ابوسلمه گفته: میان او مردم (به پاره زمین) دعوی شد. وی موضوع را به عایشه (رضی الله عنها)

۱۲ - باب: إِذَا أُذِنَ لَهُ أَوْ أَحَلَّهُ، وَلَمْ يُبَيِّنْ كَمْ هُوَ

۲۴۵۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَتَى بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الْأَشْيَاحُ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ «أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ» . فَقَالَ الْغُلَامُ : لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَا أُوْتِرُ بِنَصِيْبِي مِنْكَ أَحَدًا . قَالَ : فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي يَدِهِ . [راجع : ۲۴۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۰] .

۱۳ - باب: إِثْمٌ مَن ظَلَمَ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ

۲۴۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ سَهْلِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ رضي الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ» . [انظر : ۳۱۹۸ * . أخرجه مسلم : ۱۶۱۰] .

۲۴۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنَسِ

اظهار کرد و او گفت:

ای ابوسلمه، از گرفتن زمین بپرهیز، همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است.

«کسی به مقدار یک وجب زمین به ظلم بگیرد هفت زمین، طوق گردنش می شود».

۲۴۵۴ - از عبدالله بن مبارک، از موسی بن عقبه، روایت است از سالم، از پدر وی (رضی الله عنه) فرموده است: «کسی که از زمینی به ناحق چیزی بگیرد، در روز قیامت تا قعر هفت زمین فرو برده می شود».

فربری گفته است: ابوجعفر بن ابوحاتم می گوید که ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: این حدیث در کتابهای ابن مبارک در خراسان ضبط نشده است، و آن را (از حافظه خود) بر مردم بصره املاء کرده ام.

باب ۱۴: اگر کسی از حق خود چیزی را به دیگری اجازه می دهد رواست.

۲۴۵۵ - از شعبه که جیبه روایت است که گفته:

با گروهی از مردم عراق در مدینه بودیم و ما را قحط سالی رسیده بود ابن زبیر ما را خرما می داد و ابن عمر (رضی الله عنه) بر ما می گذشت و می گفت:

همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از خوردن خرما که دو دانه در دهان کند منع کرده است، مگر آنکه آن مرد از شما که برادر وی هستید اجازه بگیرد» (در خوان مشترک).

۲۴۵۶ - از ابوائل که ابومسعود روایت است که گفته:

۲۴۵۴ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَقِبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « مَنْ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ » .

قَالَ الْفَرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي حَاتِمٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : هَذَا الْحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، أَمْلَأَهُ عَلَيْهِمُ بِالْبَصْرَةِ . [انظر : ۳۱۹۶] .

۱۴ - بَاب : إِذَا أَدْنَى
إِنْسَانَ لِأَخْرَ شَيْئًا جَاَزًا

۲۴۵۵ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ : كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فِي بَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، فَأَصَابَنَا سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْزُقُنَا النَّعْمَ ، فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَمْرُبُنَا قِيُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم نَهَى عَنِ الْإِقْرَانِ ، إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذَنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَحَاهُ . [انظر : ۲۴۸۹ ، ۲۴۹۰ ، ۵۴۴۶ ، اخرجه مسلم : ۲۰۴۵] .

۲۴۵۶ - حَدَّثَنَا أَبُو النَّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ

مردی از انصار ابوشعیب نامیده شد و غلام وی قصاب بود ابوشعیب به او گفت: طعامی که پنج نفر را کفایت کند برایم مهیا کن که شاید پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دعوت کنم و او نفر پنجم از آن پنج نفر است. و او در سیمای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اثر گرسنگی مشاهده کرده بود. وی آن حضرت را دعوت کرد. لیکن مردی که دعوت نشده بود با ایشان همراه گردید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«این مرد ما را همراهی کرده است، آیا به وی اجازه می دهی».

ابوشعیب گفت: آری.

الأنصار يُقال له أبو شعيب ، كان له غلام لحام ، فقال له أبو شعيب : اصنع لي طعام خمسة ، لعلني أدعو النبي ﷺ خمس خمسة ، وأبصر في وجه النبي ﷺ الجوع ، فدعاه ، فقبههم رجل لم يدع ، فقال النبي ﷺ : « إن هذا قد اتبعنا ، أتأذن لك » . قال : نعم . [راجع : ۲۰۸۱ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۶] .

باب ۱۵: فرموده خدای تعالی:

«حال آنکه او سخت ترین ستیزندگان است»
(البقره: ۲۰۴)

۲۴۵۷ - از عایشه (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده:

«همانا مبعوض ترین مردم نزد خداوند، کسی است که بسیار پیکارگر و ستیزه جو است».

۱۵ - باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
﴿ وَهُوَ ألدُّ الْخَصَامِ ﴾ [البقرة : ۲۰۴]

۲۴۵۷ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ أَبْيَضَ الرَّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلْدُّ الْخَصِمُ » . [انظر : ۴۵۲۳ ، ۷۱۸۸ . أخرجه مسلم : ۲۶۶۸] .

باب ۱۴: گناه کسی که دعوی باطل کند و بدان آگاه باشد

۲۴۵۸ - از عروه بن زبیر، از زبیر بنت أم سلمه روایت است که مادر وی أم سلمه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر در حجره خویش صدای گفتگو و کشمکش را شنید و به سوی آنها برآمد و گفت:

«همانا من انسانم و خصم (مدعی) نزد من

۱۶ - باب : إِنْ مَن
خَاصَمَ فِي بَاطِلٍ وَهُوَ يَعْلَمُهُ

۲۴۵۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ أُمَّهَا أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةَ بِيَابِ حُجْرَتِهِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أبلغَ مِنْ بَعْضٍ ،

میاید و شاید که یکی از شما نسبت به دیگری زبان آورتر باشید و من می‌پندارم که وی راست می‌گوید و به مفاد وی حکم می‌کنم، پس اگر من از حق مسلمانی به مفاد وی حکم می‌کنم، همانا آن پاره‌ای از آتش است که آن را می‌گیرد و یا می‌گذارد.»

۱۷ - باب : إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ

باب ۱۷: کسی که دعوی کند و دشنام دهد
 ۲۴۵۹ - از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است کهخ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «چهار خصلت اند که در هر کس که باشد منافق است یا اگر یکی از این چهار خصلت در وی باشد خصلتی از نفاق در وی است تا آنکه آن را ترک کند: چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بدهد، نقض کند، و چون دعوی کند دشنام دهد.»

۲۴۵۹ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا ، أَوْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ أَرْبَعَةٍ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَّعِيَهَا : إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ » . [راجع : ۳۴ . أخرجه مسلم : ۵۸] .

۱۸ - باب : قِصَاصُ الْمَظْلُومِ

إِذَا وَجِدَ مَالًا ظَالِمِهِ

باب ۱۸: جبران کردن مظلوم، اگر به مال ظالم دست یابد
 و ابن سیرین گفته‌است: مظلوم جبران می‌کند و این آیت را خواند: «و اگر مکافات کنید پس مکافات کنید به مثل آنچه با شما معامله کرده شد» (النمل: ۱۲۶).

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : يُقَاصُهُ ، وَقَرَأَ : ﴿ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِبِئْسَلِ مَا عُوِّقْتُمْ بِهِ ﴾ [النحل : ۱۲۶] .

۲۴۶۰ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته: هند بنت عتبه بن ربیعہ آمد و گفت: یا رسول الله، ابوسفیان مردی خسیس است، آیا بر من گناه است که از مال وی اولادمان را غذا بدهم؟
 آن حضرت فرمود: «اگر بدیشان مطابق

۲۴۶۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عَتَبَةَ بِنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مَسِيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَتَا ؟ فَقَالَ : « لَا حَرَجَ عَلَيْكَ أَنْ تُطْعِمِيَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ » . [راجع : ۲۲۱۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۴] .

عرف غذا بدهی بر تو گناهی نیست».

۲۴۶۱ - از عُبَّه بن عامر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: ما به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفتیم که تو ما را می فرستی و ما بر قومی فرود می آیم و آنها ما را میهمان نمی کنند. در این چه حکم می کنی؟ آن حضرت به ما گفت: «چون به قومی فرود می آید بر شما امر می شود که آنچه را سزاوار میهمان است بپذیرید و اگر چنان نمی کنند حق میهمان را از ایشان بگیرید!».

باب ۱۹: آنچه در مورد سایبانها آمده است

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وی اران وی در سقیفه بنی ساعده نشستند.

۲۴۶۲ - از ابن عباس روایت است که عمر (رضی الله عنه) گفته: آن گاه که خداوند روح پیامبرش را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگرفت، انصار (برای تعیین خلیفه) در جایگاه بنی ساعده گرد آمدند. من به ابوبکر گفتم: بیا با ما راهی شو. و ما نزد ایشان به سقیفه بنی ساعده رفتیم.

باب ۲۰: همسایه، همسایه اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند

۲۴۶۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «همسایه، همسایه اش را از خلانیدن چوب در دیوار خود منع نکند» سپس ابوهریره به یاران خود

۲۴۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقَيْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّكَ تَبْعُنَا، فَتَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَقْرُونَنَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ قَالَ لَنَا: «إِنْ تَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ، فَأَمْرٌ لَكُمْ بِمَا يَتَّبِعِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ». [انظر: ۶۱۳۷، ك. أخرجه مسلم: ۱۷۲۷].

۱۹ - باب: ما جاء

في السقائف

وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ. [راجع: ۲۲۵۶].

۲۴۶۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، وَأَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ: حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ، إِنَّ الْأَنْصَارَ اجْتَمَعُوا فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: انْطَلِقْ بِنَا، فَجَنَّتَاهُمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ. [انظر: ۳۴۴۵، ۳۹۲۸، ۴۰۲۱، ۶۱۸۲۹، ۶۸۳۰، ۷۳۲۲]. أخرجه مسلم: ۱۶۹۱ بقطعة لم ترد في هذه الطريق. و انظر: ۵۲۷۱].

۲۰ - باب: لا يمنع جار جارَه

أن يغرر خشبَه في جداره

۲۴۶۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرُرَ خَشْبَهُ فِي

۱- در رابطه به فضاخ یا جبران مظلوم است و ظاهراً میهمانی را واجب می گرداند، زیرا آن حضرت فرمود که حق میهمان را از ایشان بگیرد، و مذهب لیت همین است. امام احمد آن را به پادیه نشینها خاص ساخته است و نزد ابوحنیفه و مالک و شافعی و جمهور سنت موکده است.

جَدَّارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ، وَاللَّهِ لَأَزِمِينَ بِهَا بَيْنَ أَكْتَفَائِكُمْ. [انظر: ٥٦٢٧، ٥٦٢٨]. أخرجه مسلم: ١٦٠٩.]

می‌گفت: چه موجب است که می‌بینم شما از این سنت روی می‌گردانید. به خدا سوگند که این حکم را برگردن شما بار می‌کنیم.

۲۱ - باب : صَبَّ الْخَمْرِ فِي الطَّرِيقِ

باب ۲۱: ریختن شراب در راه

٢٤٦٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ أَبُو يَحْيَى : أَخْبَرَنَا عَمَّانُ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : كُنْتُ سَاقِيَ الْقَوْمِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَلْحَةَ ، وَكَانَ خَمْرُهُمْ يَوْمَئِذٍ الْقَضِيخَ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنَادِيًا يَنَادِي : أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، قَالَ : فَقَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ : الْخُرُوجُ فَأَهْرِقْهَا ، فَخَرَجْتُ فَهَرَقْتُهَا ، فَجَرَّتْ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ - بَعْضُ الْقَوْمِ : قَدْ قُتِلَ قَوْمٌ وَهِيَ فِي بَطُونِهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا ﴾ الْآيَةَ . [المائدة: ٩٣] . [انظر: ٤٤٦١٧، ٤٤٦٢٠، ٤٥٥٨٠، ٤٥٥٨٢، ٤٥٥٨٤، ٤٥٦٠٠، ٤٥٦٢٢، ٤٥٦٢٣]. أخرجه مسلم: ١٩٨٠.]

٢٤٦٤ - از آنس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: من در منزل ابوطلحه به مردم شراب می‌دادم و در آن روز شراب ایشان از عصاره غوره خام یا خرما تهیه می‌شد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) منادی را فرمود تا اعلام بدارد که: آگاه باشید. به تحقیق که شراب حرام گردید.

ابوطلحه به من گفت: بیرون آی و شراب را بر زمین بریز. من برآمدم و شراب را بر زمین ریختم تا آنکه در کوچه‌های مدینه جاری گشت برخی از مردم گفتند: آنانی که هنوز شراب در شکم‌هایشان است به تحقیق که کشته شدند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«نیست بر کسانی که ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند گناهی در آنچه خوردند» (مائده: ٩٣).

۲۲ - باب : أَفْنِيَةِ الدُّورِ وَالْجُلُوسِ فِيهَا

باب ۲۲: صحن سرایها و نشستن در آن

و نشستن بر سر راهها

و عایشه گفته است: ابوبکر در صحن سرای خود مسجدی بنا کرد که در آن نماز می‌گزارد و قرآن می‌خواند. زنان مشرکین و فرزندان ایشان بر وی گرد می‌آمدند و از وی در شگفت بودند. در آن روزها پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مکه بود.

وَالْجُلُوسِ عَلَى الصُّعَدَاتِ وَقَالَتْ عَائِشَةُ : قَابَتِي أَبُو بَكْرٍ مَسْجِدًا بِنَاءَ دَارِهِ ، يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَقْصِفُ عَلَيْهِ نِسَاءَ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ يُعْجِبُونَ مِنْهُ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ . [راجع: ٤٤٧٦.]

٢٤٦٥ - از ابوسعید خدری روایت است که

٢٤٦٥ - حَدَّثَنَا مَعَاذُ بْنُ قُضَّالَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو حَفْصُ

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرموده: «شما از نشستن بر سر راهها دوری گزینید» یاران گفتند: ما را از آن گزیری نیست، زیرا آن موضعی است که در آن می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم.

آن حضرت فرمود: «اگر بدان مجالس می‌روید، حق راه را بدهید» گفتند: حق راه چیست؟

«پوشیدن چشم (از آنچه موجب فتنه است) و پرهیز از آزار رهروان و پاسخ به سلام، و امر به معروف و نهی از منکر است».

باب ۲۳: کندن چاه بر سر راه اگر موجب اذیت نشود

۲۴۶۶ - روایت است از ابوهریره(رضی الله عنه) که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «درحالی که مردی در راه روان بود. سخت تشنه شد، سپس چاهی دید و در آن فرود رفت و آب نوشید، سپس بیرون آمد، ناگاه سگی را دید که از تشنگی زبان برآورده و گل می‌خورد. آن مرد با خود گفت: تشنگی که بر این سگ رسیده است همچون حالتی است که بر من رسیده بود. وی در چاه فرود رفت و کفش خود را پر از آب کرد و سگ را نوشانید. خداوند او را ستود و پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفتند: یا رسول الله، آیا ما را در نیکویی با حیوانات ثوابی می‌باشد؟ آن حضرت فرمود: «در نیکویی با هر صاحب جگرتر ثواب است».

باب ۲۴: دور کردن آنچه موجب اذیت است

همام از ابوهریره، از پیامبر(صلی الله علیه وسلم)

أَبْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطَّرِيقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بِدُ، إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا. قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجَالِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا». قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكَفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ». [انظر: ۲۲۲۹، أخرجه مسلم: ۲۱۲۱، وفي السلام: ۳۱].

۲۳ - باب: الأبار على الطرُق إذا لم يُتأذ بها

۲۴۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنِ مَالِكٍ، عَنْ سَمِيِّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَبْتَازُ رَجُلٌ بِطَرِيقٍ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَوَجَدَ بُئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبُ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلَ الَّذِي كَانَ بَلَغَ مِنِّي، فَنَزَلَ الْبُئْرَ فَمَلَأَ حَفَّهُ مَاءً، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَعَفَّرَ لَهُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنْ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ لِأَجْرٍ؟ فَقَالَ: «فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ». [راجع: ۱۷۳، أخرجه مسلم: ۲۲۴۴].

۲۴ - باب: إماطة الأذى

وقال همّام: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«بِطِ الْأَدَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ». [راجع: ۲۷۰۷].

روایت کرده است که فرمود: «دورکردن آنچه موجب اذیت (بر سر راه) است صدقه است».

۲۵ - باب : الْغُرْفَةُ وَالْعَلِيَّةُ الْمُشْرِفَةُ فِي السُّطُوحِ وَغَيْرِهَا

باب - ۲۵: بالا خانه و جایگاه بلند که مشرف بر بام و غیر آن باشد

۲۴۶۷ - روایت است از عروه که اسامه بن زید (رضی الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر یکی از قلعه‌های بلند مدینه برآمد و سپس فرمود: «آیا شما می‌بینید، آنچه من می‌بینم؟ همانا من جای وقوع فتنه‌ها را در میان خانه‌های شما همچون جای دانه‌های باران می‌بینم».

۲۴۶۸ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفته است: من همیشه در صدد آن بودم که درباره دو تن از همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، از عمر (رضی الله عنه) سؤال نمایم که خداوند در مورد ایشان گفته است:

دوای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد، هر آینه کج شده است دل‌های شما» (التحریم: ۴).

من با عمر (رضی الله عنه) حج گزاردم. وی راه خود را کج کرد و من هم راه خود را کج کردم و ظرف آب با خود گرفتم. او قضای حاجت کرد و پس آمد. به دستهایش آب ریختم و وضو کرد.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، کدام‌اند آن دو زن از زنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که خداوند عزوجل درباره‌شان گفته است: «ای دو زن پیغامبر، اگر رجوع کنید به سوی خدا خوش باشد هر آینه کج شده است دل‌های شما».

وی گفت: ای ابن عباس، در شگفتم از این

۲۴۶۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عِيْنَةَ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطْمٍ مِنْ أَطَامِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ قَالَ : «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى ؟ إِنِّي أَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ» . [راجع: ۱۸۷۸ . أخرجه مسلم : ۲۸۸۵].

۲۴۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي تَوْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ ﷺ ، عَنِ الْمَرَاتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ﴾ . [التحریم: ۴].

فَحَجَجْتَ مَعَهُ ، فَعَدَلْتَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ ، فَتَبَرَّرْتُ ، حَتَّى جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الْإِدَاوَةِ فَتَوَضَّأَ . فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مِنَ الْمَرَاتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا : ﴿ إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ ﴾ .

فَقَالَ : وَاعْجَبِي لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسَ ، عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ . ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرَ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ ، فَقَالَ : إِنِّي كُنْتُ وَجَارَ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ ، وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ ، وَكُنَّا تَتَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَيَنْزِلُ يَوْمًا ، وَأَنْزَلَ يَوْمًا فَإِذَا نَزَلَتْ جَنَّتُهُ مِنْ خَيْرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْأَمْرِ وَغَيْرِهِ ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَّ مِثْلَهُ ، وَكُنَّا مَعَشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الْأَنْصَارِ إِذَا هُمْ قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ

سؤال تو. آن دو زن عایشه و خصمه‌اند. سپس عمر حدیثی را بیان کرد و گفت:

من و همسایه انصاری‌ام که در محل بنی‌امیه بن زید، واقع در بلندیهای مدینه می‌زیستیم، به نوبت نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌رفتیم. روزی او می‌رفت و روزی من می‌رفتم. اگر من می‌رفتم با خبر آن روز، چون او امر شرعی و غیره برمی‌گشتم و چون او می‌رفت همان می‌کرد که من می‌کردم. ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم و چون نزد انصار (به مدینه) آمدیم، آن‌گاه دیدیم که ایشان قومی‌اند که زنان ایشان بر ایشان تسلط دارند. بنابراین زنان ما نیز روش و سلوک زنان انصار را در پیش گرفتند. چنان‌که روزی بر زن خود فریاد زدیم. وی مرا جواب بازگفت، و دوست نداشتیم که مرا جواب باز گوید. وی گفت: چرا ناراحتی که جواب تو را بازگفتم،

به خدا سوگند که زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) او را جواب بازمی‌گویند و حتی یکی از زنان وی از روز تا شب با او صحبت نمی‌کند. سخت مضطرب شدم و گفتم: نامرادی و خسران بر آن زنی از زنان وی باد که چنین کرده است.

سپس لباسم را فراهم کردم و نزد (دخترم) حفصه رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا یکی از شما زنان، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را از روز تا شب خشمگین می‌سازد؟ گفت: آری.

گفتم: نامرادی و زیان باد چنان زنی، آیا از آن نمی‌ترسد که خداوند به خشم رسول خود خشمگین می‌شود و او را هلاک می‌کند. از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیش نخواه و در هیچ

نساؤهم، فَطَفِقَ نَسَاؤُنَا يَأْخُذُنَّ مِنْ أَدَبِ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ، فَصَحَّتْ عَلَيَّ أَمْرَاتِي فَرَأَجَعْتَنِي، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَأَجَعَنِي، فَقَالَتْ: وَلِمَ تَنْكَرُ أَنْ أَرَأَجِعَكَ، قَوْلَ اللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لِيرَأَجِعُنَّهُ، وَإِنْ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ. فَأَفْرَعَنِي، فَقُلْتُ: خَابَتْ مِنْ فَعَلٍ مِنْهُمْ بَعْظِيمٍ.

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَيَّ نِيَابِي فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: أَيُّ حَفْصَةَ، أَتُنَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: خَابَتْ وَخَسِرَتْ، أَقَامُنُ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لَغَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِينَ، لَا تَسْتَكْثِرِينَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَلَا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ وَلَا تَهْجُرِيهِ، وَأَسْأَلُنِي مَا بَدَأَكَ، وَلَا بَعْرَتِكَ أَنْ كَانَتْ جَارَتِكَ هِيَ أَوْضًا مِنْكَ وَأَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - بَرِيدٌ عَائِشَةَ -

وَكُنَّا تَحَدَّثُنَا أَنْ غَسَّانُ تُعْمَلُ النَّعَالُ لِعَزْوَسَا، فَنَزَلَ صَاحِبِي يَوْمَ نَوْبِهِ، فَرَجَعَ عِشَاءً، فَضْرَبَ بِيَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، وَقَالَ: أَنْتُمْ هُوَ، فَفَرَعْتُ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: حَدَّثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هُوَ أَجَاءَتْ غَسَّانُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ أَعْظَمُ مِنْهُ وَأَطْوَلُ، طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ.

قَالَ: قَدْ خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرَتْ، كُنْتُ أَظُنُّ أَنْ هَذَا يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ، فَجَمَعْتُ عَلَيَّ نِيَابِي فَصَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ مَشْرُوبَةً لَهُ فَأَعْتَزَلَ فِيهَا.

فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَبَادَا هِيَ تَبْكِي، قُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ، أَوْ لِمَ أَكُنَّ حَذْرَتُكَ، أَطَلَّقَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: لَا أَدْرِي، هُوَ دَا فِي الْمَشْرُوبَةِ.

فَخَرَجْتُ فَجُنْتُ الْمُنِيرَ، فَبَادَا حَوْلَهُ رَهْطٌ يَبْكِي بَعْضُهُمْ، فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلًا.

ثُمَّ عَلَّمَنِي مَا أُجِدُّ، فَجُنْتُ الْمَشْرُوبَةَ الَّتِي هُوَ فِيهَا،

موردی او را جواب بازمگویی و از وی دوری مگزین و هر آنچه نیاز داری از من بخواه و بدان مغرور نشوی که از همسایهات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و خواستنی تر، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) - قصدش عایشه بود - در آن روزها صحبت از آن بود که طایفه غسان، حیوانات خویش را برای جنگ با ما نعل می کنند. دوست من که در روز نوبت خویش نزد آن حضرت رفته بود شامگاه برگشت و دروازه ام را به شدت کوبید و گفت: آیا او خوابیده است. من سراسیمه شدم و برآمدم وی گفت: حادثه ای بس بزرگ رخ داده است. من گفتم: چه واقع شده، آیا طایفه غسان آمده است؟ گفت: نی، بلکه از آن هم بزرگتر و مهمتر. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) زنان خویش را طلاق داده است.

گفتم: همانا حفصه نامراد و زیانکار شد و گمان می کردم که این امر قریب الوقوع بوده است. جامه ام را فراهم کردم، سپس نماز صبح را با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گزاردم. آن حضرت به بالاخانه خویش رفت و در آنجا انزوا گزید. من نزد حفصه رفتم و دیدم که می گرید، گفتم: چرا گریه می کنی آیا تو را بر حذر نکرده بودم، آیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شما را همگی طلاق داده است؟ گفت: نمی دانم، و او در بالاخانه است.

از آنجا برآمدم و به سوی منبر رفتم، گروهی در اطراف منبر گرد آمده بودند و برخی می گریستند، اندک زمانی با ایشان نشستیم. سپس این حالت را تحمل نکردم و به همان

فَقُلْتُ لِعَلَامٍ لَهُ أَسْوَدٌ : اسْتَأْذِنُ لِعُمَرَ .

فَدَخَلَ فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ : ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَّتْ .

فَانصَرَفْتُ حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمَنِيرِ .

ثُمَّ عَلَّيْنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ فَذَكَرْتُ مَثَلَهُ .

فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمَنِيرِ .

ثُمَّ عَلَّيْنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْعُلَامَ ، فَقُلْتُ : اسْتَأْذِنُ لِعُمَرَ ، فَذَكَرْتُ مَثَلَهُ .

فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنصَرَفًا فَإِذَا الْعُلَامُ يَدْعُونِي ، قَالَ : أَذِنَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ مُصْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ ، قَدْ أَثَرَ الرِّمَالُ بَجَنِيهِ ، فَتَكَيْتُ عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمَ ، حَشَوَهَا لَيْفٌ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ : طَلَّقْتَ نِسَاءَكَ ؟ فَرَفَعَ بَصْرَهُ إِلَيَّ ، فَقَالَ : « لَا » .

ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ اسْتَأْذِنُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْرَائِيَتِي وَكُنَّا مَعشَرَ قُرَيْشٍ نَعْلِبُ النِّسَاءَ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى قَوْمٍ تَعْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ ، فَذَكَرَهُ ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ .

ثُمَّ قُلْتُ : لَوْرَائِيَتِي وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ : لَا يُعْرَثُكَ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكَ هِيَ أَوْضَا مِنْكَ وَأَحَبُّ إِلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ - يُرِيدُ عَائِشَةَ - فَتَبَسَّمَ أُخْرَى .

فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ ، ثُمَّ رَفَعْتُ بَصْرِي فِي

بَيْتِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ ، غَيْرَ أَهْبَةِ ثَلَاثَةِ .

فَقُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوسِعْ عَلَيَّ أَمْتِكَ ، فَإِنَّ قَارِسَ

وَالرُّومَ وَسِعَ عَلَيْهِمْ وَأَعْطُوا الدُّنْيَا ، وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ ،

وَكَانَ مُتَكِنًا .

فَقَالَ : « أَوْفِي شِكِّ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ؟ أَوْلَيْكَ قَوْمٌ

عَجَلَتْ لَهُمْ طِبْيَاتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » .

بالاخانه‌ای رفتیم که آن حضرت در آن به سر می‌برد و به غلام سیاه او گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد و با پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) صحبت کرد و سپس برآمد و گفت: از آمدن تو اطلاع دادم. آن حضرت سکوت کرد.

از آن جا برگشتم و بدان گروه پیوستم که نزدیک منبر نشسته بودند. سپس این حالت را تحمل نکردم و به سوی بالاخانه رفتیم. آن غلام همان را گفت که قبل بر آن گفته بود.

پس از آن با مردم نزدیک منبر نشستیم.

سپس این حالت را تحمل نکردم و نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی همان سخن را تکرار کرد.

آن‌گاه که پشت گردانیدم که بازگردم، ناگاه آن غلام مرا فراخواند و گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) برای تو اجازه داده است.

من نزد آن حضرت رفتم. وی بر بورایی از برگ خرما پهلوی نهاده بود و میان او و بوریا بستری نبود و نشان بوریا بر پهلوی وی نمودار بود و بر بالش چرمی که از پوست خرما پر شده بود تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم. سپس درحالی که ایستاده بودم گفتم: آیا زنان خویش را طلاق دادی؟ آن حضرت چشم خویش را به سوی من بلند کرد و گفت: «نی».

سپس درحالی که ایستاده بودم با ملایمت گفتم: یا رسول‌الله، به سخنم گوش فرا می‌دهی، ما مردم قریش بر زنان خویش تسلط داشتیم ولیکن نزد قومی آمدیم که زنان ایشان بر آنان تسلط دارند و تا آخر یاد کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) را یاد کرد.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي .

فَاعْتَرَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ حِينَ أَفْشَيْتُهُ حَفْصَةَ إِلَى عَائِشَةَ ، وَكَانَ قَدْ قَالَ : مَا أَنَا بِبَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا ، مِنْ شِدَّةِ مَوْجِدَتِهِ عَلَيْهِنَّ حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ .

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ ، دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ قَبْدًا بِهَا ، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : إِنَّكَ أَفْسَمْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا ، وَإِنَّا أَصْحَابُنَا لَتِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعْدُّهَا عَدًّا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ » . وَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَنْزِلْتَ آيَةَ التَّخْيِيرِ ، قَبْدًا بِي أَوْلَى امْرَأَةً ، فَقَالَ : « إِنِّي ذَاكَرْتُكَ امْرَأًا ، وَلَا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَعْجَلِي حَتَّى تَسْتَأْمِرِي أَبِيكَ » .

قَالَتْ : قَدْ أَعْلَمْتُ أَنَّ أَبِي لَمْ يَكُونَا يَا مَرْأَتِي بِفِرَاقِكَ .
ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِلَى قَوْلِهِ عَظِيمًا ﴾ . [الأحزاب : ۲۸ - ۲۹] .

قُلْتُ : أَفِي هَذَا اسْتَأْمَرُ أَبِي ، فَإِنِّي أُرِيدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ .

ثُمَّ خَيْرَ نِسَاءً ، فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ . [راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۷۹] .

علیه وسلم) تبسم کرد.

سپس گفتم: به سخنم گوش می‌دهی، نزد حفصه رفتم و او را گفتم بدان مغرور نشوی که از همسایه‌ات تقلید کنی که او از تو زیباتر است و دوست داشتنی‌تر، نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) - قصدش عایشه بود - آن حضرت بار دیگر تبسم کرد.

چون دیدم که تبسم کرد نشستم، سپس نظری به سوی خانه‌اش افکندم به خدا سوگند چیزی که چشمگیر باشد در آن ندیدم به جز از سه عدد پوست خام.

به آن حضرت گفتم: خداوند را دعا کن تا بر امت تو گشایشی آورد چنان‌که بر مردم فارس و روم گشایش آورده است و بدیشان نعمت دنیا داده است، هرچند خداوند را نمی‌پرستند. و آن حضرت تکیه کرده بود.

آن حضرت فرمود: «آیا تو در آن شک داری، ای پسر خطاب؟ آنها قومی‌اند خویشهایشان در زندگی دنیا به آنها به شتاب داده شده است.» سپس گفتم: یا رسول‌الله، به من آمرزش بخواه.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به خاطر رازی که حفصه بر عایشه افشا کرده بود^۱ از زنان خویش عزلت گزیده بود و گفته بود که: به مدت یک ماه نزد ایشان نخواهم رفت. و این به خاطر شدت خشم آن حضرت بر ایشان بود، هنگامی که خداوند آن حضرت را مورد عتاب قرار داد^۲.

۱- آن حضرت در روز نوبت عایشه، با ماریه خلوت کرد، حفصه بر آن اطلاع یافت و آن حضرت او را فرمود که کتمان کند و وعده کرد که دیگر نزد ماریه نرود. لیکن حفصه، از آن به عایشه گفت و او را خشمگین و آزرده ساخت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سوگند یاد کرد که به مدت یک ماه از زنان خویش دوری گزیند (از ترجمه انگلیسی بخاری، ج ۳، ص ۳۹۱).

۲- نسبت سوگندی که از ماریه دوری گزیند.

و آن‌گاه که بیست و نه روز گذشت، آن حضرت نزد عایشه رفت و نوبت را از وی آغاز کرد. و عایشه به آن حضرت گفت: همانا سوگند یاد کرده بودی که به مدت یک ماه نزد ما نیایی، و ما شب بیست و نهم را صبح کرده‌ایم و من شمار آن را گرفته‌ام.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «ماه، بیست و نه روز است» و آن ماه بیست و نه روز بود. عایشه گفته است: آیه تَخْيِيرًا فرود آمد، و من اولین زنی بودم که از من آغاز کرد و گفت: «من موضوعی را برایت اظهار می‌کنم، و بر تو باکی نیست اگر در آن شتاب نکنی تا آنکه از پدر و مادرت دستور می‌گیری».

عایشه گفت: این را می‌دانم که پدر و مادرم، مرا به جدایی از تو دستور نمی‌دهند سپس آن حضرت گجلفت: «خداوند می‌فرماید: «ای پیغامبر بگو به زنان خود اگر خواسته باشید زندگی دنیا و آرایش آن، پس بیایید تا چیزی مناسب دهم شما را و رها کنم شما را رها کردن نیک. و اگر می‌خواهید خدا و پیغامبر او را و سرای آخرت را، پس هر آینه خدا آماده ساخت برای زنان نیکوکاری‌کننده از شما مزد بزرگ» (الاحزاب ۲۸-۲۹).

عایشه می‌گوید: گفتم: آیا در این مورد از پدر و مادرم دستور بگیرم درحالی‌که من خداوند و پیامبر او و روز آخرت را می‌خواهم سپس آن حضرت سائر زنان خویش را ضمیر گردانید و ایشان نیز همان را گفتند که عایشه گفته بود.

۱- قولی آن است که نزول آیه زَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَ لَنَا مِنَ اللَّهِ حُكْمٌ وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (التحریم: ۱) یعنی: ای پیغامبر چرا حرام می‌کنی چیزی را که حلال ساخته است خدا برای تو. می‌طلبی خشنودی زنان خود را و خدا آمرزگار مهربان است. که به طریق معاتبه واقع شده به‌خاطر تحریم ماریه بوده است.

۲۴۶۹ - از حمید الطویل روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سوگند یاد کرد که به مدت یک ماه از همسران خویش دوری گزیند و کف پایش از جای خود زایل شده بود و در بالاخانه خوی به سر می برد. عمر آمد و گفت: آیا زنان خویش را طلاق داده‌ای؟ فرمود: «نی، ولیکن به مدت یک ماه سوگند خورده‌ام که از ایشان دور باشم» آن حضرت بیست و نه روز درنگ کرد و سپس از آن جا فرود آمد و نزد زنان خویش رفت.

باب ۲۶: کسی که شتر خود را به پیاده‌رو و یا دروازه مسجد بسته کند

۲۴۷۰ - از ابومتوکل الناجی روایت است که گفته:

نزد جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) رفتم، وی گفت:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وارد مسجد د و من نزد وی رفتم و شترم را در پیاده‌رو بستم و گفتم: این است شتر تو. (که بر تو فروخته‌ام) آن حضرت برآمد و شتر را از نزدیک مشاهده کرد و فرمود: «بهای شتر و شتر از آن تو باشد».

باب ۲۷: ایستادن و پیشاب کردن در خاکروبیگاه مردم

۲۴۷۱ - از ابووائل که حذیفه روایت است (رضی الله عنه) گفته: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم - یا چنین گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خاکروبیگاه مردم آمد و ایستاده پیشاب کرد».

۲۴۶۹ - حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : حَدَّثَنَا الْقَزَارِيُّ ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا ، وَكَانَتْ أَنْفَكْتُ قَدَمَهُ ، فَجَلَسَ فِي عِلْيَةِ لَهْ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : أَطَلَقْتَ نِسَاءَكَ ؟ قَالَ : « لَا ، وَلَكِنِّي آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا » . فَمَكَثْتُ سَعًا وَعَشْرِينَ ثُمَّ نَزَلْتُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى نِسَائِهِ . [راجع : ۳۷۸ . أخرجه مسلم : ۴۱۱ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

باب ۲۶ : مَنْ عَقَلَ بَعِيرَهُ عَلَى الْبِلَاطِ أَوْ بَابِ الْمَسْجِدِ

۲۴۷۰ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قَالَ : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي تَاحِيَةِ الْبِلَاطِ ، فَقُلْتُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يُطِيفُ بِالْجَمَلِ ، قَالَ : « النَّعْمَ وَالْجَمَلَ لَكَ » . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ بقطعة ليست في هذه الطريق ، ومطولاً في الرضاع (۵۴) ، والمساقاة (۱۰۹)] .

باب ۲۷ : الْوُقُوفُ وَالنَّبُولُ عِنْدَ سَبَاطَةِ قَوْمٍ

۲۴۷۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حَذِيفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ قَالَ : لَقَدْ أَتَى النَّبِيُّ ﷺ ، سَبَاطَةَ قَوْمٍ ، قَبَالَ قَائِمًا . [راجع : ۲۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۷۳] .

۲۸ - باب : مَنْ أَخَذَ الطَّرِيقَ ،

باب ۱۸: کسی که شاخه درخت

و آن چه موجب اذیت مردم می بر سر راه می شود بردارد و دور افکند.

۲۴۷۲ - از ابوهریر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «درحالی که مردی در راه روانه بود شاخه خاری دید که در اه افتاده است شاخه را از راه برداشت. خداوند او را ستود و آمرزید.»

وَمَا يُؤْذِي النَّاسَ فِي الطَّرِيقِ ، فَرَمَى بِهِ .

۲۴۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيِّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « يَنْبَغِي لِرَجُلٍ يَمْشِي بِطَرِيقٍ ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخَذَهُ ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَفَقَّرَ لَهُ » . [راجع : ۶۵۲ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۴ ، مطولاً] .

۲۹ - باب : إِذَا اخْتَلَفُوا

باب ۲۹: اگر درباره راه عام اختلاف کنند

و آن فراخی وسط راه است، سپس صاحب زمین (که راه از میان آن می گذرد) بخواهد در آن بنایی بسازد، هفت گز فراخی راه را واگذارد.

۲۴۷۳ - از عکرمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: آن گاه که در مورد راه مشاجره کردند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به هفت گز گشادی راه حکم کرد.

فِي الطَّرِيقِ النِّمَيْتَاءِ ،

وَهِيَ الرَّحْبَةُ تَكُونُ بَيْنَ الطَّرِيقِ ، تُسَمَّى بِرِيدِ أَهْلِهَا
الْبُنْيَانِ ، فَتُرِكَ مِنْهَا الطَّرِيقُ سَبْعَةَ أذْرُعٍ

۲۴۷۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ الزُّبَيْرِ بْنِ حُرَيْتٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أذْرُعٍ . [أخرجه مسلم : ۱۹۱۳] .

۳۰ - باب : النُّهْبِيُّ

باب ۳۰: غارت بدون اجازه صاحب مال

و عباده گفته است: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) عهد کردیم که مال کسی را غارت نکنیم.

۲۴۷۴ - از عدی بن ثابت روایت است که عبدالله بن یزید انصاری - که جد وی یعنی پدر مادر وی است، گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از غارت مال مردم و بریدن گوش و بینی و اندام انسان منع کرده است.

۲۴۷۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «زناکننده در حال

بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ

وَقَالَ عَبَادَةُ : بَايَعْنَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَنْ لَا نَنْتَهَبَ . [راجع : ۱۸] .

۲۴۷۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيَّ ، وَهُوَ جَدُّ أَبِي أُمِّهِ ، قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنِ النَّهْبِيِّ وَالْمَثَلَةِ . [راجع : ۵۵۱۶] .

۲۴۷۵ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عَقِيلٌ ، عَنْ أَبِي شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ

ارتکاب زنا ایمان نمی داشته باشد و شرابخوار هنگام نوشیدن شراب ایمان نمی داشته باشد و دزد به وقت دزدی ایمان نمی داشته باشد، و غارتگری که مردم به سوی وی می نگرند هنگام غارتگری ایمان نمی داشته باشد».

و از سعید و ابوسلمه، از ابوهریره، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت شده است، به جز در مورد غارت.

فربه‌ی (از اجل روات صحیح بخاری) گفته است: من به خط ابوجعفر (از کاتبان امام بخاری) دیده‌ام که ابوعبدالله (امام بخاری) در تفسیر این حدیث گفته است که: (هنگام ارتکاب آن اعمال) از وی برکشیده می شود، یعنی ایمان.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرِبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يَنْتَهَبُ نَهْبَةً ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهَا أَبْصَارَهُمْ ، حِينَ يَنْتَهَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ » .

وَعَنْ سَعِيدٍ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله : مَثَلُهُ ، إِلَّا النَّهْبَةَ .

قَالَ الْفَرَّيْزِيُّ : وَجَدْتُ بِحَظِّ أَبِي جَعْفَرٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : تَفْسِيرُهُ : أَنْ يُنْزَعَ مِنْهُ ، يُرِيدُ الْإِيمَانَ . [انظر : ۵۷۸هـ ، ۶۷۷۲ ، ۶۸۱۰ . أخرجه مسلم : ۵۷] .

۳۱ - باب : كَسْرُ الصَّلِيبِ وَقَتْلُ الْخَنْزِيرِ

باب ۳۱: شکستن صلیب و کشتن خوک

۲۴۷۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت بر پا نمی شود تا پسر مریم (عیسی علیه السلام) که حاکیمی دادگر است در میان شما فرود آید، وی صلیب را می شکند و خوک را می کشد و جزیه را دور می گرداند^۱ و مال به حدی فراوان می گردد که حتی کسی (تحفه را) نمی پذیرد».

۲۴۷۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ : «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسَطًا ، يَكْسِرُ الصَّلِيبَ ، وَيَقْتُلُ الْخَنْزِيرَ ، وَيَضَعُ الْعِزْيَةَ ، وَيَقْبِضُ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ » . [راجع : ۲۲۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۵۵] .

۳۲ - باب : هَلْ تُكْسَرُ الدَّنَانُ الَّتِي فِيهَا الْخَمْرُ

باب ۳۲: آیا خمهای شراب شکسته شود یا مشکهای شراب دریده شود. اگر کسی بُت یا صلیب یا طنبور یا مالی را که از چوب آن نفعی متصور نیست بشکند. قضیه طنبوری که شکسته شده بود به قاضی شریح محول شد.

أَوْ تُخَرَّقُ الزَّقَاقُ . فَإِنْ كَسَرَ صَمًّا ، أَوْ صَلِيبًا أَوْ طَنْبُورًا ، أَوْ مَا لَا يَنْتَفِعُ بِخَشَبِهِ وَأَنْتِي شُرَيْحٌ فِي طَنْبُورٍ كَسَرَ ، فَلَمْ

۱- جزیه، نوعی مالیه است که غیرمسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می کند به دولت اسلامی می دهد. و عیسی (ع) آن را فسخ می کند زیرا همه به دین اسلام می گروند.

يَقْضِي فِيهِ بَشِيءٌ .

وی به جبران آن حکم نکرد.

۲۴۷۷ - از سَلَمَةَ بن اَكْوَع (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز غزوة خیبر دید که آتش افروخته می شود. فرمود: «این برافروختن آتش برای چیست؟» گفتند: گوشت خرها را پخته می کنند. فرمود: «دیگها را بشکنید و محتویات آن را بر زمین ریزید» گفتند: اگر محتویات آن را بریزیم و دیگها را بشوئیم؟ فرمود: «بشوید».

ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید: ابواویس (لفظ الحُمُرِ الْأَنْسِيَةِ) را - الحمر الإنسیه - تلفظ می کرد.

۲۴۷۸ - از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وارد مکه شد و در اطراف کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت. آن حضرت بتها را با چوب دست خود می زد و این آیه را می خواند «آمد دین حق و نابود شد دین باطل» (الاسراء: ۸۱).

۲۴۷۹ - از قاسم روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته: وی طاق خانه را با پرده که در آن تصاویر بود پوشانید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را پاره کرد و عایشه از آن دو بالش ساخت که در خانه می بود و آن حضرت بر آن می نشست.

باب ۳۳: کسی در دفاع از مال خود پیکار کند

۲۴۷۷ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عِيْنِدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم رَأَى نِيرَانًا تَوْقَدُ يَوْمَ خَيْبَرَ ، قَالَ : « عَلَى مَا تَوْقَدُ هَذِهِ النَّيْرَانُ » . قَالُوا : عَلَى الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ ، قَالَ : « اكْسِرُوهَا وَأَهْرِقُوهَا » . قَالُوا : أَلَا نَهْرِيْقُهَا وَنَفْسِلُهَا ؟ قَالَ : « اغْسِلُوهَا » .

قال أبو عبد الله : كان ابن أُويس يقول : الحمر الإنسية . [انظر : ٤١٩٦ ، ٥٤٩٧ ، ٦١٤٨ ، ٦٣٣١ ، ٦٨٩١ ، وانظر في اللبايح والصيد ، باب ٢٨ . أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، مطولاً وكله في الصيد (٢٣)] .

۲۴۷۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه : دَخَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مَكَّةَ ، وَحَوْلَ الْكَعْبَةِ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَسِتُّونَ نَصْبًا ، فَجَعَلَ يَطْعُمُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : « جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ » الْآيَةَ . [الإسراء : ٨١] . [انظر : ٤٢٨٧ ، ٤٧٢٠ ، وانظر في اللبايح والصيد ، باب ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٧٨١ بزيادة] .

۲۴۷۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عِيْنِدِ اللَّهِ ، بْنِ عُمَرَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا كَانَتْ اتَّخَذَتْ عَلَى سَهْوَةٍ لَهَا سِتْرًا فِيهِ تَمَائِيلٌ ، فَهَتَكَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم ، فَاتَّخَذَتْ مِنْهُ نَمْرُقَتَيْنِ ، فَكَانَتَا فِي الْبَيْتِ يَجْلِسُ عَلَيْهِمَا . [انظر : ٥٩٥٤ ، ٥٩٥٥ ، ٦١٠٩ . أخرجه مسلم : ٢١٠٧] .

۳۳ - باب : مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ

۲۴۸۰ - از عکرمه روایت است که عبدالله بن عمرو (رضی الله عنه) گفته: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «کسی که برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است».

۲۴۸۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُزَيْدٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو الْأَسْوَدِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» . [أخرجه مسلم : ۱۶۱] .

۳۴ - باب : إِذَا كَسَرَ قِصْعَةً أَوْ شَيْئًا لِغَيْرِهِ

باب ۳۴: اگر کسی کاسه یا مال متعلق به دیگری را بشکند

۲۴۸۱ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزدیکی از همسران خویش بود، یکی از امهات المؤمنین (همسران آن حضرت) توسط خدمتگاری برای آن حضرت، کاسه‌ای غذا فرستاد. همسر آن حضرت دست خود را بر کاسه زد و آن را شکست. آن حضرت پاره‌های شکسته را به هم پیوست و غذا را در آن گذاشت و فرمود: «بخورید» و خدمتکار و کاسه را نگه داشت تا از خوردن فارغ گشتند. سپس کاسه درست را داد و کاسه شکسته را نگه داشت.

و ابن ابی مریم گفته است: روایت است از یحیی بن ایوب از حمید از انس، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۲۴۸۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقِصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ ، فَضْرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقِصْعَةَ ، فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ ، وَقَالَ : «كُلُوا» . وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقِصْعَةَ حَتَّى فَرَّغُوا ، فَدَفَعَ الْقِصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ .

وقال ابن أبي مریم : أخرنا يحيى بن أيوب : حدثنا حميد : حدثنا أنس ، عن النبي ﷺ . [نظر : ۲۲۵] .

۳۵ - باب : إِذَا هَدَمَ حَائِطًا فَلْيَبْنِ مِثْلَهُ

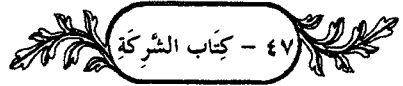
باب ۳۵: اگر دیوار کسی را ویران کند باید مانند آن آباد کند

۲۴۸۲ - از محمد بن سیرین، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «در بنی اسرائیل مردی بود که جُریج نامیده می شد و نماز می گزارد. مادرش آمد و او را صدا زد. وی به مادرش جواب نداد و با خود گفت: آیا جواب مادرم را بدهم یا نماز بگزارم».

۲۴۸۲ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَانَ رَجُلٌ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يُقَالُ لَهُ جُرَيْجٌ يُصَلِّي ، فَبَجَّاهَتْ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ فَأَبَى أَنْ يَجِيبَهَا ، فَقَالَ : أَجِيبُهَا أَوْ أَصَلِّي ؟ ثُمَّ أَتَتْهُ فَقَالَتْ : اللَّهُمَّ لَا تَمُنَّهُ حَتَّى تُرِيَهُ» .

وَجُوهَ الْمُؤْمِنَاتِ ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ ، فَسَأَلَتْ
 امْرَأَةً : لَأَفْتِنَنَّ جُرَيْجًا ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ ، فَكَلَّمَتْهُ فَآبَى ،
 فَأَتَتْ رَاعِيًا فَأَمَّا كُنْتَهُ مِنْ نَفْسِهَا ، فَوَلَدَتْ غُلَامًا فَقَالَتْ :
 هُوَ مِنْ جُرَيْجٍ ، فَأَتَوْهُ وَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ فَأَنْزَلُوهُ وَسَبَّوهُ ،
 فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ، ثُمَّ أَتَى الْغُلَامَ فَقَالَ : مَنْ أَبُوكَ يَا غُلَامُ ؟
 قَالَ : الرَّاعِي ، قَالُوا : نَبِيِّ صَوْمَعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ ، قَالَ :
 لَا ، إِلَّا مِنْ طِينٍ . [راجع : ۱۲۰۶ . أخرجه مسلم : ۲۵۵۰ ،
 مطولاً] .

بار دیگر مادرش آمد و گفت:
 بارالها، جُرَیج را تا آن زمان زمان نمیران که
 روی زنان زناکار را ببیند. جریج در صومعه
 خویش می بود. زنی آمد و گفت:، جُرَیج را اغوا
 می کنم. خودش را بر جُرَیج عرضه کرد و باوی
 صحبت کرد. جُرَیج نپذیرفت. وی سپس نزد
 چوپانی رفت و او را بر نفس خویش مسلط
 گردانید، سپس وی پسری زایید و گفت: این
 پسر از آن جُرَیج است. مردم آمدند و صومعه
 جُرَیج را شکستند و او را بیرون کشیدند و
 دشنام دادند. جریج وضو کرد و نماز گزارد
 سپس نزدیک یک پسرک رفت و گفت: ای
 پسرک، پدر تو کیست؟ گفت، چوپان. گفتند:
 صومعه تو را از طلا می سازیم. گفت: نی، فقط
 از گل بسازید.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۷ - کتاب شرکت

باب ۱: شرکت در طعام و توشه راه و مال
غیرنقدینه

و چگونگی تقسیم آن، از آن چه پیمانہ یا وزن می شود، یا آنچه تخمین و بدون وزن است، از آنکه مسلمانان در توشه راه باکی ندیده اند که یک همسفر این قدر و همسفر دیگر آن قدر بخورد. و چنان است درباره تخمین طلا و نقره و دوتایی خوردن خرما.

۲۴۸۳ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لشکری به سوی ساحل دریا فرستاد و ابو عبیده بن جراح را بر آن اسیر تعیین کرد. آنها سیصد نفر بودند و من هم در میان ایشان بودم. ما راهی شدید و در عرض راه توشه سفر ما به پایان رسید. ابو عبیده به جمع آوری توشه این لشکر امر کرد و تمام توشه جمع گردید و از آن دو توشه دان خرما فراهم شد. وی ما را هر روز اندک اندک می داد تا آنکه آن هم پایان یافت و سهم هر یک از ما بیش از یک خرما نبود.

(راوی می گوید) به جابر گفتیم: یک دانه خرما چگونه کفایت می کرد؟ وی گفت: قدرش را وقتی دریافتیم که آن هم پایان یافت. سپس به دریا رسیدیم و ناگاه ماهی دیدیم که بسان کوه پاره بود، و این لشکر به مدت هیچده

۱- باب : الشَّرِكَةُ فِي
الطَّعَامِ وَالنَّهْدِ وَالْعُرُوضِ

وَكَيْفَ قَسَمُهُ مَا يُكَالُ وَيُوزَنُ ، مُجَازَقَةً أَوْ قَبْضَةً ، لَمَّا لَمْ يَرَ الْمُسْلِمُونَ فِي النَّهْدِ بَأْسًا ، أَنْ يَأْكُلَ هَذَا بَعْضًا وَهَذَا بَعْضًا ، وَكَذَلِكَ مُجَازَقَةَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَالْقِرَانَ فِي التَّمْرِ .

۲۴۸۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ وَهَبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قَبْلَ السَّاحِلِ ، فَأَمَرَ عَلَيْهِمَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، وَهُمْ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَأَنَا فِيهِمْ ، فَخَرَجْنَا حَتَّى إِذَا كُنَّا بَعْضَ الطَّرِيقِ فَنِي الزَّادِ ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ ذَلِكَ الْجَيْشِ فَجَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ ، فَكَانَ مَزُودِي تَمْرًا ، فَكَانَ يَقُوْتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلًا قَلِيلًا حَتَّى فَنِي ، فَلَمْ يَكُنْ يُصَيِّبُنَا إِلَّا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ ، فَقُلْتُ : وَمَا تُفْنِي تَمْرَةٌ ؟ فَقَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا قَعْدَهَا حِينَ فَنَيْتِ ، قَالَ : ثُمَّ أَتَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الطَّرِبِ ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ ذَلِكَ الْجَيْشُ ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضَلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنَصَبَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرَحَلَتْ ، ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا .

[۲۴۸۳، ۴۳۶۰، ۴۳۶۲، ۵۰۹۲۳، ۵۰۹۹۴ - أخرجه

مسلم : ۱۹۳۵.]

شب از آن خورد. سپس ابو عبیده امر کرد تا دو استخوان بدن ماهی را بلند کرده و نصب کنند و سپس امر کرد که شتر را بار کنند، پس از آن شتر از زیر آن گذشت و با استخوانها تماس نکرد.

۲۲۸۴ - از سلمه (رضی الله عنه) روایت است که گفته: خوراک سفر مردم (در غزوه هوازن) کاهش یافت و مردم محتاج شدند و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند تا شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت به ایشان اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و او را از قضیه آگاه کردند. وی گفت: پس از کشتن شتران بقای شما چگونه خواهد بود.

عمر نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفت و گفت: بقای ایشان پس از کشتن شتران چگونه خواهد بود؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در میان مردم اعلام کن که بقیه توشه‌های خویش را بیاورند» سفره چرمی بدین مقصد گسترده شد و توشه‌ها را روی سفره می‌نهادند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و دعا کرد و بر آن برکت نهاد و سپس مردم را فراخواند تا ظروف خویش را بیاورند. و مردم با هر دو دست در ظروف خویش می‌ریختند تا از آن فارغ شدند. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفت «گواهی می‌دهم که نیست موجود برحق به جز خدا و به تحقیق که من فرستاده خداوندم».

۲۴۸۵ - از رافع بن خدیج روایت است که گفته: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز عصر را می‌گزاردیم، سپس شتری می‌کشتیم و آن را به

۲۴۸۴ - حَدَّثَنَا يَشْرُبُ بْنُ مَرْحُومٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ ؓ قَالَ : خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَفُوا ، فَأَتَا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذَنَ لَهُمْ ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ : مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نَادَى فِي النَّاسِ ، قِيَاثُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ » . فَبَسَطَ لِلذَّكَاءِ نَطْعًا وَجَعَلُوهُ عَلَى النَّطْعِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدَعًا وَبِرْكَاءٍ عَلَيْهِ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَّتِهِمْ ، فَأَحْتَى النَّاسُ حَتَّى فَرَعُوا ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ » . [انظر : ۲۹۸۲] .

۲۴۸۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّجَّاشِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ؓ

قال: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعَصْرَ، فَتَنَحَّرَ جُزُورًا، فَتَقَسَّمُ عَشْرَ قِسْمٍ، فَتَأْكُلُ لَحْمًا نَضِيجًا قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ. [اخرجه مسلم: ۶۲۵].

ده حصه تقسیم می کردیم و قبل از آنکه آفتاب غروب کند گوشت پخته آن را می خوردیم.

۲۴۸۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أَسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أُرْمِلُوا فِي الْعَزْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ، جَمَعُوا مَا كَانَ عَنْدهُمْ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسُّوْيَةِ، فَهَمُّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». [انظر في المغازي: باب ۷۵ اخرجه مسلم: ۲۵۰۰].

۲۴۸۶ - از ابو موسی (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «زمانی که توشه های اشعریان در جنگ پایان یابد و یا غذای خانواده شان در مدینه کاهش پیدا کند، بقیه توشه خویش را که نزد ایشان است در یک جامه جمع می کنند و آن را در ظرفی واحد مساویانه میان خود تقسیم می کنند. پس من از ایشان و ایشان از من اند.»

۲ - باب: مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ،

باب ۲: آنچه میان دو شریک مشترک است هر دوی ایشان با مراجعه به یکدیگر زکات خویش را برابر (متناسب) ادا کنند.

فَأَنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسُّوْيَةِ فِي الصَّدَقَةِ.

۲۴۸۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ: كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ، الَّتِي قَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ، فَأَنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسُّوْيَةِ» [راجع: ۱۴۴۸].

۲۴۸۷ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: ابوبکر (رضی الله عنه) فریضه زکات، آنچه را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرض کرده بود به وی نوشت. آن حضرت فرموده است: «آنچه میان دو شریک مشترک است، هر یک باید زکات خود را برابر بدهد.»

۳ - باب: قِسْمَةَ الْغَنَمِ

باب ۳: تقسیم گوسفندان

۲۴۸۸ - از عبایه بن رفاعه بن رافع بن خدیج روایت است که جد وی گفته: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در ذی الحلیفه بودیم. مردم گرسنه شدند سپس شتران و گوسفندان (غنیمت) آورده شد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مردم عقب افتاده بود. مردم شتاب کردند و حیوانات را ذبح کردند و

۲۴۸۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ الْأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحَلِيفَةِ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ، فَأَصَابُوا إِبِلًا وَغَنَمًا، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرِيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجَلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْقُدُورِ فَأَكْفَتَتْ، ثُمَّ

۱ - در حدیث ۲۴۸۷، سطر ۳، در برخی نسخ بخاری عوض - ابابکر، ابابکر الصدیق آمده است.

دیگدانه‌ها به پا کردند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و سلم) امر کرد که دیگها واژگون شود و چنان شد سپس آن حضرت غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد، یکی از شتران گریخت. مردم در پس آن روان شدند و سپس خسته شدند. تعداد اسپان در میان مردم اندک بود. مردی از ایشان تیری به سوی شتر رها کرد و خداوند شتر را از گریختن بازداشت. سپس آن حضرت فرمود: «برخی از این حیوانات همچو حیوانات رمنده وحشی می‌رند و می‌گریزند اگر نتوانید بر آنها تسلط یابید همان کنید که با این شتر کردید». جدّ من گفت: ما امید داشتیم، یا از آن می‌ترسیدیم که فردا با دشمن مواجه شویم و با خود خنجر نداشته باشیم. آیا توسط نی می‌توان ذبح کرد؟ آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را جاری کند ذبح کنید و نام خدا را بر آن یاد کنید و بخورید. لیکن نه با دندان و ناخن، و موجب آن را به شما خواهم گفت: اما دندان، خود استخوان است و اما ناخن دشته حبشیان است!»^۱

قَسَمَ ، فَعَدَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْغَنَمِ بَبَعِيرٍ ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ ، وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا عَلَيْكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا . » فَقَالَ جَدِّي : إِنَّا نَرْجُو أَنْ نَخَافَ الْعَدُوَّ غَدًا وَكَيْسَتْ مَعَا مُدَى ، أَفَتَذْبَحُ بِالْقَصَبِ ؟ قَالَ : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ ، وَذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُّوهُ ، كَيْسَ السِّنِّ وَالظَّفْرِ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ : أَمَّا السِّنُّ فَعِظْمٌ ، وَأَمَّا الظَّفْرُ فَمُدَى الْحَبْشَةِ . » [انظر : ٢٥٠٧ ، ٣٠٧٥ ، ٤٤٩٨ ، ٤٥٠٣ ، ٤٥٠٦ ، ٤٥٠٩ ، ٤٥٥٣ ، ٤٥٥٤ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ١٨٦ . أخرجه مسلم : ١٩٦٨] .

۴- باب : القرآن في التَّمْرِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ

باب ۴: دوتایی خوردن خرما در میان شریکان

تا از شریک خود اجازه بگیرد .

۲۴۸۹ - از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) از آن منع کرده است که کسی خرما را دوتایی بخورد تا آنکه از شریک خود اجازه بگیرد .

حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ .

٢٤٨٩ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُهَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَقْرَنَ الرَّجُلُ بَيْنَ التَّمْرَتَيْنِ جَمِيعًا حَتَّى يَسْتَأْذِنَ أَصْحَابَهُ . [راجع : ٢٤٥٥ . أخرجه مسلم :

[٢٠٤٥] .

۱- یعنی استخوان، حلقوم حیوان را به آسانی قطع نمی‌کند، و استفاده از ناخن، روش ناپسند کافران است که نباید تقلید شود.

۲۴۹۰ - از شعبه که جَبَلَه روایت است که گفته: ما در مدینه بودیم که قحطی شد. ابن زُبَیر ما را خرما می داد و ابن عمر بر ما می گذشت و می گفت: دوتایی نخورید، همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از خوردن خرما می دوتایی منع کرده است مگر آنکه وی از برادر خود اجازه بگیرد.

باب ۵: ارزشیابی اشیا میان شریکان به قیمت عادلانه

۲۴۹۱ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) که روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در برده مشترک آزاد کند، یا شراکت خود را یا گفت: حصه خود را آزاد کند، و مالی داشته باشد که به طور عادلانه بهای برده مذکور را کفایت کند، آن برده آزاد می شود در غیر آن برده مذکور به مقدار آنچه آزاد شده، آزاد است».

أُیُوب را وی می گوید: نمی دانم این قول او را که: به مقدار آنچه آزاد شده آزاد است، قول نافع است و یا در حدیث پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شامل است.

۲۴۹۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در برده (شریکی) آزاد کند، بر اوست که او را از مال خود به طور کامل آزاد کند. و اگر او را مالی نباشد. برده به بهای عادلانه قیمت گذاری شود و به کاری که سخت نباشد گمارده شود»^۱.

۲۴۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ جَبَلَةَ قَالَ : كُنَّا بِالْمَدِينَةِ ، فَأَصَابَتْ سَنَةٌ ، فَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَرْفُقُنَا التَّمْرَ ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا فَيَقُولُ : لَا تَقْرُتُوا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْإِفْرَانِ ، إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ . [راجع : ۲۴۵۵ . أخرجه مسلم : ۲۰۴۵] .

۵- باب : تقويم الأَشْيَاءِ بَيْنَ الشُّرَكَاءِ بِقِيَمَةِ عَدْلٍ

۲۴۹۱ - حَدَّثَنَا عُمَرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِصًا لَهُ مِنْ عَبْدٍ ، أَوْ شُرْكَاءِ ، أَوْ قَالَ : نَصِييًّا ، وَكَانَ لَهُ مَا يَلْبِغُ ثَمَنَهُ بِقِيَمَةِ الْعَدْلِ فَهُوَ عَتِيقٌ ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ » .

قال : لا أدري قوله : عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ ، قول من نافع ، أو في الحديث ، عن النبي ﷺ . [انظر : ۲۵۰۳ ، ۲۵۲۱ ، ۲۵۲۲ ، ۲۵۲۳ ، ۲۵۲۴ ، ۲۵۲۵ ، ۲۵۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ وفي الأيمان (۴۷)] .

۲۴۹۲ - حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهْيِكَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ ، فَوَقْمُ الْمَمْلُوكِ قِيَمَةَ عَدْلٍ ، ثُمَّ اسْتَسْعَى غَيْرَ مَشْفُوقٍ عَلَيْهِ » . [انظر : ۲۵۰۴ ، ۲۵۲۶ ، ۲۵۲۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۳ ، وفي الأيمان (۵۴) . واحصره في ۱۵۰۲ وفي الأيمان (۵۲ و ۵۳)] .

۱- یعنی به برده مذکور اجازه داده شود که کار کند تا سهم شریک دیگر را ادا کند و آزادی خود را به دست آورد.

۶- باب : هَلْ يُفْرَعُ فِي

الْقِسْمَةِ وَالْإِسْتِهَامِ فِيهِ

باب ۶: آیا در تقسیم و شهم قرعه افکنده شود

۲۴۹۳ - از نعمان بن بشیر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مثال کسی که به حدود خداوند استوار است با مقایسه به کسی از آن تخلف ورزیده، مثال قومی است که در سواری کشتی میان آنها قرعه افکنده شده است که برخی در بالا و بخشی در پایین کشتی جای گرفته اند.

کسانی که در پایین کشتی اند اگر به آب نیاز داشته باشند، بر آنانی که در بالای کشتی سوارند می گذرند (و مزاحمت می کنند) و می گویند: ما در جایگاه خویش، کشتی را سوراخ می کنیم (تا برای گرفتن آب) بالانشینان را اذیت نکنیم. اگر بالانشینان بدیشان اجازه دهند که هر آنچه می خواهند بکنند همگی هلاک می گردند و اگر دستهای ایشان را بگیرند (و مانع گردند) همه نجات می یابند»^۱.

باب ۷: شرکت یتیم و صاحب میراث

۲۴۹۴ - از ابن شهاب روایت است که گفته: عروه بن زبیر مرا خبر داده است که وی از عایشه (رضی الله عنها) درباره این فرموده خدای تعالی سؤال کرده است که می گوید: «و اگر ترسدیدی که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان دو دو، سه سه، و چهار چهار» (النساء ۳).

۲۴۹۳ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ : سَمِعْتُ عَامراً يَقُولُ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَأَقِعِ فِيهَا ، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا ، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ ، فَقَالُوا : لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا ، وَلَمْ نُؤَدِّ مَنْ فَوْقَنَا ، فَإِن يَتْرَكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا ، وَإِن أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا» . [انظر : ۲۶۸۶].

۷- باب : شَرِكَةُ الْيَتِيمِ

وَأَهْلِ الْمِيرَاثِ

۲۴۹۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْغَامِرِيُّ الْأَوْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِن خِفْتُمْ أَنْ لَا تُقْسَطُوا - إِلَى - وَرِبَاعٍ ﴾ [النساء : ۳] . فَقَالَتْ : يَا ابْنَ أَخْتِي ، هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرٍ وَلَيْهَا ، تُشَارِكُهُ فِي مَالِهِ ، فَيُعْجِبُهُ مَا لَهَا

۱- مراد از امر به معروف ونهی از منکر است که اگر این امر صورت نگیرد مرتکبین معاصی نسبت اعمال خویش هلاک می شوند و آنانی که امر به معروف نکرده اند نسبت اعمال آنان هلاک می شوند.

وَجَمَالُهَا ، فَيُرِيدُ وَلِيَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا ، بَعْدَ أَنْ يُقْسَطَ فِي صَدَاقِهَا ، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ ، فَهِيَ أَنْ يَنْكَحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسَطُوا لَهُنَّ ، وَيَلْتَمِسْنَ مِنْهُنَّ مِثْلَ مَا يَلْتَمِسْنَ مِنَ الصِّدَاقِ ، وَأَمْرُوا أَنْ يَنْكَحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سَوَاهُنَّ .

قال عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَتَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكَحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ۱۲۷] . وَالَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ أَنَّهُ يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ الْآيَةُ الْأُولَى ، الَّتِي قَالَ فِيهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسَطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ قَالَتْ عَائِشَةُ : وَقَوْلَ اللَّهِ فِي الْآيَةِ الْأُخْرَى : ﴿ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكَحُوهُنَّ ﴾ [النساء : ۱۲۷] . يَعْنِي هِيَ رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ لِيَتِمَّ إِلَيْهَا الَّتِي تَكُونُ فِي حَجْرِهِ ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالَ ، فَهِيَ أَنْ يَنْكَحُوا مَا رَغِبُوا فِي مَالِهَا وَجَمَالَهَا مِنْ يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ . [انظر : ۴۷۶۲ ، ۴۵۷۳ ، ۴۵۷۴ ، ۴۴۶۰ ، ۴۵۰۶ ، ۴۵۰۹۲ ، ۴۵۰۹۸ ، ۴۵۱۲۸ ، ۴۵۱۳۱ ، ۴۵۱۴۰ ، ۴۶۹۶۵ . أخرجه مسلم : ۳۰۹۸] .

(عروه می گوید) عایشه (رضی الله عنها) گفت: ای پسر خواهر من، مراد از آن دختر یتیمی است که در کنار ولی خود است ولی او در مال وی شریک است، و مال و جمال آن دختر را دوست می دارد و می خواهد که با وی ازدواج کند، بدون آنکه در مهر وی عدالت کند و به وی همان چیزی را بدهد که به غیر وی می دهد. بدین جهت اولیای دختران یتیم منع شدند که آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آنکه در مورد آنها عدالت کنند و کابین آنها را به نیکوترین وجهی بدهند و بدیشان امر شده است که زنان دیگری را که دوست می دارند، به جز از آن دختران یتیمه، به نکاح خویش درآورند عروه می گوید که عایشه گفته است: پس از نزول این آیه مردم از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فتوا خواستند. خداوند این آیت را فرود آورد:

«و طلب فتوی می کنند از تو درباره زنان، بگو خدا فتوی می دهد شما را در باب زنان و آنچه خوانده می شود بر شما در کتاب، در حق آن زنانی یتیمه که نمی دهید ایشان را آنچه فرض کرده شده است برای ایشان و رغبت می کنید که به نکاح درآید ایشان را» (النساء: ۱۳۷).

عایشه می گوید: چیزی که خداوند یاد کرد که: آنچه خوانده می شود بر شما در کتاب - در رابطه به آیت اول است که در آن گفته شده: «و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیمه، پس نکاح کنید از آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفته است: فرموده خداوند در آیت دیگر که:

«و رغبت می کنید که به نکاح درآید ایشان را». (النساء: ۱۲۷). یعنی بی میلی هر یک از شما به یتیمه ای است که تحت سرپرستی وی است و او مالی اندک و جمالی اندک دارد. چنان که (نظر به حکم آیت اول) از نکاح زنان یتیمه که میل به مال و جمال او داشته باشند منع شده اند مگر به عدالت از اعراض ایشان از زنان یتیم (که مالی اندک و جمالی اندک دارند).^۱

۸- باب : الشَّرِكَةُ فِي الْأَرْضَيْنِ وَغَيْرِهَا

باب ۸: شرکت در زمین و غیر آن

۲۴۹۵- از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شفعه را در ملکیتی لازم گردانیده که میان شرکا تقسیم نشده است. پس اگر حدود تعیین شود و راهها جدا گردد، شفعه ای نمی ماند.

۲۴۹۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقَسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِفَتِ الطُّرُقُ ، فَلَا شُفْعَةَ . [راجع : ۲۲۱۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۸ بالقطعة الأولى] .

۹- باب : إِذَا افْتَسِمَ الشَّرِكَاءُ الدُّورَ وَغَيْرِهَا ،

باب ۹: اگر شریکان سراپها و غیره را تقسیم کنند نه

حق بازگشت بدان دارند و نه شفعه
۲۴۹۶- از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شفعه را در هر مالی که تقسیم نشده بود امر کرد. و چون حدود ملکیتها معین شود و راهها جدا گردد، شفعه ای نمی ماند.

فَلَيْسَ لَهُمْ رُجُوعٌ وَلَا شُفْعَةٌ .
۲۴۹۶- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقَسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِفَتِ الطُّرُقُ ، فَلَا شُفْعَةَ . [راجع : ۲۲۱۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۰۸ بالقطعة الأولى] .

۱- یعنی در آیه دیگر که به نکاح یتیمان امر شده از جهت اعراض کردن ایشان است از یتیمانی که اندکی مال و جمال دارند و این موضوع در کتاب تفسیر در تفسیر سوره نساء وضاحت داده شده است. کلمه رغبت - اگر در آن لفظ - فی - استعمال شود به معنی میل است و اگر لفظ یمن - استعمال شود به معنی اعراض و بی میلی است.

۱۰- باب : الاِشْتِرَاكُ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ،

باب ۱۰: شرکت در طلا و نقره

و آنچه عوض پول از آن استفاده می‌شود

وَمَا يَكُونُ فِيهِ الصَّرْفُ .

۲۴۹۷ و ۲۴۹۸ - از سلیمان بن ابومسلم روایت است که گفته: من در مورد بیع نقد به نقد (تبادل پول) به‌طور دست به‌دست از ابومنهال سؤال کردم. وی گفت: من و شریک من چیزی را به معامله دست به‌دست و به نسیه خریدیم، برای بن عازب نزد ما آمد و از وی سؤال کردیم. گفت: من و شریک من، زید بن ارقم چنان کرده بودیم و در آن باره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کردیم. فرمود:

«آنچه (در بیع نقد به نقد) دست به‌دست باشد آن را بگیرید و آنچه به نسیه باشد آن را رد کنید».

۲۴۹۷، ۲۴۹۸ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عَثْمَانَ ، يَعْنِي ابْنَ الْأَسْوَدِ ، قَالَ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْمُنْهَالِ عَنِ الصَّرْفِ يَدًا يَدًا ، فَقَالَ : اشْتَرَيْتُ أَنَا وَشَرِيكُ لِي شَيْئًا يَدًا يَدًا وَنَسِيئَةً ، فَجَاءَنَا الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ فَسَأَلَنَاهُ ، فَقَالَ : فَعَلْتُ أَنَا وَشَرِيكِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ ، وَسَأَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ : « مَا كَانَ يَدًا يَدًا فَخُدُّهُ ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَذَرُوهُ » . [راجع: ۲۰۶۰، ۲۰۶۱. أخرجه مسلم: ۱۵۸۹ باختلاف.]

۱۱- باب : مُشَارَكَةُ الدَّمِيِّ وَالْمُشْرِكِينَ فِي الْمَزَارِعَةِ

باب ۱۱: شرکت (مسلمان) با اهل ذمه و مشرکان در مزارعت

۲۴۹۹ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمه) (رضی‌الله عنه) گفته: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) زمین خبیر را به یهود داد تا بر آن کار و کشاورزی نمایند و نیمه محصول زمین متعلق به ایشان باشد.

۲۴۹۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع: ۲۲۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۵۱.]

۱۲- باب : قِسْمَةُ الْغَنَمِ وَالْعَدْلِ فِيهَا

باب ۱۲: تقسیم گوسفندان و عدالت در آن

۲۵۰۰ - از عقیبه بن عامر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برای وی گوسفندانی داد تا به‌طور قربانی بر اصحاب آن حضرت تقسیم کند. پس از تقسیم، بزغاله‌ای

۲۵۰۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عَقِيْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ صَحَابِيًا ، فَبَقِيَ عَتُودٌ ، فَذَكَرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ :

یک ساله باقی ماند. وی از موضوع به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آن را خودت قربانی کن».

[صَحَّحَ بِهِ أَنْتَ]. [راجع: ۲۳۰۰. أخرجه مسلم: ۱۹۶۵].

۱۳- باب: الشَّرِكَةُ فِي الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

باب ۱۳: شرکت در طعام و غیره

و چنین تذکار یافته که مردی بر سر قیمت مالی چانه زد، مردی دیگر به وی اشارت کرد (که بخرد) و او خرید.

وَيُذَكِّرُ: أَنْ رَجُلًا سَاوَمَ شَيْئًا فَعَمَزَهُ آخِرُ، فَرَأَى عُمَرُ أَنْ لَهُ شَرِكَةً.

عمر (بن خطاب) مردی را که اشاره کرده بود به شرکت در مال حکم کرد.

۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ - از زهره بن معبد از جدّ وی عبدالله بن هشام که دیدار پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دریافته روایت است که گفته است که مادر وی زینب بنت حمید او را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برده و به آن حضرت گفته بود که: یا رسول الله، از وی بیعت بگیر. آن حضرت فرموده است: «وی خوردسال است» و سپس دست خویش را بر سر وی کشیده و به حق وی دعای برکت کرده است. و روایت است از زهره بن معبد که جدّ وی عبدالله بن هشام، او را با خود به بازار می برده و غله می خریده است و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که با وی ملاقی می شدند می گفتند: ما را در آن شریک گردان زیرا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حق تو دعای برکت کرده است. وی ایشان را شریک می گردانید و بسا واقع می شد که به مقدار یک بار شتر غله مفاد می کرد و به خانه خود می فرستاد^۱.

۲۵۰۱، ۲۵۰۲ - حَدَّثَنَا أَبُو صَخْرِ بْنِ الْقَرَجِ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ، عَنْ زُهْرَةَ بِنْتِ مَعْبَدٍ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ، وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حَمِيدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعْهُ، فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ.

وَعَنْ زُهْرَةَ بِنْتِ مَعْبَدٍ: أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ هِشَامٍ إِلَى السُّوقِ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَيَقُولَانِ لَهُ: أَشْرَكْنَا، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبُرْكَ، فَيَشْرِكُهُمْ، فَرَبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبِيعُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ. [الحدیث: ۲۵۰۱، انظر: ۷۲۱۰] [الحدیث: ۲۵۰۲، انظر: ۶۳۵۳].

۱- در برخی از نسخ بخاری در آخر حدیث ۲۵۰۱ و ۲۵۰۲ این عبارت آمده است قال ابو عبدالله: اذ قال الرجل للرجل اشركني فاذا سكت، فيكون شريكه بالنصف. یعنی امام بخاری گفته است: اگر مردی به مردی دیگر بگوید که مرا شریک کن و او کند. وی در نصف مال شریک است.

۱۴- باب : الشَّرِكَةُ

فِي الرَّقِيقِ

باب ۱۴: شرکت در غلام و کنیز

۲۵۰۳ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که سهم شرکت خود را در برده‌ای آزاد می‌کند، بر وی واجب است که به‌طور کل او را آزاد کند. اگر به اندازه بهای برده مذکور مالی داشته باشد، برده به نرخ عادلانه قیمت شود و سهم شریکانی را که در وی سهم دارند بدهد و راه او را آزاد گذارد.

۲۵۰۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که سهم خود را در برده شریکی آزاد می‌کند، به‌طور کامل آزاد کند اگر مالی داشته باشد، ورنه برده را به‌کاری بگمارد که مشقت‌آور نباشد» (تا از حاصل کار خود سهم آزادی خود را به شریکان دیگر بدهد).

باب ۱۵: شرکت در حیوانات قربانی و شتران
اگر مردی، مردی دیگر را در حیوان قربانی خود شریک کند، پس از آن که حیوان را ذبح کرده است.

۲۵۰۵ و ۲۵۰۶ - روایت است از عطاء، از جابر، و روایت است از طاوس که ابن عباس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با یاران خویش) با مداد چهارم ذی‌حجه به مکه رسیدند و برای حج هلال می‌کردند نه آنکه در اهلال خویش چیزی (یعنی عمره) را درآورند. و چون به مکه رسیدیم، آن حضرت ما را امر

۲۵۰۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بِنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ شَرِكًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ ، وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يُعْتَقَ كُلَّهُ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ قَدَّرَ لَمَنَّهُ ، يُقَامُ قِيمَةً عَدْلًا ، وَيُعْطَى شُرَكَاءُوهُ حَصَّتْهُمْ ، وَيُخْلَى سَبِيلُ الْمُعْتَقِ » . [راجع : ۲۴۹۹ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۶ ، باختلاف والأيمان (۴۷۰)] .

۲۴۵۴ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَقَبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بِشَيْرِ حَقِّهِ ، حُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ » . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : هَذَا الْحَدِيثُ لَيْسَ بِخُرَاسَانَ فِي كِتَابِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، أَمَلَاهُ عَلَيْهِمْ بِالْبَصْرَةِ . [نظر : ۲۱۹۶] .

۱۵- باب : الإِشْتِرَاكِ

فِي الْهَدْيِ وَالْبَدَنِ ،

وَإِذَا اشْرَكَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي هَدْيِهِ بَعْدَ مَا أَهْدَى .

۲۵۰۴ ، ۲۵۰۶ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَعَنْ طَاوُسٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبَحَ رَابِعَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، مُهْلِينَ بِالْحَجِّ لَا يَخْلُطُهُمْ شَيْءٌ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا ، أَمَرْنَا فَعَجَلْنَاهَا عُمْرَةً ، وَأَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَاتِنَا ، فَفَشَتْ فِي ذَلِكَ الْقَالَةَ .

قال عطاء: قال جابر: فَرُوحُ أَحَدِنَا إِلَى مَنِيٍّ وَذَكَرَهُ يَقَطُرُ مَنِيًّا، قَالَ جَابِرُ بِكَمِّهِ، قَبِلَخَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَامَ خَطِيْبًا، فَقَالَ: «بَلَّغْنِي أَنْ أَقْوَامًا يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا، وَاللَّهِ لَأَنَا أَبْرُ وَأَتَقَى لِلَّهِ مِنْهُمْ، وَكَوَأَنِّي اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَكَوَلَا أَنْ مَعِيَ الْهَدْيَ لَأَحْلَلْتُ».

فَقَامَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ بْنِ جُعْشَمٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هِيَ لَنَا أَوْ لِلْأَيْدِ؟ فَقَالَ: «لَا، بَلَى لِلْأَيْدِ». قَالَ: وَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: يَقُولُ لَيْتَكَ بِمَا أَهْلٌ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ: وَقَالَ الْآخَرُ: لَيْتَكَ بِحَجَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقِيمَ عَلَى إِحْرَامِهِ، وَأَشْرَكَهُ فِي الْهَدْيِ. [راجع: ۱۰۸۵، ۱۰۵۷. انخرجه مسلم: ۱۲۴۰ و ۱۲۱۶].

کرد. و ما حج خویش را به عمره بدل کردیم، تا پس از انجام عمره (به قصد آمیزش) نزد زنان خود برویم. این دستور (فسخ حج به عمره) به نحوی گسترده سؤال برانگیز شد.

عطاء می گوید که جابر گفته است: اینکه هر یک از ما که به منا برود، از آلت وی منی می چکد^۱ و به - منی چکیدن - با کف دست خویش اشارت کرد.

چون خبر این گفت و گوها به پیامبر (صلی الله علیه و سلم) رسید، به خطبه ایستاد و فرمود:

«من آگاه شده‌ام که مردم چنین و چنان می گویند، به خدا سوگند که من نسبت بدیشان به خداوند فرمانبردارتر و پرهیزگارترم و اگر پیشتر می دانستم آنچه بعدتر دانستم^۲ حیوان قربانی نمی آوردم و اگر حیوان قربانی با من نمی بود من هم از احرام بیرون می آمدم»^۳.

سپس سُرَاقَةُ بن مالک بن جُعْشَم ایستاد و گفت: یا رسول الله، آیا این (عمره در ماههای حج) برای ما است یا دایمی است؟ آن حضرت فرمود: «نه، بلکه دایمی است».

راوی می گوید: و علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) (از یمن) آمد یکی از آن دو راوی گفته است: وی به همان نیت لیبیک می گفت که رسول الله (صلی الله علیه و سلم) بدان لیبیک می گفت.

راوی دیگر گفته است: وی لیبیک گفت به همان حج که رسول الله (صلی الله علیه و سلم) نیت کرده است.

۱- چون پس از ادای عمره از احرام بیرون می آمدند و با زنان خویش آمیزش می کردند و سپس احرام حج می بستند این امر را نسبت به قرب زمان میان عمره و حج به منی چکیدن تشبیه کرده اند.

۲- یعنی در ماههای حج عمره رواست.

۳- حکم خدا آن است که هر کس که قربانی سوق می کند از احرام بیرون نیاید.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به وی امر کرد که به همان احرام خود بماند و او را در حیوان قربانی خویش شریک گردانید.

۱۶- باب: مَنْ عَدَلَ عَشْرًا مِنْ الْغَنَمِ يَجْزُو فِي الْقَسَمِ

باب ۱۹: کسی که در تقسیم (غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد

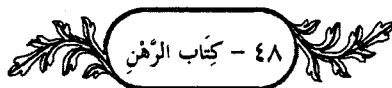
۲۵۰۷ - از عبّایه بن رفاعه روایت است که پدر بزرگ وی رافع بن خدیج (رضی الله عنه) گفته: ما در موضع ذوالحلیفه واقع در تهمّاه با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همراه بودیم و برای ما گوسفند و شتر به غنیمت رسید. مردم در (کشتن حیوانات) شتاب کردند و دیگرها را به جوش آوردند. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و امر کرد. و دیگرها واژگون شدند. و سپس (در تقسیم غنایم) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد. پس از آن شتری فرار کرد. و مردم به جز تعداد اندکی اسپ نداشتند (تا شتر را دنبال کنند و بازگردانند) مردی تیری رها کرد و شتر را سر جاش نگهداشت. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا این چهار پایان مانند حیوانات وحشی می‌روند و چون بر شما غالب آمد با آنها چنان عمل کنید که این مرد کرد.

عایشه می‌گوید: پدر بزرگ من گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ما امیدواریم - یا - می‌ترسیم که فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و همراه ما دشنه نیست، آیا حیوانات را با نئی ذبح کنیم؟ آن حضرت فرمود: «شتاب کنید، یا: بکشید به هر وسیله که خوشش را می‌ریزند، و نام خداوند را بر وی یاد کنید و بخورید و

۲۵۰۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ سَفْيَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَّيْةَ بْنِ رِفَاعَةَ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِنَدْيِ الْحُلَيْفَةِ مِنْ تَهَامَةَ، فَأَصَبْنَا غَنَمًا وَإِبِلًا، فَعَجَّلَ الْقَوْمُ فَأَغْلَوْا بِهَا الْقُدُورَ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَمَرَ بِهَا فَأُكْفِتَتْ، ثُمَّ عَدَلَ عَشْرًا مِنَ الْغَنَمِ بِجَزُورٍ، ثُمَّ إِنَّ بَعِيرًا نَدَّ، وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ إِلَّا خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ فَحَبَسَهُ بِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوْبِدَ كَأَوْبِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». قَالَ: قَالَ جَدِّي: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَرَجُو أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ عَدَاً، وَلَيْسَ مَعَنَا مَدَى، فَتَذْبَحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «أَعْجَلْ، أَوْ: أَرْنِي، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوا، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأَحَدْتُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعُظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». [راجع: ۲۴۸۸. أخرجه مسلم: ۱۹۶۸.]

حیوان را با دندان و ناخن ذبح نکنید و دلیل
آن را به شما می‌گویم. دندان، استخوان است و
ناخن دشنه حبشیها است.»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۸ - کتاب رهن (گرو)

باب ۱: رهن در حال اقامت

و فرموده خدای تعالی: «و اگر مسافر باشید و نیاید نویسنده را پس لازم است گرو به دست آورده شده» (البقره: ۲۸۳).

۲۵۰۸ - روایت است از قتاده که انس (رضی الله عنه) گفته است: «و همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زره خویش را در بدل مقداری جو به گرو گذاشت و من برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نان جوین چه شده برده بودم و به تحقیق که از آن حضرت شنیدم که می گفت: «در خانواده محمد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در صبح و شام به جز یک صناع جو نبوده است و آنها نه خانه داشتند».

باب ۲: کسی که زره خویش را به گرو داد

۲۵۰۹ - از اعمش روایت است که گفته: درباره رهن و ضمانت در معامله نزد ابراهیم (نخعی) یاد کردیم، وی گفت: اسود از عایشه (رضی الله عنها) روایت کرده است که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از یهودی به نسیه غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۳: گرو گذاشتن سلاح

۲۵۱۰ - از جابر بن عبد الله (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده:

۱- باب: الرَّهْنُ فِي الْحَضَرِ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾ [البقرة: ۲۸۳].

۲۵۰۸ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ﷺ دِرْعَهُ بِشَعِيرٍ، وَمَشَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخَبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةَ سَنَخَةٍ، وَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَصْبَحَ لَالَ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَّا صَاعٌ، وَلَا أَمْسَى، وَإِنَّهُمْ لَتَسْعَةُ آيَاتٍ». [راجع: ۲۰۶۹].

۲- باب: مَنْ رَهَنَ دِرْعَهُ

۲۵۰۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: تَذَاكَرْنَا عِنْدَ إِبْرَاهِيمَ الرَّهْنِ وَالْقَبِيلِ فِي السَّلْفِ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجْلِ، وَرَهَنَهُ دِرْعَهُ. [راجع: ۲۰۶۸. أخرجه مسلم: ۱۶۰۳].

۳- باب: رَهْنُ السَّلَاحِ

۲۵۱۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُقْيَانٌ قَالَ: عَمْرُو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ:

«کیست که کار کعب بن اشرف را یکسره کند زیرا وی خدا و رسول او (صلی الله علیه وسلم) را بیازرده است».

محمد بن مسلمه گفت: من این کار را می‌کنم.

وی نزد کعب رفت و گفت: می‌خواهیم که یک یا دو وسق غله برای ما به قرض بدهی. کعب گفت: زنان خویش را نزد من به گرو گذارید.

گفتند: چگونه زنان خویش را نزد توبه گرو گذاریم درحالی که تو خوبروی‌ترین مرد عرب می‌باشی؟

وی گفت: پسران خویش را نزد من به گرو بگذارید.

گفتند: چگونه پسران خویش را نزد تو به گرو گذاریم، که هر یک از آنها دشنام داده شوند و گفته شود که: به یک یا دو وسق غله به گرو بوده است. این حالت، بر ما ننگ است ولیکن ما لایمه خویش را نزد تو به گرو می‌گذاریم.

سفیان گفته است: یعنی سلاح را. ایشان وعده کردند که نزد وی می‌آیند، سپس او را کشتند و بعد نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت را آگاه کردند. ۸۷.

باب ۴: حیوان گروی سواری می‌شود و دوشیده می‌شود

مغیره می‌گوید که ابراهیم (نخعی) گفته

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ لَكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ». فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ: أَنَا، فَأَتَاهُ فَقَالَ: أَرَدْنَا أَنْ نُسَلِّفَنَّا وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنِ، فَقَالَ: ارْهِنُونِي نِسَاءَكُمْ، قَالُوا: كَيْفَ تَرَهْنُكَ نِسَاءَنَا، وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: قَارِهِنُونِي أَبْنَاءَكُمْ، قَالُوا: كَيْفَ تَرَهْنُ أَبْنَاءَنَا، فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ، فَيُقَالُ: رَهْنٌ بِوَسْقٍ أَوْ وَسَقَيْنِ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا تَرَهْنُكَ اللَّامَةَ - قَالَ سَعْيَانُ: يَعْنِي السَّلَاحَ - فَوَعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَتَقْتُلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ. [انظر: ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۰].
أخرجه مسلم: ۱۸۰۱، بزيادة].

۴- باب: الرهن مركوب و مخلوب

وَقَالَ مُغِيرَةُ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ: تَرْكَبُ الضَّالَّةُ بِقَدْرِ

۱- کعب بن اشرف در ذمه عهد نبود و در محاربات قوم خویش را همکاری می‌کرد و اگر در ذمه عهد می‌بود با اشعار خود آن حضرت را هجو نمی‌کرد و نمی‌آورد. محمد بن مسلمه نیز با وی عهد نکرده بود، چنان که سخن خرید و فروش را در میان آورد. گویند کسی نزد علی (رضی الله عنه) گفته بود که کعب به غدر کشته شده، علی (رضی الله عنه) فرمود که او را گردن بزنند (تیسیر القاری ج ۲، ص ۳۸۹).

است: حیوان یافت شده به اندازه علفی که به آن داده شده سواری شود و به اندازه علفی که به آن داده شده دوشیده شود. و همچنان است حیوان گروی.

۲۵۱۱ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «حیوانی که به گرو گرفته شده است به خاطر علوفه که به آن داده ده سواری شود و تا آن گاه که در گرو است شیر آن نوشیده شود».

۲۵۱۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «حیوانی که به گرو گرفته شده به خاطر خوراکی که به آن داده می شود تا زمانی که در گرو است سواری شود و به خاطر خوراکی که به آن داده می شود تا زمانی که در گرو است شیر آن نوشیده شود. و خوراک حیوان به کسی است که سوارش می شود و شیرش را می نوشد».

باب ۵: گرو گذاشتن نزد یهود و دیگران

۲۵۱۳ - از اسود که عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از یهودی غله خرید و زره خویش را نزد وی به گرو گذاشت.

باب ۶: اگر میان گرو دهنده و گرو گیرنده اختلاف پدید آید

و مانند آن، گواه آوردن بر مدعی است و سوند بر مدعی علیه است.

۲۵۱۴ - از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی ملیکه گفته: من برای ابن عباس نوشتم وی

عَلْفَهَا، وَتَحْلَبُ بِقَدْرِ عَلْفِهَا، وَالرَّهْنُ مِثْلُهُ.

۲۵۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِتَمَقَّتِهِ ، وَيُشْرَبُ لَبَنَ الدَّرِّ إِذَا كَانَ مَرَهُونًا » . [انظر : ۲۵۱۲] .

۲۵۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا زَكَرِيَاءُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِتَمَقَّتِهِ إِذَا كَانَ مَرَهُونًا ، وَلَبَنَ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِتَمَقَّتِهِ إِذَا كَانَ مَرَهُونًا ، وَعَلَى الَّذِي يُرْكَبُ وَيَشْرَبُ التَّمَقُّةُ » . [راجع : ۲۵۱۱] .

۵- باب : الرهن عند اليهود وغيرهم

۲۵۱۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا ، وَرَهْنَهُ دَرْعَةً . [راجع : ۲۵۱۳] .

۶- باب : إذا اختلف الراهن والمرتهن ونحوه ،

فَالْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ .

۲۵۱۴ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يُحْيَى : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، فَكَتَبَ

إِلَى : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى : أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ .
[۲۶۶۸ ، ۴۵۵۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۱] .

برایم نوشت که:

همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حکم کرد که:
سوگند بر مدعی علیه (یعنی انکارکننده دعوی)
است.

۲۵۱۵ و ۲۵۱۶ - از ابوائل روایت است
که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفته: «کسی
که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از
آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد،
خداوند را درحالی ملاقات می کند که بر وی
خشمگین است».

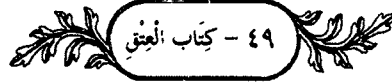
۲۵۱۵ ، ۲۵۱۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ،
عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ
حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالًا ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ
اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ
الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَأَيْمَانَهُمْ كَمَنَّا قَلِيلًا ﴾ فَقَرَأَ إِلَى :
﴿ عَذَابُ الْيَمِينِ ﴾ [آل عمران : ۷۷] . ثُمَّ إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ
قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا فَقَالَ : مَا يَحْدُثُكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ ؟ قَالَ :
فَحَدَّثْتَاهُ ، قَالَ : فَقَالَ : صَدَقَ ، لَفِي وَاللَّهِ أَنْزَلْتُ ،
كَأَنْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي بَيْتٍ ، فَاخْتَصَمْنَا إِلَى
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : « شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ » .
قُلْتُ : إِنَّهُ إِذَا يَحْلِفُ وَلَا يَسَالِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :
« مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالًا ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ،
لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ،
ثُمَّ أَفْتَرَ هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ
وَأَيْمَانَهُمْ كَمَنَّا قَلِيلًا ﴾ إِلَى : ﴿ وَكَلَّهِمْ عَذَابُ الْيَمِينِ ﴾ [آل
عمران : ۷۷] . [وراجع : ۲۳۵۶ ، ۲۳۵۷ ، انظر في الدنيا ، ص ۲۲ .
أخرجه مسلم : ۱۳۸] .

سپس خداوند بر تصدیق آن این آیت را
نازل کرد:

«هر آینه کسانی که می ستانند عوض پیمانی
که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش
بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست
ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان
خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت
و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذاب
درددهنده» (آل عمران: ۷۷).

ابوائل می گوید: پس از آن اشعث بن قیس
نزد ما آمد و گفت: ابو عبدالرحمن (ابن مسعود)
برای شما چه حدیث می کند؟ حدیث او را
گفتم. وی گفت: ابن مسعود راست گفته است
و در مورد من است ه خداوند (این آیت را) نازل
کرده است، چنان که میان من و مردی در مورد
چاهی دعوی بود. دعوی را نزد رسول الله (صلی الله
علیه وسلم) آوردیم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
فرمود: «دو شاهد بیاور یا او سوگند بخورد»
من گفتم: همانا وی سوگند می خورد و از آن
باکی ندارد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را از آن خود بسازد و او در آن دروغگوی باشد خداوند را درحالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است». سپس خداوند آن را تصدیق کرد و اشعث این آیه را خواند: «هر آینه کسانی که می‌ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندان خویش بهای اندک را» تا «ایشان راست عذاب دردناک».



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۶ - کتاب آزادی برده

باب ۱: آنچه درباره آزادی برده و ثواب آن آمده است

و فرموده خدای تعالی: «بلاص کردن برده، یا طعام دادن به روز گرسنگی، یتیم صاحب قرابت را»
(البلد: ۱۳-۱۵).

۲۵۱۷ - از سعید ابن مرجانه یار و دوست علی بن حسین روایت است که گفته: ابوهریره (رضی الله عنه) به من گفت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «هر کس که مرد مسلمانی را آزاد کند، خداوند در بدل هر عضو از آن مرد آزاد شده، عضوی از او را از آتش دوزخ نجات می دهد». سعید بن مرجانه گفت: با این حدیث نزد علی بن حسین (زین العابدین) رفتم. علی بن حسین (رضی الله عنه) تصمیم گرفت که برده اش را آزاد کند؛ همان برده ای که او را عبدالله بن جعفر به بهای ده هزار درهم، یا هزار دینار خریدار بود. و او آن برده را آزاد کرد.

باب ۲ - آزادی کدام برده بهتر است؟

۲۵۱۸ - از ابوذر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پرسیدم که کدام عمل بهتر است؟
فرمود: «ایمان به خداوند و جهاد در راه

۱- باب: [ما جاء]

فِي الْعِنَقِ وَفَضْلِهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَكَرِّهَ . أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ . يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾ [البلد: ۱۳-۱۵].

۲۵۱۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي وَأَقْدَبُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ ابْنِ مَرْجَانَةَ ، صَاحِبُ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، قَالَ : قَالَ لِي أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ أَمْرًا مُسْلِمًا ، اسْتَفْتَدَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ » .

قَالَ سَعِيدُ بْنُ مَرْجَانَةَ : فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، فَعَمَدَ عَلِيٌّ بِنِ حُسَيْنٍ رضي الله عنه إِلَى عَبْدِ لَهُ ، قَدْ أَعْطَاهُ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَشْرَةَ آلَافِ دَرَاهِمٍ ، أَوْ أَلْفَ دِينَارٍ فَأَعْتَقَهُ . [انظر : ۶۷۱۵ . امرجه مسلم : ۱۵۰۹] .

۲- باب: أي الرقاب أفضل

۲۵۱۸ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي مَرْوَجٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « إِيْمَانٌ بِاللَّهِ ، وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ » . قُلْتُ : أَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ :

او».

سپس گفتم: آزاد کردن کدام نوع برده بهتر است؟

فرمود: «برده‌ای که بهای آن بلند بوده و نزد صاحب خود عزیز باشد».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «نیازمندی را یاری کن و کسی را که در کار خویش عاجز آمده است، کمک کن».

گفتم: اگر این کار از من نیاید؟

فرمود: «از بدی کردن با مردم درمی‌گذری، همانا آن صدقه‌ای است که بر نفس خود صدقه می‌کنی».

۳- باب : مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْعَتَاقَةِ فِي الْكُسُوفِ أَوْ الْآيَاتِ

۲۵۱۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ بِنْتُ قُدَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ قَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُثَنَّرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ . [راجع : ۸۶ . أخرجه مسلم : ۹۰۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

تَابِعَهُ عَلِيُّ ، عَنْ الدَّرَاوَرْدِيِّ ، عَنْ هِشَامِ .

۲۵۲۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا عَثَامٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُثَنَّرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : كُنَّا نُؤْمَرُ عِنْدَ الْكُسُوفِ بِالْعَتَاقَةِ . [راجع : ۸۶ . أخرجه مسلم : ۹۰۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب ۳: آنچه مستحب است از نوع آزاد کردن برده به هنگام کسوف آفتاب یا سایر نشانه‌ها

۲۵۱۹ - از اسماء بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به آزاد کردن برده به وقت کسوف آفتاب امر کرده است. متابعت کرده است (موسی بن مسعود را) علی (مدینی) از در آوردی، از هشام.

۲۵۲۰ - از اسماء بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما به هنگام کسوف، به آزاد کردن برده مأمور شده بودیم.

۴- باب : إِذَا اعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ الشَّرِيكَيْنِ ، أَوْ أُمَّةٍ بَيْنَ الشَّرِيكَاءِ

۲۵۲۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدَانُ ، عَنْ عَمْرِو ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ :

باب ۴: اگر کسی برده‌ای را که در وی دو نفر شریک‌اند و یا کنیزی را که در وی چند نفر شریک‌اند، آزاد کند.

۲۵۲۱ - از سالم، از پدر وی (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کسی

که برده‌ای را آزاد می‌کند که در وی دو نفر شریک‌اند، اگر وی توانگر است برده بر او قیمت شود و سپس برده آزاد می‌شود».

۲۵۲۲ - از نافع، از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در برده شریکی آزاد کند و از خود مالی دارد که بهای برده را کفایت کند، برده به بهای عادلانه بر او قیمت شود و سهم سایر شریکان را بدهد و برده بر او آزاد می‌شود، در غیر آن، همان سهمی که آزاد شده، آزاد گردیده است».

۲۵۲۳ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در برده شریکی آزاد کند، آزادی کامل وی بر اوست؛ اگر مالی داشته باشد که بهای او را کفایت کند، و اگر او را مالی نباشد، برده به بهای عادلانه بر آزادکننده آن قیمت شود (تا سهم آزادی وی معین گردد) پس برده به همان تناسبی که آزاد کرده، آزاد است. مسدد، از بشر، از عبیدالله به طور مختصر روایت کرده است».

۲۵۲۴ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «کسی که غلامی را که در وی سهم دارد آزاد می‌کند - یا گفت - در غلامی شریک است و او رامالی است که بهای غلام را به بهای عادلانه کفایت می‌کند، آن غلام آزاد است».

نافع گفت: در غیر آن غلام مذکور به همان اندازه که آزاد گردیده، آزاد است.
ایوب گفت: نمی‌دانم آنچه را نافع گفته

«مَنْ أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ، فَإِنْ كَانَ مُوسِرًا قَوْمٌ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُعْتَقُ». [راجع: ۲۴۹۱. أخرجه مسلم: ۱۵۰۱ مطولاً وكذا هو في الأيمان (۴۷)،].

۲۵۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شُرْكَاءَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قَوْمَ الْعَبْدِ عَلَيْهِ قِيَمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرْكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ». [راجع: ۲۴۹۱. أخرجه مسلم: ۱۵۰۱ والأيمان (۴۷)،].

۲۵۲۳ - حَدَّثَنَا عُمِيدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي أَسَامَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَعْتَقَ شُرْكَاءَهُ فِي مَمْلُوكٍ فَعَلَيْهِ عَتَقُهُ كُلُّهُ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَقُومُ عَلَيْهِ قِيَمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْتَقَ مِنْهُ مَا أَعْتَقَ». [راجع: ۲۴۹۱. أخرجه مسلم: ۱۵۰۱ والأيمان (۴۷)،].

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بَشَرٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ: اِخْتَصَرَهُ.

۲۵۲۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَادٌ، بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا لَهُ فِي مَمْلُوكٍ، أَوْ شُرْكَاءَهُ لَهُ فِي عَبْدٍ، وَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ قِيَمَتَهُ بِقِيَمَةِ الْعَدْلِ، فَهُوَ عَتِيقٌ».

قال نافع: وإلا فقد عتق منه ما عتق.

قال أيوب: لا أدري أشيء قاله نافع، أو شيء في الحديث. [راجع: ۲۴۹۱. أخرجه مسلم: ۱۵۰۱ والأيمان (۴۷)].

است، سخن وی است یا چیزی در حدیث است.

۲۵۲۵ - از موسی بن عقبه روایت است که نافع گفت: همانا ابن عمر (رضی الله عنه) در مورد غلام یا کنیزی فتوی می داد که در وی چند نفر شریک اند و یکی از ایشان سهم خودش را آزاد کرده بود. وی می گفت: به تحقیق که آزادی کامل بر وی در حالتی واجب می گردد که بقیه بهای برده از مال وی کفایت کند، که در آن صورت بهای آن از مال وی به قیمت عادلانه تعیین می گردد و سهم شریکان داده می شود و راه برده آزاد شده بازگذاشته می شود.

ابن عمر این مسأله را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خیر می دهد و لیث، و ابن ابی ذئب، و ابن اسحاق، و جویریه، و یحیی بن سعید و اسماعیل بن أمیه، از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مختصر روایت کرده اند.

باب ۵: اگر کسی سهم خویش را در برده ای آزاد کند

و مالی نداشته باشد، برده به کاری گمارده شود که بر وی مشکل نباشد مانند برده ای که مکاتب است!

۲۵۲۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در برده ای سهم دارد آن را آزاد کند».

۲۵۲۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُقْدَامٍ : حَدَّثَنَا الْفَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ كَانَ يُعْتِقُ فِي الْعَبْدِ أَوْ الْأَمَةِ ، يَكُونُ بَيْنَ شُرَكَاءَ ، فَيُعْتِقُ أَحَدَهُمْ نَصِيْبَهُ مِنْهُ ، يَقُولُ : قَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ عَتَقُهُ كُلَّهُ ، إِذَا كَانَ لِلَّذِي أُعْتِقَ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ ، يُقَوْمُ مِنْ مَالِهِ قِيَمَةَ الْعَدْلِ ، وَيُدْفَعُ إِلَى الشُّرَكَاءِ أَنْصَابَهُمْ ، وَيُخَلَّى سَبِيلَ الْمُعْتَقِ . يُخْبِرُ ذَلِكَ ابْنَ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ اللَّيْثُ ، وَابْنُ أَبِي ذَيْبٍ ، وَابْنُ إِسْحَاقَ ، وَجُؤَيْرِيَةُ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمِيَّةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مُخْتَصِرًا . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ ، والأيمان : ۱۴۷] .

۵- باب : إذا أعتق نَصِيْبًا فِي عَبْدٍ ،

وَلَيْسَ لَهُ مَالٌ ، اسْتَسْمِيَ الْعَبْدُ غَيْرَ مُشْفُوقٍ عَلَيْهِ ، عَلَى نَحْوِ الْكِتَابَةِ .

۲۵۲۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَارِمٍ : سَمِعْتُ قُتَادَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهْيِكَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ عَبْدٍ » . [راجع : ۲۴۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۳ ، و الأيمان

۱- تا از حاصل کار خود، بدل آزادی را به دست آورد.

(۵۴). و اختصره فی ۱۵۰۲، وفی الأیمان (۵۲ و ۵۳) .

۲۵۲۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم یا نصیب خود را در برده شریکی آزاد کند، آزادی (کامل) آن برده بر مال وی واجب می گردد، درحالی که مالی داشته باشد. در غیر آن برده بر وی قیمت شود، و به کاری گمارده شود که طاقت فرسا نباشد.

متابعت کرده است (سعید را) حجاج بن حجاج و ابان و موسی بن خلف، از قتاده. و شعبه مختصر آن را آورده است.

باب ۶: خطا و فراموشی در آزاد کردن برده و طلاق و مانند آن

و نیست آزادی مگر برای خدا.

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «هرکس را آنچه نیت کرده، حاصل است». و فراموشکار و خطاکننده را نیتی نیست.

۲۵۲۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند به خاطر من از وسوسه‌هایی که در سینه‌های امت من پدید می آید در گذشته است، تا آن گاه که بدان عمل نکند یا از آن سخن نگوید»^۱.

۲۵۲۹ - از عمر بن خطاب (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «(ثواب) اعمال به نیت وابسته است، و مرد را همان حاصل است که نیت کرده است. پس کسی که هجرتش برای خدا و رسول اوست، پس

۲۵۲۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهْيِكَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « مَنْ أَعْتَقَ نَصِيبًا ، أَوْ شَقِيقًا ، فِي مَمْلُوكٍ ، فَخَلَّاصَهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ ، إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ ، وَإِلَّا فَوَمَّ عَلَيْهِ ، فَاسْتَسْعَى بِهِ غَيْرَ مَنْفُوقٍ عَلَيْهِ » . [راجع: ۲۴۹۲. أخرجه مسلم: ۱۵۰۳، وفی الأیمان (۵۴) . و اختصره فی ۱۵۰۲، وفی الأیمان (۵۲ و ۵۳) .

تَابَعَهُ حَجَّاجُ بْنُ حَجَّاجٍ ، وَأَبَانُ ، وَمُوسَى بْنُ خَلْفٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، اخْتَصَرَهُ شُعْبَةُ .

۶- باب : الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ فِي الْعَقَاةِ وَالطَّلَاقِ وَنَحْوِهِ ،

وَلَا عَقَاةَ إِلَّا لَوَجْهِ اللَّهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا سَوَى » . وَلَا نِيَّةَ لِلنَّاسِي وَالْمَخْطِئِ . [راجع: ۱] .

۲۵۲۸ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُسَعَّرٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَوْقَى ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « إِنْ أَلَّ اللَّهُ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسَّوَسَتْ بِهِ صُدُورَهَا ، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلِّمْ » . [انظر: ۲۵۲۹، ۲۶۶۴. أخرجه مسلم: ۱۲۷، بذكر « حدثت به أنفسها » بدلاً من « وسوست »] .

۲۵۲۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ عُلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصِ اللَّيْثِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَلَا مَرِيئَ مَا تَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ،

۱- مراد اندیشه‌های بد و تحریکات شیطانی است که به‌طور غیرارادی در ذهن می‌آید که بدان مواخذه نیست، و همچنان است خطا و فراموشی.

فَهَجَرْتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا،
أَوْ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَيَّ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ. [راجع: ۱].
[خرجه مسلم: ۱۹۰۷].

هجرت وی برای خدا و رسول او (پذیرفته)
است و کسی که هجرت وی برای دستیابی به
مال دنیا است، یا به خاطر ازدواج با زنی است،
پس هجرت وی به سوی چیزی است که برای
آن هجرت کرده است.

۷- باب : إِذَا قَالَ رَجُلٌ لِعَبْدِهِ : هُوَ لِلَّهِ ،

باب ۷: اگر کسی به برده‌اش بگوید: او برای
خدا است

وَتَوَى الْعَتَقَ ، وَالْإِشْهَادَ فِي الْعِتَقِ

و نیت وی آزادیش باشد. و شاهدگرفتن در
آزادی برده

۲۵۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ
ابْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ لَمَّا أُقْبِلَ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ ، وَمَعَهُ غُلَامٌ ، ضَلَّ كُلُّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ
جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ،
هَذَا غُلَامٌ قَدْ أَتَاكَ . » فَقَالَ : أَمَا إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ ،
قَالَ : فَهُوَ حِينَ يَقُولُ :

۲۵۳۰ - از قیس روایت است که ابوهریره (رضی الله
عنه) گفت: همانا وی به قصد قبول اسلام راهی
شد و غلام وی همراه وی بود هر یک، دیگری
را گم کرد، سپس غلام آمد و ابوهریره با
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشست. پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) فرمود: «ای ابوهریره، این است غلام
تو که نزد تو آمد.»

يَا لَيْلَةَ مِنْ طَوْلِهَا وَعَنَانِهَا

ابوهریره گفت: به تحقیق تو را شاهد
می‌گیرم که وی آزاد است راوی گفت: و آن
هنگامی بود که ابوهریره می‌خواند:

عَلَىٰ أَنَّهُمَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

[انظر: ۲۵۳۱، ۲۵۳۲، ۴۳۹۳].

و ای شب دراز و رنج‌آوری بود، و خوشحالم
که مرا از سرزمین کفر نجات داد.

۲۵۳۱ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ :
حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ :
لَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، قُلْتُ فِي الطَّرِيقِ :

۲۵۳۱ - از قیس روایت است که ابوهریره (رضی الله
عنه) گفت: چون به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
روانه شدم، در مسیر راه این شعر را می‌خواندم.
و ای شب که چه دراز و رنج‌آوری، و
خوشحالم که مرا از سرزمین کفر نجات داد.
وی می‌گوید: غلام من در مسیر راه از نزد من
گریخت و چون نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم
به آن حضرت بیعت کردم و هنگامی که نزد

يَا لَيْلَةَ مِنْ طَوْلِهَا وَعَنَانِهَا

عَلَىٰ أَنَّهُمَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَّتِ

قَالَ : وَأَبَىٰ مَنِّي غُلَامٌ لِي فِي الطَّرِيقِ ، قَالَ : فَلَمَّا قَدِمْتُ
عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَايَعْتُهُ ، فَبَيَّنَّا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ الْغُلَامُ ، فَقَالَ

وی بودم، ناگاه غلام پیدا شد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابوهریره، این است غلام تو». من گفتم: او برای خدا آزاد است [ابوعبدالله می گوید]: ابوکریب که از ابواسامه روایت کرده، کلمه: حُر - یعنی آزاد را نگفته است.

۲۵۳۲ - از قیس روایت است که گفت: زمانی که ابوهریره (رضی الله عنه) با غلام خود روانه شد تا اسلام بیاورد، او و غلامش در مسیر راه یکدیگر را گم کردند. (وقتی غلامش آمد) ابوهریره (به آن حضرت) گفت: من تو را شاهد می گیرم که این غلام برای خدا است.

باب ۸: أم الولد (کنیزی که از مالک خود پسری زاییده است).

ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «یکی از نشانه های قیامت آن است که کنیز سرور و ارباب خود را بزاید».

۲۵۳۳ - از عروة بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: عتبه بن ابی وقاص به برادر خود سعد بن ابی وقاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه را نزد خود بیاورد. عتبه گفته بود: وی پسر من است. زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مکه را فتح کرد، سعد، پسر کنیز زمعه را با خود گرفت و نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورد و عبد بن زمعه را نیز با خود همراه کرد.

سعد گفت: یا رسول الله، این پسر برادر من است و مرا وصیت کرده است که پسر او می باشد.

۱- عبارت میان قلابک: قال ابو عبدالله در متن فوق نیست و در برخی نسخ بخاری آمده است.

لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، هَذَا غُلَامُكَ». فَقُلْتُ: هُوَ حُرٌّ لَوْجِهَ اللَّهِ، فَأَعْتَقْتُهُ.

لَمْ يَقُلْ أَبُو كُرَيْبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ: حُرٌّ.

۲۵۳۲ - حَدَّثَنَا شَهَابُ بْنُ عَبَّادٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ، وَمَعَهُ غُلَامُهُ، وَهُوَ يَطْلُبُ الْإِسْلَامَ، فَضَلَّ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ: بِهِذَا، وَقَالَ: أَمَا إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّهُ لِلَّهِ. [راجع: ۲۵۳۰].

۸- باب: أم الولد

قال أبو هريرة، عن النبي ﷺ: «من أشراط الساعة أن تلد الأمة ربها».

۲۵۳۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ عْتَبَةَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهَدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: أَنْ يَقْبِضَ إِلَيْهِ ابْنَ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، قَالَ عْتَبَةُ: إِنَّهُ ابْنِي، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَمَنَ الْفَتْحِ، أَخَذَ سَعْدُ بْنُ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقْبَلَ مَعَهُ بَعْدُ بْنُ زَمْعَةَ، فَقَالَ سَعْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا ابْنُ أَخِي، عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنِي، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَخِي، ابْنُ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، وَوُلِدَ عَلَيَّ فَرَأَيْتَهُ، فَظَنَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ابْنِ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، فَإِذَا هُوَ أَشْبَهَ النَّاسَ بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنُ

زَمْعَةَ . مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلَيَّ فِرَاشَ أَبِيهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ » . مِمَّا رَأَى مِنْ شَبْهِهِ بِعُتْبَةَ ، وَكَانَتْ سَوْدَةُ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۷ بدون ذکر الفتح ، وتعليل الحجب] .

عبد بن زمعه گفت: یا رسول الله، این برادر من است، پسر کنیز زمعه است که بر بستر پدر من زاده شده است.

رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) به سوی پسر کنیز زمعه نگریست و او شبیه ترین کس به عتبه بود. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای عبد بن زمعه، این پسر متعلق به تو است». به خاطری که بر بستر پدر وی زاده شده است. سپس رسول الله(صلی الله علیه وسلم) (به همسر خود سوده) گفت: «از این پسر در حجاب باش، ای سوده بنت زمعه!». بدان سبب که شباهت آن پسر را به عتبه مشاهده کرد. و سوده همسر پیامبر(صلی الله علیه وسلم) بود.

۹- باب : بَيْعُ الْمُدَبَّرِ

باب ۹: فروش برده مُدَبَّرًا

۲۵۳۴ - از جابر بن عبد الله(رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی از ما، برده خویش را پس از مرگ خویش آزاد کرد. اما پیامبر(صلی الله علیه وسلم) آن برده را فراخواند و او را فروخت. جابر گفته است: آن برده در سال اول مرد.

۲۵۳۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَعْتَقَ رَجُلٌ مَنَّا عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، فَدَعَا النَّبِيَّ ﷺ بِهِ فَبَاعَهُ . قَالَ جَابِرٌ : مَاتَ الْغُلَامُ عَامَ أَوَّلٍ . [راجع : ۲۱۴۱ . أخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً في الأيمان ۲۰۵۸] .

۱۰- باب : بَيْعُ الْوَلَاءِ وَهَبَتِهِ

باب ۱۰: فروش ولاء و بخشیدن آن

۲۵۳۵ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر(رضی الله عنه) گفت: پیامبر(صلی الله علیه وسلم) از فروش ولاء، و بخشیدن آن منع کرده است.

۲۵۳۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هَبَتِهِ . [انظر : ۶۷۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۶] .

۲۵۳۶ - از اسود روایت است که عایشه(رضی الله

۲۵۳۶ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ

۱- مُدَبَّرٌ، غلامی است که مالکش او را پس از مرگ خویش آزاد کرده است.

۲- مردی که غلام خود را پس از مرگ خود آزاد کرده بوده، محتاج گشت و آن حضرت برای وی صلاحیت داد که قول خود را فسخ نماید.

۳- ولاء؛ حق میراث برده برای آزدکننده وی است.

عنها) گفت: من بریده را خریدم، ولی مالکان وی ولای او را شرط گذاشتند (که از آنان باشد)، از قضیه به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد کردم. ایشان فرمود: «او را آزاد کن؛ زیرا ولای او برای کسی است که (در بهای وی) درهم داده است» و من او را آزاد کردم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را فراخواند و مخیر گردانید که شوهرش را (که غلام بود) می پذیرد یا نه. وی گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، نزدش نمی مانم، و از وی جدا شد.

باب ۱۱: اگر برادر مردی مسلمان اسیر شود یا عمومی وی، اگر آن اسیر مشرک باشد، آیا فدیة بدهد و انس گفته است: عباس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عقیل فدیة داده‌ام.

سهم علی (رضی الله عنه) از غنیمت فدیة‌ای بود که از برادر خود عقیل و عمومی خود عباس دریافته بود!

۲۵۳۷ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردانی از انصار^۲ از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اجازه خواستند و گفتند: ما را اجازه بده تا از فدیة پسر خواهر خود عباس درگذریم. آن حضرت فرمود: «از وی به مقدار یک درهم درنگذرد».

مَنْصُورٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اشْتَرَيْتُ بُرَيْرَةَ ، فَأَشْرَطَ أَهْلُهَا وَلَائَهَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : « اُعْتَقِيهَا ، فَإِنَّ الْوَلَاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرَقَ » . فَأَعْتَقْتُهَا ، فَدَعَاَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَخَيَّرَهَا مِنْ زَوْجِهَا ، فَقَالَتْ : لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا تَبَتُّ عَنْدَهُ ، فَأَخْتَارَتْ نَفْسَهَا . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه مسلم : ۱۵۰۴] .

۱۱- باب : إِذَا أُسِرَ

أَخُو الرَّجُلِ ،

أَوْ عَمَّهُ ، هَلْ يُقَادَى إِذَا كَانَ مُشْرِكًا
 وَقَالَ أَنَسٌ : قَالَ الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : قَادَيْتُ نَفْسِي وَقَادَيْتُ عَقِيلًا . [راجع : ۴۲۱] .
 وَكَانَ عَلِيٌّ لَهُ نَصِيبٌ فِي تِلْكَ الْقَنِيمَةِ الَّتِي أَصَابَ مِنْ أَخِيهِ عَقِيلٍ وَعَمِّهِ عَبَّاسٍ .

۲۵۳۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسٌ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ، اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : « ائْذَنْ لَنَا فَلَنَتْرُكَ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ » ، فَقَالَ : « لَا تَدْعُونَ مِنْهُ دَرَاهِمًا » . [انظر : ۴۸ ، ۴۳ ، ۴۰ ، ۱۸] .

۱۲- باب : عِتْقُ الْمُشْرِكِ

۲۵۳۸ - از هشام، از پدر وی روایت است که

۲۵۳۸ - حَدَّثَنَا عُمَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ،

۱- عباس عمومی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و عقیل بن ابوطالب پسر عمومی آن حضرت در جنگ بدر اسیر گشتند، سپس فدیة دادند و آزاد گشتند.

۲- مراد قبیلة بنی تجار است که با قریش خوشاوند بودند.

عَنْ هِشَامٍ : أَخْبَرَنِي أَبِي : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ رضي الله عنه أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ ، وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ ، قَالَ : فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، كُنْتُ أَتَحَنَّنُ بِهَا ، يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا ، قَالَ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «أَسَلِمْتُ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ» . [راجع: ۱۴۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۲۳ . بنفس الزيادة في هذه الطريق] .

گفت: حکیم بن حزام (رضی الله عنه)^۱ در روزگار جاهلیت صد برده را آزاد کرده بود و بر صد شتر (حجاج را) سوار کرده بود و آن گاه که اسلام آورد بر صد شتر سوار کرد^۲ (و همه را به عنوان قربانی در مکّه مکرمه ذبح نمود) و صد برده آزاد کرد. وی گفته است:

از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله آیا در کارهایی که در جاهلیت کردم ثوابی می بینی، من با آن اعمال عبادت یعنی پارسایی کردم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اسلام آوردی و قبل بر آن کارهای خیر انجام دادی»^۳.

۱۳- باب : مَنْ مَلَكَ مِنَ الْعَرَبِ رَقِيْقًا ،

فَوَهَبَ وَبَاعَ وَجَامَعَ وَقَدَى وَسَبَى الدَّرِيَّةَ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ، وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ آثَرِنَا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [النحل: ۷۵] .

باب ۱۳: اگر کسی از عرب مالک برده ای شود و او را به کسی ببخشد، و بفروشد و (اگر کنیز باشد) با وی مجامعت کند یا او را در بدل مالی آزاد کند، کودکان عرب را به بردگی بگیرد و فرموده خداوند تعالی:

«بیان کرد خدا داستان بنده مملوکی که توانایی ندارد به هیچ چیزی و کسی که دادیمش از نزد خود روزی نیک، پس وی خرج می کند از آن روزی، پنهان و آشکارا، آیا برابر می شوند. همه ستایش خدای راست بلکه اکثر ایشان نمی دانند» (النحل: ۷۵).

۲۵۳۹ و ۲۵۴۰ - از عروه روایت است که مروان و مسوربن مخرمه گفته اند: زمانی که فرستادگان قوم هوازن^۴ به حضور پیامبر (صلی الله

۲۵۳۹ ، ۲۵۴۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْبٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ مَرْوَانَ وَالْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَامَ حِينَ

۱- حکیم بن حزام خواهرزاده ام المؤمنین خدیجه (رضی الله عنه) است که به عمر شصت سالگی در فتح مکّه اسلام آورد و صد و بیست سال عمر کرد.
۲- عبارت - حمل علی مائة بعیر - که بر صد شتر سوار کرد ترجمه شد. در ترجمه انگلیسی چنین است: صد شتر را ذبح کرد و خیرات کرد.
۳- مراد آن است که اسلام تو از برکت آن اعمال نیک تو بوده که در طبع تو نیکویی سرشته بودند که بدان هدایت یافتی (تیسیر القاری).
۴- واقعه اسیران هوازن در اثر حوادث غزوه طایف که پیامد غزوه حنین است در سال هشتم هجرت پدید آمد.

عیه وسلم) آمدند آن حضرت ایستاد. ایشان از آن حضرت خواستند که اموال و اسیران را بدیشان بازگرداند. آن حضرت فرمود: «همانا با من کسانی اند که خود می بینید^۱ و نزد من بهترین سخن راست ترین آن است، شما یکی از این دو را انتخاب کنید: یا مال یا اسیران، و همانا من تقسیم اسیران را معطل کرده ام».

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف ده شب در انتظار ایشان به سر برده بود. و چون بر آنها معلوم شد که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو را به ایشان باز نمی گرداند، گفتند: همانا ما اسیران خویش را می خواهیم.

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت: «أما بعد، برادران شما نزد ما آمده اند در حالی که توبه گاراند، و من صلاح در آن دیده ام که اسیران ایشان را بدیشان بازگردانم. پس هرکس از شما که این روش را خوش می دارد، باید بدان عمل کند و هرکس که دوست می دارد که بر بهره اش (از اسیران) باقی ماند تا آن که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می دارد، عوض آن را بدهیم، باید چنان کند.^۲ مردم گفتند: ما آن را می پسندیم.

آن حضرت فرمود: «ما نمی دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک از شما اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها امور شما را به ما برسانند». مردم

جاءه وقد هوازن، فسألوه أن يرده إليهم أموالهم وسبيهم، فقال: «إن معي من ترون، وأحب الحديث إلي أصدقه، فاختروا إحدى الطائفتين: إما المال وإما السبي، وقد كنت استأثيت بهم». وكان النبي ﷺ انتظرهم بضع عشرة ليلة حين قفل من الطائف، فلما تبين لهم أن النبي ﷺ غير راد إليهم إلا إحدى الطائفتين، قالوا: فإننا نختار سبيتنا، فقام النبي ﷺ في الناس، فأتى على الله بما هو أهله، ثم قال: «أما بعد، فإن إخوانكم قد جاؤنا تائبين، وإني رأيت أن أرد إليهم سبيهم، فمن أحب منكم أن يطيب ذلك فليفعل، ومن أحب أن يكون على خطه حتى نعطيه إياه من أول ما يعي الله علينا فليفعل». فقال الناس: طيبنا ذلك، قال: «إننا لا نذري من أذن منكم ممن لم ياذن، فارجعوا حتى يرفع إلينا عرفاؤكم أمركم». فرجع الناس، فكلمهم عرفاؤهم، ثم رجعوا إلى النبي ﷺ فأخبروه: أنهم طيبوا وأذنوا. فهذا الذي بلغنا عن سبي هوازن. وقال انس: قال عباس للنبي ﷺ: قادت نفسي وقاديت عقيلاً. [راجع: ۲۳۰۷، ۲۳۰۸].

۱- یعنی نظر ایشان باید رعایت شود.

۲- یعنی اسیران خویش را اکنون آزاد کند.

به بزرگان خویش مراجعه نمودند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و به اطلاع رسانیدند که همه با طیب خاطر اجازه دادند.

«ابن شهاب زهری می گوید» این است آنچه از قضیه اسیران هوازن به ما رسیده است. و انس گفته است: عباس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: من برای نفس خود و برای عقیل فدیة داده‌ام.

۲۵۴۱ - از ابن عون روایت است که گفت: من برای نافع نامه‌ای فرستادم، وی در پاسخ من نوشت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ناگهان بر بنی مصطلق^۱ تاخت و ایشان غافل بودند، و حیوانات آنها بر سر آب بودند. مردان جنگی ایشان را کشت و زنان و اطفال را به اسارت گرفت و در همین روز بود که جویریة به سهم آن حضرت رسید.

این موضوع را عبدالله بن عمر به من گفته که در همان لشکر بوده است.

۲۵۴۲ - از ابن مُحَرِّيز روایت است که گفت: ابوسعید (رضی الله عنه) را دیدم و از وی (درباره عزل) سؤال کردم. وی گفت: ما همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به قصد غزوة بنا اصطلاح برآمدیم و از مردم عرب اسیر گرفتیم و اشتهای ما به سوی زنان فزونی گرفت. و دوربودن از زنان بر ما گران آمد، و عزل^۲ را دوست داشتیم. حکم آن را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پرسیدیم. آن

۲۵۴۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ : بِنِ شَقِيقِ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى نَافِعٍ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَغَارَ عَلَيَّ بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ ، وَأَنْعَامُهُمْ تَسْقَى عَلَى الْمَاءِ ، فَقَتَلْتُ مَقَاتِلَهُمْ ، وَسَبَى ذُرَارِيَهُمْ ، وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جَوِيرِيَّةَ .

حَدَّثَنِي بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ . [اخرجه مسلم : ۱۷۰۳ ، بزيادة].

۲۵۴۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ رَيْبَعَةَ بِنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ ابْنِ مُحَرِّيزٍ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ ﷺ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ ، فَأَصَبْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبِيِّ الْعَرَبِ ، فَأَشْتَهَيْتِ النِّسَاءَ ، فَأَشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ ، وَأَحْبَبْنَا الْعِزْلَ ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا ، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَانَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَانَتْةٌ » . [راجع :

۱- بنی مصطلق که طایفه از قبیله خزاعه بودند، لشکر انبوهی جمع کرده بودند تا بر مدینه حمله کنند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ابوذر را به نیابت خویش در مدینه گذاشت و خود یا لشکری به سوی دشمن شتافت و ایشان را که بر سر آب فرود آمده بودن غافلگیر ساخت و بر ایشان تاخت. این واقعه در سال ششم هجرت رخ داده است (سیره ابن هشام).

۲- عزل، بیرون آوردن آلت قبل از انزال و منی افکندن در خارج فرج است.

۲۲۲۹. أخرجه مسلم : ۱۴۳۸] .

حضرت فرمود: «اگر عزل نکنید باکی نیست، هیچ مخلوقی نیست که آفریدنش تا روز قیامت مقدر شده باشد، مگر آن که آفریده می شود».

۲۵۴۳ - از عُمَارَةُ بْنُ قَعْقَاعٍ، از ابوزُرْعَةَ روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: و همچنان از حارث، از ابوزُرْعَةَ روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: من همیشه مردم بنی تمیم را به خاطر سه خصلت ایشان دوست می دارم که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد ایشان شنیده ام. از آن حضرت شنیده ام که می فرمود:

«آنها سرسخت ترین امت من در برابر دجال اند».

زمانی که صدقات بنی تمیم مواصلت کرد، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این است صدقات قوم ما».

و عایشه کنیزی داشت که متعلق به همین قوم بود. آن حضرت فرمود: «او را آزاد کن که از نسل اسماعیل است».

باب ۱۴: فضیلت کسی که کنیز خود را ادب بیاموزد و تعلیم دهد

۲۵۴۴ - از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که حاجات کنیز خویش را روا می کند^۱ و با وی سلوک نیک می نماید و سپس او را آزاد می کند و با وی ازدواج می کند، او را دو پاداش می باشد».

۲۵۴۳ - حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قال : لا أزال أحب بني تميم .

و حَدَّثَنِي ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ الْمُغْبِرَةِ ، عَنْ الْحَارِثِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ . وَعَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثٍ ، سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ فِيهِمْ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَالِ » . قال : وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا » . وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ : « أَعْتَقْتُهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَكْدِ إِسْمَاعِيلِ » . [انظر : ۳۶۶ ، ۴ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۵] .

۱۴- باب : فضل من أدب جاريتَهُ وَعَلَّمَهَا

۲۵۴۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ قُضَيْلٍ ، عَنْ مُطَرِّفٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : « مَنْ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَعَالَهَا فَأَحْسَنَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا كَانَ لَهُ أَجْرَانِ » . [راجع : ۹۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۴ ، مطولاً ، وبلغته في النكاح (۸۶)] .

۱- حدیث ۲۵۴۴، سطر ۴، لفظ - فقالها - آمده است، در برخی نسخ بخاری لفظ - فلعلها - نگاشته شده است. یعنی کسی که کنیز خود را تعلیم می دهد که این روایت ابی ذر هروی است که به عنوان باب مناسبتر می نماید (تیسیر القاری).

۱۰- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«الْعَبِيدُ إِخْوَانُكُمْ ، فَاطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ»

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ
وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
مُخْتَلًا فُخُورًا﴾ [النساء: ۳۶].

ذِي الْقُرْبَىٰ : الْقَرِيبُ . وَالْجُنُبُ : الْقَرِيبُ . الْجَارُ
الْجُنُبُ : يَعْنِي الصَّاحِبَ فِي السَّفَرِ .

باب ۱۵: فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
«بردگان شما برادران شما می‌باشند، آنان
را همان غذایی بدهید که خود می‌خورید»
و فرموده خدای تعالی: «و بپرستید خدا را و
شریک او مقرر نکنید چیزی را و به پدر و
مادر نیکوکاری کنید و به خویشان و یتیمان و
گدایان و همسایه خویشاوند و همسایه اجنبی
و به همنشین به پهلوی نشسته و به مسافر و به
آنچه دست شما مالک او شده هر آینه خدا
دوست ندارد کسی را که باشد متکبر خود
ستاینده» (النساء ۳۶).

ذی‌القربی: یعنی نزدیک، و الجنب: یعنی
بیگانه، الجار الجنب: یعنی همسفر.

۲۵۴۵ - از معرور بن سؤید روایت است که
گفت: ابوذر غفاری (رضی الله عنه) را دیدم که حله^۱
(جامه دوگانه) پوشیده بود و غلام وی نیز
حله‌ای پوشیده بود. دلیل آن را سؤال کردیم.
وی گفت، من مردی را دشنام داده بودم و او
از من به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکایت کرد.
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا او را
دشنام مادر دادی؟» و سپس فرمود:

«همانا بردگان شما برادران شما می‌باشند
که خداوند ایشان را زیر دست شما قرار داده
است. پس کسی که برادر او زیر دست اوست،
باید به وی غذایی بدهد که خود می‌خورد و
جامه بپوشاند که خود می‌پوشد. و ایشان را
به کاری نگمارید که از انجام آن عاجز آیند و

۲۵۴۵ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا
وَأَصْلُ الْأَخْطَبِ قَالَ : سَمِعْتُ الْمَعْرُورَ بْنَ سُؤَيْدٍ قَالَ :
رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغَفَارِيَّ ﷺ ، وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ ، وَعَلَى غَلَامِهِ
حُلَّةٌ ، فَسَأَلْتَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : إِنِّي سَأَيْتُ رَجُلًا ،
فَشَكَانِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «أَعِزَّتُهُ
بِأَمِّهِ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ إِخْوَانَكُمْ خَوْلُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ
تَحْتَ أَيْدِيكُمْ ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ ، فَلْيَطْعِمْهُ مِمَّا
يَأْكُلُ ، وَلْيَلْبَسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ ، وَلَا تَكْلَفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ ،
فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ فَاَعِينُوهُمْ» . [راجع : ۳۰ . أخرجه
مسلم : ۱۶۶۱].

۱- یعنی غلام و کنیز.

۲- حله، جامه دوگانه، شامل ردا و ازار است.

اگر ایشان را به کاری می‌گمارید که از انجام آن عاجز می‌آیند، با ایشان کمک کنید».

باب ۱۶

غلامی که پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی کند

۲۵۴۶ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که خیرخواهی مالک خود را نموده و پروردگار خود را به نیکویی عبادت کند، پاداش وی دو چندان است».

۲۵۴۷ - از ابو موسی اشعری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر مردی که کنیزی دارد و او را ادب، و سپس او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، او را دو پاداش است. و هر غلامی که حق خدا و حق مالکان خویش را ادا کند، او را دو پاداش است».

۲۵۴۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «برای بنده‌ای که غلام نیکوکار است دو پاداش است». ابوهریره گفته است: سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که اگر فضیلت جهاد در راه خدا و حج و نیکویی به مادر من مطرح نمی‌بود، دوست می‌داشتم در حالی بمیرم که برده باشم^۱.

۲۵۴۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نیکوترین عمل برای هر یک از ایشان آن است که پروردگار

۱۶- باب : الْعَبْدُ إِذَا أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَنَصَحَ سَيِّدَهُ

۲۵۴۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الْعَبْدُ إِذَا نَصَحَ سَيِّدَهُ ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ » . [انظر : ۲۵۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۶۶] .

۲۵۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا ، وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا ، فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَأَيُّمَا عَبْدٍ آدَى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوْلَاهُ فَلَهُ أَجْرَانِ » . [راجع : ۹۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۴ ، مطولاً وهو في النكاح مختصراً أوله ۲۸۶] .

۲۵۴۸ - حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الصَّالِحِ أَجْرَانِ » . وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالْحَجُّ ، وَبِرَّ أُمِّي ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ . [أخرجه مسلم : ۱۶۶۵] .

۲۵۴۹ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ الْأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « نِعْمَ مَا لِأَحَدِهِمْ ، يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ ،

۱- زیرا غلام در ادای حج و جهاد و خدمت به مادر، آزادی ندارد و انجام امور مذکور مشروط به اجازه مالک است.

وَيَصْحُحُ لِسَيِّدِهِ». [أخرجه مسلم: ۱۶۶۶، باحلاف].

خود را به نیکویی عبادت کند و مالک خود را خیرخواهی نماید».

۱۷- باب: كَرَاهِيَةُ النُّطَاوْلِ عَلَى الرَّقِيقِ،

وَقَوْلُهُ: عَبْدِي أَوْ أَمْتِي

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾ [السور: ۳۱]. وَقَالَ: ﴿عَبْدًا مَمْلُوكًا﴾ [النحل: ۷۵]. ﴿وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ﴾ [يوسف: ۲۵].
وَقَالَ: ﴿مَنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ﴾ [النساء: ۲۵].

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فُؤِمُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ». وَ: «إِذْ كُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ [يوسف: ۴۲]. سَيِّدِكَ. [راجع: ۳۰۴۳].
وَ: «مَنْ سَيِّدُكُمْ».

باب ۱۷: كراهیت تکبر و مفاخرت بر برده که او را بگوید: غلام من یا کنیز من.

و فرموده خداوند تعالی: «و شایستگان را از غلامان خویش و کنیزان خویش» (التور: ۳۲).
و خداوند گفته است: «بنده مملوک» (النحل، ۷۵).

و «و یافتند سید (آقای) او را نزدیک دروازه» (یوسف: ۲۵).

و «از کنیزان خویش که مسلمان اند» (النساء: ۲۵)

و فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به پا خیزید به سوی سید خود)^۱. و «یاد کن مرا نزد رب خود» (یوسف: ۴۲) یعنی نزد سید خود. و فرموده آنحضرت «کیست سید شما» یعنی آقا یا سالار شما^۲.

۲۵۵۰ - از نافع، از عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «غلامی که برای سید (آقای) خود خیرخواهی و دلسوزی کند، و پروردگار خود را به نیکویی عبادت نماید، او را دو پاداش است».

۲۵۵۱ - از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مملوکی (یعنی برده‌ای) که پروردگار خود را به نیکویی عبادت می‌نماید و آنچه را سید وی بر ذمه‌اش دارد ادا می‌کند؛ و به او خیرخواهی نموده و از او

۲۵۵۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَصَحَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». [راجع: ۲۵۴۶. أخرجه مسلم: ۱۶۶۶].

۲۵۵۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَمْلُوكُ الَّذِي يُحْسِنُ عِبَادَةَ رَبِّهِ، وَيُؤَدِّي إِلَيَّ سَيِّدَهُ الَّذِي لَهُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَالنَّصِيحَةِ وَالطَّاعَةِ، لَهُ أَجْرَانِ». [راجع: ۹۷. أخرجه مسلم: ۱۵۴. مطولاً].

۱- غلام و کنیز را نباید خطاب کرد که غلام من و کنیز من - در قرآن و احادیث برای غلام لفظ - عبد و مملوک - و برای کنیز لفظ امه و - فتاة - و برای مالک لفظ - سید - به کار رفته است. در متن فوق محض به این الفاظ اشاره شده که در آیات و احادیث آمده است.
۲- پاره از حدیث ابوسعید است که آن حضرت برای سعدبن معاذ نسبت به قوم او فرموده است (شرح شیخ الاسلام).

فرمانبرداری به عمل می‌آورد، او را دو پاداش است.

۲۵۵۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ یک از شما (برده‌اش را) نگوید: غذا بده ربّ خود را، در وضو کمک کن ربّ خود را، آب بنوشان ربّ خود را، باید (عوض لفظ - رب) بگوید سید خود را و مولای خود را و هیچ یک از شما نگوید: عبدی، امتی، یعنی غلام من، کنیز من، و باید کنیز خود را بگوید: فتای (پسر جوان من) و فتاتی، یعنی دختر جوان من. و برای کودک بگوید: غلامی، یعنی پسر من».

۲۵۵۳ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سهم خویش را در غلامی که در او شریک است آزاد کند و از خود مالی داشته باشد که بهای غلام را کفایت کند، غلام به بهای عادلانه بر وی قیمت می‌شود و از مال وی آزاد می‌شود. در غیر آن همان سهم خود را که آزاد کرده است، آزاد می‌شود».

۲۵۵۴ - از نافع، از عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همه شما نگهدارید و مسئول زبردستان خویش هستند. کسی که بر مردم امیر است، نگهدارنده و مسئول ایشان است و مرد نگهدارنده اهل خانه خود بوده و مسئول ایشان است، و زن، نگهدارنده خانه شوهر و فرزندان وی بوده، و مسئول ایشان است. و غلام نگهدارنده مال سید (آقای) خود است و مسئول آن است. آگاه باشید که همگی شما نگهدارید و همگی شما

۲۵۵۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يُحَدِّثُ ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم أَنَّهُ قَالَ : « لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ بِأَطْعَمَ رَبِّي ، وَصُنِّيَ رَبِّي ، اسْقَى رَبِّي ، وَلَيَقُلْ سَيِّدِي مَوْلَايَ ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ : عَبْدِي أُمَّتِي ، وَلَيَقُلْ : فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغَلَامِي » . [أخرجه مسلم : ۲۲۴۹] .

۲۵۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « مَنْ أَعْتَقَ نَصِيْبًا لَهُ مِنَ الْعَبْدِ ، فَكَانَ لَهُ مِنَ الْمَالِ مَا يَبْلُغُ قِيَمَتَهُ ، يَقُومُ عَلَيْهِ قِيَمَةُ عَدْلٍ ، وَأَعْتَقَ مِنْ مَالِهِ ، وَإِلَّا فَقَدْ أَعْتَقَ مِنْهُ مَا عَقَّ » . [راجع : ۲۴۹۱ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۱ ، وفي الأيمان (۴۷)] .

۲۵۵۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ ، وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ ، إِلَّا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ » . [راجع : ۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .

مسئول زبردستان خویشید».

۲۵۵۵ و ۲۵۵۶ - از زهری روایت است که عبیدالله گفت: از ابوهریره و زیدبن خالد شنیده‌ام که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کنیز زنا کند او را تازیانه بزنید، و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید و اگر باز زنا کند او را تازیانه بزنید - بار سوم یا چهارم فرمود: او را بفروشید، هر چند عوض ریسمان مویینی باشد».

۲۵۵۵ ، ۲۵۵۶ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عَبِيدُ اللَّهِ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، وَزَيْدَ بْنَ خَالِدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « إِذَا زَنَتِ الْأَمَةُ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتِ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِذَا زَنَتِ فَاجْلِدُوهَا ، فِي الثَّلَاثَةِ أَوْ الرَّابِعَةِ - بَيِّعُوهَا وَكُوبِضْتُمْ » . [راجع: ۲۱۵۳ ، ۲۱۵۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۴] .

باب ۱۸: آن‌گاه که خدمتگار وی غذای وی را

بیاورد^۱

۲۵۵۷ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که خدمتگار هر یک از شما غذای او را می‌آورد، اگر او را باخورد (به غذا خوردن) نمی‌نشانند باید برای وی یک یا دو لقمه بدهد - یا فرمود - یک یا دو خوردنی؛ زیرا او آن را آماده کرده است».

۱۸- باب : إِذَا آتَاهُ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ

۲۵۵۷ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : « إِذَا آتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ ، فَلْيَأْوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ ، أَوْ أَكَلَهُ أَوْ أَكَلْتَيْنِ ، فَإِنَّهُ وَلِيٌّ عِلَاجِهِ » . [النظر : ۵۴۶۰ ، أخرجه مسلم : ۱۶۶۳ ، بزيادة] .

باب ۱۹: غلام نگهبان مال سید (آقای) خود

است

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) مال غلام را به آقای وی نسبت داده است.

۲۵۵۸ - از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که او از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنید که می‌فرمود: «همه شما نگهبانید و مسئول زبردستان خویشید. امام (حاکم) نگهبان است و مسئول رعایای خویش است، و مرد نگهبان خانه خود بوده و مسئول کسان خانه خویش است، و زن

۱۹- باب : الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ

سَيِّدِهِ وَنَسَبَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم

الْمَالِ إِلَى السَّيِّدِ .

۲۵۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « كَلَّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَإِلَّا مِمَّ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ » . قَالَ : فَسَمِعْتُ

۱- در برخی نسخ بخاری عنوان باب ۱۸، چنین است: إِذَا آتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ - یعنی آن‌گاه که خدمتگار یکی از شما غذای وی را آورد».

نگهبان خانه شوهر خویش و مسئول کسان خانه‌اش است، و خدمتگار نگهبان مال آقای خود است و مسئول نگهداری آن».

(ابن عمر می‌گوید) من این سخنان را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود:

«مرد نگهبان مال پدر خویش است و مسئول نگهداری آن و همه شما نگهبانید و همه شما مسئول زیردستان خویشید».

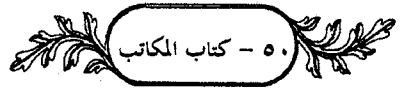
۲۰- باب : إِذَا ضَرَبَ الْعَبْدَ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ .

باب ۲۰: اگر کسی غلام خود را می‌زند، باید بر روی وی نزند

۲۵۵۹ - از ابن فلان، از سعید مقبری، از پدر وی از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: از مَعْمَرُ، از هَمَامُ، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه کسی از شما جنگ می‌کند باید از زدن بر روی پرهیزد».

۲۵۵۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ . قَالَ : وَأَخْبَرَنِي ابْنُ فُلَانٍ ، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم .

وَحَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم . قَالَ : « إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ » . [أخرجه مسلم : ۲۶۱۲] .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۰ - کتاب مکاتب ۱

باب - گناه کسی که برده اش را دشنام دهد

باب - ۱: حکم مکاتب و اقساط سالانه وجه آزادی وی

و فرموده خداوند تعالی: «و آنان که می طلبند مکاتب را از غلامانی که مالک شده است دستهای شما، پس مکاتب کنید ایشان را اگر بدانید در ایشان شایستگی و بدهید مکاتبان را از مال خدا که به شما ارزانی داشته است» (النور: ۳۳) ۲.

روح از ابن جریر روایت کرده است: به عطاء گفتم: اگر بدانم که برده ام مالی دارد آیا واجب است بر من که او را مکاتب کنم؟ عطاء گفت: من به جز واجب، چیزی نمی پندارم. و عمرو بن دینار گفته است: به عطاء گفتم: آیا این (وجوب) را از کسی روایت داری؟ گفت: نی.

سپس عطاء مرا خبر داد که موسی بن انس (بن مالک) به او گفته است که سیرین از انس خواسته بود که او را مکاتب گرداند و او مالی

باب : إثم من
قذف مملوكه

۱- باب: المکاتب ،
ونجومه في كل سنة نجم

وقوله : ﴿ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ﴾ [النور: ۳۲].

وقال روح ، عن ابن جرير : قلت لعطاء : أوجب علي إذا علمت له مالا أن أكاتبه ؟ قال : ما أراه إلا واجبا . وقال عمرو بن دينار . قلت لعطاء . تأثره عن أحد ، قال : لا . ثم أخبرني : أن موسى بن انس أخبره : أن سیرین سأل انس المكاتبه ، وكان كثير المال قاي ، فانطلق إلى عمر رضي الله عنه فقال : كاتبه ، قاي ، فصر به بالذرة ويتلو عمر : ﴿ فكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ﴾ [النور: ۳۲] . فكاتبه .

۱- مکاتب. در عرف شرع برده ای را گویند که مولای وی او را در بدل مبلغ معین آزادکند تا وجه آزادی خود را از حاصل کار خویش به دست آورد و به اقساط به مولای خود برساند تا آن مبلغ را پوره کند و اگر از آن وجه معین درهمی باقی بماند آزادی وی خفق نمی یابد. این عقد را کتاب. کتابت و مکاتبت گویند.

۲- شماره گذاری آیه در متن عربی ۳۲ است که اشتباه است و ۳۳ درست است. و لام حق میراث اوست.

فراوان داشت، لیکن انس نپذیرفت. سپس سیرین نزد عمر (رضی الله عنه) رفت. عمر (رضی الله عنه) به انس گفت: او را مکاتب گردان. انس نپذیرفت. عمر او را با تازیانه زد و این آیه را تلاوت کرد:

«پس مکاتب کنید آنها را اگر بدانید در آنها شایستگی» (النور ۳۳). و او را وی را مکاتب نمود.

۲۵۶۰ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بریره (کنیز) نزد وی آمد و از وی در مورد کتابت خود کمک می خواست. بریده به مقدار پنج اوقیه طلا (چهل درهم) به اقساط پنج سال قرضدار بود. عایشه که مایل به آزادی وی بود گفت: اگر بهای کامل مکاتبت تو را یکبارگی به مالکان تو بدهم، گمان می کنی که تو را بر من بفروشند و من تو را آزاد کنم و حق و لاء تو متعلق به من باشد».

بریده نزد مالکان خویش رفت و قضیه را به اطلاع ایشان رسانید. آنها گفتند: نی، مگر آنکه حق و لاء تو از آن ما باشد.

عایشه (رضی الله عنها) می گوید: من بر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) وارد شده و این مسأله را یاد کردم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به عایشه گفت: «او را بخر و آزاد کن. همانا و لاء برای کسی است که او را آزاد کرده است». سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و فرمود: «مردم را چه شده که شرایطی می گذارند که در کتاب خدا نیست؟ کسی که شرطی می گذارد که در کتاب خدا نیست آن شرط باطل است. شرط خداوند سزاوارتر و

۲۵۶۰ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : إِنَّ بَرِيرَةَ دَخَلَتْ عَلَيْهَا تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، وَعَلَيْهَا خَمْسَةُ أَوْاقٍ ، نُجِمَتْ عَلَيْهَا فِي خَمْسِ سِنِينَ ، فَقَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ وَتَمَسَّتْ فِيهَا : أَرَأَيْتَ إِنْ عَدَدْتُ لَهُمْ عِدَّةً وَاحِدَةً ، أَيْبِعُكَ أَهْلَكَ فَأَعْتَقَكَ ، فَيَكُونُ وَلَاؤُكَ لِي ؟ فَذَهَبَتْ بَرِيرَةُ إِلَى أَهْلِهَا ، فَعَرَضَتْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : لَا ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَنَا الْوَلَاءُ ، قَالَتْ عَائِشَةُ فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اشْتَرِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا بَالُ رِجَالٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مِنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ . بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بنحوه : ۱۵۴۰ ، برقم ۲۶] .

محکم تر است».

۲ - باب : مَا يَجُوزُ
مِنْ شُرُوطِ الْمَكَاتِبِ ،

وَمَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ،
فِيهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۲: آنچه از شرایط مکاتب که جواز دارد و کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست. در آن حدیثی است از ابن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم).

۲۵۶۱ - از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) او را خبر داده است که بریده نزد وی آمد و درباره وجه کتابت خود کمک می‌خواست، و او چیزی از وجه کتابت خود را نداده بود. عایشه به وی گفت: نزد مالکان خویش برو. اگر ایشان بخواهند که من عوض کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خویش یاد کرد، آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر وی در جهت آزادی تو ثواب می‌خواهد، این کار را بکند و ولاء تو متعلق به ما می‌باشد.

عایشه قضیه را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به وی گفت: «او را بخر و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است». سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و گفت: «مردم را چه حال است که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست، کسی که شرطی می‌گذارد که در کتاب خدا نیست، او را از آن نفعی نیست هرچند صد بار شرط بگذارد. شرط خداوند سزاوارتر و محکم‌تر است».

۲۵۶۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عایشه أم المؤمنین خواست که کنیزی بخرد و آزاد کند. مالکان کنیز گفتند:

۲۵۶۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنِ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيْرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينَهَا فِي كِتَابَتِهَا : وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ ، فَإِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَكَ ، وَيَكُونُ وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بَرِيْرَةَ لِأَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقَالُوا : إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونُ وَلَاؤُكَ لَنَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِتْبَاعِي ، فَأُعْطِي ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . قَالَ : ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «مَا بَالُ أَنْاسٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ ، شَرَطَ اللَّهُ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ» . [راجع : ۴۵۶ ، أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ ، بقلمة ليست في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ۱۵۰۴ ، برقم ۲۶۱] .

۲۵۶۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ نَافِعٍ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تَشْتَرِيَ جَارِيَةً لِتُعْتِقَهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا :

به شرط آنکه ولاء وی متعلق به ما باشد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شرط ایشان تو را مانع نشود، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است.»

عَلَى أَنْ وِلَايَةً مَا لَنَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا يَمْتَعَكَ ذَلِكَ ، فَإِنَّمَا الْوِلَاةُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۲۱۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۵۰۴ ، برقم « ۵ »] .

۳ - باب : اسْتِعَانَةُ

المُكَاتَبِ وَسُؤَالِهِ النَّاسِ

باب ۳: کمک خواستن برده مکاتب و سؤال از مردم

۲۵۶۳ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بریره آمد و گفت: من به مقدار نه اوقیه طلا، با مالکان خویش قرارداد کتابت کرده‌ام که در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. در این معامله مرا کمک کن.

۲۵۶۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ بَرِيرَةُ فَقَالَتْ : إِنِّي كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوْاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أَوْقِيَةً ، فَأَعِينِي ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكَ أَنْ أُعَدَّهَا لَهُمْ عِدَّةً وَاحِدَةً وَأَعْتَقَكَ فَعَلْتُ ، وَيَكُونُ وِلَاؤُكَ لِي ، فَذَهَبَتْ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ذَلِكَ عَلَيْهَا ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَبَوْا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْوِلَاةُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا فَأَعْتِقِيهَا ، وَأَشْتَرِي لَهُمُ الْوِلَاةَ ، فَإِنَّمَا الْوِلَاةُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثَمَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَا بَعْدُ ، فَمَا بَالُ رَجَالٍ مِنْكُمْ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَأَيُّمَا شَرَطَ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرَطٍ ، فَقَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ وَشَرَطُ اللَّهِ أَوْقَى ، مَا بَالُ رَجَالٍ مِنْكُمْ يَقُولُ أَحَدُهُمْ : أَعْتَقَ يَا فُلَانٌ وَلِي الْوِلَاةَ ، إِنَّمَا الْوِلَاةُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بطوله : ۱۵۰۴ ، برقم « ۶ »] .

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که وجه کتابت تو را یکبارگی بشمارم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم و ولاء تو متعلق به من است. وی نزد مالکان خویش رفت و آنها این شرط را نپذیرفتند بریده (آمد) و گفت: من قضیه را به آنها گفتم و نپذیرفتند مگر آنکه ولاء متعلق به ایشان باشد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) که موضوع را شنید از من سؤال کرد و من به اطلاع وی رساندم. آن حضرت فرمود: «او را بگیر و آزاد کن و ولاء را برای ایشان شرط بگذار، همانا ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است.»

عایشه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان مردم ایستاد و خداوند را حمد و ثنا خواند و سپس فرمود: «اما بعد، مردم را چه شده که شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. هر آن شرطی که در کتاب خدا نباشد، باطل است، هر چند صد شرط گذاشته باشند. حکم

خداوند سزاوارتر و شرط خداوند محکم‌تر است. برخی از شما مردم را چه شده که یکی می‌گوید، آزاد کن ای فلان و ولاء از آن من است. همانا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است».

۴ - باب : بیع

المکاتب إِذَا رَضِيَ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : هُوَ عَبْدٌ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ نَابِتٍ : مَا بَقِيَ عَلَيْهِ دَرَاهِمٌ .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : هُوَ عَبْدٌ إِنْ عَاشَ وَإِنْ مَاتَ وَإِنْ جَنَى ، مَا بَقِيَ عَلَيْهِ شَيْءٌ .

باب ۴: فروش برده مکاتب، اگر راضی باشد عایشه گفته است: برده مکاتب، کسی است که چیزی (از وجه کتابت) بر وی باقی باشد. زیدبن ثابت گفته است: کسی است که درهمی بر وی باقی باشد. و ابن عمر گفته است: او حکم برده را دارد، اگر مرده است یا زنده و اگر جنایت کرده باشد، مادامی که بر وی چیزی باقی است.

۲۵۶۴ - از یحیی بن سعید روایت است که عمره بنت عبدالرحمن گفت: بریده نزد ام‌المؤمنین عایشه (رضی‌الله عنها) آمد تا از وی کمک بخواهد. عایشه به وی گفت: اگر مالکان تو بخواهند که بهای تو را یکبارگی به ایشان بدهم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم. بریده این موضوع را به مالکان خود گفت: آنها گفتند: نی، مگر اینکه ولاء تو از آن ما باشد.

مالک به روایت از یحیی گفته است: عمره پنداشته است که عایشه این موضوع را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرده و آن حضرت فرموده است: «او را خریداری و آزاد کن و همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

۲۵۶۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عُمَرَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقَالَتْ لَهَا : إِنْ أَحَبَّ أَهْلُكَ أَنْ أُصَبَّ لَهُمْ ثَمَنُكَ صَبَّةً وَاحِدَةً فَأَعْتَقَكَ فَعَلْتُ ، فَذَكَرْتُ بَرِيرَةَ ذَلِكَ لِأَهْلِهَا ، فَقَالُوا : لَا ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَلَاؤُكَ لَنَا .

قَالَ مَالِكٌ : قَالَ يَحْيَى : فَرَعَمَتْ عُمَرَ أَنْ عَائِشَةَ ذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : « اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ ، بقلمة لم ترد في هذه الطرق . أخرجه بيهق : ۱۵۰۴ ، برقم : ۱۶۱] .

۵ - باب : إِذَا قَالَ

المكاتب: اشتريني وأعتقني،

فأشترأه لذلک

باب ۵: اگر برده مکاتب بگوید: مرا خریداری و آزاد کن و او را بدین هدف خریداری نماید.

۲۵۶۵ - از عبدالواحد بن ایمن روایت است که گفت: پدرم ایمن گفته است: نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم و گفتم: من غلام عتبه بن ابولهب بودم. ابولهب مُرد و پسران وی مرا به ارث بردند و آنها مرا به عبدالله بن ابی عمرو فروختند. ابن ابی عمرو آزادم کرد، و پسران عتبه ولاء را برای خود شرط گذاشتند. عایشه گفت: بریده نزد من آمد و او کنیز مُکاتبه بود و گفت: مرا خریداری و آزاد کن. عایشه گفت: آری می خرم. بریده گفت: مرا نمی فروشند تا آنکه ولاء را برای خود شرط نگذارند. عایشه گفت: مرا بدان نیازی نیست. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را شنید، یا این خبر به وی رسانیده شد. از عایشه معلومات خواست و عایشه آنچه را بریده گفته بود، اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «او را خریداری و آزاد کن و آنها را بگذار که هر شرطی می خواهند، بگذارند».

عایشه او را خرید و آزاد کرد و مالکان بریده ولاء را شرط گذاشتند پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء از آن کسی است که آزاد کرده است، هر چند صد شرط بگذارند».

۲۵۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، أَيْمَنُ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَقُلْتُ : كُنْتُ غُلَامًا لِعْتَبَةَ بِنِ أَبِي لَهَبٍ ، وَمَاتَ وَوَرَّثَنِي بَنُوهُ ، وَإِنَّهُمْ بِاعُونِي مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو ، فَأَعْتَقَنِي ابْنُ أَبِي عَمْرٍو ، وَأَشْتَرَطَ بَنُو عْتَبَةَ الْوَلَاءَ ، فَقَالَتْ : دَخَلْتُ بَرِيرَةَ وَهِيَ مُكَاتِبَةٌ ، فَقَالَتْ : اشْتَرَيْتَنِي وَأَعْتَقْتَنِي ، قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : لَا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرِطُوا الْوَلَاءَ ، فَقَالَتْ : لَا حَاجَةَ لِي بِذَلِكَ ، فَسَمِعَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْ بَلَّغَهُ ، فَذَكَرَ لِعَائِشَةَ ، فَذَكَرَتْ عَائِشَةُ مَا قَالَتْ لَهَا ، فَقَالَ : « اشْتَرَيْتَهَا وَأَعْتَقْتَهَا ، وَدَعَيْتَهُمْ يَشْتَرِطُونَ مَا سَأَلُوا » . فَأَشْتَرَتْهَا عَائِشَةُ فَأَعْتَقَتْهَا ، وَأَشْتَرَطَ أَهْلُهَا الْوَلَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ ، وَإِنْ اشْتَرَطُوا مِائَةَ شَرْطٍ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ . قطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه نحوه : ۱۵۰۴ . برقم ۱۰۶] .

۱- حدیث ۲۵۶۵، سطر سوم، لفظاً (رضی الله عنها) اشتباهاً رضی الله عنها چاپ شده است.



وَفَضْلُهَا وَالنَّحْرِیضِ عَلَيْهَا

۱- باب: فَضْلُ الْهَبَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب هبه (بخشیدن)
و فضیلت و تشویق بر آن

باب ۱: فضیلت هبه

۲۵۶۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای زنان مسلمان، همسایه تحفه همسایه را حقیر نشمارد، هر چند اسم گوسفندی باشد».

۲۵۶۷ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) به او گفته: ای پسر خواهرم، ما هلال ماه را می دیدیم و باز هلال ماه را می دیدیم سه هلال را در دو ماه می دیدیم، لیکن در این مدت در خانه های رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آتش اجاق افروخته نمی شد.

(عروه می گوید) گفتم: ای خاله، چگونه معیشت می کردید؟ گفت: با دو چیز سیاه: آب و خرما، مگر آنکه همسایه های رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که از انصار بودند و گوسفندان شیری داشتند، از آن گوسفندان در اختیار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می گذاشتند و آن حضرت از شیر آن ما را می نوشانید.

باب ۲: هدیه ای اندک

۲۵۶۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر به غذایی که

۲۵۶۶ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَنْبٍ، عَنِ الْمُقْبَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ، لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةَ لَجَارَتِهَا، وَلَوْ فَرَسِنَ شَاةً». [النظر: ۶۰۱۷. أخرجه مسلم: ۱۰۳۰].

۲۵۶۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُوْمَانَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: ابْنِ أَخْتِي، إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ، ثُمَّ الْهَلَالِ، ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أَوْقَدْتَ فِي آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم نَارًا. فَقُلْتُ: يَا خَالَهٖ، مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ الْأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم جِيرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَانَتْ لَهُمْ مَنَاحٍ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم مِنْ أَلْبَانِهِمْ قَيْسِيًّا. [النظر: ۶۴۵۸، ۶۴۵۹. أخرجه مسلم: ۲۹۷۲، ۲۶، ۲۸].

۲- باب: الْقَلِيلُ مِنَ الْهَبَةِ

۲۵۶۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي

۱- حدیث ۲۵۶۷، لفظ - ثم الهلال - یعنی باز هلال ماه را می دیدیم - در برخی نسخ بخاری به تکرار آمده است یعنی - ثم الهلال ثم الهلال -

از شانه و یا پاچه گوسفند تهیه شود، دعوت شوم، آن دعوت را قبول می‌کنم، و اگر شانه یا پاچه گوسفندی برایم هدیه داده شود، آن را می‌پذیرم».

باب ۳: کسی که چیزی هدیه از یاران خویش بخواهد

ابوسعید گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برایم همراه خود سهمی معین کنید».

۲۵۶۹ - از ابو حازم روایت است که سهل (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نزد زنی از مهاجرین فرستاد که غلام وی نجار بود و به او گفت: «به غلام خود امر کن که برای ما منبری از چوب بسازد» وی به غلام خود امر کرد و غلام او رفت و از درخت گز چوب برید و برای آن حضرت منبری ساخت و آن‌گاه که منبر را آماده کرد، آن زن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) کسی را فرستاد که منبر آماده شده است. آن حضرت فرمود: «آن را برایم بفرست». منبر را آوردند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آن را برداشت و به همان جایی گذاشت که آن را می‌بینید.

۲۵۷۰ - از عبدالله بن ابی قتاده السلمی روایت است که پدر وی (رضی‌الله عنه) گفت: روزی در جمع یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در منزلی در مسیر راه مکه نشسته بودم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در محلی جلوتر از ما فرود آمده بود. مردم در احرام بودند و من غیر محرم بودم. آنها خر وحشی را دیدند، درحالی که من مشغول دوختن کفش خود بودم. ایشان مرا از آن آگاه نساختند. لیکن می‌خواستند که من آن

هریره رضی‌الله عنه، عن النبی صلی‌الله علیه وسلم قال: «لَوَدُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ، أَوْ كِرَاعٍ، لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أَهْدَى إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كِرَاعٌ لَقَبِلْتُ». [نظر: ۵۱۷۸هـ].

۳- باب: مَنْ اسْتَوْهَبَ مِنْ أَصْحَابِهِ شَيْئًا

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: قَالَ: النَّبِيُّ صلی‌الله علیه وسلم: «اضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا». [راجع: ۲۲۷۶].

۲۵۶۹ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَسَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ رضی‌الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله علیه وسلم أَرْسَلَ إِلَى امْرَأَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَكَانَ لَهَا غُلَامٌ نَجَّارٌ، قَالَ لَهَا: «مُرِي عَبْدَكَ فَلْيَعْمَلْ لَنَا أَعْوَادَ الْمُنْبَرِ». فَأَمَرَتْ عَبْدَهَا، فَذَهَبَ فَقَطَعَ مِنَ الطَّرْقَاءِ، فَصَنَعَ لَهُ مُنْبَرًا، فَلَمَّا قَضَاهُ، أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله علیه وسلم إِنَّهُ قَدْ قَضَاهُ، قَالَ صلی‌الله علیه وسلم: «أَرْسَلِي بِهِ إِلَيَّ». فَجَاءَ وَأَبَاهُ، فَاحْتَمَلَهُ النَّبِيُّ صلی‌الله علیه وسلم فَوَضَعَهُ حَيْثُ تَرَوْنَ. [راجع: ۳۷۷. أخرجه مسلم: ۵۴۴، مطولا].

۲۵۷۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ السَّلْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ رضی‌الله عنه قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا مَعَ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی‌الله علیه وسلم فِي مَنْزِلٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله علیه وسلم نَازِلٌ أَمَامَنَا، وَالْقَوْمُ مُحْرَمُونَ وَأَنَا غَيْرُ مُحْرَمٍ، فَأَبْصَرُوا حِمَارًا وَحَشِيًّا، وَأَنَا مُشْغُولٌ أَخْصَفُ نَعْلِي، فَلَمْ يُؤْذَنِي بِهِ، وَأَحْبَابًا لَوَائِي أَبْصَرْتُهُ، وَالتَّقْتُ فَأَبْصَرْتُهُ، فَتَمَّتْ إِلَيَّ الْفَرَسُ فَاسْرَجْتُهُ، ثُمَّ رَكِبْتُ وَتَسَيْتُ السَّوْطَ وَالرَّمْحَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: نَاوِلُونِي السَّوْطَ

را بینم. توجه کردم و آن را دیدم. به سوی اسپ شتافتم. آن را زین بستم و سوار شدم. لیکن تازیانه و نیزه را فراموش کردم. ایشان را گفتم: تازیانه و نیزه را به من بدهید. گفتند: نبی، به خدا سوگند که به چیزی تو را کمک نمی‌کنیم - من خشمگین شدم و از اسپ فرود آمدم و تازیانه و نیزه را گرفتم، سپس اسپ را سوار شدم و بر گوره‌خر وحشی حمله کردم و آن را کشتم. سپس جسد بیجان آن را آوردم. آنها مشغول خوردن آن شدند و پس از آن در خوردن گوشت آن در شک افتادند؛ زیرا در حالت احرام بودند.

ما روانه شدیم و من گوشت شانه حیوان را با خود گرفته و پنهان کردم. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) را دریافتم و در آن باره از آن حضرت سؤال کردیم. فرمود «چیزی از آن گوشت با خود آوردید؟» گفتم: آری. من آن را به آن حضرت پیش کردم. آن حضرت آن را خورد و تمام کرد. در حالی که محرم بود. (محمد بن جعفر می‌گوید) زید بن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابو قتاده، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) این حدیث را روایت کرده است.

باب ۴: کسی که نوشیدنی طلب کند

و سَهْلٌ گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: «مرا بنوشان».

۲۵۷۱ - از انس (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در همین سرای ما نزد ما آمد و نوشیدنی طلبید. ما برای وی شیر گوسفندمان را دوشیدیم و سپس از آب همین

وَالرُّمْحَ ، فَقَالُوا : لا ، وَاللَّهِ لا نُعِيْنُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ ، فَغَضِبْتُ فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُمَا ، ثُمَّ رَكِبْتُ فَشَدَدْتُ عَلَيَّ الْحِمَارَ فَعَقَرْتُهُ ، ثُمَّ جِئْتُ بِهِ وَقَدِمَات . فَوَقَعُوا فِيهِ يَأْكُلُونَهُ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ شَكُّوا فِي أَكْلِهِمْ إِيَّاهُ وَهُمْ حَرَمٌ ، فَرَحْنَا وَخَيَاتُ الْعَصْدُ مَعِي ، فَأَذْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : «مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَنَارِلْتُهُ الْعَصْدُ فَأَكَلَهَا حَتَّى نَفَدَهَا وَهُوَ مُحْرَمٌ .

فَحَدَّثَنِي بِهِ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۸۲۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۶ ، دون ذكر غضب الراوي وإن الأصحاب كلهم أكلوه منه] .

۴- باب : مَنِ اسْتَسْقَى

وَقَالَ سَهْلٌ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «اسْتَسْقِي» . [راجع :

۵۲۵۶]

۲۵۷۱ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو طَوَالَةَ ، اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي دَارِنَا هَذِهِ ، فَاسْتَسْقَى ، فَحَلَبْنَا لَهُ شَاةَ لَنَا ، ثُمَّ شَبَبْتُهُ مِنْ

چاهمان بدان آمیختیم و به آن حضرت دادیم. ابوبکر به جانب چپ وی و عمر در مقابل وی و بادیه‌نشینان به سمت راست وی نشستند. چون آن حضرت از نوشیدن فراغت یافت، عمر گفت: ابوبکر همین جاست (بقیه نوشیدنی را به وی بده) آن حضرت بقیه نوشیدنی را به بادیه‌نشینان داد و سپس فرمود: «راست نشینان آگاه باشند، راست نشینان آگاه باشند، آگاه باشند که به جانب راست بنشینند».

انس گفت: این عمل (تقدیم بخشش به جانب راست) سنت است، این عمل سنت است. و سه بار تکرار کرد.

باب ۵: پذیرفتن هدیه شکار

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شانه حیوان شکار را از ابو قتاده پذیرفت.

۲۵۷۲- از انس (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: در مَرَّ الظَّهْرَانِ خرگوشی را ماندیم. مردم در پی آن دویدند تا آنکه خسته شدند. من به آن رسیدم و آن را گرفتم و به ابوطلحه آوردم. وی آن را ذبح کرد و به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرستاد. بالای بدن آن را یا هر دو ران آن را.

انس گفت: هر دو ران آن را. و در آن هیچ شکی نیست. و آن حضرت آن را پذیرفت.

(هشام می‌گوید) به انس گفتم: آیا آن حضرت از گوشت آن خورد. انس گفت: از گوشت آن خورد. سپس انس (در خوردن آن شک کرد) و گفت: آن را پذیرفت.

مَاءَ بَثْرَانَا هَذِهِ، فَأَعْطَيْتُهُ، وَأَبُو بَكْرٍ عَنْ يَسَارِهِ، وَعُمَرُ تُجَاهَهُ، وَأَعْرَابِيٌّ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمَّا فَرَّغَ قَالَ عُمَرُ: هَذَا أَبُو بَكْرٍ، فَأَعْطَى الْأَعْرَابِيَّ فَضَلَّهُ، ثُمَّ قَالَ: «الْأَيْمُنُونَ الْأَيْمُنُونَ، الْأَقِيمُونَ».

قال أنس: ففهي سنة، ففهي سنة، ثلاث مرات. [راجع: ۲۳۵۲. أخرجه مسلم: ۲۰۲۹، دون الأيمنوا].

۵- باب: قبول هدیه الصيد

وَقَبِلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَبِي قَتَادَةَ عَصَدَ الصَّيْدِ. [راجع: ۱۸۲۱].

۲۵۷۲ - حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْبَابًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَقَّبُوا، فَأَذْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: بوركها أو فخذتها، قال: ففخذتها لا شك فيه، فقبله. قلت: وأكل منه؟ قال: وأكل منه، ثم قال بعد: قبله. [انظر: ۵۴۸۹، ۵۵۳۵. أخرجه مسلم: ۱۹۵۳، بدون الشك].

۶ - باب : قَبُولُ هَدِيَّةٍ

۲۵۷۳ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَثِمَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَنَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَنَّهُ أُهْدِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَمَارًا وَخَشِيًا ، وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ بَوْدَانَ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ : «أَمَا إِنَّا لَمُ نَزَدَهُ عَلَيْكَ إِلَّا أَنَا حَرُمٌ» . [راجع: ۱۸۲۵. أخرجه مسلم: ۱۱۹۳.]

باب ۶: قبول کردن هدیه

۲۵۷۳ - از عبدالله بن عباس روایت است که سعد بن جَنَامَه (رضی الله عنه) گفت: وی گورخری به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) هدیه آورد و آن حضرت که در موضع ابوأ یا در وُدَّان بود، هدیه اش را رد کرد. و چون در سیمایش دگرگونی دید فرمود: «آگاه باش که بدان سبب رد کردیم که در احرام هستیم».

۷ - باب : قَبُولِ الْهَدِيَّةِ

۲۵۷۴ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، يَتَتَفُونَ بِهَا ، أَوْ يَتَتَفُونَ بِذَلِكَ ، مَرَضَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ۲۵۸۰، ۲۵۸۱، ۲۷۷۵. أخرجه مسلم: ۲۴۴۱.]

باب ۷: قبول هدیه

۲۵۷۴ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: مردم در پیشکش هدایای خویش انتظار می کشیدند که روز نوبت عایشه فرا رسد و با این کار یا بدین وسیله می خواستند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را خشنود گردانند.

۲۵۷۵ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِبَّاسٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ : أَهْدَتْ أُمُّ حَفِيدٍ خَالَهٗ ابْنَ عَبَّاسٍ ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْطًا وَسَمْنًا وَأَضْبًا ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْأَقْطِ وَالسَّمْنِ ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَدَّرًا . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أَكَلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ۵۳۸۹، ۵۴۰۲، ۷۳۵۸. أخرجه مسلم: ۱۹۴۷.]

۲۵۷۵ - از سعید بن جُبَيْر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: ام حَفِيد، خالهٔ ابن عباس (رضی الله عنه) برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قروت و روغن و سوسماری هدیه کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از قروت و روغن خورد و سوسمار را به دلیل پلیدشمردن (ناپسند داشتن) آن نخورد.

ابن عباس گفته است: سوسمار بر خوان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خورده شد و اگر حرام می بود، بر خوان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خورده نمی شد.

۲۵۷۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَى بَطْعَامٍ سَأَلَ

۲۵۷۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: اگر برای رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) طعامی آورده می شد، آن حضرت می پرسید:

«هدیه است یا صدقه؟» اگر گفته می‌شد که صدقه است، به یاران خود می‌گفت: «بخورید» و خود نمی‌خورد. و اگر گفته می‌شد هدیه است، دست خویش را دراز می‌کرد و با آنها از آن می‌خورد.

۲۵۷۷ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مقداری گوشت آورده شد و گفته شد که: برای بریره صدقه داده شده است. آن حضرت فرمود: «آن برای وی صدقه است و برای ما هدیه».

۲۵۸۸ - از قاسم روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: وی قصد آن کرد که بریره را بخرد و مالکان وی حق و لاء او را برای خود شرط گذاشتند. این موضوع به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تذکار یادآوری شد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «او را خبریده و آزاد کن؛ و لاء برای کسی است که آزاد کرده است».

مقداری گوشت به عایشه آورده شد، به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شد: این برای بریره صدقه داده شده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این برای او صدقه است و برای ما هدیه».

و بریره (پس از آزاد شدن) منخیر گردانیده شد (که در نکاح شوهرش بماند یا از وی جدا گردد).

عبدالرحمن (با شنیدن این حدیث) گفت: آیا شوهر وی آزاد بود یا برده؟
شعبه گفت: از عبدالرحمن در مورد شوهر بریده پرسیدم. وی گفت نمی‌دانم که آزاد بوده یا برده.

عنه: «أهدية أم صدقة». فإن قيل صدقة، قال لأصحابه: «كلوا». ولم يأكل، وإن قيل هدية، ضرب بيده ﷺ فأكل معهم. [أخرجه مسلم: ۱۰۷۷، باختلاف].

۲۵۷۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : أُنِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ ، فَقِيلَ : تُصَدِّقُ عَلَى بَرِيرَةَ ، قَالَ : «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ» . [راجع: ۱۰۷۵، أخرجه مسلم: ۱۰۷۴].

۲۵۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ : سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، وَأَنَّهُمْ اشْتَرَطُوا وِلَاءَهَا ، فَذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اشْتَرَيْهَا فَأَعْتَمِهَا ، فَإِنَّمَا الْوِلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . وَأَهْدَى لَهَا لَحْمًا ، فَقِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : هَذَا تُصَدِّقُ عَلَى بَرِيرَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ» . وَخَيْرٌ .

قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ : زَوْجُهَا حُرٌّ أَوْ عَبْدٌ .

قال شُعْبَةُ : سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ عَنِ زَوْجِهَا ، قَالَ : لَا أَدْرِي ، أَحْرٌ أَمْ عَبْدٌ . [راجع: ۴۵۶، أخرجه مسلم: ۱۰۷۵، مختصراً، وأخرجه: ۱۵۰۴، برقم ۱۱۲، بلفظه والفاظ آخرى].

۲۵۷۹- از حَفْصَه بنت سیرین روایت است که اُمّ عَطِیَه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد عایشه آمد و فرمود: «نزد شما چیزی هست» نی، به جز آنچه اُمّ عَطِیَه فرستاده؛ از گوشت گوسفندی است که به وی صدقه فرستاده شده بود. آن حضرت فرمود: «همانا آن به جایی رسید که حلال گردید» (از حالت صدقه به حالت هدیه درآمد).

۲۵۷۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ خَالِدِ الْحَذَاءِ ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةٍ قَالَتْ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ : «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ» . قَالَتْ : لَا ، إِلَّا شَيْءٌ بَعَثْتُ بِهِ أُمَّ عَطِيَّةَ ، مِنَ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتُ إِلَيْهَا مِنَ الصَّدَقَةِ ، قَالَ : «إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحَلَّهَا» . [راجع: ۱۴۴۶].
[أخرجه مسلم: ۱۰۷۶].

۸ - باب : مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ

وَتَحَرَّى بَعْضُ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ

باب ۸: کسی که به دوست خود هدیه بدهد و منتظر فرصت باشد که دوست وی نزد بعضی زنان خود باشد، نه بعضی دیگر

۲۵۸۰ - از هِشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: مردم هدایای خویش را (برای آن حضرت) در روز نوبت من می فرستادند و اُمّ سَلَمَه (همسر آن حضرت) گفت: مصاحبان من (سائر همسران به جز عایشه) نزد من جمع آمدند (و از آن حالت ناخشنود بودند). من موضوع را به آن حضرت اظهار کردم. ولی ایشان به آن التفاتی نکرد.

۲۵۸۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمِي ، وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : إِنَّ صَوَاحِبِي اجْتَمَعْنَ ، فَذَكَرْتُ لَهُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهَا . [راجع: ۲۵۷۴].
[أخرجه مسلم: ۲۴۴۱].

۲۵۸۱ - از هِشام بن عروه، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: زنان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به دو گروه تقسیم شده بودند: در یک گروه عایشه و حَفْصَه و صَفِيَّه و سَوْدَه بودند و در گروه دیگر اُمّ سَلَمَه و سایر همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شامل بودند. مردم از دوستی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت به عایشه آگاه بودند. اگر کسی از ایشان هدیه ای می داشت و می خواست که به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اهدا کند، تأخیر می کرد تا آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در خانه

۲۵۸۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ حَزْبَيْنِ : فَحَزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ ، وَالْحَزْبُ الْآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَائِشَةَ ، فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ ، يُرِيدُونَ أَنْ يَهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْرَاهَا ، حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ ، بَعَثَ صَاحِبَ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ . فَكَلَّمَ حَزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقُلْنَ لَهَا : كَلَّمِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِكَلِمَتِكُمُ النَّاسَ ، يَقُولُ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ

عایشه می‌بود، و آن‌گاه صاحب هدیه، آن را برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در خانه عایشه، می‌فرستاد. گروه ام سلمه با خود صحبت کردند و به ام سلمه گفتند: بارسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) حرف بزنی که به مردم بگویند که هر که می‌خواهد به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) هدیه بفرستد، باید هدیه‌اش را به خانه هر یک از همسران خویش که می‌باشد، بفرستد. ام سلمه در مورد آنچه به وی گفته بودند با آن حضرت صحبت کرد لیکن آن حضرت به او چیزی نگفت. چون از ام سلمه پرسیدند، وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزنی.

عایشه گفت: ام سلمه در روز نوبت خویش که آن حضرت نزد وی بود بار دیگر با آن حضرت صحبت کرد، لیکن آن حضرت به وی چیزی نگفت. همسران شامل گروه وی از او سؤال کردند. وی گفت: آن حضرت به من چیزی نگفت. به او گفتند: با آن حضرت حرف بزنی تا آنکه به تو پاسخی بدهد. وی در روزی که آن حضرت نزد وی بود با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت به وی گفت: «دربارۀ عایشه مرا اذیت مکن، زیرا به من وحی نیامده درحالی که در جامۀ خواب زنی بوده باشم، به جز از عایشه».

ام سلمه گفت: بدان سب که تو را اذیت کرده‌ام، به خداوند توبه می‌کنم یا رسول‌الله. سپس آن گروه از همسران آن حضرت، فاطمه دختر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را فراخواندند و او را نزد رسول خدا (صلی‌الله

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً، فَلَيْهَدُهُ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلَّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمْتُهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلَتْهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلَّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكَ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمْتُهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي كُوبِ امْرَأَةٍ إِلَّا عَائِشَةَ». قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَدَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمْتُهُ فَقَالَ: «يَا بَيْتِي، أَلَا تُحِبِّينَ مَا أَحَبُّ». قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبِرْتَهُنَّ، فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ قَابِتٌ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، فَاتَتْهُ فَأَعْلَظَتْ، وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعْتُ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَاوَلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّهَا، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ، قَالَ: فَتَكَلَّمْتُ عَائِشَةَ تَرُدُّ عَلَيَّ زَيْنَبَ حَتَّى اسْكَنْتَهَا، قَالَتْ: فَانظُرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ» [راجع: ۲۵۷۴. أخرجه مسلم: ۲۴۴۱ مختصراً].

قال البخاري: الكلام الأخير قصة فاطمة يدكر عن هشام بن عروة، عن رجل، عن الزهري، عن محمد ابن عبد الرحمن.

وقال أبو مروان، عن هشام، عن عروة: كان الناس يتحرون بهدياهاهم يوم عائشة.

وعن هشام، عن رجل من قرينش، ورجل من الموالي، عن الزهري، عن محمد بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام، قالت عائشة: كنت عند النبي ﷺ فاستأذنت فاطمة.

علیه وسلم) فرستادند. وی گفت: همانا زنان تو به سوگند خدا در مورد دختر ابوبکر خواهان عدالت اند. وی با آن حضرت صحبت کرد. آن حضرت فرمود: «آیا آنچه را من دوست می‌درم تو دوست نمی‌داری؟» وی گفت: آری. فاطمه نزد زنان برگشت و ایشان را از آن آگاه گردانید. به وی گفتند: بار دیگر نزد آن حضرت برو. ولی وی نپذیرفت که بار دیگر برود.

أَنهَا زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ رَأَتْهَا نَزِدَ أَنْ حَضْرَتِ فَرَسْتَادَنْد. وَی نَزِدَ أَنْ حَضْرَتِ رَفْتِ وَ دَرَشْتِی كَرَدَ وَ كَفْتِ: هَمَانَا زَنَانِ تُو بَه سَوِ كَنْدِ خَدَاوَنْدِ خَوَاهَانِ عَدَالْتِ دَر مَوْرَدِ دَخْتَرِ پَسَرِ اَبُو قَحَافَه (عَايِشَه) مِی بَاشَنْد. وَی آوَا زَش رَا بَلَنْدِ كَرَدَ تَا اَنَكَه بَر عَايِشَه كَه دَر اَن جَا نَشْسْتَه بُوَد تَعْرَضِ كَرَدَ وَ دَشْنَامَش دَادَ وَ تَا اَنَكَه رَسُوْلُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَه سُوی عَايِشَه نَكْرِیْسْتِ كَه اَيَا وَی پَاسِخِ مِی كُوید.

عایشه به سخن آغاز کرد و گفته‌های زینب را رد کرد تا آنکه وی را خاموش گردانید.
عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی عایشه نگریست و گفت: «همانا وی دختر ابوبکر است».

بخاری گفته است: سخن اخیر که در آن از فاطمه سخن رفته است از هشام بن عروه، از مردی، از زهری، از محمد بن عبدالرحمن روایت شده است.

و ابومروان، از هشام از عروه روایت کرده است که: مردم هدیه‌های خویش را در روز نوبت عایشه به آن حضرت می‌فرستادند و روایت است از هشام، از مردی از قریش و

مردی از موالی از زهری از محمد بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام که عایشه گفت: من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم که فاطمه اجازه ورود خواست.

۹ - باب : مَا لَا يَرُدُّ مِنَ الْهَدِيَّةِ

باب ۹: هدیه‌هایی که رد نمی‌شود

۲۵۸۲ - از عَزْرَه بن ثابت انصاری، از ثَمَامه بن عبدالله روایت است که گفت: نزد ثَمَامه بن عبدالله رفتم و او برایم خوشبویی داد و گفت: انس (رضی الله عنه) خوشبویی را رد نمی‌کرد. وی گفت: و انس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوشبویی را رد نمی‌کرد.

۲۵۸۲ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي ثَمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَنَاولَنِي طَيِّبًا ، قَالَ : كَانَ أَنَسٌ ﷺ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ . قَالَ : وَرَزَعَمَ أَنَسٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ . [انظر : ۵۹۲۹ ل.]

۱۰ - باب : مَنْ رَأَى الْهَبَةَ الْغَائِبَةَ جَائِزَةٌ

باب ۱۰: کسی که هدیه غایب را جایز می‌پندارد

۲۵۸۳ و ۲۵۸۴ - از عُرْوَه روایت است که مِسْوَر بن منقرمه (رضی الله عنه) و مروان به او گفته‌اند: زمانی که فرستادگان قبیله هوازن نزد آن حضرت آمدند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان مردم ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا برادران شما توبه‌کنان آمده‌اند و من صلاح دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این کار را به رضا و رغبت خویش دوست می‌دارد باید این کار را بکند و هر که (که نمی‌خواهد) دوست می‌دارد بر سهم خویش باقی بماند (باز هم این کار را انجام دهد)، تا آنکه از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم».

۲۵۸۳ ، ۲۵۸۴ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : ذَكَرَ عُرْوَةُ : أَنَّ الْمَسْوَرَّ بْنَ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَمَرْوَانَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حِينَ جَاءَهُ وَقَدْ هَوَّازَنَ ، قَامَ فِي النَّاسِ ، فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ جَاوَوْنَا تَائِبِينَ ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أُرَدَّ إِلَيْهِمْ سَبِيهِمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُبِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا» . فَقَالَ النَّاسُ : طَيَّبْنَا لَكَ . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸ .]

مردم گفتند: ما خوشی خاطر تو را می خواهیم
(اسیران را رها می کنیم).

۱۱ - باب : الْمُكَافَاةُ فِي الْهَبَةِ

باب ۱۱: جبران کردن بخشش

۲۵۸۵ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) هدیه را می پذیرفت و آن را جبران می کرد. و کعب و مُحَاضِر (در اسناد این حدیث) این را از هشام، از پدر وی از عایشه روایت نکرده اند.^۱

۲۵۸۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِبُّ عَلَيْهَا .
لَمْ يَذْكُرْ وَكَيْعٌ وَمُحَاضِرٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ .

۱۲ - باب : الْهَبَةُ لِلْوَالِدِ

باب ۱۲: بخشش برای پسر

اگر کسی به بعضی از فرزندان خود چیزی می دهد، جایز نیست، تا آن که میان ایشان عدالت برقرار کند و به فرزندان دیگر نیز مانند آن را بدهد و بر آن شاهد گرفته نشود.

وَإِذَا أُعْطِيَ بَعْضُ وَلَدِهِ شَيْئًا لَمْ يَجِزْ ، حَتَّى يَعْدَلَ بَيْنَهُمْ وَيُعْطِيَ الْآخَرِينَ مِثْلَهُ ، وَلَا يُشْهَدُ عَلَيْهِ .
وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ » .
[راجع : ۲۵۸۶] .

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در بخشش، میان فرزندان خویش عدالت کنید».

وَهَلْ لِلْوَالِدِ أَنْ يَرْجِعَ فِي عَطِيَّتِهِ ، وَمَا يَأْكُلُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَتَعَدَّى .
وَأَشْتَرَى النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عُمَرَ بَعِيرًا ، ثُمَّ أَعْطَاهُ ابْنَ عُمَرَ ، وَقَالَ : اصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ . [راجع : ۲۱۱۵] .

و آیا پدر حق دارد که بخشش خود را باز بخواهد. و حکم آنچه از مال پسر خود به مقدار متعارف می خورد و از آن تجاوز نمی کند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از عمر شتری خرید و سپس آن را به ابن عمر داد و به او گفت: «هر طور که خواهی از آن استفاده کن».

۲۵۸۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ عَنِ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ : أَنَّ أَبَاهُ أَتَى بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلَامًا ، فَقَالَ : « أَكُلْ وَكَدِّكَ نَحَلْتُ مِثْلَهُ » . قَالَ : لَا ،

۲۵۸۶ - از نُعمان بن بشیر (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: پدر وی او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برد و گفت: من به این پسر خود غلامی بخشیده ام. آن حضرت فرمود «آیا به همه پسران خویش مانند آن بخشیده ای؟»

۱- مقصود مؤلف از این کلام آن است که عیسی بن یونس در وصل این حدیث از هشام تنها است و کعب و مُحَاضِر حدیث مذکور را وصل نکرده اند. این حدیث نزد جمهور مرسل است.

وی گفت: نی. آن حضرت فرمود: «بخشش خود را پس بگیر».

قال: «فَارْجِعْهُ». [انظر: ۲۵۸۷، ۲۶۵۰، وانظر في العلم، باب ۳- هبة باب ۱۲. أخرجه مسلم: ۱۶۲۳].

۱۳ - باب : الإِسْهَادُ فِي الْهَبَةِ

باب ۱۳: گواه گرفتن در بخشش

۲۵۸۷ - از عامر روایت است که گفت: از نَعْمَان بن بشیر (رضی الله عنه) که بر منبر بود، شنیده‌ام که می‌گفت: پدرم برایم چیزی بخشید - عَمْرَةَ بنت رَوَاحَةَ گفت: راضی نیستم تا آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بر آن گواه بگیرم. پدرم نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفت و گفت: همانا من برای پسر من که از بطن عَمْرَةَ بنت رَوَاحَةَ است، چیزی بخشیده‌ام و مادرش به من دستور داده که تو را بر این امر گواه بگیرم یا رسول الله.

۲۵۸۷ - حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَامِرٍ قَالَ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ يَقُولُ : أُعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً ، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ : لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أَشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «أُعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعِدُّوا لِبَيْنِ أَوْلَادِكُمْ» . قَالَ : فَرَجَعُ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ . [راجع: ۲۵۸۶، أخرجه مسلم: ۱۶۲۳].

آن حضرت فرمود: «آیا به دیگر فرزندان مانند آن چیزی بخشیده‌ای؟» گفت: نی. آن حضرت فرمود:

«از خدا بترسید و میان فرزندان خویش عدالت کنید».

نعمان گفت: پدرم بازگشت و بخشش خود را پس گرفت.

۱۴ - باب : هِبَةُ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ وَالْمَرْأَةِ لِرَوْجِهَا

باب ۱۴: بخشش مرد به زن و زن به شوهر

ابراهیم گفته است: آن جایز است. و عمر بن عبدالعزیز (رضی الله عنه) گفته است: زن و شوهر بخشش خویش را پس نگیرند. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از زنان خویش اجازه خواست که در خانه عایشه پرستاری شود. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «بازگشت به بخشش خود، مانند بازگشت سگ

قال إبراهيم : جائزة .
وقال عمر بن عبد العزيز : لا يرجعان .
وأستأذن النبي ﷺ نساءه في أن يمرض في بيت عائشة .
وقال النبي ﷺ : «الماند في هبته ، كالكلب يعود في فيه» .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ قَالَ لِمَرَأَتِهِ : هَبِي لِي بَعْضَ صَدَاقِكَ أَوْ كُلَّهُ ، ثُمَّ لَمْ يَمُكِّثْ إِلَّا سَيْرًا حَتَّى طَلَّقَهَا فَرَجَعَتْ فِيهِ ، قَالَ : يَرُدُّ إِلَيْهَا إِنْ كَانَ حَلْكِهَا ، وَإِنْ كَانَتْ أَعْطَتْهُ عَنْ طِبِّ نَفْسِ لَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ خَدِيعَةٌ جَازٍ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ ﴾ [النساء: ۴].

است به قیء خود». و زهری گفته است: کسی که به زن خود بگوید که بخشی از مهر یا تمام مهر خود را بر من ببخش (و او ببخشد) و پس از اندک زمانی طلاقش دهد، زن بخشش خود را باز بخواهد، اگر او را فریب داده باشد. و اگر زن با خوشی خاطر بخشیده باشد که در آن نیرنگی نبوده باشد، جایز است. چنانکه خداوند تعالی گفته است:

«اگر زنان در گذرند به خوشدلی برای شما از بعضی از آن مهر، پس بخورید آن را حلال و خوشگوار»
(النساء: ۴).

۲۵۸۸ - از زهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گران شد و مرض وی شدت یافت، از زنان خویش اجازه خواست که در خانه من پرستاری شود و آنها به وی اجازه دادند. آن حضرت در میان دو مرد بیرون آمد درحالی که پاهایش بر زمین کشیده می شد. وی میان عباس و مردی دیگر بود.

عبیدالله گفته است: آنچه را عایشه گفت به ابن عباس اظهار کردم. وی گفت: آیا می دانی همان مردی را که عایشه نام او را نگرفته است؟ گفتم: نی. گفت: وی علی بن ابی طالب است.
۲۵۸۹ - از طاؤس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت، که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که بخشش خود را بازمی گیرد، بسان سگی است که قیء می کند و سپس به قیء خود بازمی گردد».

۲۵۸۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ وَجَعُهُ ، أَسْتَأْذَنُ أَرْوَاحَهُ أَنْ يَمْرُضَ فِي بَيْتِي ، فَأَذِنَ لَهُ ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخَطُّوا رِجْلَاهُ الْأَرْضَ ، وَكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ ، فَقَالَ عَبِيدُ اللَّهِ : فَذَكَرْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ ، فَقَالَ لِي : وَهَلْ تَدْرِي مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ . [راجع: ۱۹۸. أخرجه مسلم: ۴۱۸، مطولاً].

۲۵۸۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْمَاءُ فِي هَبْتِهِ كَالْكَلْبِ ، يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ» . [انظر: ۲۶۲۱، ۲۶۲۲، ۲۶۲۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۲].

۱۵- باب : هبة المرأة

لغير زوجها وعتيها ،

إِذَا كَانَ لَهَا زَوْجٌ فَهِيَ جَائِزٌ ، إِذَا لَمْ تَكُنْ سَفِيهَةً ، فَإِذَا كَانَتْ سَفِيهَةً لَمْ يَجُزْ .

قال الله تعالى : ﴿ وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ﴾ [النساء: ۵].

باب ۱۵

بخشش زن به غیر شوهر و آزاد کردن برده؛ اگر آن زن شوهر داشته باشد و کم عقل نباشد، جایز است و اگر کم عقل باشد جایز نیست خداوند تعالی گفته است: «و اموال خود را به بیخردان ندهید» (النساء: ۴).

۲۵۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لِي مَالٌ ، إِلَّا مَا أَدْخَلَ عَلَيَّ الزُّبَيْرُ ، فَأَتَصَدَّقُ؟ قَالَ : «تَصَدَّقِي ، وَلَا تُوعِي فُيُوعَى عَلَيْكِ» . [راجع : ۱۴۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۹ ، مطولاً] .

۲۵۹۱ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنِ فَاطِمَةَ ، عَنِ أَسْمَاءَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «انْفَقِي ، وَلَا تُحْصِي فُحْصِيَّ اللَّهِ عَلَيْكِ ، وَلَا تُوعِي فُيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ» . [راجع : ۱۴۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۹ ، مطولاً] .

۲۵۹۲ - از کَرِيبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ روایت است که مَيْمُونَةُ بنتِ حَارِثٍ (رضی الله عنها) همسر آن حضرت) به او گفت که: وی کنیز خود را آزاد کرد و از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اجازه نگرفت. روزی که حسب نوبت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد وی آمد، وی گفت: یا رسول الله، آیا می دانی که من کنیز خود را آزاد کردم؟

آن حضرت فرمود: «آیا چنان کردی؟» گفت: آری. آن حضرت فرمود: «اگر او را به یکی از دایمی (ماما)های خود می دادی، بیشتر ثواب می کردی» بکر بن مُضَرِّ ، از عَمْرُو ، از بُكَيْرِ ، از کَرِيبِ روایت کرده است که: مَيْمُونَةُ کنیزی را

۲۵۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لِي مَالٌ ، إِلَّا مَا أَدْخَلَ عَلَيَّ الزُّبَيْرُ ، فَأَتَصَدَّقُ؟ قَالَ : «تَصَدَّقِي ، وَلَا تُوعِي فُيُوعَى عَلَيْكِ» . [راجع : ۱۴۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۹ ، مطولاً] .

۲۵۹۱ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنِ فَاطِمَةَ ، عَنِ أَسْمَاءَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «انْفَقِي ، وَلَا تُحْصِي فُحْصِيَّ اللَّهِ عَلَيْكِ ، وَلَا تُوعِي فُيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ» . [راجع : ۱۴۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۹ ، مطولاً] .

۲۵۹۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ ، عَنِ اللَّيْثِ ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ كَرِيبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَليدَةً ، وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ قَالَتْ : أَشَعَرْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتِي أَعْتَقْتُ وَليدَتِي؟ قَالَ : «أَوْفَعَلْتَ» . قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَ : «أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَعْطَيْتَهَا أَخْوَالَكَ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكَ» .

وَقَالَ بَكْرُ بْنُ مُضَرٍّ ، عَنِ عَمْرُو ، عَنِ بُكَيْرِ ، عَنِ كَرِيبِ : [انظر : ۲۵۹۴ . أخرجه مسلم : ۹۹۹ ، مختصراً] .

آزاد کرد.

۲۵۹۳ - از زُهرى از عروه روايت است که عايشه (رضى الله عنها) گفت: وقتى رسول خدا (صلى الله عليه وسلم) قصد سفر مى کرد، درمیان زنان خویش قرعه مى افکند. نام هر یک از ایشان که بر مى آمد، او را با خود همراه مى کرد، و آن حضرت برای هر یک از زنان خویش یک شبانه روز را تخصيص داده بود، به جز از سوده بنت زمعه که وی نوبت شبانه روز خویش را به عايشه همسر پیامبر (صلى الله عليه وسلم) بخشیده بود، که با این عمل خشنودى رسول خدا (صلى الله عليه وسلم) را مى طلبید.

۲۵۹۳ - حَدَّثَنَا حَيَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيُّهُنَّ خَرَجَ سَهْمَهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَكَلِيَّتَهَا ، غَيْرَ أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَكَلِيَّتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۲۶۳۷ ، ۲۶۶۱ ، ۲۶۸۸ ، ۲۸۷۹ ، ۴۰۷۵ ، ۴۱۴۱ ، ۴۶۹۰ ، ۴۷۴۹ ، ۴۷۵۰ ، ۴۷۵۷ ، ۵۵۲۱۲ ، ۶۶۶۲ ، ۶۶۷۹ ، ۷۳۶۹ ، ۷۳۷۰ ، ۷۵۰۰ ، ۷۵۴۵ . أخرجه مسلم : ۱۴۶۳ ، باختلاف آخره ، وأخرجه : ۲۷۷۰ ، مطولا] .

۱۶ - باب : بمن

يُبْدَأُ بِالْهَدِيَّةِ

باب ۱۶: هديه را از کدام کس بايد آغاز کرد

۲۵۹۴ - از كُرَيْبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ روايت است که گفت: ميمونه همسر پیامبر (صلى الله عليه وسلم) کتيز خویش را آزاد کرد و آن حضرت به او گفت: «اگر او را به بعضی از دایى (ماما)هاى خود مى دادى ثواب بیشتری حاصل مى کردى».

۲۵۹۴ - وَقَالَ بَكْرٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بَكْرِ ، عَنْ كُرَيْبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَعْتَقَتْ وَكَلِيَّةَ لَهَا ، فَقَالَ لَهَا : « لَوْ وَصَلْتَ بَعْضَ أَحْوَالِكِ كَانَ أَكْثَرَ لَأَجْرِكَ » . [راجع : ۲۵۹۲ . أخرجه مسلم : ۹۹۹] .

۲۵۹۵ - از عايشه (رضى الله عنها) روايت است که گفت: گفتم: يا رسول الله، من دو همسايه دارم، به کدام یک از ایشان هديه بفرستم؟ فرمود: «به هر يكشان که دروازه خانه اش به تو نزديكتر است»

۲۵۹۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي عَمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، رَجُلٍ مِنْ بَنِي تَيْمِ بْنِ مَرَّةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ لِي جَارَتَيْنِ ، فَيَأْتِي أَيْهُمَا أَهْدِي ؟ قَالَ : « إِي أَقْرَبَهُمَا مِنْكَ » . [راجع : ۲۲۵۹] .

باب: ۱۷ - کسی که هديه را به سببى قبول نمى کند

۱۷ - باب : من لَمْ

يَقْبَلِ الْهَدِيَّةَ لِعَلَّةِ

و عمر بن عبدالعزيز (رضی الله عنهما) گفت:
هدیه در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)
هدیه بود و امروز رشوه است.

۲۵۹۶ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: وی از صعّب بن جثامه لثی که
از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود شنیده است
که می گفت: وی (گوشت) گورخری را برای
رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) که در موضع ابوأ
یا ودان در حال احرام بود، اهدا کرد. لیکن آن
حضرت آن را رد کرد.

صعّب گفت: چون آن حضرت اثر رد هدیه ام
(تأثرم) را در سیمای من مشاهده کرد، فرمود:
«سببی نیست که آن را رد کردیم، به جز آنکه
در احرامیم».

۲۵۹۷ - از عروّه بن زبیر روایت است که ابو
حمید السّاعدي (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) مردی از قبیله ازد را که ابن اللثیه
نامیده می شد مأمور جمع آوری زکات گردانید.
وقتی وی برگشت گفت: این از آن شما است
و این برایم هدیه داده شده است. آن حضرت
فرمود: «چرا وی در خانه پدر یا مادر خود
ننشست که می دید برایش هدیه داده می شود یا
نی؟ سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت
اوست که اگر کسی از زکات چیزی (به ناحق)
بگیرد، آن چیز در قیامت با وی می آید در حالی
که آن را بر گردن خویش برمی دارد. اگر شتر
باشد آواز می کشد، اگر گاو باشد آواز می کشد
و اگر گوسفند باشد آواز می کشد».

سپس آن حضرت دست خویش را بلند

وقال عمر بن عبد العزيز: كانت الهدية في زمن
رسول الله ﷺ هدية، واليوم رشوة.

۲۵۹۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ
قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عْتَبَةَ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ
ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ الصَّعْبَ بْنَ
جَثَامَةَ اللَّيْثِيِّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، يُخْبِرُ أَنَّهُ
أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَخَشٍ ، وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ
بِوَدَّانَ ، وَهُوَ مُحْرِمٌ ، فَرَدَّهُ ، قَالَ صَعْبٌ : فَلَمَّا عَرَفَ فِي
وَجْهِ رَدِّهِ هَدِيَّتِي قَالَ : « لَيْسَ يَنَارِدُ عَلَيْكَ وَلَكِنَّا حَرَمٌ » .
[راجع : ۱۸۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۳] .

۲۵۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ
الزُّهْرِيِّ ، عَنِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنِ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا مِنَ الْأَزْدِ ، يُقَالُ لَهُ ابْنُ
اللَّثِيَّةِ ، عَلَى الصَّدَقَةِ ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ : هَذَا لَكُمْ وَهَذَا
أَهْدَى لِي . قَالَ : « فَهَلَا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ أَوْ بَيْتِ أُمِّهِ ،
فَيَنْظُرُ يَهْدِي لَهُ أَمْ لَا ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَا يَأْخُذُ أَحَدٌ
مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ ، إِنْ كَانَ
بَعِيرًا لَهُ رِعَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُورٌ ، أَوْ شَاةٌ تَبَعْرُ » . ثُمَّ رَفَعَ
يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْنَا عَفْرَةَ بَطْنِيهِ : « اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ، اللَّهُمَّ هَلْ
بَلَغْتُ » . ثَلَاثًا . [راجع : ۹۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۸۳۲] .

کرد تا آنکه سفیدی بغل وی را مشاهده کردیم (و گفت): «بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم، بارالها، آیا حکم تو را ابلاغ کردم» و سه بار تکرار فرمود.

۱۸ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً أَوْ وَعَدَ ،

باب ۱۸: اگر کسی چیزی می‌بخشد یا وعده می‌کند و پیش از رسیدن هدیه

و عبیده گفته است: اگر هدیه‌دهنده بمیرد و هدیه از وی جدا شده باشد و کسی که به وی هدیه فرستاده شده زنده باشد، بر ورثه اوست که هدیه را برسانند و اگر هدیه از وی جدا نشده باشد، هدیه متعلق به ورثه کسی است که هدیه کرده است.

و حسن گفته است: اگر هر یکشان پیشتر بمیرد، هدیه در صورتی به وارثان هدیه‌گیرنده تعلق می‌گیرد، که هدیه‌رسان آن را تسلیم کرده باشد.

۲۵۹۸ - از ابن مُنْكَدِر روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «اگر مال از بحرین برسد، برای تو این چنین می‌دهم - سه بار» (با هر دو دست اشارت کرد).

مال نرسید تا آنکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات یافت، سپس ابوبکر منادی را فرمود که اعلام بدارد اینکه: هر آن کس که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وعده یا طلبی دارد نزد ما بیاید تا آن را ادا کنیم.

من نزد وی رفتم و گفتم: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من وعده کرده است. وی سه مُشت (کف دست) (پول) به من داد.

ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيْهِ .

وَقَالَ عَيْبِدَةُ : إِنْ مَاتَ وَكَانَتْ فُصِّلَتِ الْهَدِيَّةُ ، وَالْمُهْدَى لَهُ حَيٌّ فَهِيَ لَوَرَثَتِهِ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فُصِّلَتِ فَهِيَ لَوَرَثَةِ الَّذِي أَهْدَى .

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ فَهِيَ لَوَرَثَةِ الْمُهْدَى لَهُ ، إِذَا قَبِضَهَا الرَّسُولُ .

۲۵۹۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُثَنِّكَرِ : سَمِعْتُ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أُعْطَيْتَكَ هَكَذَا - ثَلَاثًا . فَلَمْ يَقْدَمْ حَتَّى تُوْفِيَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَعَدَنِي ، فَحَتَّى لِي ، ثَلَاثًا . [راجع : ۲۲۹۶ .

اخرجه مسلم : ۲۳۱۴] .

۱۹ - باب : كَيْفَ يُقْبَضُ الْعَبْدُ وَالْمَتَاعُ

باب ۱۹: غلام و متاع چگونه تحویل داده شود

و ابن عمر گفت: من بر شتری سرکش، سوار بودم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را خرید و فرمود: ای عبدالله «این شتر از آن تو باشد»
 ۲۵۹۹ - از مسور بن مخرمه (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) قباها را تقسیم کرد و از آنها به مخرمه چیزی نداد. مخرمه گفت: ای پسر مرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ببر. و من با وی روانه شدم. مخرمه به من گفت: در آی و آن حضرت را نزد من فراخوان. من آن حضرت را فرا خواندم. وی بیرون آمد در حالی که یکی از آن قباها را پوشیده بود. آن حضرت فرمود: «من این را برای تو نگه داشته بودم» مخرمه به سوی قبا نگرست و آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «راضی شد مخرمه».

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: كُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ، فَأَشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ، وَقَالَ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ» [راجع: ۲۱۱۵].

۲۵۹۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمُسَوَّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةَ، وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بَنِيَّ أَنْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَانًا هَذَا لَكَ» قَالَ: فَظَنَرُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ». [انظر: ۲۶۵۷، ۵۸۰۰ - أخرجه مسلم: ۱۰۵۸].

۲۰ - باب : إِذَا وَهَبَ هِبَةً

فَقَبِضَهَا الْآخِرُ وَلَمْ يَقُلْ قَبِلْتُ

باب ۲۰: اگر کسی هدیه ای ببخشد و کسی که آن را دریافت می کند نگوید: قبول کردم

۲۶۰۰ - از ابو عبیده (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه شده است؟».

گفت: در ماه رمضان با زن خود مجامعت کردم. آن حضرت فرمود: «می توانی برده ای آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «توان آن داری که دو ماه پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نی. فرمود: «توان آن داری که شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: نی.

۲۶۰۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَجْنُوبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: هَلَكْتُ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ». قَالَ: وَقَعْتُ بِأَهْلِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ: «تَجِدُ رَقَبَةً». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَابِعَيْنِ». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَطْعِمَ سِتِينَ مَسْكِينًا». قَالَ: لَا، قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِعَرَقٍ، وَالْعَرَقُ الْمَكْتَلُ فِيهِ تَمْرٌ، فَقَالَ: «أَذْهَبَ بِهَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ». قَالَ: عَلَى أَحْوَجَ مِنِّي يَا

در این وقت مردی از انصار عرق آورد. عرق همان پیمانهای است که در میان آن خرما بود. آن حضرت فرمود: «همین زنبیل خرما را با خود ببر و صدقه کن» وی گفت: یا رسول الله! آیا آن را به محتاج تری از خود صدقه دهم؟ سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که در میان دو سنگلاخ مدینه، خانواده محتاج تر از ما وجود ندارد. آن حضرت فرمود: «آن را ببر و و آن را بر اهل خانه خود اطعام کن».

باب ۲۱: اگر دین خود را بر کسی ببخشد

شعبه به روایت از حکم گفته است که: جایز است.

و حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیهما السلام) دین خود را بر کسی بخشید. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که بر وی حقی است، باید آن را بدهد یا بر خود حلال گرداند»^۱.

جابر گفت: پدرم کشته شد و بر او دینی (وام) بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از طلبکاران وی خواست که میوه باغ مرا (عوض طلب خویش) قبول کنند و بر پدرم حلال گردانند.

۲۶۰۱ - از کعب بن مالک روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: پدر وی در روز جنگ اُحُد کشته و شهید شد و طلبکاران در مطالبه حقوق خویش سخت گرفتند. (جابر گفت) من نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفتم و با وی صحبت کردم. آن حضرت از ایشان خواست که میوه باغ مرا بپذیرند و بر پدرم حلال گردانند. آنان نپذیرفتند.

رَسُولُ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتِ أَحْوَجُ مِنَّا ، قَالَ : « أَهْـبْ قَاطِعُهُ أَهْلَكَ » . [راجع : ۱۹۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۱۱۱] .

۲۱ - باب : إِذَا وَهَبَ

دَيْنًا عَلَى رَجُلٍ

قال شُعْبَةُ : عَنِ الْحَكَمِ : هُوَ جَائِزٌ .

وَوَهَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِرَجُلٍ دَيْنَهُ .
وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ كَانَ لَهُ عَلَيْهِ حَقٌّ فَلْيُعْطِهِ أَوْ لِيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ » . فقال جَابِرٌ : قُتِلَ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَسَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ غَرْمَاءَهُ أَنْ يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي .

۲۶۰۱ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ .
وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ :
حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبٍ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ شَهِيدًا ، فَاسْتَدَّ الْغَرْمَاءُ
فِي حَقُوقِهِمْ ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمْتُهُ ، فَسَأَلْتُهُمْ أَنْ
يَقْبَلُوا ثَمَرَ حَائِطِي وَيُحَلِّلُوا أَبِي فَأَبَوْا ، فَلَمْ يُعْطِهِمْ رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ حَائِطِي وَلَمْ يَكْسِرْهُ لَهُمْ ، وَلَكِنْ قَالَ : « سَأَعِدُّو
عَلَيْكَ » . فَقَدَّا عَلَيْنَا حِينَ أَصْبَحَ ، فَطَافَ فِي النَّخْلِ وَدَعَا

۱ - یعنی از طلبکار خود بخواد که بر وی ببخشد.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) باغ مرا به ایشان نداد و میوه را در اختیار ایشان نگذاشت ولیکن فرمود: «من فردا نزد تو میایم» فردای آن روز و در وقت بامداد نزد ما آمد و گرداگرد درختان خرما گشت و بر میوه اش دعای برکت کرد. من میوه ها را چیدم و حقوق طلبکاران را دادم و از آن میوه مقداری نزد ما باقی ماند. سپس نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفتم. وی نشسته بود و من موضوع را به اطلاعشان رساندم.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به عمر گفت: «بشنو - و او نشسته بود - ای عمر -» عمر گفت: آیا پیش از این ندانسته ایم که تو فرستاده خدایی؟! به تحقیق دانسته ایم که همانا تو فرستاده خداوندی.

باب ۲۲: بخشیدن کسی برای گروهی

اسماء برای قاسم بن محمد و ابن ابی عتیق گفت: من زمین غابه را از خواهرم عایشه به میراث گرفتم و معاویه آن را به صد هزار می خرید. من آن را برای شما می دهم.

۲۶۰۲ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفت: «برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نوشیدنی آورده شد و از آن نوشید، پسر بچه ای به جانب راست آن حضرت نشسته بود و بزرگان به جانب چپ آن حضرت بودند. آن حضرت به آن پسر گفت: «اگر به من اجازه بدهی، بقیه نوشیدنی را به ایشان بدهم.»

وی گفت: «یا رسول الله! بر آنچه از جانب شما بهره من شده است، هیچ کس را بر خود مقدم نمی شمارم،» سپس آن حضرت ظرف را

فِي ثَمَرِهِ بِالْبِرَّةِ ، فَجَدَدَتْهَا فَفَضِيَّتْهُمْ حُقُوقَهُمْ ، وَبَقِيَ لَنَا مِنْ ثَمَرِهَا بَقِيَّةٌ ، ثُمَّ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعُمَرَ : «اسْمَعْ - وَهُوَ جَالِسٌ - يَا عُمَرُ» . فَقَالَ : أَلَا يَكُونُ ؟ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَاللَّهِ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ۲۱۲۷].

۲۲ - باب : هبة الواحد للجماعة

وَقَالَتْ أَسْمَاءُ لِلْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَابْنِ أَبِي عَتِيقٍ : وَرِثْتُ عَنْ أُخْتِي عَائِشَةَ مَالًا بِالْغَابَةِ ، وَقَدْ أَعْطَانِي بِهِ مَعَاوِيَةَ مِائَةَ أَلْفٍ ، فَهُوَ لَكُمْ .

۲۶۰۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ؓ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى بِشِرَابٍ فَشَرِبَ ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ ، وَعَنْ يَسَارِهِ الْأَشْيَاخُ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ : «إِنْ أذَنْتَ لِي أُعْطِيتُ هَؤُلَاءِ» . فَقَالَ : مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بَنِي سَيْبٍ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدًا ، فَتَلَّهُ فِي يَدِهِ . [راجع: ۲۳۵۱. أخرجه مسلم: ۲۰۳۰].

به وی داد.

باب ۲۳: بخشش تسلیم شده و تسلیم نشده
و تقسیم شده و تقسیم نشده

و همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی
آنچه از قبیله هوازن به غنیمت گرفته بودند،
بدیشان بخشیدند درحالی که آن تقسیم نشده
بود.

۲۶۰۳ - از محارب روایت است که جابر (رضی الله
عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مسجد
رفتم. آن حضرت حق مرا داد و بیشتر هم داد.

۲۶۰۴ - از محارب روایت است که جابر
بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: در سفری بر
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شتری فروختم و چون
به مدینه آمدم، فرمود: «به مسجد درآی و دو
رکعت نماز بگزار» و سپس (بهای آن را) وزن
کرد.

شعبه گفته است: می‌پندارم که محارب
گفت: برای من وزن کرد و در وزن افزود.

(جابر گفت) پاره‌ای (از طلای بهای آن)
همیشه با من می‌بود تا آنکه مردم شام در واقعه
حرّه آن را به یغما بردند.

۲۶۰۵ - از سهل بن سعد (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: برای رسول خدا (صلی الله علیه
وسلم) نوشیدنی آورده شد. به جانب راست وی
پسر بچه‌ای بود و به جانب چپ وی بزرگسالان
بودند آن حضرت به آن پسر گفت: «آیا به من
اجازه می‌دهی که بقیه به ایشان داده شود؟».

آن پسر گفت: نی، به خدا سوگند، آنچه از

۲۳ - باب: الهبة المقبوضة وغير المقبوضة

وَالْمَقْسُومَةُ وَغَيْرُ الْمَقْسُومَةِ
وَقَدْ وَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ لِهَوَازِنَ مَا عَنِمُوا مِنْهُمْ
وَهُوَ غَيْرُ مَقْسُومٍ [راجع: ۲۳۰۷، ۲۳۰۸].

۲۶۰۳ - وَقَالَ ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سَمْعَرٌ، عَنْ
مُحَارِبٍ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ،
فَقَضَانِي وَزَادَنِي [راجع: ۴۴۳]. أخرجه مسلم: ۷۱۵، زيادة،
وجاء مطولاً في الرضاع ((۵۴))، والمساقاة (۱۰۹). [

۲۶۰۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا
شُعْبَةُ، عَنْ مُحَارِبٍ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ بَعِيرًا فِي سَفَرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا
الْمَدِينَةَ قَالَ: «أَنْتَ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». فَوَزَنَ. قَالَ
شُعْبَةُ: أَرَأَيْتَ: فَوَزَنَ لِي فَأَرْجِعْ، فَمَا زَالَ مَعِيَ مِنْهَا شَيْءٌ
حَتَّى أَصَابَهَا أَهْلُ الشَّامِ يَوْمَ الْحَرَّةِ. [راجع: ۴۴۳]. أخرجه
مسلم: ۷۱۵، مطولاً، وجاء في الرضاع (۵۴)، والمساقاة (۱۰۹). [

۲۶۰۵ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ
سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى بِشَرَابٍ، وَعَنْ
يَمِينِهِ غُلَامٌ، وَعَنْ بَسَارِهِ أَشْيَاحٌ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ
لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ». فَقَالَ الْغُلَامُ: لَا وَاللَّهِ، لَا أُؤْتِرُ
بِنَصِيْبِي مِنْكَ أَحَدًا، قَتَلَهُ فِي يَدِهِ. [راجع: ۲۳۰۱]. أخرجه
مسلم: ۲۳۰. [

جانب شما بهره من شده است برای هیچ کس نمی‌دهم. سپس آن حضرت ظرف را به دستش داد.

۲۶۰۶ - از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: مردی از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) طلبی داشت (و با درستی تقاضا کرد) یاران آن حضرت خواستند اذیتش کنند. آن حضرت فرمود: «او را بگذارید، زیرا صاحب حق را سخنی است». و سپس فرمود:

«برای وی شتری بخرید و به او بدهید». گفتند: ما به سن و سال شتر وی، شتری نمی‌یابیم مگر بزرگسالتر از آن. فرمود: «همان را بخرید و به او بدهید، همانا بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

باب ۲۴: اگر گروهی از مردم به قومی بیخشنند

۲۶۰۷ و ۲۶۰۸ - از ابن شهاب، از گروه روایت است که مروان بن حکم و مسور بن مخرمه به او گفته‌اند:

هنگامی که نمایندگان مسلمان قبیله هوازن نزد آن حضرت آمدند و از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را بدیشان بازگرداند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «کسانی دیگر را که با من اند خود می‌بینید، و بهترین سخن نزد من راست‌ترین آن است، پس یکی از این دو را اختیار کنید: یا اسیران یا مال را و من در انتظار شما بودم».

همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، ده روز و اندی انتظار ایشان را کشیده بود، و چون برایشان آشکار شد که پیامبر (صلی الله

۲۶۰۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَانَ بْنِ جَبَلَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سَلْمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلْمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم دَيْنٌ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ: «دَعُوهُ، فَإِنَّ لَصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالَ». وَقَالَ: «اشْتَرُوا لَهُ سِتًّا فَأَعْطَوْهَا إِيَّاهُ». فَقَالُوا: إِنَّا لَا نَجِدُ سِتًّا إِلَّا سِتًّا هِيَ أَفْضَلُ مِنْ سِنَةٍ، قَالَ: «فَاشْتَرُواهَا، فَأَعْطَوْهَا إِيَّاهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». [راجع: ۲۳۰۵. أخرجه مسلم: ۱۶۰۱].

۲۴ - باب: إِذَا وَهَبَ

جَمَاعَةً لِقَوْمٍ

۲۶۰۷، ۲۶۰۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: حِينَ جَاءَهُ وَقَدْ هَوَّازَ مُسْلِمِينَ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَيِّئِهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ: «مَعِيَ مَنْ تَرَوْنَ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ». وَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم أَنْظَرَهُمْ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم غَيْرُ رَادٍ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ جَاؤُوا تَابِعِينَ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ

علیه وسلم) به جز یکی از آن دو تقاضا را بر نمی‌آورد، گفتند: همانا ما آزادی اسیران را اختیار کردیم. آن حضرت در میان مسلمانان ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«اما بعد، همانا همین برادران شما توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیدم که اسیرانشان را بدیشان بازگردانم. پس هر یک از شما که این را دوست می‌دارد و خاطر بدان خوش می‌دارد. باید این کار را بکند و هر که از شما که دوست می‌دارد بر سهم خویش بماند تا سهم او را از نخستین غنیمتی که خداوند برای ما ارزانی دارد بدهم، نیز باید چنان کند.»

مردم گفتند: یا رسول‌الله، ما با خوشی خاطر اسیرانشان را بازمی‌گردانیم. آن حضرت به مردم گفت: «ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما بدین کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. به بزرگان خویش مراجعه کنید تا آنها نظرات شما را به ما برسانند» مردم بازگشتند و با بزرگان خویش صحبت کردند و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برگشتند و به اطلاع آن حضرت رساندند که: آنها با خوشی خاطر پذیرفتند و اجازه دادند.

و این است آنچه از قصه اسیران هوازن به ما رسیده و این است آخر سخن زهری، یعنی همین است آنچه به ما رسیده است.

باب ۲۵: کسی که در میان همنشینان خود است و به او هدیه داده می‌شود، وی بدان هدیه سزاوارتر است

يَكُونُ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُعْطَى اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ». قَالَ النَّاسُ: طَيِّبًا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ: «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذَنُ مِنْكُمْ فِيهِ مَنْ لَمْ يَأْذَنْ، فَأَرْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عِرْقَاؤُكُمْ أَمْ كُمْ». فَرَجَعَ النَّاسُ، فَكَلَّمَهُمْ عِرْقَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ: أَنَّهُمْ طَيِّبُوا وَأَذَنُوا.

وَهَذَا الَّذِي بَلَّغْنَا مِنْ سَبِيِّ هَوَازِنَ .

هَذَا آخِرُ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ، يَعْنِي قَهَذَا الَّذِي بَلَّغْنَا .

۲۵ - باب : مَنْ أُهْدِيَ لَهُ

هَدِيَّةٌ وَعِنْدَهُ جُلْسَاؤُهُ، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا

و از ابن عباس یادآوری شده که همنشینان او، شریک وی‌اند. که این روایت به صحت نرسیده است.

۲۶۰۹ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شتری (به قرض) گرفت. صاحب شتر آمد و آن را تقاضا کرد. آن حضرت فرمود: «صاحب حق را سخنی است» سپس آن حضرت شتری بهتر از شتر وی به او داد و فرمود: «بهترین شما نیکوترین شما در ادای قرض است».

۲۶۱۰ - از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: وی با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در سفری همراه بود و بر شتری سرکش که از عمر بود سوار بود، و در رفتار از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پیشی می‌گرفت. پدر وی به او می‌گفت: ای عبدالله، هیچ کس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پیشی نمی‌گیرد.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را بر من بفروش» عمر گفت: از آن تو باشد. آن حضرت شتر را خرید و سپس گفت: «ای عبدالله! این شتر از تو باشد و هر گونه که خواهی با آن عمل کن».

باب ۲۶: اگر کسی شتری را بر مردی ببخشد که بر آن سوار است جایز است.

۲۶۱۱ - از عمرو روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: در سفری با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) همراه و بر شتری سرکش سوار بودم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به عمر گفت: «شتر را به من بفروش» و عمر آن را فروخت. پیامبر (صلی‌الله

وَيَذْكُرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ جَلَسَاءَهُ شُرَكَاءُ ، وَلَمْ يَصِحَّ .

۲۶۰۹ - حَدَّثَنَا ابْنُ مِقَاتٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلْمَةَ بِنْتِ كَهَيْلٍ ، عَنْ أَبِي سَلْمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَخَذَ سِنًا ، فَجَاءَ صَاحِبُهُ يَتَقَضَاهُ ، فَقَالَ : «إِنَّ لَصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا» . ثُمَّ قَضَاهُ أَفْضَلَ مِنْ سِنِّهِ ، وَقَالَ : «أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً» . [راجع: ۲۳۰۵. أخرجه مسلم: ۱۶۰۱].

۲۶۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ ابْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ عَلَى بَكْرٍ لِعُمَرَ صَعْبٌ ، فَكَانَ يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَيَقُولُ أَبُوهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَا يَتَقَدَّمُ النَّبِيَّ ﷺ أَحَدٌ . فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «بِعْنِيهِ» . فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ لَكَ ، فَاشْتَرَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ» . [راجع: ۲۱۱۵].

۲۶ - بَاب : إِذَا وَهَبَ بَعِيرًا لِرَجُلٍ وَهُوَ رَاكِبُهُ فَهُوَ جَائِزٌ

۲۶۱۱ - وَقَالَ الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ ابْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، وَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعُمَرَ : «بِعْنِيهِ» . فَأَبْتَاعَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ» . [راجع: ۲۱۱۵].

علیه وسلم) فرمود: «این شتر از تو باشد ای عبدالله».

۲۷ - باب : هدیة مَا یُکْرَهُ لِنَفْسِهِ

باب ۲۷: هدیة که پوشیدن آن مکروه است

۲۶۱۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب حله ابریشمی را در نزدیک دروازه مسجد دید و گفت: یا رسول الله، کاش آن را بخری تا در روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می آیند، بپوشی. آن حضرت فرمود: «کسی که آن را می پوشد او را نصیبی در آخرت نباشد». سپس حله های ابریشمی آورده شد و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از آن حله به عمر بخشید. عمر گفت: این را برای پوشیدن دادی، و خود در مورد حله عطارد، گفתי، آنچه گفتمی.

آن حضرت گفت: «من آن را نداده ام که بپوشی».

عمر آن حله را به برادر خود داد که در مکه می زیست و مشرک بود.

۲۶۱۳ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه فاطمه آمد و داخل خانه نشد. وقتی علی آمد، فاطمه موضوع را به او گفت و او موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «من بر در خانه او پرده خطداری (که احتمالاً تصویرهایی داشته) دیدم» و سپس فرمود: «من زینت دنیا را نمی خواهم». علی نزد فاطمه رفت و این موضوع را به وی گفت. فاطمه گفت: درباره آن هرطور که می خواهد برایم امر کند. آن حضرت فرمود: «پرده را به

۲۶۱۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ نَافِع ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ حُلَّةَ سَبْرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْ اشْتَرَيْتَهَا فَلَبَسْتُهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلِلْوَفْدِ ، قَالَ : «إِنَّمَا يَلْبَسُهَا مَنْ لَا خِلَاقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ» . ثُمَّ جَاءَتْ حُلَّةٌ ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُمَرَ مِنْهَا حُلَّةً ، وَقَالَ : أَكْسَوْتِنِيهَا ، وَقُلْتُ فِي حُلَّةٍ عَطَّارِدَ مَا قُلْتُ ؟ فَقَالَ : «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا» . فَكَسَاهَا عُمَرُ أَخَاهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا . [رابع : ۸۸۶ . أخرجه مسلم : ۲۰۶۸] .

۲۶۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فَضِيلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا ، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنِّي رَأَيْتُ عَلِيًّا بَابَهَا سَتْرًا مَوْشِيًّا» . فَقَالَ : «مَالِي وَلِلدُّنْيَا» . فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا ، فَقَالَتْ : «لِيَأْمُرَنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ» ، قَالَ : «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلَانٍ ، أَهْلُ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ» .

فلان کس بفرستد؛ خانواده‌ای که بدان نیاز دارد».

۲۶۱۴ - از زید بن وهب روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برایم حله ابریشمی بخشید. چون آن را پوشیدم، آثار خشم را در سیمای آن حضرت مشاهده کردم. من هم آن را پاره نمودم و میان زنان (خانواده خود) تقسیم کردم.

باب ۲۸: قبول هدیه مشرکین

ابوهریره (رضی الله عنه) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است که: «ابراهیم علیه السلام با ساره همسر خود هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می‌راند. آن پادشاه گفت: آجر را به ساره بدهید».

و برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گوسفندی بریان هدیه داده شد که با زهر آمیخته بود.

و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قاطری سفید و چادری بخشید. آن حضرت به وی نوشت و او را در منطقه‌اش تأیید کرد!

۲۶۱۵ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جبه ابریشمی هدیه داده شد درحالی که آن حضرت از پوشیدن جامه ابریشمی منع می‌کرد و مردم از زیبایی آن تعجب کردند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد درید قدرت

اوست که دستمالهای سعدبن معاذ در بهشت

۱- باب ۲۸، سطر آخر، در برخی نسخ بخاری عوض - وکساه بردا - فکساه بردا - آمده است و در ترجمه عبارت در ترجمه انگلیسی بخاری گفته شده است که: آن حضرت به وی چادری فرستاد و فرمانروایی او را در قلمروش تأیید کرد.

۲۶۱۴ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهَبٍ ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حَلَّةَ سِرَاءٍ ، فَلَبِسْتُهَا ، فَرَأَيْتُ الْقَضْبَ فِي وَجْهِهِ ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي . [انظر : ۵۳۶۶ ، ۵۸۴۰ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۱] .

۲۸ - باب : قبول الهدية من المشركين

وقال أبو هريرة ، عن النبي ﷺ : « هاجر إبراهيم عليه السلام بسارة ، فدخل قرية فيها ملك أو جبار ، فقال : أعطوها آجر » . [راجع : ۲۶۱۷] .

وأهديت للنبي ﷺ شاة فيها سم [راجع : ۲۶۱۷] .

وقال أبو حميد : أهدى ملك أيلة للنبي ﷺ بقلعة بيضاء ، وكساه بردا ، وكتب له بخرهم . [راجع : ۱۴۸۱] .

۲۶۱۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ : أَهْدَى النَّبِيُّ ﷺ جَبَّةَ سُدُسٍ ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا ، فَقَالَ : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَمَتَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا » . [انظر : ۲۶۱۶ ، ۲۶۴۸ ، ۵۸۴۰ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۱] .

از این جُبه زیباتر است».

۲۶۱۶ - از سعید، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: اُکیدر (مسیحی) حاکم دُومه، آن جُبه را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اهدا کرده بود.

۲۶۱۷ - از هشام بن زید روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفته: زنی یهودی گوسفندی زهرآلود برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آورد و آن حضرت از آن خورد. آن زن نزد آن حضرت آورده شد و به آن حضرت گفته شد: آیا او را نمی کشی؟ فرمود: «نی» من همیشه اثر آن را در کام رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) می دیدم

۲۶۱۸ - از عبدالرحمن بن ابوبکر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ما صد و سی نفر بودیم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را همراهی می کردیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا کسی از شما با خود خوراکه دارد؟». مردی به اندازه یک صاع خوراکه یا به همین مقدار با خود آورده بود. همان خمیر کرده شد و سپس مردی مشرک با قدی دراز و موهای ژولیده که گوسفند می راند آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت:

«می فروشی یا هدیه می دهی - یا فرمود - یا می بخشی؟».

وی گفت: نی، برای فروش است. آن حضرت از وی گوسفندی خرید و ذبح شد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) امر کرد که اعضای درون شکم گوسفند بریان شود. به خدا سوگند که در آن صد و سی نفر کسی نماند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن پاره ای جدا نکرد و به وی نداد؛

۲۶۱۶ - وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: إِنَّ أُكَيْدِرَ دُومَةَ أَهْدَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۶۱۵. أخرجه مسلم: ۲۴۶۹].

۲۶۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً آتَتْ النَّبِيَّ ﷺ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا، فَجِيءَ بِهَا، فَقِيلَ: أَلَا تَقْتُلُهَا؟ قَالَ: «لَا». فَمَا زِلْتُ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [انظر في الهبة، باب ۲۸ أخرجه مسلم: ۲۱۹۰].

۲۶۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ». فَأِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوَهُ، فَعَجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ، مُشْعَانٌ طَوِيلٌ، بَغْنَمٌ يَسُوفُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَبْعَا أُمَّ عَطِيَّةَ، أَوْ قَالَ: أُمَّ هَبَةَ». قَالَ: لَا، بَلْ يَبِيعُ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصَنَعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يَشْوَى، وَأَيْمُ اللَّهِ، مَا فِي الثَّلَاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلَّا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ﷺ لَهُ حِزَّةٌ مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا حَبَا لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتْ الْقَصْعَتَانِ، فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. [راجع: ۲۲۱۶. أخرجه مسلم: ۲۰۵۶].

اگر حاضر بود به خودش داد و اگر غایب بود برای وی نگاه داشت و سپس آن را در میان دو کاسه کلان افکند که همه از آن خوردند و سیر کردیم سپس بقیه غذای کاسه‌ها را که زیادت آمد بر شتر بار کردیم. یا همچو چیزی گفت.

باب ۲۹: هدیه برای مشرکین

و فرموده خدای تعالی: «منع نمی‌کند خدا شما را از نیکی به آنان که جنگ نکرده‌اند با شما در کار دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌های شما. (منع نمی‌کند) از آنکه احسان کنید به ایشان و انصاف کنید در حق ایشان. هر آینه خدا دوست میدارد انصاف‌کنندگان را» (الممتحنه: ۸)!

۲۶۱۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر دید که مردی حله ابریشمی می‌فروشد. وی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: این حله را خریده و روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزد تو می‌آیند، آن را بپوش. آن حضرت فرمود: «کسی چنین حله‌ای می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد».

سپس از آن نوع حله‌ها برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آورده شد، و آن حضرت یکی از آنها را به عمر فرستاد. عمر گفت: چگونه آن را بپوشم و همانا تو درباره آن گفتی آنچه گفتی؟ آن حضرت فرمود: «من آن را نداده‌ام که تو آن را بپوشی. آن را بفروش یا به کسی بده».

عمر آن را به برادر خود که از اهل مکه بود فرستاد، پیش از آنکه وی اسلام بیاورد.

۲۹ - باب: الهدیه للمشرکین

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ﴾. [الممتحنه: ۸].

۲۶۱۹ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَى عُمَرُ حَلَّةَ عَلِيٍّ رَجُلٍ تُبَاعُ، فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: ابْتَغِ هَذِهِ الْحَلَّةَ تَلْبَسُهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَإِذَا جَاءَكَ الْوُقُودُ. فَقَالَ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لَا خِلَافَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْهَا بَحْلُلًا، فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ مِنْهَا بَحْلَةً، فَقَالَ عُمَرُ: كَيْفَ تَلْبَسُهَا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا مَا قُلْتَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَمْ أَكْتُبُهَا لِتَلْبَسُهَا، تَبِعَهَا أَوْ تَكْتُبُهَا». فَأَرْسَلَ بِهَا عُمَرُ إِلَى أَخِي لَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، قَبِلَ أَنْ يُسَلِّمَ. [راجع: ۸۸۶، أخرجه مسلم: ۲۰۶۸].

۲۶۲۰ - از هشام از پدر وی روایت است که اسماء بنت ابوبکر (رضی الله عنهما) گفت: مادرم به دیدنم آمد و او مشرکه بود^۱ و این واقعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود. من از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فتوا خواستم و گفتم: مادر من متمایل به کمک من است آیا با وی صلّه رحم کنم؟ فرمود: «آری، بامادر خود صلّه رحم کن».

باب ۳۰: بر هیچ یکی روا نیست که بخشش و صدقه خویش را پس بگیرد

۲۶۲۱ - از سعید بن مسیب روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بازگشتن به صدقه خویش مانند بازگشت به قیء خود است».

۲۶۲۲ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «برای ما مثال زدن بد مناسب نیست، کسی که در بخشش خود رجوع می کند، مانند سگی است که به قیء خود رجوع می کند».

۲۶۲۳ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) گفت: کسی را در راه خدا بر اسپی سوار کردم (به او بخشیدم) وی اسپ را که نزد وی بود لاغر کرد. قصد کردم که اسپ را از وی بخرم و گمان کردم که ارزان می فروشد. در این مورد از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را مخر، هر چند به بهای یک درهم به تو بدهد؛

۲۶۲۰ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قُلْتُ: وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ أُمِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، صِلِي أُمَّكَ». [النظر: ۴، ۳، ۳۱۸۳، ۵، ۵، ۹۷۸، ۵، ۵، ۹۷۹، أخرجه مسلم: ۱۰۰۳].

۳۰ - باب: لا يحل لأحد أن يرجع في هبته وصدقته

۲۶۲۱ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ وَشُعْبَةُ قَالَا: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَائِدُ فِي هَبْتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ۲۵۸۹، أخرجه مسلم: ۱۶۲۲].

۲۶۲۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السُّوءِ، الَّذِي يَعُودُ فِي هَبْتِهِ، كَالْكَلْبِ يَرْجِعُ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ۲۵۸۹، أخرجه مسلم: ۱۶۲۲].

۲۶۲۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكُ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: حَمَلْتُ عَلَى قَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ مِنْهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ بِأَمْعَةٍ بَرُّحُصَّ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «لَا تُشْتَرِهِ وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرَاهِمٍ وَاحِدٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». [راجع: ۱۴۹۰، أخرجه مسلم: ۱۶۲۰].

۱- ابوبکر (رضی الله عنه) مادر اسماء را پیش از اسلام طلاق داده بود (تیسیر القاری).

زیرا که بازگشت کننده به صدقه خود، بسان سگی است که به قیء خود بازمی گردد».

۳۱ - باب :

باب ۳۱

۲۶۲۴ - از ابن جریر روایت است که عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه گفت: پسران صُهب که موالی بنی جُدعانند درباره دو خانه و خانه کوچکی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آن را به صُهب داده بود، دعوی کردند. مروان (حاکم مدینه از جانب معاویه) گفت: در این مورد کدام کس برای شما شهادت می دهد؟ گفتند: ابن عمر. وی ابن عمر را خواست و او شهادت داد که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دو خانه و یک خانه کوچک را به صُهب داده است. مروان بنا بر شهادت وی حکم کرد!

باب ۳۲: آنچه درباره عمر و رُقبه گفته شده است^۲

این خانه را به طور عمری به تو دادم به معنی آن است که تا زنده هستی از تو است یعنی آن را ملک وی گردانید: «و ساکن گردانید شما را در زمین» (هود ۶۱). اجازه داد که در آن عمارت کنید.

۲۶۲۵ - از جابر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به نفع عمری حکم کرد یعنی به نفع کسی که (خانه مادام العمر) به وی بخشیده شده است.

۲۶۲۴ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جَرِيرٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مَلِيكَةَ : أَنَّ بَنِي صُهَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ جُدْعَانَ ، أَدْعَوُا بَيْنَيْنِ وَحِجْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُعْطِيَ ذَلِكَ صُهَيْبًا ، فَقَالَ مَرْوَانُ : مَنْ يَشْهَدُ لَكُمْ عَلَى ذَلِكَ ، قَالُوا : ابْنُ عُمَرَ ، فَدَعَاهُ ، فَشَهِدَ لِأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُهَيْبًا بَيْنَيْنِ وَحِجْرَةَ ، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ .

۳۲ - باب : مَا قِيلَ فِي الْعُمَرَى وَالرُّقْبَى

أَعْمَرْتُهُ الدَّارَ قَهْبِي عُمَرَى ، جَعَلْتَهَا لِي . « اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا » [هود: ۶۱] . جَعَلْتُكُمْ عَمَارًا .

۲۶۲۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْعُمَرَى ، أَنَّهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ . [انظر : ۵۴۶۶۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۵] .

۱- تردیدی که در این حدیث کرده اند که به گواهی یک شاهد چگونه حکم روا باشد. از بعضی سلف چون قاضی شریح منقول است که شاهد واحد وقتی کفایت می کند که قرینه ای به آن اضافه گردد که بر صدق شاهد دلالت کند. (شرح شیخ الاسلام).

۲- این نوع هدیه رُقبه نیز نامیده می شود که انتظار معنی می دهد. یعنی کسی خانه خود را به دیگری می دهد و می گوید که اگر من قبل از تو بمیرم این خانه ملک تو باشد و اگر تو قبل از من بمیری خانه ملک من است. یکی در انتظار مرگ دیگری است.

۲۶۲۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بخشیدن عمری رواست» و عطاء گفته است: جابر به مانند این حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۶۲۶ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهْيِكَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «الْعُمْرَى جَانِزَةٌ» [خرجه مسلم: ۱۶۲۶].

وَقَالَ عَطَاءٌ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم: نَحْوَهُ. [راجع: ۲۶۲۵. خرجه مسلم: ۱۶۲۵].

۳۳ - باب: مَنْ اسْتَعَارَ مِنَ النَّاسِ الْفَرَسَ

باب ۳۳: کسی که از مردم اسب به عاریت گیرد

۲۶۲۷ - از قتاده (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ترس و هراس در مدینه پدید آمد، و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسپی از ابوطلحه به عاریت گرفت که مُندوب نامیده می شد و بر آن اسب سوار شد. وقتی آن حضرت برگشت فرمود:

۲۶۲۷ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَ فَرَسٌ بِالْمَدِينَةِ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم فَرَسًا مِنْ أَبِي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ الْمُنْدُوبُ فَرَكِبَ، فَلَمَّا رَجَعَ قَالَ: «مَا رَأَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، وَإِنْ وَجَدْتُمْ لَهَا بَحْرًا». [انظر: ۲۸۲۰، ۲۸۵۷، ۲۸۶۲، ۲۸۶۶، ۲۸۶۷، ۲۹۰۸، ۲۹۶۸، ۲۹۶۹، ۳۰۴۰، ۳۰۳۳، ۳۶۲۲. خرجه مسلم: ۲۳۰۷].

«ما چیزی ندیدیم و اسب (در تندروی) بسان دریا بود.»

۳۴ - باب: الْأِسْتِعَارَةُ لِلْعُرُوسِ عِنْدَ الْبِنَاءِ

باب ۳۴: عاریت گرفتن برای عروس در شب زفاف

۲۶۲۸ - از ایمن از پدرش روایت است که گفت: نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم. پیراهنی از پنبه درشت بر تن وی بود که پنج درهم بهای آن بود. وی گفت: چشمت را بالا کن و کنیزم را ببین، وی کبر می کند که این پیراهن را درخانه بیوشد. درحالی که در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) من از این نوع پیراهن داشتم و هیچ زنی در مدینه نبود که برای زفاف آراسته می شد مگر آنکه کسی را نزد من می فرستاد و آن پیرهن را از من به عاریت می گرفت.

۲۶۲۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَعَلَيْهَا دَرْعٌ قَطِرٌ، تَمَسُّ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ، فَقَالَتْ: ارْفَعْ بَصْرَكَ إِلَيَّ جَارِيَتِي أَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَإِنَّهَا تَزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ، وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دَرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم، فَمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أُرْسِلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ.

۳۵ - باب : فَضْلُ الْمَنِيحَةِ

باب ۳۵: فضيلت منيحه (عاريت گرفتن

حيوان شيرى)^۱

۲۶۲۹ - از ابوهريره (رضي الله عنه) روايت است که رسول خدا (صلى الله عليه وسلم) فرمود: نيکو منيحه‌ای است شترى که نو زاييده شده و شير فراوان مى دهد، و نيکو منيحه‌ای است گوسفند پرشير که يک ظرف شير صبح و يک ظرف شير شام مى دهد.

عبدالله بن يوسف و اسماعيل از مالک چنين روايت کرده اند:

«نيکو صدقه‌ای است». «عوض نيکو منيحه‌ای است».

۲۶۳۰ - از انس بن مالك (رضي الله عنه) روايت است که گفت: وقتى مهاجرين از مکه به مدينه آمدند، مالى در دست نداشتند و مردم انصار صاحب زمين و و املاک بودند. انصار زمين خود را به مناصفه محصول سالانه آن در دسترس مهاجرين گذاشتند که بر آن کار کنند و زحمت بکشند.

مادر انس، أم انس يعنى أم سليم، مادر عبدالله بن ابوطلحه بود. وى چند درخت خرما را به رسول الله رسول خدا (صلى الله عليه وسلم) داده بود و پيامبر (صلى الله عليه وسلم) آن درختان را به أم ايمن کنيز آزاده شده خود داده بود که مادر أسامه بن زيد بود.

ابن شهاب (زهري) گفته است: انس بن مالك مرا خبر داد که آن گاه که پيامبر (صلى الله عليه وسلم) از جنگ خيبر فراغت يافت، به

۲۶۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «نِعْمَ الْمَنِيحَةُ اللَّفْحَةُ الصَّغِي مُنَحَّةٌ، وَالشَّاءُ الصَّغِي، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرَوْحُ بِإِنَاءٍ».

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ وَإِسْمَاعِيلُ، عَنْ مَالِكٍ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ». [انظر: ۵۶۰۸. أخرجه مسلم: ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، بلفظ مختلف].

۲۶۳۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ، وَوَلَّيْنَا بِأَيْدِيهِمْ، يَبْنِي سَيِّئًا، وَكَانَتْ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَمَّارِ، فَتَأَسَّسَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطَوْهُمْ ثَمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُؤُونَةَ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسِ أُمَّ سُلَيْمٍ، كَانَتْ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أُعْطَتْ أُمَّ أَنَسِ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَدَاقًا، فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم أُمَّ إِيْمَنَ مَوْلَاتِهِ أُمَّ أُسَامَةَ بِنِ زَيْدٍ.

قال ابن شهاب: فأخبرني أنس بن مالك: أن النبي صلى الله عليه وسلم لما فرغ من قتل أهل خيبر، فأنصرف إلى المدينة، رد المهاجرون إلى الأنصار مئنتهم التي كانوا منحوهم من ثمارهم، فرد النبي صلى الله عليه وسلم إلى أمه عداقها، وأعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم أم أيمن مكنأهن من حائطه. [انظر: ۳۱۲۸، ۴۰۳۰، ۴۱۲۰، أخرجه مسلم: ۱۷۷۱].

۱- منح، به معنى بخشش و عطاء است. منيحه حیوانی است که پشم و شیر و بچه اش را انعام کنند (ترجمه المنجد). و در این جا مراد از گوسفند و یا شترى است که آن را به عاریت بگیرند و از شیر آن استفاده کنند.

وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَيْبٍ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ :
بِهَذَا ، وَقَالَ : مَكَانَهُنَّ مِنْ خَالِصَةٍ .

مدینه آمد. مهاجرین عطاهای انصار را که از میوه‌های درختان خویش داده بودند به انصار بازگردانیدند و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) درختان خرما را مادر انس را به وی بازگردانید و برای ام‌ایمن در عوض آن از باغ خود داد.

احمد بن شیب گفت: پدرم از یونس همین حدیث را خبر داده است و گفته است: در عوض آن از ملک خاص خود.

۲۶۳۱ - از عبدالله بن عمرو(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چهل خصلت‌اند که والاترین آن منیحه (عاریت‌دادن) بز ماده است هیچ کسی نیست که به یکی از این خصلت‌ها عمل می‌کند و به امید ثواب و تصدیق وعده آن می‌باشد، خداوند او را به بهشت درمی‌آورد».

حَسَنان گفته است: ما خصلت‌هایی را که پایین‌تر از مرتبه منیحه بز ماده است برشمردیم، چون جواب سلام، و دورکردن چیزهای آزار رسان بر سر راه و امثال آن، لیکن نتوانستیم همه آن خصلت‌ها را به پانزده خصلت برسانیم.

۲۶۳۲ - از عطاء روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: در میان ما کسانی بودند که زمین زیاد داشتند و می‌گفتند: زمین خویش را در بدل سوم حصه یا چهارم حصه یا نیمه محصول به اجاره می‌دهیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «هرکس که از خود زمینی دارد، باید آن را کشت کند یا به برادر (مسلمان) خود ببخشد و اگر برادر وی زمین را نخواهد، زمین خود را نگهدارد».

۲۶۳۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أَبِي كَثِيئَةَ السَّلُولِيِّ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَرْبَعُونَ خَصْلَةً ، أَعْلَاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءً لَوَائِبِهَا ، وَتَصَدِّيقَ مَوْعُودِهَا ، إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ » .

قَالَ حَسَّانٌ : فَعَدَدْنَا مَا دُونَ مَنِيحَةِ الْعَنْزِ ، مِنْ رَدِّ السَّلَامِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإِمَاطَةِ الْأَدَى عَنِ الطَّرِيقِ وَتَحْوِهِ ، فَمَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً .

۲۶۳۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَانَتْ لِرَجَالٍ مَنَاءٌ فُضُولُ أَرْضِينَ ، فَقَالُوا : نَوَاجِرُهُمَا بِاللُّثِّ وَالرَّبِيعِ وَالنَّصْفِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا ، أَوْ لِيَمْنَحْهَا أَخَاهُ ، فَإِنْ أَبِي فَلْيُمْسِكْ أَرْضَهُ » .
[راجع: ۱۴۸۷. أخرجه مسلم: ۱۵۳۶، البيهقي: ۸۹۶].

۲۶۳۳ - از ابوسعید خدری(رضی‌الله عنه) روایت

است که گفت: مردی بادیه نشین نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و از هجرت از آن حضرت سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «خداوند بر تو رحم کند، همانا هجرت امری است دشوار. آیا شتر داری؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا زکات شان را می دهی؟».

گفت: آری. فرمود «آیا از آنها به عنوان منیحه چیزی می دهی؟».

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا آنها را در روز نوبت بر سر آب می دوشی؟»^۱.

گفت: آری. آن حضرت فرمود: «از همان ماورا دریاها عمل کن، همانا خداوند از ثواب عمل تو چیزی کم نمی کند»^۲.

۲۶۳۴ - از عمرو روایت است طائوس گفت: داناترین ایشان؛ یعنی ابن عباس (رضی الله عنه) این حدیث را به من گفته است که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به زمینی گذشت که زراعت آن سخت نشو و نما کرده و انبوه بود و فرمود: «این ملک کدام کس است؟» گفتند: فلان کس آن را به اجاره گرفته است. فرمود: «آگاه باشید که اگر مالک زمین آن را به عاریت می داد، بهتر از آن بود که از زمین خود اجاره معین بگیرد».

باب ۳۶: اگر یکی به دیگری بگوید

این کنیز یا در خدمت تو باشد، اگر آنچه میان مردم عرف باشد، همان جایز است^۳ و بعضی مردم گفته اند: این لفظ - عاریت - معنی

۲۶۳۳ - وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يُزَيْدٍ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيَحْكُ إِنْ الْهَجْرَةَ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَتُعْطِي صَدَقَتَهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَمْنَحُ مِنْهَا شَيْئًا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَتَحْلِبُهَا يَوْمَ وِرْدِهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وِرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». [راجع: ۱۴۵۲. أخرجه مسلم: ۱۸۶۵].

۲۶۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَائُوسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَعْلَمُهُمْ بِذَلِكَ - يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى أَرْضٍ تَهْتَرُ زُرْعَا، فَقَالَ: «لِمَنْ هَذِهِ». فَقَالُوا: أَكْثَرَاهَا فُلَانٌ، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ لَوْ مَتَّحَهَا إِيَّاهُ، كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهَا أَجْرًا مَعْلُومًا». [راجع: ۲۳۳۰. أخرجه مسلم: ۱۵۵۰].

۳۶ - بَاب: إِذَا قَالَ:

أَخْدَمْتُكَ هَذِهِ الْجَارِيَةَ،

عَلَى مَا يَتَعَارَفُ النَّاسُ، فَهُوَ جَائِزٌ

۱- یعنی از شیر آن به مستحقان می دهی.

۲- یعنی در همان جایی که هستی، اعمال خیر انجام بده. به هجرت نیازی نیست که بدینجا بیایی.

۳- مراد از استعمال همچو الفاظ است. یعنی اگر چنین لفظی در عرف مردم بخشش معنی می دهد. بخشش است و اگر عاریت معنی می دهد عاریت است.

می‌دهد. و اگر بگویند این جامه را به تو داده‌ام که پوشی - مراد از این لفظ بخشش است.

۲۶۳۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم (ع) با ساره هجرت کرد و هاجر را به ساره دادند. وقتی ساره برگشت، به ابراهیم گفت: می‌دانی که خداوند آن کافر را خوار گردانید و کنیزی برای خدمت من داد».

و ابن سیرین از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هاجر را به خدمت او داد».

باب ۳۷: کسی که دیگری را بر اسب سوار کند

آن مانند بخشش عمری است و صدقه

می‌باشد

و بعضی مردم گفته‌اند: حق دارد که آن را

پس بگیرد.

۲۶۳۶ - از عمر (رضی الله عنه) روایت است که

گفت: کسی را در راه خدا بر اسب سوار کردم و سپس دیدم که آن اسب فروخته می‌شود. موضوع را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقه خود بازنگرد».

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : هَذِهِ عَارِيَّةٌ ، وَإِنْ قَالَ : كَسَوْتُكَ هَذَا الثَّوْبَ ، فَهُوَ هِبَةٌ .

۲۶۳۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمَ بَسْرَةَ ، فَأَعْطَوْهَا أَجْرَ ، فَرَجَعَتْ فَقَالَتْ : أَسْعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ ، وَأَخَذَمَ وَليدَةً » .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : « فَأَخَذَمَهَا هَاجِرٌ » . [راجع : ۲۲۱۷ . أخرجه مسلم : ۲۳۷۱ ، مطولا] .

۳۷ - بَاب : إِذَا حَمَلَ رَجُلًا عَلَى فَرَسٍ ،

فَهُوَ كَالْعُمْرَى وَالصَّدَقَةِ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا .

۲۶۳۶ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكًا يَسْأَلُ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، قَرَأْتَهُ بِيَاعٍ ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالَ : « لَا تُشْتَرِهِ ، وَلَا تُعَدِّ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱۴۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۰] .



۵۲ - كِتَابُ الشَّهَادَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۲ - کتاب شهادت (گواهی)

۱- باب : مَا جَاءَ فِي

الْبَيْئَةِ عَلَى الْمُدْعَى

باب ۱: آنچه دربارهٔ وجوب شاهدان بر مدعی آمده است

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مؤمنان اگر معامله کنید با یکدیگر به وام دادن، پس تا میعاد مقرر بنویسید آن را، و باید که بنویسد میان شما نویسنده به انصاف. و سر باز نزنند نویسنده از آنکه نویسد چنانکه آموخته است او را خدا. پس باید که وی بنویسد و املاء کند آنکه وام بر ذمهٔ وی است و باید که بترسد از خدا پروردگار خود و کم نکند از آن وام چیزی را. پس اگر کسی که وام به ذمهٔ وی است بی خرد یا ناتوان باشد، یا نمی تواند املاء کردن، پس باید که املاء کند کارگزار او به انصاف و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که می پسندید از گواهان. تا اگر فراموش کنند یکی از آنان به دیگری یادآوری کند و باید که سر باز نزنند گواهان، آن گاه که طلبیده شوند. و دلگیر مشوید از آنکه نویسد حق را، اندک باشد یا بسیار تا میعاد وی. این با انصاف تر است نزد خدا و درست تر برای گواهی و نزدیکتر از آنکه در شک نشوید، مگر وقتی که باشد آن دو معامله تجارتی دست به دست که دستگردان می کنید آن را میان خویش. پس

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَليَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلَهُهُ فُلْيَمْلِكْ لَهُ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّاهِدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشَّاهِدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَ أَمْسَقُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَنْ لَا تُرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ لَا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَأَنْقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿ [البقرة: ۲۸۲].

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى أَنْ تَكْتُبُوهُ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبُ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْلَهُهُ فُلْيَمْلِكْ لَهُ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّاهِدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشَّاهِدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَ أَمْسَقُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَنْ لَا تُرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ لَا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَأَنْقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿ [البقرة: ۲۸۲].

لَا تَعْلَمُونَ خَيْرًا ﴿ [النساء: ۱۳۵].

لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا خَيْرًا ، أَوْ قَالَ : مَا عَلِمْتُ إِلَّا خَيْرًا

نیست بر شما گناه، در آنکه ننویسید آن را و گواه گیرید هرگاه که خرید و فروش کنید و باید که زیان داده نشود نویسنده و نه گواه و اگر بکنید این کار را پس هر آینه این کار برای شما گناه است برای شما و بترسید از خدا و می آموزد شما را خدا و خدا به هر چیز دانا است» (البقره: ۲۸۲). و فرموده خدای تعالی: «ای مسلمانان باشید بر پادارنده عدالت، اظهار حق کننده برای خدا و اگرچه بر ضرر خویشتن یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد. اگر آنکه حق بر وی ثابت می شود. توانگر باشد یا فقیر، به هر حال خدا مهربان تر است بر ایشان پس پیروی خواهش نفس مکنید اعراض کنان از عدل. و اگر بیچانید (تحریف کنید) سخن را، یا رو گردانید، پس هر آینه خدا هست به آنچه می کنید آگاه» (النساء: ۱۳۵).

باب ۲: اگر مردی، دیگری را شایسته گواهی گرداند و بگوید: نمی دانم به جز نیکی از وی.

یا ندانستم به جز نیکی از وی^۱.

۲۶۳۷ - از یونس روایت است که ابن شهاب گفت: عروه بن زبیر، و ابن مسیب و علقمه بن وقاص و عبیدالله، از حدیث عایشه (رضی الله عنها) مرا خیر داده اند، و سخن هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می کند، آن گاه که تهمت کنندگان گفتند [آنچه گفتند]^۲.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) علی و أسامه را به هنگام تأخیر نزول وحی (در کشف ماجرای عایشه) فراخواند تا در مورد جدایی همسر

۲۶۳۷ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا ثُوْبَانٌ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ الْمُسَيَّبِ وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ وَعَبِيدُ اللَّهِ، عَنِ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يَصَدِّقُ بَعْضًا، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكَ: قَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَأَسَامَةَ، حِينَ اسْتَلْبِثَ الْوَحْيُ، يَسْتَأْمِرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَقَالَ: أَهْلُكَ وَلَا

۱- یعنی گفتن الفاظ مذکور شاهد را تزکیه و تعدیل کرده او را جایز الشهادت یا مقبول الشهادت می گرداند.

۲- حدیث ۲۶۳۷، سطر ۶ در نسخه های دیگر چنین است - حین قال لها اهل الافك ما قالوا- لفظ - ما قالوا - در متن فوق نیست.

خود با آنها مشورت کند. اما آسامه گفت: وی همسر تو است و ما جز نیکی از وی نمی‌دانیم. و بریره (کنیز آزاد شده عایشه) گفت: من بر وی بیش از اینکه زنی کم سن و سال است عیبی نمی‌بینم که می‌خواهد و از خمیر خانه خود غافل می‌ماند و گوسفند (خانگی) می‌آید و خمیر را می‌خورد.

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا ما را در برابر مردی کمک کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است و به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکی ندانستم و از مردی نام می‌گیرند که به جز نیکی بر او ندانستم!»

۳- باب : شَهَادَةُ الْمُخْتَبِي

وَأَجَازُهُ عَمْرُو بْنُ حَرِيثٍ قَالَ : وَكَذَلِكَ يُفَعَّلُ بِالْكَاذِبِ الْفَاجِرِ .
وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَأَبْنُ سِيرِينَ وَعَطَاءٌ وَقَتَادَةُ : السَّمْعُ شَهَادَةٌ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : يَقُولُ : لَمْ يُشْهِدُونِي عَلَى شَيْءٍ ، وَإِنِّي سَمِعْتُ كَذْبًا وَكَذًّا .

باب ۳: شهادت دادن کسی که پنهان است و عمرو بن حرث اجازه داده و گفته است: همین شیوه عملی می‌شود (برای کشف حقیقت) با دروغگوی فاسق. و شعبی و ابن سیرین و عطاء و قتاده گفته‌اند: شنیدن، به خودی خود شهادت است (هرچند شنونده، گوینده را ندیده باشد)². و حسن می‌گفت³: ایشان مرا بر چیزی شاهد نگرفتند ولی چنین و چنان شنیدم.

۲۶۳۸ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) و ابی بن کعب انصاری قصد کردند به باغی درآیند که ابن صیاد در آن بود. تا آنکه

۲۶۳۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ سَالِمٌ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بِنُ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ ، يُؤْمَانِ النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا

۱- این حدیث در رابطه به تهمت بود که به عایشه (رضی‌الله عنه) زده شده بود و پیش از نزول وحی در مورد باکی وی بوده است.

۲- ائمه ثلاثه به شهادت کسی که خود را پنهان کرده و از کسی شنیده است قابل قبول می‌دانند ولی امام ابوحنیفه، شهادت او را عدل نمی‌داند.

۳- در بسیاری نسخ بخاری، عوض لفظ - و قال الحسن - و كان الحسن - آمده است.

-۱۳۳ مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بی‌نا و غیرفاسق باشد (تیسیر القاری).

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) وقتی به باغ درآمد به شاخه‌های درختان خرما پناه می‌جست، و آن را پرده می‌گرفت تا آنکه از ابن صیاد چیزی بشنود، قبل از آنکه وی آن حضرت را ببیند.

ابن صیاد بر بستر خویش افتاده بود و چادری بر خود کشیده بود و از وی آوازی برمی‌آمد. مادر ابن صیاد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دید که خودش را در پناه شاخه‌های درختان خرما قرار داده است. وی به ابن صیاد گفت: ای صاف، این است محمد. وی از آن حالت (که آواز وی برمی‌آمد) بازماند (به هوش آمد) رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: «اگر مادرش می‌گذاشت خودش را افشا می‌کرد».

۲۶۳۹ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همسر رفاعه قُرظی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: من همسر رفاعه بودم و او مرا طلاق داد و طلاق مرا به این (قطعی) کرد (سه طلاق داده که رجوع در آن ممکن نیست) سپس با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم و با وی همچون ریشهٔ جامه است (آلت مردی وی سست است).

آن حضرت فرمود: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نی، روا نیست تا این که از شیرینی مجامعت از وی کام‌نگیری و او از تو کام‌نگیرد».

ابوبکر نزد آن حضرت نشسته بود و خالد بن سعید بن عاص که بر دروازه نشسته بود تا به وی اجازهٔ ورود داده شود. گفت: ای ابوبکر، مگر نمی‌شنوی که این زن در حضور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با صدای بلند چه می‌گوید.

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَّقِي بَجْدُوعَ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتَلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنْ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، أَوْ زَمْرَمَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بَجْدُوعَ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ لِابْنِ صَيَّادٍ : أَيُّ صَافٍ هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَتَنَاهَى ابْنُ صَيَّادٍ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ تَرَكَتَهُ بَيْنَ» . [راجع : ۱۳۵۵ . أخرجه مسلم : ۲۹۳۱] .

۲۶۳۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ عُرْوَةَ ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : جَاءَتِ امْرَأَةٌ رِفَاعَةَ الْقُرْظِيِّ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : كُنْتُ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَأَبَتْ طَلَاقِي ، فَتَزَوَّجْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الزَّبِيرِ ، إِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ هُدْبَةِ الثَّوْبِ ، فَقَالَ : «أَتُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَيَّ رِفَاعَةَ؟ لَا ، حَتَّى تَذُوقِي عَسِيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عَسِيْلَتِكَ» . وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَهُ ، وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِالْبَابِ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤَدَّنَ لَهُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى هَذِهِ مَا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ۴۵۲۶۰ ، ۴۵۲۶۱ ، ۴۵۲۶۵ ، ۴۵۳۱۷ ، ۴۵۷۹۲ ، ۵۸۲۵ ، ۶۰۸۴] .

أخرجه مسلم : ۱۴۳۳] .

۴- باب : إِذَا شَهِدَ شَاهِدٌ

باب ۴: اگر شاهد یا شاهدانی به چیزی شهادت دهند

أَوْ شَهِدُوا بِشَيْءٍ ، وَقَالَ آخَرُونَ : مَا عَلِمْنَا ذَلِكَ ، يُحْكَمُ بِقَوْلِ مَنْ شَهِدَ

قال الحُمَيْدِيُّ : هَذَا كَمَا أَخْبَرَ بِلَالٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى فِي الْكَعْبَةِ . وَقَالَ الْفَضْلُ : لَمْ يُصَلِّ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِشَهَادَةِ بِلَالٍ .

كَذَلِكَ إِنْ شَهِدَ شَاهِدَانِ : أَنَّ فُلَانًا عَلَى فُلَانٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَشَهِدَ آخَرَانِ بِأَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ ، يُقْضَى بِالزِّيَادَةِ .

و دیگران بگویند: ما بدان اطلاع نداریم. به قول کسی که شهادت داده است حکم می‌شود. حمیدی گفته است: این حکم چنان است که بلال خبر داده است که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در درون کعبه نماز گزارد. و فضل گفت: نماز نگزارده است. مردم شهادت بلال را اعتبار دادند. و همچنان که دو شاهد گواهی دهند که: فلان کس از فلان کس هزار درهم طلبکار است. و دو شاهد دیگر به هزار و پانصد درهم گواهی دهند حکم به زیادت می‌شود (یعنی به هزار و پانصد درهم).

۲۶۴۰ - از عبدالله بن ابی ملیکه روایت است که عقیبه بن حارث گفت: وی با دختر ابی اهاب بن عزیز ازدواج کرد و سپس زنی نزد وی آمد و گفت: همانا من عقیبه و زنی را که با وی ازدواج کرده است، شیر داده‌ام. عقیبه به او گفت: من نمی‌دانم که مرا شیر داده‌ای و نه هم مرا خبر کرده‌ای.

عقیبه، کسی را نزد خانواده ابی اهاب فرستاد تا از آنها معلومات بگیرد. آنها گفتند: ما نمی‌دانیم که آن زن دختر ما را شیر داده باشد.

عقبه سوار شد و به سوی مدینه روانه گشت و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه [ازدواج شما] روا می‌باشد درحالی‌که چنین گفته شده است».

وی از آن زن جدا شد و آن زن برایش شوهر

۲۶۴۰ - حَدَّثَنَا حَبَّانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي مَلِيكَةَ ، عَنْ عَقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةَ لَابِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ ، فَاتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ : قَدْ أَرْضَعْتُ عَقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ ، فَقَالَ لَهَا عَقْبَةُ : مَا أَعْلَمُ أَنَّكَ أَرْضَعْتَنِي وَلَا أَخْبَرْتَنِي ، فَأَرْسَلَ إِلَى آلِ أَبِي إِهَابٍ يَسْأَلُهُمْ ، فَقَالُوا : مَا عَلِمْنَا أَرْضَعْتَ صَاحِبَتَنَا ، فَرَكِبَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ » . فَقَارَقَهَا وَتَكَحَّحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ . [رابع : ۸۸] .

دیگری گرفت.

باب ۵: شاهدان عادل^۱

و فرموده خدای تعالی: «و گواه گیرید دو کس صاحب تقوی را از قوم خود» (الطلاق: ۲).

«اگر نباشد دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است» از کسانی که رضامند باشید از گواهان» (البقره: ۲۸۲).

۲۶۴۱ - از عبدالله بن عتبه روایت است که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) گفت: مردم در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) (بعضاً) توسط وحی مورد قضاوت قرار می گرفتند (حالات نهانی شان کشف می شد). همانا وحی قطع گشت و اکنون شما را بنابر اعمال شما مورد قضاوت قرار می دهیم. کسی که بر ما عملی نیک ظاهر کند، بر وی اعتماد می کنیم و او را به خود نزدیک می سازیم، درحالی که از حالات نهانی وی چیزی نمی دانیم و خداوند از حالات نهانی وی محاسبه می کند و کسی که به ما بدی ظاهر کند، بر او اعتماد نمی کنیم و او را راستگوی نمی پنداریم، هرچند بگوید که حالات نهانی وی نیک است.

باب ۶: چند شاهد برای تزکیه و تعدیل کسی لازم است.

۲۶۴۲ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: جنازه ای از جلو پیامبر (صلی الله علیه و سلم) گذشت و مردم از وی به نیکویی یاد کردند. آن حضرت فرمود: «واجب شد» سپس جنازه

۵- باب : الشُّهَدَاءِ الْعُدُولِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ [الطلاق: ۲]. ﴿وَمِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

۲۶۴۱ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّيَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه يَقُولُ: إِنَّنَا نَسَا كَانُوا يُؤَخِّدُونَ بِالْوَحْيِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَإِنَّ الْوَحْيَ قَدْ انْقَطَعَ، وَإِنَّمَا نَأْخُذُكُمْ الْآنَ بِمَا ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا خَيْرًا أَمْنَاهُ وَقَرَّبَنَاهُ، وَلَيْسَ إِلَيْنَا مِنْ سَرِيرَتِهِ شَيْءٌ، اللَّهُ يُحَاسِبُهُ فِي سَرِيرَتِهِ، وَمَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا لَمْ نَأْمَنَّهُ وَكَمْ نُصَدِّقُهُ، وَإِنْ قَالَ: إِنَّ سَرِيرَتَهُ حَسَنَةٌ.

۶- باب : تَعْدِيلِ كَمَّ يَجُورُ

۲۶۴۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: مَرُّ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِجَنَازَةٍ قَاتُوا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ: «وَجِبَتْ». ثُمَّ مَرُّ بِأَخْرَى قَاتُوا عَلَيْهَا شَرًّا، أَوْ قَالَ: غَيْرَ ذَلِكَ، فَقَالَ: «وَجِبَتْ».

۱- مراد از شاهد عادل، مسلمانی است که عاقل، بالغ، آزاد، بینا و غیر فاسق باشد (تیسیر القاری).

دیگر گذشت و مردم از وی به بدی یاد کردند - یا راوی لفظی غیر از این گفت - آن حضرت فرمود «واجب شد». گفته شد یا رسول الله، به این گفتمی واجب شد و به آن گفتمی واجب شد؟ آن حضرت فرمود: «شهادت مردم، مسلمانان شاهدان خداوند در روی زمین اند».

۲۶۴۳ - از ابوالاسود روایت است که گفت: من به مدینه آمدم و در آنجا مرضی شیوع یافته بود و مردم پیاپی می مردند. نزدیک عمر (رضی الله عنه) نشستیم، جنازه‌ای گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازه دیگری گذشت و از آن مرده به نیکی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت. سپس جنازه سوم گذشت و از آن مرده به بدی یاد شد. عمر گفت: واجب گشت.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین، چه چیز واجب گشت؟ وی گفت: من همان گفتم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته است: «هر مسلمانی که چهار نفر به خوبی او گواهی دهند، خداوند او را به بهشت وارد می گرداند».

ما گفتیم: اگر سه نفر گواهی دهند. فرمود: «همچنان است سه نفر» گفتیم: اگر دو نفر گواهی دهند؟ فرمود «و همچنان است دو نفر» سپس از گواهی یک نفر از آن حضرت پرسیدیم.

باب ۷: شهادت درباره نسب

و روابط شیرخوارگی که مشهور است و مرگ کسی که از آن دیر زمانی گذشته است و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «من و

قَبِيلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتُ لِهَذَا وَجِبَتْ وَلِهَذَا وَجِبَتْ ؟ قَالَ : « شَهَادَةُ الْقَوْمِ ، الْمُؤْمِنُونَ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ » . [راجع : ۱۳۶۷ . أخرجه مسلم : ۹۴۹] .

۲۶۴۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفَرَاتِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ قَالَ : أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، وَقَدْ وَقَعَ بِهَا مَرَضٌ ، وَهُمْ يَمُوتُونَ مَوْتًا ذَرِيعًا ، فَجَلَسْتُ إِلَى عُمَرَ رضي الله عنه ، فَمَرَّتْ جَنَازَةٌ فَأَتَيْتَنِي خَيْرًا ، فَقَالَ عُمَرُ : وَجِبَتْ ، ثُمَّ مَرَّ بِأُخْرَى فَأَتَيْتَنِي خَيْرًا ، فَقَالَ : وَجِبَتْ ، ثُمَّ مَرَّ بِالثَّالِثَةِ فَأَتَيْتَنِي شَرًّا ، فَقَالَ : وَجِبَتْ ، فَقُلْتُ : وَمَا وَجِبَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : قُلْتُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَتْهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ » . قُلْنَا : وَالثَّانِيَةَ . قَالَ : « وَالثَّالِثَةَ » . قُلْتُ : وَالثَّانِيَةَ ، قَالَ : « وَالثَّانِيَةَ » . ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ . [راجع : ۱۳۶۸] .

۷- باب : الشَّهَادَةُ

عَلَى الْأَنْسَابِ ،

وَالرِّضَاعِ الْمُسْتَفِيزِ ، وَالْمَوْتِ الْقَدِيمِ

وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَرْضَعْتَنِي وَأَبَا سَلَمَةَ تُوبِيَةَ » .

۱- یعنی مرده‌ای که مردم به خوبی وی شهادت دادند، بهشت بر وی واجب شد و مرده‌ای که به بدی وی شهادت دادند، دوزخ بر وی واجب گشت.

وَالْتَّبْتُ فِيهِ .

ابوسلمه را ثویبه شیر داده است» و تثبیت شهادت در آن.

۲۶۴۴ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: أَفْلَحَ از من اجازه ورود خواست و به او اجازه ندادم. وی گفت: تو از من حجاب می کنی درحالی که من عمومی تو می باشم. گفتم این نسبت چگونه است؟ گفت: زن برادر من به شیر می که از برادر من است تو را شیر داده است.

عایشه گفت: این مسأله را از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سؤال کردم. فرمود: «أَفْلَحَ راست می گوید. به او اجازه بده».

۲۶۴۵ - از جابر بن زید روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درباره دختر حمزه گفت: «وی بر من روانیست. حرام می شود به خاطر شیرخوارگی، آنچه حرام می شود به خاطر نسب».

۲۶۴۶ - از عمره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد وی بود که آواز مردی را شنید که اجازه می خواست تا به خانه حَفْصَه درآید!

عایشه گفت: گفتم یا رسول الله، این مردی است که اجازه می خواهد به خانه تو درآید. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «می پندارم فلان کس است!» عمومی رضاعی حَفْصَه. عایشه گفت: اگر فلان کس زنده می بود -

۲۶۴۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنَا الْحَكَمُ، عَنْ عَرَكَ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ فَلَمْ أَدْنُ لَهُ، فَقَالَ: أَنْتَ حَبِيبٌ مِنِّي وَأَنَا عَمُّكَ، فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ، قَالَ: أَرْضَعْتُكَ امْرَأَةً أُخِي بَلِّينَ أُخِي. فَقَالَتْ: سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «صَدَقَ أَفْلَحُ، أَتَذْنِي لَهُ». [انظر: ۴۷۹۶، ۵۱۱۱، ۵۰۱۰۳، ۵۲۳۹، ۶۱۵۶، أخرجه مسلم: ۱۴۴۵، بدون قول (صدق الله)].

۲۶۴۵ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بِنْتِ حَمْزَةَ: «لَا تَحُلِّ لِي، يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ، هِيَ بِنْتُ أُخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ». [انظر: ۵۱۰۰، أخرجه مسلم: ۱۴۴۷].

۲۶۴۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ. قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ فُلَانًا». لَعَمْرُ حَفْصَةَ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا - لَعَمَهَا مِنَ الرِّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ، إِنَّ الرِّضَاعَةَ تُحْرِمُ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ». [انظر: ۵۳۱۰۵، ۵۰۹۹].

۱- حدیث ۲۶۴۵، سطر ۵، پس از لفظ - فی بیت حفصه - این عبارت: قالت عایشه: فقلت یا رسول الله اراه فلانا لعم حفصه من الرضاة - در برخی نسخ آمده است که متن فوق فاقد آن است. یعنی عایشه گفت: گفتم یا رسول الله، می پندارم فلان کس است یعنی عمومی رضاعی حفصه.

اخرجه مسلم: [۱۴۴۴] .

عموی رضاعی من - می توانست وارد خانه ام شود؟

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آری، همانا شیرخوارگی حرام می سازد آنچه را زاییدن حرام می سازد».

۲۶۴۷ - از مسروق روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه ام آمد و نزد من مردی نشسته بود. فرمود: «عایشه، او کیست؟» گفتم: برادر رضاعی من است. فرمود: «ای عایشه، بنگرید که برادران شما کیستند، همانا شیرخوارگی باید ناشی از گرسنگی باشد».

متابعت کرده است محمد بن کثیر را ابن مهدی، از سفیان.

۲۶۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي رَجُلٌ ، قَالَ : « يَا عَائِشَةُ مِنْ هَذَا » . قُلْتُ : أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ ، قَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، انْظُرِي مَنْ إِخْوَانُكُنَّ ، فَإِنَّمَا الرِّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ » . تَابَعَهُ ابْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ سُفْيَانَ . [انظر : ۵۱۰۲ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۵] .

۸- باب : شَهَادَةُ الْقَازِفِ وَالسَّارِقِ وَالزَّانِي

باب ۸: شهادت قاذف و دزد و زناکار

و فرموده خدای تعالی: [آنان که تهمت می زنند زنان پرهیزگار را، باز نمی آورند چهار گواه، بزیند ایشان را هشتاد دره - تازینه -] و قبول مکنید گواهی ایشان را هیچ گاه و این جماعت ایشانند فاسق مگر آنان که توبه کردند

(التور، ۴ و ۵) ۳.

عمر، ابوبکره و شبیل بن معبد و نافع را به سبب تهمت زنا بر معیره تازیانه زد و سپس ایشان را توبه داد و گفت: کسی که توبه کند، شهادتش قبول می شود. و عبدالله بن عتبه، و عمر بن عبدالعزیز و سعید ابن جبیر، و طاوس و

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْقَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ﴾ [البور: ۵۲۴] .

وَجَلَدَ عُمَرُ أَبَا بَكْرَةَ وَشِبْلَ بْنَ مَعْبَدٍ وَنَافِعًا بِقَذْفِ الْمُغْيِرَةِ ، ثُمَّ اسْتَأْبَهُمْ ، وَقَالَ : مَنْ تَابَ قَبِلْتُ شَهَادَتَهُ .

وَأَجَازَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عْتَبَةَ ، وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، وَسَعِيدُ ابْنِ جُبَيْرٍ ، وَطَاوُسٌ ، وَمُجَاهِدٌ ، وَالشَّعْبِيُّ ، وَعَكْرَمَةُ ، وَالزُّهْرِيُّ ، وَمُحَارِبُ بْنُ دَسَارٍ ، وَشَرِيحٌ ، وَمَعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةٍ .

وَقَالَ أَبُو الزُّنَادِ : الْأَمْرُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ : إِذَا رَجَعَ الْقَازِفُ عَنْ قَوْلِهِ ، فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ ، قَبِلْتُ شَهَادَتَهُ .

۱- یعنی شیرخوارگی که موجب حرمت می گردد باید در اثر گرسنگی کودک و در ایام شیرخوارگی باشد. البته در تفسیر آن اختلاف است.
۲- قاذف، کسی است که زنی یا کلامن را به زنا متهم کند.
۳- شماره آیه مبارکه ۵۲۴ آمده است که اشتباه است.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ وَقَتَادَةُ: إِذَا أَكْذَبَ نَفْسَهُ جُلِدَ، وَقِيلَتْ شَهَادَتُهُ.

وَقَالَ الثَّوْرِيُّ: إِذَا جُلِدَ الْعَبْدُ ثُمَّ أَعْتَقَ جَازَتْ شَهَادَتُهُ، وَإِنْ اسْتَفْضَى الْمَحْدُودُ فَقَضَايَاهُ جَائِزَةٌ.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ الْقَازِفِ وَإِنْ تَابَ.

ثُمَّ قَالَ: لَا يَجُوزُ نِكَاحُ بَغَيْرِ شَاهِدَيْنِ، فَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ مَحْدُودَيْنِ جَازَ، وَإِنْ تَزَوَّجَ بِشَهَادَةِ عَبْدَيْنِ لَمْ يَجْزُ، وَأَجَازَ شَهَادَةُ الْمَحْدُودِ وَالْعَبْدِ وَالْأَمَةِ لِلرُّؤْيَةِ هَلَالِ رَمَضَانَ.

وَكَيْفَ تُعْرَفُ تَوْبَتُهُ.

وَقَدْ نَفَى النَّبِيُّ ﷺ الزَّانِيَ سَنَةً.

وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَلَامِ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ وَصَاحِبِيهِ حَتَّى مَضَى خَمْسُونَ لَيْلَةً. [راجع: ۲۷۵۷].

مُجَاهِدٌ، وَشَعْبِيُّ، عِكْرَمَةُ، وَزُهْرِيُّ، مُحَارِبُ ابْنِ جُبَيْرٍ، وَطَاوُسُ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ، قَبُولُ شَهَادَاتِ تَهْمَتِ كُنْدَةٍ زَنَا رَا پَسِ از تَوْبَةِ جَائِزِ دَانِسْتِهْ اِنْدِ وِ ابُو الزَّنَادِ گَفْتِهْ اسْتِ: حَكْمُ آنِ دَرِ مَدِينَةِ نَزْدِ مَا آنِ اسْتِ كِهْ: اِكْرَرِ تَهْمَتِ كُنْدَةٍ زَنَا از قَوْلِ خُودِ بَازِ گَرْدَدِ (تَوْبَةِ كُنْدِ) وِ از پَرُورْدِ گَارِ خُودِ آمْرُزْشِ بَخُواهِدِ، شَهَادَتِشِ قَبُولِ مِیْ شُودِ.

اِمَا شَعْبِيُّ وَ قَتَادَةُ گَفْتِهْ اِنْدِ: اِكْرَرِ تَهْمَتِ كُنْدَةٍ زَنَا بِهْ دَرُوعِ خُودِ اعْتِرَافِ كُنْدِ، تَازِيَانِهْ زَدِهْ شُودِ وِ شَهَادَتِشِ قَبُولِ گَرْدَدِ.

ثَوْرِيُّ گَفْتِهْ اسْتِ: اِكْرَرِ غَلَامِ تَازِيَانِهْ زَدِهْ شُودِ وِ سِپَسِ آزَادِ گَرْدَدِ، شَهَادَتِ وِیْ جَائِزِ اسْتِ. وِ اِكْرَرِ كَسِيْ كِهْ حُدِّ قَذْفِ بَرِ وِیْ جَارِيْ گِشْتِهْ بِهْ قَضَاوَتِ گِرْفْتِهْ شُودِ، اِحْكَامِ وِیْ نَافِذِ اسْتِ.

وِ بَرِخِيْ مَرْدَمِ^۱ گَفْتِهْ اِنْدِ: شَهَادَتِ تَهْمَتِ كُنْدَةٍ زَنَا جَائِزِ نِيسْتِ هَرِچَنْدِ تَوْبَةَ كَرْدِهْ بَاشَدِ.

سِپَسِ گَفْتِهْ اسْتِ: عَقْدِ نِكَاحِ بَدُونِ حَضُورِ دُوْ شَاهِدِ جَائِزِ نِيسْتِ، وِ اِكْرَرِ بِهْ شَهَادَتِ دُوْ شَاهِدِيْ كِهْ حُدِّ بَرَايشَانِ جَارِيْ گِشْتِهْ اسْتِ نِكَاحِ كُنْدِ، جَائِزِ اسْتِ وِ اِكْرَرِ بِهْ شَهَادَتِ دُوْ غَلَامِ نِكَاحِ كُنْدِ جَائِزِ نِيسْتِ وِ شَهَادَتِ كَسِيْ رَا كِهْ بَرِ وِیْ حُدِّ جَارِيْ گِشْتِهْ اسْتِ وِ شَهَادَتِ غَلَامِ وِ كُنْيِزِ رَا دَرِ رُؤْيَتِ هَلَالِ مَهِ رَمَضَانَ جَائِزِ مِیْ دَانْدِ^۲ وِ تَوْبَةُ قَازِفِ چِگونِهْ مَعْلُومِ شُودِ.

وِ هِمَانَا پِيَا مَبْرِ (صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مَرْدِيْ زَنَاكَارِ رَا

۴- دَرِ زَمَانِ عَمْرِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) مُغْيِرَةُ بِنِ شُعْبَةَ امِيرِ بَصْرَةَ بُوْدِ. ابُو بَكْرَةَ وَ شَيْبِلَ وَ نَافِعَ كِهْ صَحَابِيْ اِنْدِ بَا زِيَادِ ابْنِ اِبِي سَفِيَانَ. مَغْيِرَةَ رَا دِيْدَنْدِ كِهْ زَنِيْ رَا زَبِرِ گِرْفْتِهْ اسْتِ. اُنْهَآ بِهْ مَدِينَةِ اَمْدَنْدِ وَ مَاجِرَا رَا بِهْ عَمْرِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) بِيَانِ كَرْدَنْدِ. عَمْرِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) وِیْ رَا از اَمَارَتِ بَصْرَةَ عَزَلِ كَرْدِ وِ ابُو مَوْسَى رَا بِهْ جَايِ وِیْ مَنصُوبِ كَرْدِ. وَ قَتِيْ مَغْيِرَةَ بِهْ مَدِينَةِ اَمْدَنِ، هِمَانِ سَهْ نَفْرِ صَحَابِيْ بَدَانِ گُوْنَهْ بَرِ وِیْ شَهَادَتِ دَانْدِ كِهْ لَازِمَةُ شَهَادَتِ زَنَا اسْتِ وِ لِيْ زِيَادِ بِنِ اِبِي سَفِيَانَ بَا اُنْ دَقْتِ شَهَادَتِ نَدَادِ. عَمْرِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) مَجَازَاتِ زَنَا رَا بَرِ مَغْيِرَةَ تَطْبِيْقِ نَكْرَدِ وَ هَرِ يَكِ از اُنْ سَهْ نَفْرِ رَا هَشْتَادِ تَازِيَانِهْ زَدِ.

۱- مَرَادِ از بَرِخِيْ مَرْدَمِ، اِمَامِ ابُو حَنِيفَةَ اسْتِ؛ زَبِرَا اِمَامِ ابُو حَنِيفَةَ شَهَادَتِ تَهْمَتِ زَنْدَةٍ زَنَا رَا قَبُولِ نَمِيْ كُنْدِ هَرِچَنْدِ تَوْبَةَ كَرْدِهْ بَاشَدِ. وِ لِيْ نَزْدِ شَافِعِيَهْ شَهَادَتِ وِیْ پَسِ از تَوْبَةِ قَابِلِ قَبُولِ اسْتِ. اَيْنِ اِخْتِلَافِ نَاشِيْ از تَفْسِيْرِ لَفْظِ - الْاَ - يَعْنِيْ اسْتِثْنَائِيْ اسْتِ كِهْ دَرِ اَوَّلِ آيَةِ ۵، سُورَةِ - التَّوْبَةِ - اَمْدِهْ اسْتِ؛ زَبِرَا بَرِخِيْ عَدَمِ قَبُولِ شَهَادَتِ رَا تَتَمُّهْ حُدِّ مِیْ دَانْدَنْدِ كِهْ بَدُونِ اُنْ حُدِّ تَمَامِ نَمِيْ شُودِ.

۲- مَرَادِ از اُنْ تَنَاقُضَاتِيْ اسْتِ كِهْ مَتَوَجِّهْ نَفْرَاتِ اِمَامِ ابُو حَنِيفَةَ اسْتِ، كِهْ الْبَيْتَةُ عِلْمَايِ حُنْفِيْ بَدِيْنِ اعْتِرَاضَاتِ جَوَابِ گَفْتِهْ اِنْدِ.

برای یک سال از شهر وی اخراج کرد.
و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردم را از سخن
گفتن با کعب بن مالک و دو یار وی منع کرد
تا آنکه پنجاه روز سپری شد!

۲۶۴۸ - از عروه بن زبیر روایت است که
گفت: زنی در غزوه فتح مکه دزدی کرد، او را
نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آوردند. آن حضرت
دستور داد و دست او را بریدند.

عایشه گفت: توبه آن زن نیک شد و سپس
ازدواج کرد و پس از آن نزد من می آمد. و من
از طریق رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نیازمندی
وی را رفع می کردم.

۲۶۴۹ - از زید بن خالد (رضی الله عنه) روایت است
که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) امر کرد
تا کسی را که زنا کرده بود و غیر محصن^۲ بود
صدتازیا نه بزنند و یک سال تبعید کنند.

**باب ۹: اگر کسی بر شهادت ظلم شاهد گرفته
می شود، شهادت ندهد**

۲۶۵۰ - از نعمان بن بشیر (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: مادرم از پدرم خواست تا
بخشی از مال خود را برای من ببخشد. سپس
توافق وی ظاهر شد و آن را برایم بخشید.
مادرم گفت: من بدان راضی نمی شوم تا آنکه
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را گواه بگیرم. پدرم دست
مرا گرفت درحالی که من خورده سال بودم و مرا
نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آورد و گفت: همانا

۱- کعب و دو رفیق وی از شرکت در غزوه تبوک تخلف کرده بودند و آن حضرت مردم را از سخن گفتن با ایشان منع کرد که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.
۲- محصن، لفظی است که بر شخص عاقل و بالغ و آزاد و سالم اطلاق می گردد که به نکاح صحیح عمل جنسی را انجام داده باشد.

۲۶۴۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ
يُوسُفَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ :
أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ امْرَأَةً سَرَقَتْ فِي غَزْوَةِ الْفَتْحِ ،
فَاتَى بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فُقِطِعَتْ يَدَاهَا ، قَالَتْ
عَائِشَةُ : فَحَسَنْتُ تَوْبَتَهَا وَتَزَوَّجْتِ ، وَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ
ذَلِكَ ، فَأَرَفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر :
٤٣٠٤ ، ٣٧٢٢ ، ٣٧٢٣ ، ٤٣٠٤ ، ٤٧٨٧ ، ٤٧٨٨ ، ٤٦٨٠٠ .
اخرجه مسلم : ١٦٨٨ ، مطولاً] .

۲۶۴۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ
عُقَيْلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ
زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ أَمَرَ فِيمَنْ زَنَى
وَلَمْ يُحْصَنْ بِجَلْدِ مِائَةٍ ، وَتَغْرِيبِ عَامٍ . [راجع : ٢٣١٤ .
اخرجه مسلم : ١٦٩٨ ، مطولاً] .

**۹- باب : لا يشهد على
شهادة جورٍ إذا أشهد**

۲۶۵۰ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا أَبُو
حَيَّانَ التَّمِيمِيُّ ، عَنْ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَأَلْتُ أُمَّي أَبِي بَعْضَ الْمَوْهَبَةِ لِي مِنْ مَالِهِ ،
ثُمَّ بَدَأَ لَهُ فَوْهَبِيَّ لِي ، قَالَتْ : لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ النَّبِيُّ ﷺ ،
فَأَخَذَ بِيَدِي ، وَأَنَا غُلَامٌ ، فَاتَى بِي النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ :
إِنَّ أُمَّهُ بِنْتُ رَوَاحَةَ ، سَأَلْتَنِي بَعْضَ الْمَوْهَبَةِ لِهَذَا ، قَالَ :
«الَّذِ كَدَّ سِوَاهُ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَأَرَاهُ قَالَ : «لَا
تُشْهَدُنِي عَلَى جَوْرٍ» .

مادر او، دختر رَوَاحَه، از من خواسته است که چیزی به وی ببخشم.

آن حضرت فرمود: «آیا به جز از وی، پسر دیگری داری؟» پدرم گفت: آری. - گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: «مرا بر ظلم شاهد مگیر» ابو حَرِیز از شعبی چنین روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «من بر ظلم شهادت نمی‌دهم».

۲۰۵۱ - از عمران بن حُصَین (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین شما مردم زمان من اند (صحابه)، سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تابعین) و سپس کسانی که به ایشان متصل می‌شوند (تابعین)».

عمران گفت: نمی‌دانم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پس از قرن خود، دو قرن را یاد کرد یا سه قرن را^۱.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پس از شما مردمی خواهند آمد که خیانت می‌ورزند و امین پنداشته نمی‌شوند، گواهی می‌دهند پیش از آنکه از ایشان گواهی خواسته شود، و نذر بر گردن می‌گیرند و آن را به جا نمی‌کنند و چاقی و فربهی در بین ایشان پدید می‌آید».

۲۶۵۲ - از عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین مردم در قرن من اند، سپس کسانی که پس از ایشان می‌آیند سپس کسانی که پس

۲۶۵۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ زُهْدَمَ بْنَ مُضَرَّبٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُكُمْ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ » . قَالَ عِمْرَانُ : لَا أَدْرِي ، أَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ ، وَيَشْهَدُونَ وَلَا يَسْتَشْهَدُونَ ، وَيَنْذِرُونَ وَلَا يُنذَرُونَ ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ » . [انظر : ۴۳۶۰ ، ۴۶۲۸ ، ۴۶۹۵ . أخرجه مسلم : ۲۵۳۵] .

۲۶۵۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ : تَسْبِقُ شَهَادَةُ

۱- بهترین مردم که در حدیث آمده است به اعتبار اکثریت افراد آن جوامع خواهد بود. پس از آن سه قرن البته افرادی که صاحب کمالات علمی و عملی و اهل تقوی و عارفان باله بوده‌اند، بسیار ظهور کرده‌اند. ولی فضیلت صحبت آن حضرت را فقط صحابه دریافته‌اند و همین امر آنها را بر دیگران ترجیح می‌دهد و این قول جمهور علما است. برخی بر آنند که این فضیلت مخصوص کبار صحابه بوده که با دوام صحبت کسب و کمالات ظاهر و باطن بر وجه تمام حاصل کرده بودند. «شرح شیخ الاسلام».

از ایشان می‌آیند و سپس مردمانی می‌آیند که شهادتشان بر سوگندشان پیشی می‌گیرد و سوگندشان بر شهادتشان^۱ و ابراهیم گفته است: ما را (در طفولیت) به خاطر شهادت دادن و سوگند خوردن، می‌زدند (تا بدان عادت نگیریم).

باب ۱۰: آنچه درباره شهادت دروغ گفته شده است

به دلیل فرموده خدای عزوجل «و آنانی که گواهی دروغ نمی‌دهند» (الفرقان، ۷۲) و کتمان شهادت.

«و پنهان نکنید گواهی را و هر که پنهان کند آن را پس هر آینه گناهکار است دل او، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است». (البقره: ۲۸۳).

«و اگر بیچنانید سخن را» (النساء: ۱۳۵) یعنی زبانهای خود را از گواهی دادن.

۲۶۵۳ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد گناهان کبیره سؤال شد، آن حضرت فرمود: «شریک آوردن است به خدا و آزار رسانیدن است به پدر و مادر و کشتن انسان، و شهادت دادن دروغ» متابعت کرده است و هب را عُنْدَر و ابوعامر و بَهْز و عبدالصمد از شُعْبَه.

۲۶۵۴ - از ابوبکر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره آگاه نگردانم» و سه بار تکرار کرد. گفتند: آری یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «شریک آوردن به خدا، و

أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ».

قال إبراهيم: وكانوا يضربوننا على الشهادة والعهد. [انظر: ۳۶۵۱، ۶۶۲۹، ۶۶۵۸، أخرجه مسلم: ۲۵۳۳].

۱۰- باب: ما قيل

في شهادة الزور

لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ﴾ [الفرقان: ۷۲]. وَكُتِمَانَ الشَّهَادَةِ.

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ أِثْمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۸۳]. ﴿تَلَوُوا﴾ [النساء: ۱۳۵]. أَلَسْتُمْكُم بِالشَّهَادَةِ.

۲۶۵۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ وَهْبَ بْنَ جَرِيرٍ وَعَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ إِبْرَاهِيمَ قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنْ الْكِبَائِرِ قَالَ: «الإشْرَاقُ بِاللَّهِ، وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ».

تَابَعَهُ عُنْدَرُ وَأَبُو عَامِرٍ وَبَهْزٌ وَعَبْدُ الصَّمَدِ، عَنْ شُعْبَةَ. [انظر: ۵۹۷۷، ۶۸۷۱، أخرجه مسلم: ۸۸].

۲۶۵۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا الْجَرِيرِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ». ثَلَاثًا، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإشْرَاقُ بِاللَّهِ، وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ - وَجَلَسَ وَكَانَ مَتَكِنًا، فَقَالَ - أَلَا وَقَوْلُ

۱- مراد حرص ایشان به شهادت دادن است. گاه پیش از شهادت سوگند می‌خورند و گاه بعد از آن.

الزُّورِ». قال: فَمَا زَالَ يَكْررها حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ.
 وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا
 عَبْدُ الرَّحْمَنِ. [انظر: ۵۹۷۶، ۵۹۷۳، ۵۹۲۷۴، ۵۹۱۹۹].
 أخرجه مسلم: ۸۷.]

آزار رسانیدن پدر و مادر - آن حضرت که
 تکیه کرده بود نشست و فرمود: آگاه باشید، و
 شهادت دروغ.
 و پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آن‌که با
 خود گفتیم: کاش خاموش شود. و اسماعیل
 بن ابراهیم گفته است: جریر، از عبدالرحمن
 روایت کرده است.

۱۱- باب: شَهَادَةُ الْأَعْمَى

وَأَمْرُهُ وَنِكَاحِهِ وَإِنكاحِهِ وَمَبَايعَتِهِ وَقَبُولُهُ فِي التَّأْذِينَ
 وَغَيْرِهِ، وَمَا يُعْرَفُ بِالْأَصْوَاتِ.
 وَأَجَازَ شَهَادَتَهُ قَاسِمٌ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ وَالزُّهْرِيُّ
 وَعَطَاءٌ.

باب ۱۱: شهادت دادن نابینا
 و امور او و نکاح او، و انعقاد نکاح او
 و خرید و فروش او و قبول اذان او و غیره
 (اقامت و امامت او) و آنچه که به آواز شناخته
 می‌شود.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: تَجُوزُ شَهَادَتُهُ إِذَا كَانَ عَاقِلًا.

قاسم و حسن (بصری) و ابن سیرین و
 زهری، و عطاء شهادت دادن نابینا را جایز
 دانسته‌اند!

وَقَالَ الْحَكَمُ: رَبُّ شَيْءٍ تَجُوزُ فِيهِ.

و شعبی گفته است: اگر نابینا عاقل باشد،
 شهادتش جایز است و حکم گفته است: در بسا
 امور شهادت نابینا رواست.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: أَرَأَيْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ كَوَّشَهُ عَلَيَّ
 شَهَادَةً أَكُنْتُ تَرُدُّهُ؟

و زهری گفته است: چه می‌پنداری که اگر
 ابن عباس (که نابینا شده است) در موردی
 شهادت بدهد، آیا می‌توانی شهادتش را رد
 کنی؟

وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَبْعُثُ رَجُلًا إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ أُفْطَرَ،
 وَيَسْأَلُ عَنِ الْفَجْرِ، فَإِذَا قِيلَ لَهُ طَلَعَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ.

و ابن عباس کسی را می‌فرستاد تا از غروب
 آفتاب آگاهی نماید تا روزه را افطار کند^۱ و
 او از طلوع صبح سؤال می‌کرد و چون به او
 گفته می‌شد که صبح دمیده است. دو رکعت
 نماز می‌گزارد. و سلیمان بن یسار گفته است:

وَقَالَ سَلِيمَانُ بْنُ يَسَارٍ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَعَرَفْتُ
 صَوْتِي، قَالَتْ: سَلِيمَانُ، اذْخُلْ، فَإِنَّكَ مَمْلُوكٌ مَا بَقِيَ
 عَلَيْكَ شَيْءٌ.

وَأَجَازَ سَمُرَةُ بْنُ جَنْدُبٍ شَهَادَةَ امْرَأَةٍ مُتَّقِيَةٍ.

۱- این است مذهب مالکیه ولیکن جمهور علما از جهت دشواری بودن معرفت امور بر کوران شهادت نابینا را روا ندانسته‌اند، هرچند آواز وابسته به گوش است.
 ۲- ابن عباس بر آواز او اعتماد می‌کرد.

از عایشه اجازه ورود خواستم. وی آواز مرا شناخت و گفت: درآی. همانا تو هنوز غلام هستی تا چیزی از وجه کتابت بر تو باقی باشد^۱.

سَمْرَةَ بن جُنْدَب شهادت دادن زنی را که رویند می‌پوشد، جایز می‌داند.

۲۶۵۵ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آواز مردی را شنید که در مسجد قرآن می‌خواند و فرمود: «خداوند او را رحمت کند که آیه چنین و چنان را به یاد من آورد، که از سوره چنین و چنان فراموش کرده بودم.

و عَبَاد بن عبدالله در روایت خود افزوده که عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانه من نماز تهجد گزارد و آواز عَبَاد (بن بشیر انصاری) را شنید که در مسجد نماز می‌گزارد. فرمود: «ای عایشه، آیا این آواز عَبَاد است».

گفتم: آری. فرمود «بارالها، بر عَبَاد رحم کن^۲.

۲۶۵۶ - از عبدالله بن (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بلال در شب اذان می‌گوید و شما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن مکتوم اذان بگوید - یا چنین فرمود - تا آنکه اذان ابن اُم مکتوم را بشنوید». ابن اُم مکتوم مردی نابینا بود و اذان نمی‌داد تا آنکه مردم به وی می‌گفتند: صبح دمیده است.

۲۶۵۷ - از مسور بن مخرمه (رضی الله عنه) روایت

۱- سلیمان بنده مکاتب ام‌المؤمنین میمونه بود که و چه کتابت خود را کامل ادا نکرده بود و از این حدیث معلوم می‌شود که مذهب عایشه (رضی الله عنها) آن بود که حجاب گرفتن از غلام ضرور نیست (تیسیر القاری).

۲- مناسبت حدیث به ترجمه باب آن است که آن حضرت بدون آنکه عَبَاد را دیده باشد بر آواز وی اعتماد کرد.

۲۶۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْدٍ بْنُ مَيْمُونٍ : أَخْبَرَنَا عَيْسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «رَحِمَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، أَسْقَطْتَهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا» .

وَرَدَّ عَبَادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «يَا عَائِشَةُ ، أَصَوْتُ عَبَادٍ هَذَا» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَادًا» . (الطبر: ۵۰۳۷، ۵۰۳۸، ۵۰۴۲، ۶۳۳۵. أخرجه مسلم : ۷۸۸ ، بدون ذکر ما زاد عباد .)

۲۶۵۶ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنْ بَلَالًا يُؤذِّنُ بَلِيلٌ ، فَكَلُوا وَأَشْرَبُوا - حَتَّى يُؤذِّنَ ، أَوْ قَالَ - حَتَّى تَسْمَعُوا أَذَانَ ابْنِ أُمِّ مَكْتُومٍ» . كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ رَجُلًا أَعْمَى ، لَا يُؤذِّنُ حَتَّى يَقُولَ لَهُ النَّاسُ : أَصْبَحَتْ . (راجع : ۶۱۷ . أخرجه مسلم : ۱۰۹۲ .)

۲۶۵۷ - حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ يحيى : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ :

است که گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد. پدرم مخرمه به من گفت: مرا نزد آن حضرت ببر تا شاید از آن قباها چیزی به ما بدهد. پدرم بر در خانه ایستاد و سخن گفت، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آواز او را شناخت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیرون آمد درحالی که قبایی با وی بود. وی خوبیهای قبا را به مخرمه ذکر می نمود و می گفت: «این را برای تو نگه داشته بودم، این را برای تو نگه داشتم»^۱.

حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَّةً، فَقَالَ لِي أَبِي مَخْرَمَةَ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ عَسَى أَنْ يُعْطِينَا مِنْهَا شَيْئًا، فَقَامَ أَبِي عَلَى الْبَابِ، فَتَكَلَّمَ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ صَوْتَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَمَعَهُ قَبَاءٌ، وَهُوَ يُرِيهِ مَحَاسِنَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: «حَبَاتُ هَذَا لَكَ، حَبَاتُ هَذَا لَكَ». [راجع: ۲۵۹۹. أخرجه مسلم: ۱۰۵۸].

۱۲- باب: شَهَادَةُ النِّسَاءِ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٍ وَأَمْرَأَتَانِ﴾ [القرة: ۲۸۲].

باب ۱۲: شهادت دادن زنان و فرموده خدای تعالی: «پس اگر نباشند دو مرد، پس یک مرد و دو زن کفایت است» (القرة: ۲۸۲).

۲۶۵۸ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شهادت زن، نصف شهادت مرد نیست؟». زنان گفتند: آری. فرمود: «این از نقصان عقل وی است».

۲۶۵۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدٌ، عَنْ عِيَّاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكَ مِنْ نِقْصَانِ عَقْلِهَا». [راجع: ۳۰۴. أخرجه مسلم: ۸۰، مطولاً].

۱۳- باب: شَهَادَةُ

الْإِمَاءِ وَالْعَبِيدِ

باب ۱۳: شهادت کنیزان و غلامان انس گفته است: شهادت غلام جایز است، اگر راستگوی و پرهیزگار باشد و شریح و زراره بن اوفی آن را جایز دانسته اند. ابن سیرین گفته است: شهادت غلام جایز است، مگر شهادت غلام برای آقای خود. حسن (بصری) و ابراهیم (نخعی) شهادت

وَقَالَ أَنَسٌ: شَهَادَةُ الْعَبْدِ جَائِزَةٌ إِذَا كَانَ عَدْلًا. وَأَجَازَةٌ شَرِيحٌ وَزَّرَارَةٌ بِنِ أَوْفَى. وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: شَهَادَتُهُ جَائِزَةٌ إِلَّا الْعَبْدَ لِسَيِّدِهِ. وَأَجَازَةٌ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ فِي الشَّيْءِ النَّافِهِ. وَقَالَ شَرِيحٌ: كُلُّكُمْ بَنُو عِبِيدٍ وَإِمَاءٍ.

۱- مخرمه نابینا بود.

غلام را در چیزی اندک و کم اهمیت جایز دانسته‌اند.

شُرَیح گفته است: همگی شما فرزندان کنیزان و غلامان (خدا) هستید.

۲۶۵۹ - از ابوملّیکه روایت است که گفت: عُقْبَةُ بن حارث به من گفت - یا از وی شنیدم این که:

وی با اُم یحیی دختر ابی اهاب ازدواج کرد. وی گفت: کنیزی سیاه آمد و گفت: همانا من هر دوی شما را شیر داده‌ام. من این موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد کردم. آن حضرت از من روی گردانید. من کنار رفتم و این موضوع را دوباره یاد کردم. آن حضرت فرمود: «چگونه ازدواج تو با آن زن (روا) می‌باشد درحالی که وی گفته که هر دوی شما را شیر داده است» آن حضرت، عُقْبَةَ را از آن زن منع کرد.

باب ۱۴: شهادت زنی که کودک غیر را شیر داده است

۲۶۶۰ - از ابن ابی مُلّیکه روایت است که عُقْبَةُ بن حارث گفت: من با زنی ازدواج کردم و زنی آمد و گفت: من هر دوی شما را شیر داده‌ام و من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم. آن حضرت فرمود: «چگونه روا می‌باشد درحالی که چنان گفته شده است؟ پس از وی درگذر» یا همچو چیزی فرمود.

باب - ۱۵

۲۶۶۱ - أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانَ بن دَاوُد، این حدیث را به ما گفت و برخی (معانی و مقاصد) آن را

۲۶۵۹ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ .

وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقْبَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، أَوْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ : أَنَّهُ تَزَوَّجَ أُمَّ يَحْيَى بِنْتِ أَبِي إِيَّابٍ : قَالَ : فَجَاءَتْ أُمَّ سَوْدَاءَ ، فَقَالَتْ : قَدْ أَرْضَعْتُمَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَأَعْرَضَ عَنِّي ، قَالَ : فَتَنَحَيْتُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، قَالَ : « وَكَيْفَ وَقَدْ زَعَمْتَ أَنْ قَدْ أَرْضَعْتُمَا » . فَتَهَاهَ عَنْهَا . [راجع : ۸۸] .

۱۴ - باب : شَهَادَةُ الْمُرْضِعَةِ

۲۶۶۰ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ، فَجَاءَتْ امْرَأَةً فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُمَا ، فَأْتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « وَكَيْفَ وَقَدْ قِيلَ ، دَعَهَا عَنْكَ أَوْ نَحْوَهُ » . [راجع : ۸۸] .

۱۵ - باب : تَعْدِيلُ النِّسَاءِ بَعْضُهُنَّ بَعْضًا

۲۶۶۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ سُلَيْمَانُ بن دَاوُدَ ، وَأَفْهَمَنِي بَعْضُهُ أَحْمَدُ بن يُونُسَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بن سُلَيْمَانَ ، عَنْ ابْنِ

احمد بن یونس به من فهمانید، این که: فُلَیح بن سلیمان. از ابن شهاب زهری، از عروه بن زبیر، و سعید بن مسیب، و علقمة بن وقاص لیثی، و عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، از عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده اند، هنگامی که بهتان کنندگان، در مورد عایشه آنچه می خواستند گفتند و او از آن بهتان پاک گردید.

زهری گفته است: آنها همه بخشهایی از حدیث عایشه را به من اظهار کردند و بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر بیشتر به یاد داشتند و به خاطر سپرده بودند. من از هر یک از ایشان حدیثی را که از عایشه روایت کرده بودند، یاد گرفتم و سخن هریکشان سخن دیگری را تصدیق می کرد. آنها گفته اند:

همانا عایشه گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چون می خواست به سفر رود، میان زنان خویش قرعه می افکند و قرعه هر یک که برمی آمد او را با خود به سفر می برد. در یکی از غزوات^۱ میان ما زنان قرعه افکند و قرعه به نام من برآمد و من با آن حضرت همراه شدم. این واقعه پس از نزول آیه حجاب بود. من در هودج (بر شتر) برده می شدم و در هودج در می آمدم.

ما به سفر خود ادامه دادیم تا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از آن غزوه فراغت یافت و بازگشت. به نزد یکی مدینه رسیده بودیم که آن حضرت دستور داد که شب هنگام از آن جا کوچ نمایند. وقتی دستور کوچ داده شد، من

شهاب الزهری، عن عروه بن الزبیر، و سعید بن المسیب، و علقمة بن وقاص الليثي، و عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، عن عائشة رضي الله عنها، زوج النبي ﷺ، حين قال لها اهل الإفك ما قالوا: قبراها منه، قال الزهری: وكلهم حدثني طائفة من حديثها، وبعضهم اوعى من بعض، واثبت له اقصاها، وقد وعيت عن كل واحد منهم الحديث الذي حدثني عن عائشة، وبعض حديثهم يصدق بعضا، زعموا:

ان عائشة قالت: كان رسول الله ﷺ إذا اراد ان يخرج سقرا افرع بين ازواجه، فايهن خرج سهمها خرج بها معه، فافرع بيننا في غزاة غزاهنا، فخرج سهمي فخرجت معه، بعد ما انزل الحجاب، فانا احمل في هودج وانزل فيه.

فسرنا حتى إذا فرغ رسول الله ﷺ من غزوته تلك وقفل، ودنونا من المدينة، اذن ليلة بالرحيل، فقمنا حين اذنوا بالرحيل، فمشيت حتى جاوزت الجيش، فلما قضيت شأني، اقبلت الى الرجل، فلمست صدري، فإذا عقدي من جزع اظفار قد انقطع، فرجعت فالتمست عقدي فحبستى ابتعاؤه، فأقبل الذين يرحلون لي، فاحتملوا هودجي فرحلوه على بعيري الذي كنت اركب، وهم يحسبون اني فيه، وكان النساء إذ ذاك خفافا لم يتقلن، ولم ينشهن اللحم، وإنما يأكلن العلفه من الطعام، فلم يستنكر القوم حين رفعوه فقل الهودج فاحتملوه، وكنت جارية حديثة السن، فبعثوا الجمال وساروا، فوجدت عقدي بعد ما استمر الجيش، فجننت منزلهم وليس فيه أحد، فاممت منزلي الذي كنت به، فظننت انهم سيفقدوني فيرجعون إلي، فبينما انا جالسة غلبتني عياني فممت، وكان صفوان بن المعطل السلمي ثم الذكواني من وراء الجيش، فاصبح عند منزلي، قرأى

۱- و آن غزوه بنی المصطلق بوده که در سال ششم هجرت واقع شده است.

هم برخاستم و رفتم تا آنکه از جایگاه لشکر گذشتم. پس از قضای حاجت به سوی لشکر آمدم و چون بر سینه‌ام دست نهادم، دریافتم که گلوبند من که دارای مهره‌های یمنی بود گسیخته است. من برگشتم و به جستجوی گلوبند خود مشغول شدم و جستجوی آن به درازا کشید. کسانی که هودج مرا می‌بردند آمدند و هودج را برداشتند و بر شتری نهادند که من بر آن سوار می‌شدم. آنان پنداشته بودند که من در آن هودج می‌باشم. در آن زمان زنان سبک وزن بودند و گرانبار نبودند که آنها را گوشت پوشانیده باشد. و آنها اندکی غذا می‌خوردند.

مردمی که هودج مرا بلند کردند، سنگینی آن را در نظر نگرفتند و آن را بر شتر بار کردند و من دختری نوجوان بودم. شتر را حرکت دادند و روانه شدند.

من زمانی گلوبندم را پیدا کردم که لشکر حرکت کرده بود و چون به لشکرگاه رسیدم، هیچ یکی در آن جا نبود. من به همان جایی رفتم که قبل بر آن در آن به سر برده بودم و گمان می‌کردم که آنانی که مرا گم کرده بودند، به سراغ من خواهند آمد. در حالیکه نشسته بودم، خواب بر چشمانم غلبه کرد و به خواب رفتم. صفوان بن مُعَطَّل سلمی و سپس ذُکوانی، از عقب لشکر صبحگاه به نزدیک جایگاه من رسید و چون سیاهی انسانی خوابیده را دید، نزد من آمد. او قبل از نزول آیت حجاب مرا دیده بود. من با شنیدن آواز - انا لله و انا الیه راجعون، که هنگام خوابانیدن شتر خود

سَوَادُ إِنْسَانٍ نَائِمٍ قَاتِنِي ، وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ ، حِينَ أَنَاخَ رَأَحْتُهُ ، فَوَطِئْتُ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَأَنْطَلَقَ يَقُودُنِي الرَّاحِلَةَ ، حَتَّى آتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعْرَسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهْيَةِ ، فَهَلَكَ مِنْ هَلَكٍ ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الْإِفْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ سَلُولٍ . فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاسْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا ، يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكَ ، وَيُرِينَنِي فِي وَجْعِي : أَنِّي لَا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ : « كَيْفَ تَيْكُمُ » . لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى تَهْتِ .

فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مَنْطَحٍ قَبْلَ الْمَنَاصِعِ ، مُتَبَرِّزًا ، لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنْفَ قَرِيبًا مِنْ بَيْوتِنَا ، وَأَمَرْنَا أُمَّ الْعَرَبِ الْأُولَى فِي الْبَرِيَّةِ ، أَوْ فِي النَّزْوَةِ ، فَأَقْبَلَتْ أَنَا وَأُمُّ مَنْطَحِ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي ، فَمَثَرَتْ فِي مَرَطِهَا ، فَقَالَتْ : نَعَسَ مَنْطَحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِنْسٍ مَا قُلْتُ ، أَسْتَيْنَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا ، فَقَالَتْ : يَا هَتَاهُ أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا ، فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكَ ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَيَّ مَرَضِي .

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي ، دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ ، فَقَالَ : « كَيْفَ تَيْكُمُ » . فَقُلْتُ : انذَنْ لِي أَلْسِي أَبِي ، قَالَتْ : وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَيْرَ مِنْ قِبَلِهِمَا ، فَأَذَنْ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاتَيْتُ أَبِي ، فَقُلْتُ لِأُمِّي : مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ ؟ فَقَالَتْ : يَا بِنْتِي ، هُوَنِي عَلَى نَفْسِكَ الشَّانَ ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً ، عِنْدَ رَجُلٍ يُجِبُّهَا ، وَلَهَا ضَرَائِرُ ، إِلَّا أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا . فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا ؟

قَالَتْ : قَبِتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ ، لَا يَرِقًا لِي دَمْعٌ ، وَلَا أَكْتَحِلُ نَوْمًا ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ قَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ

الْوَحْيُ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

می گفت، بیدار شدم. وی هر دو دست شتر را بست و من بر آن سوار شدم. وی مهار شتر را محی کشید تا آنکه به لشکرگاه رسیدیم و آن میانه روز بود که لشکر قبل بر آن فرود آمده بود. و هلاک شد آن کسی که هلاک شد، و کسی که این تهمت را بر خود لازم گرفته بود، (سرپرستی آن را به دوش داشت) عبدالله بن ابی ابن سلول بود. ما به مدینه آمدیم و من به مدت یک ماه مریض بودم. و مردم از قول تهمت کنندگان حکایت می کردند و در همین حالت مریضی در شک و گمان بودم؛ زیرا مهربانی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نسبت به خود چون گذشته که مریض می شدم، نمی دیدم. آن حضرت روانه می شد و سلام می کرد و سپس می گفت: «دختر شما چه حال دارد؟». من از این ماجرا چیزی نفهمیدم تا آنکه اندکی بهبود یافتم.

من و أمِ مِسْطَحٍ برای قضای حاجت به سوی مَنَاصِبِ روانه شدیم و ما بدانجا نمی رفتیم به جز از یک شب تا شب دیگر و آن قبل از زمانی بود که مستراح به نزدیکی خانه هایمان ساخته شود و حالت بادیه نشینان اولیه را داشتیم که می بایست به صحرا قضای حاجت کرد. من و أمِ مِسْطَحٍ بنت ابی رُحْمٍ پیش رفتیم و روانه بودیم که ناگاه چادر دراز وی بر پایش پیچید و بلغزید و بر زمین افتاد و در آن لحظه گفت: هلاک گردد (پسرم) مِسْطَحٍ. به او گفتم: سخن بدی گفتی، آیا مردی را دشنام می دهی که در غزوه بدر حاضر بوده است. وی گفت: ای ساده دل، آیا نشنیدی که درباره تو چه گفته اند؟

فَأَمَّا أَسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أَسَامَةُ: أَهْلَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا تَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِّ الْجَارِيَةَ تَصَدَّقْكَ .

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ، هَلْ رَأَيْتَ فِيهَا شَيْئًا يَرِيئُكَ». فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتَ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمَصَهُ عَلَيْهَا قَطُّ أَكْثَرَ مِنْ أَنْهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السَّنِّ، تَتَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ قَتَاكُلَهُ .

فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ، فَاسْتَعَذَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي بِنْدَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَنَّهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي» .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ: إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْنَا عَنْقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ أَمَرْنَا فَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ .

فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنْ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ، وَلَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ .

فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَتَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُتَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُتَافِقِينَ .

فَنَارَ الْحَيَّانَ: الْأَوْسَ وَالْخَزْرَجَ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمَنِيرِ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَنُوا وَاسَكَّتْ. وَبَكَيْتَ يَوْمِي لَا يَرِقَ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْحَلُ بَنُوهُمْ، فَاصْبَحَ عِنْدِي أَبُو آيٍ، وَقَدْ بَكَيْتَ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ قَالِقٌ كَبِيدِي .

و سپس مرا از گفتار آنها آگاه گردانید. و همان بود که مرضی دیگر بر مرضم افزوده شد. وقتی به خانام بازگشتم، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد من آمد و سلام کرد و گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» من گفتم: برایم اجازه بده تا نزد پدر و مادرم بروم. و این وقتی بود که می خواستم واقعتاً ماجرا را از پدر و مادرم بشنوم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برایم اجازه داد. من نزد پدر و مادرم آمدم و به مادرم گفتم: مردم درباره چه چیز سخن می گویند؟ وی گفت: ای دخترک من، این کار را بر خود آسان بگیر، به خدا سوگند کمتر زنی صاحب جمال پیدا می شود که شوهرش او را دوست بدارد و او مورد عیبجویی دیگران قرار نگیرد. من گفتم: سبحان الله، آیا مردم در این مورد سخن می گویند.

آن شب را در حالتی به صبح رساندم که نه اشکم می ایستاد و نه خواب به چشمم می آمد. چون صبح فرا رسید. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب و أسامه بن زید را فراخواند و آن هنگامی بود که نزول وحی به تأخیر افتاد بود و درباره جدایی از همسر خود با ایشان مشوره کرد.

اما اسامه، اشارت کرد بدانچه در دل خود می دانست از دوستی آن حضرت نسبت به اهل خود و اسامه گفت: وی همسر تو است، یا رسول الله، به خدا سوگند که ما به جز نیکویی از وی نمی دانیم. اما، علی بن ابی طالب گفت، یا رسول الله خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز از وی زنان بسیارند. پس از کنیز وی بپرس

قالت: قَبِيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَذْنَتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تُبْكِي مَعِي، قَبِيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمٍ قَبِلَ فِي مَا قَبِلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشْهَدُ، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتُ بَرِيئَةً فَسَيِّرْكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتُ أَلَمَمْتُ بِذَنْبٍ فَاسْتَعْفِرِي اللَّهُ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ».

فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَّصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لِأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ، قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السَّنَنِ لَا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَفِي أَنْفُسَكُمْ وَصَدَقْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لَا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَكِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ، لَتُصَدِّقُونِي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: ﴿فَصَبِّرْ جَمِيلًا وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾.

ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فَرَأْسِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبْرِئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يَنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا، وَلَا أَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبْرِئَنِي اللَّهُ. فَوَاللَّهِ مَا رَأَمَ مَجْلِسَهُ، وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، حَتَّى أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَآخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْجَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمِ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ

كَلِمَةً تَكَلَّمُ بِهَا أَنْ قَالَ لِي : « يَا عَائِشَةُ ، أَحْمَدِي اللَّهَ ، فَقَدَّ بَرَآكَ اللَّهُ » .

فَقَالَتْ لِي أُمِّي : فَوَمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : لَا وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ .
الآيَات . فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ ، وَكَانَ يَنْفِقُ عَلَى مَسْطَحِ بْنِ أُنَائَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ : وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَى مَسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا ، بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُو الْفُضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿ أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ .

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي ، فَرَجَعُ إِلَى مَسْطَحِ الَّذِي كَانَ يَجْرِي عَلَيْهِ . وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أُمْرِي ، فَقَالَ : « يَا زَيْنَبُ ، مَا عَلِمْتُ ، مَا رَأَيْتُ » . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصْرِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا خَيْرًا .
قَالَتْ : وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي ، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ .
قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : مِثْلُهُ .

قَالَ : وَحَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ : مِثْلُهُ . [الظهر مطبوعاً ، ٤١٤١ ، ٤٧٥٠ ، ٤٧٥٧ ، ولفظاً منه ٧٦٣٧ ، ٤٠٢٥ ، ٤٦٩٠ ، ٤٧٤٩ ، ٦٦٦٢ ، ٦٦٧٩ ، ٧٣٦٩ ، ٧٣٧٠ ، ٧٥٠٠ ، ٧٥٤٥ ، وراجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ .]

که به تو راست بگوید.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بریره را فرا خوانده و به او گفت: «آیا در وی چیزی دیده‌ای که تو را در شک افکند؟» بریره گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که من هرگز از وی کاری ندیده‌ام که بر آن عیب بگیرم، بیش از آنکه وی نوجوان است و به خواب می‌رود و از خمیر خود غافل می‌ماند و بزها می‌آیند و خمیر را می‌خورند.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در آن روز به خطبه ایستاد و خواست تا کسی او را در مجازات عبدالله ابن ابی ابن سلول یاری کند. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کیست تا مرا در (انتقام) از مردی یاری کند که آزار وی به (حیثیت) اهل خانه‌ام رسیده است. به خدا سوگند که من از اهل خانه‌ام به جز نیکویی ندیده‌ام و از مردی که (در این ماجرا) از وی نام می‌گیرند، جز نیکویی ندیده‌ام و او هرگز وارد خانه من نمی‌شد به جز همراه من».

سپس سعد بن معاذ ایستاد و گفت: یا رسول الله، من، به خدا سوگند که در انتقام از وی تو را یاری می‌کنم، اگر از قبیله اوس باشد گردن او را می‌زنیم و اگر در زمره برادران ما از قبیله خزرج باشد به ما امر کن و ما امر تو را به جا می‌کنیم.

سعد بن عباده برخاست، و او رئیس قبیله خزرج بود و او قبل بر آن مردی صالح بود ولیکن غیرت قبیله وی برانگیخته شد و گفت: سوگند به بقای خدا که دروغ گفتم، نه می‌توانی او را بکشی و نه قدرت آن را داری.

سپس اُسَید بن حُصَیر برخاست و (به سعد بن عُباده) گفت: سوگند به بقای خدا که تو دروغ گفتی و به خدا سوگند که او را می‌کشیم، و همانا تو خود منافقی که از منافقان پشتیبانی می‌کنی.

دو قبیله اُوس و خزرج به هیجان آمدند و قصد جان یکدیگر کردند و رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) بر منبر بود. آن حضرت از منبر فرود آمد و ایشان را نرم ساخت تا آنکه خاموش شدند، و آن حضرت نیز خاموش شد. من در آن روز می‌گریستم و اشکم نمی‌ایستاد و خواب به چشم من نمی‌آمد و پدر و مادرم شب را با من صبح می‌کردند و همانا من دو شب و یک روز گریسته بودم و تا آنکه گمان می‌کردم که گریه جگر مرا می‌شکافد.

در حالی که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من می‌گریستم، زنی از انصار اجازه ورود خواست. من به او اجازه دادم و وی نشست و با من به گریه آغاز کرد. در همین وقت ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) درآمد و نشست. وی از آن روزی که درباره من چیزی گفته شده بود، چنان‌که قبل بر این گفته آمد، نزد من نشسته بود و همانا یک ماه بود که وحی درباره من بر وی درنگ کرده بود.

آن حضرت کلمه شهادت بر زبان راند و سپس گفت: «ای عایشه، همانا در مورد تو سخنانی چنین و چنان به من رسیده است، اگر از آن پاک باشی، خداوند پاکی تو را ظاهر می‌کند و اگر گناهی کرده‌ای از خداوند آمرزش

بخواه و توبه کن؛^۱ زیرا اگر بنده به گناه خود اعتراف کند و سپس توبه کند، خداوند توبه او را قبول می‌کند». و چون رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به سخنان خود پایان داد، اشک در چشم من خشکید و حتی قطره‌ای فرو نریخت و به پدر خود گفتم: از جانب من به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) پاسخ بگوی. وی گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که چه جوابی به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بگویم. سپس به مادرم گفتم: از جانب من به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در آنچه فرموده است پاسخ بگوی. مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) چه پاسخی بگویم. عایشه می‌گوید: من دختری نوجوان بودم و از قرآن بسیار فرانگرفته بودم و گفتم: به خدا سوگند آنچه شما شنیده‌اید که مردم بدان سخن می‌گویند، از آن آگاه شده‌ام؛ چیزی که در دل‌های شما جای گرفته و آن را راست پنداشته‌اید. اگر به شما بگویم که پاک می‌باشم و خداوند میداند که پاک هستم، شما این گفته‌ام را تصدیق نمی‌کنید و اگر به کاری اعتراف کنم و خداوند خود می‌داند که من از آن پاک هستم، گفته مرا راست می‌پندارید، و به خدا سوگند که برای خود و شما مثالی نمی‌یابم به جز مثال پدر یوسف (ع) آن‌گاه که گفت: «اکنون کار من شکیبایی نیکوست و خداوند در آنچه می‌گویید و صفت می‌نمایید یار من است» (یوسف ۱۸).

سپس به جامه خواب خود برگشتم و امید

۱- در اسماء الرجال گفته شده که در روایت ابی اویس نزد طبرانی چنین آمده است: همانا تو نیز از دختران آدم هستی. اگر خطایی کرده باشی توبه کن. (تیسیر القاری حاشیه صفحه ۴۲۹، ج دوم).

من به خداوند بود که پاکی مرا ظاهر گرداند. ولیکن به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که در شأن من وحی نازل گردد، چه من حقیرتر از آنم که قرآن در مورد من سخن بگوید ولی امیدوار بودم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) خوابی ببیند که خداوند در آن پاکی مرا ظاهر گرداند. به خدا سوگند که آن حضرت از مجلس خود برنخاسته بود و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود که وحی بر وی نازل شد و همان حالت دشوار که (هنگام نزول وحی) او را می‌گرفت به سراغش آمد تا آن‌که قطرات عرق چون دانه‌های مروارید در آن روز سرد (زمستان) از وی فرو می‌ریخت. و چون آن حالت از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) دور شد، آن حضرت می‌خندید و اولین کلمه که بدان زبان گشود، آن بود که به من گفت: «ای عایشه، ثنای خداوند بگویی که خداوند پاکی تو را ظاهر گردانید».

مادرم به من گفت: برخیز و نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) برو من گفتم: نبی، به خدا سوگند که نمی‌روم و به جز خداوند کسی را ستایش نمی‌کنم. و خداوند این آیات را فرود آورد:

«هر آینه آنان که آوردند تهمتی را، جماعتی‌اند از شما» (التور: ۱۱).

و چون خداوند این آیت را در براءت من فرستاد، ابوبکر صدیق (رضی‌الله عنه) نظر به قرابتی که با مسطح بن اثاثه داشت و بر او نفقه می‌کرد، گفت: به خدا سوگند که پس از این هرگز به مسطح چیزی نمی‌دهم، به خاطر آن‌چه به عایشه

گفته است.

سپس خداوند این آیات را فرود آورد: «و باید که سوگند نخورند صاحبان فضل و وسعت از شما، بر آنکه چیزی ندهند خویشاوندان و بینوایان و مهاجرین را در راه خدا، و باید که عفو کنند و درگذرند. آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدا شما را و خدا آمرزندهٔ مهربان است» (التَّور: ۲۲).

سپس ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند که دوست می‌دارم خداوند مرا بیامرزد. وی آنچه را قبل بر آن به مسطح نطقه می‌کرد به او بازگردانید.

و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مورد من از زینب بنت جَحْش پرسیده بود و به او گفته بود: «ای زینب، در مورد او چه می‌دانی و از (او) چه دیده‌ای».

وی گفته بود: گوش و چشمم را از آنچه نشنیده‌ام و ندیده‌ام، نگاه می‌دارم و به خدا سوگند که به جز نیکویی از وی نمی‌دانم. عایشه می‌گوید: هر چند زینب (در حسن و جمال و قرب خود نزد آن حضرت) با من همسری می‌کرد، خداوند او را به خاطر پارسایی و پرهیزگاری‌اش حفظ کرد^۱.

«أَبُو الرَّبِيعِ رَأَى كَيْفَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهَا مِنَ السَّمَاءِ فِي يَوْمِ الْفَتْحِ»^۱ فُلَيْحُ بْنُ زَيْبِرٍ مِثْلَ ذَلِكَ رَأَى كَيْفَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهَا مِنَ السَّمَاءِ فِي يَوْمِ الْفَتْحِ»^۲ فُلَيْحُ بْنُ زَيْبِرٍ مِثْلَ ذَلِكَ رَأَى كَيْفَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهَا مِنَ السَّمَاءِ فِي يَوْمِ الْفَتْحِ»^۳

۱- عبدالله بن ابی بن سلول، و زید بن رفاعه، و حسان بن ثابت، و مسطح، و جَمَنَةُ بنت جَحْشِ خَواهر اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ وَ بَرُخِ انصَارِ از اهل خَزْرَجِ دَرِ زَمْرَةِ كَسَانِي بُوَدُنْدَ كِه تَهْمَت كَرْدَه بُوَدُنْدَ وَ اِيشَان رَا اهل قَذْفِ كَوِينَد. دَر سِيْرَةِ اِبْنِ هِشَامِ اَمْدَه اَسْت كِه چُون پِيَامِبِر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) اَيَاتِ بَرَاثَتِ رَا بَر سَرِ مَنِبَرِ خَوَانَد وَ سَپَسِ از مَنِبَرِ فَرُوْدِ اَمْد، دَسْتَوْر دَاد كِه حَدِّ قَذْفِ رَا كِه هِشْتَادِ ضَرِبَه اَسْت بَرِ مِشْطَحِ اِبْنِ اِثَاثَه وَ جَمَنَةُ بِنْتُ جَحْشِ وَ حَسَانِ بِنِ ثَابِتِ جَارِي كَرْدَانَد.

سعید، از قاسم بن محمد بن ابوبکر مثل این حدیث را روایت کرده است.

باب ۱۶: اگر مردی مردی دیگر را تزکیه کند، بسنده است

و ابوجمیله گفته است: من کودکی را یافتم که بر سر راه گذاشته شده بود و چون عمر مرا دید، گفت: شاید غار کوچک رنج آور باشد! گویا مرا متهم می‌کرد. رئیس قبیله من به او گفت: همانا وی مردی نیک است. (مرا تزکیه کرد) عمر گفت: اگر چنان است، برو و نفقه آن (کودک سر راهی) بر عهده ما (یعنی بیت‌المال) است.

۲۶۶۲ - از ابوبکره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی در نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مرد دیگری توصیف می‌کرد. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، گردن دوست خود را بریدی، گردن دوست خود را بریدی». و آن را تکرار کرد و سپس فرمود: «اگر کسی از شما برادر (مسلمان) خود را توصیف می‌کند، باید که بگوید: «گمان می‌برم که فلان شخص (نیک) است و خداوند بهتر می‌داند. من به پیشگاه خداوند کسی را تزکیه نمی‌کنم - باید بگوید - گمان می‌کنم که چنین و چنان است، اگر می‌داند که دارنده آن صفت است».

باب ۱۷: آنچه مکروه است از مبالغه در مدح کسی باید آنچه را که می‌داند بگوید

۲۶۶۳ - از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مردی شنید که

۱۶- باب : إِذَا زَكَّى
رَجُلٌ رَجُلًا كَفَاهُ

وَقَالَ أَبُو جَمِيلَةَ : وَجَدْتُ مُتَبَوِّدًا ، فَلَمَّا رَأَيْتِي عُمُرُ
قَالَ : عَسَى الْعَوْرُزُ أَبُو سَاءٍ ، كَأَنَّهُ يَتَهَمُنِي ، قَالَ عَرِيفِي :
إِنَّهُ رَجُلٌ صَالِحٌ ، قَالَ : كَذَّابٌ ، أَذْهَبَ وَعَلَيْنَا نَفَقَتُهُ .

۲۶۶۲ - حَدَّثَنَا بَنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا
خَالِدُ الْحَدَّاءُ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ
قَالَ : أَتَيْتُ رَجُلًا عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ :
«وَيْلَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» .
مَرَّارًا ، ثُمَّ قَالَ : «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لَا مَحَالَةَ ،
فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُهُ فُلَانًا ، وَاللَّهِ حَسْبِيهِ ، وَلَا أُرَكِّي عَلَى اللَّهِ
أَحَدًا ، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا ، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ» . [انظر:
۶۹۶۱، ۶۹۶۲، أخرجه مسلم : ۳۰۰۰] .

۱۷- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الْإِطْنَابِ
فِي الْمَدْحِ ، وَلْيَقُلْ مَا يَعْلَمُ

۲۶۶۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ
زَكْرِيَّا : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي

مرد دیگری را توصیف می‌کند، و در مدح وی مبالغه می‌نماید. فرمود: «او را هلاک کردید - یا چنین گفت - پشت آن مرد را شکستید».

مُوسَى ﷺ قَالَ : سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يَثْنِي عَلَى رَجُلٍ ، وَيُطْرِبُهُ فِي مَدْحِهِ ، فَقَالَ : « أَهْلَكْتُمْ - أَوْ : قَطَعْتُمْ - ظَهْرَ الرَّجُلِ » . [انظر : ٦٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٣٠٠١] .

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور : ٥٩]

وقال مُعِيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابْنُ ثِنْتِي عَشْرَةَ سَنَةً . وَبُلُوغُ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَاللَّائِي يَشْنَنُ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق : ٤] .

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةَ لَنَا جَدَّةً ، بِنْتِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

۱۸- باب : بُلُوغُ الصَّبِيَّانِ وَشَهَادَتِهِمْ

باب ۱۸: بلوغ پسران و شهادت آنها

و فرموده خدای تعالی: «و چون رسند کودکان از شما به حد بلوغ، باید که اجازه طلب کنند» (النور: ۵۹).

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا ﴾ [النور : ٥٩]

وقال مُعِيرَةُ : احْتَلَمْتُ وَأَنَا ابْنُ ثِنْتِي عَشْرَةَ سَنَةً . وَبُلُوغُ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَاللَّائِي يَشْنَنُ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ [الطلاق : ٤] .

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ : أَدْرَكْتُ جَارَةَ لَنَا جَدَّةً ، بِنْتِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً .

و مُعِيرَه گفته است: من به دوازده سالگی به بلوغ رسیدم و بلوغ زنان در حیض است. به دلیل فرموده خداوند عَزَّ وَجَلَّ: «و آنان که نومید شدند از حیض از جمله زنان شما (یعنی از مطلقات) اگر به شبهه افتاده‌اید پس عدت ایشان سه ماه است. و آنان که به سن حیض نرسیده‌اند نیز عدت ایشان سه ماه است، و خداوندان حمل (زنان باردار) عدت ایشان آن است که بنهند حمل خود را» (الطلاق: ۴).

و حَسَنُ بْنُ صَالِحٍ گفته است: همسایه‌ام را دیدم که در بیست و یک سالگی مادر بزرگ شده بود!

۱- آن زنی به نه سالگی به بلوغ رسیده بود و ازدواج کرده بود و به ده سالگی دختری زایید. دخترش نیز مانند مادر خود به نه سالگی ازدواج کرد و فرزندی زایید. بنابراین آن زن به بیست و یک سالگی مادر بزرگ شد.

۲۶۶۴ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ احد او را فراخواند و او پسری چهارده ساله بود. و او را اجازه (شرکت در جنگ) نداد. ابن عمر می گوید: سپس آن حضرت در جنگ خندق مرا فراخواند و من پسری پانزده ساله بودم. آن حضرت اجازه داد.

نافع گفته است: نزد عمر بن عبدالعزیز رفتم و او خلیفه بود و این حدیث را برایش گفتم. وی گفت: همین (پانزده سالگی) حد فاصل میان کودکی و سن بلوغ است. و برای کارمندان خود نوشت که: برای کسی که به پانزده سالگی می رسد (از بیت المال) سهمی تعیین کنند!

۲۶۶۵ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که این حدیث را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می رساند که آن حضرت فرموده: «غسل روز جمعه بر هر مُحْتَلَم واجب است».

باب ۱۹: سؤال حاکم از مدعی که آیا شاهد داری؟ قبل از سوگنددادن

۲۶۶۶ و ۲۶۶۷ - از عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند و در آن دروغگویی باشد، تا آنکه مال مردی مسلمان را از آن خود سازد، خداوند را درحالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است».

عبدالله می گوید: اشعث بن قیس گفت: به

۲۶۶۴ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَرَّضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً ، فَلَمْ يُجْزِهِ . ثُمَّ عَرَّضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ ، سَنَةً فَأَجَازَنِي .

قال نافع : قد قدمت على عمر بن عبد العزيز ، وهو خليفة ، فحدثته هذا الحديث . فقال : إن هذا لحد بين الصغير والكبير ، وكتب إلى عماله : أن يقرضوا لمن بلغ خمس عشرة . [نظر : ۴، ۹۷. أخرجه مسلم : ۱۸۶۸.]

۲۶۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، يُبْلَغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : « غَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلَمٍ » . [راجع : ۸۵۸. أخرجه مسلم : ۸۴۶، وهو بزيادة في كتاب الجمعة (۷) .]

۱۹- باب: سؤال الحاکم المدعی: هل لك بینه؟ قبل اليمين

۲۶۶۶ ، ۲۶۶۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، نَفْسِي اللَّهُ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . قَالَ : فَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ : فِي وَاللَّهِ كَانَ ذَلِكَ ، كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ أَرْضٌ ، فَجَحَدَنِي ، فَقَدَّمْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلَكِ

۱- در جامعه اسلامی، کسی که به پانزده سالگی می رسد مرد به شمار می رفت و در زمره مجاهدین از بیت المال حقوق می گرفت.
۲- مُحْتَلَم کسی است که خواب جماع ببیند و از او منی خارج گردد. مطابقت این حدیث به ترجمه باب آن است که نشانه سن بلوغ احتلام است.

خدا سوگند که این حدیث در مورد من بوده است. میان من و مردی یهودی بر ملکیت زمینی دعوی بود و وی حق مرا انکار کرد. او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بردم رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا شاهد داری» گفتم: نبی آن حضرت به یهودی گفت: «سوگند یاد کن» گفتم: یا رسول الله او اکنون سوگند یاد می کند و مال مرا می برد. سپس خداوند تعالی این آیه را فرود آورد. «هر آینه کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ بهره ای نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی درددهنده» (آل عمران: ۷۷).

يُنَّةٌ. قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لَلْيَهُودِيِّ: «اخْلُفْ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا يَحْلِفُ وَيَذْهَبَ بِمَالِي، قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾. إِلَى آخِرِ آيَةِ [آل عمران: ۷۷]. [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۲۸، باختلاف].

۲۰- باب: اليمين على المدعى عليه

باب ۲۰: سوگند بر مدعی علیه در اموال و حدود

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو یا سوگند او»^۱ و قتیبه گفته است: روایت است از سفیان که ابن شبرمه گفته است: أبو الزناد درباره شهادت یک شاهد و سوگند مدعی (عوض شاهد دیگر) با من سخن گفت. من گفتم: خداوند تعالی فرموده است: «و گواه گیرید دو شاهد را از مردان خویش (یعنی از مسلمانان) پس اگر نباشند دو مرد پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانی که رضامند باشید از گواهان تا اگر فراموش کند یک زن،

في الأموال والحدود .

وقال النبي ﷺ: «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ». [راجع:

۲۳۵۶، ۲۳۵۷].

وقال قتيبة: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ شُبْرَمَةَ: كَلَّمَنِي أَبُو الزِّنَادِ فِي شَهَادَةِ الشَّاهِدِ، وَيَمِينِ الْمُدَّعِي، فَقُلْتُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ [البقرة: ۲۸۲]. قُلْتُ: إِذَا كَانَ يَكْتَفِي بِشَهَادَةِ شَاهِدٍ وَيَمِينِ الْمُدَّعِي، فَمَا تَحْتَاجُ أَنْ تُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، مَا كَانَ يَصْنَعُ بِذِكْرِ هَذِهِ الْأُخْرَى .

۱- مدعی، کسی است که علیه کسی دیگر دعوی می کند و مدعی علیه، کسی است که با او دعوی می شود.

یاد دهاند یکی دیگر را»

(البقره: ۲۸۲).

من گفتم: اگر شهادت یک شاهد و سوگند مدعی کفایت کند، به یادآوری یک زن به زن دیگر نیازی نیست. بدین تذکر دیگر چه نیاز است^۱.

۲۶۶۸ - از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی مُلیکه گفت: ابن عباس (رضی الله عنه) نوشت که: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به سوگند خوردن مدعی علیه حکم کرد.

۲۶۶۹ و ۲۶۷۰ - از ابوائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: «کسی که سوگند دروغ یاد کند تا بدان مالی را مستحق گردد، خداوند را درحالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است» سپس خداوند برای تصدیق فرموده آن حضرت آیه نازل کرد: «هر آینه کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیست ایشان را در آخرت و سخن نگوید با ایشان خدا و نگاه نکند به سوی ایشان روز قیامت و پاک نسازد ایشان را و ایشان راست عذابی درددهنده» (ال عمران: ۷۷).

سپس اشعث بن قیس نزد ما آمد و گفت: ابوعبدالرحمن (ابن مسعود) با شما چه می گوید؟ آنچه وی گفته بود، به او گفتیم. وی گفت: راست گفته است. این آیت درباره

۲۶۶۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : كَتَبَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِالْيَمِينِ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ . [راجع : ۲۵۱۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۱] .

۲۶۶۹ ، ۲۶۷۰ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالًا ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ﴾ إِلَى : ﴿ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [ال عمران : ۷۷] . ثُمَّ إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ خَرَجَ إِلَيْنَا ، فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ ؟ فَحَدَّثَنَا بِمَا قَالَ ، فَقَالَ : صَدَقَ ، لَقِيَ أَنْزَلَتْ ، كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فِي شَيْءٍ ، فَأَخْتَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينَهُ » . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُ إِذَا يَحْلِفُ وَلَا يَسَالِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ ، يَسْتَحِقُّ بِهَا مَالًا ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ ، ثُمَّ اقْتَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ . [راجع : ۲۳۵۶ ، ۵۳۰۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۸] .

۱- یعنی حکم کردن به شهادت یک شاهد و سوگند خوردن مدعی، ظاهراً مخالف حکم کتاب الله است. و مفهوم از ترجمه باب دو مسأله است: یکی اینکه سوگند بر مدعی واجب نمی شود چنان که مذهب ائمه اربعه است و غیر ایشان به دلیل حدیث سابق و حدیث باب. لیکن نزد جمعی از علماء حکم قضاوت به یک شاهد و سوگند مدعی، جایز است و آن مذهب حجازیان است و در مذهب کوفیان جایز نیست. طبیعی گفته است شاهد و سوگند مدعی در اموال قبول شود و در مسائلی غیر از اموال چون حدود و غیره قبول نشود و در آن اختلاف است.

من نازل شده است. میان من و مردی دعوی شد و دعوایمان را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بردیم. آن حضرت فرمود: «دو شاهد تو، یا سوگند او.» من به آن حضرت گفتم: همانا وی سوگند می خورد و از آن باکی ندارد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند می خورد تا بدان مالی را مستحق گردد و او در سوگند خود دروغ گوی باشد، خداوند عزوجل را درحالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است.»

سپس خداوند در تصدیق قول آن حضرت، آیه فرستاد. پس از آن اشعث این آیه را خواند.

۲۱- باب : إِذَا ادَّعَى أَوْ قَذَّفَ ،

باب ۲۱: اگر کسی بر دیگری چیزی دعوی کند یا نسبت زنا به کسی بدهد،

حق آن دارد که در جستجوی شاهد بیفتد و برود که شاهدان را بیاورد^۱

قُلَّهُ أَنْ يَلْتَمِسَ الْبَيِّنَةَ ، وَيَنْطَلِقَ لَطَلِبِ الْبَيِّنَةِ .

۲۶۷۱- از عِكرَمَةَ روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: هلال بن اُمیة در نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زن خود را به ارتکاب زنا با شریک ابن سَحْمَاء متهم ساخت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می شود» وی گفت: یا رسول الله! اگر یکی از ما مردی را بر زن خود ببیند، آیا در جستجوی شاهد بیفتد؟ آن حضرت همان را تکرار کرد که: «شاهدان بیاور یا بر پشت تو حد زده می شود».

۲۶۷۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ هِشَامٍ : حَدَّثَنَا عِكْرَمَةُ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمِيَّةٍ قَذَفَ أُمَّرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى أُمَّرَأَتِهِ رَجُلًا ، يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ ؟ فَجَعَلَ يَقُولُ : « الْبَيِّنَةُ وَإِلَّا حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ » . فَذَكَرَ حَدِيثَ اللَّعَانِ . [انظر : ۷۴۷ ، ۷۴۸]

[۷۴۰]

۱- یعنی برای وی مهلت دهند تا شاهدان را حاضر کند و مهلت آن سه روز است و در آن اختلاف است که مهلت دادن واجب است یا مستحب و احتمال می رود که این مهلت برای حاضر کردن شاهدان قذف باشد.

ابن عباس حدیث لعان را یاد کرد^۱.

۲۲- باب : الیمین بَعْدَ الْعَصْرِ

باب ۲۲: سوگند پس از نماز عصر

۲۶۷۲- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سه کس اند که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نمی گوید و به سوی ایشان نمی نگرد و ایشان را از گناه پاک نمی گرداند و ایشان راست عذابی دردناک: مردی که بر سر راه، آب زیادتی دارد و رهگذر را از آن منع می کند، و مردی که به مردی بیعت می کند و به جز برای منافع دنیوی بیعت نمی نماید؛ اگر خواسته اش را اجرا کند به او وفا می کند، ورنه وفا نمی کند. و مردی که پس از عصر برای فروش مال خود با مردی دیگر چانه می زند و به خداوند سوگند یاد می کند که آن را به چنین و چنان بهایی خریده است و مشتری آن مال را می خرد».

۲۶۷۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يَزْكِيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ : رَجُلٌ عَلَى فَضْلٍ مَاءٍ يَطْرُقُ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنَ السَّبِيلِ ، وَرَجُلٌ بَاعَ رَجُلًا لَا يَبِيعُهُ إِلَّا لِلدُّنْيَا ، فَإِنْ أَعْطَاهُ مَا يَرِيدُ وَقِيَ لَهُ ، وَإِلَّا لَمْ يَفِ لَهُ ، وَرَجُلٌ سَاوَمَ رَجُلًا بَسَلَةَ بَعْدَ الْعَصْرِ ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا كَذَا وَكَذَا ، فَآخَذَهَا » . [راجع : ۲۳۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۰۸] .

۲۳- باب : يَحْلِفُ الْمُدْعَى عَلَيْهِ حَيْثُمَا وَجِبَتْ عَلَيْهِ الْيَمِينُ ،

باب ۲۳: مدعی علیه به همان جایی سوگند می خورد که بر وی واجب گشته است

و از آن جای به جای دیگر برده نمی شود.
مروان (والی مدینه از جانب معاویه) حکم کرد تا زیدبن ثابت به نزدیک منبر سوگند یاد کند^۲ وی گفت: در جایی که هستم برای مدعی سوگند می خورم و زید به سوگند آغاز کرد و از رفتن به نزدیک منبر ابا و زید و مروان از این عمل او در شگفت شد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «دو شاهد تو، یا سوگند او». و آن حضرت به جز همان جای، جای دیگری را

وَلَا يُصْرِفُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى غَيْرِهِ .
قَضَى مَرْوَانَ بِالْيَمِينِ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ عَلَى الْمَنْبَرِ ، فَقَالَ : أَخْلَفُ لَهُ مَكَانِي ، فَجَعَلَ زَيْدٌ يَحْلِفُ ، وَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ عَلَى الْمَنْبَرِ ، فَجَعَلَ مَرْوَانٌ يُعْجَبُ مِنْهُ .
وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : «شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ» . [راجع : ۲۳۵۶ ، ۲۳۵۷] . قَلِمٌ يَخْصُ مَكَانًا دُونَ مَكَانٍ .

۱- احکام لعان که در سوره «التور» آمده است در مجلد اول این کتاب بیان شد. و به موجب لعان، زن و شوهر از هم جدا می گردند.

۲- لفظ - علی المنبر - در بعضی ترجمه ها، بر منبر یا فراز منبر آمده است.

خاص نساخت.

۲۶۷۳ - از ابوائل از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد کند تا بدان وسیله مالی را بریاید، خداوند را درحالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است».

۲۶۷۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي وَائِلٍ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالًا، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ». [راجع: ۲۳۵۶. أخرجه مسلم: ۱۳۸، مطولاً].

۲۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ

اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾

باب ۲۴: اگر گروهی در سوگند بر یکدیگر شتاب کنند

۲۶۷۴ - از همام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر گروهی سوگند را عرضه کرد. ایشان در سوگند خوردن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که در سوگند میان ایشان قرعه افکنده شود تا کدام یک سوگند یاد کند.

۲۶۷۵ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ: سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه يَقُولُ: أَقَامَ

۲۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ

اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾

باب ۲۵: فرموده خدای تعالی «کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

۲۶۷۵ - از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی متاع خود را بلند کرد و به خداوند سوگند یاد کرد که بر آن چنین بهایی داده است، که نداده بود. سپس این آیه نازل شد: «کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بسته اند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را».

۲۶۷۵ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا الْعَوَّامُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، أَبُو إِسْمَاعِيلَ السَّكْسَكِيُّ: سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رضی الله عنه يَقُولُ: أَقَامَ رَجُلٌ سَلْعَتَهُ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يُعْطَهَا، فَتَرَلَّتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾.

وقال ابن أبي أوفى: النَّاجِشُ أَكَلُ رِيَا خَائِنٍ. [راجع:

۲۰۸۸].

و ابن ابی اوفی گفته است: ناجش، یعنی کسی که متاع خود را به دروغ و وصف کند سود خوار خاین است.

۲۶۷۷ ، ۲۶۷۶ - حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ

۲۶۷۶ و ۲۶۷۷ - از عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله

عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «کسی که به دروغ سوگند یاد کند تا مال کسی را به چنگ آورد - یا فرمود مال برادر خود را - خداوند را در حالی ملاقات می کند که بر وی خشمگین است».

و خداوند عزوجل به تصدیق فرموده آن حضرت در قرآن نازل کرد: «کسانی که می ستانند عوض پیمانی که با خدا بستند و عوض سوگندهای خویش بهای اندک را» (آل عمران: ۷۷).

ابووائل می گوید: اشعث مرا ملاقات کرد و گفت: امروز عبدالله برای شما چه حدیثی گفت؟ من گفتم: چنین و چنان. وی گفت: این آیه در مورد من نازل شده است.

باب ۲۶: چگونه سوگند یاد شود

خدای تعالی فرموده است: «سوگند می خورند به خدا برای شما» (التوبه ۶۲). و فرمود خدای عزوجل: «پس هر گاه ببیند نزد تو، قسم می خورند به خدا که نخواسته بودیم مگر نیکوکاری و موافقت کردن را» (النساء: ۶۲). و در سوگند گفته می شود: بِاللَّهِ وَتَاللَّهِ وَوَاللَّهِ. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «و مردی بعد از عصر به نام خداوند سوگند دروغ یاد کرد».

(امام بخاری می گوید) به جز نام خدا، سوگند یاد نشود.

۲۶۷۸ - از طلحه بن عبیدالله روایت است که می گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و درباره اسلام از آن حضرت سؤال

ابن جعفر، عن شعبة، عن سليمان، عن أبي وائل، عن عبد الله، عن النبي ﷺ قال: «مَنْ حَلَفَ عَلَيَّ يَمِينٍ كاذِبًا، لَيَقْطَعَنَّ مَالَ رَجُلٍ - أَوْ قَالَ أَخِيهِ - لَقِيَّ اللَّهُ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ». وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقَ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [آل عمران: ۷۷]. الْآيَةُ، فَلَقَيْتَنِي الْأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ عَبْدُ اللَّهِ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: كَذَبًا وَكَذًا، قَالَ: فِيَّ أَنْزَلْتُ. [راجع: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۳۸، باختلاف].

باب ۲۶: كَيْفَ يُسْتَحْلَفُ

قال تعالى: ﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ﴾ [التوبة: ۶۲]. وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ جَاءُواكَ يَاحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾ [النساء: ۶۲]. يُقَالُ: بِاللَّهِ وَتَاللَّهِ وَوَاللَّهِ.

وقال النبي ﷺ: «وَرَجُلٌ حَلَفَ بِاللَّهِ كاذِبًا بَعْدَ الْعَصْرِ». [راجع: ۲۳۵۸]. وَلَا يُحْلَفُ بِغَيْرِ اللَّهِ.

۲۶۷۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَمْرِو أَبِي سَهْلٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ طَلْحَةَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَائِدًا

می کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پنج نماز است در روز و در شب» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نی. مگر آنکه نماز نفل بگزاری» سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «و روزه ماه رمضان» آن مرد گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نی. مگر آنکه روزه نفل بگیری» و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از زکات برایش یاد کرد. وی گفت: آیا غیر از این بر من چیزی هست؟ فرمود: «نی، مگر آنکه صدقه نفل بدهی». آن مرد پشت گردانید و رفت درحالی که می گفت: به خدا سوگند که نه در آن زیادت می کنم و نه از آن کم می کنم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «رستگار می شود اگر راست بگوید».

۲۶۷۹ - از نافع از عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد می کند، باید به نام خدا سوگند یاد کند، یا خاموش باشد»

هُوَ يَسْأَلُهُ عَنِ الْإِسْلَامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمْسٌ صَلَوَاتٌ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ » . فَقَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لَا ، إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ » . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَصِيَامٌ رَمَضَانَ » . قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ ؟ قَالَ : « لَا ، إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ » . قَالَ : وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ ، قَالَ : هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا ؟ قَالَ : « لَا ، إِلَّا أَنْ تَطَوَّعَ » . فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلَا أَنْقُصُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلْفَحَ إِنْ صَدَقَ » . [راجع: ۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۱] .

۲۶۷۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ قَالَ : ذَكَرَ نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ خَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْنُتْ » . [انظر : ۳۸۳۶ ، ۶۱۰۸ ، ۶۶۴۶ ، ۶۶۴۷ ، ۶۶۴۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۴۶ ، مطولاً] .

۲۸ - باب : مَنْ

أَمَرَ بِإِنْجَازِ الْوَعْدِ

وَقَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلُ : « إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ » .

[مریم: ۵۴] .

وَقَضَى ابْنُ الْأَشْوَجِ بِالْوَعْدِ .

وَذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ .

وَقَالَ الْمُسَوِّرُ بْنُ مَخْرَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ

صَهْرًا لَهُ ، قَالَ : « وَعَدَنِي فَوْقِي لِي » [راجع: ۳۱۱۰] .

باب ۲۷: کسی که بعد از سوگند (مُدعی علیه) دو شاهد بیاورد

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «شاید بعضی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر زبان آورتر باشید».

وطاؤس و ابراهیم و شریح گفته اند: شاهدان عادل سزاوارترند نسبت به سوگند دروغ.

قال أبو عبد الله : ورأيت إسحاق بن إبراهيم يحتج بحديث ابن أشوع .

۲۶۸۰ - از زینب، از ام سلمه (رضی الله عنها) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما دعاوی خویش را نزد من می آورید و شاید برخی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر فصیح تر باشید. اگر من نظر به گفته او، از حق برادرش چیزی به نفع وی حکم می کنم، به تحقیق که من برای او پاره ای از آتش جدا می کنم، پس نباید آن را بگیرد».

۲۶۸۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ زَيْنَب ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِن كُنتُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ الْحَنَّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ بِحَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا بِقَوْلِهِ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ ، فَلَا يَأْخُذْهَا» . [راجع : ۲۴۵۸ . اعرجه مسلم : ۱۷۱۳]

۲۸ - باب : مَنْ

أَمَرَ بِإِنجَازِ الْوَعْدِ

وَفَعَلَهُ الْحَسَنُ .

وَذَكَرَ إِسْمَاعِيلُ : «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» . [مریم: ۵۴]

باب ۲۸: کسی که به وفای وعده حکم می کند و حسن (بصری) به وفای وعده حکم کرد. و در [کتاب] آمده است: و اسماعیل را یاد کن که «هر آینه وی بود راست وعده» (مریم: ۵۴).

وَقَضَى ابْنُ الْأَشْوَعِ بِالْوَعْدِ .

وَذَكَرَ ذَلِكَ عَنْ سَمْرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ .

وَقَالَ الْمِسُورِيُّ مِنْ مَخْرَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَكَرَ صَهْرًا لَهُ ، قَالَ : «وَعَدْتَنِي قَوْمِي لِي» [راجع : ۳۱۱۰]

و ابن اشوع به وفای وعده حکم کرد. و این را از سمرة بن جندب یاد کرده است. و مسور بن مخرمه گفته است: شنیده ام از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که از داماد خود^۱ یاد کرد و فرمود: «وی برایم وعده نمود و به وعده خود وفا کرد» ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: اسحاق بن ابراهیم را دیدم که به حدیث ابن اشوع حجت می آورد^۲.

قال أبو عبد الله : ورأيت إسحاق بن إبراهيم يحتج بحديث ابن أشوع .

۲۶۸۱ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ابوسفیان به من گفته است:

۲۶۸۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ

۱- در برخی نسخ بخاری چنین است: و أذكر في الكتاب إسماعيل:..

۲- مراد از آن ابوالعاص شاهر زینب است که در بدر اسیر شده بود و آن حضرت او را رها کرد به شرطی که زینب را به مدینه بفرستد و او به عهد خود وفا کرد.

۳- یعنی وفای وعده از واجبات است.

هرقل به او گفته بود:

از تو سؤال می‌کنم که (آن حضرت) شما را به چه امر می‌کند و تو گفتی: همانا وی امر می‌کند که نماز بگزارد و راستگویی و پاکدامن باشید و به وعده خود وفا کنید و امانت را بازگردانید!

هرقل گفت: و همین است صفت پیامبر.

۲۶۸۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید و چون امانتی بدو سپرده شود خیانت کند، و چون وعده کند خلاف ورزد».

۲۶۸۳ - از عمرو ابن دینار، از محمد بن علی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: زمانی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد، از جانب علاء بن الحضرمی (عامل بحرین) مالی برای ابوبکر آمد. ابوبکر گفت: اگر کسی را بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) طلبی باشد و یا از جانب آن حضرت به او وعده‌ای شده باشد، نزد ما بیاید.

جابر گفت: گفتم: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من وعده کرده است که این چنین و این چنین و این چنین برایم بدهد. جابر سه بار دستهای خود را گشود.

جابر گفته است: ابوبکر در دستهای من پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد و سپس پانصد درهم شمرد.

۲۶۸۴ - از سعید بن جبیر روایت است که گفت: مردی یهودی از مردمان حیره از من سؤال کرد

عَبْدَ اللَّهِ: أَنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَعِيدٍ: أَنَّ هِرَقْلَ قَالَ لَهُ: سَأَلْتُكَ مَاذَا يَأْمُرُكُمْ، فَرَضِمْتُ: أَنَّهُ أَمَرَكُمْ بِالصَّلَاةِ، وَالصَّدَقِ، وَالْعَفَافِ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، قَالَ: وَهَذِهِ صِفَةُ نَبِيِّ. [راجع: ۷. أخرجه مسلم: ۱۷۷۳، مطولاً].

۲۶۸۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سَهْلٍ نَافِعِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا أَوْثَمَنَ خَانَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ». [راجع: ۳۳. أخرجه مسلم: ۵۹].

۲۶۸۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ جَاءَ أَبَا بَكْرٍ مَالٌ مِنْ قِبَلِ الْعَلَاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ دَيْنٌ، أَوْ كَانَتْ لَهُ قِبَلَهُ عِدَةٌ، فَلْيَأْتِنَا.

قال جابر: فقلت: وعدني رسول الله ﷺ أن يعطيني هكذا وهكذا وهكذا، فبسط يديه ثلاث مرات.

قال جابر: فقد في يدي خمسمائة، ثم خمسمائة، ثم خمسمائة. [راجع: ۲۲۹۶. أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

۲۶۸۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ سَلِيمَانَ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاعٍ، عَنْ سَالِمِ الْأَفْطَسِ،

۱- این موضوع بخشی از حدیثی است که در شماره ۷، کتاب وحی، در مجلد اول به تفصیل آمده است.

که: کدام یک از دو میعاد را موسی به اتمام رسانید؟ گفتم: نمی دانم. نزد دانشمندترین مرد عرب می روم و از او می پرسم. من رفتم و از ابن عباس سؤال کردم وی گفت: موسی (ع) بیشترین و خوشترین آن دو میعاد را به پایان رسانید و همانا آنچه را رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت انجام می داد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : سَأَلَنِي يَهُودِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْحَبِيرَةِ : أَيُّ الْأَجَلَيْنِ قَضَى مُوسَى ؟ قُلْتُ : لَا أَدْرِي ، حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيَّ حَبْرَ الْعَرَبِ فَاسْأَلُهُ ، فَقَدِمْتُ فَسَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : قَضَى أَكْثَرَهُمَا وَأَطْيَبَهُمَا ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَالَ فَعَلَ .

باب ۲۹: از مشرکان گواهی دادن و غیره خواسته نشود

و شعبی گفته است: شهادت دادن مردم ادیان دیگر علیه یکدیگرشان جواز ندارد. به دلیل فرموده خدای تعالی:

۲۹- باب : لَا يُسْأَلُ أَهْلُ الشِّرْكِ عَنِ الشَّهَادَةِ وَغَيْرِهَا

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : لَا تَجُوزُ شَهَادَةُ أَهْلِ الْمَلَلِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ » [البقرة: ۱۴].

«پس برانگیختیم در میان فرقه های نصاری دشمنی و کینه» (مائده: ۱۴). و ابوهریره روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید، و بگویید:

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تُكْذِبُوهُ ، وَقُولُوا : « آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ » [البقرة: ۱۳۶] . [راجع: ۴۴۸۵] .

«ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شده است» (البقرة: ۱۳۶)

۲۶۸۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ ، وَكِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَحَدُتُ الْأَخْبَارَ بِاللَّهِ ، تَقْرَءُونَهُ لَمْ يُشَبَّ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمْ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ وَغَيْرُوا بِأَيْدِيهِمْ الْكِتَابَ ، فَقَالُوا : « هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ كَيْفًا قَلِيلًا » [البقرة: ۷۹] ، أَقْلًا يَنْهَأُكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنِ مُسَاءَلَتِهِمْ ، وَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلًا قَطُّ

۱- وقتی شعیب دختر خود را به موسی (ع) داد، مهر او را خدمت هشت یا ده سال به طریق تخییر تعیین کرده بود، چنان که قرآن مجید بدان ناطق است.

و با دستان خویش کتاب را تغییر دادند و گفتند همین از جانب خداوند است کتابهای اندکی به دست آورند.

(ابن عباس گفته است:) آیا علمی که بر شما آمده است، شما را از سؤال کردن از ایشان باز نمی‌دارد؟ و به خدا سوگند، ما هرگز کسی از ایشان را ندیده‌ایم که از چیزی سؤال کند که بر شما نازل شده است.

۳۰- باب : الْقُرْعَةُ فِي الْمَشْكَلَاتِ

باب ۳۰: قرعه افکندن در بروز مشکلات

و فرموده خدای تعالی: «چون می‌انداختند قلمهای خویش را تا کدام کس از ایشان کفالت مریم را عهده‌دار شود» (آل عمران: ۴۴)

و ابن عباس در تفسیر آن گفته است: قرعه انداختند و در میان آب قلمهای قرعه روان شد به جز قلم زکریا که بر روی آب ایستاد و او کفالت مریم را به عهده گرفت. و فرموده خدای تعالی: «فَسَأَاهُمْ» - یعنی قرعه انداخت با اهل کشتی و سپس شد از مغلوبان» (الصافات: ۴۱) یعنی از قرعه برآمدگان (که به دریا افکنده شوند).

و ابوهریره گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از گروهی خواست که سوگند یاد کنند. آنها در آن شتاب کردند. آن حضرت فرمود که میانشان قرعه اندازند تا کدام یکشان سوگند یاد کند.

۲۶۸۶ - از نُعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مثال مُدْهِنٍ، یعنی سهل‌انگار از محذورات و ممنوعات خدا و مرتکب آن، مثال گروهی

يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ . [انظر: ۵۷۲۲، ۵۷۲۳، ۵۷۲۴].

وَقَوْلِهِ : ﴿ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ﴾ . [آل عمران: ۴۴].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : اقْتَرَعُوا فَجَرَّتِ الْأَقْلَامُ مَعَ الْجَرِيَّةِ ، وَعَالَ قَلَمُ زَكَرِيَّا الْجَرِيَّةَ ، فَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا .

وَقَوْلِهِ : ﴿ فَسَأَاهُمْ ﴾ . أَقْسَرَ : ﴿ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴾ . [الصافات: ۴۱]. مِنَ الْمَسْهُومِينَ . [راجع: ۲۶۷۴].

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : عَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَوْمِ الْيَمِينِ فَاسْتَرْعُوا ، فَأَمَرَ أَنْ يَسْهُمَ بَيْنَهُمْ : أَيُّهُمْ يَحْلِفُ .

۲۶۸۶ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي الشَّعْبِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّعْمَانَ ابْنَ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَثَلُ الْمُدْهِنِ فِي حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَأَعِ فِيهَا ، مَثَلُ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا

است که در جایگاه کشتی در میانشان قرعه افکنده‌اند. بعضی در بخش بلند کشتی و بعضی در بخش پایین آن جای گرفته‌اند. آنانی که در پایین کشتی می‌باشند، برای دسترسی به آب بر کسانی که در بلند کشتی هستند می‌گذرند و مزاحمت بار می‌آورند. یکی از کسانی که در پایین کشتی است تبری می‌گیرد که زیر کشتی را سوراخ کند. سرنشینان کشتی نزد او می‌روند و به او می‌گویند: چرا چنین میکنی؟ وی می‌گوید: شما را اذیت کرده‌ام و ناگزیرم که آب بگیرم. پس اگر دست او را بگیرند (و مانع او شوند) هم او را نجات می‌دهند و هم خود را. و اگر او را به حالش بگذارند، هم او را هلاک می‌کنند و هم خود را.

۲۶۸۷ - از زهری روایت است که خَارجِه بن زید انصاری گفت: اُمّ عَلاء - یکی از زنان انصار که با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بیعت کرده بود - او را خبر داده است که: قُرعه عثمان بن مظعون به نام ما بر آمد که نزد ما سکونت کند و آن هنگامی بود که انصار به حکم قرعه مهاجرین را جای می‌دادند. اُمّ عَلاء گفت: عثمان بن مظعون نزد ما سکونت گزید. وی مریض شد و ما از وی پرستاری کردیم تا آنکه وفات کرد و او را در جامه‌های وی کفن کردیم. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به خانه ما آمد. من گفتم: رحمت خداوند بر تو باد ای ابو سائب (عثمان بن مظعون) من به تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به من گفت: «چگونه دانستی که خداوند او را گرامی داشته است؟».

سَفِينَةَ ، فَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَسْفَلِهَا وَصَارَ بَعْضُهُمْ فِي أَعْلَاهَا ، فَكَانَ الَّذِي فِي أَسْفَلِهَا يَمُرُّونَ بِالْمَاءِ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا ، فَتَأَذُّوْا بِهِ ، فَآخَذَ قَاسًا ، فَجَعَلَ يُقْرَأُ اسْفَلَ السَّفِينَةِ ، فَاتَوْهُ فَقَالُوا : مَا لَكَ ، قَالَ : تَأَذَيْتُمْ بِي وَلَا بُدَّ لِي مِنَ الْمَاءِ ، فَإِنْ أَخَذُوا عَلَيَّ يَدِيهِ انْجَوْهُ وَتَجَوَّأْتُ أَنفُسَهُمْ ، وَإِنْ تَرَكَوهُ أَهْلَكَوْهُ وَأَهْلَكُوا أَنفُسَهُمْ .

۲۶۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ الْأَنْصَارِيِّ : أَنَّ أُمَّ الْعَلَاءِ ، أَمْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِمْ قَدْ بَايَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ ، أَخْبَرْتُهُ ، أَنَّ عَثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ طَارَكَهُ سَهْمُهُ فِي السُّكْنَى ، حِينَ أَفْرَعَتِ الْأَنْصَارُ سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ أُمُّ الْعَلَاءِ : فَسَكَنَ عِنْدَنَا عَثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ ، فَاشْتَكَى فَمَرَضْنَاهُ ، حَتَّى إِذَا تُوَفِّي وَجَعَلْنَا فِي ثِيَابِهِ ، دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا السَّائِبُ ، فَشَهِدْتَنِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ . فَقُلْتُ : لَا أُدْرِي ، يَا بَنِي أُمَّتٍ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَمَا عَثْمَانُ فَقَدْ جَاءَهُ وَاللَّهِ الْبَقِيَّةُ ، وَإِنِّي لَأَرْجُوهُ الْخَيْرَ ، وَاللَّهُ مَا أُدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِهِ » . قَالَتْ : فَوَاللَّهِ لَا أُرْكَئِي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا . وَأَخْبَرْتَنِي ذَلِكَ ، قَالَتْ : فَنَمْتُ ، فَأَرَيْتُ لِعَثْمَانَ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « ذَلِكَ عَمَلُهُ » . [راجع : ۱۲۴۳] .

گفتم: من نمی‌دانم، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اما عثمان، به خدا سوگند مرگ او را درگرفت، و من به او نیکویی می‌خواهم. به خدا سوگند، من که فرستاده خداوندم، نمی‌دانم با وی چگونه معامله می‌شود».

أُمُّ عِلَاءٍ كَفَّتْ: به خدا سوگند که بعد از وی هرگز کسی را تزکیه نمی‌کنم و این واقعه مرا اندوهگین کرد. وی می‌گوید: در خواب بودم که برایم نموده شد که برای عثمان چشمه جاری است. نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و از خواب خود به ایشان خبر دادم. آن حضرت فرمود: «آن عمل وی است».

۲۶۸۸ - از زُهری، از عُرْوَه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: آن‌گاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان همسران خویش قرعه می‌افکند و قرعه هر یک که برمی‌آید، او را با خود همراه می‌کرد. و آن حضرت برای هر یک از همسران خود یک روز و یک شب نوبت تعیین کرده بود، به جز برای سوده بنت زمه که وی نوبت شب و روز خویش را برای عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بخشیده بود و با این عمل خشنودی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) را در نظر گرفته بود.

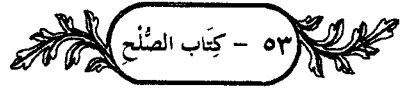
۲۶۸۹ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم ثواب اذان‌دادن و ایستادن در صف اول جماعت را بدانند و سپس، بدون قرعه‌فکندن آن را نیابند، البته در آن قرعه می‌افکند. و اگر

۲۶۸۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفْرًا أَفْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ ، وَكَانَ يُقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا ، غَيْرَ أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضًا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۶۳ ، أخرجه

۲۶۸۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيِّ ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الْأَوَّلِ ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلَّا أَنْ يَسْتَهْمُوا عَلَيْهِ لَاسْتَهْمُوا ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهَجِيرِ لَاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ

وَالصُّبْحِ لَاتُوهُمَا وَكُوِّبُوا» . [راجع: ۶۱۵. اخرجہ مسلم: ثواب نماز در اول وقت^۱ بدانند، بر آن پیشی می‌گرفتند، و اگر ثواب نماز خفتن و صبح را بدانند، خود را بدان می‌رسانند ولو خزیده می‌بود.] [۴۳۷]

۱- لفظ - التهجیر - که در فوق، اول وقت ترجمه شد، مترجم انگلیسی بخاری آن را نماز چاشت ترجمه کرده است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۳ - کتاب صلح

۱- باب: مَا جَاءَ فِي
الإصلاح بَيْنَ النَّاسِ

باب ۱: آنچه درباره صلح کردن میان مردم
آمده است

و فرموده خدای تعالی: «در بسیاری از مشورتهای پنهانی ایشان خیری نیست، لیکن خیر در مشورت کسی است که می فرماید به صدقه یا به کار پسندیده یا به اصلاح آوردن میان مردمان و هر که این کند به طلب خشنودی خدا، پس به زودی بدهیمش مزد بزرگ» (النساء: ۱۱۴). و بیرون آمدن امام با اصحاب خویش به مواضعی که میان مردم صلح آورد.

۲۶۹۰ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفت: در میان مردمان عمر و بن عوف چیزی واقع شد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با تنی چند از اصحاب خویش نزد ایشان رفت تا میان آنها صلح بیاورد. وقت نماز فرا رسید و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برنگشت بلال اذان نماز گفت. ولی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیامد. وی نزد ابوبکر آمد و گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (از آمدن) بازداشته شده و وقت نماز فرا رسیده است، آیا تو برای مردم امامت می دهی؟ ابوبکر گفت: آری، اگر بخواهی.

بلال اقامت گفت و ابوبکر به نماز پیش شد، سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و در میان صفها رفت تا آنکه به صف اول رسید. مردم

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۴].

وَخُرُوجِ الْإِمَامِ إِلَى الْمَوَاضِعِ لِصُلْحِ بَيْنَ النَّاسِ بِأَصْحَابِهِ.

۲۶۹۰ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَسَاةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه: أَنَّ أَنَسًا مِنْ بَنِي عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ، كَانَ يَتَّبِعُهُمْ شَيْءٌ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي أَنَسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يَصْلِحُ بَيْنَهُمْ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، فَجَاءَ بِلَالٌ، فَادَّانَ بِلَالٌ بِالصَّلَاةِ وَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم، فَجَاءَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم حَيْسَ، وَقَدْ حَضَرَتِ الصَّلَاةَ، فَهَلْ لَكَ أَنْ تُوِّمَ النَّاسَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِنْ شِئْتَ. فَأَقَامَ الصَّلَاةَ، فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَمْشِي فِي الصُّفُوفِ، حَتَّى قَامَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، فَأَخَذَ النَّاسَ بِالتَّصْفِيحِ حَتَّى أَكْثَرُوا، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لَا يَكَادُ يَلْتَفِتُ فِي الصَّلَاةِ، فَالْتَفَتَ فَإِذَا هُوَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَرَاءَهُ، فَأَنشَأَ إِلَيْهِ يَسِدهُ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُصَلِّيَ كَمَا هُوَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ

به کف زدن آغاز کردند و بسیار کف زدند. و ابوبکر چنان بود که به وقت نماز، به چپ و راست خود نمی‌نگریست. وی ناگهان توجه کرد و دید که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پشت سر وی است. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد که در همان جایی که هست به نماز خود ادامه دهد. ابوبکر دست خود را بلند کرد و خداوند را حمد گفت و ستود، سپس پس پس آمد تا آنکه به صف درآمد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیش شد و بر مردم نماز گزارد. و چون از نماز فارغ شد رو به سوی مردم کرد و فرمود: «ای مردم، وقتی در نماز شما چیزی واقع شد، شما به کف زدن آغاز کردید. همانا کف زدن برای زنان است. کسی که در نماز وی چیزی واقع می‌شود، باید بگوید: سبحان الله. و هرکس که آن را بشنود بدان توجه می‌کند و ای ابوبکر، تو را چه چیز مانع شد که وقتی به تو اشارت کردم، تو بر مردم نماز نگزاردی؟».

ابوبکر گفت: بر پسر ابوقحافه شایسته نیست که پیشروی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز بگزارد. ۲۶۹۱ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شد، کاش نزد عبدالله ابن ابی بروی (تا شاید آن منافق اسلام بیاورد). پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر خری سوار شد و روانه گشت و مسلمانان با پای پیاده آن حضرت را همراهی می‌کردند و مسیر راه شوره زار بود. آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد وی رفت، وی گفت: از من دور شو، به خدا سوگند که بوی خیر تو مرا اذیت می‌کند. مردی از میان انصار به وی گفت: به خدا سوگند که

ثُمَّ رَجَعَ الْفَهْقَرِيُّ وَرَأَاهُ حَتَّى دَخَلَ فِي الصَّفِّ ، وَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ، فَلَمَّا قَرَعَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِذَا تَابَكُمْ شَيْءٌ فِي صَلَاتِكُمْ أَخَذْتُمْ بِالتَّصْفِيحِ ، إِنَّمَا التَّصْفِيحُ لِلنِّسَاءِ ، مَنْ تَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَقُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُ لَا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ إِلَّا التَّمَتَّ يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ حِينَ أُشْرْتُ إِلَيْكَ لَمْ تُصَلِّ بِالنَّاسِ » . قَالَ : « مَا كَانَ يَتَّبِعِي لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ » . [راجع : ۶۸۴ . امرجه مسلم : ۴۲۱] .

۲۶۹۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : أَنَّ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : لَوْ أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ ، فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَرَكِبَ حِمَارًا ، فَأَنْطَلَقَ الْمُسْلِمُونَ يَمْشُونَ مَعَهُ ، وَهِيَ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ ، فَلَمَّا أَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : إِلَيْكَ عَنِّي ، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَانِي ثَنُّ حِمَارِكَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ مِنْهُمْ : وَاللَّهِ لِحِمَارِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَطْيَبُ رِيحًا مِنْكَ ، فَغَضِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ ، فَشْتَمَهُ ، فَغَضِبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ ، فَكَانَ بَيْنَهُمَا ضَرْبٌ بِالْحَجْرِ وَالْأَيْدِي وَالْتِّعَالِ ، فَلَبَّغْنَا أَنَّهُمَا أَنْزَلْت :

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ .
[البحرات: ۹] [أخرجه مسلم: ۱۷۹۹] .

خبر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خوشبوی تر از تو می باشد. مردی از افراد عبدالله خشمگین شد و هر دویشان یکدیگر را دشنام دادند، سپس طرفداران هر یک از این دو خشمگین شدند و با چوب و کفش و مشت بر همدیگر کوبیدند. به ما خبر رسید که همانا این آیه نازل شد: «و اگر دو گروه از مسلمانان جنگ کنند، پس صلح کنید میان ایشان» (البحرات: ۹).

۲- باب: لَيْسَ الْكَذَابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ

باب ۲: کسی که میان مردم صلح می آورد، دروغگوی نیست

۲۶۹۲ - از ابن شهاب، از حمید بن عبدالرحمن روایت است که مادر وی ام کلثوم بنت عقیبه او را خبر داده که از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود: «کسی که میان مردم صلح می آورد، دروغگوی نیست، پس اگر چیزی نیک را می رساند - یا - سخنی نیک (به جانبین) می گوید!»

۲۶۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ: أَنَّ حَمِيدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أُمَّهُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَقِيبَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَبَنِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا». [المرجه مسلم: ۲۶۰۵، زیاده].

۳- باب: قَوْلُ الْإِمَامِ لِأَصْحَابِهِ: اذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ

باب ۳: گفته امام به یاران خود با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم.

۲۶۹۳ - از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفت: مردم قبا با یکدیگر زد و خورد نمودند تا آنکه بر یکدیگر سنگ افکندند. از این واقعه به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) خبر رسید و فرمود: «با ما بروید تا میان ایشان صلح کنیم».

۲۶۹۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ وَإِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَهْلَ قَبَا أَقْتَلُوا حَتَّى تَرَامُوا بِالْحِجَارَةِ، فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ بَيْنَهُمْ». [راجع: ۶۸۴. أخرجه مسلم: ۴۲۱، مطولاً بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۱- مبنای این سخن بر آن است که دروغ را برای دفع فساد روا داشته اند از قبیل: اختیار شر قلیل برای رسیدن به خیر کثیر. در روایت مسلم آمده که دروغ را به جز از سه مورد اجازه نداده اند: در جنگ، در مصالحه میان طرفین و در خشنود ساختن زن که بگوید تو را دوست می دارم. هر چند او را دوست نداشته باشد. برخی علما دروغ را به گونه مطلق روا نمی دارند. (تیسیر القاری).

۴- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ أَنْ يَصْلَحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ﴾ .
[النساء: ۱۲۸].

باب ۴: فرمودهٔ خدای تعالی

[اگر زنی بترسد از شوهرش، سرکشی یا روگردانی راه، پس گناه نیست برایشان] «در آنکه صلح آرند در میان خویش نوعی از صلح و صلح کاری بهتر است» (النساء: ۱۲۸).

۲۶۹۴ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) این آیه را خواند: «اگر زنی بترسد از شوهرش سرکشی یا روگردانی را» (النساء: ۱۲۸). وی گفت: دربارهٔ آن مردی است که از زن خود چیزی می بیند که از آن خوشش نمی آید؛ چون کهنسالی و غیره، و می خواهد که از وی جدایی اختیار کند، و آن زن می گوید: مرا نزد خود نگهدار و هر آنچه خواهی به من نفقه بده. عایشه گفته است: اگر زن و شوهر بدان راضی باشند، گناهی نیست.

۲۶۹۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنْ امْرَأَةٌ حَاقَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا ﴾ [النساء: ۱۲۸] . قَالَتْ : هُوَ الرَّجُلُ يَرَى مِنْ امْرَأَتِهِ مَا لَا يُعْجِبُهُ ، كِبَرًا أَوْ غَيْرَهُ ، فَيُرِيدُ فِرَاقَهَا ، فَيَقُولُ : أَمْسِكِي وَأَقْسِمِي لِي مَا شِئْتِ ، قَالَتْ : فَلَا بَأْسَ إِذَا تَرَاضِيَا . [راجع: ۲۴۵۰ . أخرجه مسلم : ۳۰۲۱] .

۵- باب : إِذَا اصْطَلَحُوا عَلَى صُلْحٍ جَوْرٍ فَالصُّلْحُ مَرْدُودٌ

باب ۵: اگر بر آنچه ستم باشد صلح کنند، آن صلح مردود است

۲۶۹۵ و ۲۶۹۶ - از زهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد الجهنی (رضی الله عنهما) گفته اند: بادیه نشینی آمد و گفت: یا رسول الله، در میان ما به کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی گفت: راست میگوید، در میان ما به کتاب خدا حکم کن بادیه نشین گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود با زن وی زنا کرده است و به من گفتند: بر پسر ت سنگسار لازم می شود! من به جبران این عمل پسر خود، صد گوسفند فدیة دادم و

۲۶۹۵ ، ۲۶۹۶ - حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذئْبٍ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رضي الله عنهما قَالَا : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ : صَدَقَ ، أَقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَقَالُوا لِي : عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ ، فَقَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَةِ مِنَ الْعَنَمِ وَوَلِيدَةً ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقَالُوا : إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيْبُ عَامٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا أَقْضِيْنَ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ

۱- مجازات رجم؛ یعنی سنگسار کردن زناکار، در قرآن صراحت ندارد، لیکن از اینکه خداوند در قرآن گفته: وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (الحشر: ۷) یعنی: و هر چه بدهد شما را بپذیرید آن را و هر چه منع کند شما را از آن باز ایستید. و همچنان آیه: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (النساء: ۸۰) (هر که فرمانبرداری کند پیغمبر را هر آینه فرمانبرداری خدا کرد). از مطالب شرح کرماتی مفهوم می شود که رجم، یعنی سنگسار در قرآن بوده ولی آن منسوخ شده و حکم آن باقی است (تفسیر القاری ج ۲، ص ۴۶۴).

کنیزی آزاد کردم. سپس این موضوع را از علما سؤال کردم. آنها گفتند: بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌شود. پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. و اما کنیز و گوسفندان بر تو رد است. و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید است، و اما تو ای انیس - برای مردی گفت - فردا بر و آن زن را سنگسار کن» فردای آن، آن انیس رفت و آن زن را سنگسار کرد.

۲۶۹۷ - از قاسم بن محمد روایت است که عایشه(رضی‌الله‌عنها) که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «کسی که در شریعت ما چیزی نو پدید آورد، چیزی که در شریعت نباشد، آن مردود است».

روایت کرده است آن را عبدالله بن جعفر مخرمی و عبدالواحد بن ابی عون، از سعد بن ابراهیم.

اللَّهُ . أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَاللَّتَمُّ فَرَدُّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِبُ عَامٌ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَأَعْدُ عَلَيَّ امْرَأَةً هَذَا قَارِجُمَهَا . فَقَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسُ فَرَجَمَهَا . [راجع : ۲۳۱۵ ، ۲۳۱۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ . بزيادة] .

۲۶۹۷ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ » .

رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَخْرَمِيُّ ، وَعَبْدُ الْوَاحِدُ بْنُ أَبِي عَوْنٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ . [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة ، باب : ۲۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۸] .

۶- باب : كَيْفَ يَكْتَبُ : هَذَا

مَا صَالَحَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ،

وَفُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ، وَإِنْ لَمْ يُنْسَبْ إِلَى قَبِيلَتِهِ أَوْ نَسَبِهِ .

باب ۶: چگونه صلح‌نامه نوشته شود؟
این است آنچه صلح کرده است فلان بن فلان، و فلان بن فلان، هر چند نام قبیله و نسب وی نوشته نشود.

۲۶۹۸ - از برآ بن عازب(رضی‌الله‌عنه) روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) با مردم حذیبیه (یعنی کافران قریش) صلح کرد. علی بن ابی طالب(رضی‌الله‌عنه) میان ایشان نامه‌ای نوشت و در آن نوشت: محمد رسول‌الله،

۲۶۹۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا صَالَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَهُمْ كِتَابًا ، فَكَتَبَ

۲- در عینی گفته شده که در زمان آن حضرت خلفای اربعه، و سه کس از انصار یعنی اُبی بن کعب، و معاذ بن جبل و زید بن ثابت(رضی‌الله‌عنه)ازبه‌عندهم تبدیل شود(فتوا می‌دادند).

۲- در سال ششم هجرت، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) با هزار واندی از یاران خویش برای ادای عمره روانه مکه شدند. کافران قریش در موضع حذیبیه، از ورود ایشان ممانعت کردند و مذاکرات میان آنها ادامه یافت و سرانجام میان ایشان مصالحه شد و صلح‌نامه نوشته شد که مسلمانان سال آینده وارد مکه شوند. این صلح‌نامه به پیمان حذیبیه شهرت یافت که بر وفق آن سال بعد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و یاران وی به مکه درآمدند و عمره گزارند.

مشرکان گفتند: محمد رسول الله ننویس. اگر تو پیامبر می بودی ما با تو نمی جنگیدیم. آن حضرت به علی گفت: «آن را محو کن» علی گفت: من محوکننده آن نیستم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد، و با آنها بر این صلح کرد که آن حضرت و یاران وی (سال آینده) به مکه در آیند و سه روز بمانند و سلاحشان در جُلبان باشد.

از راوی پرسیدند که سلاح در جُلبان یعنی چه؟ گفت: یعنی سلاح در نیام و غلاف باشد. ۲۶۹۹- از براء بن عازب (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در ماه ذیقعدۀ قصد عمره کرد، ولی مردم مکه از ورود وی به مکه خودداری کردند تا آنکه آن حضرت با آنها مصالحه کرد که در آن جا سه روز اقامت گیرند و چون صلح نامه را نگاهشتند. در آن نوشتند: این همان است که محمد فرستاده خدا بر آن صلح کرده است. آنها گفتند: ما بدان اقرار نمی کنیم. اگر بدانیم که تو فرستاده خداوندی، تو را مانع نمی شویم، لیکن تو محمد بن عبد الله هستی. آن حضرت فرمود: «من فرستاده خدا و من محمد بن عبد الله هستم» و سپس به علی گفت: «رسول الله را پاک کن».

علی گفت: نی، به خدا سوگند که هرگز آن را پاک نمی کنم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نامه را گرفت و در آن نوشت:

«این است آنچه صلح کرده است بر آن

مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالُوا الْمُشْرِكُونَ : لَا تَكْتُبْ مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ ، لَوْ كُنْتَ رَسُولًا لَمْ نَقَاتِكَ ، قَالُوا لَعَلِّي : « اَمْحُهِ » . قَالُوا لَعَلِّي : مَا آتَا بِالَّذِي اَمْحَاهُ ، فَامْحَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ ، وَصَالِحَهُمْ عَلَيَّ أَنْ يَدْخُلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، وَلَا يَدْخُلُوهَا إِلَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ ، فَسَأَلُوهُ مَا جُلْبَانُ السَّلَاحِ ؟ قَالُوا : الْقَرَابِ بِمَا فِيهِ . [راجع : ۱۷۸۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۳] .

۲۶۹۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدْعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ ، حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَيَّ أَنْ يَقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا : هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالُوا : لَا تَقْرُبْهَا ، فَلَوْ نَعَلِمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَتَعْنَاكَ ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : « آتَا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ » . ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي : « اَمْحُ رَسُولُ اللَّهِ » . قَالَ : لَا وَاللَّهِ لَا اَمْحُوكَ أَبَدًا ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ ، فَكَتَبَ : « هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلَاحًا إِلَّا فِي الْقَرَابِ ، وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ ، وَأَنْ لَا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْ يَقِيمَ بِهَا » . فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الْأَجَلَ ، اتَّوَأَ عَلِيًّا فَقَالُوا : قُلْ لِمَا جِئْتَ مِنْكُمْ خَرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الْأَجَلُ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ : يَا عَمَّ يَا عَمَّ ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَأَخَذَ يَدَيْهَا ، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : دُونَكَ ابْنَةُ عَمِّكَ

۱- نسبت نوشتن به آن حضرت به طریق مجاز، امر بر نوشتن است. بعضی گویند که آن حضرت نظر به اعجاز و خرق عادت، خودش نوشت و نیز می گویند که لفظ امی که بر آن حضرت آمده است، بر کسی اطلاق می شود که نیکو کتابت نکند نه اینکه اصلاً ننویسد و این امر مخالف آیت ۴۸ سوره عنکبوت نیست که می گویند: «و نمی خواندی پیش از نزول قرآن هیچ کتاب را به دست راست خود آن گاه در شک می افتادند این بدکیشان»، البته برخی با این نظر موافق نیستند (شرح شیخ الاسلام، حاشیه تیسیر القاری ج ۴، ص ۳۸۵).

محمد بن عبدالله، این که: سلاح را وارد مکه نکند مگر در غلاف آن، و کسی از اهالی مکه که قصد پیروی او را دارد، از مکه خارج نشود، و هیچ یک از یاران خویش را که بخواهد در مکه اقامت گزیند، مانع نشود».

آن گاه که آن حضرت وارد مکه شد و میعاد اقامت وی سپری شد، مشرکان نزد علی آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود و همانا میعاد آن سپری شده است.

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) از مکه بیرون آمد و دختر حمزه به دنبال شان روانه شد درحالی که به آن حضرت می گفت: ای عمو، ای عمو. علی بن ابی طالب(رضی الله عنه) دست وی را گرفت و به فاطمه(علیها السلام) گفت: دختر عموی خود را بگیر و او را با خود سوار کن و علی و زید، و جعفر درمورد (تربیت و پرورش) وی باهم اختلاف کردند. علی گفت: من به وی سزاوارترم. او دختر عموی من است و جعفر گفت: وی دختر عموی من است و خاله اش زن من است. زید گفت: او دختر برادر من است. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) حکم کرد که آن دختر به خاله اش سپرده شود و فرمود: «خاله منزلت مادر را دارد».

و آن حضرت به علی گفت: «تو از منی و من از توأم» و به جعفر گفت: «صورت و سیرت تو به من می ماند».

و به زید گفت: «تو برادر ما و دوست ما

هستی».

أَحْمَلِيهَا ، فَأَخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ ، فَقَالَ عَلِيٌّ : أَنَا أَحَقُّ بِهَا ، وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي ، وَقَالَ جَعْفَرٌ : ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي ، وَقَالَ زَيْدٌ ابْنَةُ أَخِي ، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِحَالَتِهَا ، وَقَالَ : «الْحَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» . وَقَالَ لِعَلِيٍّ : «أَنْتَ مَنْسِيٌّ وَأَنَا مِنْكَ» . وَقَالَ لَجَعْفَرٍ : «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخَلْقِي» . وَقَالَ لَزَيْدٍ : «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا» . [راجع : ۱۷۸۱ ، وانظر في لسان الصَّحابة ، باب : ۱۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۳ مختصراً] .

۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رابطه اخوت و برادری را بین زید غلام آزاد شده خود و حمزه عموی خود قایل ساخته بود.

۷- باب : الصلح

مَعَ الْمُشْرِكِينَ

باب ۷: مصالحه با مشرکین

در آن از ابوسفیان روایت شده است
(حدیث: ۷)

و روایت است از عوف بن مالک که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سپس میان شما و رومیان صلح برقرار می گردد».

و در آن سهل بن حنیف، و اسماء، و مسور از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده اند!

۲۷۰۰ - از برآ بن عازب (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز خدیبه در سه چیز با مشرکین صلح کرد: اگر کسی از مشرکین نزد آن حضرت بیاید، او را به مشرکین بازگرداند. اگر کسی از مسلمانان نزد مشرکان برود، او را به مسلمانان بازگرداند. سال بعد که آن حضرت به مکه می آید فقط سه روز در آن جا اقامت کند، و به مکه داخل نشود مگر آنکه سلاح در غلاف باشد، مانند شمشیر، کمان و امثال آن.

ابوجندل که پای در زنجیر جست و خیز کنان آمد، آن حضرت او را به مشرکین بازگردانید!

ابوعبدالله می گوید: مؤمل از سفیان از ابوجندل یاد نکرده و این لفظ را آورده است: **إِلَّا بِجُلْبِ السَّلَاحِ - (عوض - الَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ).**

فِيهِ عَنْ أَبِي سَفْيَانَ: [راجع: ۷].

وَقَالَ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «ثُمَّ تَكُونُ هُدًى بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ» . [راجع: ۳۱۷۶].
وَفِيهِ سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ ، وَأَسْمَاءُ ، وَالْمَسُورُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :

۲۷۰۰ - وَقَالَ مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ الْخُدَيْبِيَّةِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ ، عَلَى أَنْ مَنْ آتَاهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ رَدَّهُ إِلَيْهِمْ ، وَمَنْ آتَاهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَرُدُّهُ ، وَعَلَى أَنْ يَدْخُلَهَا مَنْ قَابِلٍ ، وَيُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، وَلَا يَدْخُلَهَا إِلَّا بِجُلْبَانِ السَّلَاحِ ، السَّيْفِ وَالْقَوْسِ وَتَخْوِهِ . فَجَاءَ أَبُو جَنْدَلٍ يَحْجُلُ فِي قِيُودِهِ ، فَرَدَّهُ إِلَيْهِمْ . [راجع: ۱۷۸۱ . أخرجه مسلم: ۱۷۸۳ مطولاً].

قال : لم يذكُر مؤمِّل عن سفيان : أبا جندل ، وقال **إِلَّا بِجُلْبِ السَّلَاحِ** .

۱- اشاره به حدیثی است که اسماء بنت ابوبکر در مورد حکم صلح رحم با مادر خود که مشرک بود از آن حضرت اجازه خواست.

۲- ابوجندل پسر سهیل است و سهیل که از اشراف قریش بود، متصدی و مباشر مذاکرات صلح حدیبیه بود. وی قبل از آنکه به خدیبه بیاید، پسر خود ابوجندل را که مسلمان شده بود در زنجیر کشیده بود تا نزد مسلمانان نیاید. وقتی که سهیل با مسلمانان مذاکره می کرد، ابوجندل با همان حالت که در زنجیر بود، خود را به خدیبه رسانید و چون سهیل پسر خود را دید. گفت: ای محمد، این اولین کسی است که به خاطر وی با تو صلح می کنم. او را به من بازگردان، آن حضرت فرمود: هنوز صلحنامه نوشته نشده است. سهیل اصرار کرد. آن حضرت ناگزیر ابوجندل را به او سپرد.
(شرح شیخ الاسلام).

۲۷۰۱ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به قصد عمره برآمد. کافران قریش میان او و کعبه حایل شدند. آن حضرت در حُدیبیه قربانی خویش را ذبح کرد و سر خود را تراشید و با ایشان مصالحه کرد که سال آینده عمره کند و سلاح بر ندارد به جز شمشیر، و در مکه اقامت نکند به جز میعادی را که ایشان بخواهند. آن حضرت سال بعد عمره کرد و تحت شرایطی که با ایشان صلح کرده بود وارد مکه شد و چون سه روز اقامت کرد به او گفتند که از مکه بیرون رود. آن حضرت از مکه خارج شد.

۲۷۰۲ - از سهل بن ابو حثمه روایت است که گفت: عبدالله ابن سهل و مُحیصه بن مسعود بن زید به سوی خیبر رفتند و در آن روز (میان یهود و مسلمانان) صلح بود.

باب ۸: مصالحه در دیت (خون بها و بهای جراحات)

۲۷۰۳ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ربیع دختر نضر دو دندان پیشین دختری را شکستاند. کسان ربیع از کسان آن دختر خواستند که خونبهای جراحات بگیرند و قصاص را عفو کنند. آن ها نپذیرفتند. هر دو طرف نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت به قصاص امر کرد.

انس بن نضر گفت: آیا دندان ربیع را می شکنی یا رسول الله؟ نی، سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است که دندان او شکسته نمی شود.

۲۷۰۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا ، فَحَالَ كَفَّارُ فُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ ، فَتَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحُدَيْبِيَّةِ ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى ، أَنْ يَعْتَمِرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ ، وَلَا يَحْمِلُ سِلَاحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سَيْوْفًا ، وَلَا يَقِيمُ بِهَا إِلَّا مَا أَحَبُّوا . فَأَعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَلَاحَهُمْ ، فَلَمَّا أَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا ، أَمْرُهُ أَنْ يَخْرُجَ فَيَخْرُجَ . [انظر : ٤٢٥٢.]

۲۷۰۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بَشْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حُثَمَةَ قَالَ : انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحِيصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صَلَاحٌ . [انظر : ٣١٧٣ ، ٦١٤٣ ، ٦١٩٨ ، ٧١٩٢ .] أخرجه مسلم : ١٦٦٩ ، مطولاً .

۸- باب : الصلح في الدية

۲۷۰۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ الرَّبِيعَ ، وَهِيَ ابْنَةُ النَّضْرِ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ جَارِيَةٍ ، فَطَلَبُوا الْأَرْضَ وَطَلَبُوا الْعَفْوَ فَأَبَوْا ، فَأَتَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُمُ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ : أَتُكْسَرُ ثَنِيَّةُ الرَّبِيعِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا ، فَقَالَ : « يَا أَنَسُ ، كَتَابَ اللَّهُ الْقِصَاصُ » . فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَعَفَوْا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ، مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَابْرَهُ » .

زَادَ الْفَرَارِيُّ : عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : فَرَضِيَ الْقَوْمُ وَقَبِلُوا الْأَرْضَ . [انظر : ٢٢٨٠٦ ، ٤٤٩٩ ، ٤٥٠٠ ، ٤٦١١ ، ٤٦٩٤ ، وانظر في الديات ، باب : ١٤ .] أخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، باختلاف .

آن حضرت فرمود: «ای آنس، حکم خدا قصاص است» سپس کسان دختر راضی شدند و عفو کردند. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا از بندگان خدا کسی هست که اگر به خدا سوگند یاد کند خداوند سوگندش را راست می‌گرداند»^۱.

فزاری به روایت از حمید، از انس افزوده است: کسان آن دختر راضی شدند و بهای جراحی را قبول کردند.

۹- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ

لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ :

«ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ» .

وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴾ [الحجرات: ۹] .

باب ۹: فرموده پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به حسن بن علی(رضی الله عنه)

«همانا این پسر من سید (سالار و مقتدا) است و شاید خداوند به واسطه او میان دو گروه بزرگ صلح بیاورد»^۲.

و فرموده خداوند جَلَّ ذِكْرُهُ: «صلح آورید میان آنها» (الحجرات: ۹).

۲۷۰۴ - از ابوموسی روایت است که حسن (بصری) گفته: به خدا سوگند که حسن بن علی، کوههایی از لشکر را به مقابل معاویه جلو آورد و عمرو بن عاص (به معاویه) گفت: همانا لشکرهای (تو را) می‌بینم که تا حریفان خود را به قتل نرسانند، پشت نمی‌دهند.

معاویه به عمرو گفت - و به خدا سوگند که وی از عمرو بهتر بود -^۳:

ای عمرو، اگر آنها اینها را بکشند و اینها آنها را بکشند، برای من کی می‌ماند که از امور مردم

۲۷۰۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُهَيْبَانُ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : اسْتَقْبَلَ وَاللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ بِكُتَّابِ أَمْثَالِ الْجِبَالِ ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ : إِنِّي لَأَرَى كِتَابَ لَا تُؤَلِّي حَتَّى تَقْتُلَ أَقْرَانَهَا ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ - وَكَانَ وَاللَّهِ خَيْرَ الرَّجُلَيْنِ - : أَيُّ عَمْرُو ، إِنْ قَتَلَ هَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ ، وَهَؤُلَاءِ هَؤُلَاءِ ، مَنْ لِي بِأُمُورِ النَّاسِ ، مَنْ لِي بِنِسَائِهِمْ ، مَنْ لِي بِضِعْعَتِهِمْ ، فَبِعْثَ إِلَيْهِ رَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ ، مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ ، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَامِرٍ بَنِ كُرَيْزٍ ، فَقَالَ : اذْهَبَا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ ، فَأَعْرِضَا عَلَيْهِ ، وَقُولَا لَهُ ، وَأَطْلُبَا إِلَيْهِ . فَاتِيَاهُ

۱- اشاره به قول انس برادر ربیع است، سوگند یاد کرده بود که دندان ربیع شکسته نمی‌شود.

۲- این فرموده آن حضرت را به صلحی که امام حسن(رضی الله عنه) با معاویه کرد تعبیر می‌کنند.

۳- پس از شهادت حضرت علی(رضی الله عنه) در شب هفدهم رمضان سال چهارم هجرت، توسط عبدالرحمن بن ملجم، چهل هزار کس با امام حسن(رضی الله عنه) بیعت کردند و مسلمانان دو گروه شدند، مردم کوفه به امام حسن(رضی الله عنه) بیعت کردند و مردم شام به معاویه بیعت کردند، و دو لشکر در سرزمین کوفه مقابل هم قرار گرفتند، تا آنکه این مذاکرات به صلح انجامید (شرح شیخ الاسلام).

فَدَخَلَ عَلَيْهِ ، فَتَكَلَّمَا وَقَالَ لَهُ ، فَطَلَبَا إِلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُمَا
 الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ : إِنَّا بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قَدْ أَصَبْنَا مِنْ هَذَا
 الْمَالِ ، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ عَائَتْ فِي دِمَائِهَا . قَالَا : فَإِنَّهُ
 يَعْزُضُ عَلَيْكَ كَذَا وَكَذَا ، وَيَطْلُبُ إِلَيْكَ وَسَأَلُكَ ، قَالَ :
 فَمَنْ لِي بِهِذَا ؟ قَالَا : نَحْنُ لَكَ بِهِ ، فَمَا سَأَلَهُمَا شَيْئًا إِلَّا
 قَالَا : نَحْنُ لَكَ بِهِ ، فَصَالِحَهُ . فَقَالَ الْحَسَنُ : وَلَقَدْ
 سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمَنْبَرِ ،
 وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ ، وَهُوَ يَقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً
 وَعَلَيْهِ أُخْرَى ، وَيَقُولُ : « إِنْ أَبَيْ هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ
 يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ » .

قال لي علي بن عبد الله : إنما ثبت لنا سماع الحسن
 من أبي بكره بهذا الحديث . [الظر : ۴۳۶۲۹ ، ۴۳۷۴۶ ،
 ۴۷۱۰۹]

رسیدگی کند، چه کسی از زنان آنها سرپرستی
 کند و چه کسی از اطفال آنها واری نماید.
 معاویه دو مرد از طایفه قریش را که از قبیله
 بنی عبد شمس بودند؛ یعنی عبدالرحمن بن
 سمره و عبدالله بن عامر بن کرز را نزد امام
 حسن فرستاد و گفت: نزد این مرد بروید و بر
 وی صلح را عرضه کنید و با او سخن گوید
 و مذاکره کنید و مطلوب خود را در میان نهد.
 آنها نزد امام حسن رفتند و با وی سخن گفتند
 و مذاکره کردند و مطلوب خود را در میان
 نهادند.

حسن بن علی به آنان گفت: ما اولاد
 عبدالمطلب هستیم، همانا این اموال به ما رسیده
 است، و به تحقیق که این مردم (همراه من) در
 خونریزی بی‌باک‌اند (و به جز پول ایشان را
 بازنمی‌دارد). آنان گفتند: همانا معاویه برای تو
 چنین و چنان مالی پیشنهاد می‌کند، و مطلوب
 خود را می‌خواهد و از تو صلح می‌طلبد.

امام حسن گفت: کی آن را ضمانت می‌کند؟
 آنان گفتند: ما آن را ضمانت می‌کنیم. و امام
 حسن هر آنچه از ایشان خواست، ایشان گفتند
 که ما ضمانت می‌کنیم. وی با معاویه صلح
 کرد.

حسن (بصری) گفته است: از ابوبکره شنیدم
 که می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را بر منبر
 دیدم، درحالی که حسن بن علی در کنار وی
 بود. آن حضرت باری رو به سوی مردم می‌کرد
 و گاه به سوی وی و می‌گفت:

«همانا این پسر من سید است و شاید
 خداوند به واسطه او میان دو گروه بزرگ از

مسلمانان صلح بیاورد.»

(امام بخاری می گوید) علی بن عبدالله به من گفت: همانا سماع حسن بصری از ابوبکره توسط همین حدیث بر ما ثابت شده است.

باب ۱۰: آیا امام به صلح اشاره کند؟

۲۷۰۵ - از عمرة بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صدای خصومت کسانی را در دروازه مسجد شنید که سروصدا به راه انداخته بودند. یکی از دیگری می خواست که از طلب خود کم کند و در تقاضای خود نرمش نشان دهد و جانب مقابل می گفت که به خدا سوگند این کار را نمی کنم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به سوی آنان برآمد و فرمود: «کجاست کسی که به خدا سوگند یاد می کند که آنچه را معروف (پسندیده) است انجام نمی دهد؟» وی گفت: منم یا رسول الله، هر آنچه وی دوست دارد همان کند.

۲۷۰۶ - از عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک گفت: وی بر ذمه عبدالله بن ابی حدرد اسلمی، مالی داشت و چون با وی روبرو شد او را محکم گرفت تا آوازشان بلند شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر ایشان گذشت و فرمود: «ای کعب» و با دست خویش اشاره کرد - گویا می فرمود: نصف. وی نیمه طلب خود را از وی گرفت و نیمه دیگر را وا گذاشت.

باب ۱۱: فضیلت مصالحه و تأمین عدالت میان

۱۰- باب: هَلْ يُشِيرُ الإمامُ بِالصُّلْحِ

۲۷۰۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي الرَّجَالِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ أُمَّهُ عُمَرَةَ بِنْتَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَتْ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ ، عَالِيَةً أَصْوَاتَهُمَا ، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ ، فَمَخْرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «أَيْنَ الْمَتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ» . فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبُّ . [أخرجه مسلم : ۱۵۵۷] .

۲۷۰۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رِبْعَةَ ، عَنْ الْأَعْرَجِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّهُ كَانَ لَهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَدْرَدِ الْأَسْلَمِيِّ مَالٌ ، فَلَقِيَهُ فَلَزَمَهُ ، حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَمَرَّ بِهِمَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «يَا كَعْبُ» . فَأَشَارَ بِيَدِهِ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ النِّصْفَ ، فَأَخَذَ نِصْفَ مَالِهِ عَلَيْهِ وَتَرَكَ نِصْفًا . [راجع : ۴۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۸] .

۱۱- باب: فَضْلُ الإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ وَالْعَدْلُ بَيْنَهُمْ

مردم

۲۷۰۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی از مردم صدقه است، در هر روزی که آفتاب طلوع می کند. کسی که میان مردم عدالت می کند، صدقه است.»

۲۷۰۷ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «كُلُّ سَلَامَى مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ، يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ صَدَقَةٌ». [انظر: ۲۸۹۱، ۲۹۸۹، وانظر في المظالم، باب ۲۴. أخرجه مسلم: ۱۰۰۹، مطولاً].

۱۲- باب: إِذَا أَشَارَ

الإمام بالصلح فآبَى،

باب ۱۲: اگر امام به صلح اشاره کند و از آن کسی آبا ورزد،

بر ظاهر قضیه حکم کند

حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْحُكْمِ الْبَيْنِ

۲۷۰۸ - از عروه بن زبیر روایت است که گفت: زبیر می گفت: وی با مردی از انصار که در غزوه بدر حاضر شده بود، نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) دعوی کرد. هر دوی آنها از جوی حَرّه مزارع خویش را آبیاری می کردند.

۲۷۰۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ خَاصِمَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي شَرَاحٍ مِنَ الْحَرَّةِ، كَانَا يَسْتَقِيَانِ بِهِ كَلَاهِمًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلزُّبَيْرِ: «اسْقِ يَا زُبَيْرُ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ جَارَكَ». فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْ كَانَ ابْنُ عَمَّتِكَ؟ قَتَلُونَنِي وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ: «اسْقِ، ثُمَّ أَحْسِبْ حَتَّى يَلْبُغَ الْجَدْرُ». فَاسْتَوْعَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَئِذٍ حَقَّهُ لِلزُّبَيْرِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ ذَلِكَ أَشَارَ عَلَى الزُّبَيْرِ بِرَأْيِ سَعَةَ لَهُ وَبِالْأَنْصَارِيِّ، فَلَمَّا أَحْفَظَ الْأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَوْعَى لِلزُّبَيْرِ حَقَّهُ فِي صَرِيحِ الْحُكْمِ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَ الزُّبَيْرُ: وَاللَّهِ مَا أَحْسَبُ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ إِلَّا فِي ذَلِكَ: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ». [الآية: [النساء: ۶۵]. [راجع: ۲۳۶۰].

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به زبیر گفت: «ای زبیر، زمین خود را آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایهات رها کن.»

مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله: زیرا وی پسرعمه تو است. رخسار رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) متغیر شد و سپس فرمود: «آبیاری کن و بعد آب را بند کن تا به بیخ دیوار برسد.»

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) حَقَّابَهُ زُبَيْرِ را به طور کامل داد. و قبل از آن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جهت فراحی و آسانی برای زبیر و آن مرد انصاری چنان دستور فرموده بود. وقتی مرد انصاری رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را به خشم آورد، آن حضرت حق زبیر را به طور

کامل داد و بر ظاهر امر حکم کرد.
عُروه گفته است: زبیر گفت: به خدا سوگند
گمان می‌کنم که در مورد همین حکم این آیه
نازل شده است.

«پس قسم به پروردگار تو که ایشان مؤمن
نباشند تا آن که حاکم کنند تو را در اختلافی که
واقع شد میان ایشان» (النساء: ۶۵).

باب ۱۳: صلح میان قرضخواهان و میراثخواران و تخمین و اندازه در آن

و ابن عباس گفته است: اگر دو شریک
توافق کنند که یکی مال موجود را بگیرد و
دیگری مالی را که بر دوش قرضداران است،
در آن باکی نیست. پس اگر حق یکی تلف
گردد، حق مراجعه به شریک دیگر را ندارد.

۲۷۰۹ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: پدرم مُرد و قرضدار بود. از
طلبکاران وی تقاضا کردم که طلب خود را
خرما بگیرند. آنها نپذیرفتند و ندانستند که خرما
طلبشان را کفایت می‌کند. نزد پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) رفتم و ماجرا را بیان کردم. آن
حضرت فرمود: «وقتی که خرما را چیدی و
خرمن کردی، مرا را آگاه کن».

آن حضرت آمد درحالی که ابوبکر و عمر
همراه وی بود و بر بالای خرماها نشست و بر
آن دعای برکت کرد و سپس فرمود: «طلبکاران
و طلب آنها را ادا کن».

کسی که بر پدرم طلبی داشت نماند، مگر آن
که طلب او را ادا کردم و به مقدار سیزده وسق
خرما زیادت آمد، که هفت وسق آن خرمای

۱۳- باب: الصُّلْحُ بَيْنَ الْغُرَمَاءِ

وَأَصْحَابِ الْمِيرَاثِ وَالْمُجَازَقَةِ فِي ذَلِكَ
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا بَأْسَ أَنْ يَتَخَارَجَ الشَّرِيكَانِ،
فِيَاخُذُ هَذَا دَيْنًا، وَهَذَا عَيْنًا، فَإِنْ تَوَيَّ لَأَحَدِهِمَا لَمْ يَرْجِعْ
عَلَى صَاحِبِهِ.

۲۷۰۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ:
حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ وَهَبِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَوَيَّ أَبِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ،
فَعَرَضْتُ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَأْخُذُوا التَّمْرَ بِمَا عَلَيْهِ قَابُوا، وَلَمْ
يَرَوْا أَنْ فِيهِ وَقَاءٌ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ،
فَقَالَ: «إِذَا جَدَدْتَهُ فَوَضَعْتَهُ فِي الْمَرِيدِ أَذْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ». فَجَاءَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَدَعَا
بِالْبُرْكَاتِ، ثُمَّ قَالَ: «ادْعُ غُرَمَاءَكَ قَاوِفِهِمْ». فَمَا تَرَكَتُ
أَحَدًا لَهُ عَلَى أَبِي دَيْنٍ إِلَّا قَضَيْتُهُ، وَفَضَّلْتُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ
وَسَقًا، سَبْعَةَ عَجْوَةٍ وَسِتَّةَ لَوْنٍ، أَوْ سِتَّةَ عَجْوَةٍ وَسَبْعَةَ
لَوْنٍ، فَوَاقَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَغْرَبَ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ
لَهُ فَضَحِكَ، فَقَالَ: «أَنْتَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ قَاخِرُهُمَا». فَقَالَا:
لَقَدْ عَلِمْنَا إِذْ صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا صَنَعَ أَنْ
سَيَكُونُ ذَلِكَ.

وَقَالَ هِشَامٌ : عَنْ وَهْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ : صَلَاةُ الْعَصْرِ ،
وَلَمْ يَذْكُرْ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَا صَلْحَكَ ، وَقَالَ : وَتَرَكَ أَبِي عَلَيْهِ
ثَلَاثِينَ وَسُقًا دَيْنًا .

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ وَهْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ : صَلَاةُ
الظُّهْرِ . [راجع : ۲۱۲۷] .

عَجْوَهُ و شش وسق آن خرمای لَوْن بود، یا شش وسق آن خرمای عَجْوَهُ و هفت وسق آن خرمای لَوْن بود. نماز شام را همراه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گزاردم و ماجرا را بیان کردم آن حضرت خندید و فرمود: «نزد ابوبکر و عمر برو و آنها را خبر کن». آنها گفتند: ما دانسته بودیم که اگر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) کاری بکند، آنچه که خواسته باشد، آن کار انجام شدنی است. و هشام از وهب روایت کرده که جابر گفت: نماز عصر (عوض نماز شام) و نام ابوبکر و لفظ خنده را ذکر نکرده و چنین گفته است: پدرم به مقدار سی وسق قرض بر خود گذاشت.

و ابن اسحاق از وهب از جابر روایت کرده است: نماز پیشین (ظهر).

۱۴- باب : الصَّلْح

بِالدِّينِ وَالْعَيْنِ

باب ۱۴: مصالحه در دین و عین (ملکیت)

۲۷۱۰ - از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن کعب گفت: کعب بن مالک گفت: وی از ابن ابی حدرد طلب خود را تقاضا کرد و این واقعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مسجد رخ داد. سروصدای آنان بلند شد تا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در خانه خود آن را شنید و به سوی آنها برآمد و پرده حجره خویش را برزد و کعب بن مالک را خواند و گفت: «ای کعب» وی گفت: لَبَّيْكَ، یا رسول الله. آن حضرت با دست خویش اشاره کرد که: از نیم طلب خود درگذر. کعب گفت: چنان کردم یا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به ابن ابی حدرد) گفت: «برخیز و طلب او را ادا کن».

۲۷۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ
عُمَرَ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ :
أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَعْبٍ : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ
تَقاضَى ابْنُ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتٍ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمَا ،
حَتَّى كَشَفَ سَجْفَ حُجْرَتِهِ ، فَتَنَادَى كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ،
فَقَالَ : « يَا كَعْبُ » . فَقَالَ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَشَارَ
بِيَدِهِ : أَنْ ضَعِ الشُّطْرَ ، فَقَالَ كَعْبٌ : قَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ
اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فَمُ قَاضِيهِ » . [راجع : ۴۵۷] .
[اخرجہ مسلم : ۱۵۵۸] .



۵۴ - كِتَابُ الشُّرُوطِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۴ - کتاب شروط

باب ۱: شرایطی که در بیعت به اسلام و احکام دین و معاملات جایز است

۱- باب: مَا يَجُوزُ
مِنَ الشُّرُوطِ فِي الْإِسْلَامِ
وَالْأَحْكَامِ وَالْمَبَايَعَةِ.

۲۷۱۱ و ۲۷۱۲ از ابن شهاب روایت است که عروه بن زبیر از مروان و مسور بن مخرمه (رضی الله عنه) شنید که آنان از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) خبر داده و گفته اند: آن گاه که سهیل بن عمرو، در روز (صلح حدیبیه) صلح نامه را نوشت بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شرط گذاشت: اگر کسی از ما که بر دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی و میان ما و او مداخله نکنی. مسلمانان این شرط را ناخوش داشتند و از آن خشمگین شدند. و سهیل بدون این شرط قبول نکرد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این شرط را نوشت و در همان روز ابو جندل را به پدر وی سهیل بن عمرو بازگردانید، و آن حضرت هر کسی را که در آن مدت نزد وی می آمد، بازگردانید، هر چند مسلمان می بود. زنان مسلمان (از مکه) مهاجرت کردند و ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط از کسانی بود که در آن روز نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و او به سن بلوغ رسیده بود. بستگان وی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)

۲۷۱۱، ۲۷۱۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ مَرْوَانَ وَالْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: يُخْبِرَانِ عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: لَمَّا كَاتَبَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو يَوْمَئِذٍ، كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو عَلَى النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مِنَّا أَحَدٌ، وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ، إِلَّا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا وَخَلَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ. فَكَرِهَ الْمُؤْمِنُونَ ذَلِكَ وَامْتَعْضُوا مِنْهُ، وَأَبَى سُهَيْلٌ إِلَّا ذَلِكَ، فَكَاتَبَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى ذَلِكَ، فَرَدَّ يَوْمَئِذٍ أَبَا جَنْدَلٍ إِلَى أَبِي سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو، وَكَمْ يَأْتِهِ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ إِلَّا رَدَّهُ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ وَإِنْ كَانَ مُسْلِمًا، وَجَاءَتِ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ، وَكَانَتْ أُمُّ كَلْثُومُ بِنْتُ عَقْبَةَ بِنْتُ أَبِي مُعَيْطٍ مِمَّنْ خَرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ وَهِيَ عَاتِقٌ، فَجَاءَ أَهْلُهَا يَسْأَلُونَ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَرْجِعَهَا إِلَيْهِمْ، فَلَمْ يَرْجِعْهَا إِلَيْهِمْ، لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ: ﴿إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ﴾. إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾. [المنحة: ۱۰]. [رابع: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵].

آمدند و خواستند تا او را به آنها بازگرداند. آن حضرت او را به آنها بازگردانید. زیرا خداوند در مورد زنان این آیه را نازل کرد: «ای مسلمانان چون بیایند پیش شما، زنان مسلمان هجرت کرده، پس امتحان کنید ایشان را، خدا دانانتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید، ایشان را باز نفرستید ایشان را به سوی کافران، نه این زنان حلال‌اند برای کافران و نه کافران حلال‌اند برای این زنان (الممتحنه: ۱۰).

۲۷۱۳ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) زنانی را (که اسلام می‌آوردند) بر شرایط این آیه امتحان محی کرد:

«ای مسلمانان چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را» تا «خدا آمرزگار مهربان است»^۱ عروه می‌گوید که عایشه گفت: هر یک از زنان مهاجر که بدین شرط اقرار می‌کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به او می‌گفت: «بیعت تو را پذیرفتم» و این بیعت فقط سخنی بود که به آن زن می‌گفت. و به خدا سوگند که در وقت بیعت دست آن حضرت با دست زنی تماس نکرده است. و از هیچ زنی بیعت نگرفت به جز با سخن خود.

۲۷۱۴ - از زیاد بن علاقه روایت است که گفت: از جریر (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردم. آن حضرت بر من شرط گذاشت این که: «با هر

۲۷۱۳ - قَالَ عُرْوَةُ: فَأَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَمْتَحِنُهُنَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ﴾ إِلَى: ﴿عَفْوَرٌ رَحِيمٌ﴾. قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقْرَبَ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنْهُنَّ، قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ بَايَعْتُكَ». كَلَامًا يَكْلَمُهَا بِهِ، وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدَهُ بِدِ امْرَأَةٍ قَطُّ فِي الْمُبَايَعَةِ، وَمَا بَايَعَهُنَّ إِلَّا بِقَوْلِهِ. [الطبر: ۴۵۲۷۳۳، ۴۱۸۲، ۴۸۹۱، ۵۲۸۸، ۴۷۲۱۴]. أخرجه مسلم: ۱۸۶۶.]

۲۷۱۴ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَفْيَانُ، عَنْ زِيَادِ بْنِ عَلَاقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ جَرِيرًا ﷺ يَقُولُ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَشْرَطَ عَلَيَّ: «وَالنَّصْحَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». [راجع: ۵۷. أخرجه مسلم: ۵۶.]

۱- شروط بیعت در آیه ۱۲ سوره الممتحنه آمده است که می‌فرماید: ای پیامبر، چون بیایند نزدیک تو زنان مسلمان که بیعت کنند با تو به این شرط که مقرر کنند با خدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند اولاد خود را و بیش نیارند سخن دروغ که بر بسته باشند آن را در میان دستهای خویش و در میان باهای خویش و نافرمانی نکنند تو را در کار نیک پس قبول کن بیعت ایشان و طلب را آموزش کن برای ایشان از خدا، هر آینه خدا آمرزگار مهربان است.

مسلمانی خیراندیشی کن.»

۲۷۱۵ - از قیس بن ابی حازم روایت است که جریر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردم که نماز بگزارم و زکات بدهم و با هر مسلمانی خیراندیشی کنم.

۲۷۱۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى إِقَامِ الصَّلَاةِ ، وَإِتْيَاءِ الزَّكَاةِ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . [راجع : ۵۷ . أخرجه مسلم : ۵۶ .]

۲- باب : إِذَا بَاعَ تَخْلًا قَدْ أُبْرِتَ

باب ۲: کسی که درخت خرما را که بیوند باروری داده است، بفروشد

۲۷۱۶ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که درخت خرمایی را بفروشد که آن را به گردنری داده و اصلاح کرده، میوه آن متعلق به فروشنده است مگر آن که خریدار میوه را برای خود شرط گذاشته باشد.

۲۷۱۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « مَنْ بَاعَ تَخْلًا قَدْ أُبْرِتَ ، فَتَمَرُهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ » . [راجع : ۲۲۰۳ . أخرجه مسلم : ۱۵۴۳ .]

۳- باب : الشُّرُوطُ فِي الْبَيْعِ

باب ۳: شرطها در معامله

۲۷۱۷ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: برده (کنیز) نزد عایشه (رضی الله عنها) آمد و از وی در ادای وجه کتابت خود کمک طلبید، درحالی که او از اقساط کتابت خود چیزی نداده بود.

عایشه به او گفت: نزد مالکین خویش برو، اگر ایشان بخواهند که من وجه کتابت تو را بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، این کار را می‌کنم.

بریره این شرط را به مالکان خویش گفت. آنها نپذیرفتند و گفتند: اگر عایشه می‌خواهد که به جهت ثواب اخروی وجه کتابت تو را

۲۷۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ عَائِشَةَ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا ، وَكَمْ تَكُنْ قَصَصَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ : ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ ، فَإِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَكَ وَيَكُونُ وَلَاؤُكَ لِي فَعَلْتُ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بِرَبِيرَةَ إِلَى أَهْلِهَا فَأَبَوْا ، وَقَالُوا : إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ فَلْتَفْعَلْ ، وَيَكُونْ لَنَا وَلَاؤُكَ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ لَهَا : « ابْتَاعِي فَأَعْتَقِي ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . أخرجه بطوله : ۱۵۰۴ .]

ادا نماید، این کار را بکند ولیکن ولاء تو متعلق به ما می‌باشد. عایشه این موضوع را به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) گفت. آن حضرت به وی گفت: «او را خریده و آزاد کن. ولاء برای کسی است که آزاد کرده است.»

باب - ۴: اگر فروشنده، سواری بر حیوانی را که فروخته است

تا محلی معین شرط بگذارد، رواست

۴- باب : إِذَا اشْتَرَطَ الْبَائِعُ ظَهْرَ الدَّابَّةِ

إِلَى مَكَانٍ مُّسَمًّى جَازَ

۲۷۱۸ - از عامر روایت است که جابر (رضی‌الله عنه) گفت: وی سوار بر شتری سفر می‌کرد که شتر مانده و خسته شده بود و به کندی حرکت می‌کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از آن‌جا گذشت و شتر را زد و بر آن دعا کرد. شتر با سرعتی روان شد که هرگز بدان سرعت روان نشده بود. سپس آن حضرت فرمود: «آن را به بهای یک اوقیه بر من بفروش» گفتم: نبی. سپس فرمود: «به یک اوقیه بر من بفروش». من هم آن را فروختم ولیکن سواری آن را تا رسیدن به خانه، برای خود شرط گذاشتم.

آن‌گاه که (به مدینه) رسیدیم، شتر را آوردم و آن حضرت بهای آن را به من داد. چون از آن‌جا برگشتم، آن حضرت کسی را عقب من فرستاد و گفت: «من شتر تو را نمی‌گیرم، شتر خود را بگیر و این مال از آن تو است.»

شعبه، از مغیره، از عامر روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت سواری شتر را تا مدینه برایم پذیرفت.

اسحاق از جریر روایت کرده که مغیره

۲۷۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ : سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ رضي الله عنه : أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهُ قَدَّاعِيَا ، فَمَرَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَضَرَبَهُ ، فَدَعَا لَهُ فَسَارَ بِسَيْرِ نَيْسٍ يَسِيرٌ مِثْلَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بَوَيْبَةَ» . قُلْتُ : لَا ، ثُمَّ قَالَ : «بِعْنِيهِ بَوَيْبَةَ» . فَبِعْتُهُ ، فَاسْتَنْتَيْتُ حَمَلَانَهُ إِلَى أَهْلِي ، فَلَمَّا قَدَمْنَا أَتَيْتُهُ بِالْجَمَلِ وَتَقَدَّسِي لَمَنَّهُ ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ ، فَأَرْسَلَ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي قَتَابَةَ قَالَ : «مَا كُنْتُ لِأُخَذَ جَمَلُكَ ، فَخُذْ جَمَلَكَ ذَلِكَ فَهُوَ مَالُكَ» [راجع : ۴۴۳ .
اخرجه مسلم : ۷۱۵ وبقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وهو باختلاف في الرضاع «۵۴» كنه في المساقات «۱۰۹»] .

قال شعبه ، عن مغيرة ، عن عامر ، عن جابر :
أفقرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ظهره إلى المدينة .

وقال إسحاق ، عن جرير ، عن مغيرة : فبعته علي
أن لي قمار ظهره حتى أبلغ المدينة .

وقال عطاء وغيره : «لك ظهره إلى المدينة» .

وقال محمد بن المنكدر ، عن جابر : شرط ظهره
إلى المدينة .

وقال زيد بن أسلم عن جابر : «لك ظهره حتى

ترجم» .

گفت: آن را به این شرط به وی فروختم که تا مدینه بر آن سوار باشم. عطاء و غیره گفته‌اند: آن حضرت فرمود: «تا مدینه بر آن سوار باش» و محمد بن منکدر روایت کرده که جابر گفت: وی سواری آن را تا مدینه برای خود شرط گذاشت. زید بن اسلم از جابر روایت کرده است: آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا آن که مراجعت می‌کنی». ابوزید از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «سواری آن را تا مدینه به تو دادیم».

اعمش، از سالم، از جابر روایت کرده که آن حضرت فرمود: «بر آن سوار باش تا به خانه خود می‌رسی»

و عبیدالله و ابن اسحاق از وهب روایت کرده‌اند که جابر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شتر را به یک اوقیه خرید. و متابعت کرده است (وهب را) زید بن اسلم از جابر از ابن جریج از عطاء و غیر وی روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت فرمود: «شتر را به چهار دینار خریدم» و (امام بخاری می‌گوید) این چهار دینار به حساب هر دینار معادل ده درهم برابر یک اوقیه است.

مغیره که از شعبی، از جابر روایت کرده، و ابن منکدر و ابوزبیر که از جابر روایت کرده‌اند، بهای شتر را بیان نکرده‌اند.

اعمش از سالم روایت کرده که جابر گفت: آن اوقیه طلا بود و ابواسحاق از سالم روایت کرده که جابر گفت: بهای آن دویست درهم بوده است.

داود بن قیس، از عبیدالله بن مقسم روایت

وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ جَابِرٍ : « أَفْقَرْنَاكَ ظَهْرَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ » .

وَقَالَ الْأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : « تَبَلَّغُ عَلَيْهِ إِلَى أَهْلِكَ » .

وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ وَابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ وَهْبٍ ، عَنْ جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ بِوَقِيَّةٍ .

وَتَابَعَهُ زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ جَابِرٍ : « أَخَذْتُهُ بِأَرْبَعَةِ دِينَارٍ . وَهَذَا يَكُونُ وَقِيَّةً عَلَى حِسَابِ الدِّيْنَارِ بَعْشْرَةَ دِرْهَمٍ .

وَكَمْ يَبِينُ الثَّمَنُ مُغْيِرَةً ، عَنْ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَابِرٍ . وَابْنُ الْمُنْكَدِرِ وَأَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ جَابِرٍ .

وَقَالَ الْأَعْمَشُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : وَقِيَّةٌ ذَهَبٍ .

وَقَالَ أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ : بِمِائَتِي دِرْهَمٍ .

وَقَالَ دَاوُدُ بْنُ قَيْسٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مِقْسَمٍ ، عَنْ

جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ بِطَرِيقِ تَبُوكَ ، أَحْسَبُهُ قَالَ : بِأَرْبَعِ أَوْاقٍ .

وَقَالَ أَبُو نَضْرَةَ ، عَنْ جَابِرٍ : اشْتَرَاهُ بِعَشْرِينَ دِينَارًا .

وَقَوْلُ الشَّعْبِيِّ بِوَقِيَّةٍ أَكْثَرُ . الاشْتِرَاطُ أَكْثَرُ وَأَصَحُّ عِنْدِي . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ .

کرده است که جابر گفت: آن حضرت، شتر را در راه تَبُوک خرید و گمان می‌کنم که گفت: به چهار اوقیه خرید.

ابونضره روایت کرده که جابر گفت: آن حضرت، شتر را به بیست دینار خرید. امام بخاری می‌گوید: قول شعبی که یک اوقیه است، بیشترین روایات است و روایت شرط گذاشتن جابر بیشتر و صحیح‌تر است نزد من.

۵- باب : الشُّرُوطُ فِي الْمُعَامَلَةِ

باب ۵: شروط در معامله

۲۷۱۹- از اعرج روایت است که ابوهیریره (رضی الله عنه) گفت: انصار به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرماي ما را میان ما و برادران (مهاجر) ما تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «نی» و گفت: «کار و زحمت کشتی شما کفایت می‌کند و ما شما را در محصول آن شریک می‌گردانیم!»^۱

مهاجرین گفتند: شنیدیم و قبول کردیم.

(این شرط را)

۲۷۲۰- از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمین خیبر را به یهود داد (که در آن مسکون بودند) تا بر آن کار کنند و زراعت کنند و نیمه محصول زمین متعلق به ایشان باشد.

باب ۶: شروط در مهر به وقت نکاح

و عُمر گفته است: حقوق به شروط محدود است و تو راست آنچه شرط کردی.

و مِسْوَر گفته است: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۲۷۱۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَسْمِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلِ ، قَالَ : « لَا » . فَقَالَ : « تَكْفُونَا الْمُثُونَةَ وَتُشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ » . قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع : ۲۳۲۵] .

۲۷۲۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى : بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ ، أَنْ يَمْلُوكَهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸۵] .
اخرجه مسلم : ۱۵۵۱] .

۶- باب : الشُّرُوطُ فِي

الْمَهْرِ عِنْدَ عَقْدَةِ النِّكَاحِ .

وَقَالَ عُمَرُ : إِنَّ مَقَاطِعَ الْحُقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ ، وَكَذَلِكَ مَا شَرَطْتَ .

وَقَالَ الْمِسْوَرُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ صَهْرًا لَهُ ،

۱- حدیث ۲۷۱۹، سطر چهارم، پس از لفظ «لا» در دیگر متون نسخ صحیح البخاری - قامت الانصار للنبي (صلی الله علیه وسلم) آمده یا لفظ - قالوا - آمده - و یا لفظ - قال - آمده که عبارت «کار و زحمت کشتی شما کفایت می‌کند...» سخن انصار است نه سخن آن حضرت و از سوق کلام نیز می‌توان حدس زد که آن سخن انصار می‌باشد، ترجمه مطابق متن صورت گرفت.

شنیدم که از داماد خویش (ابوالعاص) یاد نمود و از نیکویی وی صفت کرد و او را ستود و فرمود: «سخنی به من گفت و راست گفت، و وعده‌ای که به من کرد، وفا نمود».

۲۷۲۱ - از عقبه بن عامر (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سزاوارترین شروطی که بدان وفا کنید، همان است که فرجهای خویش را به آن حلال گردانیده‌اید» (یعنی شرطهای عقد نکاح).

فَأَتَيْتِي عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي وَوَدَّعْتَنِي، وَوَدَّعْتَنِي فَوَقَّيْتُ لِي».

۲۷۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحَلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». [انظر: ۵۱۵۱. أخرجه مسلم: ۱۴۱۸].

۷- باب: الشُّرُوطِ

فِي الْمَزَارَعَةِ

باب ۷: شروط مزارعه

۲۷۲۲ - از رافع بن خدیج (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ما مردم انصار اکثراً زمیندار بودیم و زمین خویش را به اجاره می‌دادیم (بدین شرط که محصول یک قطعه زمین متعلق به کشاورز باشد و محصول قطعه دیگر متعلق به ما باشد) و بسا واقع می‌شد که یک قطعه زمین حاصل می‌داد و قطعه دیگر حاصل نمی‌داد. ما از این کار منع شدید ولی از اجاره در بدل پول منع نشدیم.

۲۷۲۲ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ حَنْظَلَةَ الزُّرْقِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ رضي الله عنه يَقُولُ: كُنَّا أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ حَقْلًا، فَكُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ، فَرُبَّمَا أَخْرَجَتْ هَذِهِ وَكَلَّمَتْ تُخْرِجُ ذَهًا، فَتُهَيِّئُنَا عَنْ ذَلِكَ، وَكَلَّمَتْهُ عَنِ الْوَرِقِ. [راجع: ۲۲۸۶. أخرجه مسلم: ۱۵۴۷، باختلاف، وفي البيوع ۱۱۵۵].

۸- باب: مَا لَا يَجُوزُ مِنْ

الشُّرُوطِ فِي النِّكَاحِ

باب ۸: شرطهایی که در نکاح جواز ندارد

۲۷۲۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شهری، مال روستایی را نفروشد^۱ و بهای جنس را بدون قصد خرید زیاد نکند^۲ و بر بیع برادر خود زیادت نکند^۳ و خواستگار زنی نشود که برادر

۲۷۲۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا يَزِيدَنَّ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلَا يَخْطُبَنَّ عَلَى خَطْبَتِهِ، وَلَا تَسْأَلِ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَكْفِيَ إِتَاءَهَا». [راجع: ۲۱۴۰].

۱- مراد غله‌ای است که روستایی برای فروش به شهر می‌آورد. شهری نباید به او بگوید که غله را نفروش تا من به تدریج به بهای بیشتری بفروشم.

۲- تا کسی دیگر فریب خورد و آن را بخرد.

۳- وقتی که با بیع و مشتری در بهای متاع به توافق رسیدند، کسی دیگر پیشنهاد بهای بیشتر نکند (قیمت‌افزایی ننماید).

أخرجه مسلم: ۱۴۱۳. أخرجه: بدون الخطبة. وأخرجه: ۱۵۲۰، [أوله].

مسلمان او خواستگار شده است، و زن، طلاق خواهر مسلمان خود را نخواهد که خود جای او را بگیرد.

۹- باب: الشُّرُوطُ الَّتِي لَا تَحِلُّ فِي الْحُدُودِ

باب ۹: شرطهایی که در حدود شرعیه، روا نیست

۲۷۲۴ و ۲۷۲۵ - از ابن شهاب، از عیبدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود روایت است که ابوهریره و زیدبن خالد جهنی (رضی الله عنه) گفته‌اند: مردی بدوی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که در موضوع من مطابق کتاب خدا حکم کن. جانب مقابل وی که از وی دانسته‌تر بود. گفت: آری، میان ما به کتاب خدا حکم کن و به من اجازه بده. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بگوی».

مرد بدوی (یا جانب مقابل او) گفت: پسر من که نزد این مرد مزدور بود، با زن وی زنا کرده است، و به من گفته شد که بر پسر من سنگسار لازم می‌گردد. من به خاطر آن صد گوسفند و کنیزی را فدیه دادم و چون از علما سؤال کردم به من گفتند که مجازات صد تازیانه و یک سال تبعید از شهر بر پسر تو و سنگسار بر زن این مرد لازم می‌گردد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من درید قدرت اوست که در میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. کنیز و گوسفند بر تو رد می‌شود و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌گردد. و تو ای انیس بامداد، نزد زن این مرد برو و اگر اعتراف کرد، او را

۲۷۲۴، ۲۷۲۵ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عْتَبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُمَا قَالَا: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلَّا قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْحَضَمُ الْآخَرُ، وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ: نَعَمْ، فَأَقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَذِّنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَيَّ هَذَا، فَرَزَيْتُ بِأَمْرَاتِهِ، وَإِنِّي أَخْبِرْتُ أَنْ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَأَقْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ، فَأَخْبَرُونِي: أَنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَنْ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْعَنْمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنْ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمِيهَا». قَالَ: فَقَدَا عَلَيْهَا فَأَعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجِمَتْ. [راجع: ۲۳۱۴، ۲۳۱۵. أخرجه مسلم: ۱۶۹۷ و ۱۶۹۸].

سنگسار کن».

راوی می‌گوید: وی فردا نزد آن زن رفت و او اعتراف کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) امر کرد و او سنگسار شد.

باب ۱۰: آنچه از شروط برده مکاتب جایز است

اگر به فروش خود راضی باشد، برای این که آزاد شود

۲۷۲۶ - از ایمن الملکی روایت است که گفت: نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم و او گفت: بریره نزدم آمد و او مکاتبه بود و گفت: ای أم المؤمنین مرا خریداری کن؛ زیرا مالکان من مرا می‌فروشدند و مرا آزاد کن.

عایشه گفت: آری، این کار را می‌کنم.

بریره گفت: مالکان من مرا نمی‌فروشدند تا آن که ولاء مرا برای خود شرط نگذارند.

عایشه گفت: در آن حالت مرا به تو نیازی نیست. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که این را شنید و یا به وی رسانیده شد، فرمود: «قضیه بریره چگونه است؟» و فرمود: «او را بخر و آزاد کن» هر آنچه می‌خواهند شرط بگذارند».

عایشه گفت: او را خریدم و آزاد کردم و مالکان وی ولاء او را برای خود شرط گذاشتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ولاء کسی است که آزاد کرده است، هر چند صد شرط بگذارند».

۱۰- باب: مَا يَجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمَكَاتِبِ

إِذَا رَضِيَ بِالتَّبَعِ عَلَى أَنْ يُعْتَقَ

۲۷۲۶ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يُحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنِ الْمَكِّيُّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلْتُ عَلَى بَرِيرَةَ وَهِيَ مَكْتَابَةٌ ، فَقَالَتْ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ اشْتَرِينِي ، فَإِنَّ أَهْلِي يَبِيعُونِي ، فَأَعْتَبْتَنِي ، قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : إِنَّ أَهْلِي لَا يَبِيعُونِي حَتَّى يَشْتَرُوا وَلَا تِي ، قَالَتْ : لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ ، فَسَمِعَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْ بَلَّغَهُ ، فَقَالَ : « مَا شَأْنُ بَرِيرَةَ » . فَقَالَ : « اشْتَرَيْهَا فَأَعْتَبْتَهَا ، وَكَيْشَرْتُوا مَا شَاءُوا » . قَالَتْ : فَأَشْتَرَيْتَهَا فَأَعْتَبْتُهَا ، وَأَشْتَرَطَ أَهْلُهَا وِلَاءَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْلَا لِمَنْ أَعْتَقَ ، إِنْ اشْتَرَطُوا مِائَةَ شَرْطٍ » . [راجع : ۴۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه : ۱۵۰۴ ، برقم : ۱۰۶] .

۱- حدیث ۲۷۲۶ و لفظ آخر سطر نهم، عوض - الولاء - لاء - نوشته شده که اشتباه است.

۱۱- باب : الشَّرُوطُ فِي الطَّلَاقِ

باب ۱۱: شروط در طلاق

ابن مُسَيَّبٍ وَحَسَنٌ وَ عَطَاءٌ گفته‌اند: اگر شوهر لفظ طلاق را (قبل از شرط) ذکر کند و یا آن را مؤخر ذکر کند، وی به شرط خود سزاوارتر است.

قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ وَالْحَسَنُ وَعَطَاءٌ: إِنَّ بَدَأَ بِالطَّلَاقِ أَوْ أَخَّرَ فَهُوَ أَحَقُّ بِشَرْطِهِ .

۲۷۲۷ - از ابوحازم روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) منع کرده است تا کسی پیشاپیش کاروان غله نرود، تا مال را قبل از رسیدن به بازار بخرد. و این که مقیم (به نمایندگی از روستایی) مال او را نفروشد و زن (برای عقد خود) طلاق خواهر مسلمان خود را شرط نگذارد و مرد بر خریدبرادر خود بهایی بیشتر پیشنهاد نکند.

۲۷۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَعْرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَنْ يَتَسَاعَ الْمُهَاجِرُ لِلْأَعْرَابِيِّ، وَأَنْ تَشْتَرِطَ الْمَرْأَةُ طِلَاقَ أَخِيهَا، وَأَنْ يَسْتَأْمَ الرَّجُلُ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ، وَنَهَى عَنِ النَّجْشِ، وَعَنِ التَّصْرِيفِ .

و آن حضرت از بیع نجش (پیشنهاد بهای بیشتر بدون قصد خرید) و شیریند کردن حیوان (به منظور جلب مشتری) منع کرده است.^۲ متابعت کرده است (محمد بن عرعره را) معاذ و عبدالصمد از شعبه و عُنْدَرُ و عبدالرحمن گفته‌اند: نَهَى - (عوض نَهَى) یعنی منع شده است (عوض منع کرده است).

تَابِعَهُ مُعَاذٌ وَعَبْدُالصَّمَدِ عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ عُنْدَرُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ: نَهَى .

وَقَالَ آدَمُ: نُهَيْتَا .

وَقَالَ النَّضْرُ وَحَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: نَهَى . [راجع:

۲۱۴۰. أخرجه مسلم: ۱۴۱۳، دون، التلقي والصرية، وأخرجه:

۱۵۱۵، مختصراً.]

و آدم گفته است: - نُهَيْتَا - یعنی ما منع شدیم.

و نَضْرُ وَ حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ گفته‌اند: نَهَى -

یعنی منع کرده است.^۳

۱- اگر با این الفاظ به طلاق آغاز کند. أَنْتَ طَالِقٌ أَنْ دَخَلْتَ الدَّارَ - و یا لفظ طلاق را مؤخر ذکر کند: أَنْ دَخَلْتَ الدَّارَ فَأَنْتَ طَالِقٌ - یعنی تو طلاق هستی اگر به خانه درآیی - و یا - اگر به خانه درآیی، تو طلاق هستی. یعنی گفتن لفظ طلاق - به طور مقدم یا مؤخر تفاوت نمی‌کند البته تحقق یافتن شرط مهم است. تا شرط تحقق نیابد، طلاق واقع نمی‌شود.

۲- این که حیوان شیری را یک یا دو روز ندوشت تا پستانهایش بزرگ نماید و مشتری فریب خورد.

۳- جزء دهم صحیح البخاری در این جا پایان یافت و باب ۱۲، آغاز جزء یازدهم صحیح البخاری است.

۱۲- باب : الشُّرُوطُ مَعَ النَّاسِ بِالْقَوْلِ

باب ۱۲: شرطهای شفاهی با مردم

۲۷۲۸ - از ابن جریر روایت است که یعلی بن مسلم و عمرو بن دینار از سعید بن جبیر روایت کرده‌اند و هر یک به سخن دیگری می‌افزود و به جز از این دو نفر هم شنیده‌ام که از سعید بن جبیر روایت می‌کرد که گفته: ما نزد ابن عباس (رضی الله عنه) بودیم، وی گفت: ابی بن کعب روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «موسی رسول الله مصاحب خضر بوده است» (نه موسی دیگری) و راوی حدیث قصه موسی و خضر را بیان کرد: خضر به موسی گفت: «آیا نگفته بودم که تو نتوانی با من شکیبایی کردن» (الکهف: ۷۲).

سؤال اول موسی از روی فراموشی بود. و سؤال دوم موسی تخلف از شرط بود^۱ و سؤال سوم موسی از روی قصد و عمد بود. موسی گفت: «به [سزای] آنچه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم میرحسَن سخت مگیر» (الکهف: ۷۳).

با نوجوانی برخوردند و خضر او را کشت. (جزئی از آیه ۷۴). «پس راه رفتند [تا وقتی که آمدند به اهل دهی، طعام طلب کردند از اهل آن ده. اهل ده قبول نکردند که ایشان را مهمانی کنند] پس یافتند در آنجا دیواری که می‌خواست بیفتد. خضر آن را راست ساخت» (الکهف: ۷۷).

۲۷۲۸ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى بْنُ مُسْلِمٍ وَعَمْرُو بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، يَزِيدُ أَحَدُهُمَا عَلَيَّ صَاحِبِهِ ، وَغَيْرُهُمَا ، قَدْ سَمِعْتَهُ يُحَدِّثُهُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : إِنَّا لَعِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي بْنُ كَعْبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ» . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . قَالَ : «الَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تُسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [الکهف: ۷۲] ، كَانَتْ الْأُولَى نَسْيَانًا ، وَالْوَسْطَى شَرْطًا ، وَالثَّلَاثَةُ عَمْدًا ، قَالَ : «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» [الکهف: ۷۳] ، لَقِيََا غُلَامًا قَتَلَهُ ، فَأَنْطَلَقَا فَوَجَدَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ» [الکهف: ۷۷] . قَرَأَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَامَهُمْ مَلِكٌ . [راجع : ۷۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۰ ، مطولاً] .

۱- در مورد دوم، موسی بدون شرط کتبی یا حضور شاهد تمهید کرده بود که اگر بار دیگر از خضر سؤال کند، خضر حق دارد که از وی جدا شود. چنان که با جدانشدن خضر از وی که قبلاً شرط کرده بود، موافقت کرد.

ابن عباس (در قرائت خود) آیه - «وَرَأَاهُمْ مَلِكًا» را - «أَمَامَهُمْ مَلِكًا» - خوانده است.^۱

۱۳- باب : الشُّرُوطُ فِي الْوَلَاءِ

باب ۱۳: شروط در ولاء

۲۷۲۹ - از عروّه، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بریره نزد من آمد و گفت: من با مالکان خویش به نه اوقیه عقد کتابت کرده‌ام تا در هر سال یک اوقیه به ایشان بدهم. پس مرا کمک کن.

عایشه گفت: اگر مالکان تو بخواهند که تمام وجه کتابت تو را به ایشان بدهم و ولاء تو متعلق به من باشد، من این کار را می‌کنم. بریره، نزد مالکان خویش رفت و به ایشان گفت. آنها نپذیرفتند، و از نزد ایشان آمد، درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نشسته بود و گفت: همانا من موضوع را به ایشان گفتم، لیکن قبول نکردند مگر آن که ولاء متعلق به ایشان باشد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخنان او را شنید و عایشه ماجرا را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیان کرد. آن حضرت فرمود: «بریره را خریداری کن و برای ایشان ولاء را شرط بگذار و البته ولاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

عایشه او را خرید و سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان مردم (به خطبه) ایستاد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «چیست حال مردانی که شروطی می‌گذارند که در کتاب خدا نباشد، آن شرط باطل است ولو صد شرط

۲۷۲۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : جَاءَتْنِي بِرِيرَةَ فَقَالَتْ : كَاتَبْتُ أَهْلِي عَلَى تِسْعِ أَوْاقٍ ، فِي كُلِّ عَامٍ أَوْقِيَةً ، فَأُعِينَنِي ، فَقَالَتْ : إِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أُعْذَهَا لَهُمْ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكُلِي فَعَلْتُ ، فَذَهَبَتْ بِرِيرَةَ إِلَى أَهْلِهَا ، فَقَالَتْ لَهُمْ فَأَبَوْا عَلَيْهَا ، فَجَاءَتْ مِنْ عِنْدِهِمْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ عَرَضْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْوَلَاءُ لَهُمْ ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَخْبَرَتْ عَائِشَةَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ : « خُذِيهَا وَأَشْتَرِي لَهُمْ الْوَلَاءَ ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . فَفَعَلْتُ عَائِشَةَ ، ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثَمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا بَالُ رِجَالٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ ، قَضَاءُ اللَّهِ أَحَقُّ ، وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْقَى ، وَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع: ۴۵۶. أخرجه مسلم: ۱۰۷۵، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرجه: ۱۵۰۴، برقم ۲۶۱].

۱- اشاره به سوره كهف، آیه ۷۹ است که ابن عباس لفظ - ورائهم ملک - یعنی در ورای ایشان پادشاهی بود، آن را - امامهم ملک - یعنی پیش روی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی درست را به زور می‌گرفت.

باشد. قبول حکم خدا سزاوارتر و قبول شرط او استوارتر است و ولاء متعلق به کسی است که آزاد کرده است».

باب ۱۴: اگر مالک زمین در مزارعت شرط بگذارد

که هر زمان بخواهم تو را بیرون می‌کنم
 ۲۷۳۰ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: وقتی که مردم خیبیر دست و پای ابن عمر را شکستند، عمر به خطبه ایستاد و گفت: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مردم یهود خیبیر را بر اموال ایشان گمارد و به ایشان گفت: «شما را برجای و ثابت می‌داریم مادامی که خداوند شما را برجای دارد»، و عبدالله بن عمر بر سر مالی که در آنجا داشت رفته بود. شبانه بر وی ستم کردند و دست و پای او را شکستند و کار نادرستی را مرتکب شدند، و ما به جز یهود در آن جا دشمنی نداریم. آن‌ها دشمنان ما هستند و گمان ما برایشان است، و من صلاح دیده‌ام که آنها را از آنجا بیرون کنم. چون عمر بر کوچ دادن آن‌ها عزم جزم کرد، کسی از قبیلۀ بنی ابی الحقیق نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تو ما را از این جا بیرون می‌کنی، در حالی که محمد (صلی الله علیه وسلم) ما را در این جا، جای داده است و ما را بر اموال مورد معامله قرار داده و این را برای ما شرط کرده است.

عمر گفت: آیا گمان می‌کنی که من سخن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را فراموش کرده‌ام که به تو گفته بود:

۱۴- باب: إِذَا اشْتَرَطَ فِي الْمَرْاعَةِ،

إِذَا شِئْتُ أَخْرَجْتُكَ .

۲۷۳۰ - حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْسَى ، أَبُو غَسَّانَ الْكِنَانِيُّ ، أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ ، قَامَ عُمَرُ حَظِيْبًا فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَامِلًا يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ ، وَقَالَ : « تَفَرَّقُوا مَا أَفْرَقَكُمْ اللَّهُ . وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ ، فَعُدِّيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَفَدَعَتْ يَدَاهُ وَرَجُلَاهُ ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرُهُمْ ، هُمْ عَدُونَا وَتُهْمَتْنَا ، وَقَدْ رَأَيْتَ إِجْلَاءَهُمْ . فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ آتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحَقِيقِ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أُنْخِرْنَا وَقَدْ أَقْرَأَ مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَعَامَلْنَا عَلَى الْأَمْوَالِ ، وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا . فَقَالَ عُمَرُ : أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : « كَيْفَ بَكَ إِذَا أَخْرَجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُوا بِكَ قُلُوبَكُمْ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ » . فَقَالَ : كَأَنَّ هَذِهِ هَزِيلَةٌ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ ، قَالَ : كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، فَأَجْلَاهُمْ عُمَرُ ، وَأَعْطَاهُمْ قِيَمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ ، مَالًا وَإِبِلًا وَعَرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

رَوَاهُ حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ - أَحْسَبُهُ - عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ : اِخْتَصَرَهُ .

«چگونه خواهد بود حال تو، آن‌گاه که از خبیر بیرون آورده شوی و شتر تو شبی بعد شبی دیگر تو را حمل کند؟»^۱.

وی گفت: ابوالقاسم این سخن را از روی هزل گفته است. عمر گفت: دروغ گفתי ای دشمن خدا.

عمر آن‌ها را از خبیر کوچ داد و بهای محصولات‌شان را که پخته نشده بود، مال و شتر و چیزهایی از قبیل پالان شتر و ریسمان و سائر اجناس داد.

حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ از عیبدالله روایت کرده و گفته است - گمان می‌کنم - عیبدالله، از نافع، از ابن عمر، از عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، این حدیث را مختصر روایت کرده است.

باب ۱۵: شرطهای جهاد

و مصالحه با اهل حرب و نوشتن شرطهای آن ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ - از معمر، از زهری روایت است که عروه بن زبیر گفت: مسورین مخرمه، و مروان که هر یکشان سخن دیگری را تصدیق می‌کردند، گفته‌اند:^۲

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در زمان (پیمان) حدیبیه^۳ روانه مکه شد و در عرض راه بود که فرمود: «همانا، خالد بن ولید در موضع غمیم است، و او مقدمه لشکر قریش است. پس راه سمت راست را بگیرید». به خدا سوگند که خالد از ورود ایشان آگاه نشد تا آن که گردو خاک

۱۵- باب: الشُّرُوطُ فِي الْجِهَادِ :

وَالْمُصَالِحَةَ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ ، وَكِتَابَةَ الشُّرُوطِ .
 ۲۷۳۱ ، ۲۷۳۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنِ الْمُسَوِّبِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ ، يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ ، قَالَا :

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِّنَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ ، فِي خَيْلِ لُقْرَيْشِ طَلِيعَةً ، فَخَذُوا دَاتَ الْيَمِينِ » . قَوْلَ اللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتْرَةِ الْجَيْشِ ، فَأَنْطَلَقَ يَرْكُضُ تَذِيرًا لِقُرَيْشٍ .

وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنْبَةِ الَّتِي يُهَيِّطُ عَلَيْهِمْ

۱- این سخن آن حضرت، در آن زمان خبر غیب بود.

۲- این حدیث مرسل است؛ زیرا مروان صحابی نبوده است. مسور، هر چند صحابی بوده لیکن در آن وقت با آن حضرت همراه نبوده و این قضیه را از اصحاب دیگر شنیده است.

۳- سفر آن حضرت در روز دوشنبه غره ذی‌قعدة سال ششم هجرت بوده است که با هزار و اندی از اصحاب خود روانه شده است.

لشکر مسلمانان را دید. سپس وی روانه شد تا این خبر ترسناک را به قریش برساند.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به پیش رفت تا آن که به راه تنبیه رسید و از آن جا بر آنها فرود آمده می شد. در همین جا شتر آن حضرت زانو زد. مردم گفتند: حل حل، تا شتر برخیزد ولی شتر جایگیر شد و برنخاست. مردم گفتند: شتر بدون موجب بخفت، بدون موجب بخفت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شتر بیخود نخفته

است و او را چنین عادت نیست ولیکن آن را بازدارنده فیل بازداشته است»^۱ و سپس فرمود: «سوگند به کسی که نفس من درید قدرت اوست که هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمت‌های خداوند باشد (یعنی ترک قتال در ماه‌های حرام) با ایشان توافق می‌کنم». سپس آن حضرت شتر را زجر کرد و شتر برخاست و روانه شد. آن حضرت مسیر خود را تغییر داد تا آن که به آخرین موضع حدیبیه بر سر حُفْره‌ای که آبی اندک داشت فرود آمد. مردم از آن حفره اندک اندک آب می‌گرفتند. دیری نگذشت که تمام آب را کشیدند. مردم از تشنگی به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شکایت کردند. آن حضرت تیری از ترکش خود کشید و فرمود تا آن را در میان حُفْره بیفکنند و به خدا سوگند که آب از میان حُفْره می‌جوشید تا آنکه همه سیراب گشتند و از آن جا برگشتند.

در این وقت بُدیل بن وَرَقَّأ خُزَاعِی با تنی چند از قوم خزاعه از راه رسیدند و ایشان

منها، بَرَكْتُ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلَّ حَلٌّ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا خَلَّاتِ الْقَصْوَاءُ، خَلَّاتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا خَلَّاتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقِي، وَلَكِنْ حَسَبَهَا حَايِسُ الْفِيلِ».

ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أُعْطِيَتْهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَّيْتُ، قَالَ: فَدَعَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَفْصَى الْحُدَيْبِيَّةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ، يَبْرِضُهُ النَّاسُ تَبْرُضًا، فَلَمْ يَلْبَثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوا.

وَشَكِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعَطَشُ، فَاتَزَعَّ سَهْمًا مِنْ كِتَابَتِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، وَقَالَ اللَّهُ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ.

فَيَسِمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرَقَّأَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عِيَّةً نَصَحَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَمَعَهُمُ الْعَوْدُ الْمَطْفَأِيُّ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَمُ نَجِي لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنْ قُرَيْشًا قَدْ نَهَكْتَهُمُ الْحَرْبُ، وَأَصْرَتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً، وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرُ: فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلَّا فَقَدْ جَمَعُوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَقَاتِلَنَّ عَلَى أَمْرِي هَذَا حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيَنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ».

فَقَالَ بُدَيْلُ: سَأَلْتُهُمْ مَا تَقُولُ، قَالَ: فَأَنْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا، قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ، وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلًا، فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا،

۱- اشاره به واقعه ابرهه است که با فیل به جنگ اهل مکه آمده بود و فیل را خداوند بازداشت.

خیرخواه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بودند که در ناحیه تهامه بود و باش داشتند.

بُدیل گفت: من کعب بن لوی و عامر بن لوی را در حالی ترک کردم که بر سر آبهای حُدیبیه فرود آمده بودند و شتران نوزای ایشان (با زن و فرزندشان) با ایشان بود و قصد دارند که با تو بجنگند و تو را از کعبه بازدارند.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما نیامده‌ایم تا با کسی بجنگیم بلکه برای ادای عمره آمده‌ایم. همانا قریش را جنگ زیانمند ساخته و ناتوان کرده است و اگر ایشان بخواهند من میعاد را برای مصالحه تعیین می‌کنم و مرا با سائر مردم (یعنی کفار عرب) بازگذارند، تا اگر برایشان پیروزی یافتم. ایشان هم اگر بخواهند به کیش اسلام درآیند. چنان‌که سایر مردم در آمدند، این کار را بکنند، در غیر آن قریش در این مدت نیروی جنگی خود را بازخواهند یافت. و اگر قریش مصالحه را نپذیرد، سوگند به کسی که نفس من در دست قدرت اوست که در جهت مرام خود تا دم مرگ با ایشان خواهم جنگید و خداوند امر خود را نافذ می‌کند» بُدیل گفت: آنچه را گفتی، بدیشان می‌رسانم.

راوی می‌گوید: بُدیل روانه شد تا آن که به کفار قریش رسید و به آنها گفت: من از نزد این مرد آمده‌ام و از وی سخنانی شنیده‌ام که اگر می‌خواهید به شما اظهار کنم، این کار را می‌کنم.

بی‌خردان قریش گفتند: ما را بدان نیازی نیست که ما را به چیزی از وی خبر دهی.

فَقَالَ سَمْعًا وَهُمْ: لَا حَاجَةَ لَنَا أَنْ نُخَيَّرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ دُوُو الرَّاْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثْتُهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ.

فَقَامَ عِرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوَكُنْتَ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَهْمُونِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَفْرَمْتُ أَهْلَ عَكَاطِ، فَلَمَّا بَلَغُوا عَلَيَّ جِئْتَكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطْبَةً رُشِدًا، اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهَ، قَالُوا: آتِيهَ.

فَاتَاهُ، فَجَعَلَ يَكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عِرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيُّ مُحَمَّدٍ، أَرَأَيْتَ إِنْ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَخْدِ مِنَ الْعَرَبِ اجْتِاحَ أَهْلِهِ قَبْلَكَ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى وَجُوهَهَا، وَإِنِّي لَأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيفًا أَنْ يَمْرُؤًا وَيَدْعُوكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: أَمَضُّصٌ بِيْظِرِّ اللَّاتِ، أَنَحْنُ نَفَرَعْنَهُ وَنَدْعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا يَدُكَ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لِأَجْبَتِكَ.

قَالَ: وَجَعَلَ يَكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَكَلَّمَا تَكَلَّمَا أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمَغْفِرَةَ بِنِ شُعْبَةَ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمَغْفَرُ، فَكَلَّمَا أَهْوَى عِرْوَةُ يَدَهُ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ ضَرَبَ يَدَهُ بِعِضْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخْرُجْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَفَعَ عِرْوَةُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا الْمَغْفِرَةَ بِنِ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيُّ عَدُوٍّ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي عَدْرَتِكَ.

وَكَانَ الْمَغْفِرَةُ صَحْبًا قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ قَتَلْتُهُمْ، وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَاسْتَلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا

مردم صاحب رأی گفتند: بیاور هر آنچه از وی شنیده‌ای که گفته است. بدیل گفت: شنیده‌ام از وی که چنین و چنان می‌گفت، و آنچه را پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود، بدیشان بازگفت.

عروه بن مسعود، ایستاد و گفت: ای قوم، آیا من به منزله پدر شما نیستم؟ گفتند: آری. گفت: آیا شما چون فرزند نیستید؟ گفتند: آری. گفت: آیا بر من گمان بد دارید؟ گفتند: نی. وی گفت: آیا نمی‌دانید که من مردم عکاظ را به کمک شما آوردم. و چون ایشان امتناع ورزیدند، من با زن و فرزند و کسانی که از من اطاعت کردند (از میان‌شان برآدم) نزد شما آمدم، گفتند: آری.

عروه گفت: همانما این مرد، پیشنهادی برای خیر و صلاح شما کرده است، آن را بپذیرید و مرا بگذارید که نزد وی بروم. گفتند: نزد وی برو.

عروه نزد آن حضرت آمد و با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مذاکره کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هر آنچه به بدیل گفته بود، به عروه نیز گفت. عروه در برابر گفتار آن حضرت (که اگر قریش نپذیرند با ایشان خواهم جنگید) گفت: ای محمد، آیا کسی را دیده‌ای که قوم خود را برانداخته باشد؟ آیا شنیده‌ای که یکی از عرب، قبل از تو بیخ قوم خود را برکنده باشد؟ و اگر حالتی دیگر پدید آید (که قریش پیروز شود) به خدا سوگند که من روهایی را می‌بینم (که طرفدار قریش‌اند) و همانا مردمی را می‌بینم که از گروه‌های مختلف نزد تو گرد آمده‌اند که می‌گیرند و تو را تنها می‌گذارند. ابوبکر به

الإسلام فاقبل، وأما المال فقلت منه في شيء» .

ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنَيْهِ ، قَالَ : قَوْلَهُ مَا تَتَّخِمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَخَامَةً إِلَّا وَقَعْتَ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، فَذَلِكَ بِهَا وَجْهٌ وَجِلْدَةٌ ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ .

فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ : أَيُّ قَوْمٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَقَدْتُ عَلَى الْمَلُوكِ ، وَوَقَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكَسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ مَلِكًا قَطُّ يُعْظِمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعْظِمُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ مُحَمَّدًا ، وَاللَّهِ إِنْ تَتَّخِمَ نَخَامَةً إِلَّا وَقَعْتَ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَذَلِكَ بِهَا وَجْهٌ وَجِلْدَةٌ ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتُلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ ، وَمَا يُحِدُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةٌ رَشِيدٌ فَاقْبَلُوهَا .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ : دَعُونِي آتِيهِ ، فَقَالُوا آتِيهِ ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَذَا فُلَانٌ ، وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعْظِمُونَ الْبُدْنَ ، فَابْعَثُوهُا لَهُ » . فَبَعَثَتْ لَهُ ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُبْلُونَ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَا يَتَّبِعُنِي لَهُؤْلَاءُ أَنْ يُصَدِّدُوا عَنِ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ : رَأَيْتَ الْبُدْنَ قَسَدًا قُلِدَّتْ وَأَشْعَرَتْ ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدِّدُوا عَنِ الْبَيْتِ .

فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، يُقَالُ لَهُ : مَكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ ، فَقَالَ : دَعُونِي آتِيهِ ، فَقَالُوا آتِيهِ ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَذَا مَكْرَزٌ ، وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ » . فَجَعَلَ يَكَلِّمُ النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سَهِيلُ بْنُ عَمْرٍو . قَالَ مَعْمَرٌ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو بَرْزَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ سَهِيلُ

او گفت: شرمگاه لات را بجوش. آیا ما از نزد آن حضرت می‌گریزیم و او را تنها می‌گذاریم؟ عروه گفت: او کیست؟ گفتند: ابوبکر. عروه گفت: آگاه باش و سوگند به کسی که نفس من در دست اوست که اگر بر ذمه من احسانی نمی‌داشتی که تا اکنون ادا نکرده‌ام، پاسخ تو را می‌گفتم.

راوی می‌گوید: عروه با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به صحبت خود ادامه داد و در اثنای صحبت به ریش آن حضرت دست می‌برد. و مغیره بن شعبه بر پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایستاده بود که شمشیر با خود داشت و کلاه خود بر سرش بود. هر بار که عروه به سوی ریش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دست دراز می‌کرد، وی با نیام شمشیر بر دستش می‌زد و به او می‌گفت: دست خود را از ریش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دور کن. عروه سر خود را بلند کرد و گفت: او کیست؟ گفتند: مغیره بن شعبه است. عروه گفت: ای خاین، آیا تا کنون در تلاش جبران خیانت تو نیستی؟^۱

مغیره در دوران جاهلیت گروهی را همراهی کرده، سپس آنها را کشته و اموالشان را ربوده بود، سپس (به مدینه) آمد تا اسلام بیاورد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفته بود: «اسلام آوردن تو را می‌پذیرم ولیکن از مال تو چیزی نمی‌گیرم (و به آن کاری ندارم).

پس از آن عروه، از گوشه چشم یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را به دقت نگریست و گفت: به خدا سوگند که اگر رسول خدا (صلی الله

ابن عمرو: قال النبي ﷺ: «لَقَدْ سَهَّلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قال معمر: قال الزهري في حديثه: فَجَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ: هَاتِ اِكْتَبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيَّ ﷺ اَلْكِتَابَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ».

قال سهیل: اَمَّا الرَّحْمٰنُ فَوَاللّٰهِ مَا اُذِرِي مَا هُوَ، وَلَكِنْ اَكْتُبْ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللّٰهُ لَا نَكْتُبُهَا اِلَّا.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اَكْتُبْ بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هٰذَا مَا قَاضَىٰ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ».

فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللّٰهُ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ اَنَّكَ رَّسُوْلُ اللّٰهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ وَلَا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنْ اَكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللّٰهُ اِنِّي لَرَّسُوْلُ اللّٰهِ وَاِنْ كَذَّبْتُمُوْنِي، اَكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ». قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَذٰلِكَ لِقَوْلِهِ: «لَا يَسْأَلُوْنِي خُطَّةً يُّعْظَمُوْنَ فِيْهَا حُرْمَاتِ اللّٰهِ اِلَّا اَعْظِيْتُهُمْ اِيَّاهَا».

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَىٰ اَنْ تُخْلَوْا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَتَطُوْفَ بِهِ».

فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللّٰهُ لَا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ اِنَّا اَخَذْنَا ضَنْطَةً، وَلَكِنْ ذٰلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمَقْبِلِ، فَكَتَبَ.

فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَىٰ اَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مَنَا رَجُلٌ، وَاِنْ كَانَ عَلٰى دِيْنِكَ اِلَّا رَدَدْتَهُ اِلَيْنَا.

قال المسلمون: سُبْحَانَ اللّٰهِ، كَيْفَ يُرَدُّ اِلَى الْمُشْرِكِيْنَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ اِذْ دَخَلَ اَبُو جَنْدَلِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قُبُوْدِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ اَسْفَلِ مَكَّةَ حَتّٰى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ اَظْهُرِ الْمُسْلِمِيْنَ.

فَقَالَ سُهَيْلٌ: هٰذَا يَا مُحَمَّدُ اَوَّلُ مَا اَقْضَيْكَ عَلَيْهِ اَنْ

۱- عروه خویشاوند مغیره بود.

علیه وسلم) آب دهان بپفکند و بر کف دست یکی از یاران وی افتد، وی آن را بر جلد و روی خود می‌مالد. و چون وضو می‌کند نزدیک است که بر سر گرفتن آب وضوی او خود را به کشتن دهند و اگر صحبت کند، همه صداهای خویش را آهسته می‌کنند و به سوی وی تیز نمی‌نگرند و این بدان سبب است که او را تعظیم می‌کنند.

عروه نزد یاران خود برگشت و گفت: ای قوم، به خدا سوگند که من در دربار پادشاهان به عنوان سفیر رفته‌ام و نزد قیصر (روم) و کسرا (فارس) و نجاشی (حبشه) آمد و شد کرده‌ام. به خدا سوگند که هرگز ندیده‌ام که یاران هیچ یک از ایشان، پادشاه خود را تعظیم کنند، چنان‌که اصحاب محمد (صلی‌الله علیه وسلم)، محمد را تعظیم می‌کنند. و به خدا سوگند که وی تُف نمی‌افکند مگر آن که بر دست مردی می‌افتد و وی آن را بر روی و جلد خود می‌مالد. و چون یاران خود را به کاری امر می‌کند، در انجام آن می‌شتابند، و چون وضو کند، نزدیک است که بر سر گرفتن آب وضوی او خود را به کشتن دهند. و چون در نزدش سخن می‌گویند، آواز خویش را پست می‌سازند و به سوی وی با عنایت به تعظیمی که دارند، تیز نمی‌نگرند. و همانا وی برای خیر و صلاح شما چنین پیشنهادی کرده است، آن را بپذیرید.

مردی از قبیله بنی کنانه گفت: بگذارید من نزد وی بروم. به او گفتند: برو. وی وقتی به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی نزدیک شد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او فلان

تَرَدُّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذَا لَمْ أَصَالِحْكَ عَلَيَّ شَيْءٌ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَأَجِزْهُ لِي».

قال: مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَاَفْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مَكْرَزٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْتَاهُ لَكَ.

قال أبو جندل: أَيُّ مَعْتَصِرِ الْمُسْلِمِينَ، أَرَدْتُ أَلِيسِي الْمَشْرُوكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا، أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عَذَّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ.

قال: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَاتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: أَلَسْتُ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوْنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: فَلَمْ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَكُنْتُ أَعْصِيهِ، وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوْلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَتَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبِرْتُكَ أَنَّا تَأْتِيهِ الْعَامَ». قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمَطُوفٌ بِهِ».

قال: فَاتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا، قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوْنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلَمْ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَكُنْتُ بَعْصِي رِيَهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسَكَ بِعُرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَتَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، فَأَخْبِرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمَطُوفٌ بِهِ.

قال الزُّهْرِيُّ: قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالًا، قَالَ: فَلَمَّا فَرَعْتُ مِنَ قَضِيَةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: «فُؤِمُوا فَاَنْحَرُوا ثُمَّ أَحْلِقُوا».

قال: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ

کس است و به قومی متعلق است که شتر قربانی را تعظیم می‌کنند، پس شتر قربانی را به جلو او ببرید». شتر را به جلو او بردند و مردم تلبیه‌گویان به جلو او رفتند. چون آن حالت را دید گفت: سبحان الله، سزاوار نیست که همچو کسان از زیارت کعبه بازداشته شوند و چون وی نزد قوم خود رفت، گفت: شتر قربانی را دیدم که قلاده و نشانی شده بود و من صلاح نمی‌بینم که ایشان از کعبه بازداشته شوند. مردی از میان ایشان برخاست که مکرزبن حفص نامیده می‌شد. وی گفت بگذارید که من نزد او بروم. گفتند: برو.

وقتی وی نزد مسلمانان رسید، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «او مکرز است» و او با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به صحبت آغاز کرد و در این هنگام سهیل بن عمرو وارد شد. معمر گفته است: ایوب از عکرمه روایت کرده است. زمانی که سهیل بن عمرو آمد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (با تفاوت به نام وی) فرمود: «حالاً، کار شما سهل و آسان گردید».

معمر گفته است: زهری در حدیث خود آورده است: سهیل بن عمرو آمد و گفت: بیائید که میان خود صلحنامه‌ای بنویسیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نویسنده‌ای طلبید^۱ و سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم»^۲.

سهیل گفت: اما رحمن، به خدا سوگند، نمی‌دانم که آن چیست؟ ولیکن بنویس: - بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ - چنان‌که در گذشته می‌نوشتی.

مَرَّاتٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ .

قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَتُحِبُّ ذَلِكَ ، أَخْرَجَ ثُمَّ لَا تُكَلِّمُ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً ، حَتَّى تَنْحَرَّ بِذَنْكَ ، وَتَدْعُوَ خَالَقَكَ قَبْلَ خَلْقِكَ . فَخَرَجَ فَلَمْ يَكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ، نَحَرَ بِذَنْتِهِ ، وَدَعَا خَالَقَهُ فَخَلَقَهُ ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَتَحَرَّوْا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَخْلُقُ بَعْضًا ، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا عَمًا .

ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ﴾ [الممتحنة : ۱۰] حَتَّى بَلَغَ ﴿ بَعْضَ الْكُوفَرِ ﴾ . فَطَلَّقَ عَمْرُو يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ ، كَاتَا لَهُ فِي الشَّرْكِ فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ ، وَالْأُخْرَى صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ .

ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ ، رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلْبِهِ رَجُلَيْنِ ، فَقَالُوا : الْعَهْدُ الَّذِي جَعَلْتَنَا ، فَدَقَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ ، فَتَزَلُّوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ : وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلَانُ جَيْدًا ، فَاسْتَلَّهُ الْآخَرُ ، فَقَالَ : أَجَلٌ ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيْدٌ ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ، ثُمَّ جَرَّبْتُ ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ : أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ ، فَاْمَكَّنَهُ مِنْهُ ، فَضْرَبَهُ حَتَّى بَرَدَ ، وَقَرَأَ الْآخَرُ حَتَّى آتَى الْمَدِينَةَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْذُو ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُ : « لَقَدْ رَأَى هَذَا دُعْرًا » .

فَلَمَّا أَنْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ : فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْقَى اللَّهِ ذِمَّتَكَ ، قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَيْلٌ أُمَّهُ ، مَسَعَرُ حَرْبٍ ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ » . فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيُرَدُّ إِلَيْهِمْ ، فَخَرَجَ

۱- نویسنده این صلحنامه به روایت ابن اسحاق، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بوده است.

۲- در سائر متون بخاری چنین است: اکتب: بسم الله الرحمن الرحيم. یعنی بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. در متن فوق لفظ - اکتب - نیامده است.

حَتَّى أَتَى سَيْفَ الْبَحْرِ .

مسلمانان گفتند: به خدا سوگند که به جز بسم الله الرحمن الرحيم نمی نویسیم . پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: بنویس: «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» و سپس فرمود: «این چیزی است که محمد رسول خدا بر آن صلح کرده است».

سُهَيْل گفت: به خدا سوگند، اگر می دانستیم که تو فرستاده خداوندی، تو را از کعبه باز نمی داشتیم و با تو جنگ نمی کردیم ولیکن بنویس: محمد بن عبدالله. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به خدا سوگند که من فرستاده خداوندم، اگرچه شما مرا تکذیب می کنید. بنویس محمد بن عبدالله».

زهری گفته است: این سهل گیری آن حضرت بدان سبب بود که قبلاً فرموده بود: «هر آنچه (قریش) از من بخواهند که مراد از آن بزرگداشت حرمت‌های خداوند (آنچه شکستن آن روا نباشد) باشد با ایشان موافقه می کنم».

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به نویسنده صلح نامه گفت که بنویسد:

«بر این شرط که میان ما و میان خانه تخلیه شود تا کعبه را طواف کنیم».

سُهَيْل گفت: به خدا سوگند عرب به ما می گویند که ما به قهر و خشم تسلیم شده ایم ولیکن این کار به سال آینده باشد. و نویسنده آن را نوشت.

سُهَيْل گفت: و بر این شرط که کسی از ما، هرچند به دین تو باشد نزد تو بیاید، باید او را به ما بازگردانی.

مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه به

قال : وَنَفَلْتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلُ بْنُ سُهَيْلٍ ، فَلَحِقَ أَبِي بَصِيرٍ ، فَجَعَلَ لَا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلَّا لَحِقَ أَبِي بَصِيرٍ ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عَصَابَةٌ ، قَوْلَ اللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بَعِيرٌ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّامِ إِلَّا اعْتَرَضُوا لَهَا ، فَتَلَوْهُمْ وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ .

فَأَرْسَلْتُ قُرَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تَنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحْمَنِ : لَمَّا أُرْسِلَ : فَمَنْ آتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿ الْحِمْيَةَ حِمْيَةَ الْجَاهِلِيَّةِ ﴾ [الفتح : ٢٤-٢٦] . وَكَانَتْ حِمْيَتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ ، وَلَمْ يَقْرَأُوا بِهَا ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ . [راجع : ١٦٩٤ ، ١٦٩٥] . قال أبو عبد الله : « مَعْرَةٌ : الْعُرُ الْجَرْبُ . « تَزَيَّلُوا » : تَمَيَّزُوا . وَحَمَيْتُ الْقَوْمِ : مَنَعْتُهُمْ حِمَايَةَ ، وَأَحَمَيْتُ الْحِمَى جَعَلْتُهُ حِمَى لَا يُدْخَلُ .

مشرکین بازگردانیده شود، کسی که اسلام آورده است.

در همین گفت‌وگوی بودند که ناگاه ابوجندل پسر سهیل، پای در زنجیر وارد شد. وی از بخش پایین مکه بدین جا آمده بود و خودش را در میان مسلمانان افکند.

سهیل (با دیدن پسر خود) گفت: ای محمد، نخستین تقاضای من از تو این است که ابوجندل را به من بازگردانی.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ما هنوز از نوشتن صلحنامه فارغ نشده‌ایم».

سهیل گفت: به خدا سوگند که هرگز در هیچ چیزی با تو صلح نمی‌کنم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابوجندل را به من واگذار» سهیل گفت: من او را به تو وانمی‌گذارم.

آن حضرت فرمود: «آنچه می‌گویم بکن»

سهیل گفت: من نیز کننده آن نیستم.

مکرز گفت: همانا ما او را به تو وامی‌گذاریم.

ابوجندل گفت: ای مسلمانان، در حالی که اسلام آورده‌ام، مرا به مشرکان برمی‌گردانید، آیا نمی‌بینید که چه بر سر من آمده است؟ و به تحقیق که او را به خاطر قبول دین خدا، سخت عذاب کرده بودند. عمر بن خطاب گفت: من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: آیا تو پیامبر برحق خدا نیستی؟ فرمود: «آری». گفتم: آیا ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟ فرمود: «آری». گفتم: پس چرا پستی و حقارت را در دین مان بدهیم (بپذیریم). آن حضرت فرمود: «همانا من فرستاده خداوندم

و از خداوند نافرمانی نمی‌کنم و اوست که یاری‌دهنده من است».

گفتم: آیا تو به ما نمی‌گفتی که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد. آن حضرت فرمود: «آری می‌گفتم، اما به تو گفته بودم که امسال به طواف کعبه می‌آییم؟». گفتم: نی. فرمود: «همانا تو آمدنی کعبه و طواف‌کننده آن هستی».

عمر می‌گوید: نزد ابوبکر رفتیم و به او گفتم: ای ابوبکر، آیا او پیامبر بر حق خدا نیست. ابوبکر گفت: آری. گفتم: آیا ما بر حق، و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: چرا در این زبونی وقت در دین خود را بپذیریم؟ وی گفت: این مرد، همانا پیامبر خدا است، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) و از امر پروردگار خود سرکشی نمی‌کند، و اوست یاری‌دهنده او. پس به رکاب وی پیوند، و به خدا سوگند که وی بر حق است، گفتم: آیا وی به ما نمی‌گفت که به کعبه خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد؟ گفت: آری، و آیا به تو گفته بود که امسال به طواف کعبه می‌آییم. گفتم: نی.

زُهری گفته است: عمر گفت: من به کفاره (آن سؤالات نامناسب) اعمال صالحه انجام دادم.

راوی می‌گوید: آن‌گاه که از نوشتن صلحنامه فراغت حاصل شد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) به اصحاب خود گفت:

«برخیزید و قربانیه‌ها را ذبح کنید و سپس سرها را بتراشید».

راوی می‌گوید: به خدا سوگند که از میان

ایشان هیچ مردی برنخاست تا آن که آن حضرت سه مرتبه گفته‌اش را تکرار کرد! چون کسی برنخاست، آن حضرت نزد (همسر خود) اُم سلمه رفت و آنچه از مردم دیده بود، به وی اظهار کرد.

اُم سلمه گفت: ای پیامبر خدا، اگر تو خود دوست می‌داری (که مردم از احرام بیرون آیند) بیرون رو و با هیچ کس از ایشان یک کلمه حرف نزن تا آن که شتر قربانی را ذبح کنی. سپس سلمان خود را فراخوان که سرت را تراشد.

آن حضرت برآمد و با یکی از ایشان حرف نزد تا آن که همان کرد (که اُم سلمه گفته بود) شتر قربانی خود را ذبح کرد و سلمان را فراخواند و سر خود را تراشید.

صحابه چون این حالت را دیدند، برخاستند و قربانیها را ذبح کردند و به تراشیدن سر یکدیگر پرداختند و از فرط شتاب، نزدیک بود که یکدیگر خود را بکشند.

پس از آن، زنان مسلمان (قریش) نزد آن حضرت آمدند و خداوند تعالی این آیه را نازل کرد.

«ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را».

(الممتحنه: ۱۰)

تا «نگاه ندارید دستاویز زنان نامسلمان

را»^۲.

۱- یاران آن حضرت، از این که رفتن مکه و طواف کعبه برای آنها میسر نشده بود، این صلح‌نامه را به سود کفار قریش تعبیر می‌کردند و بیرون آمدن از احرام بر ایشان دشوار می‌نمود و انتظار آن داشتند که در صورت توقف از اجرای امر آن حضرت، خداوند در ابطال صلح‌نامه وحی نازل کند (تفسیر القاری و شرح شیخ الاسلام).

در آن روز عمر (بن خطاب) دو زن خود را که مشرک بودند (نظر به حکم آیه مذکور) طلاق داد. با یکی از آنها معاویه بن ابوسفیان ازدواج کرد و با دیگری صفوان بن اُمیّه.

سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه بازگشت. ابوبصیر نزد آن حضرت آمد، و او مردی از قریش بود که مسلمان شده بود. مشرکان قریش دو نفر را فرستادند که او را بازگردانند. آنها به آن حضرت گفتند، در عهدی که با ما کرده‌ای وفا کن. آن حضرت، ابوبصیر را بدیشان سپرد. آنها روانه شدند تا آن که به موضع ذوالحلیفه رسیدند. در آن جا فرود آمدند و به خرما خوردن شروع کردند. ابوبصیر به یکی از آنان گفت: به خدا سوگند، ای فلان که شمشیر تو در نظر من بسیار سره و خوب می‌نماید. مرد دیگر شمشیر خود را از نیام کشید و گفت: به خدا سوگند که این شمشیر سره و خوب است و من بارها آن را تجربه کرده‌ام. ابوبصیر گفت: مرا نشان بده تا ببینم. وی شمشیر را به ابوبصیر داد. ابوبصیر بر وی ضربه وارد کرد تا او را از پای درآورد. مرد دیگر گریخت تا آن که به مدینه رسیده و دویده به مسجد درآمد.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)، وقتی او را دید، فرمود: «به تحقیق که این مرد بسیار ترسانیده شده است».

چون وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید گفت: رفیق همراه من کشته شد و من هم

۲- آیه ۱۰ سورة الممتحنه: ای مسلمانان، چون بیایند پیش شما زنان مسلمان هجرت کرده پس امتحان کنید ایشان را خدا دانایتر است به ایمان ایشان. پس اگر مسلمان دانید ایشان را، باز نفرستید ایشان را به سوی کافران. نه این زنان حلال‌اند کافران را و نه آن کافران حلال‌اند این زنان را. و بدهید به شوهران آنچه خرج کردند و نیست گناهی بر شما که نکاح کنید با ایشان چون بدهید ایشان را مهر ایشان و به عقد زنان کافرتمسک مجویید. و طلب کنید آنچه شما خرج کردید و باید که مشرکان طلب کنند آنچه خرج کرده‌اند. این است حکم خدا، فیصله می‌کند میان شما، و خدا دانای با حکمت است.

کشتنی بودم.

سپس ابوبصیر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، همانا، به خدا سوگند که خداوند عهد تو را به جای کرد، همانا تو مرا بدیشان بازگردانیدی و خداوند مرا از شر ایشان نجات داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وای بر مادرش! عجب جنگ افروزی است، اگر کسی همراهش می بود!» ابوبصیر که این سخن را شنید، دانست که آن حضرت او را به کافران قریش بازمی گرداند. وی از مدینه برآمد تا آن که به ساحل دریا رسید. راوی می گوید: ابوجندل بن سهیل از نزد کافران قریش گریخت و به ابوبصیر پیوست و هر مردی از قریش که مسلمان می شد و از مکه بیرون می آمد، به ابوبصیر می پیوست تا آن که ایشان گروهی تشکیل دادند. و به خدا سوگند که چون می شنیدند قافله ای از قریش روانه شام است، بر آن حمله می کردند و آنها را می کشتند و اموالشان را می ربودند.

قریش قاصدی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرستادند و از آن حضرت خواستند که به خاطر خدا و حق قرابت، کسی را نزد ابوبصیر نفرستد و کسی که نزد آن حضرت آید، در امان قرار دارد. (بازگرداندن او به قریش لازم نیست).^۱

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد ابوبصیر و یارانش قاصدی فرستاد و خداوند این آیه را فرود آورد:

«و اوست آن که بازداشت دستهای کافران را

۱- در روایت ابوالاسود از عروه آمده که قریش ابوسفیان بن حرب را نزد آن حضرت فرستادند و پیغام دادند که هر کس نزد تو می آید، ما به او کاری نداریم و از این شرط که او را باید به ما بازگردانی گذشتیم.

از شما و دست شما را از کافران در میان مکه بعد از آن که پیروزمند ساخت شما را برایشان و هست خدا به آن چه می‌کنید بینا» تا - «آن‌گاه که کافران در دل‌های خویش حمیت (غیرت) را از همان حمیت جاهلیت را درآوردند» (الفتح، ۲۴-۲۶). و غیرت آنها این بود که اقرار نکردند که آن حضرت پیامبر خداست و اقرار نکردند که (در صلحنامه) بسم الله الرحمن الرحیم^۱ بنویسند و میان مسلمانان و میان کعبه حایل گشتند.

ابوعبدالله (امام بخاری) (در تفسیر بعضی کلمات غریب که در آیات آمده) گفته است:
 «مَعْرَةٌ» به معنی بیماری‌گری است.^۲
 «تَزَيَّلُوا» به معنی جدا کردن است.^۳

لفظ - حَمَيْتُ الْقَوْمَ - یعنی بازداشتیم قوم را که آزاری به آنها برسد و - تَأَخَمَيْتُ الْحِمَى - یعنی آن را قُرُق کردم که کسی وارد آن نشود.^۴

۲۷۳۳ - از عَقِيل، از زُهْرِي، از عُرْوَة روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت:

همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) زنان مهاجری را که مسلمان شده بودند، امتحان می‌کرد.

و به ما خبر رسیده است آن‌گاه که خداوند این حکم را فرود آورد که: مسلمانان مهرهای

۱- پس از لفظ - وَلَمْ يُقْرُوا - بها آمده است که اشتباه است - درست آن: وَلَمْ يُقْرُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ است.

۲- مراد از آن لفظ - «فَتَضَيَّبْتُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ» در سوره (الفتح: ۲۵) است - یعنی از جهت هلاک ایشان به شما گزند می‌رسد و لفظ - مَعْرَةٌ - را مرض‌گری تفسیر کرده که آبله و خارش در پوست بدن عارض می‌شود که آن را جَرَب نیز گویند.

۳- اشاره به «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (الفتح: ۲۵) است یعنی - اگر از هم جدا می‌بودند (این هر دو فریق) البته عقوبت می‌کردیم کافران را عقوبت دردهنده.

۴- اشاره به «أَلْجَلَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» (الفتح: ۲۶) است. یعنی آن‌گاه که کافران در دل‌های خویش غیرت را از جنس غیرت جاهلیت درآوردند.

زنانی را که مسلمان شده‌اند و به مدینه هجرت کرده‌اند به شوهرانشان که کافراند بازگردانند و مسلمانان را امر کرد که زنان کافره خویش را در نکاح خود نگاه ندارند! عمر بن خطاب دو زن خویش یعنی قَرِیْبَه بنت اَبی اُمیّه، و دختر جَزُول خزاعی را طلاق داد. قریبه با معاویه ازدواج کرد و آن زن دیگر به عقد اَبُو جَهْم درآمد.

و چون کافران از اقرار به ادای آنچه مسلمانان بر زنان خویش خرج کرده بودند ابا ورزیدند خداوند تعالی این حکم را نازل کرد: «اگر از دست شما برود کسی از زنان شما به سوی کافران پس شما عقوبت رسانید (غنیمت بگیرید)» (الممتحنه: ۱۱).

لفظ - عَقَبَ - (که - عَاقَبْتُمْ از آن مأخوذ است و در آیه آمده است) مَهْری است که مسلمانان به کافرانی می‌دهند که زنان ایشان هجرت کرده‌اند و خداوند فرمود که از مهر زنانی که از شوهران مشرک خویش جدا گشته و مهاجرت کرده‌اند، برای مسلمانانی داده شود که زنان ایشان مرتد شده و به سوی مشرکین رفته‌اند (و مشرکین مهر آنها را به شوهران مسلمان‌شان نداده‌اند).

(زهری می‌گوید) به ما خبر رسیده است که ابوبصیر بن اسید ثقفی، که در معاهده صلح، مسلمان و مهاجر بود، نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آمد و اَحْنَس بن شَرِیق به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نوشت تا ابوبصیر را به او بازگرداند. و زهری حدیث ابوبصیر را (که درازترین حدیث صحیح

۱- قبل از نزول این حکم در مورد نکاح زن کافره با مرد مسلمان مانعی نبود.

۲- دختر جزول خزاعی و مادر عبدالله بن نمر است.

بخاری است) اظهار کرد.

باب ۱۶: شرایط در قرض

ابن عمر (رضی الله عنه) و عطاء گفته‌اند: تعیین میعاد در قرض جایز است.

۲۷۳۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) از مردی یاد کرد که وی از مردی از بنی اسرائیل تقاضای هزار دینار قرض کرد و او به مدتی معین به او قرض داد.

باب ۱۷: برده مکاتب^۱

و حلال نبودن شرایطی که مخالف کتاب خداست.

و جابرین عبدالله (رضی الله عنه) گفته است: در مورد بنده مکاتب، شرایط میان او و مالکان وی معتبر است.

و ابن عمر یا عمر گفته است: هر آن شرطی که مخالف کتاب خدا باشد، باطل است، هر چند صد شرط گذاشته شود.

و ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: این قول از هر دویشان یعنی از عمر و ابن عمر روایت شده است.

۲۷۳۵ - از عمره روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بریره آمده و درباره آزادی خود از قید کتابت کمک خواست.

عایشه به او گفت: اگر تو بخواهی مبلغ کتابت تو را به مالکان تو می‌دهم و ولاء تو

۱۶- باب: الشُّرُوطُ فِي الْقَرْضِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَطَاءٌ: إِذَا أَجَلَهُ فِي الْقَرْضِ جَازٌ.

۲۷۳۴ - قَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمَزٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يُسَلِّفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى. [راجع: ۱۴۹۸].

۱۷- بَاب: الْمَكَاتِبِ،

وَمَا لَا يَحِلُّ مِنَ الشُّرُوطِ الَّتِي تُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ.

وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: فِي الْمَكَاتِبِ: شُرُوطُهُمْ بَيْنَهُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ، أَوْ عُمَرُ: كُلُّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَإِنْ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَيُقَالُ عَنْ كِلَيْهِمَا: عَنْ عُمَرَ وَابْنِ عُمَرَ.

۲۷۳۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُهَا بِرَبِيرَةَ تَسْأَلُنِي فِي كِتَابَتِهَا، فَقَالَتْ: إِنْ شِئْتَ أُعْطِيتُ أَهْلَكَ وَيَكُونُ الْوِلَاءُ لِي، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَكَرْتُهُ ذَلِكَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِتَاعِيهَا فَأَعْتِقِيهَا، فَإِنَّمَا الْوِلَاءُ

۱- مکاتب، برده‌ای است که آزادی وی در بدل پرداخت مبلغی به طور تدریجی با او موافقت شده باشد.

از آن من باشد، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد عایشه موضوع را به او اطلاع داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «او را خریده و آزاد کن و ولاء برای کسی است که آزاد کرده است».

سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت: «مردم را چه شده شرایطی می‌گذارند که در کتاب خدا نیست. کسی که شرطی بگذارد که در کتاب خدا نباشد، او را از آن شرط نفعی نیست هر چند صد شرط گذاشته شود».

باب ۱۸: آنچه جایز است از شرط گذاشتن

و استثناء کردن در اقرار و شرطهایی که مردم میان خویش متعارف کرده‌اند. اگر کسی بگوید که وی صد واحد از من طلبکار است اگر یک یا دو واحد استثناً کند رواست.

از ابن عون روایت است که ابن سیرین گفت: مردی به کرایه دهنده می‌گوید: شتران خود را آماده کن، اگر روز چنین و چنان با تو نروم صد درهم به تو می‌دهم. و همان روز او بیرون نمی‌رود.

شریح گفته است: اگر کسی به رضا و رغبت خود بدون آنکه مجبور شود، خود را به شرطی مقید می‌کند، ایفای آن بر وی لازم می‌گردد.

ایوب به روایت از ابن سیرین گفته است: مردی از کسی غله خرید و گفت: اگر روز چهارشنبه نزد تو نیامدم میان من و تو بیعی نیست و او در آن روز نیامد.

شریح (قاضی) به مشتری گفت: تو خلاف

لَمَنْ أَعْتَقَ». ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمَنْبَرِ، فَقَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنْ اشْتَرَطَ مِائَةَ شَرْطٍ». [راجع: ۴۵۶. أخرجه بطوله: ۱۰۷۵، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ۱۵۰۴، برقم ۲۶۱].

۱۸- باب: مَا يَجُوزُ مِنْ

الاشْتِرَاطِ وَالْتَّنْيَا فِي الْإِقْرَارِ،

وَالشُّرُوطِ الَّتِي يَتَعَارَفُهَا النَّاسُ بَيْنَهُمْ، وَإِذَا قَالَ مِائَةَ إِلَّا وَاحِدَةً أَوْ ثِنْتَيْنِ.

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ: قَالَ رَجُلٌ لِكَرِيهِ:

أُرْجِلُ رِكَابَكَ

فَإِنْ لَمْ أُرْجِلْ مَعَكَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، فَلَكَ مِائَةُ دَرَاهِمٍ، فَلَمْ يَخْرُجْ، فَقَالَ شَرِيحٌ: مَنْ شَرَطَ عَلَى نَفْسِهِ طَاعَةً غَيْرَ مَكْرَهٍ فَهُوَ عَلَيْهِ.

وَقَالَ أَيُّوبُ: عَنِ ابْنِ سِيرِينَ: إِنَّ رَجُلًا بَاعَ طَعَامًا

وَقَالَ: إِنَّ لَمْ أَتِكَ الْأَرْبَعَاءَ فَلَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَيْعٌ، فَلَمْ

يَجِيءَ، فَقَالَ شَرِيحٌ لِلْمُشْتَرِي: أَنْتَ أَخْلَقْتَ، فَفَضَى

عَلَيْهِ.

شروط عمل کردی و به فسخ معامله حکم کرد.
 ۲۷۳۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده: خدای را نود و نه نام است، یعنی از صد یکی کمتر، هر کس که آنها را بشمارد وارد بهشت می گردد^۱.

۲۷۳۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ اسْمًا ، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . [انظر : ٦٤١٠ ، ٧٣٩٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٧٧] .

۱۹- باب : الشُّرُوطُ فِي الْوَقْفِ

باب ۱۹: شرایط مال وقف

۲۷۳۷ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر (بن خطاب) در موضع خیبر زمینی (از سهم غنیمت) به دست آورد و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد تا در آن مورد با وی مشورت کند. وی گفت: یا رسول الله، در خیبر مرا زمینی میسر شده است که هرگز از آن بهتر مرا میسر نشده بود. در مورد آن زمین چه می فرمایی؟

۲۷۳۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ : أَتَيْتَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، فَاتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَسْتَأْمُرُهُ فِيهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ ، لَمْ أَصِبْ مَالًا قَطُّ أَنفَسَ عِنْدِي مِنْهُ ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ ؟ قَالَ : « إِنَّ شَيْئًا حَبَسَتْ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقَتْ بِهَا » . قَالَ : فَتَصَدَّقْ بِهَا عُمَرُ : أَنَّهُ لَا يَبِيعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ ، وَتَصَدَّقْ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ ، وَفِي الْقُرْبَى ، وَفِي الرِّقَابِ ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَابْنِ السَّبِيلِ ، وَالضَّيْفِ ، لَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ ، وَيُطْعِمَ غَيْرَ مَتَمَوْلٍ .

آن حضرت فرمود: اگر می خواهی اصل زمین را وقف کن و محصول آن را صدقه بده. راوی می گوید: عمر آن زمین را صدقه (وقف) کرد و نوشت این که، زمین مذکور فروخته نشود، و بخشیده نشود، و به میراث برده نشود. و محصول آن را برای تهیدستان، خویشاوندان برای و آزادی بردگان، و در راه خدا و مسافران و میهمانان صدقه کرد. و بر کسی که از آن سرپرستی می کند اگر مطابق معروف از حاصل آن می خورد و می خوراند بر وی گناهی نیست، در صورتی که به قصد مال اندوزی نباشد.

قال فَحَدَّثْتُ بِهِ ابْنَ سِيرِينَ ، فَقَالَ : غَيْرَ مُتَأَثِّلٍ مَالًا . [راجع : ٢٣١٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٢٢] .

(ابن عون) می گوید: این حدیث را به ابن سیرین گفتم. وی گفت: - غیر متأثّل مالاً (عوض غیر متولّ)، به قصد جمع آوری مال نباشد.

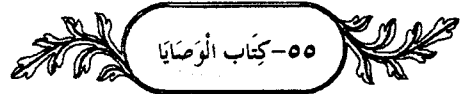
۱- یعنی خداوند را به همین نامها ستایش و ستایش کند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب وصایا

«سفارش تملیک مال بعد از مرگ»



۵۵- کِتَابُ الْوَصَايَا

۱- بَابُ الْوَصَايَا

باب ۱: وصایا

و فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) «وصیت مرد نزد وی نوشته شده است».

و فرموده خدای تعالی: «لازم کرده شد به شما، وقتی که پیش آید یکی از شما را مرگ، اگر مال بگذارد وصیت کردن برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکویی، لازم شد این کار بر متقیان.

پس هر که بدل کند وصیت را بعد از آن که شنیدش، جز این نیست که گناه تبدیل آن بر دوش کسانی است که بدل می کنند آن وصیت را هر آینه خدا شنوای داناست.

پس هر که دریابد از وصیت کننده ظلمی یا گناهی، پس صلاح آرد در میان ایشان، پس هیچ گناه نیست بر وی، هر آینه خدا آمرزنده مهربان است» (البقره: ۱۸۰-۱۸۲).

(امام بخاری می گوید) کلمه «جَنَفًا» (در آیه مذکور که معنی آن را گناه دانسته اند) به معنی میل است. کلمه «متجانف» (المائده: ۱) به معنی متمایل است.^۱

۲۷۳۸ - از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَصِيَّةُ الرَّجُلِ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۸۰-۱۸۲]. جَنَفًا: مَيْلًا. ﴿مُتَجَانِفًا﴾ [المائدة: ۳]: مَائِلًا.

۲۷۳۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا: مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ

۱- جَنَفَ: عملی است که از روی خطا سرزند و اثم - عمل قصدی است (شرح شیخ الاسلام).

مرد مسلمانی که چیزی دارد که قابل وصیت است، سزاوار نیست که دو شب بخوابد، مگر آن که وصیت وی نوشته شده نزد وی باشد». متابعت کرده است (مالک را) محمد بن مسلم از عمرو، از ابن عمر، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۲۷۳۹ - از عمرو بن حارث - برادر همسر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) یعنی برادر جویریة بنت حارث - روایت است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به هنگام مرگ نه درهمی از خود میراث گذاشت و نه دیناری، و نه کنیزی و نه غلامی، و نه چیزی، به جز قاطر سفید و سلاح او و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

۲۷۴۰ - از طلحة بن مُصَرِّف روایت است که گفته: از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنه) پرسیدم: آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وصیت کرده است؟ گفت: نی. گفتم: پس بر مردم چگونه وصیت گردانیده شده است - یا - به وصیت مأمور گشته اند گفت: آن حضرت با تمسک به کتاب خدا، به وصیت امر کرده است.

۲۷۴۱ - از ابراهیم روایت است که اسود گفت: نزد عایشه (رضی الله عنها) اظهار کردند که علی (رضی الله عنه) (در امر خلافت) وصی بوده است. وی گفت: چه وقت به او وصیت کرده بود، در حالی که آن حضرت (تا دم مرگ) بر سینه من تکیه کرده بود - یا چنین گفت - در کنار من تکیه کرده بود، و از من تشت (آب) خواست و سپس در کنار من خمیده شد و من در نیافتم که آن حضرت مرده است. پس کی به او وصیت کرده بود.

اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيْتُ لِيَلْتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». [اخرجه مسلم: ۱۶۲۷].

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۲۷۳۹ - حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْحَارِثِ، خَتَنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ، قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ مَوْتِهِ دَرَاهِمًا، وَلَا دِينَارًا، وَلَا عَبْدًا، وَلَا أَمَةً، وَلَا شَيْئًا، إِلَّا بَعَثْتَهُ الْبَيْضَاءَ، وَسِلَاحَهُ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً. [انظر: ۴۲۸۷۳، ۴۲۹۱۲، ۴۳۰۹۸، ۴۴۶۶۱].

۲۷۴۰ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا مَالِكٌ: هُوَ ابْنُ مَغُولٍ: حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ مُصَرِّفٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْصَى؟ فَقَالَ: لَا، قُلْتُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ، أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ. [انظر: ۴۴۶۰، ۵۰۲۲]. اخرجه مسلم: ۱۶۳۴].

۲۷۴۱ - حَدَّثَنَا عَمْرٍو بْنُ زُرَّارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ اِبْرَاهِيمَ عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا ﷺ كَانَ وَصِيًّا، فَقَالَتْ: مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ، وَقَدْ كُنْتُ مُسْنَدَتَهُ إِلَى صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: حَجْرِي، فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقَدْ انْحَنَّتْ فِي حَجْرِي، فَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟ [انظر: ۴۴۵۹]. اخرجه مسلم: ۱۶۳۶].

باب ۲: وارثین را توانگر گذاشتن بهتر از آن است که دست تکدی به سوی مردم دراز کنند

۲۷۴۲- از سعد بن ابی وقاص (رضی الله عنه) روایت است که گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عیادت من آمد و من به مکه بودم.

(راوی می گوید) سعد را خوش نمی آمد که در سرزمینی بمیرد که از آن مهاجرت کرده بود. آن حضرت فرمود: (خداوند (سعد) بن عفرا را (هدف سعد بن خوله است که در مکه مرد) رحمت کند» (سعد می گوید): گفتم: یا رسول الله، آیا تمام مال خود را (به صدقه) وصیت کنم؟ آن حضرت گفت: «نی»

گفتم: نیمه آن را. فرمود: «نی» گفتم: سومین حصه آن را. فرمود: «آری، سومین حصه، هر چند سومین حصه هم زیاد است. این که وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که نیازمند بگذاری تا به سوی مردم دست دراز کنند که به ایشان چیزی بدهند. همانا هر آنچه را نفقه می کنی همان صدقه است، تا آن که لقمه ای را که برمی داری و به دهان زن خود می گذاری (در زمره صدقه است) و نزدیک است که خداوند تو را از این مریضی برهاند و عمر تو را دراز گرداند و برخی از مردم (مسلمان) از تو بهره مند گردند و برخی دیگر (کافران) از تو زیان مند شوند»^۱ و سعد در آن روز فقط یک دختر داشت.

۲- بَاب : اَنْ يَتْرُكَ وَرَثَتَهُ اَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ اَنْ يَتَكَفَّفُوا النَّاسَ .

۲۷۴۲- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا سُبَيْانُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَاَنَا بِمَكَّةَ ، وَهُوَ يَكْرَهُ اَنْ يَمُوتَ بِالْاَرْضِ الَّتِي هَاجَرَ مِنْهَا ، قَالَ : «يَرْحَمُ اللهُ اَبْنَ عَفْرَاءَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ ، اَوْصِي بِمَالِي كُلِّهِ ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : فَالْشَّطْرُ ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : التُّلْتُ ؟ قَالَ : «فَالْتُّلْتُ ، وَالتُّلْتُ كَثِيرٌ ، اِنَّكَ اَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ اَغْنِيَاءَ ، خَيْرٌ مِنْ اَنْ تَدْعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي اَيْدِيهِمْ ، وَاِنَّكَ مَهْمَا اَنْفَقْتَ مِنْ نَفَقَةٍ فَاَنْهَا صَدَقَةٌ ، حَتَّى اللُّقْمَةُ الَّتِي تَرَقْمُهَا اِلَى فِي امْرَاَتِكَ ، وَعَسَى اللهُ اَنْ يَرْفَعَكَ ، فَيَنْتَفِعَ بِكَ نَاسٌ وَيُضْرِبَكَ آخَرُونَ» . وَكَمْ يَكُنْ لَهُ يَوْمَئِذٍ اِلَّا ابْنَةٌ . [راجع: ۵۶. اخرج مسلم: ۱۶۲۸.]

۱- سعد بن ابوقاص همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده بود از آن مرض شفا یافت و تا پنجاه سال دیگر زنده ماند و جهاد کرد و لشکر او به غنایم جنگی زیادی دست یافت و کافران از وی زیان دیدند. و اوست فاتح جنگ قادسیه.

۳- بَابُ : الْوَصِيَّةِ بِالثُّلُثِ

باب ۳: وصیت به سوم حصه از مال

و حسن گفته است: وصیت ذمی جواز ندارد به جز سوم حصه از مال متروکه وی. و خداوند تعالی فرموده است: «و فرمودیم که حکم کن میان ایشان به آنچه فرود آورده است خدا» (المائدة: ۴۹).

۲۷۴۳ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: اگر مردم وصیت را از سوم حصه به چهارم حصه مال متروکه کاهش دهند، بهتر است؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «آری، سومین حصه، هرچند یک سوم حصه هم زیاد است».

۲۷۴۴ - از سعد (رضی الله عنه) روایت است که گفت: من بیمار شدم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول الله! خداوند را دعا کن که مرا در ملکی که عقب گذاشته ام (مکه) بازنگرداند (تا در آن جا بمیرم).

آن حضرت فرمود: «باشد که خداوند تو را از این بیماری بر خیزاند و نفع تو را به مردم برساند».

گفتم: قصد دارم که (در مورد مال خود پس از مرگ) وصیت کنم و من فقط یک دختر دارم. گفتم: آیا به نیمه مال وصیت کنم؟ فرمود: «نیمه مال زیاد است» گفتم: سومین حصه مال، فرمود: «سومین حصه، سومین حصه زیاد است - یا گفت - بسیار است».

(راوی می گوید): مردم به سوم حصه مال وصیت کردند و همین مقدار برای آنها جایز گردید^۱.

وَقَالَ الْحَسَنُ: لَا يَجُوزُ لِلذَّمِيِّ وَصِيَّةٌ إِلَّا الثُّلُثُ .
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ . [المائدة: ۴۹] .

۲۷۴۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَوْ عَصَى النَّاسُ إِلَهِي الرَّبَّعَ ، لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ أَوْ كَبِيرٌ» . [أخرجه مسلم : ۱۶۲۹] .

۲۷۴۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَاءُ بْنُ عَبْدِ عَدِيٍّ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ ، عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : مَرَضْتُ ، فَعَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ لَا يَرُدَّنِي عَلَى عَقْبِي ، قَالَ : لَعَلَّ اللَّهَ يَرْفَعُكَ ، وَيَنْفَعُ بِكَ نَاسًا . قُلْتُ : أُرِيدُ أَنْ أَوْصِيَ ، وَإِنَّمَا لِي ابْنَةٌ ، قُلْتُ : أَوْصِي بِالنِّصْفِ ؟ قَالَ : «النِّصْفُ كَثِيرٌ» . قُلْتُ : فَأَلِثْتُ ؟ قَالَ : «الثُّلُثُ ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ ، أَوْ كَبِيرٌ» قَالَ : فَأَوْصَى النَّاسُ بِالثُّلُثِ ، وَجَازَ ذَلِكَ لَهُمْ . [راجع: ۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۸] .

۱- وصیت به بیشتر از سوم حصه مال متروکه که صدقه داده شود بدان سبب جایز نیست که حق ورثه در میان است.

۴- بَاب : قَوْلِ الْمُوصِي
لِوَصِيهِ : تَعَاهِدُ وَلَدِي ،
وَمَا يَجُوزُ لِلْوَصِيِّ مِنَ الدَّعْوَى

۲۷۴۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسَلَّمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ ، عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ عْتَبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهْدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنْ ابْنَ وَليدَةَ زَمْعَةَ مَنِي ، فَأَقْبَضَهُ إِلَيْكَ : فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ ، فَقَالَ : ابْنُ أَخِي قَدْ كَانَ عَهْدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنِ زَمْعَةَ فَقَالَ : أَخِي وَأَبْنُ أُمِّهِ أَبِي ، وَلِدٌ عَلَيَّ فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي ، كَانَ عَهْدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَأَبْنُ وَليدَةَ أَبِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ ابْنِ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِي مِنْهُ » * لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بَعْتَبَةَ ، فَمَارَاهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ۲۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۷ مختصراً] .

باب ۴: گفته وصیت کننده برای وصی:
از فرزند م مراقبت کن و دعاوی ای که برای
وصی جایز است.

۲۷۴۵ - از عروۀ بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: عتبه بن ابی وقاص به برادر خود سعد بن ابی وقاص وصیت کرد که پسر کنیز زمعه از نطفه من است، او را نزد خود بیاور. چون سال فتح مکه فرا رسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: این پسر برادر من است که درباره او به من وصیت کرده است. عبد بن زمعه ایستاد و گفت: او برادر من است و پسر کنیز پدر من که بر بستر او زاده شده است. هر دویشان موضوع را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) آوردند.

سعد گفت: یا رسول الله، این پسر برادر من است که در مورد وی به من وصیت کرده است.

عبد بن زمعه گفت: برادر من و پسر کنیز پدر من است.

رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «این پسر از آن تو است، ای عبد بن زمعه، پسر برای صاحب بستر است و زناکار را سنگ است» سپس آن حضرت به (همسر خود) سوده بنت زمعه گفت: «از این پسر (هرچند پسر پدر تو باشد) در حجاب باش».

و این فرموده وی بدان سبب بود که مشابهت آن پسر را به عتبه مشاهده کرده بود. و آن پسر سوده را تا دم مرگ ندید.

۵- بَاب : إِذَا أَوْمَأَ الْمَرِيضُ

باب ۵: اگر مریض با سر خود اشارتی کند که واضح باشد، جواز دارد.

بِرَأْسِهِ إِشَارَةً بَيِّنَةً جَازَتْ

۲۷۴۶- از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مردی یهودی سر دختری را در میان دو سنگ کوفت و آن شکست. به آن دختر گفته شد: کی این کار را کرد، آیا فلان، آیا فلان، تا آن که نام یهودی برده شد. وی با سر خود اشاره کرد. مرد یهودی آورده شد و او را نگاه داشتند تا آن که اعتراف کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به قصاص) امر کرد و سر وی با سنگ کوفته شد.

۲۷۴۶- حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ أَبِي عِبَادٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجْرَيْنِ ، فَقِيلَ لَهَا : مَنْ فَعَلَ بِكَ ، أَوْ فُلَانٌ ، أَوْ فُلَانٌ ، حَتَّى سَمِيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا ، فَجِيءَ بِهِ ، فَلَمَّ يَزَلْ حَتَّى اعْتَرَفَ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم فَرَضَّ رَأْسَهُ بِالْحِجَارَةِ . [راجع : ۲۴۱۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۲] .

۶- بَاب : لَا وَصِيَّةَ لَوَارِثٍ

باب ۶: برای وارث وصیت جواز ندارد^۱

۲۷۴۷- از عطاء روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: مال میراث (در اوایل اسلام) به پسر می‌رسید و برای پدر و مادر وصیت می‌شد. خداوند هر آنچه خواست از این حکم نسخ کرد و سهم میراث مرد را دو چند سهم میراث زن گردانید و برای هر یک از پدر و مادر ششم حصه مقرر گردانید و سهم زن را از میراث شوهر هشتم حصه و چهار حصه تعیین نمود و سهم شوهر را از میراث زن مناصفه و چهارم حصه تعیین کرد.^۲

۲۷۴۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ وَرْقَاءَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ ، وَجَعَلَ لِلْأَبْوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسَ ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ وَالرُّبْعَ ، وَلِلزَّوْجِ الشُّطْرُ وَالرُّبْعَ . [انظر : ۴۵۷۸] .

باب ۷: صدقه دادن به وقتی که مرگ نزدیک

شود

۷- بَاب : الصَّدَقَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ

۱- این لفظ حدیثی است مرفوع که نزد محدثین ثابت الاصل است و تمایل شافعی به تواتر آن است. فخر رازی و غیری در تواتر آن نزاع کرده‌اند. شاید این حدیث بر شرط مؤلف ثابت نبوده است که سند آن را ذکر نکرده و من حیث المعنی در عنوان باب آورده است (شرح شیخ الاسلام).
۲- یعنی اگر شوهر از خود فرزند به جای گذاشته باشد، زن وی هشتم حصه مال را میراث می‌برد در غیر آن چهارم حصه را میراث می‌برد و همچنان اگر زن از خود فرزند به جای گذاشته باشد، شوهر وی چهارم حصه مال او را میراث می‌برد و در غیر آن نیمه مال را میراث می‌برد.

۲۷۴۸ - از ابوزرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: مردی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «یا رسول الله، کدام صدقه بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «این که صدقه دهی در حالی که صحت داری و حرص مال داری و امید داری که توانگر شوی و از فقر می ترسی و تا آن زمان درنگ نمی کنی که جان به رگ گردن برسد و آن گاه بگویی: چقدر به فلان کس، چقدر به فلان کس داده شود. در صورتی که مال تو از آن فلان کس (ورثه) است!».

۲۷۴۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ ، عَنْ سُمَيَانَ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ ؟ » قَالَ : « أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبُ حَرِيصٍ ، تَأْمَلُ الْغَنَى ، وَتَخْشَى الْفَقْرَ ، وَلَا تَهْمَلُ ، حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ الْحُلُقُومَ ، قُلْتَ : لِفُلَانٍ كَذَا ، وَلِفُلَانٍ كَذَا ، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ رضی الله عنه . [راجع : ۱۴۱۹ . أخرجه مسلم : ۱۰۳۲ بلفظ « صحیح »] .

۸- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ ﴾

[النساء : ۱۱] .

باب ۸: فرموده خدای تعالی
«و این تقسیم بعد از ادای وصیتی است که مرده (در زمان حیات) به آن فرموده یا بعد از ادای دین» (النساء: ۱۱) ۲.
و یادآوری شده که: شَرِيح و عُمَرَبْن عبدالعزیز و طاؤس و عطأ و ابن اذینه اقرار مریض را به قرض وی اجازه داده اند ۳.
حسن گفته است: سزاوارترین حالتی که مرد بدان تصدیق می شود واپسین روز دنیا و نخستین روز آخرت وی است (اقرار به وقت مرگ اعتبار دارد) و ابراهیم و حکم گفته اند: اگر وارث از قرضی که بر ذمت وی است تبرئه شود، تبرئه است (وارثان دیگر حق اعتراض و دعوی بر وی ندارند). و رافع بن خدیج وصیت کرد این که: بر زن وی فزاریه اعتراضی نشود و دروازه خانه که مال وی در آن است، گشاده

وَيُذَكِّرُ : أَنْ شَرِيحًا وَعُمَرَبْن عَبْدِ الْعَزِيزِ وَطَاوُسًا وَعَطَاءً وَابْنَ أَدِيْنَةَ : أَجَازُوا إِقْرَارَ الْمَرِيضِ بَدِينِ .
وَقَالَ الْحَسَنُ : أَحَقُّ مَا تَصَدَّقَ بِهِ الرَّجُلُ آخِرَ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ .
وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَالْحَكَمُ : إِذَا أَبْرَأَ الْوَارِثُ مِنَ الدَّيْنِ بَرِيءٌ .
وَأَوْصَى رَافِعُ بْنُ خَدِيْجٍ : أَنْ لَا تُكْشَفَ أَمْرَأَتُهُ الْفَزَارِيَّةُ عَمَّا أَغْلَقَ عَلَيْهِ بِأَبِهَا .
وَقَالَ الْحَسَنُ : إِذَا قَالَ لِمَمْلُوكِهِ عِنْدَ الْمَوْتِ : كُنْتُ أَعْتَمْتُكَ ، جَازَ .
وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ عِنْدَ مَوْتِهَا : إِنَّ رَوْحِي قِضَانِي وَقَبِضْتُ مِنْهُ ، جَازَ .
وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَا يَجُوزُ إِقْرَارُهُ لِسُوءِ الظَّنِّ بِهِ لِلْوَرَثَةِ ، ثُمَّ اسْتَحْسَنَ فَقَالَ : يَجُوزُ إِقْرَارُهُ بِالْوَدِيْعَةِ وَالْبِضَاعَةِ وَالْمُضَارَبَةِ .

۱- یعنی اگر وارث تو نخواهد، وصیت تو را که بیش از سوم حصه مال متروکه باشد، اجرا نمی کند.

۲- مقصود تقدم دین و وصیت بر میراث است؛ یعنی قبل از تقسیم مال متروکه اگر مرده قرض داشته باشد، و یا وصیتی کرده باشد، باید داده شود.

۳- یعنی اگر مریض به قرضداری خود اقرار کند، چون بعبودت به قول وی اعتبار داده شود و قرض او را ادا کند. لفظ (يُذَكِّرُ) یعنی یادآوری می شود که به صیغه مجهول آمده است، اشاره به عدم ثبوت صحت این روایت نزد مؤلف است، چنان که در شرح شیخ الاسلام آمده است.

نشود.

و حسن گفته است: اگر کسی به هنگام مرگ به برده خود بگوید که: تو را آزاد کردم - جواز دارد.

و شعبی گفته است: اگر زن به هنگام مرگ خود بگوید که: همانا شوهر من حق (مهر) مرا ادا کرده است و من از وی گرفته‌ام. جواز دارد و بعضی مردم گفته‌اند: اقرار وی (به وقت مرگ) بنا بر بدگمانی وارثان نسبت به وی جواز ندارد. و سپس استحسان کرده و گفته‌اند: اقرار وی به مالی که نزد وی امانت است، و مالی که بضاعت است و مالی که به مضاربت است، جواز دارد.^۲

و همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «از گمان بد خود را دور بدارید؛ زیرا که گمان بعد دروغ‌ترین سخن است» و مال مسلمانان (برای ورثه) حلال نمی‌شود (که با بدگمانی تصرف کنند) به دلیل فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم): «نشانه منافق آن است که چون امانتی بدو سپرده شود، خیانت کند». و خداوند تعالی فرموده است: «هر آینه خدا می‌فرماید شما را که ادا کنید امانتها را به اهل آن»

(النساء: ۵۸).

و خداوند در این حکم وارث و غیر او را خاص نساخته است. حدیث نشانه منافق را، عبدالله بن عمرو از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت

وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ». [راجع: ۵۱۴۳]

وَلَا يَحِلُّ مَالُ الْمُسْلِمِينَ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ: إِذَا أُؤْتِمِنَ حَانَ». [راجع: ۵۱۴۳]

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸]. قَلِمٌ يَخْصُ وَارِثًا وَلَا غَيْرُهُ.

فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۴]

۱- مراد از بعضی مردم کنایه از امام ابوحنیفه است، گویی در نظرات وی تناقض است، زیرا اقرار به وقت مرگ را نسبت بدگمانی وارثان جایز ندانسته است و سپس اقرار را در مورد مال امانت و مال بضاعت و مال مضاربت اعتبار داده است.
 ۲- بضاعت دادن مال برای حصول منفعت است و چنان‌که کسی در وقت مرگ بگوید که این سرمایه از فلان کس است، یا بگوید که فلان کس شریک مضارب اوست.

کرده است.

۲۷۴۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «منافق را سه نشانه است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون بدو امانتی سپرده شود، خیانت کند و چون وعده کند، خلاف ورزد».

۲۷۴۹ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : قَالَ : « آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ، وَإِذَا أَوْثِمَ خَانَ ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ » . [راجع : ۳۳ . أخرجه مسلم :

[۵۹]

۹- بَاب : تَأْوِيلُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

باب ۹: تعبیر فرموده خدای تعالی

«[تقسیم میراث] بعد از ادای وصیتی است که مرده کرده است و یا بعد از ادای دین که بر ذمه‌ی اوست»
(النساء: ۱۱).

و از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یادآوری شده که ادای دین را پیش از وصیت حکم کرده است. و فرموده خدای تعالی:
«همانا خداوند به شما امر می‌کند که امانتهای مردم را به صاحبان آن باز گردانید»
(النساء: ۵۸).

و ادای امانت (که واجب است) مقدم است بر ادای وصیت که تطوع و نافله است.
و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «صدقه نیست مگر آن که ناشی از توانگری باشد»^۱.
و ابن عباس گفته است: غلام بدون اجازه مالک خود وصیت نکند^۲. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «غلام نگهبان مال مالک خود است»^۳.

۲۷۵۰ - از عروه بن زبیر روایت است که

﴿ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ﴾ [النساء: ۱۱].

وَيُذَكَّرُ : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَضَى بِالَّذِينَ قَبْلَ الْوَصِيَّةِ . وَقَوْلُهُ : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ﴾ [النساء: ۵۸] . فَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ أَحَقُّ مِنْ تَطَوُّعِ الْوَصِيَّةِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « لَا صَدَقَةٌ إِلَّا عَنْ ظَهْرِ غَنَى » .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَا يُوصِي الْعَبْدُ إِلَّا بِأَذْنِ أَهْلِهِ ،
وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « الْعَبْدُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ » [راجع :

[۱۴۲۷، ۱۴۲۶]

۲۷۵۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ،

۱- قرضداری ناشی از توانگری نیست.

۲- دینی که بر ذمه غلام است موقوف به اجازه مالک وی نیست.

۳- وی اجازه ادای دین معاملاتی را که انجام داده دارد، نه وصیت را.

عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ رضي الله عنه قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حُلُوٌّ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ، فِيهِ وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَا أَرَى أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا، حَتَّى أَفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَا لِيُعْطِيَهُ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي أَعْرَضُ عَلَيْهِ حَقُّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا النَّعْيِ فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ. فَلَمْ يَرِزْ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم حَتَّى تُوفِّيَ رَحِمَهُ اللَّهُ. [راجع: ۱۴۷۲].

آخرجه مسلم: ۱۰۳۵ [مختصراً].

حکیم بن حزام (رضی الله عنه) گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چیزی طلبیدم و آن حضرت به من بخشید، بار دیگر طلبیدم و باز به من بخشید و سپس به من گفت: «ای حکیم، همانا این مال دنیا سبز و شیرین است. کسی که آن را به سخاوت نفس بستاند، برای وی برکت داده می شود و کسی که آن را از روی حرص و طمع بگیرد به او برکت داده نمی شود و او بسان کسی است که می خورد و سیر نمی شود. دست بالا بهتر است از دست پایین» (حکیم می گوید): گفتم: یا رسول الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو از کسی چیزی نخواهم گرفت تا آن که با دنیا وداع گویم.

ابوبکر، حکیم را نزد خود فرا می خواند تا به او چیزی بدهد، او نمی پذیرفت که از وی چیزی بگیرد. سپس عمر او را فراخواند که به او چیزی بدهد وی از پذیرفتن آن خودداری کرد.

عمر گفت: ای گروه مسلمانان، همانا من حق او را که خداوند از همین مال غنیمت بر او مقرر داشته بر او عرضه می کنم و او از گرفتن آن امتناع می ورزد. حکیم پس از زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هرگز چیزی از کسی نگرفت تا آن که وفات کرد. رحمت خدا بروی.

۲۷۵۱ - از سالم، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همه شما نگهبانید و مسئول زبردستان خویش می باشید، امام نگهبان است و مسئول رعیت خود است. مرد نگهبان امور خانه خود است

۲۷۵۱ - حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّخْتَانِيُّ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْإِمَامُ

و مسئول اعضای خانواده خود است، و زن نگهبان خانه شوهر خود است و مسئول حالات اهل خانه است. خادم نگهبان مال آقای خود است و مسئول امور آن است».

ابن عمر می گوید: گمان می کنم که آن حضرت فرمود: «مرد نگهبان مال پدر خود است».

رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا رَاعِيَةٌ وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا ، وَالْخَادِمُ فِي مَالِ سَيِّدِهِ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ».

قال : وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ : «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ» . [راجع : ۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۸۲۹] .

باب ۱۰: اگر کسی برای اقارب خویش وقف یا وصیت کند

از ثابت روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «آن (باغ) را برای اقارب محتاج خود وقف کن و او آن را برای حسان و ابی بن کعب بخشید. و انصاری گفته است: پدر من از، ثمامه، از انس، مثل حدیث برایم روایت کرده و گفته است: آن حضرت فرمود: «آن را برای نزدیکان محتاج خود وقف کن»!

انس گفت: ابوطلحه آن را برای حسان و ابی بن کعب بخشید و آنها نسبت به من به ابوطلحه نزدیکتر بودند. و نسبت قرابت حسان و ابی به ابوطلحه چنین بود که نام ابوطلحه زید بن سهل بن اسود بن حرام بن عمرو ابن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام است. ابوطلحه و حسان در حرم که پشت سوم آنها می باشد به هم می پیوندند.

و حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است بنابراین

۱۰- بَاب : إِذَا وَقَّفَ أَوْ

أَوْصَى لِأَقْرَبِيهِ ، وَمِنَ الْأَقْرَبِ

وَقَالَ ثَابِتٌ : عَنْ أَنَسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ أَقْرَابِكَ» . فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ .

وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ مِثْلَ حَدِيثِ ثَابِتٍ ، قَالَ : «اجْعَلْهَا لِفُقَرَاءِ قَرَابَتِكَ» . قَالَ أَنَسٌ : فَجَعَلَهَا لِحَسَّانَ وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ ، وَكَانَا أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنِّي ، وَكَانَ قَرَابَةُ حَسَّانَ وَأَبِي مِنِ أَبِي طَلْحَةَ ، وَأَسْمُهُ زَيْدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ الْأَسْوَدِ بْنِ حَرَامِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ زَيْدِ مَنَاتِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ . وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتِ بْنِ الْمُنْذَرِ بْنِ حَرَامِ ، فَيَجْتَمِعَانِ إِلَى حَرَامِ ، وَهُوَ الْأَبُ الثَّلَاثُ ، وَحَرَامُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ زَيْدِ مَنَاتِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ ، فَهُوَ يَجْمَعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأَبِيًّا إِلَى سِتَّةِ آبَاءٍ إِلَى عَمْرٍو بْنِ مَالِكِ . وَهُوَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ ابْنِ قَيْسِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَالِكِ ابْنِ النَّجَّارِ ، فَعَمْرٍو بْنُ مَالِكِ يَجْمَعُ حَسَّانَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأَبِيًّا . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِذَا أَوْصَى لِقَرَابَتِهِ فَهُوَ إِلَى آبَائِهِ فِي الْإِسْلَامِ .

۱- یعنی با روایت قبلی اندکی در لفظ فرق دارد نه در معنی.

حرام، ابوظلحه و حَسَّان و اَبی را در خود جمع می‌کند تا این که به پدر ششم می‌رسد که عَمْرُو بن مالک است.

و اَبی بن کعب ابن قیس بن عُبَید بن زید بن مُعاویه بن عَمْرُو بن مالک ابن نجار است. بنابراین عَمْرُو بن مالک، حَسَّان و ابوظلحه و اَبی را در خور جمع می‌کند. و برخی گفته‌اند: اگر کسی از دارایی خود به نزدیکان خود وصیت می‌کند آن وصیت درباره همان پدرانی اعتبار دارد که در اسلام بوده‌اند.

۲۷۵۲ - از عبدالله بن ابی طلحه روایت است که آنس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوظلحه گفت: «صلاح در آن می‌بینم که (باغ خود را) به اقربای خود صدقه کنی» ابوظلحه گفت: این کار را می‌کنم یا رسول الله.

ابوظلحه آن را میان اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد^۱.

ابن عباس گفته است: آن‌گاه که این آیه نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» (الشعراء: ۲۱۴).

آن حضرت اقارب خویش را بانگ می‌زد که: «ای بنی فِهْر، ای بنی عَدِی» که از قبیله قریش بودند^۲.

ابوهریره گفته است: آن‌گاه که این آیت نازل شد: «بترسان از عذاب خدای خویشان نزدیکتر خود را» پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای معشر قُرَیش».

۲۷۵۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا رضی الله عنه قَالَ : قَالَ : النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم لِأَبِي طَلْحَةَ : «أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ» . قَالَ أَبُو طَلْحَةَ : أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِيهِ وَبَنِي عَمِّهِ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَمَّا نَزَلَتْ ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] . جَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم يَنَادِي : « يَا بَنِي فِهْرٍ ، يَا بَنِي عَدِيٍّ » . لِبَطْوَنِ قُرَيْشٍ . وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴾ . قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ » . [راجع: ۱۴۶. أخرجه مسلم : ۹۹۸ مطولاً .]

۱- یعنی اقارب خویشاوندان پدری است.

۲- چون لفظ اقارب بر قریش استعمال شده و قریش خویشاوندان پدری آن حضرت است پس - اقارب - به معنی خویشاوندان پدری است.

۱۱- بَاب : هَلْ يَدْخُلُ النِّسَاءُ وَالْوَالِدُ فِي الْأَقَارِبِ

باب ۱۱: آیا زنان و فرزندان (در وصیت)، شامل

اقارب‌اند؟

۲۳۷۵۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: آن‌گاه که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد: «بترسان از عذاب خدا خویشان نزدیکتر خود را» رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: «ای معشر قریش - یا کلمه مانند آن گفت - نفسهای خود را بخرید! من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای اولاد عبدمناف من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمایم. ای عباس بن عبدالمطلب، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنیم. ای صفیه، عمه رسول الله، من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم. و ای فاطمه بنت محمد، هر آنچه خواهی از مال من طلب کن. من نمی‌توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم».

متابعت کرده است (ابوالیمان را) اصبع از ابن وهب، از یونس از ابن شهاب.

۲۷۵۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] . قَالَ : « يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، يَا عَبَّاسُ ابْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ، سَلِّبِي مَا شِئْتَ مِنْ مَالِي ، لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا » .

تَابَعَهُ أَصْبَغٌ ، عَنِ ابْنِ وَهَبٍ ، عَنِ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ . [انظر : ۳۵۲۷ ، ۴۷۷۱ ، ۴] . أخرجه مسلم [۲۰۶] .

۱۲- بَاب : هَلْ يَنْتَفِعُ

الْوَأَقِفُ بِوَقْفِهِ ؟

باب ۱۲: آیا وقف‌کننده از مالی که وقف کرده،

استفاده کند؟

و همانا عمر (رضی الله عنه) (بر زمین خود که وقف کرد) شرط گذاشت که خوردن از (محصول) آن بر کسی که از آن سرپرستی می‌کند، گناه نیست. و مال وقف را، وقف

وَقَدْ اشْتَرَطَ عُمَرُ رضي الله عنه لَا جِنَاحَ عَلَيَّ مِنْ وَلِيِّهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا . وَقَدْ يَلِي الْوَأَقِفُ وَغَيْرُهُ . وَكَذَلِكَ كُلُّ مَنْ جَعَلَ بَدَنَهُ أَوْ شَيْئًا لِلَّهِ ، فَلَهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهَا كَمَا يَنْتَفِعُ غَيْرُهُ ، وَإِنْ لَمْ يَشْتَرَطْ [راجع : ۲۳۱۳]

۱- یعنی خود را از آتش دوزخ برهانید.

۲- چون آیه مذکور در مکه نازل شده و ابوهریره پس از هجرت آن حضرت در مدینه اسلام آورده است، ظاهراً این حدیث مُرسل می‌نماید، و اگر ابوهریره آن را از صحابی دیگری شنیده باشد، حدیث مرفوع است، و خطاب آن حضرت به فاطمه (رضی الله عنها) نیز سؤال برانگیز است. زیرا وی در آن زمان خردسال بوده است.

کننده آن یا کسی دیگر سرپرستی می‌کند و همچنین است هر که شتر قربانی یا چیزی دیگر را برای خدا وقف کند، و او می‌تواند از آن بهره گیرد چنان‌که دیگری می‌تواند از آن بهره گیرد، اگر چه بهره‌گیری خود را از آن شرط نکرده باشد.

۲۷۵۴ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند، به وی گفت: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول الله این شتر قربانی است. آن حضرت برای بار سوم یا چهارم به او گفت: «آن را سوار شو وای بر تو - یا - رحمت بر تو».

۲۷۵۵ - از اعرج روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند فرمود: «آن را سوار شو» وی گفت: یا رسول الله، این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شو وای بر تو».

باب ۱۳: اگر کسی چیزی را وقف کند، پیش از آنکه سرپرستی آن را به دیگری بسپارد، جایز است

چنان‌که عمر (رضی الله عنه) (زمین خیبر را) وقف کرد و گفت: بر کسی که از آن سرپرستی می‌کند گناهی نیست که (از محصول آن) چیزی بخورد و مشخص نکرد که سرپرست آن عمر باشد یا کسی دیگر.

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت: «صلاح می‌بینم که (باغ خود را) برای اقارب

۲۷۵۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ لَهُ : « ارْكَبْهَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ أَوْ فِي الرَّابِعَةِ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ ، أَوْ : وَيْحَكَ » . [راجع : ۱۶۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۳۲۳ .]

۲۷۵۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ : « ارْكَبْهَا » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : « ارْكَبْهَا وَيْلَكَ » . فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ . [راجع : ۱۶۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۳۲۲ .]

۱۳- بَاب : إِذَا وَقَفَ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى غَيْرِهِ فَهُوَ جَائِزٌ

لَأَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَوْقَفَ ، وَقَالَ : لَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَّلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ ، وَلَمْ يَخْصُصْ إِنْ وَّلِيَهُ عُمَرُ أَوْ غَيْرُهُ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ : « أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ » . فَقَالَ : أَفْعَلُ ، فَتَسَمَّهَا فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ .

خود وقف گردانی».

و او گفت: چنان می‌کنم. و او میان اقارب و عموزادگان خود تقسیم کرد.

باب ۱۴: اگر کسی بگوید: سرای من برای خدا صدقه است

و بیان نکند که برای فقرا و غیرایشان است جایز است، و می‌تواند آن را برای اقارب خود و یا هرکس دیگری که بخواهد بدهد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به ابوطلحه گفت، زمانی که او گفت: دوست داشتنی مال من باغ بیرحاً است و آن برای خدا صدقه است، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آن را جایز دانست. و بعضی گفته‌اند: صدقه جواز ندارد تا آن که بیان کند که برای کدام کس است. لیکن قول اول صحیح‌تر است.

باب ۱۵: اگر کسی بگوید: زمین من یا باغ من از جانب مادرم برای خدا صدقه است، جواز دارد، هرچند بیان نکند که صدقه برای کیست.

۲۷۵۶ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: مادر سعد بن عباده (رضی‌الله عنه) وفات یافت و او در وقت مرگ وی حاضر نبود. وی گفت: یا رسول‌الله، همانا مادرم مرد و من در وقت مرگ او حاضر نبودم، آیا به او ثوابی می‌رسد اگر از جانب او صدقه دهم؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: همانا من تو را شاهد می‌گیرم که باغ من مخراف از جانب وی صدقه است.

۱۴- بَاب : إِذَا قَالَ :

دَارِي صَدَقَةٌ لِلَّهِ

وَكَمْ يَبِينُ لِلْفُقَرَاءِ أَوْ غَيْرِهِمْ ، فَهُوَ جَائِزٌ ، وَيَضَعُهَا فِي الْأَقْرَبِينَ أَوْ حَيْثُ أَرَادَ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ حِينَ قَالَ : أَحَبُّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرِحَاءٌ ، وَإِنِّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، فَأَجَّازَ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا يَجُوزُ حَتَّى يَبَيِّنَ لِمَنْ ، وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ .

۱۵- بَاب : إِذَا قَالَ :

أَرْضِي أَوْ بُسْتَانِي

صَدَقَةٌ لِلَّهِ عَنْ أُمِّي فَهُوَ جَائِزٌ ،

وَإِنْ لَمْ يَبَيِّنْ لِمَنْ ذَلِكَ .

۲۷۵۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرَمَةَ يَقُولُ : أَتَانَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عَبَّادَةَ ﷺ تُوِّفِيَتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ أُمِّي تُوِّفِيَتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، أَيَنْفَعُ شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِنَّ عَنْهَا ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . قَالَ : فَبِأَيِّ أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمَخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا . [۲۷۶۲ ج ۱ ، ۲۷۷۰ ج ۱]

۱۶- بَاب : إِذَا تَصَدَّقَ ،
أَوْ أَوْقَفَ بَعْضَ مَالِهِ ،
أَوْ بَعْضَ رَقِيقِهِ ،
أَوْ دَوَابِّهِ ، فَهُوَ جَائِزٌ .

باب ۱۶: اگر کسی برخی از مال یا بعضی از بردگان یا حیوانات خود را صدقه یا وقف کند، جایز است

۲۷۵۷- از عبدالله بن کعب روایت است که کعب بن مالک (رضی الله عنه) گفت: گفتیم: یا رسول الله، از تنمۀ توبه من این است که از دارایی خود دست بردارم و آن را در راه خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) صدقه کنم. آن حضرت فرمود: «بخشی از دارایی خود را برای خود نگهدار و آن برای تو بهتر است». گفتیم: فقط سهم خویش را که در خیر است، نگه می‌دارم.

۲۷۵۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وسلم ؟ قَالَ : « أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ » . قُلْتُ : فَإِنِّي أَمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِيخِيرُ . [انظر : ۲۹۴۷ ، ۲۹۵۰ ، ۳۰۸۸ ، ۳۵۵۶ ، ۳۸۸۹ ، ۳۹۵۱ ، ۴۴۱۸ ، ۴۶۷۳ ، ۴۶۷۶ ، ۴۶۷۷ ، ۴۶۷۸ ، ۶۲۵۵ ، ۶۶۹۰ ، ۷۲۲۵] ، وانظر في الصلاة ، باب ۵۹ ، وفي الزكاة ، باب ۱۸ ، وفي الشهادات ، باب ۸ ، وفي الجهاد والسر ، باب ۱۹۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه : ۲۷۶۹ مطولاً .

باب ۱۷: کسی که صدقه کند و امور آن را به وکیل خود بسپارد و سپس وکیل امر صدقه را به وی بازگرداند

۱۷- بَاب : مَنْ تَصَدَّقَ
إِلَى وَكِيلِهِ ، ثُمَّ رَدَّ الْوَكِيلُ إِلَيْهِ

۲۶۵۸- از عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: چون این آیه نازل گشت که: «هرگز نیاید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» (آل عمران: ۹۲).

۲۶۵۸- وَقَالَ : إِسْمَاعِيلُ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ : « كُنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » [آل عمران : ۹۲] . جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ : « كُنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » [آل عمران : ۹۲] . وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ - قَالَ : وَكَانَتْ حَدِيقَةً ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَدْخُلُهَا وَيَسْتَنْظِلُ بِهَا ، وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا - فَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وسلم ، أَرْجُو بَرَهُ وَذُخْرَهُ ، فَضَعَهَا أَيُّ رَسُولُ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « بَخَّ يَا أَبَا

ابوطلحه نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود می‌گوید:

«هرگز نیاید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می‌دارید» همانا مال دوست داشتنی من بیرحاً است.

۱- کعب بن مالک (رضی الله عنه) در زمرة سه کسی است که از شرکت در غزوة تبوک تخلف ورزیده بود و سپس خداوند توبه آنان را قبول کرد.

طَلْحَةَ ، ذَلِكَ مَالٌ رَاحٍ ، قَبْلَتَاهُ مِنْكَ ، وَرَدَدْنَاكَ عَلَيْكَ ، فَاجْعَلُهُ فِي الْأَفْرَيْنِ . فَتَصَدَّقَ بِهِ أَبُو طَلْحَةَ عَلَى ذَوِي رَحْمِهِ ، قَالَ : وَكَانَ مِنْهُمْ أَبِي وَحَسَّانُ ، قَالَ : وَيَسَّاعَ حَسَّانُ حَصَّتْهُ مِنْهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ ، فَقِيلَ لَهُ : تَبِعَ صَدَقَةَ أَبِي طَلْحَةَ ؟ فَقَالَ : أَلَا أُبِيعُ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ بِصَاعٍ مِنْ دَرَاهِمٍ . قَالَ : وَكَانَتْ تِلْكَ الْحَدِيثَةُ فِي مَوْضِعٍ قَصَرَ بَنِي حُدَيْلَةَ الَّذِي بَنَاهُ مُعَاوِيَةُ . [راجع : ۱۶۶۱ . أخرجه مسلم : ۹۹۸] .

انس می گوید: بیترحاء، باغی بود که رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) در آن وارد شده و در سایه آن می نشست و از آب آن می نوشید. ابوطلحه گفت: آن باغ را به پیشگاه خدای عزوجل و رسول او(صلی الله علیه وسلم) تقدیم می کنیم و به نیکویی و ذخیره ثواب آن امید می دارم، یا رسول الله. بدان گونه که خدا تو را می نماید از آن استفاده کن. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آفرین، ای ابوطلحه، آن مالی است سودآور، ما آن را از تو قبول کردیم و آن را به تو بازگردانیدیم، پس آن را در میان اقارب خود تقسیم کن».

ابوطلحه، آن باغ را در میان اقارب خود تقسیم کرد.

انس می گوید: ابی و حسان از کسانی بودند که حصه از باغ را به ایشان داده بود. و حسان حصه خود را به معاویه فروخت. به حسان گفته شده بود که: آیا صدقه ابوطلحه را می فروشی؟ وی گفت: آگاه باش که یک صاع خرما را در بدل یک صاع درهم می فروشم و این باغ در موضع قصر بنی حدیله واقع بود که معاویه آن را بنا کرده بود.

۱۸- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ

تَعَالَى : ﴿ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو

الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ ﴾ . [النساء: ۸].

باب ۱۸ : فرموده خدای تعالی

«و چون حاضر شوند هنگام قسمت میراث، خویشان [غیر وارث] و یتیمان و گدایان پس (به طریق استحباب) بدهید ایشان را چیزی از آن» (النساء: ۸).

۲۷۵۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاضِلِ أَبُو النَّعْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بَشِيرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ

۲۷۵۹- از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس(رضی الله عنه) گفت: گروهی از مردم بر این

گمان‌اند که این آیه که (مذکور شد) نسخ شده است. و چنین نیست، و به خدا سوگند که نسخ نشده است ولیکن مردم در عمل کردن بدان سستی کرده‌اند. زیرا دو نوع ولی وجود دارد: والیی که میراث می‌برد و او همان است که (به کسانی که به خاطر میراث حاضر شده‌اند) از مال خود چیزی می‌دهد. و والیی که میراث نمی‌برد (مانند ولی و سرپرست یتیم)، و او کسی است که به حاضران در وقت میراث سخن نیکو می‌گوید^۲ و می‌گوید: من مالک آن نیستم که به تو چیزی بدهم.

باب ۱۹: آنچه مستحب است، از جانب کسی که ناگهان مرده است، صدقه داده شود و ادای نذرهای مرده

۲۷۶۰ - از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است که گفت: مردی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مادرم ناگهان مُرد و گمان می‌کنم اگر به سخن زدن مجال می‌یافت، صدقه می‌کرد. آیا من از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری، از جانب وی صدقه کن».

۲۷۶۱ - از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: سعد بن عباده از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: همانا مادرم مُرد و بر وی نذری است. آن حضرت فرمود: «از جانب وی ادا کن».

باب ۲۰: گواه گرفتن در وقف و صدقه

عَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّ نَاسًا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نُسِخَتْ ، وَلَا وَاللَّهِ مَا نُسِخَتْ ، وَلَكِنَّهَا مِمَّا تَهَاوَنَ النَّاسُ ، هُمَا وَالْيَانُ : وَالْإِيرْثُ ، وَذَلِكَ الَّذِي يَرْزُقُ ، وَوَال لَإِيرْثُ فَذَلِكَ ، الَّذِي يَقُولُ بِالْمَعْرُوفِ ، يَقُولُ : لَا أَمْلِكُ لَكَ أَنْ أُعْطِيكَ . [النظر: ٤٥٧٦ ، ٤٤].

**۱۹- بَاب : مَا يُسْتَحَبُّ
لِمَنْ تُوَفِّيَ فُجَاءَةً
أَنْ يَتَصَدَّقُوا عَنْهُ ،
وَقَضَاءِ النُّذُورِ عَنِ الْمَيِّتِ .**

۲۷۶۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَجُلًا قَالَ : لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ أُمَّيْ أَيْتَلَّتْ نَفْسُهَا ، وَأَرَاهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ ، أَفَاتَصَدَّقُ عَنْهَا ؟ قَالَ : « نَعَمْ ، تَصَدَّقُ عَنْهَا » . [راجع : ۱۳۸۸ . أخرجه مسلم : ۱۰۰۴ ، وفي الوصية: ۱۲].

۲۷۶۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عَبَّادَةَ ﷺ اسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنَّ أُمَّيْ مَاتَتْ وَعَلَيْهَا نَذْرٌ ، فَقَالَ : « أَقِضْ عَنْهَا » . [النظر: ٤٦٦٩ ، ٤٦٩٥٩ . أخرجه مسلم : ١٦٣٨].

**۲۰- بَاب : الْإِثْنَهَادِ
فِي الْوَقْفِ وَالصَّدَقَةِ**

۱- و او مخاطب قول خداوند در لفظ «يَرْزُقُوا» است.
۲- و او مخاطب قول خداوند در این عبارت است: «و قولوا لهم قولاً معروفاً».

۲۷۶۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْلَى : أَنَّهُ سَمِعَ عِكْرَمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ يَقُولُ : أَبْتَأْنَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنَّ سَعْدَ بْنَ عَبَّادَةَ رضي الله عنه أَخَا بَنِي سَاعِدَةَ ، تُوِّفِتْ أُمُّهُ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْهَا ، فَأَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أُمَّي تُوِّفِتْ وَأَنَا غَائِبٌ عَنْهَا ، فَهَلْ يَنْفَعُنِي شَيْءٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا ؟ قَالَ : (نَعَمْ) . قَالَ : فَإِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ حَائِطِي الْمَخْرَافَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا . [راجع : ۲۷۵۶] .

۲۷۶۲ - از عکرمه غلام آزاده شده ابن عباس روایت است که گفت: ابن عباس به ما خبر داده که مادر سعد بن عباده (رضی الله عنه) - که با بنی ساعده رابطه برادری دارد - وفات کرد و او به وقت مرگ وی حاضر نبود. سعد نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله همانا مادرم وفات کرد و من به وقت مرگ وی حاضر نبودم، اگر از جانب وی صدقه بدهم چیزی از ثواب به وی می رسد؟ آن حضرت فرمود: «آری» سعد گفت: «همانا تو را شاهد می گیرم که باغ من مخراف از جانب وی صدقه است.»

۲۱- بَابُ : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ﴾

وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ الَّتِي أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا . وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴿ [النساء: ۳۰، ۳۱] .

باب ۲۱: فرموده خدای تعالی

و بدهید به یتیمان اموال ایشان را و بدل نکنید ناپاک را به پاکیزه و مخورید اموال ایشان را به هم آورده به اموال خویش، هر آینه این گناهی بزرگ است. و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید. آنچه خوش آید شما را از سایر زنان». (النساء: ۱-۲).

۲۷۶۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : كَانَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : ﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ﴾ . قَالَتْ : هِيَ الْيَتِيمَةُ فِي حَجَرٍ وَلَيْهَا ، فَيَرُغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا ، وَيُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَىٰ مِنْ سَنَةِ نِسَائِهَا فَتُهْوَأُ عَنْ نِكَاحِهَا ، إِلَّا أَنْ يُقْسُطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، وَأَمْرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سَوَّاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ .

۲۷۶۳ - از زهری روایت است که عروه بن زبیر حدیث می کرد این که وی از عایشه (رضی الله عنها) در معنی این آیه سؤال نمود که می گوید: «و اگر ترسیدید که عدل نتوانید کرد در حق دختران یتیم، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از سایر زنان».

عایشه گفت: مراد از لفظ «یتامی» که در آیه است، آن دختر یتیمی است که تحت سرپرستی ولی خود است و ولی او به جمال و مال او چشم دوخته است و می خواهد با وی به مهری

قَالَتْ عَائِشَةُ : ثُمَّ اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَعْدُ ،

کمتر از مهر زنان مثل وی ازدواج کند. پس همچو ولی‌ها از ازدواج با همچو یتیمه‌ها منع شدند، مگر آن که با عدالت، مهر ایشان را کامل بدهند. و آنها مأمور شدند که با زنانی به جز از این یتیمه‌ها ازدواج کنند.

عایشه گفته است: پس از نزول آیه مذکور مردم از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فتوا خواستند. خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: «و طلب فتوا می‌کنند از تو درباره زنان، بگو خدا فتوا می‌دهد شما را درباره زنان».

(النساء: ۱۲۷).

عایشه گفت: خداوند در این آیه بیان فرمود که اگر دختر یتیمه صاحب مال و جمال می‌بود، خواستار نکاح وی می‌شدند و مهر او را مانند زنانی مثل او، به نحو کامل ادا نمی‌کردند. و اگر از روی مال و جمال مرغوب نمی‌بود او را به حال خود وامی‌گذاشتند و به طلب زنان دیگر می‌رفتند. پس حق آن ندارند که چون به یتیمه‌ها رغبت پیدا کنند، آنها را به نکاح خویش درآورند مگر آن که به عدالت رفتار کنند و حقشان را کامل ادا کنند.

۲۲- باب : قَوْل

اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا .
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرٌ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿ [النساء: ۷، ۶]. حَسِيبًا يَعْنِي كَافِيًا .

باب ۲۲ : فرموده خدای تعالی

«و امتحان کنید یتیمان را تا آن که به سن بلوغ برسند. پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر، پس برسانید به ایشان اموال ایشان را و نخورید آن اموال را به اسراف و شتاب از ترس آن که بزرگ شوند پس هرکه باشد توانگر (یعنی وصی یتیم) پس باید که پرهیزگاری کند (مال یتیم را نخورد) و هرکه باشد فقیر، پس

باید که بخورد به شیوهٔ پسندیده. پس چون برسانید به ایشان اموال ایشان را، گواه گیرید بر ایشان. و بس است به حقیقت خدا حساب گیرنده».

مردان را حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، و زنان را نیز حصه‌ای است از آنچه (به میراث) بگذارند پدر و مادر و خویشان، از آنچه کم باشد یا بسیار حصهٔ مقرر کرده شده» (النساء: ۶ و ۷). لفظ «حسیباً» در این آیه به معنی کافی است، یعنی بسنده.

باب ۲۳: و آنچه برای وصی می‌شاید که در مال یتیم (به نفع وی) عمل کند و از آن به اندازهٔ مزد عمل خود بخورد

۲۷۶۴ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر مال خویش را در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) صدقه کرد و آن نخلستانی بود که ثَمُع نامیده می‌شد. عمر گفت: یا رسول الله من مالی را مالک شده‌ام که نزد من بسیار نفیس است، و می‌خواهم آن را صدقه کنم.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اصل آن را صدقه کن که فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث برده نشود ولیکن میوهٔ آن به مصرف برسد».

عمر آن را صدقه کرد و این صدقه او در راه خدا و در راه آزادی بردگان و برای محتاجان و میهمانان و مسافران و خویشاوندان بود و برکسی که از آن سرپرستی می‌کند اگر به وجه پسندیده از آن بخورد، گناهی نیست و یا این

باب: وما لِلْوَصِيِّ
أَنْ يَعْمَلَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ،
وَمَا يَأْكُلُ مِنْهُ بِقَدْرِ عَمَلَتِهِ .

۲۷۶۴ - حَدَّثَنَا هَارُونُ: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ، مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ: حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ ثَمُعٌ، وَكَانَ نَخْلًا، فَقَالَ: عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي اسْتَفْتَدْتُ مَالًا، وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ: النَّبِيُّ ﷺ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ، لَا يَبَاعُ وَلَا يُوَهَّبُ وَلَا يُورَثُ، وَلَكِنْ يَنْفَقُ كَمَرٍّ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَقْتَهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَفِي الرِّقَابِ، وَالْمَسَاكِينِ، وَالضُّعْفِ، وَأَبْنِ السَّبِيلِ، وَكَذِي الْقُرْبَى، وَلَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يُؤْكَلَ صَدِيقُهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ. [راجع: ۲۳۱۳ . أخرجه مسلم: ۱۶۲۲ . بدون قوله: نفع و غلام .]

که دوست خود را بخوراند، نه اینکه به نیت زراندوزی باشد.

۲۷۶۵ - از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) تلاوت کرد. «هرکه (از اولیای یتیم) اگر توانگر باشد باید پرهیزگاری کند (مال یتیم رانخورد) و هرکه فقیر باشد، پس باید که بخورد به وجه پسندیده» و گفت: این آیه درباره ولی (متصدی مال) یتیم نازل شد تا اگر محتاج باشد از مال وی بگیرد به همان اندازه که متعارف است.

۲۷۶۵ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : « وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ » . قَالَتْ : أَنْزَلَتْ فِي وَالِي الْيَتِيمِ : أَنْ يُصِيبَ مِنْ مَالِهِ إِذَا كَانَ مُحْتَاجًا ، بِقَدْرِ مَالِهِ بِالْمَعْرُوفِ . [راجع : ۲۲۱۲ . أخرجه مسلم : ۳۰۱۹ .]

۲۳- بَاب : قَوْلِ

اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴾ [النساء: ۱۰].

باب ۲۳: فرموده خدای تعالی

«هر آینه آنان که می خورند اموال یتیمان را به ظلم، جز این نیست که می خورند در شکم خویش آتش را و به زودی درآیند به دوزخ» (النساء: ۱۰).

۲۷۶۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از هفت خصلتی که هلاک کننده اند دوری جوئید» گفتند: یا رسول الله، آنها کدامند؟ آن حضرت فرمود: «شریک گردانیدن به خداوند، و جادوگری، و کشتن نفسی که خداوند حرام گردانیده است مگر به حکم شرع، و سودخواری و خوردن مال یتیم، و پشت دادن به کافران در روز جنگ و اتهام زنا به زنان مؤمن پاکدامن بی گناه (بی خبر از همه چیز).

۲۷۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدِ الْمَدَنِيِّ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمَوْثِقَاتِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا هُنَّ ؟ قَالَ : « الشِّرْكَ بِاللَّهِ ، وَالسُّحْرُ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ، وَأَكْلُ الرِّبَا ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ » . [النظر: ۵۵۷، ۶۸۵۷ . أخرجه مسلم : ۸۹ .]

۲۴- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى

قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالطُوهُمْ فَاخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُمُ إِنْ أَلَّه

باب ۲۴: فرموده خدای تعالی

«و سؤال می کنند تو را از یتیمان، بگو به صلاح آوردن کار ایشان بهتر است، و اگر

مشارکت کنید با ایشان، پس ایشان برادران شمایند و خدا می‌داند تباه کار را از صلاح کار، و اگر خدا می‌خواست سخت می‌گرفت بر شما، هر آینه خدا غالب استوار کار است» (البقره: ۲۲۰).

لفظ «لَاَعْتَنَكُم» یعنی - سخت می‌گرفت بر شما - به معنی - لأُخْرِجَكُم و ضَيَّقَ - است یعنی - هر آینه شما را در حرج انداختی و تنگ گرفتی -

لفظ «وَعَنْتَ» (مریم: ۱۱۱) به معنی - خَضَعْتَ - است یعنی فروتنی کردن!

۲۷۶۷- از ایوب روایت است که نافع گفت: ابن عمر وصیت هیچ کس را در مورد سرپرستی از یتیمان رد نکرده است و نزد ابن سیرین دوست داشتنی‌ترین چیزها در مورد مال یتیم آن بود که خیرخواهان و اولیای او جمع شوند و بنگرند که چه چیزی به خیر وی است.

و چون از طاؤس درباره چیزی از امور یتیمان سؤال می‌شد، این آیه را می‌خواند: «خداوند می‌داند تباه کار را از صلاح کار» و عطاء در مورد یتیمان چه کوچک و چه بزرگ باشند گفته است: ولی ایشان بر هر یکشان به اندازه‌اش از سهم خودش انفاق می‌کند (مال یتیم را نمی‌خورد).

باب ۲۵: به خدمت گرفتن یتیم در سفر و حَضَر

اگر به صلاح کار وی باشد، و توجه مادر و شوهرش به سوی یتیم (هرچند وصی او

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿البقرة: ۲۲۰﴾. لَاَعْتَنَكُم: لأُخْرِجَكُم وَضَيَّقَ. ﴿وَعَنْتَ﴾ [مریم: ۱۱۱]: خَضَعْتَ.

۲۷۶۷- وَقَالَ لَنَا سُلَيْمَانُ: حَدَّثَنَا حَمَادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: مَا رَدَّ ابْنُ عُمَرَ عَلَى أَحَدٍ وَصِيَّةً. وَكَانَ ابْنُ سَيْرِينَ: أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ فِي مَالِ الْيَتِيمِ أَنْ يَجْتَمِعَ إِلَيْهِ نَصَحَاؤُهُ وَأَوْلِيَاؤُهُ، فَيَنْظُرُوا الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَكَانَ طَاوُسٌ: إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْيَتَامَى قَرَأَ: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾.

وَقَالَ عَطَاءٌ فِي يَتَامَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ: يُفِيقُ الْوَلِيُّ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِهِ مِنْ حِصَّتِهِ.

۲۵- بَاب: اسْتِخْدَامِ الْيَتِيمِ

فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ،

إِذَا كَانَ صَلَاحًا لَهُ وَنَظَرَ الْأُمُّ وَزَوْجُهَا لِلْيَتِيمِ.

۱- مراد از لفظ - لأَعْتَنَكُم - است که در آیه آمده است.

نباشند).

۲۷۶۸- از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد و خدمتکاری نداشت. ابوطلحه (شوهر مادرم) دست مرا گرفت و مرا نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برد و گفت: یا رسول الله، همانا انس پسری هوشمند است، باید که تو را خدمت کند.

انس گفت: من در سفر و حضر آن حضرت را خدمت کردم و هرچه کردم به من نگفت که چرا این کار را چنین کردی، و هرکاری که نکردم به من نگفت که چرا این کار را چنین نکردی؟!.

باب ۲۶:

اگر کسی زمینی را وقف کند و حدود آن را بیان نکند، جایز است و همچنان است صدقه ۲۷۶۹- از عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) می گفت: ابوطلحه از نظر دارایی نخلستان، متمولترین مردم انصار در مدینه بود و دوست داشتنیترین مال وی باغ بیړحاء بود که در مقابل مسجد واقع بود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به آن باغ می رفت و از آب زلال آن می نوشید.

انس می گوید: چون این آیه نازل شد: «هرگز در نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آنچه دوست می دارید» (ال عمران: ۹۲). ابوطلحه گفت: یا رسول الله: خداوند می گوید: «هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که

۲۷۶۸- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ ، فَأَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ يَدِي ، فَأَنْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنَسًا غُلَامٌ كَيِّسٌ فَلْيَخِذْهُمَكَ ، قَالَ : فَخَدَمْتُهُ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ ، مَا قَالَ : لِي لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لَمْ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ، وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعْهُ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا ؟ رَاطِرُ : ۳۸ ، ۴۶ ، ۶۱ ، ۹۱ . أخرجه مسلم : [۲۳۰۹] .

۲۶- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا وَلَمْ يُبَيِّنِ الْحُدُودَ فَهِيَ جَائِزٌ ، وَكَذَلِكَ الصَّدَقَةُ

۲۷۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ نَخْلٍ ، أَحَبُّ مَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ ، مُسْتَقْبَلَةَ الْمَسْجِدِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٌ . قَالَ أَنَسٌ فَلَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . قَالَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : ﴿ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ . وَإِنْ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ ، أَرْجُو بَرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ ، فَضَعْتُهَا حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ ، فَقَالَ : « بَخْ ، ذَلِكَ مَالٌ رَائِحٌ ، أَوْ رَائِحٌ - شَكَّ ابْنُ مَسْلَمَةَ - وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تُجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ » . قَالَ أَبُو

۱- یعنی اگر عملی کرده باشم که خلاف طبع آن حضرت بوده باشد بر من اعتراض نکرده است.

طَلْحَةَ: أَعْلَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَسَمَّهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَالِكٍ: «رَأَيْتُ» [راجع: ۱۴۶۱]. أخرجه مسلم: [۹۹۸].

خرج کنید از آن چه دوست می دارید» و همانا دوست داشتنی ترین مال من باغ بیړحاء است و آن برای رضای خداوند صدقه باشد و به نیکویی این صدقه و ذخیره ثواب آن به پیشگاه خداوند امیدوارم. پس آن باغ را چنان که خداوند تو را می نماید، صدقه کن.

آن حضرت فرمود: «آفرین، این مالی است سودمند - و یا فرمود ارزنده است - ابن مسلمه راوی (در این دو کلمه) شک کرده است - همانا هر آنچه گفتم شنیدم، من صلاح در آن می بینم که آن را بر اقارب خود تقسیم کنی».

ابوطلحه گفت: چنان می کنم یا رسول الله. ابوطلحه آن را بر اقارب و پسرعموهای خود تقسیم کرد.

و اسماعیل و عبدالله بن یوسف و یحیی بن یحیی، از مالک به لفظ «رایح» یعنی ارزنده روایت کرده اند (عوض «رایح» یعنی سودمند).

۲۷۷۰ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: مردی به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: که مادر وی وفات کرده، آیا به او ثوابی می رسد، اگر از جانب وی صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «آری»

وی گفت: باغ مخراف مال من است و تو را شاهد می گیرم که آن را از جانب وی صدقه کردم.

۲۷۷۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّهُ تُوُفِّيَتْ، أَيْتَمُّهَا إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَإِنْ لِي مَخْرَافًا، وَأَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِهَا عَنْهَا. [راجع: ۲۷۵۶].

۲۷ - بَاب: إِذَا أَوْقَفَ جَمَاعَةٌ

أَرْضًا مُشْتَاعًا فَهُوَ جَائِزٌ

باب ۲۷: اگر گروهی زمین مشترک خویش را وقف کنند، جایز است

۲۷۷۱ - از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به بنای مسجد امر

۲۷۷۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ أَبِي النَّجَّاحِ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ،

کرد و فرمود: «ای بنی نَجَاز! همین باغ خویش را بر من قیمت کنید و بفروشید».

آنها گفتند: نبی، به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی طلبیم.

فَقَالَ: (يَا بَنِي النَّجَارِ تَامُنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا). قَالُوا: لَا وَاللَّهِ، لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ. (راجع: ۲۳۴. أخرجه مسلم: ۵۲۴ مطولاً).

۲۸- بَابُ: الْوَقْفِ

كَيْفَ يُكْتَبُ؟

باب ۲۸: مال وقف چگونه نوشته شود؟

۲۷۷۲ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر زمینی را در خیبر مالک شد، و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: زمینی را مالک شدم که از آن بهتر هرگز نداشتیم، در مورد آن مرا چه می فرمایی؟

آن حضرت فرمود: «اگر می خواهی اصل آن را نگهدار و (حاصل) آن را صدقه کن».

عمر آن را صدقه کرد بدین شرط که: اصل زمین فروخته نشود و بخشیده نشود و به میراث گرفته نشود، (بلکه محصول آن) به محتاجان و اقارب و در جهت آزادی بردگان و در راه خدا و برای میهمانان و مسافران داده شود و بر کسی که از آن سرپرستی می کند گناهی نیست که از آن به وجه پسندیده بخورد و یا دوست خویش را بخوراند، بدون آن که قصدش زراندوزی باشد.

۲۷۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَصَابَ عُمَرُ بَخْيِيرَ أَرْضًا، فَآتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَصَبْتُ أَرْضًا، لَمْ أَصِبْ مَالًا قَطُّ أَنفَسَ مِنْهُ، فَكَيْفَ تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا». فَتَصَدَّقَ عُمَرُ: أَنَّهُ لَا يَبِيعُ أَصْلَهَا، وَلَا يُوهَبُ، وَلَا يُورَثُ، فِيهِ الْفُقَرَاءُ، وَالْقُرْبَى، وَالرَّقَابَ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالضُّعْفَى، وَابْنِ السَّبِيلِ، لَا جُنَاحَ عَلَيَّ مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يُطْعِمَ صَدِيقًا غَيْرَ مَتَمَوْلٍ فِيهِ. (راجع: ۲۳۱۳. أخرجه مسلم: ۱۶۳۲).

۲۹- بَابُ: الْوَقْفِ لِلْغَنِيِّ

وَالْفَقِيرِ وَالضُّعْفَى

باب ۲۹: وقف برای توانگر و فقیر و میهمان

۲۷۷۳ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر (رضی الله عنه) در خیبر به ملکیتی دست یافت، نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت را آگاه گردانید. آن حضرت فرمود: «اگر می خواهی آن را صدقه کن»

عمر آن را برای فقرا و مساکین و خویشاوندان

۲۷۷۳- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ وَجَدَ مَالًا بِخَيْبَرَ، فَآتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ، قَالَ: «إِنْ شِئْتَ تَصَدَّقْتَ بِهَا». فَتَصَدَّقَ بِهَا فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ، وَذِي الْقُرْبَى، وَالضُّعْفَى. (راجع: ۲۳۱۳. أخرجه مسلم: ۱۶۳۲).

و میهمانان وقف کرد.

۳۰- بَاب : وَقْفِ الْأَرْضِ لِلْمَسْجِدِ

باب ۳۰: وقف زمین برای مسجد

۲۷۷۴ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) که گفت: زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، به بنای مسجد امر کرد و فرمود: «ای بنی نجار، همین باغ خود را بر من بفروشید». آنها گفتند: نبی به خدا سوگند، که بهای آن را به جز از خدا نمی طلبیم.

۲۷۷۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو تَيْيَاحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضي الله عنه لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الْمَدِينَةَ أَمَرَ بِنَاءَ الْمَسْجِدِ ، وَقَالَ : « يَا بَنِي النَّجَّارِ ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا » . قَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، لَا نَطْلُبُ كَمَّتَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ . [راجع: ۲۳۴ . أخرجه مسلم : ۵۲۴ مطولاً .]

۳۱- بَاب : وَقْفِ الدُّوَابِّ

باب ۳۱: وقف حیوانات و اسب و دارایی و طلا و نقره

و زُهری (در برابر این سؤال) که: اگر مردی هزار دینار در راه خدا صدقه کند، و آن را به پسرش که تاجر است بدهد تا با آن تجارت کند و مفاد آن را برای مساکین و اقربا صدقه کند. آیا آن مرد می تواند از مفاد آن هزار دینار چیزی بخورد، اگرچه سود آن را به مساکین صدقه نکرده باشد؟

وَالكِرَاعِ وَالغُرُوضِ وَالصَّامِتِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ جَعَلَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَدَفَعَهَا إِلَى غُلَامٍ لَهُ تَاجِرٌ يَتَجَرُّ بِهَا ، وَجَعَلَ رِبْحَهُ صَدَقَةً لِلْمَسَاكِينِ وَالْأَقْرَبِينَ ، هَلْ لِلرَّجُلِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ رِبْحِ ذَلِكَ الْأَلْفِ شَيْئًا ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَعَلَ رِبْحَهَا صَدَقَةً فِي الْمَسَاكِينِ ، قَالَ : لَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا .

زُهری گفت: روا نیست که آن مرد از مفاد آن چیزی بخورد.

۲۷۷۵ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر اسب خویش را برای کسی که در راه خدا صدقه کرد و آن اسب را رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به او داده بود تا آن را به کسی صدقه کند. عمر خبر شد که اسبی را که وقف کرده بود، می فروشد. وی از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد که آیا آن اسب را بخرد. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقه خود بازنگرد».

۲۷۷۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَعْطَاهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِيَحْمَلَ عَلَيْهَا رَجُلًا ، فَأَخْبَرَ عُمَرَ أَنَّهُ قَدْ وَقَفَهَا بَيْعَهَا ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَنْ يَبْتَاعَهَا ، فَقَالَ : « لَا تَبْتَعْهَا ، وَلَا تَرْجِعَنَّ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع: ۱۴۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۶۱ .]

۳۲- بَاب : نَفَقَةُ الْقِيمِ لِلْوَقْفِ

۲۷۷۶- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « لَا يَفْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، وَلَا دَرْهَمًا مَّا تَرَكَتْ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَوْتِنَةِ عَامِلِي ، فَهُوَ صَدَقَةٌ » .
[انظر: ۳۰۹۶، ۶۷۲۹، أخرجه مسلم: ۱۷۶۰].

۲۷۷۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ اشْتَرَطَ فِي وَفْقِهِ : أَنْ يَأْكُلَ مَنْ وَوَلِيَهُ وَيُؤْكَلُ صَدِيقُهُ ، غَيْرَ مَتَمَوْلٍ مَالًا . [راجع: ۲۳۱۳، أخرجه مسلم: ۱۶۳۲ مرفوعاً مطولاً].

باب ۳۲: نفقه عامل وقف

۲۷۷۶ - از ابوهریره روایت است (رضی الله عنه) که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دینار یا درهمی قسمت نمی کنند، آنچه پس از نفقه زنانم و کارگذارم به جای می گذارم، در زمره صدقه است».

۲۷۷۷ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر در وقف خود شرط کرد که هر آن کس که متولی آن است از آن بخورد و دوست خود را بخوراند، نه این که چیزی ذخیره کند.

۳۳- بَاب : إِذَا وَقَفَ أَرْضًا

أَوْ بَيْتًا ، وَاشْتَرَطَ لِنَفْسِهِ
مِثْلَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ

وَأَوْقَفَ أَنَسُ دَارًا ، فَكَانَ إِذَا قَدِمَهَا نَزَلَهَا .

وَتَصَدَّقَ الزُّبَيْرُ بِنُورِهِ ، وَقَالَ : لِلْمَرْدُودَةِ مِنْ بَنَاتِهِ أَنْ تَسْكُنَ غَيْرَ مَضْرُوءَةٍ وَلَا مَضْرِبَةٍ ، فَإِنْ اسْتَعْنَتْ بِزَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا حَقٌّ .

وَجَعَلَ ابْنُ عُمَرَ نَصِيْبَهُ مِنْ دَارِ عُمَرَ سَكْنَى لِدَوِي الْحَاجَةِ مِنْ آلِ عَبْدِ اللَّهِ .

باب ۳۳:

اگر کسی زمین یا چاهی را وقف کند و برای خود شرط کند که دلو او همچون دلوهای سایر مسلمانان از آن بهره گیرد.

و آنس سرای خود را (در مدینه) وقف کرد و زمانی که می آمد، در آن اقامت می کرد.

و زبیر سراهای خود را وقف کرد و به یکی از دختران خویش که طلاق شده بود گفت که در آن اقامت کند بدون آن که به کسی زیان برساند و یا از کسی زیان ببیند و اگر با ازدواج با کسی از آن سرای بی نیاز گردد او را در آن حقی نیست و ابن عمر سهم خود را از سرای عمر برای نیازمندان اولاد عبدالله وقف کرد (یعنی برای اولاد نیازمند خود).

۲۷۷۸ - از ابواسحاق روایت است که ابوعبدالرحمن گفت: آن گاه که عثمان (رضی الله عنه) (توسط شورشیان) محاصره شد، بالابر آمد و به ایشان گفت: شما را به خدا سوگند می دهم

۲۷۷۸- وَقَالَ عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ عُثْمَانَ رضي الله عنه حَيْثُ حُوصِرَ ، أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ ، وَلَا أَنْشُدُ إِلَّا أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ

و سوگند نمی‌دهم به جز یاران پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) را، که آیا شما نمی‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «کسی که چاه رومه را حفر کند، به بهشت می‌رود» و من آن را حفر کردم!.

آیا شما نمی‌دانید که آن حضرت فرمود: «کسی که لشکر عُسرت^۲ را مجهز کند، به بهشت می‌رود». و من آن را مجهز کردم. راوی می‌گوید: صحابه گفته‌های او را تصدیق کردند.

و عمر در مورد وقف خود گفت: بر متولی آن گناهی نیست، اگر از آن بخورد و متولی آن می‌تواند وقف کننده آن باشد یا کس دیگر. پس لفظ خوردن همه را شامل می‌شود.

باب ۳۴: اگر وقف‌کننده بگوید:

بهای آن را به جز از خدا نمی‌طلبیم. وقف او جایز است.

۲۷۷۹ - از انس (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «ای بنی نجار، باغ خود را بر من بفروشید». آنها گفتند: بهای آن را به جز از خدا از کس نمی‌طلبیم».

۳۴- بَاب : إِذَا قَالَ الْوَاقِفُ :

لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ
فَهُوَ جَائِزٌ

۲۷۷۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا بَنِي النَّجَّارِ ، تَأْمِنُونِي بِحَائِطِكُمْ » . قَالُوا : لَا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ . [راجع : ۲۳۴ . أخرجه مسلم : ۵۲۴ مطولاً] .

۳۵- بَاب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ

باب ۳۵: فرموده خدای تعالی

«ای مسلمانان نصاب شهادت میان شما، چون مرگ شما فرا رسد به هنگام وصیت،

إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ

۱- زمانی که پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) وارد مدینه شد، منبع آب شیرین و گوارا به جز از چاه رومه نبود که صاحبش آب را در مشک می‌فروخت. آن حضرت فرمود که هر کس این چاه را بخرد و در دسترس مسلمانان قرار دهد، جای وی بهشت است. عثمان (رض) آن را خرید، خود از آن استفاده کرد و مسلمانان نیز از آن استفاده کردند.

۲- لشکر عسرت بدان سبب می‌گویند که مسلمان در غزوة تبوک که به سال نهم هجرت واقع شد بسیار تنگدست بودند.

دو کس اندکه صاحب عدالت باشند از شما یا دیگران غیر از شما. اگر شما سفر کرده باشید در زمین پس رسد به شما مصیبت مرگ، اگر شک داشته باشید بازدارید ایشان را بعد از نماز (یعنی نماز عصر) پس قسم خورند به خدا که خرید نمی‌کنیم عوض سوگند خدا، بهای دنیا را، و اگرچه برای کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم صاحب قرابت باشد، و پنهان نمی‌کنیم گواهی خدا هر آینه ما آن‌گاه از گناهکاران باشیم.

هرگاه مشخص شد که گواهان مرتکب گناه [و خیانت] شده‌اند، دو تن دیگر از کسانی که مورد خیانت قرار گرفته‌اند و [به میت] نزدیکترند به جایشان قرار گیرند. پس سوگند خورند به خدا که گواهی ما درست‌تر است از گواهی آن دو و از حد تجاوز نکرده‌ایم، هر آینه ما آن‌گاه از ستمکاران باشیم. این اسلوب نزدیکتر است به آن‌که گواهی را بر وجه [حقیقی] اش ادا کنند و یا بترسند از اینکه سوگندهای دیگری بر سوگندهای خودشان حاکم گردد. بترسید از خدا و بشنوید حکم او را و خدا راه نمی‌نماید گروه فاسقان را» (المائدة: ۱۰۶-۱۰۸)۱. کلمه «عَثْرَ» که در آیه آمده به معنی - أَظْهَرَ - است، یعنی ظاهر کرده شد. کلمه «أَعْتَرْنَا» (الکھف: ۲۱) مطلع گردانیدیم، به معنی - أَظْهَرْنَا - است.

۲۷۸۰ - از سعید بن جبیر روایت است که

فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسُبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا تَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثَمِينَ . فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخِرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ . ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهَيْهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۱۰۶-۱۰۸﴾ .

۲۷۸۰ - وَقَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا يَحْيَىٰ بْنُ

۱- از این که ترجمه لفظی آیه ۱۰۷ سوره المائدة خالی از اشکال نیست مفهوم آن در شرح شیخ الاسلام چنین است: و چون کسی بخواهد که وصیت کند سزاوار آن است که دو شاهد عادل بر وصیت خود اختیار کند که از اقربا و هم دینان وی باشند. پس اگر همچو کسانی نیابد دو کس دیگر از غیر اقربا یا غیرمسلمانان شاهد بگیرد. اگر وارثان در شهادت ایشان شک کنند، شاهدان به عدم خیانت سوگند داده شوند، اگر دروغ و خیانت‌شان ظاهر شد، وارثان میت در برابر دعوی تملک چیزی که ادعا کرده‌اند، سوگند داده شوند (شرح شیخ الاسلام).

ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: مردی از قبیله بنی سَهْم همراه ت میم داری، و عَدِی بن بَدَاء (به قصد تجارت) به شام رفت. وی در سرزمینی مرد که در آن هیچ مسلمانی نبود. چون آن دو نفر (تمیم داری، و عدی بن بداء) برگشتند و دارایی آن مرد را با خود آوردند، جام نقره‌ای طلاکوب او را گم کردند رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) هر دویشان را (نسبت مفقودی جام) سوگند داد. سپس آن جام در مکه نزد کسانی پیدا شد که می‌گفتند آن را از تمیم و عدی خریده‌اند. سپس دو تن از اقربای آن مرد متوفی برخاستند و سوگند یاد کردند و گفتند که شهادت ما سزاوارتر از شهادت آن دو نفر (یعنی تمیم و عدی) است و این که جام مذکور متعلق به رفیق ایشان است (که مرده است).
راوی می‌گوید: در همین مورد است که این آیه نازل شد: «ای مسلمانان نصاب شهادت در میان شما، چون مرگ شما فرا رسد...»

باب ۳۶: پرداخت وصی، قروض مُردنه را بدون حضور وارثین

۲۷۸۱ - از جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنه) روایت است که گفت: همانا پدر وی در روز جنگ اُحُد به شهادت رسید و شش دختر از خود به جا گذاشت و قرضدار بود. چون موسم چیدن خرما فرا رسید، من نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: یا رسول الله! تو خود می‌دانی که پدرم در روز اُحُد شهید شد و از خود قروض زیادی به جا گذاشت، و دوست می‌دارم این که (هنگام ادای قرض)

أَدَمَ ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمِ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَاءَ ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضِ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ ، فَلَمَّا قَدِمَا بَتَرَكْتَهُ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ ، فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ وَجَدَ الْجَامَ بِمَكَّةَ ، فَقَالُوا : ابْتِغَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيِّ ، فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ ، فَحَلَفَا : لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا ، وَإِنَّ الْجَامَ لَصَاحِبُهُمْ . قَالَ : وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ﴾ [المائدة: ۱۰۶].

**۳۶- بَابُ قَضَاءِ الْوَصِيِّ
دِيُونِ الْمَيِّتِ بِغَيْرِ مَحْضَرٍ
مِنِ الْوَرِثَةِ**

۲۷۸۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ ، أَوْ الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْهُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنْ فِرَاسٍ قَالَ : قَالَ الشَّعْبِيُّ : حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ ﷺ : أَنَّ أَبَاهُ اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا ، فَلَمَّا حَضَرَ جَدَادُ النَّخْلِ ، آتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ وَالِدِي اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دَيْنًا كَثِيرًا ، وَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَرَكَ الْغُرْمَاءُ ، قَالَ : « اذْهَبِي قَبْدِيرَ كُلِّ تَمْرٍ عَلَيَّ نَاحِيَتِهِ . فَفَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ أَغْرَوْا بِي تِلْكَ السَّاعَةَ ، فَلَمَّا رَأَى مَا

خواهان تو را ببینند (تا از برکت تو قروض وی ادا گردد). آن حضرت فرمود: «برو، خرما را نظر به نوعیت آن در جایی جمع کن».

من چنان کردم و سپس آن حضرت را فراخواندم. چون قرض خواهان آن حضرت را دیدند، بر من برانگیخته شدند. چون آن حضرت لجاجت آنها را دید، در اطراف بزرگترین خرمن خرما سه بار گشت زد و سپس بر آن نشست و فرمود: «قرض خواهان خود را فراخوان». آن حضرت برای ایشان پیوسته پیمان می‌کرد تا آن که خداوند قرض پدرم را ادا کرد.

به خدا سوگند، من بدان راضی بودم که خداوند قرض پدرم را ادا کند هر چند یک خرما هم به خواهران خود نیاورم. به خدا سوگند که توده‌های خرما همچنان به حال خود ماند تا آن که به سوی توده خرما که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه وسلم) نشسته بود، نگریستم که گویی یک خرما از آن کم نشده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - أُغْرُوایی - که در حدیث آمده است به معنی - هِیْجُوایی - است - (یعنی در مطالبه خویش) مرا برانگیختند. چنان که در آیه است: «پس برانگیختیم میان ایشان دشمنی و کینه را» (المائدة: ۱۴).

يَصْنَعُونَ أَطْفَالَ حَوْلٍ أَعْظَمَهَا يَبْدُرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ أَصْحَابَكَ » . فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى أَدَّى اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَاضٍ أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي ، وَلَا أَرْجِعُ إِلَى أَخَوَاتِي بِتَمْرَةٍ ، فَسَلِمَ وَاللَّهِ الْبَيَادِرُ كُلُّهَا ، حَتَّى أَنْتَ أَنْظِرَ إِلَى الْبَيْدَرِ الَّذِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : أُغْرُوا بِي : يَعْنِي هِیْجُوا بِي : ﴿فَاغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾ . [راجع: ۲۱۲۷].



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

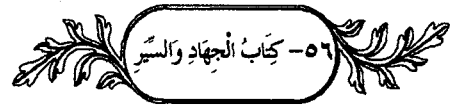
۵۶ - کتاب جهاد و سیر ۱

باب ۱: فضیلت جهاد و سلوک آن حضرت

و فرموده خدای تعالی: «هر آینه خدا خریده است از مسلمانان جانهای ایشان و مالهای ایشان را به عوض آن که ایشان را باشد بهشت، جنگ می‌کنند در راه خدا، پس می‌کشند و کشته می‌شوند. (وعده بهشت) و عده‌ای است بر خدای، ثابت، در تورات و انجیل و قرآن. و کیست وفاکننده‌تر به عهد خویش از خدا. پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامله کردید به آن [و این است پیروزی بزرگ] - تا فرموده خداوند - و مژده ده مسلمانان را» (التوبه: ۱۱۱ و ۱۱۲).

۲۷۸۲ - از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله، بهترین عمل کدام است؟ فرمود: «نماز در وقت آن» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «نیکویی به پدر و مادر» گفتم: پس از آن کدام عمل است؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».

سپس خاموش ماندم که از رسول خدا (صلی الله



۱- باب: فضل جهاد و السیر

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْقَى بَعْثَهُ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا بِنُبَأِّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ - إِلَى قَوْلِهِ - وَيَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿﴾ [التوبة: ۱۱۱، ۱۱۲].
قال ابن عباس: الحدود: الطاعة.

۲۷۸۲ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مَعْقُولٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ الْعِزَّارِ: ذَكَرَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: قَالَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَيَّ مِيقَاتَهَا». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «ثُمَّ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». فَسَكَتَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ اسْتَزَدْتَهُ لَزَادَنِي. [راجع: ۵۲۷. أخرجه مسلم: ۸۵].

۱- جهاد، مشتق از جهد است که معنی آن کوشش و رنج و مشقت و جنگ و ستیز است و در عرف شرع، جنگ با کافران است برای نصرت اسلام و اعلاى کلمة الله. اگر کافران بر دیار اسلام حمله کنند، جهاد فرض عین است و اگر در سرزمین خود باشند فرض کفایه است. و این که جهاد در ابتدا فرض عین بود یا فرض کفایت در باب «وجوب التفریر» بعداً می‌آید. جهاد بر مجاهده نفس نیز اطلاق می‌شود. لفظ سیر، جمع سیرت، است به معنی سلوک و راه و روش آن حضرت است در غزوات.

علیه وسلم) چیزی دیگر برسم و اگر زیادتر می‌پرسیدم، زیادتر پاسخ می‌داد.

۲۷۸۳ - از طاووس از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پس از فتح (مکه)، هجرت (واجب) نیست^۱ ولیکن جهاد و نیت آن باقی است، و چون (به جهاد) فراخوانده شوید، بیرون آید».

۲۷۸۴ - از عایشه بنت طلحه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: گفتیم: یا رسول الله، ما جهاد را بهترین عمل می‌پنداریم، آیا جهاد نکنیم؟ فرمود: «لیکن بهترین جهاد، حج مبرور است»^۲.

۲۷۸۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: برایم عملی را نشان ده که ثواب آن برابر با جهاد باشد.

آن حضرت فرمود: «چنین عملی نمی‌یابم» و سپس فرمود^۳: «آیا می‌توانی، زمانی که مجاهد به عزم رزم بیرون رود، تو به مسجد خود درآیی و روزه به نماز به ایستی و در نماز وقفه نیآوری و روزه بگیری و افطار نکنی؟»

آن مرد گفت: کدام کس می‌تواند؟

ابوهریره می‌گوید: اسپ مجاهد که در رسن بسته است، چون می‌جهد و می‌رود (که بچرد) برای صاحبش حسنات نوشته می‌شود».

۱- پس از فتح مکه، وجوب مهاجرت از مکه به مدینه رفع شد؛ یعنی اگر مسلمانان در آنجا اقامت کنند باکی نیست و یا این که ثواب هجرت از مکه به مدینه نمانده است. اما هجرت از جایی که شمار اسلام در آن باقی نماند و احکام دین جاری نباشد، به دار اسلام واجب است و هر مسلمان می‌باید نیت جهاد را داشته باشد.

۲- یعنی حجی که موافق با سنت باشد و بر وجه کمال ادا گردد.

۳- حدیث ۲۷۸۵، سطر پنجم، پس از - قال «لا أجده» قال: این عبارت از چاپ بازمانده است: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ، فَتَقُومَ وَ لَا تَقْرَأَ، وَ تَصُومَ وَ لَا تَقْطِرَ» که ترجمه آن است.

۲۷۸۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سَفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَفْتَرْتُمْ فَاَنْفَرُوا». [راجع: ۶۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ مطولاً، وهو في الإمارة ۸۵].

۲۷۸۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ أَقْلًا نَجَاهِدُ؟ قَالَ: «لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ». [راجع: ۱۵۲۰].

۲۷۸۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَمَّانٌ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو حَاصِنٍ: أَنَّ ذُكْوَانَ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ، قَالَ: «لَا أَجِدُهُ». قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنْ قَرَسَ الْمُجَاهِدُ لَيْسَتْ فِي طَوْلِهِ، فَيُكْتَبُ لَهُ حَسَنَاتٌ. [أخرجه مسلم: ۱۸۷۸ باختلاف. ودون قول أبي هريرة].

۲- بَاب : أَفْضَلُ النَّاسِ
مُؤْمِنٌ مُجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ
تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ . تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ
لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ [الصف: ۱۰-۱۲] .

باب ۲: بهترین مردم کسی است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای مسلمانان، آیا دلالت کنم شما را به تجارتی که برهاند شما را از عذاب دردهنده... ایمان می‌آرید به خدا و رسول او و جهاد می‌کنید در راه خدا به اموال خود و به جانهای خود، این بهتر است برای شما اگر می‌دانید. (اگر این چنین کنید) بیامرزد برای شما گناهان شما را و در آرد شما را به بوستانهایی که می‌رود از زیر آن جویها و به محللهای پاکیزه در بهشتهای همیشه ماندن. این است پیروزی بزرگ» (الصف: ۱۰-۱۲).

۲۷۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضي الله عنه حَدَّثَهُ قَالَ : قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ» . فَالَوْ ؟ ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : «مُؤْمِنٌ فِي شَعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ ، يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شِرِّهِ» . [انظر : ۶۹۴هـ . أخرجه مسلم : ۱۸۸۸] .

۲۷۸۶ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که گفت: به آن حضرت گفته شد: کدام مردم بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «مسلمانی که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می‌کند» گفتند: پس از آن کدام کس؟ فرمود: «مسلمانی که در دره‌ای از دره‌ها جای گرفته. از خدا می‌ترسد و مردم را از شر خود در امان می‌دارد»^۱.

۲۷۸۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ، وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَقَّأَهُ : أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ» . [راجع : ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶ مختصراً أخره] .

۲۷۸۷ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) که می‌فرمود: «مثال کسی که در راه خدا جهاد می‌کند و خدا داناتر است که چه کسی در راه او جهاد می‌کند، مثال کسی است که روزه می‌گیرد و نماز می‌گزارد. و خداوند به کسی که در راه او جهاد می‌کند،

۱- مراد از گوشه‌گیری به هنگام بروز فتنه است، چنان که در حدیثی که ترمذی روایت کرده، آمیزش با مردم و تحمل آزار ایشان بر گوشه‌گیری ترجیح داده شده است.

ضمانت کرده است که چون او را بمیراند به بهشت درآورد، یا این که او را باثواب اخروی و غنیمت بازگرداند.

باب ۳: دعای مردان و زنان به شرکت در جهاد و نیل به شهادت

و عمر گفته است: بارالها، مرا در شهر پیامبر خود (مدینه) شهادت نصیب بگردان.

۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ - از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد ام حرام بنت ملحان می رفت و او برای آن حضرت غذا می آورد. و ام حرام همسر عباده بن صامت بود رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد وی رفت و وی برای آن حضرت غذا آورد، و سپس به پاک کردن موی آن حضرت مشغول شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در آن جا خوابید و چون بیدار شد، می خندید. ام حرام می گوید: گفتم یا رسول الله، تو را چه چیز می خندانند؟ آن حضرت فرمود: «مردمی از امت من بر من ظاهر شدند که در راه خدا می رزمیدند و در میان این دریا بر کشتی سوار بودند. آنها پادشاهانی بودند که بر تختها نشسته بودند - یا - بسان پادشاهانی که بر تختها نشسته باشند - اسحاق راوی شک کرده است - ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله! از خداوند بخواه که مرا از جمله آنها بگرداند. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای وی دعا کرد. سپس آن حضرت سر به خواب نهاد و بعد بیدار شد و می خندید. گفتم: تو را چه چیز می خندانند یا رسول الله؟ فرمود: «مردمی از

۳- باب : الدعاء بالجهاد والشهادة للرجال والنساء

وقال عمر: اللهم ارزقني شهادة في بلد رسولك

[راجع: ۱۸۹۰].

۲۷۸۸، ۲۷۸۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ، عَنِ ابْنِ مَالِكٍ، عَنِ اسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنِ ابْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَيَّ أُمَّ حَرَامَ بِنْتِ مَلْحَانَ فَيُطْعِمُهُ، وَكَانَتْ أُمَّ حَرَامَ تَحْتَ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَطْعَمْتُهُ، وَجَعَلْتُ قَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ اسْتَقِظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: وَمَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عَرَضُوا عَلَيَّ غُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْتَكِبُونَ كَيْبَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَيَّ الْأَسْرَةَ، أَوْ: مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَيَّ الْأَسْرَةَ» - شَكََّ اسْحَاقُ - قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَقِظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: وَمَا يَضْحَكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عَرَضُوا عَلَيَّ غُرَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ». كَمَا قَالَ فِي الْأَوَّلِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الْأَوَّلِينَ». فَرَكِبْتَ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَضَرَعْتَ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجْتَ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكْتَ. [الخليط: ۲۷۸۸، النظر: ۲۷۹۹، ۲۸۷۷، ۲۸۹۴، ۲۹۲۸۲، ۲۷۰۰۱، [الخليط: ۲۷۸۹، النظر: ۲۸۰۰، ۲۸۷۸، ۲۸۹۵، ۲۹۲۸۲، ۲۷۰۰۲، أخرجه مسلم ۱۹۱۲].

امت من بر من ظاهر شدند که در راه خدای می‌رزمیدند» چنان‌که در اول گفته بود. گفتم: یا رسول‌الله، از خداوند بخواه که مرا از جمله آنها بگرداند فرمود: «تو از جمله گروه نخستین هستی».

انس می‌گوید: اُمّ حرام در زمان معاویه بن ابوسفیان به سفر دریا رفت (و آن گاه که از دریا برآمد) از حیوان سواری خود بر زمین افتاد و مرد.

۴- بَاب: دَرَجَاتِ

الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

يُقَالُ : هَذِهِ سَبِيلِي وَهَذَا سَبِيلِي

قال أبو عبد الله : ﴿ غَزَا ﴾ [آل عمران: ۱۵۶] :
وَأَحَدُهَا غَازٌ . ﴿ هُمْ دَرَجَاتٌ ﴾ [آل عمران: ۱۶۳] : لَهُمْ
دَرَجَاتٌ .

باب ۴: درجات مجاهدین در راه خدا

گفته می‌شود: هَذِهِ سَبِيلِي، وَ هَذَا سَبِيلِي. (به صیغه تذكیر و تأنیث یعنی لفظ - سبیل - را که به معنی راه است، مذکر و مؤنث اعتبار کرده‌اند.) ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: «غَزَا» (آل عمران: ۱۵۶).

که به معنی جنگ است به صیغه جمع است و مفرد آن - غَازٌ - است. لفظ «هُمْ دَرَجَاتٌ» (آل عمران: ۱۶۳) مراد از آن - لَهُمْ دَرَجَاتٌ - است. یعنی برای ایشان درجات است.

۲۷۹۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز به پا دارد، و روزه بگیرد، بر خداوند حق است که او را به بهشت درآورد. چه وی در راه خدا جهاد کند و چه در سرزمینی که تولد شده، بود و باش کند».

گفتند: یا رسول‌الله، آیا از این موضوع به مردم بشارت ندهیم؟ فرمود: «همانا در بهشت صد درجه است، که خداوند آن را برای

۲۷۹۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ هَلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ ، وَصَامَ رَمَضَانَ ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، جَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا » . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلَا بُشِّرَ النَّاسَ ؟ قَالَ : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفَرْدَوْسَ ،

مجاهدان راه خدا آماده کرده است، و مسافت میان دو درجه بسان مسافت میان زمین و آسمان است، و چون از خداوند می طلبید، فِرْدَوْس^۱ را بخواهید که در وسط بهشت و در بلندترین منازل بهشت است - گمان می کنم که فرمود - بلندتر از عرش رحمان است که جویهای بهشت از آن جریان می یابد».

محمد بن قُلیح از پدر خود روایت کرده است «بلندتر از آن عرش رحمان است».

۲۷۹۱ - از اَبُورَجَاء، از سَمُرَه روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و مرا بر درختی بالا بردند و به سرایی درآوردند که بس خوب و نیکو بود. که هرگز از آن نیکوتر ندیده بودم. و گفتند: این سرای، سرای شهیدان است».

فَأِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ - أَرَاهُ - فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ، وَمَنْهُ تَقَعَرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ .
قال مُحَمَّدُ بْنُ قُلَيْحٍ : عَنْ أَبِيهِ : وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ . [انظر : ۷۴۲۳].

۲۷۹۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ سَمُرَةَ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ آتِيَانِي ، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ ، فَادْخَلَانِي دَارًا هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ ، لَمْ أَرُ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا ، قَالَا : أَمَا هَذِهِ الدَّارُ قَدَارُ الشُّهَدَاءِ » . [راجع : ۸۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۵] .

باب ۵: بامدادان و شبانگاه روانه شدن (به جهاد) در راه خدا و گوشه کمان هریک از شما در بهشت

۲۷۹۲ - از حَمِيد، از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا... روز یا شبی را در راه خدا سیر کردن، بهتر است از جهان و آنچه در آن است».

۲۷۹۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «جایی به مقدار گوشه از کمان در بهشت، بهتر است از هر آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می کند».

۵- بَابُ : الْغَدْوَةِ وَالرُّوحَةِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَقَابِ قَوْسٍ
أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ

۲۷۹۲ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لِغَدْوَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٍ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» . [انظر : ۲۷۹۶ ، ۲۵۶۸ . أخرجه مسلم : ۱۸۸۰] .

۲۷۹۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لِقَابِ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطَّلِعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ» . وَقَالَ : «لِغَدْوَةٍ أَوْ رَوْحَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ

۱- فِرْدَوْس یعنی بهشت برین

مِمَّا تَطَّلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». [انظر: ۳۲۵۳. أخرجه مسلم: ۱۸۸۲. مختصراً باختلاف].

۲۷۹۴- حَدَّثَنَا قَيْصَةُ: حَدَّثَنَا سُمَيَانُ، عَنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «الرَّوْحَةُ وَالْغَدْوَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [انظر: ۲۸۹۲، ۲۷۵۰، ۶۴۱۵. أخرجه مسلم: ۱۸۸۱].

۶- بَابُ: النُّحُورِ الْعَيْنِ وَصِفَتِهِنَّ

يُحَارُ فِيهَا الطَّرْفُ، شَدِيدَةُ سَوَادِ الْعَيْنِ، شَدِيدَةُ بَيَاضِ الْعَيْنِ.
﴿وَزَوَّجْنَاهُمْ﴾ [الدخان: ۵۴]. انكحناهم.

۲۷۹۴ - از سهل بن سعد (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شب یا روزی را در راه خدا سیر کردن از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

باب ۴: حُورِ عَيْنٍ وَصِفَاتِ اِبْشَانِ

(بدان سبب حور عین گفته می شود، که به لمعات حسن آن چشم حیران می شود و سیاهی چشم وی بسیار زیاد است و سفیدی چشم وی بسیار زیاد است «وَزَوَّجْنَاهُمْ» (الدخان: ۵۴) به معنی آن است که بهشتیان را با زنان خوبروی نکاح گردانیدیم.

۲۷۹۵ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ بنده ای نیست که بمیرد و او را نزد خداوند ثوابی باشد، این که او را خوش آید که بار دیگر به دنیا برگردد، هر چند جهان و هر چه در آن است به او داده شود، مگر شهید که او را خوش می آید که به دنیا برگردد و بار دیگر کشته شود».

۲۷۹۶ - از (حُمَید به سند حدیث قبل) از انس بن مالک روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در اول شب، شبانه یا آغاز روز، سیر کردن در راه خدا، بهتر است از جهان و هر چه در آن است. و جایی به اندازه گوشه کمان هر یک از شما در بهشت یا جایی به اندازه قید - یعنی تازیانه - بهتر است از جهان و هر چه در آن است. و اگر زنی از زنان بهشت

۲۷۹۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَمُوتُ، لَهُ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ، يَسْرُهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، وَأَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، إِلَّا الشَّهِيدَ، لَمَّا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ، فَإِنَّهُ يَسْرُهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا، فَيُقْتَلَ مَرَّةً أُخْرَى». [انظر: ۲۸۱۷. أخرجه مسلم: ۱۸۷۷].

۲۷۹۶- قَالَ: وَسَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «الرَّوْحَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ غَدْوَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلِقَابُ قَوْسٍ أَحَدَكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، أَوْ مَوْضِعُ قَيْدٍ - يَعْنِي سَوْطَهُ - خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَضَاءَتِ مَا بَيْنَهُمَا، وَكَمَلَاتِهِ رِيحًا، وَكَلَصِيْفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۲. أخرجه مسلم: ۱۸۸۰. أوله].

خويشتن را به زمينيان بنمايد، با نور خويش
ميان زمين و آسمان را روشن گرداند، و با
بوی خوش خويش جهان را عطرآگين کند، و
روسي سر وی بهتر است از دنيا و هرچه در
آن است».

باب ۷: آرزوی شهادت

۲۷۹۷ - از سعيد بن مسيب روايت است که
ابوهريره (رضي الله عنه) گفت: از پيامبر (صلى الله عليه
وسلم) شنيدم که می فرمود:

«سوگند به ذاتی که نفس من در يد قدرت
اوست، اگر مردانی از مسلمانان نمی بودند
که دوست ندارند از من عقب مانند، درحالی
که برای آنها هيچ وسيله سواری نیز نمی يابم،
از هيچ سپاهی کوچک که در راه خدا جنگ
می کنند، جدا نمی ماندم. و سوگند به ذاتی که
جان من در دست (يد قدرت) اوست، دوست
دارم تا در راه خدا کشته شوم و باز زنده شوم،
سپس کشته شوم و باز زنده شوم، سپس کشته
شوم و باز زنده شوم و سپس کشته شوم».

۲۷۹۸ - از حميد بن هلال روايت است که
انس بن مالک (رضي الله عنه) گفت: پيامبر (صلى الله عليه
وسلم) خطبه خواند و فرمود:

«زيد پرچم را گرفت و کشته شد و سپس
جعفر پرچم را گرفت و کشته شد سپس عبدالله
بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد، سپس
خالد بن وليد پرچم را گرفت بدون آن که وی
مأمور شده باشد. و او را فتح ميسر شد»^۱. فرمود:

۷- بَاب : تَمَنَّى الشَّهَادَةَ

۲۷۹۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ
قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ :
سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « وَالَّذِي نَفْسِي ، بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ
رَجُلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَا تَطِيبُ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَتَخَلَّفُوا
عَنِّي ، وَلَا أَجِدُ مَا أَحْمَلُهُمْ عَلَيْهِ ، مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ
تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي
أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ
ثُمَّ أَحْيَا ، ثُمَّ أُقْتَلُ » . [راجع: ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶ مطولاً
بإختلاف] .

۲۷۹۸ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الصَّفَّارُ : حَدَّثَنَا
إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ حَمِيدِ بْنِ هِلَالٍ ،
عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ : « أَخَذَ
الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ
أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ
الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ ، وَقَالَ : مَا يَسْرُنَا أَنَّهُمْ
عِنْدَنَا » .

۱ - پيامبر (صلى الله عليه وسلم) در ماه جمادى الاول سال هشتم از هجرت لشکری به امارت زيد به موته اعزام کرد و فرمود اگر زيد شهيد شود، جعفر بن ابی طالب امارت لشکر را بدوش گيرد و اگر او شهيد شود عبدالله بن رواحه امير لشکر باشد. هر سه نفر مذکور در ميدان جنگ يکی بعد از ديگری به شهادت رسيدند و خالد بن وليد که درمورد وی حکمی نرفته بود پرچم را گرفت و فتح کرد. آن حضرت به طريق وحی یا کشف از اين واقعه خبر داد.

شادمان نمی‌کند که آنان نزد ما می‌بودند. ایوب گفته است: یا چنین فرمود: «ایشان را خوش نمی‌سازد که آنان نزد ما می‌بودند»، درحالی که از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت.

قال أيوب: أو قال: «مَا يَسْرُهُمْ أَنَّهُمْ عِنْدَنَا». وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [راجع: ۱۴۴۶].

باب ۸: فضیلت کسی که در راه خدا بیفتد و بمیرد، پس وی یکی از ایشان است.

و فرموده خدای تعالی: «هرکه بیرون رود از خانه خود، هجرت کنان به سوی خدا و پیامبر او و سپس دریابد او را مرگ پس به تحقیق ثابت شد مزد او بر خدا» (النساء: ۱۰۰).

لفظ «وَوَجِبَ» (در آیه مذکور) به معنی - وَجِبَ - است یعنی واجب شد!

۲۷۹۹ و ۲۸۰۰ - از انس بن مالک روایت است که خاله او: اُمّ حَرام بنتِ مِلْحان گفت: روزی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانام خوابید، سپس بیدار شد و تبسم می‌کرد. گفتیم: شما را چه چیز می‌خندانند؟ فرمود:

«مردانی چند از اُمَّتِمْ بر من نموده شدند که بر این دریای سبز سیر می‌کنند، همچون پادشاهان که بر تختها نشسته‌اند».

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمره آنها بگرداند. آن حضرت در حق او دعا کرد، و سپس بار دوم خوابید و همان کرد که بار اول کرده بود. و اُمّ حَرام گفته اول خود را بر زبان آورد، و آن حضرت همان جواب را به وی داد.

اُمّ حَرام گفت: دعا کن که خداوند مرا در زمره آنها بگرداند.

۸- بَابُ : فَضْلُ مَنْ يُصْرَعُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَهُوَ مِنْهُمْ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ﴾ [النساء: ۱۰۰]. وَقَعَ : وَجِبَ .

۲۷۹۹ ، ۲۸۰۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكَ ، عَنْ خَالَتِهِ أُمِّ حَرَامِ بِنْتِ مِلْحَانَ قَالَتْ : نَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا قَرِيبًا مِنِّي ، ثُمَّ اسْتَقْبَطَ يَتَبَسَّمُ ، فَقُلْتُ : مَا أَضْحَكَكَ ؟ قَالَ : « أَنَسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَيَّ ، يَرَكِبُونَ هَذَا الْبَحْرَ الْأَخْضَرَ ، كَالْمَلُوكِ عَلَى الْأَسْرِ ». قَالَتْ : فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا ، ثُمَّ نَامَ الثَّانِيَةَ ، فَفَعَلَ مِثْلَهَا ، فَقَالَتْ : مِثْلَ قَوْلِهَا ، فَأَجَابَهَا مِثْلَهَا ، فَقَالَتْ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ : « أَنْتَ مِنَ الْأَوَّلِينَ ». فَخَرَجَتْ مَعَ زَوْجِهَا عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ غَازِيًا ، أَوَّلَ مَا رَكِبَ الْمُسْلِمُونَ الْبَحْرَ مَعَ مُعَاوِيَةَ ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا مِنْ عَزْوِهِمْ قَافِلِينَ قَنَزُوا الشَّامَ ، فَقُرِئَتْ لَهَا دَابَّةٌ لَتَرُكِبُهَا فَصَرَعَتْهَا فَمَاتَتْ . [راجع: ۲۷۸۸ ، ۲۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۲ باختلاف] .

۱- یعنی مزد او واجب شد بر خدا و این وجوب به محض فضل و کرم خداوند است.

فرمود: «تو از گروه نخستین هستی» (که در دریا سیر می کردند).

سپس اُم حَرام همراه شوهر خود عبادۀ بن صامت به جهاد رفت و این نخستین بار بود که مسلمانان همراه معاویه به سفر دریا رفتند و آن گاه که از جهاد برگشتند، در منطقه شام فرود آمدند و برای اُم حرام حیوان سواری آورده شد تا بر آن سوار شود. حیوان او را بر زمین افکند و مُرد.

باب ۹: کسی که در راه خدا مجروح شود و یا نیزه زده شود

۲۸۰۱ - از اسحاق روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هفتاد مرد از قبیله بنی سلیم را به قبیله بنی عامر فرستاد. چون بدانجا رسیدند، دایی من (حرام بن ملحان) به ایشان گفت: من پیشتر از شما می روم، اگر مرا امان دادند، پیام رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را به ایشان می رسانم، ورنه، شما به من نزدیک باشید. وی پیشتر رفت و به وی امان دادند. او در حالی که پیام رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را می رساند. آنها به یکی از مردان خویش اشاره کردند. وی، حرام را نیزه زد و از پای درآورد. حرام گفت: الله اکبر، به پروردگار کعبه سوگند که رستگار شدم. سپس به سایر همراهان وی حمله کردند و همه را به جز مردی لنگ که بر سر کوه برآمده بود، کشتند.

۹- بَاب : مَنْ يَنْكَبُ

[أَوْ يُطَعْنَ] فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۲۸۰۱ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ الْحَوْضِيُّ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سَلِيمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ ، فَلَمَّا قَدِمُوا : قَالَ لَهُمْ : خَالِي : اتَّقَدَّمَكُمْ ، فَإِنْ أَمْتُونِي حَتَّى أَلْبَغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا ، فَتَقَدَّم فَاْمْتُوهُ ، فَيَنْمَأُ يَحْدِثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَوْمَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْزَلَهُ ، فَقَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ - قَالَ هَمَّامٌ : فَأَرَاهُ أَحْرَمَهُ - فَأَخْبَرَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ ﷺ : أَنَّهُمْ قَدِ لَقُوا رَبَّهُمْ ، فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ ، فَكُنَّا نَقْرَأُ : أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا ، أَنْ قَدِ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ نُسَخَّ بَعْدُ ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ، عَلَى رَعْلٍ ، وَدُكْوَانَ ، وَبَنِي لِحْيَانَ ، وَبَنِي عَضِيَّةَ ، الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . [راجع : ۱۰۰۱ .

اخرجه مسلم : ۶۷۷ مختصراً باختلاف ، والإمارة ۱۴۷] .

۱- گفته اند که در این قول از حفص بن عمر، شیخ مؤلف، و هم و خطایی واقع شده؛ زیرا آن حضرت گروهی از مسلمانان را به قبیله بنی سلیم فرستاده بود، نه آن که این فرستاده ها از قبیله بنی سلیم بودند (تیسیر القاری).

همام گفت: گمان می‌کنم مردی دیگر نیز همراه وی نجات یافت. جبرئیل (علیه‌السلام) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) خبر داد که: آنها خدای خویش را ملاقات کردند، و خداوند از ایشان راضی شد، و ایشان را راضی گردانید.

(راوی می‌گوید) ما (در آن وقت در قرآن) می‌خواندیم که: قوم ما را آگاه گردانید که همانا ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم، و او از ما راضی شد و ما را راضی گردانید.

سپس تلاوت آن منسوخ شد. و آن حضرت بر ایشان (مشرکان) چهل صبح (پس از رکوع در نماز فرض صبح) دعای بد کرد که بر قبایل رعل، و ذکوان و بنی لحيان و بنی عَصِيَه بود؛ یعنی آنهایی که خدا و رسول او را نافرمانی کرده بودند.

۲۸۰۲ - از اسودبن قیس روایت است که جُنْدَب بن سفیان (رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) حاضر بود، انگشت وی مجروح و خون‌آلود شد. آن حضرت (خطاب به انگشت خود) فرمود: «تو فقط انگشتی هستی که خونین شدی و آنچه دیدی در راه خدا دیدی»^۱.

۲۸۰۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سَفْيَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ ، وَقَدْ دَمِيَتْ إِبْصِعُهُ ، فَقَالَ :

هل أنت إلا إصبعٌ دَمِيَتْ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ ؟
[انظر: ۶۱۴۶، أخرجه مسلم: ۱۷۹۶.]

۱۰- بَابُ : مَنْ يُجْرَحُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ۱۰: کسی که در راه خداوند عزوجل مجروح شد

۲۸۰۳ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هیچ

۲۸۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ

۱- برخی از ملاحده در طعن قرآن مجید گفته‌اند که این عبارت، شعری است که آن حضرت گفته است و در قرآن نفی شاعر بودن‌شان است. این هرزه‌گویی ناشی از ناشناسی و ناهمی است؛ زیرا اولاً شعر کلامی است موزون به یکی از اوزان عروض که گوینده قصد موزونیت آن کرده است، ثانیاً این کلام در مقام مجادله و مقابله واقع شده. پس از قبیل رجز باشد نه شعر (تیسیر القاری).

کسی در راه خدا مجروح نمی‌شود، مگر آن که خداوند می‌داند که وی در راه او مجروح شده است. و چنانچه در روز قیامت که می‌آید، رنگ جراحت وی، رنگ خون و بوی آن بوی مشک است.»

اللَّهُ قَالَ: «وَأَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُكَلِّمُ أَحَدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ، إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِّ، وَالرِّيحُ رِيحُ الْمَسْكِ.» [راجع: ۲۳۷. أخرجه مسلم: ۱۸۷۶.]

۱۱- باب: قَوْل

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ هَلْ تَرِيصُونَ بِنَا

إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ﴾ [التوبة: ۵۲].

وَالْحَرْبُ سِجَالٌ.

باب ۱۱: گفته خداوند عزوجل

«بگو انتظار نمی‌برید در حق ما مگر یکی از دو

نیکی [فتح و شهادت] را» (التوبه: ۵۲)^۱

و جنگ همچون دلوها است.^۲

۲۸۰۴ - از عبدالله بن عباس، از ابوسفیان بن حرب روایت است که هرق گفته بود: از تو پرسیدم که جنگهای شما (با کسی که مدعی نبوت است) چگونه بوده است و تو گفتی که جنگ همچون دلو و بین بین بوده است (گاه پیروزی و گاه شکست). و چنان است حالت پیامبران که گرفتار جنگ می‌شوند و در فرجام پیروزی با ایشان است.

۲۸۰۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَفْيَانَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرْقُلَ قَالَ لَهُ: سَأَلْتُكَ كَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ، فَزَعَمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ سِجَالٌ وَدَوَلٌ، فَكَذَلِكَ الرَّسُلُ تَبَتَّلَى، ثُمَّ تَكُونُ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ. [راجع: ۷. أخرجه مسلم: ۱۷۷۳. مطرلاً:]

۱۲- باب: قَوْل

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

رِجَالٌ صَدَقُوا

مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الاحزاب: ۲۳].

باب ۱۲: گفته خدای تعالی

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه را با خدا عهد بسته بودند بر آن، پس از ایشان کسی هست که به انجام رسانید قرارداد خود را، و از ایشان کسی هست که انتظار می‌کشد و به هیچ وجه تبدیلی [در پیمان خود] نیاورده‌اند» (الاحزاب، ۲۳).

۲۸۰۵ - از حمید طویل روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: عموی من، انس بن نصر در جنگ بدر غایب بود و گفت: یا رسول‌الله

۲۸۰۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ الْخُرَاعِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ حَمِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا. قَالَ: حَدَّثَنَا

۱- یعنی اگر بکشیم نصرت است و اگر کشته شویم شهادت.

۲- یعنی یکی به یک طرف و دیگری به طرف دیگر است. گاه پیروزی و گاه شکست است.

من در جنگ اولی که با مشرکین کرده‌ای حاضر نبودم. اگر خداوند مرا در جنگ با مشرکین حاضر گرداند، خداوند می‌بیند که من چه خواهم کرد. چون جنگ احد پیش آمد و مسلمانان به هزیمت رفتند، وی گفت: بارالها، من در پیشگاه تو عذر می‌خواهم که آنها چنان کردند، یعنی یاران وی. و از آنچه اینها کردند بی‌زاری می‌جویم، یعنی مشرکین. سپس به پیش رفت و با سعد بن معاذ ملاقی شد و گفت: ای سعد بن معاذ، بهشت، سوگند به پروردگار نضر که بوی بهشت را از آن سوی کوه احد درمی‌یابیم.

سعد گفت: یا رسول‌الله، من نتوانستم آنچه را نضر (در میدان جنگ) کرد، انجام دهم. انس گفت: ما او را در حالی یافتیم که هشتاد و اندی زخم خورده بود.

یا زخم شمشیر به او اصابت کرده بود یا با نیزه زده شده بود یا بر وی تیر افکنده شده بود. ما او را کشته یافتیم و کافران او را مثله کرده بودند (گوش و بینی او را بریده بودند) و کسی نتوانست او را شناسایی کند به جز از خواهرش که او را از انگشتان او شناخت. انس گفت: ما می‌پنداشتیم و گمان می‌کردیم که این آیه در مورد انس بن نضر و امثال وی نازل شده است:

«از مسلمانان مردانی‌اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا بر آن» تا آخر آیه.

۲۸۰۶ - انس (به سند قبل) گفته است: خواهر انس بن نضر که ربیع نامیده می‌شد،

عَمْرُو بْنُ زُرَّارَةَ : حَدَّثَنَا زِيَادٌ قَالَ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ الطَّوِيلُ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، غَبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتُ الْمُشْرِكِينَ ، لَكِنَّ اللَّهَ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ لَكِرْبَيْنِ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ . فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَأَنْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ ، قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ ، يَعْنِي أَصْحَابَهُ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ ، يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ . ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ ، فَقَالَ : يَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذِ الْجَنَّةِ وَرَبِّ النَّضْرِ ، إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ ، قَالَ سَعْدُ : فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعُ . قَالَ أَنَسُ : فَوَجَدْنَا بِهِ بَضْعًا وَكَمَانِينَ : ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ رَمِيَّةً بِسَهْمٍ ، وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ وَقَدْ مَثَلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلَّا أَخْتَهُ بِنَانِهِ .

قال أنس : كُنَّا نَرَى ، أَوْ نَنْظُرُ : أَنَّ هَذِهِ آيَةٌ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ : ﴿ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ﴾ . [إلى آخر الآية . انظر : ٤٠٤٨ ، ٤٧٨٣ .

اخرجه مسلم : ١٩٠٣ .

۲۸۰۶ - وَقَالَ : إِنَّ أَخْتَهُ ، وَهِيَ تُسَمَّى الرَّبِيعَ ، كَسَرَتْ نُبْيَةَ امْرَأَةً ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْقِصَاصِ ، فَقَالَ أَنَسُ :

دندان زنی را شکست و رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) به قصاص امر کرد. انس بن نصر گفت: یا رسول الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده، دندان خواهرم شکسته نمی شود. مدعیان وی به تاوان مالی راضی شدند و از قصاص درگذشتند. رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «در میان بنده های خدا کسانی اند که اگر به خداوند سوگند یاد کنند، خداوند او را راستگو می گرداند».

۲۸۰۷ - از خارجه بن زید^۱ روایت است که زید بن ثابت (رضی الله عنه) گفت: صحیفه ها را (هنگام جمع قرآن) در مصحفها می نوشتم و آیتی از سوره احزاب را که شنیده بودم رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) آن را می خواند، گم کردم^۲ و آن را نیافتم به جز نزد خزیمه بن ثابت انصاری، کسی که شهادت او را رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) با شهادت دو مرد برابر گردانید و آن قول خداوند این است: «از مسلمانان مردانی اند که راست کردند آنچه عهد بسته بودند با خدا به آن» (الاحزاب: ۲۳).

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَ بِأَلْحَقِّ، لَا تُكْسَرُ نَبِيَّتُهَا، فَرَضُوا بِالْأَرْضِ وَتَرَكَوا الْقَصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِابْرَةِ». [راجع: ۲۷۰۳. أخرجه مسلم: ۱۶۷۵. باختلاف].

۲۸۰۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: وَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنِ سُلَيْمَانَ - أَرَاهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَسَخْتُ الصَّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ، فَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الْأَحْزَابِ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا، فَلَمْ أَجِدْهَا إِلَّا مَعَ خَزِيمَةَ بْنِ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ، الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ، وَهُوَ قَوْلُهُ: «مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ». [الاحزاب: ۲۳]. [انظر: ۴۰۴۹، ۴۶۷۹، ۴۷۸۴، ۴۹۸۶، ۴۹۸۸، ۴۹۸۹، ۷۱۹۱، ۷۲۵۰].

۱۳- باب: عَمَلُ صَالِحٍ

قَبْلَ الْقِتَالِ

باب ۱۳: کردار نیک پیش از شرکت در کارزار و ابودرداء گفته است: کارزار نمی کنید مگر به نیروی کردار خود.

و فرموده خداوند تعالی: «ای مسلمانان چرا می گوئید آنچه نمی کنید. بسیار ناپسندیده است نزد خدا آن که بگوئید چیزی که نکنید. هر آینه

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: إِنَّمَا تَقَاتِلُونَ بِأَعْمَالِكُمْ. وَقَوْلُهُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ». إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرْصُوصًا. [الصف: ۴-۲].

۱- خارجه بن زید بن ثابت انصاری یکی از فقهای سبعمه مدینه است.

۲- زید بن ثابت یکی از مشاهیر صحابه و از کاتبان وحی بود. وی در زمان ابوبکر (رضی الله عنه) مأمور جمع آوری قرآن گردید و آیات قرآن را که بر پاره های کاغذ و غیره نوشته بود، بر مصحفها می نوشت. وی نوشته آیه سوره احزاب را جز نزد خزیمه انصاری نیافت. البته آیه مذکور متواتر بود که شرط اثبات قرآن است (شرح شیخ الاسلام، ج ۴، ص ۵۶۲).

خدا دوست می‌دارد آنانی را که جنگ می‌کنند در راه خدا صف بسته، گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یکدیگر چسبیده» (الصَّف: ۲-۴).

۲۸۰۸ - از براء (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد که خود آهنین بر سر نهاده بود، و گفت: یا رسول الله، آیا کارزار کنم یا مسلمان شوم؟ آن حضرت فرمود: «مسلمان شو و سپس کارزار کن» وی مسلمان شد و سپس کارزار کرد و کشته شد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عملی اندک کرد و مزدی بسیار گرفت».

۲۸۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا شَيْبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ الْقَزَّارِيُّ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رضي الله عنه يَقُولُ : أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم رَجُلٌ مَقْنَعٌ بِالْحَدِيدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَقَاتِلُ أَوْ أَسْلَمُ ؟ قَالَ : «أَسْلَمَ ثُمَّ قَاتِلْ» . فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «عَمِلَ قَلِيلًا وَأَجِرَ كَثِيرًا» . [أخرجه مسلم : ۱۹۰۰ باختلاف] .

باب ۱۴: کسی که ناگاه تیری بر وی رسید و او را کشت

۲۸۰۹ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: امّ ربیع بنت براء که مادر حارثه بن سراقه است، نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: ای پیامبر خدا، آیا از حال حارثه مرا خبر نمی‌دهی که در روز جنگ بدر کشته شد و او راناگاه تیری رسید. که اگر در بهشت باشد، شکیبایی کنم، ورنه بر وی بگریم و بسیار بگریم. آن حضرت فرمود: «ای امّ حارثه، همانا در بهشت، بهشتها است و به تحقیق که پسر تو به فردوس اعلی رسیده است» (یعنی بهشت برین).

۱۴- باب : مَنْ أَتَاهُ سَهْمٌ غَرِبٌ فَقَتَلَهُ

۲۸۰۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو أَحْمَدَ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ أُمَّ الرَّبِيعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ ، وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بِنِ سَرَّاقَةَ ، أَتَتْ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَلَا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ - وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرِبٌ - فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبْرْتُ ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ ، اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ ؟ قَالَ : «يَا أُمَّ حَارِثَةَ ، إِنَّهَا جَنَّانٌ فِي الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ ابْنَكَ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى» . [انظر : ۳۹۸۲ ، ۶۵۰ ، ۶۵۶۷] .

باب ۱۵: کسی که برای اعلاهی کلمه الله کارزار کند

۲۸۱۰ - از ابوائل روایت است که

۱۵- باب : مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا

۲۸۱۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ

عمر و ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضی الله عنه قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِمَعْنَمٍ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذَّكْرِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِبِرَى مَكَانِهِ ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : « مَنْ قَاتَلَ لَتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع : ۱۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۹۰۴] .

ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: مردی است که برای مال غنیمت می جنگد و مردی است که برای شهرت می جنگد و مردی است که برای نمایاندن مقام خود می جنگد، پس کیست که در راه خدا می جنگد؟

آن حضرت فرمود: «کسی که بجنگد تا کلمه خدا (توحید و یکتاپرستی) برتر شود، هس همواره در راه خداست.»

۱۶- باب : مَنْ اغْبَرَتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۱۶: کسی که پاهای وی در راه خدا گرد آلود گردد

و فرموده خدای تعالی: «لایق نبود اهل مدینه و آنان را که پیرامون ایشانند از اعراب، که باز پس مانند از همراهی رسول خدا - تا این فرموده خداوند - هر آینه ضایع نمی کند مزد نیکوکاران را.» (التوبه: ۱۲۰).

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [التوبة: ۱۲] .

۲۸۱۱ - از ابو عبس، عبدالرحمن بن جبیر روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قدمهای بنده که در راه خدا گرد آلود شود، آتش دوزخ را مساس نمی کند.»

۲۸۱۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْرَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا عَبَّادُ بْنُ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْسٍ ، هُوَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ جُبَيْرٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « مَا اغْبَرَّتْ قَدَمَا عَبْدٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَتَمَسَهُ النَّارُ » . [راجع : ۹۰۷] .

۱۷- باب : مَنْسَحَ الْعَبَّارِ عَنِ الرَّأْسِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۱۷: زدودن غباری که در راه خدا بر سر نشسته است

۲۸۱۲ - از خالد روایت است که عکرمه گفت: ابن عباس به او و علی بن عبدالله گفت: نزد ابوسعید (خُدَری) بروید و حدیث او را بشنوید. ما نزد او رفتیم. او و برادر او در باغ

۲۸۱۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ لَهُ وَكَلْعَلِي بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَتَيْتَا أَبَا سَعِيدٍ فَاسْتَمَعَا مِنْ حَدِيثِهِ ، فَأَتَيْنَاهُ وَهُوَ وَأَخُوهُ فِي حَائِطٍ لَهُمَا يَسْقِيَانِهِ ، فَلَمَّا رَأَيْنَا جَاءَ فَاحْتَبَى

وَجَلَسَ ، فَقَالَ : كُنَّا نَنْقُلُ لِبْنِ الْمَسْجِدِ لَبْنَةً لَبْنَةً ، وَكَانَ عَمَّارٌ يَنْقُلُ لِبْتَيْنِ لِبْتَيْنِ ، فَمَرَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَمَسَحَ عَنْ رَأْسِهِ الْغُبَارَ ، وَقَالَ : « وَيْحَ عَمَّارُ ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ ، عَمَّارٌ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ » . [راجع : ۴۴۷].

خویش آبیاری می کردند. آن گاه که ابوسعید ما را دید، آمد و ردای خود را بر پاهای خویش پوشید و گفت: ما (به وقت بنای مسجد نبوی) خشتهای مسجد را یک یک انتقال می دادیم و عَمَّار (بن یاسر) دو دو خشت انتقال می داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر وی گذشت و غبار از سر وی زدود و فرمود: «رحمت بر عمار، گروه نافرمان او را می کشند، عَمَّار آنها را به سوی خدا فرا می خواند و آنها او را به سوی آتش فرا می خوانند».

۱۸- باب : الْغُسْلُ بَعْدَ الْحَرْبِ وَالْغُبَارِ

باب ۱۸: غسل بعد از جنگ و آلودگی با خاک
۲۸۱۳ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت^۱ و سلاح را نهاد و غسل کرد، جبرئیل آمد و به تحقیق که بر سر وی غبار نشسته بود. و گفت: تو سلاح را نهادی و به خدا سوگند که من سلاح را نهادم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: «کجا؟» گفت: بدین سو و به سوی بنی قریظه اشاره کرد. عایشه گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به سوی ایشان برآمد.

۲۸۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، أَخْبَرَنَا عَبْدُهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَوَضَعَ السَّلَاحَ وَأَغْتَسَلَ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ ، فَقَالَ : وَضَعْتَ السَّلَاحَ ، قَوْلَ اللَّهِ مَا وَضَعْتَهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَاتِلِينَ» . قَالَ : هَاهُنَا ، وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ . قَالَتْ : فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۴۶۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۶۹ . مطولاً].

۱۹- باب : فَضْلِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ

قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

باب ۱۹: فضیلت کسانی که مشمول قول خداوند تعالی شده اند

«و مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا، بلکه زنده اند نزد پروردگار خویش،

اللَّهُ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنَ

۱- مراد جنگ خندق یا غزوة احزاب است که در سال پنجم هجرت رخ داد. مسلمانان در این جنگ حالت تدافعی اختیار کردند و در اطراف مدینه خندق حفر کردند. خداوند کافران را شکست داد. چون یهود بنی قریظه در این جنگ با کافران همکاری کردند، مسلمانان بر آنها حمله کردند.

خَلَفَهُمْ أَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ
بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿
[آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱]

روزی داده می‌شوند. شادان به آنچه عطا کرده
است خدا ایشان را از فضل خود و خوشوقت
می‌شوند به آنان که به ایشان نپیوسته‌اند از پس
ایشان، به سبب آن که هیچ ترسی نیست بر
ایشان و نه ایشان اندوهناک شوند. خوشوقت
می‌شوند به نعمت خدا و فضل او و به آن که
خدا ضایع نمی‌کند مزد مؤمنان را»
(آل عمران: ۱۶۹-۱۷۱).

۲۸۱۴ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر
کسانی که اصحاب بئر معونه را کشته بودند به
مدت سی روز دعای بد (نفرین) کرد و این دعا
بر قبایل رعل و ذکوان و عَصِيَه بود که از خدا
و رسول او سرکشی کرده بودند.

انس گفته است: درباره کسانی که در بئر
معونه کشته شدند، آیه قرآن نازل شد که ما آن
را می‌خواندیم و سپس این آیه منسوخ شد و
چنین بود: قوم ما را آگاه کنید که به تحقیق ما
پروردگار خویش را ملاقات کردیم، او از ما
راضی شد و ما هم از او راضی شدیم.^۱

۲۸۱۵ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: کسانی که در بامداد روز جنگ
أُحُد شراب نوشیدند و سپس کشته شدند،
شهیدانند.^۲

به سفیان گفته شد: از آخر این روز بود
(که کشته شدند)؟ سفیان گفت: این مطلب در
حدیث نیامده.

۲۸۱۴- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي
مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ
ابْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الَّذِينَ قَتَلُوا
أَصْحَابَ بَيْرِ مَعُونَةَ ثَلَاثِينَ عِدَاةً ، عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ
وَعُصِيَّةَ ، عَصَّتِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ .

قال أنس : أنزل في الذين قتلوا بئر معونة قرآن
قرآناه ، ثم نسخ بعد : بلغوا قومنا أن قد لقينا ربنا ، فرضينا
عنا ورضينا عنه . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۶۷۷] .

۲۸۱۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ
عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ؓ يَقُولُ : اصْطَبَحَ نَاسٌ
الْخَمْرَ يَوْمَ أُحُدٍ ، ثُمَّ قَتَلُوا شُهَدَاءَ ، فَقِيلَ لِسُفْيَانَ : مِنْ
أَخْرَ ذَلِكَ الْيَوْمِ ؟ قَالَ : لَيْسَ هَذَا فِيهِ . [انظر : ۴۰۴۴ ،
[۴۶۱۸]

۱- این آیه منسوخ التلاوت است. نقل آن جایز است (شرح شیخ الاسلام).

۲- در آن زمان شراب حرام نشده بود (تیسیر القاری).

۲۰- باب : ظِلُّ الْمَلَائِكَةِ

عَلَى الشَّهِيدِ

۲۸۱۶- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَيْنَةَ قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : جِيءَ أَبِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ مَثَلَ بِهِ ، وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَذَهَبَتْ أَكْشَفُ عَنْ وَجْهِهِ ، فَتَهَانِي قَوْمِي ، فَسَمِعَ صَوْتَ صَائِحَةٍ ، فَقِيلَ : ابْنَةُ عَمْرٍو ، أَوْ أُخْتُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : «لَمْ تَبْكِي - أَوْ : لَا تَبْكِي - مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تُظَلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا» . قُلْتُ لَصَدَقَةَ : أَفِيهِ : «حَتَّى رُفِعَ» . قَالَ : رَبَّمَا قَالَهُ . [راجع : ۱۲۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۱ .]

باب ۲۰: سایه کردن فرشتگان بر شهید

۲۸۱۶ - از محمد بن مُنْكَدِرِ روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: جسد پدرم را (در جنگ اُحُد) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آوردند و گوش و بینی او را بریده بودند و در پیشروی آن حضرت گذاشتند.

من رفتم که جامه را از روی او بردارم، مردم مرا منع کردند.

آن حضرت آواز زنی را شنید که نوحه می کرد. گفته شد که وی دختر عَمْرٍو یا خواهر عَمْرٍو است. فرمود: چرا گریه می کند - یا فرمود - گریه نکن فرشتگان با بالهای خویش پیوسته بر وی سایه می کنند.

(امام بخاری می گوید) به صَدَقَةُ (راوی) گفتم: بر وی سایه می کنند «تا آن که جسدش برداشته شود» وی گفت: شاید راوی چنین گفته باشد.

۲۱- باب : تَمَنَّى الْمُجَاهِدِ

أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا

۲۸۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَرُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ، يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا ، وَلَهُ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا الشَّهِيدُ ، يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، لِمَا يَرَى مِنَ الْكِرَامَةِ » . [راجع : ۲۷۹۵ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۷ .]

باب ۲۱: آرزوی مجاهد تا بار دیگر به دنیا بازگردد

۲۸۱۷ - از قَتَادَةَ از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نیست کسی که به بهشت درآید و بازخواهد که به دنیا بازگردد، هر چند همه چیز زمین از آن او باشد، به جز شهید، که آرزو می کند به دنیا بازگردد و ده بار کشته شود، به خاطر آن چه از کرامت شهادت دریافت است».

۲۲- باب : الْجَنَّةُ تَحْتَ بَارِقَةِ السَّيْفِ

وَقَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنَا نَيْبُنَا رضی اللہ عنہ ، عَنْ رَسُولِهِ
رَبَّنَا : « مَنْ قُتِلَ مَنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ » [راجع : ۳۱۵۹] .
وَقَالَ عُمَرُ لِنَيْبِي رضی اللہ عنہ : أَلَيْسَ قَتَلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلَاهُمْ
فِي النَّارِ ؟ قَالَ : « بَلَى » [راجع : ۳۱۸۱] .

باب ۲۲: بهشت زیر درخشش شمشیرها است

و مُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَالَ لِنَيْبِي رضی اللہ عنہ : أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَا رَأَى مِنْ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَرَأَى قَتْلَهُمْ
فِي النَّارِ ؟ قَالَ : « بَلَى » [راجع : ۳۱۸۱] .

وَعُمَرُ (دَرُوقْتِ صَلْحِ حُدَيْبِيَةَ) بِهَ بِيَامِيرِ (صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) كَقَوْلِهِ : أَيُّ كُشْتِكَا نَا مَا بِهَ بِيَهْشْتِ وَ
كُشْتِكَا نَا أَنَّهُمَا بِهَ دُوزَخِ نَمِي رُونْدُ ؟ أَنَّ حَضْرَتِ
فَرْمُودِ : « آرى » .

۲۸۱۸- از سالم ابی النضر مولى عمر بن عبدالله
و كاتب وی روایت است که گفت: عبدالله بن
أوفى (رضی اللہ عنہ) به عمر بن عبدالله نوشت که
رسول خدا (صلی اللہ علیہ وسلم) فرموده است:

« بدانید که همانا بهشت در زیر سایه شمشیرها
است. » متابعت کرده است (ابو اسحاق را)
أویسی، از ابن ابی الزناد از موسی بن عقبه.

۲۸۱۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ
عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ
سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، وَكَانَ كَاتِبَهُ ،
قَالَ : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ : « وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلِّ
السَّيْفِ » .

تَابَعَهُ الْأَوْسِيُّ ، عَنْ ابْنِ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ
عَقْبَةَ . [انظر : ۲۸۳۳ ، ۲۹۳۳ ، ۲۹۶۵ ، ۲۹۶۶ ، ۳۰۲۴ ،
۳۰۲۵ ، ۴۱۱۵ ، ۴۳۹۲ ، ۴۷۲۳۷ ، ۷۴۸۹] . اخْرَجَهُ مُسْلِمٌ :
۱۷۴۲ مَطْوَلًا .

۲۳- باب : مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَادِ

باب ۲۳: کسی که برای جهاد، پسر طلبد
۲۸۱۹- از ابوهریره (رضی اللہ عنہ) روایت است که
رسول خدا (صلی اللہ علیہ وسلم) فرمود: «سليمان بن
داود عليهما السلام گفت: همانا امشب بر صد
زن یا نودونه زن دور می‌زنم که هر یک از
ایشان سوارکاری (سلاحشوری) بزیاید که در راه
خدا جهاد کند. مصاحب وی به او گفت: بگوی
ان شاء الله. (اگر خدا بخواهد) سليمان، ان شاء الله
نگفت. هیچ یک از آن زنان باردار نشد، به جز

۲۸۱۹- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَيْبَعَةَ ، عَنْ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمَزٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی اللہ عنہ ، عَنْ
رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم قَالَ : « قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ : لِأَطْوَفِنَّ الْبَلْبَكَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ ، أَوْ تَسْعَ
وَتَسْعِينَ ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِفَارَسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، قَالَ
لَهُ صَاحِبُهُ : قُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَقُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ،
فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً وَاحِدَةً ، جَاءَتْ بِشَقِّ رَجُلٍ ،
وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ،

یک زن که مولود نیمه مردی زاید. سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست، اگر سلیمان ان شاء الله می گفت، پسران سلحشوری می داشت که همه در راه خدا جهاد می کردند».

لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [انظر: ۳۴۲۴، ۵۲۴۲، ۶۶۳۹، ۶۷۲۰، ۷۴۶۹].

۲۳- باب : مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجِهَادِ

باب ۲۴: شجاعت و ترسویی در جنگ

۲۸۲۰ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیکوترین مردم و شجاع ترین مردم و سخی ترین مردم بود. و به تحقیق که مردم مدینه (شبی از خوف دشمن) هراسان شدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیشاپیش شان اسپ تاخت و فرمود: «این اسپ را چون بحر یافتم» (در تندروی و هموار روی).

۲۸۱۹- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَيْعَةَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمَزٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : لَأَطُوقَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ ، أَوْ تَسْعِ وَتَسْعِينَ ، كُلُّهُنَّ يَأْتِي بِقَارِصٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ : قُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَقُلْ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً وَاحِدَةً ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ ». [انظر: ۳۴۲۴، ۵۲۴۲، ۶۶۳۹، ۶۷۲۰، ۷۴۶۹].

۲۸۲۱ - از محمد بن جبیر روایت است که جبیر بن مطعم گفته است: درحالی که وی با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سفر می کرد و مردم با آن حضرت بودند، و از غزوه حنین برمی گشتند، کسانی از بادیه نشینان در آن حضرت درآویختند و او را واداشتند که در زیر درخت سمره توقف کند (شاخه های خار) ردای آن حضرت را در ربود (ردای شان به آن درخت خاردار بند آمد). پیامبر (صلی الله علیه وسلم) توقف کرد و گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر من به شمار این درختان مال می داشتم، میان شما تقسیم می کردم و سپس شما مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی یافتید».

۲۸۲۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ : أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ ، مَقْفَلَةٌ مِنْ حُنَيْنٍ ، فَعَلَقَهُ النَّاسُ يُسْأَلُونَهُ ، حَتَّى اضْطُرَّوهُ إِلَى سَمْرَةَ فَحَطَفَتْ رِدَاءَهُ ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « أَعْطُونِي رِدَائِي ، لَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاءِ نَعْمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَخِيلًا ، وَلَا كَذُوبًا ، وَلَا جَبَانًا ». [انظر: ۳۱۴۸].

۲۵- باب: مَا يُتَعَوَّذُ

مِنَ الْجُبْنِ

۲۸۲۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَمِيرٍ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونِ الْأَوْدِيَّ قَالَ : كَانَ سَعْدٌ يُعَلِّمُ بَنِيهِ هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ ، كَمَا يُعَلِّمُ الْمُعَلِّمُ الْعُلَمَانَ الْكِتَابَةَ ، وَيَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْهُمْ دُبْرَ الصَّلَاةِ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أُرْدَلِ الْعُمَرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» . فَحَدَّثْتُ بِهِ مُضْعَبًا فَصَدَّقَهُ . [انظر: ٦٣٦٥، ٦٣٧٠، ٦٣٧٤، ٦٣٩٠.]

باب ۲۵: پناه جستن به خدا از جبن

(ترسویی)

۲۸۲۲ - از عمرو بن ميمون اودی روایت است که گفت: سعد (بن وقاص) این کلمات را به پسران خود می‌آموخت، چنان‌که معلم به کودکان نوشتن می‌آموزد، و می‌گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در پس هر نماز با این کلمات پناه می‌جست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أُرْدَلِ الْعُمَرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»!

(عمرو بن ميمون می‌گوید) این حدیث را به مُضْعَب (بن سعد وقاص) گفتم. وی تصدیق کرد.

۸۲۳ - از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»^۱.

۲۸۲۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مَعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» . [انظر: ٤٧٠٧، ٤٣٦٧، ٦٣٧١ . أخرجه مسلم : ٢٧٠٦.]

۲۶- باب: مِنْ حَدِيثِ

بِمِثْنَاهُ فِي الْحَرْبِ

قاله أَبُو عَثْمَانَ ، عَنْ سَعْدٍ [راجع : ٣٧٢٢ ، ٣٧٢٣ ، ٤٣٢٧ ، ٤٣٢٦.]

باب ۲۶: کسی که از دیدنیهای خود در جنگ

صحبت کند

و آن را ابوعثمان از سعد روایت کرده است.

۲۸۲۴ - از سائب بن یزید روایت است که گفت: من با طلحه ابن عبیدالله و سعد، و مقداد بن أسود و عبدالرحمن بن عوف صحبت داشتم، از هیچ یک از ایشان نشنیدم که از

۲۸۲۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ : صَحِبْتُ طَلْحَةَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، وَسَعْدًا ، وَالْمَقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ

۱- ترجمه: بارالها، من به تو پناه می‌جویم از جبن و به تو پناه می‌جویم از رسیدن به سن پیری و فرتوتی، و به تو پناه می‌جویم از فتنه دنیا، و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

۲- بارالها، به تو پناه می‌جویم از ناتوانی و کاهلی و از جبن و ضعف پیری، به تو پناه می‌جویم از فتنه زندگی و مرگ و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.

وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رضی الله عنه ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ طَلْحَةَ يُحَدِّثُ عَنْ يَوْمِ أُحُدٍ . [النظر : ۴۰۶۲ ج ۱]

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) صحبت و روایت کند مگر آن که از طلحه شنیدم که از جنگ اُحُد سخن می گفت.

۲۷- باب : وَجُوبُ النَّفِيرِ ، وَمَا يَجِبُ مِنَ الْجِهَادِ وَالنِّيَّةِ

باب ۲۷: وجوب برآمدن به جهاد، و آن چه واجب است از جهاد و نیت

وَقَوْلُهُ : ﴿ اَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكُمْ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ﴾ . [التوبة: ۴۱، ۴۲] . وَقَوْلُهُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ ائْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ - إلی قولہ - عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [التوبة: ۳۸ ، ۳۹] . يُذَكِّرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : ﴿ اَنْفِرُوا ثُبَاتٍ ﴾ [النساء: ۷۱] : سَرَّايَا مُتَفَرِّقِينَ . يُقَالُ : أَحَدُ الثُّبَاتِ ثُبَةٌ .

«بیرون آید سبکار و گرانبار و جهاد کنید به مالهای خویش و جانهای خویش در راه خدا، این بهتر است شما را اگر می دانید. اگر بودی آنچه به آن دعوت می کنی نفع قریب الحصول و سفری آسان، البته پیروی می کردند تو را، ولیکن دور شد برایشان مسافت راه و سوگند خواهند خورد به خدا [که اگر می توانستیم بیرون می آمدیم با شما، هلاک می کنند خویش را و خدا می داند که ایشان دروغ گویند] (التوبه: ۴۱-۴۲)

و فرموده خدای تعالی: «ای مسلمانان، چیست شما را که چون به شما گفته می شود بیرون آید در راه خدا، گران شده میل می کنید به سوی زمین، آیا رضامند شدید به زندگانی دنیا عوض آخرت، پس نیست متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی. اگر بیرون نیاید عذاب کند شما را عذابی درد دهنده و بدل شما گیرد قومی را به جز شما و هیچ زیان نرسانید خدا را و خدا بر همه چیز توانا است» (التوبه: ۳۸-۳۹).

از ابن عباس ذکر می شود که لفظ «انفروا ثبات» (النساء: ۷۱). یعنی در گروههای متفرقه (به جهاد بروید) گفته می شود:
مفرد کلمه ثبات، ثبته است:

۲۸۲۵ - از طاؤس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح مکه فرمود: «پس از این فتح هجرت (به مدینه) واجب نیست ولیکن جهاد و نیت (اعمال صالحه باقی است) و چون فراخوانده شوید (به جهاد) بیرون آید».

باب ۲۸: کافری که مسلمانی را می‌کشد و سپس اسلام می‌آورد و در آن استوار می‌ماند و بعد گشته می‌شود.

۲۸۲۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند به سوی دو کس می‌خندد که یکی دیگری را می‌کشد و هر دو وارد بهشت می‌شوند؛ این یکی در راه خدا کارزار می‌کند و کشته می‌شود، سپس خداوند توبه قاتل او را قبول می‌کند (و اسلام می‌آورد) و شهید می‌گردد».

۲۸۲۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رسیدم و او در خیبر بود، پس از آن که خیبر را فتح کرده بودند و گفتم: یا رسول الله، برای من (از غنایم) سهمی بده. یکی از پسران سعید بن عاص گفت: به او سهم مده، یا رسول الله.

ابوهریره گفت این مرد قاتل ابن قوئل (در جنگ اُحد) است. برخی پسران سعید بن عاص (ابان) گفت: عجباً، از این جانور گربه مانند، که از کوه قدوم بر ما فرود آمده و مرا به خاطر کشتن مرد مسلمانی که خداوند به دست من او را گرامی داشت و مرا به دست وی خوار نکرد،

۲۸۲۵ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُمَيَّانُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : يَوْمَ الْفَتْحِ « لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ ، وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَاَنْفِرُوا » . [راجع : ۱۳۴۹ . اخرجہ مسلم : ۱۳۵۳ مطولاً ، وهو في الإمارة ۸۵] .

باب ۲۸ - الْكَافِرُ يُقْتَلُ الْمُسْلِمُ ، ثُمَّ يُسْلِمُ ، فَيُسَدَّدُ بَعْدَ وَيُقْتَلُ

۲۸۲۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ ، يَقْتُلُ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ ، يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ : يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ ، فَيُسْتَشْهِدُ » . [اخرجہ مسلم : ۱۸۹۰] .

۲۸۲۷ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَنَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَسْهَمْ لِي ، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : لَا تُسْهَمْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ : وَأَعْجَبًا لَوَيْرٍ ، تَدُلُّنِي عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَانٍ ، يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيَّ وَلَكُمْ ، يُهَيِّئُ عَلَيَّ يَدَيْهِ . قَالَ : فَلَا أَدْرِي أَسْهَمَ لَهُ أَمْ لَمْ يُسْهَمْ لَهُ . [انظر : ۴۲۳۷ ، ۴۲۳۸ ، ۴۲۳۹] .

قال سُفْيَانُ : وَحَدَّثَنِي السَّعِيدِيُّ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

قال أبو عبد الله: السَّعِيدِيُّ عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ .

ملاست می کند.

راوی می گوید: نمی دانم که آن حضرت به ابوهریره سهمی داد یا نداد. سفیان گفته است: سعیدی این حدیث را به من گفت، وی از جدّ خود، از ابوهریره روایت می کرد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: سعیدی، عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَاصِ است.

۲۹- باب: مَنِ اخْتَارَ الْعَزْوُ

عَلَى الصَّوْمِ

۲۸۲۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ الْبَنَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لَا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله مِنْ أَجْلِ الْعَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلَّا يَوْمَ فِطْرِ أَوْ أَضْحَى .

باب ۲۹: کسی که جهاد را بر روزه (نفل) ترجیح داده است

۲۸۲۸ - از انس بن مالک روایت است که گفت: ابوطلحه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خاطر جهاد، روزه (نفل) نمی گرفت (تا نیروی خویش را حفظ کند) و چون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات یافت، او را بدون روزه ندیدم به جز در روز عید فطر و عید اضحی.

۳۰- باب: الشَّهَادَةُ سَبْعَ

سِوَى الْقَتْلِ

۲۸۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: «الشَّهَادَةُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعَمُونَ، وَالْمَبْطُونُونَ، وَالْغَرَقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۶۵۳. أخرجه مسلم: ۱۹۱۴ مطولاً].

باب ۳۰: شهادت هفت نوع است، بدون کشته شدن

۲۸۲۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شهادت پنج نوع است: مردن در مرض طاعون و مردن به درد شکم، و غرق شدن در آب و زیر دیوار شدن، و کسی که در راه خدا شهید می شود».

۲۸۳۰ - از انس مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردن در مرض طاعون برای هر مسلمان شهادت است».

۲۸۳۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه، قَالَ: «الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ».

[انظر: ۵۷۳۲. أخرجه مسلم: ۱۹۱۶ بزيادة] .

۱- امام بخاری پنج نوع شهادت را ذکر کرده، و شارحین گفته اند که مالک از جابر در موطاء، هفت نوع شهادت را آورده است و امام بخاری به خاطری حدیث جابر را نیاورده است که با شرط وی موافق نبوده است (تیسیر القاری).

۳۱- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى
الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ - إِلَى قَوْلِهِ - غُفُورًا رَحِيمًا ﴿
[النساء : ۹۵-۹۶].

باب ۳۱: فرموده خدای تعالی

«برابر نیستند مؤمنان [در خانه] نشسته
آسیب‌نا دیده و جهادکنندگان در راه خدای
تعالی به مالهای خویش و جانهای خویش.
برتری داده است خدای مجاهدان را به مال
و جان خویش در خانه‌نشستگان در مرتبه و
هریکی را وعده نیک کرده است خدا، و افزون
داده است خدا مجاهدان را به نسبت نشینندگان
مزد بزرگ».

(النساء: ۹۵).

افزون داده است مرتبه‌ها از جانب خویش
و آموزش و بخشایش، و هست خدا آمرزنده
مهربان» (النساء: ۹۶).

۲۸۳۱ - از برأ بن عازب (رضی الله عنه) روایت
است که گفت: آن‌گاه که این آیه نازل شد:
«برابر نیستند مؤمنان [در خانه] نشسته» رسول
خدا (صلی الله علیه وسلم)، زید (بن ثابت) را نزد خود
فراخواند. زید با شانه (استخوان حیوان) آمده و
آن آیه را (برشانه) نوشت. سپس ابن ام مکتوم.
از (معذرت کوری خود) شکایت کرد، پس
از آن (بر این شیوه) نازل شد: «برابر نیستند
مؤمنان [در خانه] نشسته آسیب‌نا دیده».

۲۸۳۲ - از ابن شهاب روایت است که سهل
بن سعد ساعدی گفت: مروان بن حکم (امیر
مدینه از جانب معاویه) را دیدم که در مسجد
نشسته بود. من پیش رفتم تا آن که در کنار وی
نشستم. وی ما را خبر داد که زید بن ثابت به
او گفته است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر
وی املاء کرد که: «برابر نیستند نشینندگان از

۲۸۳۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي
إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رضی الله عنه يَقُولُ : لَمَّا نَزَلَتْ : ﴿ لَا
يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ . دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم
زَيْدًا ، فَجَاءَ بِكَفٍّ فَكَتَبَهَا ، وَشَكَأ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ضَرَارَتَهُ ،
فَنَزَلَتْ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي
الضَّرَرِ ﴾ . [النظر : ۴۵۹۳ ، ۴۵۹۴ ، ۴۹۹۰ . أخرجه مسلم :
[۱۸۹۸] .

۲۸۳۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ
سَعْدِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنْ ابْنِ
شَهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قَالَ : رَأَيْتُ
مُرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى
جَلَسْتُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَمَلَى عَلَيْهِ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ . قَالَ : فَجَاءَهُ

مسلمانان و جهادکنندگان در راه خدا». زید گفت: ابن اُمّ مکتوم آمد، و آن حضرت بر من املاء می کرد. وی گفت: یا رسول الله! اگر مرا توانایی جهاد می بود، جهاد می کردم. وی مردی نابینا بود. خداوند تبارک و تعالی بر رسول خود وحی فرود آورد، در آن حالت ران آن حضرت که بر ران من قرار داشت (از اثر گرانی بار وحی) به اندازه ای سنگین شد که ترسیدم ران من ریزه ریزه می شود. سپس آن حالت از وی دور شد و خداوند عزوجل فرود آورد: «غَيْرَ أَوْلَى الضَّرَرِ» یعنی به جز معذوران.

ابن اُمّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يَمْلُهَا عَلَيَّ ، قَال : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْتُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ ، وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ رَسُولَهُ ﷺ ، وَفَخَذَهُ عَلَيَّ فَخَذِي ، فَتَقَلَّتْ عَلَيَّ حَتَّى خَفْتُ أَنْ تَرُضَ فَخَذِي ، ثُمَّ سَرَّيَ عَنْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ غَيْرَ أَوْلَى الضَّرَرِ ﴾ . [النظر: ۴۵۹۲ ج ۴ ، وانظر في الصلاة ، باب ۱۲] .

۳۲- باب : الصَّبْرُ عِنْدَ الْقِتَالِ

باب ۳۲: شکیبایی در وقت کارزار

۳۸۳۳ - از موسی بن عقبه روایت است که سالم ابی النضر گفت: عبدالله بن ابی اوفی (به عمرو بن عبیدالله که در جنگ با خوارج اسیر بود) نوشت و من نوشته اش را خواندم این که: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون با دشمن مواجه شدید، شکیبایی باشید».

۲۸۳۳- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى كَتَبَ ، فَقَرَأْتُهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ قَاصِرُونَ » . [راجع: ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مطولاً] .

۳۳- باب : التَّحْرِيزُ عَلَى الْقِتَالِ

باب ۳۳: برانگیختن مسلمانان به کارزار

و فرموده خدای تعالی: [ای پیامبر] رغبت ده مسلمانان را به جنگ» (الأنفال: ۶۵).

۲۸۳۴ - از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به سوی خندق رفت و مهاجرین و انصار را دید که در روزی سرد آن را حفر می کنند. آنها برده هایی نداشتند که برایشان کار کنند و چون رنج خاک کشی و گرسنگی آنها را مشاهده کرد، فرمود: «بارالها، همانا زندگی زندگی آخرت

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ﴾

[الأنفال: ۶۵] .

۲۸۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ ، فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يَحْفَرُونَ فِي عِدَاةٍ بَارِدَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ ، عَبِيدٌ يَمْعَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشَ الْآخِرَةِ فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ » .

فَقَالُوا : مُجِيبِينَ لَهُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِيَْنَا أَبَدًا
[انظر : ۲۸۳۵، ۲۹۶۶، ۳۷۹۵، ۳۷۹۶، ۴۰۹۹، ۴۱۰۰، ۴۱۰۳، ۷۲۰۱، وانظر في الجهاد قال السير، باب ۱۶۶. أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ باختلاف] .

است پیامز انصار و مهاجران را»
آنها به پاسخ آن حضرت گفتند:
ما آن کسانییم که با محمد بیعت کردیم تا
حیات داریم، پیوسته جهاد کنیم

۳۴- باب : حَفَرِ الْخَنْدَقِ

۲۸۳۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا
عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : جَعَلَ الْمُهَاجِرُونَ
وَالْأَنْصَارُ يَحْفَرُونَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ ، وَيَقْلُونَ
التُّرَابَ عَلَى مَتُونِهِمْ ، وَيَقُولُونَ :
نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِيَْنَا أَبَدًا
وَاللَّهِ رضي الله عنه يُجِيبُهُمْ ، وَيَقُولُ :
«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرَ الْآخِرَةِ قَبْلَكَ فِي الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ» .
[راجع : ۲۸۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ باختلاف] .

باب ۳۴: کندن خندق

۲۸۳۵- از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مهاجرین و انصار در گرداگرد مدینه به کندن خندق آغاز کردند و بر پشت خویش خاک می کشیدند و می گفتند:
ما آنانییم که با محمد بیعت کردیم بر کار جهاد تا جان به تن داریم
و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به پاسخشان می گفت:

«بارالها، همانا هیچ نیکویی نیست به جز نیکویی آخرت پس برکت ارزانی دار انصار و مهاجرین را».

۲۸۳۶- از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (خاک) انتقال می داد و می گفت: «اگر رحمت تو نمی بود، ما هدایت نمی یافتیم».

۲۸۳۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي
إِسْحَاقَ ، سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رضي الله عنه يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَنْقُلُ
وَيَقُولُ : «كَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْتَنَا» . [انظر : ۲۸۳۷، ۳۰۳۴، ۴۱۰۴، ۴۱۰۳، ۶۶۲۰، ۷۲۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۳، بزيادة] .

۲۸۳۷- از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفته: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که در جنگ احزاب، خاک انتقال می داد و همانا سفیدی شکم آن حضرت را خاک پوشانیده بود و آن حضرت می گفت:

۲۸۳۷- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي
إِسْحَاقَ ، عَنْ الْبَرَاءِ رضي الله عنه قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ
الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ ، وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ ،
وَهُوَ يَقُولُ :

اگر رحمت تو نمی بود هدایت نمی یافتیم نه
سفته می کردیم و نه نماز می گزاردیم
پس بر ما وقار و آرامش فرود آرد در مقابله

كَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْتَنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَسَأْزِلُنَّ سَكِينَةَ عَلَيْنَا وَكَيْتِ الْأَقْدَامِ إِنْ لَاقَيْنَا

إِنَّ الْأَلَىٰ قَدْ بَعَّوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْنَنَا» .

[راجع: ۲۸۳۶. أخرجه مسلم: ۱۸۰۳ بزيادة (و يرفع بها صوته) ،

و بدون: ((وثبت)) .

با دشمن گامهای ما را ثابت کن
آن گروه که بر ماستم روا داشتند اگر قصد
فتنه انگیزی کنند، ابا می ورزیم

۳۵- باب : مَنْ حَبَسَهُ الْعُدْرُ عَنِ الْغَزْوِ

۲۸۳۸- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَالَ : رَجَعْنَا مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ۲۸۳۹ ، ۲۴۴۲۳] .

۲۸۳۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ ، فَقَالَ : « إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا ، مَا سَلَكْنَا شُعْبًا وَلَا وَادِيًا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ ، حَبَسَهُمُ الْعُدْرُ » . [راجع : ۲۸۳۸] .

وَقَالَ مُوسَى : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ مُوسَى

ابْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : الْأَوَّلُ أَصَحُّ .

باب ۳۵: کسی که معذرتی او را از جهاد باز
دارد

۲۸۳۸- از حُمَید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از غزوه تبوک برگشتیم.

۲۸۳۹- از حُمَید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوه ای بود و گفت: «همانا کسانی را در مدینه عقب گذاشته ایم، ولی دره و وادی را نپیموده ایم مگر آن که آنها با ما بودند (یعنی ثواب آن را برده اند) و ایشان را معذرتی بازداشته است».

موسی گفت: حَمَّاد از حُمَید از موسی ابن انس، از پدر خود از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: روایت اول (سند حُمَید از انس بدون واسطه موسی) صحیح تر است.

۳۶- باب : فَضْلُ الصَّوْمِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۲۸۴۰- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ وَسَهْلُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ : أَنَّهُمَا سَمِعَا النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عِيَّاشٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، بَعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا » . [أخرجه مسلم : ۱۱۵۳] .

باب ۳۶: فضیلت روزه در راه خدا
۲۸۴۰- از ابوسعید خُدَری (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «کسی که روزی در راه خدا روزه بگیرد، خداوند روی او را از آتش دوزخ به مسافت هفتاد سال دور می گرداند».

۳۷- باب : فَضْلُ الدَّقَّةِ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۲۸۴۱- حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « مَنْ أَنْفَقَ زَوْجِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، دَعَاهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ ، كُلُّ خَزَنَةٍ بَابٍ : أَيِ فُلٍ هَلُمَّ » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ذَاكَ الَّذِي لَا تَوَى عَلَيْهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ » . [راجع : ۱۸۹۷ .
 أخرجه مسلم : ۱۰۲۷] .

۲۸۴۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلَالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَامَ عَلَى الْمَنِيرِ فَقَالَ : « إِنَّمَا أُخْشِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي مَا يَفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ » . ثُمَّ ذَكَرَ زَهْرَةَ الدُّنْيَا ، قَبْدًا يَأْخُذُهَا مَتْنِي بِالْأُخْرَى ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوْيَاتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ عَنْهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : فَلْنَا يُوْحَى إِلَيْهِ ، وَسَكَتَ النَّاسُ كَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ ، ثُمَّ إِنَّهُ مَسَحَ عَنِ وَجْهِهِ الرُّحْضَاءَ ، فَقَالَ : « أَيْنَ السَّائِلُ أَنْفًا ، أَوْ خَيْرٌ هُوَ - ثَلَاثًا - إِنَّ الْخَيْرَ لَا يَأْتِي إِلَّا بِالْخَيْرِ ، وَإِنَّهُ كُلَّمَا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ مَا يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ ، إِلَّا أَكَلَةَ الْخَضِرِ كُلَّمَا أَكَلَتْ ، حَتَّى إِذَا امْتَلَأَتْ خَاصِرَتَاهَا ، اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسُ ، فَكَلَطَتْ وَيَا لَتُمْ رَتَعَتْ ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلُوءٌ ، وَنَعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ لَمَنْ أَخَذَهُ بِحَفِّهِ فَبَجَعَلَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ ، وَمَنْ لَمْ يَأْخُذْهُ بِحَفِّهِ فَهُوَ كَالْأَكْلِ الَّذِي لَا يَشْبَعُ ، وَيَكُونُ عَلَيْهِ شَهِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ۹۲۱ .
 أخرجه مسلم : ۱۰۵۲] .

باب ۳۷: فضیلت خرج کردن (در جهاد) در راه خدا

۲۸۴۱- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که دو چیز (یک زوج از هر چیز که باشد) را در راه خدا خرج کند، همه دربانان بهشت، او را فراخوانند که: ای فلان از این در بیا».

ابوبکر گفت: یا رسول الله، بر همچو کسی هلاکت و زیانی نیست. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا امید می دارم که تو در آن زمره باشی».

۲۸۴۲- از عطای بن یسار روایت است که ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر منبر ایستاد و گفت:

«همانا، من بر شما از آن می ترسم که پس از من برکات زمین بر شما گشاده شود». سپس آن حضرت از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد، البته نخست از برکات زمین و سپس از خوبی و خوشی دنیا یاد کرد. سپس مردی ایستاد و گفت: یا رسول الله، آیا خیر شر می آورد؟ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در پاسخ وی سکوت کرد. ما گفتیم که بر وی وحی می آید. مردم هم سکوت کردند که گویی بر سر ایشان مرغان نشسته است. سپس آن حضرت عرق رخسار خویش را پاک کرد و فرمود: «سؤال کننده ای که همین اکنون سؤال می کرد، که جاست؟ آیا آن خیر است - و سه بار سخن خویش را تکرار فرموده و سپس گفت: همانا خیر جز خیر نمی آورد، آنچه را بهار می رویند می کشد یا نزدیک به مرگ می گرداند مگر آن حیوانی را

که سبزه می خورد تا هر دو تهیگاه آن پر شود و سپس روی به آفتاب می کند و شکمش را خالی می نماید و پیشاب می کند و سپس می چرد. به تحقیق که این مال دنیا سبز شیرین است و نعمت است بر مسلمانی که آن را از راه حلال به دست آورد و در راه خدا و برای یتیمان و مسکینان به مصرف برساند. و کسی که آن را از راه حلال به دست نیاورد، بسان خورنده ای است که سیر نمی شود، و آن مال خود گواهی است بر وی در روز قیامت».

باب ۳۸: فضیلت کسی که غازی را مجهز گرداند و یا در غیاب وی به مربوطین او کمک کند

۲۸۴۳- از زید بن خالد (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که مجاهدی را در راه خدا مجهز کند، همانا وی جهاد کرده است و کسی که از اهل و عیال و مال مجاهد به نیکویی و ارسی کند، به تحقیق که وی جهاد کرده است».

۲۸۴۴- از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به هیچ خانه ای در مدینه نمی رفت به جز خانه ام سلیم، و به جز خانه های همسران خویش. در این مورد به آن حضرت گفته شد. فرمود: «من بدان سبب با وی مهربانی می کنم، که برادرش در همراهی من کشته شده است».

**۳۸- باب: فَضْلُ مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا
خَلْفَهُ أَوْ بَخَّرَهُ**

۲۸۴۳- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا ، وَمَنْ خَلَّفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا » . [أخرجه مسلم : ۱۸۹۵]

۲۸۴۴- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سَلِيمٍ إِلَّا عَلَى أَرْوَاجِهِ ، فَقِيلَ لَهُ فَقَالَ : « إِنِّي أَرْحَمُهَا قَتَلَ أَخُوهَا مَعِي » . [أخرجه مسلم : ۲۴۵۵]

باب ۳۹: استعمال حنوط به هنگام جنگ

۳۹- باب: التَّحْنِطُ عِنْدَ الْقِتَالِ

۱- مراد از بسیاری سبزه به هنگام بهار است که حیواناتی را که پرخوری می کنند، می کشد و یا در آستانه مرگ قرار می دهد.

۲۸۴۵ - از خالد ابن حارث روایت است که ابن عَوْن گفت: موسی بن انس، با یادآوری از جنگ یمامه گفت: انس بن مالک، نزد ثابت بن قیس رفت. وی هر دو ران خویش را برهنه کرده بود و خوشبویی حنوط می‌مالید. انس به او گفت: ای عمو چه چیز تو را از آمدن (به جنگ) بازداشته است؟ گفت: همین اکنون می‌آیم ای برادرزاده. وی بر خود خوشبویی می‌مالید، یعنی از حنوط سپس آمد و در صف نشست. انس ماجرای فرار مردم را بیان کرد: ثابت گفت: از جلوی ما یک سو شوید تا با این مردم بجنگیم. ما به همراهی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چنین نمی‌کردیم (که فرار نماییم). بد چیزی است که شما عادت دشمنان خود را گرفته‌اید.

این حدیث را حَمَّاد، از ثابت، از انس روایت کرده است.

باب ۴۰: فضیلت جلوداری لشکر (برای کسب اطلاعات)

۲۸۴۶ - از محمد بن مُنْكَدِر روایت است که جَابِر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که خبر دشمن را برایم بیاورد؟» و آن در روز جنگ احزاب بود. زُبَیْر گفت: من (خبر دشمن را می‌آورم) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری (یاری دهنده‌ای) بوده است و حواری من زُبَیْر است»^۱.

۲۸۴۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ قَالَ : وَذَكَرَ يَوْمَ الْيَمَامَةِ قَالَ : أَتَى أَنَسٌ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ ، وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فِخْذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ ، فَقَالَ : يَا عَمُّ ، مَا يَحْسِبُكَ أَنْ لَا تَجِيءَ ؟ قَالَ : الْآنَ يَا ابْنَ أَخِي ، وَجَعَلَ يَتَحَنَّطُ ، يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ ، فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكَشَافًا مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ : هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نَضَارِبَ الْقَوْمَ ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، بِئْسَ مَا عَوَدْتُمْ أَفْرَانَكُمْ .

رَوَاهُ حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ .

۴۰- باب : فَضْلُ الطَّلِيْعَةِ

۲۸۴۶ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ يَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ » . يَوْمَ الْأَحْزَابِ ، قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، ثُمَّ قَالَ : « مَنْ يَأْتِنِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ » . قَالَ الزُّبَيْرُ : أَنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرِ » . وَانظُرْ : ۲۸۴۷ ، ۲۹۹۷ ، ۳۷۱۹ ، ۴۱۱۳ ، ۷۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۲۴۱۵ ، نحوه] .

۱- چنان که اصحاب حضرت عیسی علیه السلام از جهت کمال خصوصیت و اخلاص به این نام شهرت یافته‌اند، و این کمال فضیلت و منقبت زبیر است به شتافتن در عملی کردن امر آن حضرت و قوت دل و شجاعت وی (تفسیر القاری)

۴۱- باب : هل يُبْعَثُ

الطليعةُ وحدهُ ؟

باب ۴۱: آیا جلودار لشکر را تنها بفرسد

۲۸۴۷ - از ابن مُنْكَدِرُ روایت است که جَابِر بن عبد الله (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای خیر آوردن از دشمن مردم را فراخواند. صَدَقَه (راوی حدیث) گفته است: گمان می کنم - روز جنگ خندق بود. زُبیر آن را اجابت کرد. سپس آن حضرت مردم را فراخواند، و زُبیر اجابت کرد، سپس مردم را فراخواند، و زُبیر اجابت کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری بی بوده است، و همانا حواری من زبیر است».

۲۸۴۷ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ - قَالَ صَدَقَةُ : أَظُنُّهُ - يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَ النَّاسَ ، فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيِّ حَوَارِيًا ، وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَامِ» . [راجع : ۲۸۴۶ . أخرجه مسلم : ۲۴۱۵] .

۴۲- باب : سَفَرُ الْإِنْتِنِ

باب ۴۲: سفر کردن دو نفر باهم

۲۸۴۸ - از أَبُو قِلَابَةَ روایت است که مالک بن حُوَيْرِث (رضی الله عنه) گفت: از نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که بازگشتم، آن حضرت به ما، یعنی به من و رفیق من گفت: «اذان دهید و اقامت گوید و بزرگتر شما (در سفر) امامت دهد».

۲۸۴۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ ، عَنْ خَالِدِ الْحَدَّاءِ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : انصرفتُ من عندِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لَنَا ، أَنَا وَصَاحِبِ لِي : «أَذِّنَا وَأَقِمْنَا ، وَلِيؤْمِكُمَا أَكْبَرُكُمَا» . [راجع : ۶۲۸ . أخرجه مسلم : ۶۷۴] .

باب ۴۳: به موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی بسته است

۲۸۴۹ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: «به موی پیشانی اسپان (آماده جهاد) تا به روز قیامت نیکویی گره زده شده است».

۴۳- باب : الْخَيْلُ مَعْفُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

۲۸۴۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» . [انظر : ۳۶۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۸۷] .

۲۸۵۰ - از عُرْوَةَ بن جَعْدٍ روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در پیشانی اسپان

۲۸۵۰ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنِ وَابْنِ أَبِي السَّفَرِ ، عَنْ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ

بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت نیکویی
گره زده شده است».

امام بخاری گفته است: سلیمان، از شعبه،
عروه بن ابی الجعد روایت کرده است (نه عروه
بن جعد)!

متابعت کرده است (سلیمان را) مسدد،
از هُشیم، از حُصَین از شَعْبی، از عروه بن
ابی الجعد.

۲۸۵۱ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت
است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود:
«در موی پیشانی اسپان برکت گره زده شده
است».

الْجَعْدُ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا
الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

قال : سلیمان ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي
الْجَعْدِ .

تَابَعَهُ مُسَدَّدٌ ، عَنْ هُشَيْمٍ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنِ
الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ . [انظر : ۲۸۵۳ ،
۳۱۱۹ ، ۳۶۶۳ د . أخرجه مسلم : ۱۸۷۳ بزيادة الأجر والغنم] .

۲۸۵۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ
أَبِي النَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : قال رسول الله
ﷺ : « الْبِرْكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ » . [انظر : ۳۶۶۵ . أخرجه
مسلم : ۱۸۷۴] .

باب ۴۴: جهاد با امیر نیکوکار و بدکردار نافذ
است

به دلیل فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم): «بر
موی پیشانی اسپان بسته شده (برای جهاد) تا
به روز قیامت نیکویی است».

۲۸۵۲ - از عروه باریقی (رضی الله عنه) روایت است
که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر موی پیشانی
اسپان بسته شده (برای جهاد) تا به روز قیامت
نیکویی است: ثواب اخروی و غنیمت».

۴۴ - باب : الْجِهَادُ مَاضٍ مَعَ
النَّبِيِّ وَالْفَاجِرِ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ » .

۲۸۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ :
حَدَّثَنَا عُرْوَةُ الْبَارِقِيُّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْخَيْلُ مَعْقُودٌ
فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ : الْأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ » .
[راجع : ۲۸۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۳] .

باب ۴۵: کسی که اسپ (در راه خدا) نگاه
می دارد

به دلیل فرموده خدای تعالی: «و از آماده
داشتن اسپان» (الانفال: ۶۰).

۲۸۵۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که اسپ در

۴۵ - باب : مَنِ احْتَبَسَ
فَرَسًا [فِي سَبِيلِ اللَّهِ]

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ ﴾ [الأنفال : ۶۰] .

۲۸۵۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ :
أَخْبَرَنَا طَلْحَةُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ الْمُقْبِرِيِّ

۱- در روایت حُفْص بن عُمر، از شعبه - عروه بن جعد گفته شده است، سلیمان از شعبه - عروه بن ابی الجعد - روایت کرده است.

راه خدا نگاه می‌دارد، به خاطر ایمان به خدا و تصدیق وعده او، همانا سیری و سیرابی، و فضله و پیشاب آن در روز قیامت در میزان (حسنات) اوست».

يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : «مَنْ أَحْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، إِيمَانًا بِاللَّهِ ، وَتَصَدِيقًا بِوَعْدِهِ ، فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيهَ وَرَوَّكُهُ وَيَوَكَّهُ فِي مِيزَانِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» .

۴۶- باب : اسم الفرس

وَالْحِمَارِ

باب ۴۶: اسم اسب و خر

۲۸۵۴ - از عبدالله بن ابی قتاده روایت است که پدر وی گفت: وی (در غزوه حدیبیه) با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روانه شد، سپس با برخی از یاران خویش از آن حضرت عقب افتاد. یاران وی در احرام بودند و او بدون احرام بود. آنها گوره‌خری دیدند قبل از آنکه ابوقتاده آن را ببیند، و از دیدن آن چیزی نگفتند، تا آن که ابوقتاده آن را دید. وی بر اسب خود که آن را جراده می‌گفتند سوار شد، و از یاران خویش خواست که تازیانه‌اش را بدو بدهند، آنها ندادند. خودش تازیانه را گرفت و بر گوره‌خر حمله کرد و آن را پی زد، سپس از گوشت آن خورد و دیگران هم خوردند، و روانه شدند^۱ و چون آن حضرت را دریافتند (ماجرای آن را بیان کردند) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آیا چیزی از آن نزد شما باقی است؟».

۲۸۵۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ، فَتَخَلَّفَ أَبُو قَتَادَةَ مَعَ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، وَهُمْ مُحْرَمُونَ وَهُوَ غَيْرُ مُحْرَمٍ ، فَرَأَوْا حِمَارًا وَحَشِيًّا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ تَرَكُوهُ حَتَّى رَأَى أَبُو قَتَادَةَ ، فَرَكِبَ فَرَسًا لَهُ يُقَالُ لَهُ الْجِرَادَةُ ، فَسَأَلَهُمْ أَنْ يَتَاوَلُوهُ سَوَطَهُ فَأَبَوْا ، فَتَنَّاوَكَهُ فَحَمَلَ فَعَمَّرَهُ ، ثُمَّ أَكَلْ فَأَكَلُوا ، فَقَدِمُوا فَلَمَّا أَنْزَلُوهُ قَالَ : « هَلْ مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ » . قَالَ : مَعَنَا رِجْلُهُ ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَأَكَلَهَا . [راجع: ۱۸۲۱]. أخرجه مسلم : ۱۱۹۶ دون ذكر اسم الفرس وأنهم أكلوا منه جميعاً .

ابوقتاده گفت: پای وی نزد ما می‌باشد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آن را گرفت و خورد. ۲۸۵۵ - از سهل روایت است که گفت: اسب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) که - لُحَيْفٌ - نامیده می‌شد، در باغ ما نگهداری می‌شد». ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: برخی

۲۸۵۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عَيْسَى : حَدَّثَنَا أَبِي بْنُ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : كَانَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللُّحَيْفُ .

۱- در برخی نسخ بخاری عوض - قدموا - یعنی روانه شدند - فتدماوا - آمده است - یعنی پشیمان شدند از این که گوشت شکار را در حال احرام خورده بودند.

نام آن را - لَحِيف - گفته‌اند.

۲۸۵۶ - از عمرو ابن ميمون روايت است که معاذ (رضی الله عنه) گفت: من بر پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر خری سوار بودم که - عُفَيْر - گفته می‌شد. و آن حضرت فرمود: «ای معاذ، آیا حق خداوند را بر بندگان وی و حق بندگان بر خداوند را می‌دانی؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت فرمود: «همانا حق خداوند بر بندگان آن است که او را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند، و حق بندگان بر خداوند آن است که کسی را که به وی چیزی شریک نمی‌آورد، مورد عذاب قرار ندهد.»

گفتم: یا رسول الله: آیا مردم را از این خبر بشارت ندهم؟

فرمود: «آنها را بشارت مده؛ زیرا بر آن اتکاء می‌کنند» (عمل را ترک می‌کنند).

۲۸۵۷ - از قتاده روايت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: مدینه را ترس و هراس فراگرفت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسپ ما را که مَنْدُوب نامیده می‌شد به عاریت گرفت و این فرمود: «چیزی از ترس و هراس ندیدیم و این اسپ را (در سواری) چون دریا یافتیم» (در تندروی و هموار روی).

باب ۴۷: آنچه درباره شومی اسپ گفته شده
۲۸۵۸ - از سالم بن عبدالله روايت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:
«شومی در سه چیز است: در اسپ، و زن،

قال أبو عبد الله: وَقَالَ بَعْضُهُمْ: اللَّحِيفُ.

۲۸۵۶ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ يَحْيَى بْنَ آدَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَخْوَصِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَعَاذٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ عُفَيْرٌ، فَقَالَ: «يَا مَعَاذُ هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَا حَقَّ الْعِبَادَ عَلَى اللَّهِ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ، وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ الْعِبَادَ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقَلَّ أَتَشْرِبُهُ النَّاسُ؟ قَالَ: «لَا تُبَشِّرُهُمْ فَيَكْفُلُوا». [انظر: ۵۹۹۷، ۶۲۶۷، ۶۵۰۰، ۷۳۷۳، أخرجه مسلم: ۳۰].

۲۸۵۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَرُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ قَرْعٌ، بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَرْعًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: «مَا رَأَيْتُمْ مِنْ قَرْعٍ، وَإِنْ وَجَدْتَاهُ لَبِحْرًا». [راجع: ۲۶۲۷].

۴۷- باب: مَا يُذَكَّرُ مِنْ شُؤْمِ الْفَرَسِ

۲۸۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّمَا

الشُّومُ فِي ثَلَاثَةِ فِي الْقَرَسِ ، وَالْمَرَأَةِ ، وَالِدَارِ . [راجع : ۲۰۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۲۲۵] .

و خانه»^۱.

۲۸۵۹ - روایت است از سهل بن سعد ساعدی (رضی الله عنه) که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر در چیزی (شومی باشد)، در زن و اسپ و مسکن است».

۲۸۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ : فَفِي الْمَرَأَةِ ، وَالْقَرَسِ ، وَالْمَسْكَنِ » . [النظر : ۵۰۹۵ . أخرجه مسلم : ۲۲۲۶] .

۴۸- باب : النخيل لثلاثة

باب ۴۸: نگهداری، اسپ در سه مورد است

و فرموده خدای تعالی: «و آفرید اسپان را و شتران و خران را تا سوار شوید بر آن و برای آرایش و می آفریند آنچه نمی دانید». (النحل: ۸).

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَالنَّخِيلَ وَالْأَيْعَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ [النحل: ۸] .

۲۸۶۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نگهداری اسپ در سه مورد است: برای کسی موجب ثواب است و برای کسی پرده پوشی است و برای کسی موجب گناه است، و اما برای کسی که موجب ثواب است، مردی است که اسپ را برای خدا نگه داشته است و رسن آن را دراز می بندد تا آنجا که بتواند در چراگاه یا باغ بچرد، و این چریدن در زمرة حسنات وی است. اگر اسپ ریسمانش را بگسلاند و بر یک یا دو تپه جست و خیز زند، فضله ها و نشان گامهای آن در زمرة حسنات آن مرد است، و اگر اسپ بر جوی آب بگذرد و آب بنوشد بدون آن که قصد آب دادن آن را داشته باشد، همان نوشیدن آب، در زمرة حسنات است. و مردی که اسپ را برای فخر و ریاکاری و دشمنی با مسلمانان نگه می دارد،

۲۸۶۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « النَّخِيلُ لثَلَاثَةٍ : لِرَجُلٍ أُجِرَ ، وَلِرَجُلٍ سَتَرَ ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزَرَ ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أُجْرٌ فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوْ الرِّوَضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَكَوَأَنَّهَا قَطَعَتْ طِيلَهَا ، فَاسْتَنْتَ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ أَرْوَاهَا وَآكَارَهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَكَوَأَنَّهَا مَرَّتْ بِبَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَكَمْ يَرُدُّ أَنْ يَسْقِيَهَا كَمَا كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فخرًا وَرِثَاءً وَنَوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهِيَ وَزْرٌ عَلَى ذَلِكَ » . وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْحُمْرِ ، فَقَالَ : « مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلَّا هَذِهِ آيَةُ الْجَامِعَةِ الْقَادَةِ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾ » . [التوراة : ۷-۸] . [راجع : ۲۳۷۱] .

۱- شوم (شومی) به معنی شر و نامیمون و بدفالی و نحسی است. شومی در اسپ مراد از اسپ است که بر آن جهاد نکند و شومی در زن همان زنی است که نازا باشد، و شومی در خانه همان خانه ای است که همسایه بد داشته باشد و یا از مسجد دور باشد. «صحیح البخاری، شرح شیخ قاسم شماعی رفاعی».

این حالت بر وی موجب گناه است».

از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مورد خران سؤال شد. آن حضرت فرمود: «در آن مورد بر من وحی نیامده است به جز از این آیه جامع منفرد».

«هرکه کرده باشد هم وزن یک ذره عمل نیک، بیند آن را، و هرکه کرده باشد هم وزن یک ذره عمل بد، بیند آن را» (الزلزله: ۷-۸)!

باب ۴۹: کسی که حیوان سواری کسی دیگر را در سفر جهاد بزند

۲۸۶۱- از ابو عقیل روایت است که ابومتوکل ناجی گفت: من نزد جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنه) رفتم و به او گفتم: آن چه را از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ای به من بگوی. وی گفت: در بعضی سفرها آن حضرت را همراهی کردم - ابو عقیل گفت: نمی‌دانم که آن سفر برای جهاد بود یا عمره - (جابر گفته است) و چون (به سوی مدینه) بازگشتیم، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که می‌خواهد به سوی اهل و عیال خود بشتابد پس بشتابد». جابر گفت: ما راهی (مدینه) شدیم و من بر شتر خود سوار بودم که دارای رنگ سرخ و سیاه بود و رنگی دیگر در آن آمیخته نبود، و مردم در عقب من بودند. ناگاه شترم (از فرط ماندگی) ایستاد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «شتر خود را نگهدار» و آن را با تازیانه خود زد. شتر از جای خود برجست. آن حضرت فرمود: «آیا شترت را نمی‌فروشی؟» گفتم: می‌فروشم و

۴۹- باب: مَنْ ضَرَبَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْغَزْوِ

۲۸۶۱- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيُّ قَالَ : أَتَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ فَقُلْتُ لَهُ : حَدَّثَنِي بِمَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : سَافَرْتُ مَعَهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، قَالَ أَبُو عَقِيلٍ : لَا أُذْرِي غَزْوَةً أَوْ عُمْرَةً - فَلَمَّا أَنْ أَقْبَلْنَا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَعَجَّلَ إِلَى أَهْلِهِ فَلْيُعَجِّلْ » .

قال جابر: فَأَقْبَلْنَا وَأَنَا عَلَى جَمَلٍ لِي أُرْمَكُ ، لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ ، وَالنَّاسُ خَلْفِي ، فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ ، إِذْ قَامَ عَلَيَّ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « يَا جَابِرُ ، اسْتَمْسِكْ » . فَضَرَبَهُ بِسَوْطِهِ ضَرْبَةً فَوَكَّبَ الْبَعِيرُ مَكَانَهُ ، فَقَالَ : « أَتَبِيعُ الْجَمَلَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْجِدَ فِي طَوَائِفِ أَصْحَابِهِ ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ ، وَعَقَلْتُ الْجَمَلَ فِي نَاحِيَةِ الْبِلَاطِ ، فَقُلْتُ لَهُ : هَذَا جَمَلُكَ ، فَخَرَجَ فَجَعَلَ يَطِيفُ بِالْجَمَلِ وَيَقُولُ : « الْجَمَلُ جَمَلُنَا » . فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أَوْاقَ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : « أُعْطُوهَا جَابِرًا » . ثُمَّ قَالَ : « اسْتَوْقَيْتِ الثَّمَنَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « الثَّمَنُ وَالْجَمَلُ لَكَ » . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ . مختصراً باختلاف ، وبقطعة ليست في هذه الطريق ، وأخرجه في الرضاع (۵۷)

۱- یعنی در مورد خر، بدان گونه که از آن استفاده می‌کنند، در کار نیک یا بد، برطبق آن سزا یا جزا می‌بینند. (تیسیر القاری)

مطولاً . وأخرجه في المسافة (۱۰۹) بنحوه ، وبقطعة أخرى .

چون به مدینه آمدیم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با گروه‌هایی از یاران خود به مسجد درآمد، من نزد وی رفتم و شتر را در پیاده‌رو مسجد بسته بودم و به آن حضرت گفتم: این است شتر تو. آن حضرت برآمد و برگرد شتر می‌گشت و می‌گفت: «این شتر، شتر ما است» پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چند اوقیه طلا فرستاد و فرمود: «آن را به جابر بدهید» و سپس فرمود: «بهای آن را کامل گرفتی؟» گفتم: آری. سپس فرمود: «شتر و بهای آن از آن تو باشد».

باب ۵۰: سواری بر حیوان تندرو و سرکش نر از قبیل اسپ

و راشدبن سعد گفته است: مسلمانان پیشین سواری اسپ نر را دوست می‌داشتند؛ زیرا آن تندروتر و دلیرتر است.

۲۸۶۲ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: ترس و هراسی در مدینه پیدا شد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسپ از ابوطلحه به عاریت گرفت که مندوب نامیده می‌شد، و بر آن سوار شد و گفت: «ما ترس و هراسی ندیدیم، و این اسپ را چون دریا یافتیم».

باب ۵۱: سهم اسپ (از مال غنیمت)

و مالک گفته است: برای اسپان عربی و غیر عربی سهم داده شود، به دلیل فرموده خدای تعالی: «و أفرید اسپان و شتران را و خران را تا سوار شوید بر آن». (النحل: ۸) و برای بیشتر از یک اسپ سهم داده نشود.

۲۸۶۳ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله

۵۰- باب : الرُّكُوبِ عَلَى الدَّابَّةِ الصَّعْبَةِ وَالْفُحُولَةِ مِنَ الْخَيْلِ

وَقَالَ رَاشِدُ بْنُ سَعْدٍ : كَانَ السَّلْفُ يُسْتَحِبُّونَ الْفُحُولَةَ ، لِأَنَّهَا أَجْرَى وَأَجْسُرُ .

۲۸۶۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَرْعٌ ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ يُقَالُ لَهُ : مَنْدُوبٌ ، فَرَكِبَهُ ، وَقَالَ : « مَا رَأَيْنَا مِنْ فَرْعٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [أخرجه مسلم : ۲۳۰۷] .

۵۱- باب : سِهَامِ الْفَرَسِ ،

وَقَالَ مَالِكٌ : يُسَهَّمُ لِلْخَيْلِ ، وَالْبَرَادِينِ مِنْهَا ، لِقَوْلِهِ : ﴿ وَالْخَيْلَ وَالْبِقَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا ﴾ [النحل: ۸] . وَلَا يُسَهَّمُ لِأَكْثَرِ مِنْ فَرَسٍ .

۲۸۶۳ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِي أَسَامَةَ ، عَنْ

عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم (از مال غنیمت) تعیین کرد. (یعنی اسب سوار سه سهم مستحق می گردد).

عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلصَّاحِبِهِ سَهْمًا . [انظر : ٤٢٢٨ ح ٣ . أخرجه مسلم : ١٧٦٢ بلفظ : وللرجل] .

باب ۵۲: کسی که در جنگ عنان مرکب کسی دیگر را بکشد

۲۸۶۴ - از شعبه روایت است که ابو اسحاق گفت: مردی به براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: آیا در روز جنگ حنین از نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرار کردید؟ وی گفت: لیکن رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرار نکرد (و بر جای خود ثابت ماند) و همانا قوم هوازن، قومی تیرانداز بودند و چون با ایشان مواجه شدیم بر آنها حمله کردیم و آنها شکست خوردند، وقتی مسلمانان به سوی غنایم روی آوردند، بر ما تیراندازی کردند و اما رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرار نکرد و به تحقیق که آن حضرت را دیدم که بر استر سفید خود سوار بود، و ابوسفیان لگام اسب او را گرفته بود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می گفت: «من پیامبرم و این دروغ نیست، و من پسر عبدالمطلب هستم».

۵۲- باب : مَنْ قَادَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْحَرْبِ

۲۸۶۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ يُونُسَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ رَجُلٌ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ : لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرَّ ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاءَ ، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ فَأَنْهَزَمُوا ، فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيَّ الْغَنَائِمَ وَأَسْتَقْبَلُونَا بِالسَّهَامِ ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَفِرَّ ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَإِنَّ أَبَا سَعْيَانَ أَخَذَ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» . [انظر : ٢٨٧٤ ح ٢ ، ٢٩٣ ح ٤٢ ، ٣٠٤٢ ح ٣١٥ ، ٤٣١٦ ح ٣١٧ ، ٤٤٣٧ ح ٣٤٤ ، وانظر في المناقب ، باب ١٣ أخرجه مسلم : ١٧٧٦] .

باب ۵۳: زین و رکاب برای حیوان

۲۸۶۵ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پای خویش را در رکاب درمی آورد و شتر آن حضرت برمی خاست و راست می ایستاد. از نزدیک مسجد ذوالحلیفه (برای حج یا عمره)

۵۳- باب : الرُّكَابِ وَالْعُرْزِ لِلدَّابَّةِ

۲۸۶۵ - حَدَّثَنِي عَبْدُ بَنِي إِسْمَاعِيلَ : عَنْ أَبِي أَسَامَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ إِذَا دَخَلَ رِجْلَهُ فِي الْعُرْزِ ، وَأَسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ قَائِمَةً ، أَهَلَ مِنْ عِنْدِ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ . [راجع : ١٦٦ ح ١١٨٧ . أخرجه مسلم : ١٨٧ ح ١٢٦٧ بقطعة لم ترد في هذه الطرق] .

۱- ابوسفیان، پسر حارث بن عبدالمطلب، پسرعموی آن حضرت بود که یکی از دلبران و فضلاء صحابه بوده است. (تیسیرالقاری)

تلبیه می گفت.

۵۴- باب : رُكُوبِ الْفَرَسِ الْعُرِّيِّ

باب ۵۴: سواری اسپ بدون زین

۲۸۶۶ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سوار بر اسپ برهنه بدون زین نزد مردم مدینه آمد، درحالی که شمشیری بر گردن آن حضرت آویخته بود.

۲۸۶۶- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : اسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَرَسٍ عُرِّيٍّ ، مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ ، فِي عُنُقِهِ سَيْفٌ . [راجع : ۲۶۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۳۰۷ .]

۵۵- باب : الْفَرَسِ الْقَطُوفِ

باب ۵۵: اسپ کُندرو

۲۸۶۷ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: مردم مدینه باری هراسان شدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر اسپ ابوطلحه که کُندرو بود، یا نزدیک گام می نهاد، سوار شد و آن گاه که برگشت فرمود: «این اسپ شما را بسان دریا یافتم» از آن به بعد (از برکت سواری آن حضرت) هیچ اسپیی از آن پیشی نمی گرفت.

۲۸۶۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرَعُوا مَرَّةً ، فَرَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ كَانَ يَقُطِفُ ، أَوْ كَانَ فِيهِ قَطَافٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ قَالَ : «وَجَدْنَا فَرَسَكُمْ هَذَا بَحْرًا» . فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ لَا يُجَارَى . [راجع : ۲۶۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۳۰۷ .]

۵۶- باب : السَّبْقِ بَيْنَ الْخَيْلِ

باب ۵۶: مسابقه اسپ دوانی

۲۸۶۸ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان اسپانی که لاغر و باریک میان شده بودند، مسابقه گذاشت که آنها را از موضع حَفِیاء تا موضع ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ می دوانیدند، و اسپانی که باریک میان نشده بودند آنها را از موضع ثَنِيَّةِ تا مسجد بنی زُرَيْقِ دوانیدند. ابن عمر گفت: و من در میان اسپ دوانان بودم.

۲۸۶۸- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَجْرَى النَّبِيُّ ﷺ مَا ضَمَرَ مِنَ الْخَيْلِ مِنَ الْحَفِيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَأَجْرَى مَا لَمْ يُضَمَّرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، قَالَ ابْنُ عَمْرٍو : وَكُنْتُ فِيْمَنْ أُجْرَى .

قال عبد الله : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ .
الْخَيْلُ مِنَ الْحَفِيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ خَمْسَةَ أَمْيَالٍ أَوْ سِتَّةً ، وَبَيْنَ ثَنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ مِيلٌ . [راجع : ۴۲۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۰ .]

عبدالله ابن ولید گفته است: حدیث کرد ما را سفیان و گفت: عبیدالله بر من حدیث کرد! سفیان گفته است: مسافت میان حَفِیاء تا

ثنیّه الوداع پنج یا شش میل بود و میان ثنیّه تا مسجد بنی زریق یک میل.

۵۷- باب : إضمار

الْخَيْلِ لِلسَّبْقِ

باب ۵۷: لاغر کردن اسب برای مسابقه

۲۸۶۹- از لیث، از نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر) (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) میان اسپانی که لاغر کرده نشده بودند، مسابقه گذاشت، و مسافت مسابقه از ثنیّه تا مسجد بنی زریق بود و عبدالله بن عمر در آن مسابقه شرکت داشت.

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: اَمْدًا یعنی: غایت «پس دراز گشت بر ایشان مدت» (الحدید: ۱۶).

۲۸۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، وَكَانَ أَمْدَهَا مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ سَابِقًا بِهَا .
قال أبو عبد الله : أَمْدًا : غَايَةً : ﴿ قَطَالٌ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ ﴾ [الحديد: ۱۶] . [راجع : ۴۲۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۰] .

۵۸- باب : غَايَةَ السَّبْقِ

لِلْخَيْلِ الْمُضْمَرَّةِ

باب ۵۸: نهایت مسافت مسابقه برای اسپان لاغر کرده شده

۲۸۷۰- از موسی بن عقبه، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) میان اسپان لاغر کرده شد مسابقه گذاشت. آنان را از موضع حقیقاً رها کرد و نهایت آن ثنیّه الوداع بود.

(ابو اسحاق می گوید) به موسی گفتیم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت: شش یا هفت میل. و آن حضرت میان اسپان لاغر کرده نشده مسابقه گذاشت و اسبها را از موضع ثنیّه الوداع رها کرد که نهایت آن مسجد بنی زریق بود.

(ابو اسحاق می گوید) به موسی گفتیم: میان آن دو موضع چه اندازه مسافت بود؟ گفت:

۲۸۷۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مَعَاوِيَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقِبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَابَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي قَدْ أُضْمِرَتْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنَ الْحَقِيَاءِ ، وَكَانَ أَمْدَهَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ - فَقُلْتُ لِمُوسَى : فَكَمْ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : سِتَّةُ أَمْيَالٍ أَوْ سَبْعَةٌ - وَسَابِقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، فَأَرْسَلَهَا مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَكَانَ أَمْدَهَا مَسْجِدَ بَنِي زُرَيْقٍ - قُلْتُ : فَكَمْ بَيْنَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : مِيلٌ أَوْ ثَلَاثَةٌ - وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ مِمَّنْ سَابَقَ فِيهَا . [راجع : ۴۲۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۰] .

۱- در سند سابق، یعنی روایت سفیان از عبدالله به لفظ عن (از راه عننه) بود. در این جا به طریق تحدیث است.

یک میل، یا به همین اندازه.

۵۹- باب : نَاقَةَ النَّبِيِّ ﷺ

باب ۵۹: شتر پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
ابن عمر گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسامه را
بر شتر القِصْوَاء بر پشت سر خود سوار کرد.
و مَسْوَر گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
فرمود: «القِصْوَاء بی موجب نمی خوابد».

قال ابن عمر: أرَدَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَسَامَةَ عَلَى الْقِصْوَاءِ .
وقال المسور: قال النبي ﷺ: « ما خلأت القِصْوَاءُ »
[راجع: ۲۷۴۱، ۲۷۴۲].

۲۸۷۱- از حُمَيْدِ روايت است که انس (رضی الله
عنه) گفت: شتر پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، العُضْبَاء،
نامیده می شد.

۲۸۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ :
حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ
يَقُولُ : كَانَتْ نَاقَةَ النَّبِيِّ ﷺ يُقَالُ لَهَا الْعُضْبَاءُ . [انظر :
۲۸۷۲] .

۲۸۷۲- از حُمَيْدِ روايت است که انس گفت:
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شتری داشت که العُضْبَاء،
نامیده می شد، و هیچ شتری از وی پیشی
نمی گرفت - یا حُمَيْدِ چنین گفت: نزدیک نبود
که از آن پیشی بگیرد. باری بادیه نشینی آمد، وی
بر شتری سوار بود که به شش سالگی نرسیده
بود و شتر وی از العُضْبَاء پیشی گرفت. این امر
بر مسلمانان دشوار آمد تا آن که آن حضرت
دریافت و فرمود: «این قانون خداوند است که
چیزی از امور دنیا بلند نگردد مگر آنکه آن را
فرود آورد». موسی، از حَمَادِ، از ثابت، از انس،
از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده و آن را
طولانی آورده است.

۲۸۷۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ
حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ تُسَمَّى
الْعُضْبَاءَ ، لَا تُسَبِّقُ - قَالَ حُمَيْدٌ : أَوْ لَا تَكَادُ تُسَبِّقُ - فَجَاءَ
أَعْرَابِيٌّ عَلَى فَعُودٍ فَسَبَّحَهَا ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ
حَتَّى عَرَفَهُ ، فَقَالَ : « حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنْ
الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ » .
طَوَّلَهُ مُوسَى ، عَنْ حَمَادٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ،
عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۲۸۷۱] .

باب ۶۰: جهاد به سواری خر

باب ۶۱: قاطر پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
سفید بود

که انس آن را گفته است.
و أَبُو حُمَيْدِ گفته است: پادشاه آیله به

[۶۰- باب : العَزْوِ عَلَى الْحَمِيرِ]

۶۱- باب : بَغْلَةَ النَّبِيِّ ﷺ الْبَيْضَاءِ

قاله أنس [راجع: ۳۱۴۶].

وقال أبو حميد: أهدى ملك أيلة للنبي ﷺ بغلة

بَيْضَاءَ [راجع: ۱۴۸۱].

۲۸۷۳- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عَمْرُو بْنَ الْحَارِثِ قَالَ : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَّا بَعْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ ، وَسِلَاحَهُ وَأَرْضًا تَرَكَهَا صَدَقَةً . [راجع: ۲۷۳۹].

پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) قاطری سفید بخشید. ۲۸۷۳- از ابواسحاق روایت است که عمرو بن حارث گفت: پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) چیزی از خود باقی نگذاشت به جز از قاطری سفید و سلاح خود و زمینی که آن را صدقه کرد (زمین فدک).

۲۸۷۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبِرَاءِ ﷺ ، قَالَ لَهُ رَجُلٌ : يَا أَبَا عَمْرَةَ وَلَيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ : لَا وَاللَّهِ مَا وَلَّى النَّبِيُّ ﷺ ، وَلَكِنْ وَلَّى سَرَعَانَ النَّاسِ ، فَلَقِيَهُمْ هَوَازُنُ بِالْبَيْتِ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءَ ، وَأَبُو سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ أَخَذَ بِلِجَامِهَا ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ» ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ . [راجع: ۲۸۶۴].
[اخرجه مسلم: ۱۷۷۶].

۲۸۷۴- از ابواسحاق روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفته است که شخصی به او گفت: یا ابوعماره، آیا در روز حنین از دشمن رو گردانیدی؟ وی گفت: نی، به خدا سوگند که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روی نگردانید. ولیکن مردمان شتابکار روی گردانیدند، و مردم هوازن آنها را به تیر بستند. و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) بر قاطر سفید خود سوار بود و ابوسفیان بن حارث عنان قاطر را در دست گرفته بود، و پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) می‌گفت: منم پیامبر، این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلب.

۶۲- باب : جِهَادِ النِّسَاءِ

۲۸۷۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْجِهَادِ ، فَقَالَ : «جِهَادُكُنَّ الْحَجُّ» .
وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ : بِهَذَا . [راجع: ۱۵۲۰].

باب ۶۲: جهاد زنان ۲۸۷۵- از عایشه بنت طلحه روایت است که ام‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) اجازه خواستم که جهاد کنم. آن حضرت فرمود: «جهاد شما زنان حج است».
و عبدالله بن ولید گفت: سفیان به روایت از معاویه همین حدیث را آورده است.

۲۸۷۶- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ : بِهَذَا .
وَعَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ طَلْحَةَ ،

۲۸۷۶- از قبیسه روایت است که گفت: سفیان از معاویه همین حدیث را روایت کرده است.
از حبیب بن ابی عمره، از عایشه بنت طلحه، از ام‌المؤمنین عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبر(صلی‌الله

علیه وسلم) روایت است این که: زنان آن حضرت درباره حج از وی سؤال کردند. فرمود: «حج، نیکو جهادی است برای زنان».

عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : سَأَلَهُ نِسَاؤُهُ عَنِ الْجِهَادِ ، فَقَالَ : « نِعْمَ الْجِهَادُ الْحَجُّ » . [راجع : ۱۵۲۰] .

۶۳- باب : غَزْوِ الْمَرْأَةِ

فِي الْبَحْرِ

باب ۶۳: جهاد زن در سفر دریا

۲۸۷۷ و ۲۸۷۸ - از عبدالله بن عبدالرحمن انصاری روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد بنت ملحان آمد و در آن جا به خواب رفت، سپس (که بیدار شد) خندید. بنت ملحان گفت: چرا می خندی یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «گروهی از امت خویش را دیدم که در دریای سبز در راه خدا سفر می کنند آنها همچون پادشاهان بر تخت نشسته اند».

۲۸۷۷ ، ۲۸۷۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ابْنَةِ مِلْحَانَ فَاتَّكَأَ عِنْدَهَا ، ثُمَّ ضَحَكَ ، فَقَالَتْ : لِمَ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : « نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ الْأَخْضَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، مِثْلَهُمْ مِثْلُ الْمَلُوكِ عَلَى الْأَسْرَةِ » . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ . قَالَ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مِنْهُمْ » . ثُمَّ عَادَ فَضَحَكَ ، فَقَالَتْ لَهُ مِثْلُ أَوْ مِمَّ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ لَهَا مِثْلَ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ . قَالَ : « أَنْتَ مِنَ الْأَوَّلِينَ ، وَكُنْتِ مِنَ الْآخِرِينَ » . قَالَ : قَالَ أَنَسٌ : فَتَزَوَّجَتْ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، فَرَكِبَتْ الْبَحْرَ مَعَ بِنْتِ قَرْظَةَ ، فَلَمَّا قَالَتْ ، رَكِبَتْ دَابَّتَهَا ، فَوَقَّصَتْ بِهَا ، فَسَقَطَتْ عَنْهَا فَمَاتَتْ . [راجع : ۲۷۸۸ ، ۲۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۲] .

بنت ملحان گفت: یا رسول الله، دعا کن که خدا مرا در زمره آنها درآورد. آن حضرت گفت: «بارالها، او را در آن زمره درآور!».

سپس آن حضرت به خواب رفت و بعد خندید. بنت ملحان، همان سؤال را کرد، یا گفت که سبب خنده چیست؟ آن حضرت مانند آنچه گفته بود، گفت. بنت ملحان گفت: دعا کن که خدا مرا در زمره آنها درآورد. آن حضرت فرمود: «تو در زمره گروه اولین هستی نه آخرین». راوی می گوید: انس گفته است: بنت ملحان با عباده بن صامت ازدواج کرد و سپس با بنت قرظه (زن معاویه بن ابوسفیان) به سفر دریا (به جهاد) رفت. در بازگشت از سفر بر مرکب خود سوار شد و از مرکب بر زمین افتاد و گردن وی شکست و مرد.

۶۴- باب : حَمَلَ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ فِي الغَزْوِ دُونَ بَعْضِ نِسَائِهِ

۲۸۷۹- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ النَّمِيرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ ابْنَ وَقَّاصٍ ، وَعَبِيدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ ، كُلُّ حَدِيثِي طَائِفَةٌ مِنَ الْحَدِيثِ ، قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ ، فَأَيُّهُنَّ يَخْرُجُ سَهْمَهَا خَرَجَ بِهَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا ، فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ مَا أَنْزَلَ الْحِجَابَ . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰ ، مطولاً] .

باب ۶۴: بردن مرد، زن خویش را به جهاد، بدون زنان دیگر خویش

۲۸۷۹- از یونس روایت است که زهری گفته است: در مورد حدیث عایشه (ماجرای افک) از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه ابن وقاص، و عبیدالله بن عبدالله، عن حدیث عائشه، گونه که هر یکشان بخشی از حدیث را به من گفته‌اند، چنان‌که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: زمانی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و نام هر یک که به قرعه برمی‌آید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) او را با خود می‌برد. آن حضرت در یکی از آن غزوات میان ما زنان قرعه افکند و قرعه به نام من برآمد. همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برآمدم و این واقعه پس از نزول آیه حجاب بود.

۶۵- باب : غَزْوُ النِّسَاءِ وَقِتَالِهِنَّ مَعَ الرَّجَالِ

۲۸۸۰- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ أَهْزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سَلِيمٍ ، وَأَيُّهُمَا لَمْ تُشَمَّرَتَانِ ، أَرَى خَدَمَ سَوْقِهِمَا ، تَنْقُرَانِ الْقَرْبَ . وَقَالَ غَيْرُهُ : تَنْقُرَانِ الْقَرْبَ عَلَى مَثُونِهِمَا ، ثُمَّ تَفَرَّغَا فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، ثُمَّ تَرَجَعَا فَتَمَلَّأَا . ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتَفَرَّغَا فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ . [انظر : ۲۹۰۲ ، ۳۸۱۱ ، ۴۰۶۴ . أخرجه مسلم : ۱۸۱۱] .

باب ۶۵: جهاد زنان و کارزار آنها در همراهی مردان

۲۸۸۰- از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که مردم در جنگ اُحد شکست خوردند و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) جدا افتادند، انس گفت: همانا من عایشه بنت ابی‌بکر و ام‌سلیم (مادر انس) را دیدم که دامن برچیده‌اند و خلخالهای ساق پای‌شان را می‌دیدم که مشکهای آب را برداشته، می‌دویند - راوی دیگر چنین گفت - مشکهای آب را به پشت خویش می‌کشیدند، و بعد بر دهان مردم آب می‌ریختند، سپس برمی‌گشتند و مشکها را پر می‌کردند و بازمی‌آمدند و بر دهان مردم

می ریختند.

باب ۶۶: حمل کردن زنان مشک آب را برای مردان در وقت جنگ

۲۸۸۱ - از ابن شهاب روایت است که ثعلبه بن ابی مالک گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) جامه های دوخته نشده را میان زنان مدینه تقسیم کرد، و یک جامه نیکو باقی ماند. برخی کسانی که نزد وی بودند گفتند: ای امیرالمؤمنین، آن را به دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بده که همسر تو است، و هدفشان ام کلثوم بت علی بود. عمر گفت: سلیط سلیط بدان سزاوارتر است، و ام سلیط از زنان انصار بود، که با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرده بود. عمر گفت: وی همان زنی است که در روز احد مشک آب بر دوش می کشید. ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ - تَزْفِرُ - به معنی دوختن مشک است.

باب ۶۷: درمان کردن زنان، زخمیها را در میدان جنگ

۲۸۸۲ - از خالد بن ذکوان روایت است که ربیع بنت معوذ گفت: ما زنان، همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم و مردم را آب می دادیم و زخمیها را درمان می کردیم و کشتگان را (به مدینه) می آوردیم.

باب ۶۸: بازگردانیدن زنان، مجروحان و کشتگان را (به مدینه)

۶۶- باب : حَمَلُ النِّسَاءِ الْقَرِيبِ إِلَى النَّاسِ فِي الْغَزْوِ

۲۸۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : قَالَ ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ : إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه قَسَمَ مَرُوطًا بَيْنَ نِسَاءِ مِنَ الْمَدِينَةِ ، قَبِي مَرَطٌ جَيِّدٌ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم الَّتِي عِنْدَكَ ، يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ ، فَقَالَ عُمَرُ : أُمَّ سَلِيطٍ أَحَقُّ . وَأُمَّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم . قَالَ عُمَرُ : فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقَرِيبَ يَوْمًا أَحَدٌ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : تَزْفِرُ تَخِيطٌ . [انظر : ۴۰۷۹] .

۶۷- باب : مُدَاوَاةُ النِّسَاءِ الْجَرْحَى فِي الْغَزْوِ

۲۸۸۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ ، عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مَعُوذٍ قَالَتْ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم نَسْفِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى ، وَنُرَدُّ الْقَتْلَى . [انظر : ۲۸۸۳ ، ۵۶۷۹] .

۶۸- باب : رَدُّ النِّسَاءِ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى [إِلَى الْمَدِينَةِ]

۱- ام کلثوم دختر حضرت علی از بطن حضرت فاطمه، زن حضرت عمر (رضی الله عنه) بود.

۲۸۸۳- از خالد بن ذکوان روایت است که ربیع بنت مُعوذ گفته ما زنان، همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جهاد می‌کردیم، مردم را آب می‌دادیم، و ایشان را خدمت می‌کردیم و زخمیها و کشتگان را به مدینه بازمی‌گردانیدیم.

باب ۶۹: کشیدن تیر از بدن

۲۸۸۴- از ابو برده روایت است که ابوموسی (اشعری) (رضی الله عنه) گفت: تیری بر زانوی ابوعامر اصابت کرد و من نزد وی رسیدم. وی گفت: این تیر را بیرون آور. آن را بیرون آوردم، از موضع آن آب روان شد (این نشانه مرگ بود)، سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم و موضوع را به اطلاع‌شان رساندم آن حضرت گفت: «بارالها، عبید، ابی عامر را بیامرز.»

باب ۷۰: پاسداری کردن در معرکه در راه خدا

۲۸۸۵- از عبدالله بن عامر بن ربیع روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شبی بیدار ماند و چون به مدینه رسید، فرمود: «کاش مردی صالح از یاران من، امشب از من پاسداری کند». آنگاه آواز سلاح به گوش رسید، فرمود: «او کیست؟» وی گفت: منم سعد بن ابی وقاص، آمده‌ام که از شما پاسداری کنم. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوابید ۲۶۷.

۲۸۸۶- از ابو حصین، از ابوصالح، از ابوهزیره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بنده دینار و درهم

۲۸۸۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ ، عَنْ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوَّذٍ قَالَتْ : كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَسَقَى الْقَوْمَ ، وَتَخَدَّمُهُمْ ، وَنَرَدُّ الْجَرْحَى وَالْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ . [راجع : ۲۸۸۲] .

۶۹- باب : نَزْعُ السَّهْمِ مِنَ الْبَدَنِ

۲۸۸۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : رَمَى أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ ، فَانْتَهَيْتَ إِلَيْهِ ، قَالَ : انْزِعْ هَذَا السَّهْمَ ، فَنَزَعْتُهُ ، فَتَرَا مِنْهُ الْمَاءَ ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ» . [انظر : ۲۸۸۳ ، ۲۸۸۴ ، وانظر في الدعوات ، باب ۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۶۹۸ مطولا] .

۷۰- باب : الْحِرَاسَةُ فِي الْغَزْوِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۲۸۸۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ سَهْرًا ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، قَالَ : «كَيْتَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ» . إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ ، فَقَالَ : «مَنْ هَذَا» . فَقَالَ : أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ جِئْتُ لِأَحْرُسَكَ وَتَمَّ النَّبِيُّ ﷺ . [انظر : ۲۶۹۸ ، أخرجه مسلم : ۲۶۱۰] .

۲۸۸۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يُوْسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّيَّارِ ، وَالذَّرْهَمُ ،

۱- ظاهراً چنین می‌نماید که در آن شب از جانب دشمنان در مدینه مکر و خدعهای در کار بوده است که باعث شده بود آن حضرت بیدار بماند.

و جامه نفیس و فرش نفیس، که اگر به وی داده شود، راضی گردد و اگر داده نشود، ناراضی باشد.» اسرائیل و محمد بن حُجّاده این حدیث را از حَصِین مرفوع ذکر نکرده است.^۱

۲۸۸۷ - (امام بخاری می گوید): و عَمْرُو افزوده است: عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از پدر خود، از ابو صالح، از ابوهریره روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هلاک شد بنده دینار و بنده درهم و بنده فرش نفیس که اگر آنها به وی داده شود راضی گردد و اگر داده نشود ناخشنود گردد. هلاک و نگونسار باد چنین کسی، اگر خاری او را بخلد بیرون آورده نشود، و سعادت باد بنده‌ای را که در راه خدا با موی پریشان و پای غبارآلود عنان اسپ خود را می‌گیرد تا اگر او را در پاسبانی لشکر بگمارند، از آن پاسداری کند و اگر در عقب لشکر بگمارند، در عقب لشکر باشد؛ که اگر اجازه بخواهد به او اجازه ندهند و اگر شفاعت کند شفاعتش را نپذیرند»^۲.

امام بخاری می گوید: «تَعَسَا» که در آیه است (یعنی هلاک) گویا خداوند می فرماید: خداوند هلاک گرداند ایشان را^۳.

لفظ «طَوْبَى» در آیه، بر وزن - فَعَلَى - مأخوذ است از لفظ - طَيِّبٌ - یعنی خوب و خوش. و حرف - یا آن به حرف - واو - تغییر یافته است. و مشتق از - يَطِيبُ - است.

وَالْقَطِيبَةَ، وَالْخَمِيصَةَ، إِنَّ أُعْطِيَ رَضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ».

لَمْ يَرْفَعَهُ إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ. [انظر: ۲۸۸۷، ۶۴۳۵].

۲۸۸۷ - وَرَأَدْنَا عَمْرُو قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، وَعَبْدُ الدَّرْهِمِ، وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ، إِنَّ أُعْطِيَ رَضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخَطَ، تَعَسَّ وَأَتَتْكَسَّ، وَإِذَا شَيْكَ فَلَا اتَّقَشَّ، طَوْبَى لَعَبْدٍ أَخَذَ بَعْتَانَ فَرَسَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَشَعَتْ رَأْسُهُ، مُغْتَبَرَةً قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: لَمْ يَرْفَعَهُ إِسْرَائِيلُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ جُحَادَةَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ.

وَقَالَ: ﴿تَعَسَا﴾ كَأَنَّهُ يَقُولُ: فَأَتَعَسَهُمُ اللَّهُ.

﴿طَوْبَى﴾ فَعُلَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ طَيِّبٍ، وَهِيَ بَيَاءٌ حُوِّتْ إِلَى الْوَاوِ، وَهِيَ مِنْ: يَطِيبُ. [راجع: ۲۸۸۶].

۱- یعنی سند حدیث را به پیامبر(صلی الله علیه وسلم) نمی‌رساند بلکه بر ابو حَصِین موقوف کرده است.

۲- هر چند وی نزد مردم عزت و اعتبار چندانی ندارد، ولی در راه خدا روان است و خشنودی او را می‌خواهد.

۳- اشاره است بدین آیت: وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلُ أَعْمَالِهِمْ (محمد): و آنان که کافر شدند پس هلاک باد ایشان را و بر باد کرد خدا اعمال ایشان را.

۷۱- باب : فضل

الْخِدْمَةُ فِي الْعَزْوِ

باب ۷۱: فضیلت خدمت در جهاد

۲۸۸۸- از ثابت البنانی روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: با جریر بن عبدالله همراه شدم و او مرا خدمت می کرد و درحالی که از انس بزرگتر بود. جریر گفت: من انصار را دیده ام که به آن حضرت خدمت می کردند، پس هر یک از ایشان را که دریابم، او را گرامی می دارم.

۲۸۸۹- از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمدم و آن حضرت را خدمت می کردم، آن گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بازگشت و کوه اُحد پدیدار شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می دارد و ما آن را دوست می داریم» و سپس با دست خویش به سوی مدینه اشارت کرد و گفت: «بارالها، من ساحة میان دو سنگستان مدینه را حرام می گردانم چنان که ابراهیم مکه را حرام گردانید، بارالها، بر ما برکت ارزانی دار؛ بر صاع ما و مُد ما». (یعنی در رزق و روزی ما).

۲۸۹۰- از انس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همراه بودیم و بیشترین ما را سایه همان بود که با چادر خویش بر خود سایه می کرد. و اما کسانی که روزه داشتند کاری نمی کردند و کسانی که روزه نداشتند از شتران خویش مراقبت می کردند و مردم را خدمت می کردند و احتیاجات آنها را برآورده می ساختند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود «شواب (کامل) را امروز کسانی بردند که روزه

۲۸۸۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَعْرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ ، ثَابِتِ الْبَنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ : صَحِبْتُ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ ، فَكَانَ يَخْدُمُنِي وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْ أَنَسٍ ، قَالَ جَرِيرٌ : إِنِّي رَأَيْتُ الْأَنْصَارَ يَصْنَعُونَ شَيْئًا ، لَا أُجِدُّ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا أَكْرَمَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۵۱۳] .

۲۸۸۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ حَنْطَبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ؓ يَقُولُ : خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ رَاجِعًا وَبَدَأَ لَهُ أُحُدٌ ، قَالَ : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ » . ثُمَّ أَشَارَ يَدَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْرَمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا ، كَنْحَرِيمِ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَمُدَّنَا » . [راجع : ۳۷۱ و ۲۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ . في الحج ۶۲ زيادة] .

۲۸۹۰- حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّيِّعِ . عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ . عَنْ مُورِقِ الْعَجَلِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَكْثَرْنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكَسَائِهِ ، وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « دَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ » . [أخرجه مسلم : ۱۱۱۹] .

ندارند»^۱.

۷۲- باب : فَضْلُ مَنْ حَمَلَ مَتَاعَ صَاحِبِهِ فِي السَّفَرِ.

باب ۷۲: فضیلت کسی که متاع همسفر خود را بردارد

۲۸۹۱ - از همّام، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر هر بندی هر روز صدقه است، یاری کردن کسی را که بر مرکب خویش سوار می شود یا برداشتن متاع او و نهادن آن بر مرکب، صدقه است، و سخنی خوش و هرگامی که به سوی نماز برداشته می شود، صدقه است، و نشان دادن راه صدقه است.

۲۸۹۱- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نُصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : «كُلُّ سَلَامَى عَلَيْهِ صَدَقَةٌ ، كُلُّ يَوْمٍ ، يُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ ، يُحَامِلُهُ عَلَيْهَا ، أَوْ يَرْقَعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ ، وَكُلُّ خَطْوَةٍ يَمْنِيهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ ، وَدَلُّ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» . [راجع: ۲۷۰۷. أخرجه مسلم: ۱۰۰۹ ، ببعض الاختلاف] .

۷۳- باب : فَضْلُ رِبَاطِ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب ۷۳: فضیلت یک روز پایداری در راه خدا^۲

و فرموده خدای تعالی: «ای مسلمانان بردباری کنید و پایداری ورزید و برای جهاد آماده باشید و بترسید از خدا، باشد که رستگار شوید» (آل عمران: ۲۰۰).

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا ﴾ إِلَى آخِرِ آيَةِ [آل عمران : ۲۰۰] .

۲۸۹۲ - از سهل بن سعد ساعدی (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پاسداری یک روز (از مرزهای اسلام) در راه خدا بهتر است از دنیا و هرچه در آن است (و موضعی بس کوچک چون) موضع تازیانه شما در بهشت بهتر است از دنیا و هرچه در آن است، و سیر و سفری که در آغاز شب در راه خدا می کند و یا در آغاز صبح (بامداد) بهتر است از دنیا و هرچه در آن است».

۲۸۹۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَمَوْضِعٌ سَوِطٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا ، وَالرُّوحَةُ يَرْوِحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ الْغَدْوَةُ ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا» . [راجع: ۲۷۹۴. أخرجه مسلم: ۱۸۸۱ ، آخره] .

۱- معلوم شد که اجر خدمت در جهاد بیشتر است از اجر روزه (شرح شیخ الاسلام).

۲- کلمه - را بطوا - که به معنی پاسداری از مرزها ترجمه شد در برخی از تفاسیر، معنی آن آمادگی برای جهاد گفته شده است.

۷۴- باب : مَنْ غَزَا

بِصِنِّي لِلْخِدْمَةِ

باب ۷۴: کسی که با کودکی که او را به خدمت گرفته، به جهاد برود

۲۷۸۹۳ - از عمرو روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوظلحه گفت: «یکی از پسر بچه‌های خود را بخواه که مرا خدمت کند تا به سوی خیبر برآیم». ابوظلحه برآمد و مرا پشت سر خود بر مرکب سوار کرد^۱ من پسر بچه‌ای بودم که به سن بلوغ نزدیک شده بودم. وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) منزل می‌کرد من آن حضرت را خدمت می‌کردم و از وی بسیار می‌شنیدم که می‌فرمود:

«بارالها، به تو پناه می‌جویم از غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و بخل و بددلی (ترسویی) و گرانی بار وام و غلبه مردان (بر خود)» سپس به خیبر رسیدیم و آن‌گاه که خداوند فتح قلعه خیبر را بر آن حضرت میسر کرد، از حسن صفیه بنت حیی بن اخطب نزد آن حضرت یاد شد که شوهرش کشته شده بود و او نوعروس بود. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) او را برای خود برگزید و با وی برآمد تا آن که به سد الصحبا رسیدیم و او از حیض پاک شد و آن حضرت با وی زفاف کرد. سپس آن حضرت غذای حیس را بر روی سفره کوچک چرمی چید. سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسانی را که در اطراف تواند فراخوان» و همین بود ولیمه (ضیافت بعد از زفاف) رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر صفیه. سپس راهی مدینه شدیم.

۲۷۸۹۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لِأَبِي طَلْحَةَ : «الْتَمَسْ غُلَامًا مِنْ غُلَمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي حَتَّى أَخْرُجَ إِلَى خَيْبَرَ». فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ مُرْدَفِي ، وَأَنَا غُلَامٌ رَاهِقْتُ الْحُلْمَ ، فَكُنْتُ أُخْدِمُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا نَزَلَ ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ كَثِيرًا يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ ، وَغَلْبَةِ الرِّجَالِ» . ثُمَّ قَدَمْنَا خَيْبَرَ ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَصْنَ ذَكَرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حَيِّ بْنِ أخطَبٍ ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا ، وَكَانَتْ عَرُوسًا فَاصْطَفَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِنَفْسِهِ ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ فَبَنِي بِهَا ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نَطْعِ صَغِيرٍ ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : «أَذَنْ مِنْ حَوْلِكَ» . فَكَانَتْ تِلْكَ وَليمة رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى صَفِيَّةَ . ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ : فَرَأَيْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بَعَاءَةً ، ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ ، فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ ، فَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ ، فَسَرْنَا حَتَّى إِذَا اشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ نَظَرَ إِلَى أَحَدٍ ، فَقَالَ : «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ» . ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْرَمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا بِمِثْلِ مَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمَ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مَدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ» . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، في الحج ۴۶۲ بدون ذکر دعاء اللهم وصفية، وذكر صفة في النكاح ۸۴ .]

۱- ابوظلحه شوهر ام سلیم، مادر انس بوده است.

انس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که گلیمی (کسایی) بر گرد کوهان شتر بر پس پشت خود (برای صفیه) فراهم می کرد، و سپس در کنار شتر خود می نشست و زانوی خود را می نهاد و صفیه پای خود را بر زانوی وی می گذاشت تا آن که بر شتر سوار می شد. طی مسافت کردیم تا آن که به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت به سوی اُحد نگرست و گفت: «این کوهی است که ما را دوست می دارد و ما آن را دوست می داریم» سپس به سوی مدینه نگرست و فرمود: «بارالها، همانا حرام می گردانم ساحهٔ میان دو سنگستان مدینه را چنان که ابراهیم مکه را حرام گردانید. بارالها، در مد و صاع ایشان برکت ارزانی کن» (یعنی در رزق و روزی).

باب ۷۵: سفر دریا

۲۸۹۴ و ۲۸۹۵ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: اُمّ حرام (خاله ام) گفت که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روزی در خانه اش خواب نیم روز کرد و چون بیدار شد، می خندید. اُمّ حرام گفت: یا رسول الله، تو را چه چیز می خندانند؟ آن حضرت فرمود: «در شگفتم که گروهی از امت خود را دیدم که برکستی سوارند و مانند پادشاهان بر تخت نشسته اند» گفتم: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا از جملهٔ آنها بگرداند. فرمود: «تو در جملهٔ ایشان هستی». سپس آن حضرت خوابید و بعد بیدار شد و می خندید. و همان گفته اش را دو یا سه بار تکرار کرد. گفتم: یا رسول الله،

۷۵- باب : رُكُوبِ الْبَحْرِ

۲۸۹۴، ۲۸۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال : حَدَّثَنِي أُمُّ حَرَامٍ : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ يَوْمًا فِي بَيْتِهَا ، فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَضْحَكُكَ ، قَالَ : «عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي يَرْكَبُونَ الْبَحْرَ كَالْمُلُوكِ عَلَى الْأُسْرَةِ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ : «أَنْتِ مِنْهُمْ» . ثُمَّ نَامَ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ ، يَقُولُ : «أَنْتِ مِنَ الْأُولَى» . فَتَزَوَّجَ بِهَا عَبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ ، فَخَرَجَ بِهَا إِلَى الْغَزْوِ ، فَلَمَّا رَجَعَتْ قُرَيْبَ دَابَّةٍ لِتَرْكِبِهَا ، فَوَقَعَتْ فَأَنْدَقَتْ عُنُقَهَا . [راجع :

از خداوند بخواه که مرا از جمله آنها بگرداند. آن حضرت می فرمود: «تو از جمله گروه اولین هستی.» عباده بن صامت با اُم حرام ازدواج کرد و با وی به جهاد رفت، وقتی از جهاد برگشت، حیوان سواری را به او نزدیک کردند تا بر آن سوار شود. وی از پشت حیوان افتاد و گردنش شکست و مُرد.»

باب ۷۶: کسی که در جنگ از نیازمندان و نیکوکاران یاری جوید

و ابن عباس گفته است: ابوسفیان مرا خبر داده که قیصر به او گفته بود: از تو سؤال کردم که آیا بزرگان از وی پیروی می کنند یا نیازمندان و تو گفתי که نیازمندان. و همین گروه پیروان پیامبرانند!

۲۸۹۶ - از مُضْعَب بن سعد روایت است که گفت: سعد (بن وقاص) گمان کرد که او را بر فرودتران از وی برتری است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا یاری و روزی داده می شوید، مگر به برکت نیازمندان خویش؟!»

۲۸۹۷ - از جابر، از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی فرا می رسد که گروهی از مردم به جهاد می روند و به آنها گفته می شود که: آیا در میان شما کسی هست که صحبت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دریافته باشد؟ گفته می شود: آری. پس فتح میسر می شود. سپس زمانی فرا می رسد که گفته می شود: آیا در میان شما کسی هست که صحبت یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : قَالَ لِي قَيْصَرٌ : سَأَلْتُكَ : أَشْرَافَ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضَعَفَاءُ هُمْ ، فَزَعَمْتُ ضَعَفَاءَ هُمْ ، وَهُمْ اتَّبَاعُ الرَّسُولِ .

۲۸۹۶ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ ، عَنْ طَلْحَةَ عَنْ مُضْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : رَأَى سَعْدٌ ﷺ أَنْ لَهُ فَضْلًا عَلَى مَنْ دُونَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضَعْفَائِكُمْ » .

۲۸۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرًا ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِتَامٌ مِنَ النَّاسِ ، فَيُقَالُ : فَيْكُمُ مَنْ صَحَبَ النَّبِيَّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فَيْكُمُ مَنْ صَحَبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ ، فَيُقَالُ : فَيْكُمُ مَنْ صَحَبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَيُقَالُ : نَعَمْ ، فَيُفْتَحُ . [انظر: ۴۵۹۴] .

۴۳۶۴۹ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۲] .

۱- اشاره به گفت و گوی هرقل و ابوسفیان است که قصه آن در کتاب آغاز وحی، در حدیث ۷، جلد اول آمده است.

را دریافته باشد؟ گفته می‌شود: آری. پس فتح میسر می‌شود».

باب ۷۷: گفته نشود: فلان کس شهید است

ابوهریره از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) روایت کرده که فرمود: خداوند به حال کسی که در راه او جهاد می‌کند، داناتر است و خداوند به حال کسی که در راه او زخم برمی‌دارد داناتر است».

۲۸۹۸ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی(رضی‌الله‌عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و مشرکان باهم مقابل شدند و به جنگ آغاز کردند. آن‌گاه که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به لشکرگاه خویش برگشت و دیگران به لشکرگاه خویش برگشتند، در میان اصحاب رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مردی بود که هر که را تک و تنها می‌یافت او را نمی‌گذاشت مگر آن که وی را دنبال می‌کرد و با شمشیر خود بر او ضربه وارد می‌کرد. کسی گفت: هیچ یک از ما امروز چنان کفایتی از خود نشان نداد که فلان کس نشان داد. رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «همانا آن مرد از اهل دوزخ است».

مردی از میان مردم گفت: من آن مرد را همراهی می‌کنم (تا از حال وی اطلاع یابم) وی همراه آن مرد برآمد، هرجایی که وی می‌ایستاد، او نیز می‌ایستاد و اگر وی می‌دوید، او نیز می‌دوید. آن مرد به سختی زخمی شد و بر مرگ خویش شتاب کرد؛ قبضه شمشیر را بر زمین نهاد و نوک آن را در میان دو سینه‌اش جای داد و سپس خودش را بر آن افکند و

۷۷- باب : لا یقول : فلان شهید

قال أبو هريرة ، عن النبي ﷺ : «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ» [راجع : ۳۶ ، ۲۳۷].

۲۸۹۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ التَّمِيُّ هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ قَاتَلُوا ، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَسْكَرِهِ ، وَمَالَ الْآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ ، لَا يَدْعُ لَهُمْ شَاذَةَ وَلَا قَادَةَ إِلَّا اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِهِ ، فَقَالَ : مَا أَجْزَأَ مِنَّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَمَا أَجْزَأَ فُلَانٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَّا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَنَا صَاحِبُهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ ، وَإِذَا أُسْرِعَ أُسْرِعَ مَعَهُ ، قَالَ : فَجَرِحَ الرَّجُلَ جَرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ ، وَدَبَابَهُ بَيْنَ تَدْيِيهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ سَيْفُهُ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالَ : «وَمَا ذَلِكَ» . قَالَ الرَّجُلُ : الَّذِي ذَكَرْتَ أَنْفَأَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَنَا لَكُمْ بِهِ ، فَخَرَجْتُ فِي طَلْبِهِ ، ثُمَّ جَرِحَ جَرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَوَضَعَ ، نَصْلَ سَيْفِهِ فِي الْأَرْضِ ، وَدَبَابَهُ بَيْنَ تَدْيِيهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فِيمَا يَدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ

عَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ، فِيمَا يُنَادُوا لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ . [النظر: ۴۲۰۳، ۴۲۰۷، ۴۶۹۳، ۴۶۶۰۷. انخرجه مسلم: ۱۱۲].

خودکشی کرد. مردی که او را همراهی کرده بود نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: همانا گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا هستی آن حضرت فرمود: «سبب آن چیست؟» آن مرد گفت: وقتی تو او را اهل دوزخ خواندی، مردم در شگفت شدند. و مردم را گفتم که به خاطر شما او را همراهی می‌کنم و به جست‌وجوی وی برآمدم. سپس وی زخم سختی برداشت و بر مرگ خویش شتاب ورزید چنان‌که قبضه شمشیر را بر زمین گذاشت و نوک آن را در میان سینه خویش جای داد، سپس خودش را بر آن افکند و خودش را کشت رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن آن گفت: «همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل بهشت است و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او از اهل دوزخ است، و همانا مردی است که کاری می‌کند که کار اهل دوزخ است، و بر مردم چنان می‌نماید، در حالی که او اهل بهشت است!»^۱

باب ۷۸: ترغیب به تیراندازی

و فرموده خدای تعالی: «و مهیتا سازید ای مسلمانان برای ایشان آنچه توانید از توانایی و از آماده داشتن اسپان بترسانید به آن دشمن خدا را و دشمن خویش را» (الانفال: ۶۰).

۲۸۹۹ - از سلمه بن اکوع (رضی الله عنه) روایت

۲۸۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ

۱- ظاهراً از سیاق کلام برمی‌آید که آن مرد پس از جراحت سخت، کشتن خود را حلال دانست و مرتد شد، یا این که از اول مسلمان نبود و به سببی غیر از اعلاهی دین اسلام آن همه جنگ کرد. مطابقت حدیث به ترجمه آن است که اگر این مرد از دست دیگران کشته می‌شد او را شهید می‌گفتند، پس شاید که به شهادت کسی جزم کنند، شاید که از این قبیل باشد (تیسیرالتاری).
۲۷۶- در حدیث ۲۹۰۰ علامه شارحه، اشتباه گذاشته شده و عبارت - صَفَوَالنا - یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمره سخنان آن حضرت آمده است.

إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عِيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلَمَةَ بْنَ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه قَالَ : مَرَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَلَيَّ نَقَرًا مِنْ أَسْلَمٍ يَنْتَضِلُونَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَرْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ ، فَإِنَّ آبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا ، أَرْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ » . قَالَ : فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ » . قَالُوا : كَيْفَ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَرْمُوا فَإِنَّا مَعَكُمْ كُلَّكُمْ » . [انظر : ۳۳۷۳ ، ۳۵۰۷]

است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر مردانی از قبیله بنی اسلم گذشت که تیراندازی می کردند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای پسران اسماعیل، تیراندازی کنید، همانا پدر شما تیرانداز بود، تیر بیفکنید و من با بنی فلان می باشم».

یکی از این دو گروه از تیراندازی دست کشید. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شما را چه پیش آمد که تیر نمی افکنید؟» گفتند: چگونه تیراندازی کنیم که تو با ایشان هستی. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «تیراندازی کنید، من با همه شما هستم».

۲۹۰۰ - از حمزه بن ابی اسید از پدرش (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ بدر، وقتی که در برابر قریش صف بسته بودیم و آنها در برابر ما صف بسته بودند، فرمود: «چون دشمن به شما نزدیک گردیدند، پس شما آنگاه تیراندازید».

۲۹۰۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْغَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ بَدْرٍ ، حِينَ صَفَّتا لِقُرَيْشٍ : « وَصَفُّوا لَنَا إِذَا أَكْتَبُواكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالْبَيْلِ » . [انظر : ۳۹۸۴ ، ۳۹۸۵]

۷۹- باب : اللُّهُو

بِالْحِرَابِ وَنَحْوِهَا

۲۹۰۱ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ ابْنِ الْمُسَيْبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : بَيْنَا الْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِحِرَابِهِمْ دَخَلَ عُمَرُ ، فَأَهْوَى إِلَى الْحَصَى فَحَصَبَهُمْ بِهَا ، فَقَالَ : « دَعَهُمْ يَا عُمَرُ » .

باب ۷۹: بازی با سلاح و مانند آن
۲۹۰۱ - از زهری، از ابن مسیب روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: «در حالیکه حبشیان با سلاح خود در حضور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بازی می کردند، عمر در آمد و سنگریزه برداشت و بر ایشان انداخت. آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای عمر، ایشان را به حالشان بگذار!» امام بخاری می گوید: علی (بن مدینی) افزود که: عبدالرزاق ما را حدیث کرد که معمر گفت:

وَرَأَى عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ : فِي الْمَسْجِدِ . [أخرجه مسلم : ۱۹۳]

۱- در حدیث ۲۹۰۰ علامه شارح، اشتباه گذاشته شده و عبارت - صَفَّتا لَنَا - یعنی آن‌ها در برابر ما صف بسته بودند، در زمره سخنان آن حضرت آمده است.

در مسجد (این اتفاق افتاد).

باب ۸۰: سپر گرفتن و کسی که در پناه سپر همراه خود قرار گیرد

۲۹۰۲ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ابوطلحه با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در پناه یک سپر قرار می گرفت (که در دست آن حضرت بود) و ابوطلحه تیراندازی ماهر بود و چون تیر می افکند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هدف تیر او را به دقت می نگرید.

۲۹۰۳ - از ابو حازم روایت است که سهل (رضی الله عنه) گفت: زمانی که سپر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر سر وی شکست و رخسار وی خون آلود شد، و یکی از دندانهای پیشین وی شکست، علی در سپر خود آب می آورد و فاطمه آن را می شست، و چون فاطمه دید که خون بسیار، بر آب زیادت می کند، بوریایی را گرفت و سوختاند و سوخته اش را بر زخم نهاد و خون ایستاد!

۲۹۰۴ - از عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: اموال (قبیله یهود) بنی نضیر را که خداوند بر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به طور غنیمت (فیء) ^۲ ارزانی داشت، یعنی مالی که توسط تلاش و زحمت مسلمانان با اسب و شتر حاصل نشده بود و خاص برای رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود و از آن نفقه سالانه همسران خویش را می داد. سپس آن حضرت آنچه از این مال می ماند، در تدارک سلاح و اسب مصرف می کرد تا از آن در راه خدا

۸۰- باب: الْمَجِنُّ وَمَنْ

يَتَرَسُّ بِتَرَسٍ صَاحِبِهِ

۲۹۰۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال : كَانَ أَبُو طَلْحَةَ يَتَرَسُّ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِتَرَسٍ وَاحِدٍ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ حَسَنَ الرَّمِيِّ ، فَكَانَ إِذَا رَمَى تَشَرَّفَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَيَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ تَبْلِهِ . [راجع : ۲۸۸۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۱۱ ، مطولاً] .

۲۹۰۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ قَالَ : لَمَّا كُسِرَتْ بِيضَةُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم عَلَى رَأْسِهِ ، وَأَذْمِيَ وَجْهُهُ ، وَكُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ ، وَكَانَ عَلَيَّ يُخْتَلَفُ بِالْمَاءِ فِي الْمَجِنِّ ، وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَفْسَلُهُ ، فَلَمَّا رَأَتْ الدَّمَ تَزِيدُ عَلَى الْمَاءِ كَثْرَةً ، عَمَدَتْ إِلَى حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا ، وَأَلْصَقَتْهَا عَلَى جُرْحِهِ ، فَرَقَا الدَّمَ . [راجع : ۲۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۹۰] .

۲۹۰۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَّكَانِ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه قال : كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ صلى الله عليه وسلم ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم خَاصَّةً ، وَكَانَ يَنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاجِ ، عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ . [انظر : ۳۰۹۴ ، ۴۰۳۳ ، ۴۸۸۵ ، ۵۳۵۷ ، ۵۳۵۸ ، ۶۷۲۸ ، ۷۳۰۵ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۷]

۱- این واقعه در جنگ اُحد بود.

۲- فیء، مال غنیمت چون زمین و غیره است که بدون جنگ با کفار به آن حضرت رسید.

استفاده کند.

۲۹۰۵ - از عبدالله بن شداد روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را ندیده‌ام که پس از سعد (بن وقاص) در مورد مردی دیگر لفظ - فدا - را گفته باشد و از آن حضرت شنیده‌ام که (در جنگ اُحد) به سعد می‌گفت: «تیر بینداز پدر و مادرم فدایت».

۲۹۰۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ، عَنْ عَلِيٍّ.
حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رضي الله عنه يَقُولُ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يُعْذِي رَجُلًا بَعْدَ سَعْدٍ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَرِمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». [النظر: ٤٠٥٨، ٤٠٥٩، ٤١٨٤]. أخرجه مسلم: [٢٤١١].

۸۱ - باب: الدرقي

باب ۸۱: سپر چرمی

۲۹۰۶ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزد من آمد و دو دختر در خانه‌ام بود که قصه جنگ بُعث را آوازخوانی می‌کردند آن حضرت بر بستر پهلونها و روی خود را به سوی دیگر گردانید، سپس ابوبکر آمد و مرا سرزنش کرد و گفت: آلت سرود شیطان نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم). رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رو به سوی ابوبکر کرد و گفت: «آنها را به حالشان بگذار» چون ابوبکر غافل شد به آنها اشارت کردم و آنها بیرون رفتند.

۲۹۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ عَمْرُو: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: دَخَلَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغْنِيَانِ بَغَاءَ بُعَاثٍ، فَاضْطَجَعَ عَلَيَّ الْفِرَاشَ وَحَوْلَ وَجْهِهِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي وَقَالَ: مَزْمَرَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. فَأَقْبَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «دَعَهُمَا». فَلَمَّا غَمَلَّ عَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا. [راجع: ٤٥٤]. أخرجه مسلم: [٨٩٢].

۲۹۰۷ - عایشه (رضی الله عنها) (به روایت سند حدیث مذکور) گفته: و آن روز عید بود. و سپاهان با سپر چرمی و آلات جنگی بازی می‌کردند، یا من از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تقاضا کردم یا او خود به من گفت «آیا می‌خواهی (بازی) آنها را ببینی» عایشه گفت: آری. وی مرا در پس

۲۹۰۷- قَالَتْ: وَكَانَ يَوْمُ عِيدٍ، يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ، فَأَمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، وَإِنَّمَا قَالَ: «تَشْتَهَيْنَ تَنْظُرِينَ». فَقَالَتْ: نَعَمْ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ، حَدَّثَنِي عَلِيٌّ خَدَّهِ، وَيَقُولُ: «دُونَكُمْ بَنِي أَرْفَدَةَ». حَتَّى إِذَا مَلَلْتُ، قَالَ: «حَسْبُكَ» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَادْهَبِي».

۱- بُعَاث نام موضعی است نزدیک مدینه که دو قبیله اوس و خزرج در آن می‌زیستند و حدود یکصد و بیست سال میان این دو قبیله جنگ و خصومت ادامه یافت. شاعران هر دو قبیله درباره قهرمانیها و شجاعت افراد اشعار می‌سرودند تا آن که از برکت اسلام این دشمنیها پایان یافت (شرح شیخ الاسلام).

قال أحمد، عن ابن وهب: فلما غفل [راجع: ۴۵۴، أخرجه مسلم: ۸۹۲].

پشت خود بلند کرد و رخسار من بر رخسار آن حضرت تماس داشت. و فرمود: «بازی کنید ای بنی ارفده» تا آن که از دیدن آن سیر آدم فرمود: «بس کردی» گفتم: آری. فرمود: «پس برو».

احمد (راوی) از ابن وهب چنین روایت کرده است: چون ابوبکر غافل شد.

۸۲- باب: الحمائِل

وتعليق السيف بالعنق

باب ۸۵: بند شمشیر و آویختن شمشیر به گردن

۲۹۰۸ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیکوترین مردم، و شجاع‌ترین مردم بود، همانا شبی مردم مدینه هراسان شدند و به سوی آوازی که شنیده بودند برآمدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیشاپیش ایشان رفت و این خبر را تحقیق کرد (که چیزی نبوده است) آن حضرت بر اسپ ابوظحله که بدون زین بود سوار شد و بر گردنش شمشیری آویخته بود. و می‌گفت: «نرسید، نترسید» و سپس گفت: «این اسپ را چون دریا یافتم» یا گفت: «این اسپ همچو دریا است» (در تندروری).

۲۹۰۸ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ، وَأَشَجَعَ النَّاسِ، وَلَقَدْ فَزَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً، فَخَرَجُوا نَحْوَ الصَّوْتِ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ اسْتَبْرَأَ الْخَبَرَ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عَرَبِيٍّ، وَفِي عُنُقِهِ السَّيْفُ، وَهُوَ يَقُولُ: «لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا». ثُمَّ قَالَ: «وَجَدْنَاهُ بَحْرًا». أَوْ قَالَ: «إِنَّهُ لَبَحْرٌ». [راجع: ۲۶۲۷، أخرجه مسلم: ۲۳۰۷، بزيادة في الأثر، وصفه من الشمال].

۸۳- باب: [ما جاء]

في حلية السيوف

باب ۸۳: آنچه درباره آراستن شمشیر آمده است

۲۹۰۹ - از ابوامامه روایت است که گفته: همانا مردم فتوحات زیادی کردند، لیکن شمشیرهای آنها به طلا و نقره آراسته نشده بود بلکه آرایش آنها از پی گردن شتر (چرم) و سرب و آهن بود.

۲۹۰۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ حَبِيبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا أَمَامَةَ يَقُولُ: لَقَدْ قَسَحَ الْفُتُوحُ قَوْمٌ، مَا كَانَتْ حَلِيَّةُ سَيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلَا الْفِضَّةَ، إِنَّمَا كَانَتْ حَلِيَّتُهُمُ الْعَلَابِيُّ وَالْأَثَلُ وَالْحَدِيدُ.

۸۴ - بَاب : مَنْ عَلِقَ سَيْفَهُ

بِالشَّجَرِ فِي السَّفَرِ عِنْدَ النَّائِلَةِ

باب ۸۴: کسی که در سفر به وقت خواب نیمه

روز شمشیر خود را به درخت آویخته است

۲۹۱۰ - از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت

است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفته: وی به

همراهی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به جانب نجد

به غزا رفت و زمانی که رسول الله (صلی الله علیه

وسلم) بازگشت، او نیز به همراهی آن حضرت

بازگشت و در نیمه روز به وادی پی رسیدند که

درختان خاردار زیادی داشت. رسول الله (صلی الله

علیه وسلم) در آن وادی فرود آمد و مردم پراکنده

شد تا در سایه درختان بیاسایند.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در زیر درختی خار

دار فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت. ما

اندکی خوابیدیم، ناگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

ما را فراخواند و دیدیم که مردی بادیه نشین نزد

آن حضرت است. فرمود: «این مرد، درحالی

که خوابیده بودم شمشیر مرا از نیام کشید، من

بیدار شدم و دیدم که شمشیر برهنه در دست

وی است و می گوید: کیست که تو را از من

نجات دهد؟ من گفتم: الله، و سه بار تکرار

کردم» آن حضرت او را مجازات نکرد و وی

در آن جا نشست.

۲۹۱۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

قَالَ : حَدَّثَنِي سَنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانَ الدُّؤَلِيُّ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ

عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَ :

أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ

ﷺ قَفَلَ مَعَهُ ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ ،

فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ يُسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ،

فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمْرَةٍ وَعَلِقَ بِهَا سَيْفَهُ ، وَنَمْنَا

نَوْمَةً ، فَأَدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا ، وَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ ،

فَقَالَ : «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ ،

فَأَسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلْتًا ، فَقَالَ : مَنْ يَمْتَعِكُ مِنِّي ؟

فَقُلْتُ : اللَّهُ - ثَلَاثًا . وَكَمْ يُعَاقِبُهُ وَجَلَسَ . [انظر :

۲۹۱۳ ، ۴۱۳۴ ، ۴۱۳۵ ، ۴۱۳۶ . أخرجه مسلم : ۸۴۳ .

لصائل [۱۳] .

۸۵ - بَاب : لُبْسِ الْبَيْضَةِ

باب ۸۵۲: پوشیدن کلاه فلزی (در جنگ)

۲۹۱۱- از ابوحازم روایت است که سهل (رضی الله

عنه) گفته: درباره جراحت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

در جنگ أحد از وی سؤال شد و او گفت:

روی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) معجروح شد و دندان

پیش او شکست و خود (کلاه فلزی) بر سر

۲۹۱۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ

أَبِي حَازِمٍ ، عَنِ أَبِيهِ ، عَنِ سَهْلِ ﷺ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ جَرْحِ

النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَالَ : جَرِحَ وَجْهَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكُسِرَتْ

رَبَاعِيَّتُهُ ، وَهَشِمَتْ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ ، فَكَانَتْ قَاطِعَةً

عَلَيْهَا السَّلَامَ تَغْسِلُ الدَّمَ وَعَلَيَّ يُمْسِكُ ، فَلَمَّا رَأَتْ أَنْ

آن حضرت شکسته شد. فاطمه (علیها السلام) خون را می شست و علی آب را (در سپر) نگاه می داشت و چون فاطمه دید که خون به شدت جریان دارد، حصیری را گرفت و سوختاند و تا آن که خاکستر شد، سپس آن را بر زخم نهاد و خون بند شد.

الدَّمَّ لَا يَزِيدُ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ حَصِيرًا فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا، ثُمَّ أَرْزَقَتْهُ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمَ. [راجع: ۲۴۳. أخرجه مسلم: ۱۷۹۰].

۸۶- باب: مَنْ لَمْ يَرَ كَسْرَ

السَّلَاحِ [وَعَقْرُ الدَّوَابِّ] عِنْدَ الْمَوْتِ

باب ۷۸۶: کسی که به وقت مرگ شکستن سلاح و کشتن حیوانات را لازم ندیده
۲۹۱۲ - از ابواسحاق روایت است که عمرو بن حارث گفته پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به وقت مرگ) چیزی باقی نگذاشت، به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی (به خبیر) که آن را صدقه کرده بود.

۲۹۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، عَنْ سَمِيَانَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: مَا تَرَكْتُ النَّبِيَّ ﷺ إِلَّا سِلَاحَهُ، وَبَعْلَةَ بَيْضَاءَ، وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً. [راجع: ۲۷۳۹].

۸۷- باب: تَفَرُّقُ النَّاسِ

عَنِ الْإِمَامِ عِنْدَ الْقَائِلَةِ، وَالْأَسْتِظْلَالِ بِالشَّجَرِ

باب ۸۷: جدا شدن مردم از امام به وقت نیمه روز و در سایه درخت آرمیدن

۲۹۱۳ - از زُهری، از سنان بن ابی سنان و ابوسلمه که جابرن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفته:

۲۹۱۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانَ وَأَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ جَابِرًا أَخْبَرَهُ. [أخرجه مسلم: ۸۴۳، فضائل: ۱۳].

وی همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به غزا رفت و در نیمه روز به وادی بی رسیدند که درختان خاردار زیادی داشت، مردم پراکنده شدند تا در سایه درختان بیاسایند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زیر درختی فرود آمد و شمشیر خود را بر آن آویخت، سپس خوابید وقتی بیدار شد مردی را نزدیک خود دید که از حضور آن آگاه نشده بود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این مرد شمشیر مرا از نیام برآورد و گفت: کیست که تو

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ، عَنْ سِنَانَ بْنِ أَبِي سِنَانَ الدُّؤَلِيِّ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ عَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاءِ يَسْتِظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، فَتَنَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَعَلِقَ بِهَا سَيْفَهُ، ثُمَّ نَامَ، فَاسْتَيْقَظَ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي، فَقَالَ: مَنْ يَمْنَعُكَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَشَامَ السَّيْفَ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٍ». ثُمَّ لَمْ يَعَاقِبْهُ. [راجع:

۱- در جاهلیت عادت بر آن رفته بود که به وقت مرگ به شکستن سلاح و کشتن حیوانات خود وصیت می کردند.

۲۹۱۰. أخرجه مسلم: ۸۴۳، فضائل، ۱۳.]

را از من نجات دهد؟ گفتیم: الله وی شمشیر را در نیام کرد، و او کسی است که این جا نشسته است». آن حضرت او را مجازات نکرد.

۸۸- باب : مَا قِيلَ فِي الرَّمَاحِ

باب ۸۸: آن چه در مورد نیزه ها گفته شده

و از ابن عمر تذکار یافته که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «روزی من در زیر سایه نیزه من گردانیده شده است و خواری و ذبت کسی را لازم آمده که از امر من سرپیچی نماید». (و جزیه بدهد).

وَيُذَكَّرُ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي، وَجُعِلَ الذَّلَّةُ وَالصَّغَارُ عَلَيَّ مَنْ خَالَفَ أَمْرِي»

۲۹۱۴ - از نافع مولی ابی قتاده انصاری روایت است که ابوقتاده(رضی الله عنه) گفته: وی (در سفر عمر حدیبیه) بخشی از راه مکه را با پیامبر(صلی الله علیه وسلم) همراه بوده است و با تنی چند از یاران خود که در احرام بودند عقب ماندند و او خود غیر محرم بود. وی گورخری دید و بر اسب خود سوار شد و از یاران خود خواست که تازیانه اش را به او بدهند. آنها ابا ورزیدند و از آنها خواست که نیزه اش را به او بدهند و ندادند. وی خود آن را گرفت و سپس بر گورخر حمله کرد و آن را کشت. برخی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وسلم) از گوشت آن خوردند و برخی نخوردند و چون پیامبر(صلی الله علیه وسلم) را دریافتند از حکم آن سؤال کردند آن حضرت فرمود: «همانا آن خوراکی بود که خداوند بر شما خورانید».

۲۹۱۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ نَافِعِ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنِ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ: «أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْضُ طَرِيقِ مَكَّةَ، تَخَلَّفَ مَعَ أَصْحَابٍ لَهُ مُحْرَمِينَ، وَهُوَ غَيْرُ مُحْرَمٍ، فَرَأَى حِمَارًا وَحَشِيًّا، فَاسْتَوَى عَلَى فَرَسِهِ، فَسَأَلَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطَهُ فَأَبَوْا، فَسَأَلَهُمْ رُمْحَهُ فَأَبَوْا، فَأَخَذَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى الْحِمَارِ فَقَتَلَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ بَعْضُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبَى بَعْضٌ، فَلَمَّا أَدْرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَأَلُوهُ عَنِ ذَلِكَ، قَالَ: «أَنَّمَا هِيَ طَعْمَةٌ أَطَعَمَكُمُوهَا اللَّهُ».

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنِ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ أَبِي قَتَادَةَ: فِي الْحِمَارِ الْوَحْشِيِّ، مِثْلُ حَدِيثِ أَبِي النَّضْرِ، قَالَ: «هَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ». [راجع: ۱۸۲۱. أخرجه مسلم: ۱۱۹۶.]

از زیدبن اسلم، از عطاء بن یسار، از ابوقتاده روایت شده در قضیه گورخر، مثل حدیث ابی النضر (که تذکار یافت) و با زیادت این که آن حضرت فرمود: «آیا چیزی از گوشت آن

نزد شما می‌باشد؟».

باب ۸۹: آنچه درباره زره و پیراهن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در وقت جنگ گفته شده

و پیامبر « فرمود: «و اما خالد زره‌های خویش را در را خدا نگه داشته است».

۲۹۱۵ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفته پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در جنگ بدر) که در خیمه بود و گفت: «بارالها، من عهد و وعده تو را می‌ج ویم، بارالها اگر خواهی (که مسلمانان را هلاک کنی) پس از امروز پرستش نخواهی شد» ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: بسنده است تو را یا رسول الله، همانا بر پروردگار خود اصرار کردی».

آن حضرت زره بر تن داشت و بیرون آمد و می‌گفت:

«شکست داده خواهد شد این جماعت را و بگردانند ایشان پشت. بلکه قیامت وعده‌گاه ایشان است و قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است».

(القمر: ۴۵ و ۴۶).

و هیب گفت که خالد گفته است: این واقعه در روز بدر بوده است.

۲۹۱۶ - از اسود روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد و زره وی به مقدار سی صاع جو نزد یهودی به گرو بود.

و یعلی گفته است: اعمش گفت: زره آن

۸۹- باب: مَا قِيلَ فِي دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمِيصِ فِي الْحَرْبِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا خَالِدٌ فَقَدْ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [راجع: ۱۴۶۸].

۲۹۱۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ ، اللَّهُمَّ إِن شِئْتَ لَمْ تُعْبِدْ بَعْدَ الْيَوْمِ » . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ فَقَالَ : حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَيَّ رَيْكَ ، وَهُوَ فِي الدَّرْعِ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : « سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدُّبْرَ بِلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدَهَى وَأَمْرٌ » [القمر : ۴۵ ، ۴۶]

وَقَالَ وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : يَوْمَ بَدْرٍ . [انظر : ۳۹۵۳ ، ۴۸۷۵ ، ۴۸۷۷]

۲۹۱۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ ، بِثَلَاثِينَ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ .

حضرت از آهن بود.

وَقَالَ يَعْلَى : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ : دَرَعٌ مِنْ حَدِيدٍ .
وَقَالَ مُعَلَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ
وَقَالَ : رَهْتَهُ دَرَعًا مِنْ حَدِيدٍ . [راجع : ۲۰۶۸ . أخرجه مسلم :
۱۶۰۳ ، بدون ذکر بلاغین صاعاً من شعر] .

۲۹۱۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: مثالب بخیل و صدقه دهنده، مثال دو مردی است که لباس آهنی پوشیده‌اند و تنگی لباس دستهایشان را به چنبر گردنهایشان بسته است، آن‌گاه که صدقه دهنده می‌خواهد صدقه بدهد، لباس بر وی فراخ می‌شود تا آن‌که اثر پایش (یعنی گناهان) را ناپدید می‌کند، و چون بخیل می‌خواهد که صدقه بدهد هر حلقه لباس بر صاحبش ننگ می‌گردد و بدنش را می‌فشارد و دستهایش راه به گردن وی می‌بندد - و ابوهریره - شنید که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می‌گفت: «می‌کوشد که لباس خود را فراخ گرداند و فراخ نمی‌شود».

۲۹۱۷ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ : « مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَّصِدِّقِ مَثَلُ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ ، قَدْ اضْطَرَّتْ أَيْدِيهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا ، فَكَلَّمَا هُمَ الْمُتَّصِدِّقُ بِصَدَقَتِهِ اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ حَتَّى نَعَمَّى آثَرَهُ ، وَكَلَّمَا هُمَ الْبَخِيلُ بِالصَّدَقَةِ انْقَبَضَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ إِلَى صَاحِبَتِهَا وَتَقَلَّصَتْ عَلَيْهِ ، وَأَنْضَمَّتْ يَدَاهُ إِلَى تَرَاقِيهِ - فَسَمِعَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ - فَيَجْتَهِدُ أَنْ يُوسِعَهَا فَلَا تَتَّسِعُ » . [راجع : ۱۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۰۲۱] .

۹۰- باب : الْجُبَّةُ فِي

السَّفَرِ وَالْحَرْبِ

باب ۹۰: پوشیدن جبه (پوشاک زرهی)

در سفر و جنگ

۲۹۱۸ - از مسروق روایت است که مُغیره بن شُعبه (رضی الله عنه) گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به قضای حاجت رفت، سپس برگشت من برای وی آب آوردم. جبه شامی بر تن وی بود، دهان و بینی خود را شست و روی خود را شست و چون خواست دستها را از آستین‌ها بیرون آورد، آستینها تنگی کرد، دستها را از زیر آن بیرون آورد و آنها را شست و بر سر خویش و موزه‌های خویش مسح کرد.

۲۹۱۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى مُسْلِمٌ ، هُوَ ابْنُ صَبِيحٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : حَدَّثَنِي الْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَالَ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِحَاجَتِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ ، فَلَقِيَتْهُ بِمَاءٍ ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَامِيَّةٌ ، فَمَضْمَضَ وَأَسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ ، فَذَهَبَ يُخْرِجُ يَدَيْهِ مِنْ كُمَيْهِ ، فَكَانَا ضَيِّقَيْنِ ، فَأَخْرَجَهُمَا مِنْ تَحْتِ فَفَسَلَهُمَا وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ ، وَعَلَى خُفَيْهِ . [راجع : ۱۸۲ . أخرجه مسلم : ۲۷۴] .

۹۱- باب : الْحَرِيرِ فِي الْحَرْبِ

باب ۹۱: پوشاک ابریشمی در جنگ

۲۹۱۹ - از سعید، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد تا پیراهن ابریشمی بپوشند زیرا بدن آنها خارش می کرد.

۲۹۱۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمُقَدَّامِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَخَّصَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ فِي قَمِيصٍ مِنْ حَرِيرٍ ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بِهِمَا . [انظر : ۲۹۲۰ ، ۲۹۲۱ ، ۲۹۲۲ ، ۵۸۳۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۰ - از همام، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: عبدالرحمن بن عوف و زبیر به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکایت کردند - یعنی به خاطر شپش - آن حضرت پوشیدن جامه ابریشمی را برایشان اجازت داد. من آنان را در میدان جنگ دیدم.

۲۹۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرَ : شَكَوَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ - بِعَنِي الْقَمَلِ - فَأَرْخَصَ لَهُمَا فِي الْحَرِيرِ ، فَرَأَيْتُهُ عَلَيْهِمَا فِي عَزَاةٍ . [راجع : ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶] .

۲۹۲۱ - از شعبه از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام اجازه داد تا از پوشاک ابریشمی استفاده کنند.

۲۹۲۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ شُعْبَةَ : أَخْبَرَنِي قَتَادَةُ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَال : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ . [راجع : ۲۹۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ ، بزيادة] .

۲۹۲۲ - از شعبه، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: آن حضرت رخصت داد، یا رخصت داده شد تا آن دو نفر به سبب خارش بدن جامه ابریشمی بپوشند.

۲۹۲۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَرُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : رَخَّصَ ، أَوْ رَخَّصَ لَهُمَا لِحِكَّةٍ بِهِمَا . [راجع : ۲۹۱۹ ، أخرجه مسلم : ۲۰۷۶ . مطولاً] .

۹۲- باب : مَا يُذَكَّرُ فِي السُّكَّانِ

باب ۹۲: آنچه درباره کارد گفته شده

۲۹۲۳ - از جعفر بن عمرو ابن أمیه روایت است که پدر وی گفته پیامبر (صلی الله علیه وسلم) راد دیم که گوشت شانه (گوسفند) می خورد و از آن با کارد می برید. سپس به نماز فراخوانده شد. آن حضرت نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد. ابوالیمان، از شعیب، از زهری روایت کرده و افزوده است: کارد را افکند.

۲۹۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو ابْنِ أُمِيَّةٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ مِنْ كَتَفٍ يَحْتَرُّ مِنْهَا ، ثُمَّ دُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأ . حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، وَزَادَ : فَأَلْقَى السُّكَّانَ . [راجع : ۲۰۸ ، أخرجه مسلم : ۳۵۵] .

۹۳- باب : مَا قَبِلَ فِي قِتَالِ الرُّومِ

۲۹۲۴- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يُزَيْدَ الدَّمَشَقِيُّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي ثَوْرُ بْنُ يُزَيْدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْأَسْوَدِ الْعَنْسِيَّ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ أَتَى عِبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ ، وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحَةِ حِمَصَ ، وَهُوَ فِي بِنَاءِ لَهُ ، وَمَعَهُ أُمَّ حَرَامَ .

قال عمير : فَحَدَّثَنَا أُمَّ حَرَامَ : أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَوْلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا » . قَالَتْ أُمَّ حَرَامَ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ ؟ قَالَ : « أَنْتَ فِيهِمْ » . ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوْلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ » . فَقُلْتُ : أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « لَا » . [راجع : ۲۷۸۹] .

باب ۹۳: آنچه درباره جنگ رومیان گفته شده

۲۹۲۴ - از ثور بن یزید، روایت است که از خالد بن معدان از عمیر بن اسود عنسی که گفته: وی نزد عباده ابن صامت رفت و او در ساحل حیمس فرود آمده بود و در خانه خود به سر می برد. (زن او) ام حرام نیز با وی بود عمیر گفت: ام حرام ما را گفت: وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود:

«نخستین لشکر از امت من که از راه دریا جهاد می کنند، همان بهشت را بر خود واجب گردانیده اند.»
 ام حرام می گوید: گفتم: یا رسول الله، آیا من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «تو در میان ایشانی».

سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین لشکر از امت من که بر شهر قیصر هجوم می برند، آمرزیده شده اند.» گفتم: من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «نی».

۹۴- باب : قِتَالِ الْيَهُودِ

۲۹۲۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ : عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « تَقَاتَلُونَ الْيَهُودَ ، حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ ، قِيْقُولُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتُ قَاتِلَهُ » . [انظر : ۳۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۹۲۱] .

باب ۹۴: جنگ با یهود

۲۹۲۵ - از مالک از نافع، از عبد الله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

«شما با یهود خواهید جنگید، تا آن که یکی از ایشان پس سنگ پنهان می گردد و سنگ

۱- آن غزوه قبرس بود که در زمان عثمان (رضی الله عنه) به اهتمام معاویه واقع شد (شرح شیخ الاسلام).

۲- قیصر لقب پادشاه روم است و مراد از مدینه یا شهر قیصر نزد اکثر، قسطنطنیه است که به دست سادات صحابه فتح شد، چون ابن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و ابویوب چنان که قبر ابویوب در کنار دیوار شهر است. برخی برآند شهر قیصر، شهری است که قیصر در آن جا می باشد و آن حیمس است (شرح شیخ الاسلام).

می گوید: ای بنده

خدا، یهودی در پس من است او را بکش». ۲۹۲۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی شود تا آن که شما با یهود بجنگید و تا آن که سنگ بگوید که در عقب وی یهودی است (و خطاب کنند): ای مسلمان، یهودی در عقب من است او را بکش».

۲۹۲۶- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ ، حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ : يَا مُسْلِمُ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتِي قَاتَلْتُهُ » . [أخرجه مسلم : ۲۹۲۲ ، مختصراً] .

۹۵- باب : قِتَالِ التُّرْكِ

باب ۹۵: جنگ با ترکان

۲۹۲۷ - از عمرو بن تغلب روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «از علامات قیامت است که با قومی می جنگید که پای افزار مویی می پوشند، و از علامات قیامت است که با قومی می جنگید که دارای رخسار پهن اند و روی شان بسان سپر چرمی است».

۲۹۲۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « إِنَّ مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نَعَالَ الشَّعْرِ ، وَإِنْ مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عَرَاضَ الْوُجُوهِ ، كَانَ وَجُوهُهُمْ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةَ » . [انظر : ۳۵۹۲] .

۲۹۲۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت به پای کسی می شود تا آن که شما با ترک بجنگید، آنانی که دارای چشمان کوچک، رخسار سرخگون و بینی پهن اند و گویی رخسارشان سپر چرمی است. و قیامت برپا نمی شود تا آن که با قومی بجنگند که دارای پای پوش مویی اند».

۲۹۲۸- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ الْأَعْرَجِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ ، صَفَارَ الْأَعْيُنِ ، حُمْرَ الْوُجُوهِ ، ذُلْفَ الْأَنْوْفِ ، كَانَ وَجُوهُهُمْ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةَ ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالَهُمُ الشَّعْرُ » . [انظر : ۲۹۲۹ ، ۳۵۸۷ ، ۳۵۹۰ ، ۳۵۹۱ . أخرجه مسلم : ۲۹۱۲] .

۹۶- باب : قِتَالِ الذِّينِ

باب ۹۶: جنگ با کسانی که پای پوش مویی

دارند

۲۹۲۹ - از سعید بن مسیب، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «قیامت برپا نمی شود تا آن که با قومی بجنگند که پای پوش شان مویی است، و قیامت

۲۹۲۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : قَالَ : قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا

برپا نمی‌شود تا آن که با قومی بجنگید که روی‌شان مانند سپر چرمی است.

فیان گفته است: أَبُو الزناد، از اعرج، در روایت خود از ابوهریره افزوده است: «دارنده چشمان کوچک، بینی پهن و رخساری چون سپر چرمی».

نَعَالَهُمُ الشَّمْرُ ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا كَانَ وَجُوهُهُمُ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ .

قال سفيان: وزاد فيه أبو الزناد، عن الأعرج، عن أبي هريرة رواية: «صغار الأعين، ذلف الأنوف، كان وجوههم المجان المطرقة». [راجع: ۲۹۲۸. أخرجه مسلم: ۲۹۱۲.]

۹۷- باب: مَنْ صَفَّ أَصْحَابَهُ

عِنْدَ الْهَزِيمَةِ ، وَنَزَلَ عَنْ دَابَّتِهِ وَاسْتَنْصَرَ

باب ۹۷: کسی که در آستانه شکست یاران خود را صف بست و از مرکب خود فرود آمد و از خداوند کمک خواست

۲۹۳۰ - از زهیر روایت است که ابواسحاق روایت است که گفته: از برأ (بن عازب) شنیدم که مردی از وی پرسید: ای ابوعمراء، آیا در روز جنگ حنین همگی شما فرار کردید؟ وی گفت: نبی به خدا سوگند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (از دشمن) روی نگردانید ولیکن یاران جوان آن حضرت و آنان که سبکبار بودند، و خود، و زره و سلاح نداشتند بیرون رفتند و با تیراندازان قبایل هوازن و بنی نصر مواجه شدند که به ندرت تیرشان خطا می‌کرد و آنها این جوانان را تیرباران کردند و تیرهایشان کمتر خطا می‌کرد. مسلمانان به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روی آوردند و آن حضرت بر استر سفید خود سوار بود و پسرعموی او ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عنان استر را می‌کشید. آن حضرت از استر فرود آمد و از خداوند کمک خواست و سپس گفت: «منم پیامبر و این دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلب» و سپس یاران خود را صف بست.

۲۹۳۰ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْحَرَّانِيُّ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ : أَكُنْتُمْ قَرَرْتُمْ يَا أَبَا عَمْرَةَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالَ : لَا وَاللَّهِ ، مَا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَلَكِنَّهُ خَرَجَ شُبَّانُ أَصْحَابِهِ وَأَخْضَاؤُهُمْ حُسْرًا لَيْسَ بِسِلَاحٍ ، فَاتُوا قَوْمًا رَمَاءَ ، جَمَعَ هَوَازِنَ وَبَنِي نَصْرٍ ، مَا يَكَادُ يَسْقُطُ لَهُمْ سَهْمٌ ، فَرَشَقُوهُمْ رَشَقًا مَا يَكَادُونَ يُحْطُونَ فَأَقْبَلُوا هُنَالِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ عَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، وَأَبْنُ عَمَّةٍ أَبُو سَفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَفُودُ بِهِ ، فَتَزَلَّ وَاسْتَنْصَرَ ، ثُمَّ قَالَ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» . ثُمَّ صَفَّ أَصْحَابَهُ . [راجع: ۲۸۶۴ . أخرجه مسلم: ۱۷۷۶.]

۹۸- باب : الدُّعَاءُ عَلٰی

الْمُشْرِكِينَ بِالْهَزِيمَةِ وَالرَّزْلِةِ

۲۹۳۱- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عِيسَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَيْدَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْأَحْزَابِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « مَلَأَ اللَّهُ بِيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا ، شَغَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ » . [انظر : ٤١١١ ، ٤٥٣٣ ، ٦٣٩٦ ، أخرجه مسلم : ٦٢٧] .

۲۹۳۲- حَدَّثَنَا قَيْصَةُ : حَدَّثَنَا سُمَيَانُ ، عَنْ ابْنِ ذَكْوَانَ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَدْعُو فِي الْقَنُوتِ : « اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ عِيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَيَّ مُضَرَ ، اللَّهُمَّ سَنِّينِ كَسْنِي يُوسُفَ » . [راجع : ٨٠٤ ، أخرجه مسلم : ٦٧٥] .

۲۹۳۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، أَخْبَرَنَا : إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ الْأَحْزَابِ عَلَيَّ الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ مَنَزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ ، اللَّهُمَّ اهْزِمِهِمْ وَرَزَلْهُمْ » . [راجع : ٢٨١٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٤٢] .

۲۹۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ

باب ۹۸: دعا بر مشرکان که به شکست و اضطراب دچار گردند

۲۹۳۱- از عیبه روایت است که (رضی الله عنه) گفته: در روز جنگ احزاب بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند خانه‌ها و قبرهای ایشان (یعنی کافران) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز میانه (عصر) بازداشتند تا آن که آفتاب غروب کرد».

۲۹۳۲- روایت است از اعرج که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در قنوت (پس از رکوع رکعت دوم نماز صبح) دعا می کرد که:

«بارالها، سلمه بن هشام را نجات بده^۱ بارالها، ولید بن ولید را نجات بده^۲ بارالها، عیاش بن ابی ربیع را نجات بده، بارالها، مسلمانان ناتوان را نجات بده، بارالها عقوبت خود را بر قبیله منصر بیفزای، بارالها، سالهای قحطی چون سالهای زمان یوسف بر ایشان نازل کن.

۲۹۳۳- از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنه) روایت است که گفته: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ احزاب بر مشرکان دعای (بد) کرد و گفت:

«بارالها، که فرستنده کتاب و شتاب کننده حسابی، بارالها، گروههای مشرکان را منهزم گردان، بارالها، ایشان را به شکست و اضطراب دچار گردان».

۲۹۳۴- از ابواسحاق، از عمرو بن میمون

۱- سلمه بن هشام بن مغیره مخزومی، برادر ابوجهل، قدیم‌الاسلام بود و از خیار صحابه، کافران او را در مکه حبس کرده بودند و عذاب می کردند. سپس وی از آنجا گریخت و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد.

۲- ولید بن ولید مخزومی، برادر خالد بن ولید است که برادرانش با دادن فدیة او را از اسارت مسلمانان بیرون آوردند وقتی به مکه رفت مسلمان شد و در آنجا مورد شکنجه و اذیت قرار تا آن که نجات یافت و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد.

روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سایه کعبه نماز می‌گزارد، ابوجهل و کسانی از قریش گفتند: شتری در محلی از مکه ذبح شده است، آنها کسی را فرستادند و زهدان آن را آوردند و بر آن حضرت افکندند. فاطمه (دختر آن حضرت) آمد و آن را برداشت و دور افکند آن حضرت گفت: «بارالها، بر تو است هلاک قریش، بارالها، بر تو است هلاک قریش» (و دعای بد کرد) بر ابوجهل بن هشام و عتبه بن ربیع، و شیبه بن ربیع، و ولید بن عتبه، و ابی بن خلف، و عقبه بن ابی معیط.

عبدالله گفته است: همانا من ایشان را کشته شده در چاه بدر دیده‌ام و ابواسحاق گفته است: نام نفر هفتم را فراموش کردم.

و یوسف بن اسحاق گفته که ابواسحاق (نام نفر هفتم را) اُمیّه بن خَلَف گفته است. و شُعْبَة گفته است: اُمیّه یا اَبی (نفر هفتم بوده است) امام بخاری می‌گوید: صحیح آن، اُمیّه، است.

۲۹۳۵ - از ابن ابی مُلَیکه که عایشه (رضی الله عنها) گفته: یهودیها نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند:

السَّامُ عَلَیْكَ (یعنی مرگ بر تو، عوض السلام علیک).

من ایشان را لعنت کردم. آن حضرت فرمود: «چرا چنین گفتی» گفتم: آیا نشنیدی که چه گفتند؟ فرمود: «تو نشنیدی که من چه گفتم». گفتم: «وَّ عَلَیْكُمْ» (یعنی بر شما باد، آنچه گفتید)!

عَوْنٌ : حَدَّثَنَا سَمِيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَنَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، وَتَحَرَّتْ جَزُورٌ بِأَحْيَةِ مَكَّةَ ، فَأَرْسَلُوا فَجَاؤُوا مِنْ سَلَاةٍ وَطَرَحُوهُ عَلَيْهِ ، فُجَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَلْفَتْهُ عَنْهُ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ ، اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ ، اللَّهُمَّ عَلَيكَ بِقُرَيْشٍ» .

لَأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ ، وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ ، وَأَبِي بَنِ خَلْفٍ ، وَعُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ فِي قَلْبِ بَدْرٍ قَتَلُوا .

قال أبو إسحاق : وَتَسَمَّتِ السَّامِيعُ . وَقَالَ يَوْسُفُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : أُمِيَّةُ بْنُ خَلْفٍ .

وَقَالَ شُعْبَةُ : أُمِيَّةُ أَوْ أَبِي .

وَالصَّحِيحُ أُمِيَّةٌ . [راجع: ۲۴۰ أخرجه مسلم: ۱۷۹۴

باختلاف]

۲۹۳۵ - حَدَّثَنَا سَلْمَانَ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادٌ ، عَنْ

أَيُّوبَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا :

أَنَّ الْيَهُودَ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيكَ ،

فَلَعَنَتْهُمْ . فَقَالَ : « مَا لَكَ » . قُلْتُ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا

قَالُوا ؟ قَالَ : « فَلَمْ تَسْمَعْ مَا قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [انظر :

۶۰۲۴ ، ۶۰۳۰ ، ۶۲۵۶ ، ۶۳۹۵ ، ۶۴۰۱ ، ۶۹۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۱۶۵ . باختلاف لفظ الحوار.]

۹۹- باب : هَلْ يُرْشِدُ الْمُسْلِمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَوْ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ

باب ۹۹: آیا مسلمان اهل کتاب را رهنمایی
کنید یا قرآن را به ایشان بیاموزاند

۲۹۳۶ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفته رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به قیصر (روم) نوشت و گفت: «اگر از اسلام روی بگردانی گناه رعایای خود را به عهده خواهی گرفت.»

۲۹۳۶- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أُخِي بْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّادَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَى قَيْصَرَ وَقَالَ : « فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ » . [انظر : ۲۹۴۰ . وهو قطعة من حديث ابن عباس عن أبي سفيان انظر : ۷].

۱۰۰- باب : الدُّعَاءُ لِلْمُشْرِكِينَ بِالْهُدَى لِيَتَّالِفَهُمْ

باب ۱۰۰: دعا برای مشرکین تا هدایت یابند و
به اسلام گرایش یابند

۲۹۳۷ - از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: طفیل بن عمرو الدوسی و رفقای وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول الله، همانا قبیله دوس از امر تو نافرمانی کردند و ابا و ورزیدند، درباره ایشان به خداوند دعا کن. گفته شد: هلاک باد دوس. آن حضرت فرمود: «بارالها، دوس را هدایت کن و به اسلام فراخوان.»

۲۹۳۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الرِّثَادِ : أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَدِمَ طُقَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ ، عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا ، فَقِيلَ : هَلَكْتَ دَوْسٌ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَائْتِ بِهِمْ » . [انظر : ۴۳۹۲ ، ۶۳۹۷ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۴].

۱۰۱- باب : دَعْوَةُ

الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى ،

باب ۱۰۱: دعوت یهود و نصارا به اسلام
و هر آنچه مسلمانان با کافران بر آن می جنگند
و آنچه را پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خسرو (شاه
فارس) و قیصر (شاه روم) نوشت و دعوت به
اسلام پیش از جنگ.

وَعَلَى مَا يُقَاتِلُونَ عَلَيْهِ ، وَمَا كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، وَالِدَعْوَةَ قَبْلَ الْقِتَالِ .

۲۹۳۸ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفته: وقتی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خواست که به قیصر روم نامه نویسد به آن حضرت

۲۹۳۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ ، قِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ لَا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلَّا أَنْ

۱- (سام عليك)، با (سلام عليك) شباهت لفظی دارد. یهود عوض سلام عليك) (سام عليك) گفتند و آن حضرت گفته ایشان را به ایشان برگردانید.

گفته شد: پادشاهان نامه‌ای نمی‌خوانند مگر آن که مهر شده باشد. آن حضرت انگشتر نقره‌ای را گرفت. گویی اکنون به سفیدی انگشتر در دست آن حضرت می‌نگرم که در آن نقش شده بود: محمد رسول‌الله.

۲۹۳۹ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفته: رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) نامه‌اش را به خسرو فرستاد و به قاصد نامه دستور داد که آن را به حاکم بحرین برساند تا حاکم بحرین آن را به خسرو بفرستد. وقتی خسرو نامه را خواند، آن را پاره کرد.

زهری (ابن شهاب) گفته است: گمان می‌کنم که سعید بن مسیب گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر ایشان دعا کرد که: «آنها به سختی پراکنده و متلاشی گردند».

باب ۱۰۲: دعوت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

به قبول اسلام و اقرار به نبوت و این که برخی، برخی دیگر را به خدایی نگیرند به جز خداوند را.

و فرموده خدای تعالی: «سزاوار نیست هیچ آدمی را که عطا کند او را خدا کتاب و علم و نبوت، بازگوید به مردمان، بندگان شوید مرا بدون خدا، ولیکن مثل این شخص می‌گوید که باشید ربانی (مرشد خلق) به سبب آموزاندن کتاب و خواندن آن» (آل عمران: ۷۹).

۲۹۴۰ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نامه‌ای به قیصر (روم) نوشت و او را به اسلام دعوت کرد و نامه را توسط دحیه کلبی، فرستاد و به

يَكُونُ مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بِيَاضِهِ فِي يَدِهِ ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ۶۵. آخرجه سلم: ۲۰۹۲.]

۲۹۳۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَبَةَ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كَسْرَى ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، يَدْفَعُهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كَسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ كَسْرَى حَرَقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَنْ يَمْزُقُوا كُلَّ مَمْزُقٍ » . [راجع: ۶۴]

۱۰۲ - بَابُ : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالنَّبُوَّةِ ، وَأَنْ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ ﴾ . [إلى آخر الآية آل عمران: ۷۹.]

۲۹۴۰ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ : عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَبَ إِلَيَّ

او فرمود که نامه را به حاکم بصری بپرداز تا او به قیصر برساند. و قیصر به شکر آن که خداوند لشکر فارس را از وی دور کرده بود (و لشکر وی غالب آمده بود) از حِمَس به سوی ایلیا (بیت المقدس) پیاده روان شده بود. آن گاه که قیصر نامه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را دریافت، هنگام خواندن آن گفت: یکی از اقوام او را برایم پیدا کنید تا درباره رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از وی سؤال کنیم.

۲۹۴۱- ابن عباس (به استناد سند حدیث قبل) گفت: ابوسفیان به من خبر داد که وی با برخی از مردان قریش در شام مشغول تجارت بودند و آن مصادف به زمانی بود که میان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و کافران قریش (نظر به پیمان صلح حدیبیه) میعاد تعیین شده بود.

ابوسفیان گفت: قاصد قیصر ما را در محلی از شام پیدا کرد و مرا و یاران مرا با خود برد تا آن که به ایلیاء رسیدیم و نزد قیصر رفتیم و قیصر را دیدیم که در بارگاه پادشاهی خود نشسته است و تاج بر سر دارد و پیرامون وی بزرگان روم نشسته اند.

قیصر به ترجمان خود گفت: از ایشان سؤال کن که کدام یک از روی نَسَب به همان مردی که خود را پیامبر می پندارد، قرابت دارد؟ ابوسفیان گفت: گفتم: من از روی نَسَب به او از همه نزدیکترم. قیصر گفت: میان او و تو چه نوع قرابتی است؟ گفتم: وی پسرعموی من است، و در کاروان ما در آن روز، به جز از من کسی دیگر از اولاد عبد مناف نبود.

قیصر گفت: او را نزدیک بیاورید. و به یاران

قَيْصَرَ يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ ، وَيَعَثُّ بِكِتَابِهِ إِلَيْهِ مَعَ دَحْيَةَ الْكَلْبِيِّ ، وَأَمْرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بَصْرَى لِيَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ ، وَكَانَ قَيْصَرٌ لَمَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ جُنُودَ فَارَسَ ، مَشَى مِنْ حِمَصَ إِلَى إِيْلِيَاءَ شُكْرًا لِمَا أَبْلَاهُ اللَّهُ ، فَلَمَّا جَاءَ قَيْصَرَ كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ حِينَ قَرَأَهُ : اَلتَّمَسُوا لِي هَاهُنَا أَحَدًا مِنْ قَوْمِهِ ، لِأَسْأَلَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [راجع: ۲۹۳۶].

۲۹۴۱- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ : أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ فِي رَجَالٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدِمُوا تِجَارًا ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ .

قال أبو سفيان : فوجدنا رسول قيصَرَ ببعض الشام ، فانطلق بي وبأصحابي ، حتى قدمنا إيلياء فدخلنا عليه ، فإذ هو جالس في مجلس ملكه ، وعليه التاج ، وإذا حوله عظماء الروم .

فقال لترجمانه : سلهم أيهم أقرب نسباً إلى هذا الرجل الذي يزعم أنه نبي ، قال أبو سفيان : فقلت : أنا أقربهم إليه نسباً .

قال : ما قرابة ما بينك وبينه ؟ فقلت : هو ابن عمي ، وليس في الركب يومئذ أحد من بني عبدمناف غيري .

فقال قيصَرَ : أدنوه ، وأمر بأصحابي فجعلوا خلف ظهري عند كتفي .

ثم قال لترجمانه : قل لأصحابه : إني سأئل هذا الرجل عن الذي يزعم أنه نبي ، فإن كذب فكذبوه ، قال أبو سفيان : والله لولا الحياء يومئذ ، من أن يأتوا أصحابي عني الكذب ، لكذبته حين سألتني عنه ، ولكنني استحييت أن يأتوا الكذب عني فصدقته .

ثم قال لترجمانه : قل له كيف نسب هذا الرجل فيكم ؟ قلت : هو فينا ذو نسب .

قال : فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَبْلَهُ ؟ قُلْتُ : لا .

من امر کرد که در پس پشت من و نزدیک شان‌ام قرار گیرند. و سپس به ترجمان خود گفت: به یاران وی بگوی: من درباره کسی که خود را پیامبر می‌پندارد، از این مرد سؤال می‌کنم، اگر دروغ بگوید، دروغ او را آشکار کنید.

قَالَ : كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ عَلَى الْكُذْبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ ؟ قُلْتُ : لا .

ابوسفیان گفت: اگر در آن روز شرم آن نمی‌بود که یاران من از من دروغ نقل کنند، هنگامی که درباره آن حضرت سؤال می‌کرد، به او دروغ می‌گفتم. لیکن شرم کردم که دروغ مرا آشکار کنند. بنابراین، راست گفتم.

قال : فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ ؟ قُلْتُ : لا . قال : فَأَشْرَافُ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضَعُفًا وَهُمْ ؟ قُلْتُ : بَلْ ضَعُفًا وَهُمْ .

سپس به ترجمان خود گفت: به او بگوی که نسب آن مرد در میان شما چگونه است؟ گفتم: او در میان ما عالی نسب است.

قال : فَيَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ؟ قُلْتُ : بَلْ يَزِيدُونَ . قال : فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخَطَةَ لَدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ ؟ قُلْتُ : لا .

قیصر گفت: آیا گفته‌های او را قبل از وی کسی دیگر گفته است؟ گفتم: نی. گفت: آیا او را قبل از آنکه بگوید آنچه گفته است به دروغ متهم کرده‌اید؟ گفتم: نی.

قال : فَهَلْ يَغْدِرُ ؟ قُلْتُ : لا ، وَتَحْنُ الْآنَ مِنْهُ فِي مَدَّةٍ نَحْنُ نَخَافُ أَنْ يَغْدِرَ - قال أَبُو سَفْيَانَ : وَكَمْ يُمْكِنِي كَلِمَةٌ أَدْخَلَ فِيهَا شَيْئًا اتَّقَصَّهَ بِهِ لا أَحَافُ أَنْ تُؤَثِّرَ عَنِّي غَيْرُهَا -

گفت: آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است؟ گفتم: نی.

قال : فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ أَوْ قَاتَلَكُمْ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : فَكَيْفَ كَانَتْ حَرْبُهُ وَحَرْبُكُمْ ؟ قُلْتُ : كَانَتْ دُولًا وَسَجَالًا ، يُدَالُ عَلَيْنَا الْمَرْءُ وَنُدَالُ عَلَيْهِ الْآخَرِي ، قال : فَمَاذَا يَا مُرَّكُمُ ؟ قال : يَا مُرُّنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ لا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا ، وَبَيْنَهُنَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ، وَيَا مُرُّنَا بِالصَّلَاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَقَابِ ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ . فقال لِرَجُلَيْنَا حِينَ قُلْتُ ذَلِكَ لَهُ : قُلْ لَهُ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ ذُو نَسَبٍ ، وَكَذَلِكَ الرَّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا .

گفت: آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان؟ گفتم: مردم ناتوان.

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، فَرَعَمْتُ أَنْ لا ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ أَحَدٌ مِنْكُمْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ ، قُلْتُ رَجُلٌ يَأْتِمُ بِقَوْلٍ قَدْ قِيلَ قَبْلَهُ .

گفت: پیروان وی زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند؟ گفتم: زیاد می‌شوند.

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهَمُونَهُ بِالْكَذْبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ ، فَرَعَمْتُ أَنْ لا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَدْعَ الْكُذْبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ .

گفت: آیا کسی که در دین وی درآمد آید از روی ناخشنودی از آن برگشته است؟ گفتم: نی.

گفت: آیا پیمان شکنی می‌کند؟ گفتم: نی، و ما اکنون در حالت صلح قرار داریم و می‌ترسیم که پیمانش را بشکند - ابوسفیان گفت: بر من

ممکن نبود که در عیب آن حضرت کلمه دیگر بگویم، که نترسم از من دروغ نقل شود، به جز آن چه گفتم.

قیصر گفت: آیا با او جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است؟ گفتم: آری.

گفت: نتیجه جنگ شما و جنگ او چگونه بوده است؟

گفتم: حالت نوبتی توأم با شکست و پیروزی داشت، گاه او را بر ما پیروز می‌بود و گاه ما را بر او.

گفت: شما را به چه امر می‌کند؟

گفتم: به ما امر می‌کند که تنها خداوند را پرستیم و به او چیزی شریک نیاوریم و ما را از آنچه پدران ما پرستش کرده‌اند منع می‌کند، و ما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند. وقتی که این سخنان را گفتم، قیصر به ترجمان خود گفت: به او بگوی، من از نسب وی در میان شما از تو سؤال کردم و تو گفتی که وی عالی نسب است، و چنان است که پیامبران از میان مردم عالی نسب قوم خود برانگیخته می‌شوند.

و از تو سؤال کردم که: آیا کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته است؟ و تو گفتی: نی. من با خود گفتم: اگر کسی از شما این گفته‌ها را قبل از وی گفته باشد، می‌گفتم که وی مردی است که به سخنی که قبل از وی گفته شد، اقتدا می‌کند.

و از تو سؤال کردم که آیا او را قبل از این که این سخنان را بگوید، به دروغ متهم کردید، و تو گفتی که نی. من دانستم که وی چنان نیست

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ ، فَرَعَمْتَ أَنْ لَا ، فَقُلْتُ لَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ ، قُلْتَ يُطَلَّبُ مَلِكُ آبَائِهِ .
وَسَأَلْتُكَ : أَشَرَّافَ النَّاسِ يَتَّبِعُونَهُ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ ، فَرَعَمْتَ أَنْ ضَعَفَاءَهُمْ اتَّبَعُوهُ ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرَّسُولِ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ يَزِيدُونَ أَوْ يَنْقُصُونَ ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ ، وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حَتَّى يَتِمَّ . وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخَطَهُ لَدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ ، فَرَعَمْتَ أَنْ لَا ، فَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ حِينَ تَخْلُطُ بِشَاشَةِ الْقُلُوبِ لَا يَسْخَطُهُ أَحَدٌ .

وَسَأَلْتُكَ هَلْ يَغْدِرُ ، فَرَعَمْتَ أَنْ لَا ، وَكَذَلِكَ الرَّسُولُ لَا يَغْدِرُونَ .

وَسَأَلْتُكَ : هَلْ قَاتَلْتُمُوهُ وَقَاتَلَكُمْ ، فَرَعَمْتَ أَنْ قَدْ فَعَلَ ، وَأَنَّ حَرْبَكُمْ وَحَرْبَهُ تَكُونُ دَوْلًا ، وَيُدَالُ عَلَيْكُمْ الْمَرَّةَ وَتُدَالُونَ عَلَيْهِ الْأُخْرَى ، وَكَذَلِكَ الرَّسُولُ تَبْتَلَى وَتَكُونُ لَهَا الْعَاقِبَةُ ، وَسَأَلْتُكَ : بِمَاذَا يَأْمُرُكُمْ ، فَرَعَمْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ، وَيَنْهَأَكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلَاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَفَافِ ، وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ ، قَالَ : وَهَذِهِ صِفَةُ النَّبِيِّ ، قَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ ، وَلَكِنْ لَمْ أَظُنَّ أَنَّهُ مِنْكُمْ ، وَإِنَّ يَكُ مَا قُلْتَ حَقًّا ، فَيُوشِكُ أَنْ يَمْلِكَ مَوْضِعَ قَدَمِي هَاتَيْنِ ، وَلَوْ أَرَجُوا أَنْ أَخْلَصَ إِلَيْهِ لَتَجَسَّمْتُ لِقَاءَهُ ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ قَدَمِيهِ .

قال أبو سفيان : ثم دعا بكتاب رسول الله ﷺ فقرأ فإذ فيه : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ ، سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَعِ الْهُدَى ، أَمَا بَعْدُ : فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ ، أَسْلَمْتُ تَسْلَمَ ، وَأَسْلَمْتُ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ ، فَإِن تَوَلَّيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرِيْسِيِّينَ ، وَ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَمْ إِلَّا تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾ . [آل عمران: ۶۴].

قال أبو سفيان: فلما أن قضى مقاتله عكّت أصوات الذين حوله من عظماء الروم، وكثرت لفظهم، فلا أدري ماذا قالوا، وأمر بنا فأخرجنا، فلما أن خرجت مع أصحابي وحلوت بهم، قلت لهم: لقد أمر أمر ابن أبي كبشة، هذا ملك بني الأصغر يخافه، قال أبو سفيان: والله ما زلت دليلاً مستيقناً بأن أمره سيظهر، حتى أدخل الله قلبي الإسلام وأنا كاره. [راجع: ۷. اخرجہ مسلم: ۱۷۷۳].

که بر مردم دروغ نبندد و بر خدا دروغ بندد. و از تو پرسیدم که آیا کسی از اجداد وی پادشاه بوده است، و تو گفתי که نی. با خود گفتم: اگر کسی از اجداد وی پادشاه می‌بود، می‌گفتم که وی پادشاهی اجداد خود را می‌طلبد.

و از تو پرسیدم که آیا بزرگان قوم از وی پیروی می‌کنند یا مردم ناتوان و تو گفתי که مردم ناتوان از وی پیروی می‌کنند. و همین مردم ناتوان پیروان پیامبرانند.

و از تو پرسیدم که آیا پیروان او زیاد می‌شوند یا کم می‌شوند، و تو گفתי که زیاد می‌شوند و این ایمان است تا آن که کامل گردد.

و از تو پرسیدم آیا کسی از روی ناخشنودی از دین وی برگشته است، پس آن که به دین وی درآمده است، و تو گفתי نی، البته این از نشانه ایمان است که چون بشاشت آن با دلها آمیخت، کسی از این امر ناخشنود نمی‌گردد.

و از تو پرسیدم که آیا پیمان می‌شکند و تو گفתי نی. و چنان است که پیامبران پیمان نمی‌شکنند.

و از تو پرسیدم که آیا با وی جنگیده‌اید و او با شما جنگیده است، و تو گفתי که وی جنگیده است، و همانا جنگ شما و جنگ او حالت نوبتی داشته است که گاه پیروزی با شما و گاه پیروزی با او بوده است. چنان است که پیامبران مورد آزمون قرار می‌گیرند که در فرجام پیروزی با ایشان است.

و از تو پرسیدم که شما را چه امر می‌کند و تو گفתי که شما را امر می‌کند که خدا را

پرستید و به او چیزی شریک نیاورید و شما را از آنچه پدران شما پرستیده‌اند منع می‌کند، و شما را به نماز و صدقه و پارسایی و وفا به عهد و ادای امانت امر می‌کند.

قیصر گفت: و همین است صفت پیامبر، و من می‌دانستم که وی ظهور کردنی است ولیکن گمان نمی‌کردم که از مردم شما باشد. و اگر آن‌چه که تو گفתי راست باشد، زود است که جای هر دو پای مرا مالک شود و اگر امید می‌داشتم که به وی می‌توانم برسیم، بی‌درنگ به دیدارش می‌شتافتم و اگر نزد وی می‌بودم، پاهایش را می‌شستم.

ابوسفیان گفت: سپس قیصر نامه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را طلبید و در آن آمده بود. «بسم‌الله الرحمن الرحیم. از جانب محمد بنده خدا و رسول او، به هرقل بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند، اما بعد: همانا تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت مانی، و اسلام بیاور تا خداوند تو را دو چند پاداش بدهد و اگر از اسلام روی بگردانی گناه کشاورزان و خدم و حشم تو، برعهده تو خواهد بود. (ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی مسلم میان ما و شما که نپرستیم به جز خدا و شریک نسازیم با وی چیزی دیگر را و پروردگار نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را به جز خدا، پس اگر روی گردانیدند پس بگویند که گواه باشید ما مسلمانیم) (آل عمران: ۶۴)».

ابوسفیان گفت: آن‌گاه که قیصر به سخنان خود پایان داد، آواز کسانی که از بزرگان روم

بیرامون وی گرد آمده بودند بلند گردید و به اندازه سروصدا به راه انداختند که ندانستم که چه می‌گویند. و به ما امر شد و برآمدیم. و چون با یاران خویش بیرون آمدیم و تنها شدیم، به یاران خود گفتم: کار پسر ابی کبشه چنان بالا گرفته که پادشاه بنی اصف از وی می‌ترسد!

ابوسفیان می‌گوید: به خدا سوگند همیشه خودم را خوار می‌پنداشتم و یقین می‌کردم که سرانجام دین وی پیروز خواهد شد، تا آن که خداوند اسلام را در دل من جای داد و من از آن ناخوش بودم.

۲۹۴۲ - از عبدالعزیز بن ابی حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ خیبر شنیده است که می‌فرمود: «همانا این پرچم را به دست کسی می‌دهم که خداوند بر دستان وی فتح را میسر می‌کند».

صحابه به امید آن برخاستند که پرچم به کدام یک‌شان داده می‌شود و هریک بدین امید شب را صبح کردند که برایشان پرچم داده شود.

آن حضرت فرمود: «علی کجاست؟» گفته شد: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت امر کرد و او فراخوانده شد. از آب دهان خویش بر چشمان وی افکند، چشمانش جابه‌جا بهبود یافت که گویی هرگز چشمانش درد نمی‌کرده است. علی گفت: تا زمانی با آنها می‌جنگیم که

۲۹۴۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ الْقَعْنَبِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه: سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَهْلَهُمْ يُعْطَى، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٍّ؟» فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ فُدْعِيَ لَهُ، فَصَقَّ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَانَتْ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نَقَاتْلَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رَسْلِكَ، حَتَّى تَنْزَلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». [النظر: ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۰، ۴۲۱].
آخره مسلم: ۲۴۰۶.]

۱- مراد از پسر ابوکبشه، کنایت توهین‌آمیز به آن حضرت است. برخی ابوکبشه را از اجداد مادری آن حضرت و برخی از اجداد طیحه مادر رضاعی آن حضرت گفته‌اند.

همانند ما (مسلمان) شوند.

آن حضرت فرمود: «نرمش نشان بده تا آن که به مواضع ایشان فرود می‌آیید سپس آنها را به اسلام دعوت کن و از آنچه برایشان واجب گشته است آگاه‌شان گردان، به خدا سوگند که هرگاه خداوند یک مرد را به وسیله هدایت کند برای تو بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

۲۹۴۳ - از ابواسحاق، از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: آن‌گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در مقابل قومی غزا می‌کرد، حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد. اگر صدای اذان را (از ایشان) می‌شنید، خودداری می‌کرد، و اگر صدای اذان را نمی‌شنید، پس از آن که صبح می‌شد، حمله می‌کرد. ما شبانگاه به خیبر رسیدیم.

۲۹۴۴ - از اسماعیل بن جعفر، از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چون جهاد می‌کرد، همراه ما جهاد می‌کرد.

۲۹۴۵ - از مالک از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی خیبر برآمد و شبانگاه بدانجا رسید. و چون آن حضرت شبانه بر قومی می‌آمد، بر ایشان حمله نمی‌کرد تا آن که صبح می‌شد. آن‌گاه که صبح فرا رسید، یهود با بیلها و زنبیلهای خویش برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: محمد است به خدا سوگند محمد است و لشکر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)

۲۹۴۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو حَدَّثَنَا ، أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا رضی الله عنه يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم إِذَا غَزَا قَوْمًا لَمْ يُغْرُ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ بَعْدَ مَا يُصْبِحُ ، فَتَرَلْنَا خَيْبَرَ لَيْلًا . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، في الجهاد ۱۲۰ بقطعة ليس فيها إلا ذكر خيبر ليلًا] .

۲۹۴۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ الجهاد ۱۲۰ مطولاً] .

۲۹۴۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم خَرَجَ إِلَى خَيْبَرَ ، فَجَاءَهَا لَيْلًا ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ قَوْمًا بَلِيلَ لَا يُغْرُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ خَرَجَتْ يَهُودُ بِمَسَاحِيهِمْ وَمَكَاتِلِهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : «اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ قَسَاءَ صَبَاحِ الْمُنْدَرِيِّينَ» . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الجهاد ۱۲۰ باختلاف] .

فرمود که خدا اکبر. خبیر ویران شد. چون به سرزمین قومی فرود آیم، صبح بدی در انتظار بیداده شدگان خواهد بود».

۲۹۴۶ - از زهری از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مأمور شدم تا زمانی با مردم کارزار کنم که بگویند: لا اله الا الله، و هر که لا اله الا الله بگوید جان و مال خود را از من در امان داشته است مگر به حق آن و حساب (نهان) وی با خداست».

و عمر و ابن عمر این را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده اند.

۲۹۴۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ، أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي نَفْسَهُ وَمَالَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» [اخرجه مسلم: ۲۱] رَوَاهُ عُمَرُ وَابْنُ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم. [اخرجه مسلم: ۲۱]

۱۰۳ - باب: مَنْ أَرَادَ غَزْوَةً

فَوْرَى بِغَيْرِهَا، وَمَنْ أَحَبَّ الْخُرُوجَ [إِلَى السَّفَرِ] يَوْمَ الْخَمِيسِ

باب ۱۰۳: کسی که قصد جهاد کند و قصد خود را امری دیگر بنماید و کسی که برآمدن به سفر را در روز پنجشنبه دوست می دارد

۲۹۴۷ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که گفت: عبدالله بن کعب (رضی الله عنه) که عصاکش پدر نابینای خود کعب بود گفته است: از کعب بن مالک شنیدم، آن گاه که از همراهی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) (در غزوه تبوک) بازماند که گفت: چون رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) قصد غزوه ای می کرد، قصد خویش را چیزی دیگر می نمود (تا آشکار نشود).

۲۹۴۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ عَقِيلٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ رضی الله عنه، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبِ بْنِ بَنِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ: حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَى بِغَيْرِهَا. [راجع: ۲۷۵۷]. اخرجه مسلم: ۷۱۶ بقعة ليست في هذه الطريق. و اخرجه مسلم: ۲۷۶۹، مطولاً]

۲۹۴۸ - از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که کعب بن مالک گفت:

۲۹۴۸ - وَحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ

۱- لفظ - الأ بحقه، یعنی مگر به حق آن، شامل قصاص و حد است که استثناً قرار گرفته، یعنی اگر مسلمان مستوجب قصاص یا حد شود، در امان نمی ماند و حکم آن عملی می شود و حتی ابوبکر (رضی الله عنه)، کسانی را که زکات نمی دادند در این استثناً قرار داد و قتال با ایشان را جایز دانست، هر چند در آغاز با مخالفت عمر (رضی الله عنه) مواجه شد ولی بعداً عمر (رضی الله عنه) تسلیم رأی وی گردید.

چون رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) قصد غزوه ای می کرد که در آن کارزار کند، موضوعی دیگر را روپوش می کرد. تا آن که غزوه تبوک پیش آمد، که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در گرمای شدید عزم رزم کرد و سفر دور و درازی را پیش گرفت که از بیابان می گذشت. و دشمنان زیادی در انتظار وی بودند. آن حضرت حالت دشمنان را برای مسلمانان آشکار کرد تا در برابر دشمن مجهز گردند و ایشان را از مسیر سفر خود آگاه گردانید.

۲۹۴۹ - از زُهری، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که: کعب بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در کمتر سفری به جز از روز پنجشنبه سفر کرده است. ۲۹۵۰ - از زُهری، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که پدر وی گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز پنجشنبه به عزم غزوه تبوک برآمد و دوست می داشت که به روز پنجشنبه سفر کند.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَلَمًا يُرِيدُ غَزْوَةَ يَغْزُوهَا إِلَّا وَرَى بِغَيْرِهَا ، حَتَّى كَانَتْ غَزْوَةُ تَبُوكَ ، فَغَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرِّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفْرًا بَعِيدًا وَمَقَارًا ، وَاسْتَقْبَلَ غَزْوَهُ عَدُوٌّ كَثِيرٌ ، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ ، لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةً عَدُوَّهُمْ ، وَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ . [راجع : ۲۷۵۷] .

۲۹۴۹ - وَعَنْ يُوسُفَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ كَانَ يَقُولُ : لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ ، إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ ، إِلَّا يَوْمَ الْخَمِيسِ . [راجع : ۲۷۵۷] .

۲۹۵۰ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ أَبِيهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَخْرُجَ يَوْمَ الْخَمِيسِ . [راجع : ۲۷۵۷] .

مطولاً دون هذه القطعة [.

۱۰۴ - باب : الخُرُوجُ

بَعْدَ الظُّهْرِ

۲۹۵۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادٌ ، عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ أَبِي قَلَابَةَ ، عَنِ أَنَسِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا ، وَالْعَصْرَ بِبَنِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ ، وَسَمِعْتَهُمْ يَصْرُخُونَ بِهِمَا جَمِيعًا . [راجع : ۱۰۸۹] .

مسلم : ۶۹۰ باختلاف يسير [.

باب ۱۰۴: برآمدن (به سفر) بعد از ظهر

۲۹۵۱ - از ابوقلابه روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز پیشین را در مدینه چهار رکعت خواند، و نماز عصر را در ذوالحلیفه، دو رکعت گزارد، و شنیدم که برای هر دو (حج و عمره) یکجا به آواز بلند تلبیه می گفتند.

۱۰۵- باب : الخُرُوج

أَخِرَ الشَّهْرِ

رَقَالَ كُرَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا :
 انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْمَدِينَةِ لِخَمْسِ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ،
 وَقَدِمَ مَكَّةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ .

باب ۱۰۵: برآمدن (به سفر) در اواخر ماه
 و کُرَيْب از ابن عباس (رضی الله عنه) آورده است
 که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمانی از مدینه روانه
 شد که پنج روز از ماه ذی قعدة مانده بود و
 آن گاه به مکه رسید که چهار شب از ماه ذی
 حجه گذشته بود.

۲۹۵۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ
 يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرِوَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّهَا
 سَمِعَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ
 اللَّهِ ﷺ لِخَمْسِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ ، وَلَا نَرَى
 إِلَّا الْحِجَّ ، فَلَمَّا دَوْنَا مِنْ مَكَّةَ ، أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ لَمْ
 يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ ، إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَمِعَ بَيْنَ الصَّفَا
 وَالْمَرْوَةِ ، أَنْ يَحِلَّ قَالَتْ عَائِشَةُ : فَدَخَلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ
 بِلَحْمِ بَقَرٍ ، فَقُلْتُ : مَا هَذَا ؟ قَالَ : نَحْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 عَنْ أَرْوَاجِهِ .

۲۹۵۲ - از عَمْرَةَ بنت عبدالرحمن روایت
 است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همراه رسول
 خدا (صلی الله علیه وسلم) زمانی روانه شدیم که پنج
 شب از ذی قعدة مانده بود و گمان نمی بردیم
 مگر حج را، آن گاه که به مکه نزدیک شدیم،
 رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) امر کرد که کسی که
 با وی هدی (قربانی) نیست، پس از طواف
 کعبه و سعی میان صفا و مروه حلال شود (از
 احرام بیرون آید). عایشه گفت: در روز نحر
 برای ما گوشت گاو آورده شد. گفتیم: این برای
 چیست؟ گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از
 جانب همسران خویش قربانی کرده است.

قال يحيى بن سعيد : فذكرتُ هذا الحديثُ للقاسمِ ابنِ
 محمد ، فقال : أتتكَ وَاللَّهِ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ . [إرجاع:
 ۲۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱] .

یحیی گفته است: این حدیث را برای قاسم
 بن محمد بن ابی بکریاد کردم. گفت: به خدا
 سوگند که این حدیث را عَمْرَةَ، بر آن وجهی
 که بوده به تو گفته است!

۱۰۶- باب : الخُرُوج

فِي رَمَضَانَ

۲۹۵۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ :
 حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ
 الْكَدِيدَ أَفْطَرَ .

باب ۱۰۶: برآمدن (به سفر) در ماه رمضان
 ۲۹۵۳ - از عُبَيْدِ اللَّهِ روایت است که ابن
 عَبَّاس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
 در ماه رمضان به سفر برآمد و روزه داشت
 تا آن که به کَدِيد رسید و در آنجا روزه را

قال سفيانُ قال: الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي عبيدالله، عن ابن عباسٍ: وساق الحديث. [راجع: ۱۹۴۴].

شکست.

سفيان گفته است: زهري می‌گوید که عبيدالله مرا خبر داده که ابن عباس گفته است: و حديث را بيان کرد.

[ابوعبدالله، (امام بخاری) گفته است: قول زهري همین است، و همانا از واپسين عمل رسول خدا (صلی‌الله عليه وسلم)، حکم گرفته می‌شود].^۱

۱۰۷- باب: التَّوْبِع

باب ۱۰۷: وداع کردن

۲۹۵۴ - از سليمان بن يسار روايت است که ابوهريره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله عليه وسلم) ما را در لشکری فرستاد و گفت: «اگر با فلان و فلان - دو مرد از قريش که آنها را نام گرفت - برخوردید، آنان را با آتش بسوزانید». ابوهريره گفت: سپس نزد آن حضرت رفتيم تا با وی وداع کنیم هنگامی که خواستيم برایم، فرمود:

«شما را امر کرده بودم که فلان و فلان را با آتش بسوزانید، و با آتش کسی عذاب نمی‌کند مگر خداوند، پس اگر آن دو نفر را گرفتید بکشید».

۲۹۵۴ - وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو، عَنْ بُكَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ، وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقَيْتُمْ فَلَانًا وَفَلَانًا - لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُمَا - فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُودِعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ. فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أُمَرْتُكُمْ أَنْ تَحْرَقُوا فَلَانًا وَفَلَانًا بِالنَّارِ، وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا».

[انظر: ۴۳۰۱۱].

۱۰۸- باب: السَّمْع

وَالطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ

باب ۱۰۸: به سخن امام گوش کردن و اطاعت از وی

۲۹۵۵ - از يحيى، از عبيدالله، از ابن

۲۹۵۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عبيدالله

۱- عبارت میان دو قلاب که متن فوق فاقد آن است در سایر نسخ بخاری در اخیر حدیث ۲۹۵۳ آمده است که متن آن این است: (قال ابو عبدالله: هذا قول الزهري. و إنما يُؤخذُ بالآخر من فعل) یعنی قول زهري آن است که در سفر روزه را بخورند و گفته‌اند که حکم آخر ناسخ اول باشد. و نیز گفته‌اند، امری که در آن تخییر بوده است، آن حضرت افضل آن را اختیار می‌کرد، پس معلوم شد که خوردن روزه در سفر افضل است. پوشیده نماند که آن حضرت و صحابه تا منزل کدید در نزدیکی مکه روزه داشتند و در آن جا روزه را خوردند تا اباحت خوردن روزه را بیان کنند و نیز در دفع دشمن ضعیف نباشند. پس اگر افضل است همان روزه است و اباحت خوردن، نفی افضلیت نمی‌کند (تیسیر القاری).

عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

از اسماعیل بن زکریا، از عبیدالله، از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شنیدن و اطاعت کردن امام واجب است مادامی که به گناه امر نکنند، و اگر به گناه امر شود شنیدن و اطاعت کردن وی لازم نیست».

قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا النَّبِيُّ ﷺ .

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكْرِيَّا، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ.» [انظر: ۷۱۴۴. أخرجه مسلم: ۱۸۳۹، بزيادة].

۱۰۹- باب: يُقَاتِلُ مِنْ

وَرَاءِ الْإِمَامِ وَيُتَّقِي بِهِ

باب ۱۰۹: در عقب امام قتال می شود و به او پناه جسته می شود

۲۹۵۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: وی از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود: «ما (أمتي) واپسین و پیشینیم»^۱.

۲۹۵۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ: أَنَّ الْأَعْرَجَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ.» [راجع: ۲۳۸. أخرجه مسلم: ۸۵۵ مطولاً].

۲۹۵۷ - و به همین اسناد آن حضرت فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، از خداوند اطاعت می کند و کسی که در برابر من سرکشی کند، از خداوند سرکشی می کند، و کسی که از امیر خود اطاعت کند، از من اطاعت می کند و کسی که از امیر خود سرکشی کند از من سرکشی می کند، و همانا امام همچون سپری است که از عقب وی (با کافران) جنگ می شود و به او پناه جسته می شود.

۲۹۵۷- وَيَهْدَى الْأَسَدَ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يَطِيعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعْصِي الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ، يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بغيرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ.» [انظر: ۷۱۳۷. أخرجه مسلم: ۱۸۳۵، أوله. وأخرجه: ۱۸۴۱ آخره].

اگر امام با پرهیزگاری به موجب حکم خداوند امر کند و عدالت نماید، او را بدان عمل پاداش است و اگر به غیر آن امر کند، در آن مورد مسئول است».

۱- یعنی در دنیا امت آخرینیم و در دخول بهشت، امت پیشین.

۱۱۰- باب: النبیعة فی الحرب أن لا یفروا

باب ۱۰۱: بیعت در جنگ که نگریزند

و برخی گفته‌اند: بیعت بر مرگ است: به دلیل فرموده خدای تعالی: هر آینه خشنود شد خدا از مسلمانان وقتی که بیعت می‌کردند با تو در زیر درخت» (الفتح: ۱۸).

۲۹۵۸- از جویریة، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: سال بعد از آن (به سوی حدیبیه) باز آمدیم. از میان ما دو نفر در مورد درختی (که سال قبل) در زیر آن بیعت کردیم، مخالفت کردند (که این درخت است یا درختی دیگر). (که پوشیدن و گم کردن آن درخت) رحمتی از جانب خداوند بود!

جویریة می‌گوید: از نافع پرسیدیم که: آن حضرت از ایشان بر چه چیزی بیعت گرفت، آیا بیعت بر مرگ بود؟

نافع گفت: نی، بلکه بر صبر و شکیبایی از ایشان بیعت می‌گرفت.

۲۹۵۹- از عبّاد بن تمیم روایت است که عبدالله ابن زید رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: آن‌گاه که واقعه حرّه رخ داد کسی نزد عبدالله ابن زید آمد و گفت: همانا ابن حنظله از مردم بر مرگ بیعت می‌گیرد.

عبدالله بن زید گفت: من پس از رسول

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: عَلَى الْمَوْتِ . لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

۲۹۵۸- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَمَا اجْتَمَعَ مَنَا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا ، كَأَنَّ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ . فَسَأَلْتُ نَافِعًا : عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ ، عَلَى الْمَوْتِ ؟ قَالَ : لَا ، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ .

۲۹۵۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عُمَرُو بْنُ يُحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ آتَاهُ آتٌ فَقَالَ لَهُ : إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقَالَ : لَا أَبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [انظر: ۱۶۷]. أخرجه مسلم: ۱۸۶۱ ، دون ذكر الحرّة .]

۱- واقعه حدیبیه، در ذی‌قعدة سال ششم هجرت، زمانی رخ داد که مشرکان مکه، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران او را از رفتن به مکه برای ادای عمره مانع شدند و در موضع حدیبیه متوقف ساختند. مسلمانان با آن حضرت در زیر درختی بیعت کردند که در صورت بروز جنگ، جد و جهد تمام کنند و نگریزند. این بیعت به نام بیعت الرضوان نیز یاد می‌شود که خداوند درباره آن آیه فرستاد. چون کار به صلح کشید. معاهده میان مسلمانان و مشرکان مکه به امضا رسید که بنابراین معاهده، مسلمانان سال دیگر به قصد عمره به مکه آمدند و چون به موضع حدیبیه رسیدند، برخی همان درختی را جستجو می‌کردند که سال قبل در زیر آن با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرده بودند و آن موضع را محل رحمت می‌پنداشتند. راوی حدیث، گم کردن و پوشیدن آن درخت را رحمت خداوند خوانده است تا مبادا جاهلان آن را مقدس شمارند و همراه گردند.

۲- حرّه، موضعی است در یک میله مدینه و در آن جا قشون مدینه به امارت ابن حنظله که پدرش معروف به - غسیل ملایکه - است و عبدالله ابن مطیع در مقابل لشکر یزید جنگ خونینی به راه انداختند که در آن حدود ده هزار نفر به شمول هزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار توسط لشکر یزید به شهادت رسیدند.

خدا (صلی الله علیه وسلم) با هیچ کس بر مرگ بیعت نمی‌کنم.

۲۹۶۰ - از یزید بن ابی عبید روایت است که سلمه (رضی الله عنه) گفت: من با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) (در بیعت الرضوان) بیعت کردم و سپس در زیر سایه درختی رفتم، وقتی تعداد مردم کم شد، آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، آیا بیعت نمی‌کنی؟»

گفتم: همانا بیعت کردم، یا رسول الله.

فرمود: «بار دیگر بیعت کن» من بار دوم بیعت کردم. (یزید بن ابی عبید می‌گوید) به او گفتم: یا ابومسلم، شما در آن روز بر چه چیز بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.

۲۹۶۱ - از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مردم انصار در روز جنگ خندق، می‌خواندند:

ما آن کسانی که با محمد بیعت کردیم
بر امر جهاد، برای همیشه مادامی که
زنده‌ایم

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (با قبول بیعت ایشان)
پاسخ داد که:

بارالها، زندگی جز زندگی آخرت نیست
انصار و مهاجرین را گرامی بدار

۲۹۶۲ و ۲۹۶۳ - از ابو عثمان روایت است که مشاجع (رضی الله عنها) گفت: «من و برادرم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدیم و گفتیم: بر امر هجرت بر ما بیعت کن. آن حضرت فرمود: «دوران هجرت بر اهل آن گذشت» گفتم: با ما بر چه بیعت می‌کنی؟

فرمود: «بر اسلام و جهاد»

۲۹۶۰ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلْمَةَ رضی الله عنها، قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ أَلَا تُبَايِعُ». قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». قَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ. قُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. [انظر: ۴۶۱۶۹، ۴۷۲۰۶، ۴۷۲۰۸، أخرجه مسلم: ۱۸۶۰ مختصراً.]

۲۹۶۱ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حَمِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا رضی الله عنه يَقُولُ: كَانَتْ الْأَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُولُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا

عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيْنَا أَبَدًا

فَأَجَابَهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم فَقَالَ:

«اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ

فَاكْرِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ

[راجع: ۲۸۳۴، أخرجه مسلم: ۱۸۰۵.]

۲۹۶۲، ۲۹۶۳ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فَضِيلٍ، عَنْ عَصَمِ بْنِ أَبِي عَثْمَانَ، عَنْ مُجَاشِعِ رضی الله عنه قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم أَنَا وَآخِي فَقُلْتُ: بَايَعْنَا عَلَى الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلَامَ تُبَايَعْنَا؟ قَالَ: «عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ». [الحدیث: ۲۹۶۲، انظر: ۴۳۰۷۸، ۴۳۰۷۹، ۴۳۰۸۰، ۴۳۰۸۱، [الحدیث: ۲۹۶۳، انظر: ۴۳۰۷۹، ۴۳۰۸۰، ۴۳۰۸۱، أخرجه مسلم:]

۱۸۶۳، زیاده اخیر] .

۱۱۱- باب : عَزَمَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ

النَّاسِ فِيمَا يُطِيقُونَ

۲۹۶۴- حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ : لَقَدْ آتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرَدُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : أَرَأَيْتَ رَجُلًا مُؤَدِّبًا نَشِيطًا ، يَخْرُجُ مَعَ أَمْرَائِنَا فِي الْمَغَازِي ، فَيَعِزُّمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لَا نُحْصِيهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ ، إِلَّا أَنَا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَعَسَى أَنْ لَا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلَّا مَرَّةً حَتَّى تَفْعَلَهُ ، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ يَخْتِيرُ مَا أَنْتَقَى اللَّهَ ، وَإِذَا شَكَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلًا فَشَفَّاهُ مِنْهُ . وَأَوْشَكَ أَنْ لَا تَجِدُوهُ ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، مَا أَذْكَرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا كَالثُّغْبِ ، شُرِبَ صَفْوُهُ وَيَقِي كَدْرُهُ .

باب ۱۱۱: امر امام و پیشوا بر مردم، به اندازه

توانایی ایشان

۲۹۶۴- از ابوائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: امروز مردی نزد من آمد و از من چیزی پرسید که نمی دانستم به او چه جوابی بگویم.

وی گفت: درباره مردی که با وسایل جنگی به خوشی خاطر همراه امرای ما به غزوات می رود و امیر بر ما چیزهایی تحمیل کند که از توان آن عاجزیم، چه حکم می کنی؟ به او گفتم: به خدا سوگند نمی دانم که برایت چه بگویم، به جز این که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) را همراهی می کردیم. بسا اوقات در هیچ کاری بر ما سخت نمی گرفت، مگر گاهی که آن را انجام می دادیم.

همانا هر یک از شما همیشه در نیکویی است تا آن که از خداوند اطاعت می کند، و اگر در مشروعیت چیزی در شک می افتد، از مردی دیگر سؤال کند تا او را از شک برهاند و زود است که زمانی فرا رسد که شما همچو کسی را نیابید. سوگند به ذاتی که جز او معبودی بر حق نیست که آنچه از دنیا گذشته و به جا مانده، چنان می پندارم که صاف آن نوشیده شده و دُرد آن باقی مانده است.

۱۱۲- باب : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ

إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ أَوَّلَ الْبَهَارِ أَخْرَجَ

الْقِتَالَ حَتَّى تَرُؤَلَ الشَّمْسُ

۲۹۶۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ

باب ۱۱۲: پیامبر (صلی الله علیه و سلم)، اگر در

اول روز به جنگ آغاز نمی کرد، جنگ را تا میلان آفتاب (وسط روز) تأخیر می نمود.

۲۹۶۵- از موسی بن عقبه روایت است

که سالم ابی النضر، مولای عمر بن عبیدالله که کتاب وی نیز بود، گفت: عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنه) برای عمر بن عبیدالله نوشت که من آن را خواندم:

همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روزهایی که به مقابله (دشمن) روبرو شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان کرد.

۲۹۶۶ - (به استناد، سند حدیث مذکور و به ادامه آن):

سپس در میان مردم به خطبه ایستاد و فرمود: «ای مردم، رویارویی با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند بخواهید شما را از بلا برهاند، و چون با دشمن روبرو شدید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرها است - سپس فرمود - بارالها، ای فرود آورنده کتاب و روان کننده ابر و شکست دهنده گروههای کافر! آنها را شکست ده و ما را یاری بخش».

باب ۱۱۳: اجازه خواستن از امام، به دلیل فرموده خداوند

«جز این نیست که مسلمانان آناند که ایمان آوردند به خدا و رسول او و چون باشند با وی بر کاری که مقتضی اجتماع ایشان است نروند تا آن که اجازه طلبند از وی. هر آینه آنانی که اجازه می طلبند از تو، ایشان آنانی اند که ایمان آورده اند به خدا و به رسول او، پس اگر اجازه طلبند از تو برای بعضی کارهای شان، اجازه بده هر کرا خواهی از ایشان، و آمرزش طلب کن برای ایشان از خدا. هر آینه خدا آمرزنده مهربان است» (النور، ۶۲).

عَمْرُو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، وَكَانَ كَاتِبًا لَهُ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَرَأَتْهُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا ، أَنْتَظَرَ حَتَّى مَالَتْ الشَّمْسُ . [راجع : ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مع الحديث الآتي] .

۲۹۶۶ - ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ : « أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُّوْا لِلَّهِ الْعَاقِبَةَ ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيْفِ . ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ مَنِّلِ الْكِتَابِ ، وَمُجْرِي السَّحَابِ ، وَهَازِمِ الْأَحْزَابِ ، اهْزِمْنَهُمْ وَأَنْصِرْنَا عَلَيْهِمْ » . [راجع : ۲۸۱۸ و ۲۹۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۲ مع الحديث السابق] .

۱۱۳- باب : استئذان

الرَّجُلِ الْإِمَامَ لِقَوْلِهِ :

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ ﴾ [إلى آخر الآية] [النور : ۶۲] .

۲۹۶۷ - از شعبی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: همراه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جهاد کردم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در مسیر راه) به من رسید درحالی که من بر شتر آبکش خود سوار بودم و شتر مانده شده بود و به سختی راه می‌رفت. آن حضرت فرمود: «شترت را چه شده است؟»

گفتم: مانده شده است. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به عقب رفت و شتر را زد و درمورد آن دعا کرد، و چنان بود که شتر من همیشه پیشاپیش شتران می‌رفت و آن حضرت مرا گفت: «شتر خود را چگونه می‌بینی؟» گفتم: به نیکی، همانا برکت تو به آن رسیده است. فرمود: «آیا آن رانمی‌فروشی؟» من خیال کردم درحالی که بجز از آن شتر، شتر آبکش دیگری نداشتم. گفتم: آری، می‌فروشم. فرمود: «بر من بفروش» شترم را به آن حضرت فروختم، بدان شرط که تا رسیدن به مدینه بر آن سوار باشم. سپس گفتم: یا رسول الله. من تازه دامادم و از آن حضرت اجازه خواستم و به من اجازه داد، از مردم پیشی گرفتم تا آن که به مدینه رسیدم. در آن جا با دائی (مامای) خود برخورددم. وی در مورد شتر از من سؤال کرد و او را از آن معامله آگاه کردم. وی مرا ملامت کرد.

آن‌گاه که از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اجازه خواسته بودم، از من پرسید: «آیا با دوشیزه ازدواج کردی یا با بیوه؟»

گفتم: با بیوه ازدواج کرده‌ام. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟»

۲۹۶۷ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَتَلَّحَقَ بِي النَّبِيُّ ﷺ، وَأَنَا عَلَى نَاضِحٍ لَنَا قَدْ أَعْيَا، فَلَا يَكْدُ يَسِيرُ فَقَالَ لِي: «مَا لِبَعِيرِكَ». قَالَ: قُلْتُ: عَيْبِي، قَالَ: فَتَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِبِلِ قَدَامَهَا يَسِيرُ، فَقَالَ لِي: «كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ». قَالَ: قُلْتُ: بِخَيْرٍ. قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَةُكَ، قَالَ: «أَقْبِعْنِيهِ». قَالَ: فَاسْتَحْيَيْتُ، وَكَلِمٌ يَكُنُّ لَنَا نَاضِحٌ غَيْرُهُ، قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَبِعْنِيهِ». فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ عَلَى أَنَّ لِي قَفَّارٌ ظَهْرُهُ حَتَّى أُبْلُغَ الْمَدِينَةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي عَرُوسٌ، فَاسْتَأْذَنْتُ فَأَذَنَ لِي، فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَقَيْتُ خَالِي، فَسَأَلَنِي عَنِ الْبَعِيرِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَعَّتُ فِيهِ، فَلَا مَنِي، قَالَ: وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ: «هَلْ تَزَوَّجْتَ بَكْرًا أَمْ نَيْبًا». فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ نَيْبًا، فَقَالَ: «هَلَّا تَزَوَّجْتَ بَكْرًا تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تُؤْتِي وَالِدِي، أَوْ اسْتَشْهَدُ، وَكَلِي أَخَوَاتُ صَغَارٍ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ مِثْلَهُنَّ فَلَا تُؤَدِّبُهُنَّ وَلَا تَقُومُ عَلَيْهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ نَيْبًا لَتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبُهُنَّ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، غَدَوْتُ عَلَيْهِ بِالْبَعِيرِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ وَرَدَّهُ عَلَيَّ. قَالَ الْمُغِيرَةُ: هَذَا فِي قَضَائِنَا حَسَنٌ لَا تَرَى بِهِ بَأْسًا. [راجع: ۴۴۳. أخرجه مسلم: ۷۱۵، مختصراً و باختلاف وبقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع ۵۴ والمساقاة ۱۰۹ بحوه.]

گفتم: یا رسول الله، پدرم وفات کرد یا شهید شد و من خواهرانی خوردمسال دارم، و ناپسند دانستم که با دوشیزه‌ای مثل آنها ازدواج کنم که آنها را ادب نیاموزد و از آنها سرپرستی نکند. آن‌گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به مدینه رسید، فردا آن شتر را برای وی بردم. آن حضرت بهای شتر را برایم داد و شتر را هم برایم داد.

مغیره (بن مَقْسَم) گفت: این بیع با چنین شرطی نزد ما نیکوست و در آن باکی نمی‌بینیم.

۱۱۴- باب: مَنْ غَزَا وَهُوَ حَدِيثٌ

عَهْدٍ بِعَرْسِهِ

باب ۱۱۴: کسی که به جهاد برود و نوداماد باشد

در این مورد حدیث جابر است که از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است.

فِيهِ جَابِرٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۴۴۳].

باب ۱۱۵: کسی که بعد از زفاف، رفتن به جهاد را اختیار کند.

در این مورد حدیث ابوهریره است که از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است.

۱۱۵- باب: مَنْ اخْتَارَ النِّزْوَ بَعْدَ النِّبَاءِ

فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۱۶۷].

باب ۱۱۶: شتافتن امام (در دفع دشمن) به هنگام ترس

۲۹۶۸ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: در مدینه (شایعه حمله دشمن) ترس پدید آورد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر اسب ابوطلحه سوار شد و آن اسبی کُندرو بود و فرمود: «ما چیزی ندیدیم و این اسب را (در تندروی) چون دریا یافتیم».

۱۱۶- باب: مُبَادَرَةَ الْإِمَامِ عِنْدَ الْفَرَعِ

۲۹۶۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: عَنِ شُعْبَةَ: حَدَّثَنِي قَتَادَةُ: عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَرَعٌ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ، فَقَالَ: «مَا رَأَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، وَإِنْ وَجَدْتُمْ لَبْحْرًا». [راجع: ۲۹۶۷، أخرجه مسلم: ۲۳۰۷].

باب ۱۱۷ - السُرْعَةُ وَالرَّكُضُ فِي الْفُرْعِ

باب ۱۱۷: شتافتن و تاختن به هنگام ترس
 ۲۹۶۹ - از محمد روایت است که که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: مردم هراسان شدند، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر اسپی کُندرو که از ابوطلحه بود سوار شد و سپس به تنهایی برآمد و اسب می تاخت، و مردم بر اسب سوار شدند و از عقب وی تاختند. آن حضرت فرمود: «نترسید، و همانا این اسب مانند دریا است.»
 پس از آن روز هیچ اسپی از آن پیشی نگرفت.

۲۹۶۹ - حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال : فرغ النَّاسُ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ بَطِيئًا ، ثُمَّ خَرَجَ يَرْكُضُ وَحْدَهُ ، فَرَكِبَ النَّاسُ يَرْكُضُونَ خَلْفَهُ ، فَقَالَ : « لَمْ تُرَاعُوا ، إِنَّهُ لَبَحْرٌ » . فَمَا سَبِقَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [راجع: ۲۹۶۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۳۰۷ .]

باب ۱۱۸: به تنهایی در آمدن به وقت ترس

باب ۱۱۸ - الخُرُوجُ

فِي الْفُرْعِ وَحْدَهُ

باب ۱۱۹: مزد و سواری دادن کسی را در راه خدا

باب ۱۱۹ - الْجَعَائِلُ

وَالْحُمْلَانِ فِي السَّبِيلِ

و مُجَاهِدٍ كَفْتُ بِهِ ابْنَ عَمْرِو كَفْتُمْ : مِي خَوَاهِمُ بِهِ جِهَادِ بَرُوم . كَفْتُ : دُوسْتِ مِي دَارِمُ كَهْ بَا بَخْشِي اَز مَالِ خُودِ بِهِ تُو كَمَكُ كَنِم . كَفْتُمْ : خُداوند گشایشی بر من ارزانی داشته است (به مال تو نیازی نیست) كَفْتُ : تُوَانِگَرِي تُو بَرَايِ تُو اَسْت ، لِيَكُنْ دُوسْتِ مِي دَارِمُ كَهْ اَز مَالِ مِنْ دَرِ اَيْنِ رَاهِ بِهِ مَصْرَفِ بَرَسِد . عَمْرُ كَفْتُ : هِمَانَا مَرْدَمُ اَز اَيْنِ مَالِ (بَيْتِ الْمَالِ) مِي گِيرِنْدُ كَهْ جِهَادِ كَنِنْدُ وَ سَبَسِ جِهَادِ نَمِي كَنِنْدُ ، پَسِ اِگَرِ كَسِي چنين كُنْدُ ، پَسِ مَا بَدَانِ مَالِ كَهْ اَزِ مَا گَرَفْتَه سَزَاوَارْتَرِيمُ كَهْ اَزِ وِي بَازِستَانِيم . وَ طَاوُسُ وَ مُجَاهِدُ كَفْتُمْ : اِگَرِ بَرَايْتِ چيزِي دَاده شُودِ كَهْ بَا اَنِّ دَرِ رَاهِ خُدا بِيرون آيِي ، هَر گُونه كَهْ خَوَاهِي اَنِّ رَا مَصْرَفِ

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : قُلْتُ لِابْنِ عَمَرَ : النَّزْوُ ، قَالَ : إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَعِيَنَكَ بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِي ، قُلْتُ : أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيَّ ، قَالَ : إِنْ غَنَّاكَ لَكَ ، وَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَالِي فِي هَذَا الْوَجْهِ [راجع: ۳۸۹۹ .]

وَقَالَ عُمَرُ : إِنْ نَاسًا يَأْخُذُونَ مِنْ هَذَا الْمَالِ لِيُجَاهِدُوا ، ثُمَّ لَا يُجَاهِدُونَ ، فَمَنْ فَعَلَهُ فَتَحْنُ أَحَقُّ بِمَالِهِ حَتَّى نَأْخُذَ مِنْهُ مَا أَخَذَ .

وَقَالَ طَاوُسُ وَمُجَاهِدٌ : إِذَا دُفِعَ إِلَيْكَ شَيْءٌ تَخْرُجُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَاصْنَعْ بِهِ مَا شِئْتَ ، وَصَعُهُ عِنْدَ أَهْلِكَ .

کن و آن را به نزد اهل خود بگذار.

۲۹۷۰ - از زید بن اسلم، از پدر وی روایت است که عمر بن خطاب (رضی الله عنه) گفت: اسپیی را در راه خدا به کسی بخشیدم، سپس دیدم که آن کس اسپ را می فروشد. از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پرسیدم که آیا آن اسپ را بخرم؟ فرمود: «آن را خریداری مکن و به صدقه خود بازنگرد».

۲۹۷۱ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب اسپیی را در راه خدا به کسی بخشید و سپس دریافت که آن اسپ فروخته می شود و خواست که آن را بخرد. در آن مورد از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «آن را منخر و به صدقه خود بازنگرد».

۲۹۷۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «اگر بر اُمتُم دشواری نمی آوردم از هیچ سَرِیه^۱ باز نمی ماندم. لیکن (مرکبی) که بر آن بار (سوار) کنم نمی یابم و چیزی نمی یابم که بر آن سوار شوند و بر من دشوار است که (جهادکنندگان) از من بازمانند. همانا دوست می دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم، و سپس زنده شوم و سپس کشته شوم و باز زنده شوم».

۲۹۷۰ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ سَأَلَ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ ، فَقَالَ زَيْدٌ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنه : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَرَأَيْتُهُ يُبَاعُ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم : أَشْتَرِيهِ ؟ فَقَالَ : « لَا تَشْتَرِهِ ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱۴۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۰ .]

۲۹۷۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ نَافِعٍ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ، فَأَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : « لَا تَبْتَعْهُ ، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ » . [راجع : ۱۴۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۱ .]

۲۹۷۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « لَوْلَا أَنْ أُشِقُّ عَلَى أُمَّتِي مَا تَخَلَّفْتُ عَنْ سَرِيَّةٍ ، وَلَكِنْ لَا أَجِدُ حَمُولَةً ، وَلَا أَجِدُ مَا أَحْمَلُهُمْ عَلَيْهِ ، وَيَشِقُّ عَلَيَّ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِّي ، وَكَوَدِدْتُ أَنْي فَاثَلْتُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُقُلْتُ ، ثُمَّ أَحْيَيْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ أَحْيَيْتُ » . [راجع : ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶ مطولا باختلاف .]

۱۲۰ - باب : الأجير

باب ۱۲۰: مزدور گرفتن (در جهاد)
حسن و ابن سیرین گفته اند: از مال غنیمت به اجیر سهمی داده شود. و عطیه بن قیس،

وَقَالَ الْحَسَنُ وَابْنُ سَيْرِينَ : يُقَسَّمُ لِلْأَجِيرِ مِنَ الْمَغْنَمِ . وَأَخَذَ عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ فَرَسًا عَلَى النِّصْفِ ، قَبْلَ عَمَلِهِ .

۱- سَرِیه، به معنی فوج یا دسته جات کوچک مسلح است که از پنج نفر تا چهارصد نفر را دربرمی گیرد، و آن حضرت، خود در آن شرکت نمی کرد و اگر شرکت می کرد، غزوه نامیده می شد.

سَهْمُ الْقَرَسِ أَرْبَعِ مِائَةِ دِينَارٍ ، فَأَخَذَ مِائَتَيْنِ ، وَأَعْطَى صَاحِبَهُ مِائَتَيْنِ .

اسپی را از کسی بدین شرط گرفت که مناصفه مال غنیمت متعلق به وی باشد، و سهم اسپ از مال غنیمت به چهارصد دینار رسید. وی دو صد دینار را برای خود گرفت و دو صد دینار را به صاحب اسپ داد.

۲۹۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ ، فَحَمَلْتُ عَلَى بَكْرٍ ، فَهُوَ أَوْثَقُ أَعْمَالِي فِي نَفْسِي ، فَاسْتَأْجَرْتُ أُجَيْرًا ، فَقَاتَلَ رَجُلًا ، فَعَصَّ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ ، فَاتَّزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ ، فَاتَى النَّبِيَّ ﷺ فَأَهْدَرَهَا ، فَقَالَ : « أَيْدِقْ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضِمَهَا كَمَا يَقْضِمُ الْفَحْلُ » . [راجع : ۱۸۴۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۴۷ ، مختصراً باختلاف ، وأخرجه بنحوه في القسامة ۲۲] .

۲۹۷۳ - از صفوان بن یعلی روایت است که پدر وی (رضی الله عنه) گفت: همراه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در غزوه تبوک جهاد نمودم و کسی را بر شتر جوان خود سوار کردم و این را از بهترین عملهای خود دانستم، و کسی را مزدور گرفتم. وی با یکی (از مسلمانان) جنگ و جدل کرد، یکی از آنان انگشت دیگری را دندان گزید، چون انگشتش را از دهان وی بیرون آورد، دندان پیشین وی را نیز بیرون کرد. آن کس (برای گرفتن قصاص) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت ادعایش را باطل کرد و گفت: «آیا می خواهی که دستش را در دهان تو درآورد تا همچون شتر نر، آن را قلم (قطع) کنی.»

۱۲۱- باب : مَا قِيلَ

فِي لُؤَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

باب ۱۲۱: آنچه درباره پرچم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شده

۲۹۷۴- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُقَيْلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ الْقُرْظِيُّ : أَنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدِ الْأَنْصَارِيِّ ﷺ . وَكَانَ صَاحِبَ لُؤَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَرَادَ الْحَجَّ فَرَجَلٌ .

۲۹۷۴ - از ثعلبه بن ابومالک قرظی روایت است که گفت: آن گاه که قیس بن سعد انصاری (رضی الله عنه) که صاحب پرچم رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود، قصد حج کرد، موی خویش را شانه نمود.

۲۹۷۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ﷺ قَالَ : كَانَ

۲۹۷۵ - از یزید بن ابی عبید، عن سلمه بن اکوع (رضی الله عنه) گفت: علی (رضی الله عنه) در غزوه خیبر از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

علیه وسلم) عقب افتاد و دچار بیماری چشم گردید و گفت: من از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) عقب افتادم. وی برآمد و به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیوست و چون شام آن شب فرا رسید که بامداد فردای آن خیبر فتح شد، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پرچم را به مردی می‌دهم - یا گفت - فردا مردی می‌گیرد که او را خدا و رسولش دوست می‌دارد، و خداوند به دست وی فتح می‌آورد». ناگاه با علی برخوردیم و انتظار آمدنش را نداشتیم. مردم گفتند: اینک علی. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) پرچم را به وی داد و خداوند توسط وی فتح آورد.

۲۹۷۶ - از عروه روایت است که نافع بن جبیر گفت: من از عباس شنیدم که به زبیر (رضی الله عنه) می‌گفت:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به تو امر کرده است که در همین جای پرچم را نصب کنی.

باب ۱۲۲: فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) «نصرت داده شده‌ام (بر دشمن) با ترس که از مسیر و فاصله یک ماه از من در ترس باشد و فرموده خدای عزوجل: «خواهیم انداخت در دل کافران بزدلی به سبب آن که شریک مقرر ساختند با خدا» (آل عمران: ۱۵۱). و آن را جابر از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۹۷۷ - از ابوهیره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «با جوامع الکلم»^۱ مبعوث شده‌ام و به افکندن ترس (در

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ، فَقَالَ: أَنَا اتَّخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ عَلَيَّ فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ مَسَاءُ اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا فِي صَبَاحِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَأَعْطِينَ الرَّأْيَةَ - أَوْ قَالَ: لِيَأْخُذَنَّ - غَدًا رَجُلٌ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أَوْ قَالَ: يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَأِذَا تَحَنُّ بَعْلِي وَمَا تَرْجُوهُ، فَقَالُوا: هَذَا عَلِيٌّ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. [انظر: ۳۷۰۶، ۲۰۹، ۴]. أخرجه مسلم: ۲۴۰۷.

۲۹۷۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو سَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَا هُنَا أَمْرُكَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ تَرْكُزَ الرَّأْيَةَ.

۱۲۲ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ:

«نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»

وَقَوْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۱]. قَالَهُ جَابِرٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۳۳۵].

۲۹۷۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ أَبِي

۱- جوامع الکلم، یعنی سخنانی در لفظ اندک و پر معنی.

دل دشمن) نصرت داده شده‌ام و آن‌گاه که در خواب بودم، کلیدهای گنجینه‌های زمین نزد من آورده شد و در دست من نهاده شد.

ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) از جهان رفت و شما خزاین را بیرون می‌آورید.

۲۹۷۸ - از ابن عباس (رضی‌الله‌عنه) روایت است که ابوسفیان او را خبر داده است که: هرقل کسی را نزد او فرستاد درحالی که آنها در ایلیاء بیت‌المقدس بودند. سپس نامه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را طلبید، و چون از خواندن نامه فارغ گشت، پیرامون وی غوغا به پا شد و سروصدا بلند گردید و ما از آنجا بیرون آورده شدیم. هنگام بیرون آمدن به یاران خود گفتیم: همانا کار پسر ابوبکر^۱ چنان بالا گرفته که پادشاه روم از وی می‌ترسد.

باب ۱۲۳: توشه برداشتن در سفر جهاد

و فرموده خدای تعالی: «توشه همراه بگیرید، هر آینه بهترین توشه، توشه پرهیزگاری است».

(البقره: ۱۹۷).

۲۹۷۹ - از فاطمه روایت است که اسماء (رضی‌الله‌عنها) گفت: من برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در خانه ابوبکر توشه تهیه کردم، و آن هنگامی بود که آن حضرت قصد داشت به مدینه هجرت کند. اسماء گفت: من برای توشه‌دان و ظرف آب‌شان چیزی نیافتم که آن را بدان بیندم. پس به ابوبکر گفتم: به خدا سوگند چیزی نیافتم که

هریره^۲ : أن رسول الله ﷺ قال : « بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، قَبِينَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيَتْ بِمِفْتَاحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي » .

قال أبو هريرة : وقد ذهب رسول الله ﷺ وأنتم تتنزلونها . [الطبر: ۲، ۶۹۹۸، ۷۰۱۳، ۷۲۷۳] . أخرجه مسلم : ۵۲۳ .

۲۹۷۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سَفْيَانَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ وَهُمْ بَابِلِيَاءَ ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا قَرَعَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ ، فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَأُخْرِجْنَا ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا : لَقَدْ أَمَرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الْأَصْفَرِ . [راجع : ۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ مطولاً] .

۱۲۳ - باب : حَمَلِ الزَّادِ فِي الْغَزْوِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ﴾

[البقرة: ۱۹۷] .

۲۹۷۹ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، وَحَدَّثَنِي أَيْضًا فَاطِمَةُ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : صَنَعْتُ سَفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ ، حِينَ أَرَادَ أَنْ يَهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَتْ : فَلَمْ تَجِدْ لِسَفْرَتِهِ ، وَلَا لِسِقَانِهِ مَا تَرِبُطُهُمَا بِهِ ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ : وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرِبُطُ بِهِ إِلَّا نَطَاقِي ، قَالَ : فَشَقِيهِ بِأَتْنِينَ قَارِبِيهِ : بَوَاحِدِ السَّقَاءِ

۱- اشاره اهانت‌آمیز به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) است که تفصیل آن گذشت.

وَبِالْآخِرِ السُّفْرَةَ، فَعَمَلْتُ فَلِدَلِكِ سَمِيَتْ : ذَاتَ النَّطَاقِينَ .
[انظر : ۲۹۰۷، ۲۹۳۸۸] .

آن را بدان ببندم مگر کمربند خود را.
ابوبکر گفت: کمربند خود را از میان دو پاره کن، با یک پاره ظرف آب را ببند و با پاره دیگر توشه‌دان را. من چنان کردم، راوی می‌گوید: بدان سبب اسماء، ذات النطاقین (صاحب دو کمربند) نامیده شد.

۲۹۸۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا تَتَزَوَّدُ لِحُومِ الْأَضَاحِيِّ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ . [راجع : ۱۷۱۹ . أخرجه سلم : ۱۹۷۲] .

۲۹۸۰ - از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: ما گوشت قربانی را در سفر مدینه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) توشه می‌گرفتیم.

۲۹۸۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ : سَمِعْتُ يُحْيَى قَالَ : أَخْبَرَنِي بُشَيْرُ بْنُ يَسَّارَ : أَنَّ سُؤَيْدَ بْنَ النُّعْمَانَ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ ، وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ ، فَصَلُّوا الْعَصْرَ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِالْأَطْعَمَةِ ، فَلَمْ يَأْتِ النَّبِيُّ ﷺ إِلَّا بِسَوِيْقٍ ، فَلَكُنَّا فَأَكَلْنَا وَشَرَبْنَا ، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا وَصَلَّيْنَا . [راجع : ۲۰۹] .

۲۹۸۱ - از بشیر بن یسار روایت است که سؤید بن نعمان (رضی الله عنه) گفت: وی همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح خیبر روانه شد تا آن که به موضع صهباء رسیدند که بخشی از خیبر و در پایین خیبر واقع است. نماز عصر را در آن جا گزاردند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) غذا طلبید. برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بجز سویق چیزی دیگر آورده نشد. سویق (تلخان) را جویدیم و خوردیم و پس از آن نو نوشیدیم! پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برخاست و دهان خویش را شست. ما نیز دهان خویش را شستیم و نماز گزاردیم.

۲۹۸۲ - حَدَّثَنَا يَشْرُبُ بْنُ مَرْحُومٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ ﷺ قَالَ : خَفَّتْ أَرْوَادُ النَّاسِ وَأَمْلَقُوا ، فَأَتَوْا النَّبِيَّ ﷺ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذَنَ لَهُمْ ، فَلَقَّيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ ، فَقَالَ : مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نَادَى فِي النَّاسِ يَأْتُونَ بِفَضْلِ أَرْوَادِهِمْ » . فَدَعَا وَبَرَكَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ

۲۹۸۲ - از یزید بن ابی عبید روایت است که سلمه (رضی الله عنه) گفت: توشه‌های مردم (در غزوه هوازن) کاهش یافت و به غذا محتاج شدند. مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند که اجازه بگیرند شتران خویش را ذبح کنند. آن حضرت اجازه داد. سپس با عمر مواجه شدند و از قضیه او را خبر دادند. وی گفت: پس

۱ - حدیث ۲۹۸۱، سطر آخر - ثم قام - است که چنین تحریر یافته - ثم قام -

از خوردن شتران بقای شما چگونه خواهد بود. عُمَرُ نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفت و گفت: پس از خوردن شتران بقای ایشان چگونه است؟ رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردم را بانگ بزن که بقیه توشه‌های خویش را بیاورند» آن حضرت دعا کرد و از خداوند برایشان برکت خواست و سپس آنها را با توشه‌دانهای آنها طلبید. مردم با هر دو دست توشه برداشتند و در توشه‌دانها انداختند. آن‌گاه که فارغ شدند رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «گواهی می‌دهم که نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدا و به تحقیق که من فرستاده خداوندم».

بِأَوْعِيَّتِهِمْ، فَاحْتَسَى النَّاسُ حَتَّى قَرَعُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ».

[راجع: ۲۴۸۴.]

۱۲۴- باب: حَمَلٌ

الرَّادِ عَلَى الرَّقَابِ

۲۹۸۳- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْنَا وَنَحْنُ ثَلَاثُمِائَةَ نَحْمَلُ زَادَنَا عَلَى رِقَابِنَا، فَقَنِي زَادَنَا، حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ مَنَّا يَأْكُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ تَمْرَةً، قَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَأَيْنَ كَانَتْ التَّمْرَةُ تَقَعُ مِنَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا قَدَّهَا حِينَ فَقَدْنَاهَا، حَتَّى آتَيْنَا الْبَحْرَ، فَإِذَا حُوتٌ قَدْ قَدَّهَ الْبَحْرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا مَا أَحْبَبْنَا. [راجع: ۲۴۸۳.]

اخرجه مسلم: ۱۹۳۵.]

باب ۱۲۴: توشه را برگردن نهادن

۲۹۸۳ - از وهب بن کيسان روايت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: ما روانه شدیم و سه صد نفر بودیم که توشه‌های خویش را برگردن‌های خویش می‌نهادیم، و توشه‌ها تمام شد، تا آن که کسی در میان ما بود که یک خرما در روز می‌خورد.

مردی به جابر گفت: ای ابو عبدالله، چگونه یک خرما خوراک مردی را کفایت می‌کرد؟ جابر گفت: زمانی قدر یک خرما را دانستیم که آن را هم از دست دادیم، تا آن که به دریا رسیدیم. ناگاه نهنگی را دیدیم که دریا بیرون افکنده بود. مدت هجده روز هر آنچه می‌خواستیم از گوشت آن خوردیم.

۱۲۵- باب : إِرْدَافِ

الْمَرَاةِ خَلْفَ أَخِيهَا

۲۹۸۴- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يَرْجِعُ أَصْحَابُكَ بِأَجْرٍ حَجٍّ وَعُمْرَةٍ ، وَلَمْ أَرِدْ عَلَى الْحَجِّ ؟ فَقَالَ لَهَا : « أَذْهَبِي ، وَلَسِيرُذُفِكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ». فَأَمَرَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَنْ يُعْمَرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ ، فَانْتَظَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَعْلَى مَكَّةَ حَتَّى جَاءَتْ . [راجع : ۲۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱] .

۲۹۸۵- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ أَوْسٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرِ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : أَمَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَنْ أُرْدِفَ عَائِشَةَ ، وَأُعْمَرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ . [راجع : ۱۷۸۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۲] .

۱۲۶- باب : الإِرْدَافِ

فِي الْغَزْوِ وَالْحَجِّ

۲۹۸۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ رَدِيفَ أَبِي طَلْحَةَ ، وَإِنَّهُمْ لَيَصْرُخُونَ بِهَمًّا جَمِيعًا : الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ . [راجع : ۱۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۶۹۰ . بقعة لم ترد في هذه الطرق] .

۱۲۷- باب : الرِّدْفِ

عَلَى الْحِمَارِ

۲۹۸۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ

باب ۱۲۵: زن را بر مرکب بر پشت سر برادرش

سوار کردن

۲۹۸۴ - از ابن مُلَیکه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: گفتم: یا رسول الله، یاران تو با ثواب حج و عمره برمی گردند و من بر ثواب حج چیزی نیفزودم (عمره نکردم). آن حضرت او را گفت: «برو که (برادرت) عبدالرحمن تو را بر مرکب بر پشت سر خود سوار کند».

آن حضرت به عبدالرحمن امر کرد که از موضع تنعیم او را به عمره درآورد. و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در بخش بالای مکه در انتظار وی بود تا آن که بازآمد.

۲۹۸۵ - از عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا امر کرد که عایشه را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کنم و او را از موضع تنعیم به عمره آورم.

باب ۱۲۶: بر پشت سر خود بر مرکب سوار

کردن در حج و غزوه

۲۹۸۶ - از ابوقلابه روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: من بر پشت سر ابوطلحه بر مرکب سوار بودم و مسلمانان برای حج و عمره هر دو (نَسْک) آواز (لیبک) بلند می کردند.

باب ۱۲۷: بر پشت سر کسی بر خر سوار

شدن

۲۹۸۷ - از ابن شهاب، از عروه روایت است که أسامه بن زید (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله

رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَيَّ حِمَارًا، عَلَيَّ إِكْفَ عَلَيْهِ قَطِيفَةً، وَأَرَدَفَ أُسَامَةَ وَرَأَاهُ. [انظر: ۵۶۶ ط، ۵۶۶ ط، ۵۹۶ ط، ۶۲۰ ط، ۶۲۵ ط. أخرجه مسلم: ۱۷۸۹ موطأ].

عليه وسلم) بر خری سوار شد که بر پالان خر چادری نهاده بودند، و أسامه بر پشت سر آن حضرت بر مرکب سوار بود.

۲۹۸۸ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح مکه سوار بر شتر خود از سوی بالای مکه روانه بود و أسامه بن زید بر پشت سر آن حضرت بر شتر سوار بود. و بلال و عثمان بن طلحه از پرده داران کعبه آن حضرت را همراهی می کردند تا آن که آن حضرت شتر خود را در مسجد فرو خوابانید، و امر کرد که کلید کعبه را بیاورند، و دروازه را گشود. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به کعبه درآمد و أسامه و بلال و عثمان با وی درآمدند. آن حضرت زمانی دراز در آن جا درنگ کرد، و سپس برآمد و مردم در داخل شدن به کعبه بر یکدیگر سبقت می جستند. عبدالله بن عمر نخستین کسی بود که به کعبه درآمد، و بلال را دید که بر پشت در ایستاده است. از وی پرسید که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در کدام جای کعبه نماز گزارد. وی به جایی اشارت کرد که آن حضرت در آن نماز گزارده بود.

عبدالله (بن عمر) گفت: فراموش کردم که از بلال بپرسم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارد.

باب ۱۲۸: کسی که رکاب و مانند آن را گرفت

۲۹۸۹ - از همّام، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر

۲۹۸۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: يُونُسُ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ: عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ، مُرْدَفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ، حَتَّى آتَاخَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أُسَامَةُ وَبِلَالٌ وَعُثْمَانُ، فَمَكَثَ فِيهَا نَهَارًا طَوِيلًا، ثُمَّ خَرَجَ، فَاسْتَبَقَ النَّاسُ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ، فَوَجَدَ بِلَالًا وَرَأَى الْبَابَ قَائِمًا، فَسَأَلَهُ أَيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَشَارَ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ.

قال عَبْدُ اللَّهِ: فَسَأَلْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى مِنْ سَجْدَةٍ.

[راجع: ۳۹۷. أخرجه مسلم: ۱۳۲۹].

۱۲۸ - باب: مَنْ أَخَذَ

بِالرَّكَابِ وَنَحْوِهِ

۲۹۸۹ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ

هر بند استخوان بدن مردم صدقه است، در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند و کسی میان دو نفر دآوری عادلانه می‌کند صدقه است و کمک با مردی که بر مرکب خود سوار شود و یا بار او را بلند کند، صدقه است، سخنی نیکو صدقه است، و هرگامی که به سوی نماز (جماعت) برداشته شود، صدقه است و دور گردانیدن آنچه بر سر راه موجب اذیت باشد، صدقه است».

اللَّهُ ﷻ: «كُلُّ سَلَامٍ مِنَ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلُّ يَوْمٍ تَطَّلَعُ فِيهِ الشَّمْسُ، يَعْدَلُ بَيْنَ الْأَثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَيُعِينُ الرَّجُلَ عَلَى دَابَّتِهِ فَيَحْمِلُ عَلَيْهَا، أَوْ يَرْقِعُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَكُلُّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا إِلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَيُمِيطُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ» . [راجع: ۲۷۰۷، وانظر في الأدب، باب ۳۴، أخرجه مسلم: ۱۰۰۹].

باب ۱۲۹: مکروه بودن سفر با فسخ قرآن به

سرزمین کافران

و همین موضوع از محمد بن بشر، روایت می‌شود که وی از عبیدالله از نافع از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است و متابعت کرده است (عبیدالله را) ابن اسحاق، از نافع از ابن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم).

همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و یاران وی به سرزمین دشمن سفر کردند و ایشان قرآن را می‌دانستند؟

۲۹۹۰ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) از سفر کردن با قرآن در سرزمین دشمن منع کرده است.

۱۲۹- باب: كراهية السفر

بِالْمَصَاحِفِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ

وَكَذَلِكَ يُرَوَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَرَ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. وَتَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷻ.

وَقَدْ سَافَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْقُرْآنَ.

۲۹۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ. [أخرجه مسلم: ۱۸۶۹].

باب - ۱۳۰: تكبير (الله اكبر) به وقت جنگ

۲۹۹۱- از محمد روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بامدادان به خیبر

۱۳۰- باب: التَّكْبِيرُ عِنْدَ الْحَرْبِ

۲۹۹۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُبَيْانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَبَحَ النَّبِيُّ ﷺ

۱- یعنی هر سر انگشت یا هر استخوان یا مفصل مستوجب صدقه و شکر خداوند است.
۲- یعنی قرآن را با خود نبرده بودند تا می‌داد به دست کافران افتد و بدان گستاخی کنند.

رسید. مردم آن‌جا با بیلها که بر شانه داشتند (و روانه مزارع خویش بودند) برآمدند و چون آن حضرت را دیدند، گفتند: اینک محمد، و لشکر، محمد و لشکر.

آنها به قلعه‌های خویش پناه بردند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد و گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، وقتی که به سرزمین قومی فرود آیم، بد است صبح بيم‌داده شدگان». و سپس خران را یافتیم و گوشت آن را پختیم. پس از آن منادی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به آواز بلند اعلام داشت که:

همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر منع می‌کند. همان بود که دیگها با آنچه در آن بود واژگون شد.

متابعت کرده است (عبدالله بن محمد) را علی از سفیان این که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) دست خویش را بلند کرد.

باب ۱۳۱: آنچه مکروه است در تکبیر آواز بلند کردن

۲۹۹۲ - از ابوعثمان روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: ما رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردیم و چون به مواضع بلند در وادی می‌رسیدیم به آواز بلند تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای مردم، برخود نرمش کنید (از شدت آواز بکاهید) شما کر و (ناشنوا) و یا غایبی را دعا نمی‌کنید، همانا او (خداوند) با شما است و شنوای نزدیک است. اسم او پاک و منزّه است و عظمت او برتر

خَیْرٌ ، وَقَدْ خَرَجُوا بِالْمَسَاحِي عَلَيَّ اَعْتَقِهِمْ ، فَلَمَّا رَاوُهُ قَالُوا : هَذَا مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيْسُ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيْسُ ، فَلَجَوْوْا اِلَى الْحَصْنِ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ : « اَللّٰهُ اَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، اِنَّا اِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَمَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ » . وَاَصْبَنَا حُمْرًا فَطَبَخْنَاهَا ، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ : اِنَّ اَللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ يَنْهَانِكُمْ عَنْ لُحُوْمِ الْحُمْرِ ، فَاكْفَيْتُ اَلْقُدُوْرَ بِمَا فِيْهَا .

تَابِعَهُ عَلِيٌّ ، عَنْ سُفْيَانَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ . [راجع: ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، ۱۲۰۱ . أخرجه : ۱۹۴۰ . أخرجه الحمز :

۱۳۱- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ

رَفْعِ الصَّوْتِ فِي التَّكْبِيْرِ

۲۹۹۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : عَنْ عَاصِمِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ ، هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمًّا وَلَا غَائِبًا ، إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ . تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ » . [النظر : ۴۲۰۲ ، ۶۳۸۴ ، ۶۴۰۹ ، ۶۶۶۱ ،

۷۳۸۶ . أخرجه مسلم : ۲۷۰۴ .]

است و والا».

۱۳۲- باب : التَّسْبِيحُ

إِذَا هَبَطَ وَادِيَا

۲۹۹۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا إِذَا صَعَدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا . [راجع : ۲۹۹۴ ، وانظر في الدعوات ، باب : ۵۱] .

باب - ۱۳۲ : گفتن تسبیح (سبحان الله) هنگام

فروود آمدن به وادی

۲۹۹۳- از سالم بن ابی الجعد روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: آن گاه که به بلندی می رسیدیم، تکبیر می گفتیم و چون به نشیبی فرود می آمدیم، تسبیح می گفتیم.

۱۳۳- باب : التَّكْبِيرُ إِذَا عَلَا شَرْفًا

۲۹۹۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ : عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ حُصَيْنِ ، عَنْ سَالِمِ ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا إِذَا صَعَدْنَا كَبَّرْنَا ، وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا . [راجع : ۲۹۹۳] .

باب ۱۳۳: تکبیر، هنگام رسیدن به بلندی

۲۹۹۴- از سالم روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: آن گاه که به موضع بلندی می رسیدیم، تکبیر می گفتیم و چون در نشیبی فرود می آمدیم، تسبیح می گفتیم.

۲۹۹۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ - وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ الْقَزْوِ - يَقُولُ : كَلِمًا أَوْفَى عَلَى ثَنِيَّةٍ أَوْ قَدَقَدَ كَبَّرَ كَلَانًا ، ثُمَّ قَالَ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَكَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ» .

۲۹۹۵- از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چون از حج یا عمره بازمی گشت - و نمی دانم که بازگشت از غزوه را گفته باشد - می گفت:

«لا اله الا الله، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ، وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

صالح (بن کیسان) گفت: سالم را گفتیم: آیا عبدالله (در آخر حدیث) گفت: ان شاء الله؟ وی گفت: نی.

قال صالح : قُلْتُ لَهُ : أَلَمْ يَقُلْ عَبْدُ اللَّهِ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، قَالَ : لَا . [راجع : ۱۷۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۳۴۴] .

باب ۱۳۴ : نوشته می شود (در نامه اعمال)

مسافر مانند آن چه در غیر سفر می کرده است

۱۳۴- باب : يُكْتَبُ لِلْمُسَافِرِ

مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي الْإِقَامَةِ

۲۹۹۶- حَدَّثَنَا مَطْرُبْنُ الْقَضَلِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : حَدَّثَنَا الْعَوَّامُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ أَبُو إِسْمَاعِيلَ السُّكْسُكِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا بُرْدَةَ ، وَأَصْطَحَبَ هُوَ وَيَزِيدُ ابْنَ أَبِي كَبْشَةَ فِي سَفَرٍ ، فَكَانَ يَزِيدُ يَصُومُ فِي السَّفَرِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ : « إِذَا مَرَضَ الْعَبْدُ ، أَوْ سَافَرَ ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا » .

۲۹۹۶ - از عَوَّام روایت است که ابراهیم ابواسماعیل سَکْسَکِی، گفته: من از ابوبرده شنیدم، و او و یزید بن ابی کبشه در سفری همراه شد و یزید پیوسته در سفر روزه می‌گرفت. ابوبرده به وی گفت: از ابوموسی بارها شنیدم که می‌گفت: رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است: «اگر بنده مریض شود یا سفر کند. (ثواب) بروی مثل همان حالتی نوشته می‌شود که مقيم و تندرست بوده است»^۱.

۱۳۵- باب : السَّيْرِ وَحَدُّهُ

۲۹۹۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ الْمُثَنَّدِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ نَدَّبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَاتَّذَبَّ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَّبَهُمْ فَاتَّذَبَّ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَّبَهُمْ فَاتَّذَبَّ الزُّبَيْرُ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرِ » .

باب ۱۳۵: سفر تنهایی در شب

۲۹۹۷ - از محمد بن مُثَنَّدِر روایت است که جابر بن عبدالله(رضی‌الله‌عنه) گفت: پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در روز خندق مردم را فراخواند (تا کسی خبر کافران را بیاورد) زُبَیر بی‌درنگ پذیرفت، سپس مردم را فراخواند، زُبَیر بی‌درنگ پذیرفت. سپس مردم را فراخواند. زُبَیر بی‌درنگ پذیرفت. پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «هر پیامبر را حواری است و حواری من زُبَیر است» سفیان گفته است: حواری به معنی یاری دهنده است.

۲۹۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُوا ، مَا سَارَ رَاكِبٌ بَلِيلٍ وَحْدَهُ » .

۲۹۹۸ - از ابُو الْوَلِيدِ، از عاصم بن محمد، از پدر وی، از جدش ابن عمر از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) همچنان از عاصم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر از پدر وی، از ابن عمر روایت است که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «اگر مردم بدانند (آفت) تنها سفر کردن را آنچه من می‌دانم، هیچ سواری در شب تنها سفر نمی‌کند»^۲.

۱- یعنی کسی که در حال اقامت عبادت می‌کند، اگر به سفر می‌رود یا مریض می‌شود که عبادت خود را مانند آنچه در اقامت انجام می‌داد، نمی‌تواند انجام دهد، همان ثواب حالت اقامت یا ایام تندرستی برای وی نوشته می‌شود.

۲- این حدیث را امام بخاری از دو طریق روایت کرده و مراد از آن کراهت در سفر تنهایی در شب است، اگرچه بنا بر مصلحت جواز دارد.

۱۳۶- باب : السَّرْعَةُ فِي السَّيْرِ

قال أبو حميد قال : النبي ﷺ : « إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِيَ فَلْيَعَجَّلْ » [راجع : ...]

باب ۱۳۶: شتاب در راه پیمایی

ابو حمید گفته که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من با شتاب رونده مدینه می باشم. پس کسی که می خواهد با من به شتاب رود، بشتابد».

۲۹۹۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ : سَأَلَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - كَانَ يَحْيَى يَقُولُ ، وَأَنَا أَسْمَعُ ، فَسَقَطَ عَنِّي - عَنْ مَسِيرِ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ قَالَ : فَكَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ ، فَأَادَا وَجَدَ فُجْوَةَ نَصٍّ . وَالنَّصُّ فَوْقَ الْعَنَقِ . [راجع : ۱۶۶۶ . أخرجه مسلم : ۱۲۸۶] .

۲۹۹۹ - از محمد بن مثنی، از یحیی روایت است که هشام گفت: پدرم (عروه) مرا خبر داد و گفت:

از أسامه بن زید (رضی الله عنه) سؤال شد - یحیی می گفت: (عروه گفت) من می شنیدم، آه فراموش کردم (آری یادم آمد) - از نحوه راه پیمودن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حجه الوداع (هنگام بازگشت از عرفات). آن حضرت تند می راند و چون به راه گشادی می رسید، تندتر می راند. لفظ، نَصٍّ (یعنی رفتار تندتر) برتر از لفظ عَنَقٍ (یعنی رفتار تند) است.

۳۰۰۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي زَيْدٌ ، هُوَ ابْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كُنْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِطَرِيقِ مَكَّةَ ، فَبَلَغَهُ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ أَبِي عُبَيْدٍ شِدَّةَ وَجَعٍ ، فَأَسْرَعَ السَّيْرَ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّفَقِ ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعَتَمَةَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا ، وَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ إِذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ أَخْرَأَ الْمَغْرِبَ ، وَجَمَعَ بَيْنَهُمَا . [راجع : ۱۰۹۱ . أخرجه مسلم : ۷۰۳] .

۳۰۰۰ - از محمد بن جعفر از زید یعنی ابن اسلم روایت است که پدر وی گفت: من با ابن عمر (رضی الله عنه) در راه مکه، همراه بودم، به وی خبر رسید که (همسر وی) صفیه بنت ابی عبید به شدت مریض است. وی در راه پیمودن شتاب کرد و تا بعد از غروب شفق حرکت خود ادامه، سپس فرود آمد و نماز شام و خفتن را گزارد و میان این دو نماز جمع کرد و گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که چون در رفتن شتاب می کرد، نماز شام را تأخیر می کرد و میان شام و خفتن جمع می کرد (یعنی نماز خفتن را بی درنگ پس از نماز شام می گزارد).

۳۰۰۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

۳۰۰۱ - از ابوصالح روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه

وسلم) فرمود: «مسافرت پاره‌ای از عذاب است، که یکی از شما را از خواب، و خوردن، و نوشیدن بازمی‌دارد، پس هرگاه کدام یک از شما حاجت خود را در سفر برآورده نمود، باید به سوی خانه خویش بشتابد».

سَمِي مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
 ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ ،
 يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ وَشَرَابَهُ ، فَإِذَا قَضَى أَحَدُكُمْ
 نَهْمَتَهُ فَلْيَعَجِلْ إِلَى أَهْلِهِ » . [راجع : ۱۸۰۴ . أخرجه مسلم :

[۱۹۲۷] .

۱۳۷- باب : إِذَا حَمَلَ

عَلَى فَرَسٍ قَرَأَهَا تَبَاعُ

باب ۱۳۷: اگر اسپی را که صدقه داده است ببیند که فروخته می‌شود

۳۰۰۲ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب اسپی را در راه خدا صدقه کرد و سپس دید که آن اسب فروخته می‌شود و خواست که آن را بخرد. از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

۳۰۰۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ
 نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ
 الْخَطَّابِ حَمَلَ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَوَجَدَهُ يُبَاعُ ،
 فَأَرَادَ أَنْ يَتَّاعَهُ ، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « لَا تَبْتِعْهُ ،

«آن را خریداری مکن و به صدقه خود بازنگرد».

۳۰۰۳ - از زید بن اسلم روایت است که پدر وی گفت: از عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

۳۰۰۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ
 أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ
 يَقُولُ : حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَتْبَاعَهُ أَوْ
 فَأَصَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُشْتَرِيَهُ ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ
 بَائِعُهُ بَرُخْصٍ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « لَا تَشْتَرِهِ وَإِنْ
 بَدَرَهُمْ ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي هَيْبَتِهِ ، كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْبَتِهِ » .
 [راجع : ۱۴۹۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۰] .

اسپی را در راه خدا صدقه کردم. (صدقه گیرنده) خواست که آن اسب را بفروشد یا گفت که اسب را لاغر کرده بود، و خواستم که آن را بخرم و گمان کردم که ارزان می‌فروشد. در آن مورد از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پرسیدم. آن حضرت فرمود: «آن را خریداری مکن هر چند به درهمی بفروشد، همانا رجوع کننده به بخشش خود، بسان سگی است که به قیء خود رجوع می‌کند».

۱۳۸- باب : الْجِهَادُ بِإِذْنِ الْأَبَوَيْنِ

باب ۱۳۸: جهاد به اجازه پدر و مادر

۳۰۰۴ - از حَبِیب بن ابی ثابت روایت است که گفت: از ابوالعباس شاعر شنیدم که در حدیث او تهمت کذب نمی‌شد! مردی نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) آمد و اجازه خواست که جهاد کند. آن حضرت فرمود: «آیا پدر و مادر تو زنده‌اند؟» گفت: آری. فرمود: «در خدمت آنها جهاد کن»^۲.

۳۰۰۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ الشَّاعِرَ ، وَكَانَ لَا يَتَّهَمُ فِي حَدِيثِهِ ، قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ ، فَقَالَ : «أَحْيَى وَالِدَاكَ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فِيهِمَا فِجَاهِدْ» . [انظر : ۵۹۷۲ - أخرجه مسلم : ۲۵۴۹] .

۱۳۹- باب : مَا قِيلَ فِي

الْجَرَسِ وَنَحْوِهِ فِي أَغْنَاقِ الْإِبِلِ

باب ۱۳۹: آن چه درباره زنگ و امثال آن گفته شده که در گردن شتر می‌بندند

۳۰۰۵ - از عبدالله بن ابی بکر، از عباد بن تمیم روایت است که که ابوشیر انصاری(رضی‌الله عنه) گفت: وی در بعضی از سفرها پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی می‌کرده است. عبدالله (بن ابی بکر) گفت: گمان می‌کنم که عباد بن تمیم گفته: وقتی مردم در خوابگاه خود بودند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور داد که:

۳۰۰۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ : أَنَّ أَبَا بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيَّ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَصْفَارِهِ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ : وَالنَّاسُ فِي مَبِيئِهِمْ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا أَنْ : «لَا يَبْعَثَنَّ فِي رِقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتَرٍ - أَوْ قِلَادَةً - إِلَّا قَطَعْتَ» . [أخرجه مسلم : ۲۱۱۵ بذكر قول مالك] .

«هیچ گونه کمر بند، چه قلاده - یا قلاده از و تر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که قطع شود»^۳.

۱۴۰- باب : مَنِ اكْتَتَبَ فِي

جَيْشٍ فَخَرَجَتْ امْرَأَتُهُ حَاجَةً ، أَوْ كَانَ لَهُ عَدْرٌ ، هَلْ يُؤْذَنُ لَهُ

باب ۱۴۰: کسی که در لشکر ثبت نام شده است و زن او به قصد حج برآمده باشد و یا آن کس را عذری دیگر باشد آیا به وی اجازه داده شود (که از رفتن با لشکر بازماند).

۳۰۰۶ - از ابومعبد روایت است که این

۱- این قول به خاطر آن آورده شده که هر چند وی شیعه بود و متهم در اعتقاد و حدیث شیعی، حدیث او را مقبول داشته‌اند.

۲- یعنی جهاد را در خدمت آنها اختصاص بده و مراد لازم جهاد است نه حقیقت آن، یعنی بذل مال و تعب و رنج بدن در خدمت آنها کن؛ از آن که بر والدین فرض عین است و جهاد فرض کفایه (تیسیر القاری).

۳- قلاده از وتر، یعنی گردن‌بندی که از زه و کمان باشد که در گردن شتران می‌کنند.

عباس (رضی الله عنه) گفت: وی از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود: «مرد با زنی (نامحرم) خلوت نکند و زن مسافرت نکند، مگر آن که با وی محرمی باشد».

مردی ایستاد و گفت: یا رسول الله، من در غزوهٔ چنین و چنان ثبت نام شده‌ام وزن من به قصد حج برآمده است. آن حضرت فرمود: «با زن خود برو و حج را ادا کن».

باب ۱۴۱: جاسوس

و قول خدای تعالی: «دوست مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را» (الممتحنه: ۱) تجسس یعنی بحث و تفتیش است.

۳۰۰۷ - از حسن بن محمد روایت است که عبیدالله ابی رافع گفت: از علی (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)، من و زبیر و مقداد بن اسود را فرستاد و فرمود: «بروید تا آن که به روضهٔ خاخ، برسید. همانا در آنجا زنی در هودج است و با وی نامه‌ای است. نامه را از او بگیرید».

ما روانه شدیم و اسب می‌دوانیدیم تا آن که به روضه رسیدیم و ناگاه زن را در هودج دیدیم و گفتیم: نامه را بیرون آور. وی گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری یا جامه‌ها را برمی‌کنی، وی نامه را از میان موی سر خود بیرون آورد.

آن نامه را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آوردیم. در آن نامه نوشته شده بود که: از جانب حاطب بن ابی بلتعه است، و به سوی

۱۴۱- باب: الجاسوس

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنة: ۱]. التَّجَسُّسُ: التَّبَحُّثُ.

۳۰۰۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رضي الله عنه يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمُقَدَّادُ ابْنُ الْأَسْوَدِ، قَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخَ، فَإِنَّ بِهَا ظَعِينَةً، وَمَعَهَا كِتَابٌ فُخِّدُوهُ مِنْهَا». فَانْطَلَقْنَا تَعَادَى بِنَا خَيْلَنَا، حَتَّى اتَّهَمْنَا إِلَى الرَّوْضَةِ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّعِينَةِ، فَقُلْنَا: أَخْرِجِي الْكِتَابَ، فَقَالَتْ: مَا مَعِيَ مِنْ كِتَابٍ، فَقُلْنَا لِنُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لِنُلْقِينَ السُّبَابَ، فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا، فَأَتَيْنَا بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَإِذَا فِيهِ: مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أَنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، يُخْبِرُهُمْ بِبَعْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «يَا حَاطِبُ مَا هَذَا». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ، إِنِّي كُنْتُ أَمْرًا مُلْصِقًا فِي فُرَيْشٍ، وَلَمْ أَكُنْ مِنْ أَنْفُسِهَا، وَكَانَ مِنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَهُمْ قَرَابَاتٌ بِمَكَّةَ، يَحْمُونَ بِهَا أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ قَاتَنِي

مردی از مشرکان مکه فرستاده شده بود که از بعضی کارهای رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به ایشان اطلاع می داد.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای حاطب، این چیست؟» وی گفت: یا رسول الله، درباره من شتاب مکن، همانا من مردی بودم که به قریش پیوسته بودم و از قوم قریش نیستم، و مهاجرینی که با تو می باشند در میان مردم مکه از خود اقاربی دارند که وابستگان و اموال ایشان را نگه می دارند، چون مرا پیوند نسبی با آنها نبود، دوست داشتم که بر ایشان متنی گذارم تا بدان واسطه از وابستگان من نگهداری کنند، و این کار را از روی کفر و برگشت از اسلام نکرده ام و نه هم راضی می باشم که بعد از اسلام به کفر برگردم.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به شما سخنی راست گفت.» عمر گفت: یا رسول الله، مرا بگذار تا گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا وی در غزوه بدر حاضر شده است، و چه چیز تو را می آگاهاند (که چنین می گویی)، شاید چنین است که خداوند بر (حالات) اهل بدر نظر داشته که گفته است: هر آنچه می خواهید بکنید، من شما را آمرزیده ام.»

سفیان گفته است: کدام اسناد است این اسناد؛ «یعنی اسنادی بس معتبر است و تمام رجال آن قوی وثقه و عادل اند.»

ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ، أَنْ اتَّخَذَ عِنْدَهُمْ يَدًا يَحْمُونَ بِهَا قَرَابَتِي، وَمَا فَعَلْتُ كَثْرًا وَلَا ارْتِدَادًا، وَلَا رِضًا بِالْكَفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ صَدَقَكُمْ». قَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ، قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَطْلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ».

قال سفیان: وأی إسناد هذا. [انظر: ۳۰۸۱، ۳۹۸۳، ۴۲۷۴، ۴۸۷۴، ۴۸۹۰، ۶۲۵۹، ۶۹۳۹، وانظر في الأدب باب: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۴۹۴.]

۱۴۲- باب: الكِسْوَةُ لِلْأَسَارَى

باب ۱۴۲: لباس پوشیدن اسیران

۳۰۰۸ - از عمرو روایت است که جابر بن

۳۰۰۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عِيْنَةَ،

عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ :
 لَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَتَيْتِ بِالسَّارِي ، وَأَتَيْتِ بِالْعَبَّاسِ ، وَلَمْ
 يَكُنْ عَلَيْهِ نُوبٌ فَظَنَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ لَهُ قَمِيصًا ، فَوَجَدُوا قَمِيصَ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَدْرٍ عَلَيْهِ ، فَكَسَاهُ النَّبِيُّ ﷺ إِيَّاهُ ، فَلَدَلِكَ
 نَزَعَ النَّبِيُّ ﷺ قَمِيصَهُ الَّذِي أَلْبَسَهُ .
 قَالَ ابْنُ عِيْنَةَ : كَانَتْ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ يَدٌ ، فَأَحَبَّ أَنْ
 يُكَافَأَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۷۷۳] .

عبدالله (رضی الله عنه) گفت: و در جنگ بود که
 اسیران را آوردند، و عباس را آوردند که
 جامه‌ای بر تن نداشت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
 نگریست تا پیراهنی برای او بیابد (که بر قامتش
 راست آید) پیراهن عبدالله بن ابی را بر قامتش
 موافق یافتند.

۳۰۰۵ - از عبدالله بن ابی بکر، از عبّاد بن تمیم
 روایت است که ابوبشیر انصاری (رضی الله عنه)
 گفت:

وی در بعضی از سفرها پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
 را همراهی می کرده است. عبدالله (بن ابی بکر)
 گفت: گمان می کنم که عبّاد بن تمیم گفته:
 وقتی مردم در خوابگاه خود بودند. رسول
 خدا (صلی الله علیه وسلم) قاصدی فرستاد و دستور
 داد که: «هیچ گونه کمر بند، چه قلاده - یا قلاده
 از وتر در گردن شتران باقی نماند، مگر آن که
 قطع شود».

۱۴۳ - باب : فَضْلُ مَنْ

أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ

۳۰۰۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيِّ ، عَنْ
 أَبِي حَازِمٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَهْلٌ ﷺ ، يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ ،
 قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرٍ : « لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ عِدَا رَجُلًا
 يُفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ . » قَبَاتُ النَّاسِ لِيَلْتَهُمْ : أَيُّهُمْ يُعْطَى ، فَعَدُوا
 كُلَّهُمْ بِرَجْوِهِ ، فَقَالَ : « أَيْنَ عَلِيٌّ » . فَقِيلَ : يَشْتَكِي
 عَيْنَهُ ، فَبَصُقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، فَبَرَأَ كَأَن لَمْ يَكُنْ بِهِ
 وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ ، فَقَالَ : أَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟

باب ۱۴۳: فضیلت کسی که مردی بر دست وی اسلام آورد

۳۰۰۹ - از ابو حازم روایت است که سهل (رضی الله
 عنه) یعنی ابن سعد گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
 در روز جنگ خیبر گفت: «همانا پرچم را فردا
 به مردی می دهم که خیبر بر دست وی فتح
 می شود، مردی که خدا و رسول او را دوست
 می دارد و خدا و رسول او، وی را دوست
 می دارد».

مردم شب را صبح کردند و به فکر آن بودند
 که پرچم به کی داده می شود و فردای آن هر
 یک بدان امیدوار بودند. آن حضرت فرمود:

«علی کجاست؟» گفته شد که: چشمانش درد می‌کند. آن حضرت از آب دهان خود بر چشمان وی افکند و او را دعا کرد. چشمانش بهبود یافت، گویی که درد چشم نداشته است و پرچم را به وی داد.

علی گفت: آیا با ایشان تا زمانی کارزار کنم که مانند ما مسلمان شوند؟ آن حضرت فرمود: «با متانت و آرامش عمل کن تا به سرزمین ایشان داخل می‌شوی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و آنان را از آنچه برایشان واجب است آگاه کن. به خدا سوگند هرگاه مردی را خداوند بر دست تو هدایت کند، بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی».

باب ۱۴۴: اسیران در زنجیر

۳۰۱۰- از محمد بن زیاد، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند از آن قومی در شگفت است، که در زنجیر به بهشت درمی‌آیند».

باب ۱۴۵: فضیلت کسی که از اهل دو کتاب است و اسلام آورد

۳۰۱۱- از شعبی روایت است که ابوبرده از پدر خود روایت کرده که وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده که می‌فرمود: «سه کس اند که اجر ایشان دویار داده می‌شود: مردی که کنیزی دارد و او را علم می‌آموزاند و نیکی‌ی تعلیم می‌دهد و ادب می‌آموزاند و نیکو ادب می‌دهد، و سپس آزادش می‌کند و با وی ازدواج می‌نماید. چنین کسی را دو اجر است. و ایمان آورنده اهل

فَقَالَ: «أَنْفُذْ عَلَيَّ رَسُولَكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ، قَوْلَ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ لَكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ». [راجع: ۲۹۶۲. أخرجه مسلم: ۲۴۰۶].

۱۴۴- باب: الأسارى

في السلاسل

۳۰۱۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ». [انظر: ۴۵۵۷].

۱۴۵- باب: فضل من أسلم

من أهل الكتابين

۳۰۱۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ حَيٍّ أَبُو حَسَنٍ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ: الرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الْأُمَّةُ، فَيُعَلِّمُهَا فَيُحَسِّنُ تَعْلِيمَهَا، وَيُؤَدِّبُهَا فَيُحَسِّنُ أُدْبَهَا، ثُمَّ يُعْتَقُهَا فَيَتَزَوَّجُهَا فَلَهُ أَجْرَانِ، وَمُؤْمِنٌ أَهْلُ الْكِتَابِ، الَّذِي كَانَ مُؤْمِنًا، ثُمَّ آمَنَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَهُ

کتاب که به کتاب خود ایمان آورده و سپس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایمان می آورد، او را نیز دو اجر است. و غلامی که حق خداوند را ادا می کند و به آقای خود خیرخواهی می نماید». سپس شعبی (به صالح راوی) گفت: من این حدیث را بدون چیزی به تو دادم و همانا مردی در طلب کمتر از این حدیث به مدینه سفر می نمود.

أَجْرَانِ ، وَالْعَبْدُ الَّذِي يُؤَدِّي حَقَّ اللَّهِ وَيَنْصَحُ لِسَيِّدِهِ .
ثُمَّ قَالَ الشَّعْبِيُّ : وَأَعْطَيْتُكُمَهَا بغيرِ شَيْءٍ وَقَدْ كَانَ
الرَّجُلُ يُرْحَلُ فِي أَهْوَنَ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ . [راجع : ۹۷ .
أخرجه مسلم : ۱۵۴ . وفي النكاح ۸۶ ، بقطعة الجارية] .

باب ۱۴۶: مردم دار حرب که مورد شیخون قرار می گیرند و کودکان و نابالغان زیان می بینند

لفظ «بیاتاً» (در سورة الاعراف: ۴ و یونس: ۵۰) به معنی شب است. کلمه «لَيْبَيْتَهُ» (النمل: ۴۹) یعنی شب (شیخون زدن). کلمه «بَيْت» (النساء: ۸۱) یعنی شب (به وقت شب).

۳۰۱۲ - از ابن عباس روایت است که صَعْبُ بن جَنَامَه (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در موضع أَبَوَاهُ یا وَدَّانَ از کنارم گذشت. از آن حضرت در مورد اهل حرب؛ یعنی مشرکانی که مورد غارت قرار می گیرند و زنان و کودکانشان آسیب می بینند، سؤال شد. آن حضرت فرمود: «أَنَّهُمْ نِيزَ از ایشانند»^۱.

صَعْبُ می گوید: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «هیچ حِمِّي نیست مگر برای خدا و رسول او»^۲.

۳۰۱۳ - از زُهْرِي (به سند قبل) روایت است که

۱۴۶- باب : أَهْلُ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ ،
فَيَصَابُ الْوُلْدَانُ وَالذَّرَارِيُّ

﴿بَيَاتًا﴾ [الاعراف : ۴ ، یونس : ۵۰] : لَيْلًا .
﴿لَيْبَيْتَهُ﴾ [النمل : ۴۹] : لَيْلًا . ﴿بَيْت﴾ [النساء : ۸۱] : لَيْلًا .

۳۰۱۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ : حَدَّثَنَا
الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ
جَنَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ : مَرَّبِي النَّبِيُّ ﷺ بِالْأَبْوَاءِ أَوْ
بِوَدَّانَ ، وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ،
فَيَصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ ، قَالَ : « هُمْ مِنْهُمْ » .
وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : « لَا حِمِّيَ إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ﷺ » . [راجع :
۱۸۷۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۵] .

۳۰۱۳ - وَعَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عِبْدَ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ

۱- یعنی زنان و کودکان مشرکان هم در زمره ایشانند و مشرک در دین اند و نه در قتل. صاحب فتح الباری آورده است که قتل زنان و کودکان به طریق قصد مباح نیست سو اگر دسترسی به مردان ممکن نباشد، و در این میان زنان و کودکان کشته شوند باکی نیست. مالک و اوزاعی گفته اند قتل زنان و کودکان به هیچ حال جایز نیست حتی اگر آنان را سیر خود ساخته باشند.

۲- حِمِّي، یعنی منطقه که آن را برای مقصد معینی خاص ساخته باشند و دیگران اجازه ورود نداشته باشند، مانند قرق کردن و غیره.

عبیدالله از ابن عباس روایت کرده که: صَعْبُ، فقط - کودکان - به ما روایت کرده است (نه در مورد زنان).

(سُفیان می‌گوید) عمرو بن دینار، از ابن شهاب (زهری) (به طور مرسل) از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) روایت می‌کرد. و ما از زهری شنیدیم که می‌گفت: عبیدالله، از ابن عباس، از صعب روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هُم مِّنْهُمْ» (اینها هم از ایشانند). و چنانکه عمرو روایت کرده، وی نگفته است که آن حضرت فرمود: «هُم مِّنْ آبَائِهِمْ» (اینها هم از پدران خوداند).

عَبَّاسٌ: حَدَّثَنَا الصَّعْبُ فِي الذَّرَارِيِّ .
كَانَ عَمْرُو يُحَدِّثُنَا، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
فَسَمِعْتَاهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الصَّعْبِ، قَالَ: «هُم مِّنْهُمْ» .
وَلَمْ يَقُلْ كَمَا قَالَ عَمْرُو: «هُم مِّنْ آبَائِهِمْ» . [راجع: ۲۳۷۰ .]

۱۴۷- باب : قَتْلُ

الصَّبِيَّانِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۴۷: کشتن کودکان در جنگ

۳۰۱۴ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: در یکی از غزوات پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم)، زنی کشته شده یافت شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کشتن زنان و کودکان را ناخوشایند خواند.

۳۰۱۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنِ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ: أَنَّ امْرَأَةً وَجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ﷺ مَقْتُولَةً . فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ . [انظر: ۳۰۱۵ . أخرجه مسلم: ۱۷۴۴ .]

۱۴۸- باب : قَتْلُ

النِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۴۸: کشتن زنان در جنگ

۳۰۱۵ - از نافع روایت است که عمر(رضی‌الله عنه) گفت: «در یکی از غزوات رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) زنی یافت شد که کشته شده بود. رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) از کشتن زنان و کودکان منع کرد.

۳۰۱۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي أَسَامَةَ: حَدِّثْكُمْ عِبْدَ اللَّهِ، عَنِ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَجِدَتْ امْرَأَةً مَقْتُولَةً فِي بَعْضِ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَهَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ قَتْلِ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ . [راجع: ۳۰۱۴ . أخرجه مسلم: ۱۷۴۴ .]

۱۴۹- باب : لَا يُعَذَّبُ

بِعَذَابِ اللَّهِ

باب ۱۴۹: به عذاب خداوند (یعنی در آتش) کسی عذاب نشود

۳۰۱۶ - از سُلیمان بن یَسَّار روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «هُم مِّنْ آبَائِهِمْ» (اینها هم از پدران خوداند).

۳۰۱۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

بَعَثْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْثٍ قَالُوا: «إِنْ وَجَدْتُمْ فَلَانًا وَفَلَانًا فَأَحْرِقُوهُمَا بِالنَّارِ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ: «إِنِّي أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحْرِقُوا فَلَانًا وَفَلَانًا، وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهَ، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا». [راجع: ۲۹۵۴].

رسلم) ما را در فوجی فرستاد و فرمود: «اگر فلان کس و فلان کس را یافتید، آن دو نفر را در آتش بسوزانید». سپس که قصد بیرون آمدن را داشتیم رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما را امر کردم که فلان کس و فلان کس را بسوزانید و همانا در آتش به جز خداوند، کسی عذاب نمی‌کند، پس اگر آن دو نفر را یافتید، بکشید».

۳۰۱۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُمَيَانُ، عَنْ أُيُوبَ، عَنْ عِكْرَمَةَ: أَنَّ عَلِيًّا ﷺ حَرَّقَ قَوْمًا، قَبْلَ أَنْ يَبْسُ قَالَ: «لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أَحْرِقْهُمْ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»». [انظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب ۲۸ راجع: ۶۹۲۲].

۳۰۱۷- از ایوب روایت است که عکرمه گفت: علی(رضی الله عنه) گروهی را در آتش سوزانید! چون این خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای وی بودم، آن‌ها را نمی‌سوزانیدم؛ زیرا پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «عذاب نکنید به عذابی که خداوند عذاب می‌کند»، بلکه آنها را می‌کشتم. چنان‌که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«کسی که دین خود را عوض کرد، او را بکشید».

باب ۱۵۰: رد یا (اسیران) را به احسان رها کردن است بعد از این و یامالی به عوض گرفتن» (محمد: ۴).

در این حدیث ثمامه است (که در باب بستن اسیر در مسجد گذشت)، و فرموده خدای عزوجل: «سزاوار نبود پیغامبری را که به دست وی اسیران باشند تا آن که قتل بسیار به وجود آورد در زمین - یعنی: تا آن که غالب آید در زمین - می‌خواهید مال دنیا را» (الانفال: ۶۷).

۱۵۰- باب:

﴿فَأَمَّا مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ﴾ [محمد: ۴]

فِيهِ حَدِيثُ ثُمَامَةَ [راجع: ۴۶۲].

وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يَبْخَنَ فِي الْأَرْضِ - يَعْنِي: يَغْلِبَ فِي الْأَرْضِ - تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا﴾ [الأنفال: ۶۷]

۱- و آن گروه پسران ابن سبا بودند که (العیاذ بالله) می‌گفتند: خدای ما علی است. چون از عمل خود توبه نکردند، علی ۲ آنها را سوزانید.
۲- لفظ: «بخن» فی الأرض» را امام بخاری «غالب آید در زمین» تفسیر کرده است.

۱۵۱- باب : هَلْ لِلأَسِيرِ أَنْ
يَقْتُلَ وَيَخَذَعُ الَّذِينَ أَسْرَوْهُ
حَتَّى يَنْجُوَ مِنَ الْكُفْرَةِ

فِي الْمَسْأَلَةِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ۱۵۱: آیا برای اسیر مجاز است که کسانی
را که او را اسیر کرده‌اند، بکشد و فریب دهد
تا آن که از دست کافران نجات یابد؟

در این باره حدیث مسور از پیامبر (صلی الله علیه
وسلم) روایت شده است.

۱۵۲- باب : إِذَا حَرَقَ
الْمُشْرِكُ الْمُسْلِمَ هَلْ يُحْرَقُ

باب ۱۵۲: اگر مشرک مسلمانی را بسوزاند، آیا
وی سوزانیده شود؟

۳۰۱۸- از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است
که گفت: گروهی از قبیله عکَل، که هشت نفر
بودند، نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند، لیکن
اقامت در مدینه را ناخوش داشتند و گفتند: یا
رسول الله، برای ما شیر آماده کن، آن حضرت
فرمود: «برای شما نمی توانم شیر مهیا کنم، مگر
آن که به گله گاه شتران بروید». آنها بدانجا
رفتند و (داروگونه) از شیر و شاشه شتران
نوشیدند، تا آن که صحتمند و فربه گشتند.
آن گاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند، و
بعد از اسلام آوردن خویش کافر شدند، سپس
کسی فریاد کنان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد.
آن حضرت گروهی را به تعقیب آنان فرستاد و
آفتاب هنوز بلند نشده بود، که آنها را آوردند.
آن حضرت فرمود که دست و پای ایشان را
قطع کنند و سپس دستور داد که میل کشیده
شوند، میلها داغ شد و بر چشمانشان کشیده
شد، و آنها به حرّه (سنگستان مدینه) افکنده
شدند، و آب می طلبیدند، برایشان آب داده نشد
تا مردند.

ابوقلابه گفته است: آنها قتل و دزدی کردند
و با خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جنگیدند

۳۰۱۸- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ ، عَنْ
أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَهْطًا
مِنْ عَكَلٍ ، كَمَا بَيَّتَهُ ، قَدِمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَاجْتَوَوْا
الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْغِنَا رَسُولًا ، قَالَ : « مَا
أَجِدُ لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَلْحَقُوا بِالذَّوْدِ » . فَأَنْظَلَقُوا فَشَرِبُوا مِنْ
أَبْوَالِهَا وَالْبَائِنِهَا ، حَتَّى صَحَّحُوا وَسَمَّنُوا ، وَقَتَلُوا الرَّاعِيَّ
وَأَسْتَأْفُوا الذَّوْدَ ، وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ ، فَأَتَى الصَّرِيحُ
النَّبِيَّ ﷺ ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارَ حَتَّى أَتَى
بِهِمْ ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، ثُمَّ أَمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأَحْمَيْتْ
فَكَحَلَهُمْ ، بِهَا وَطَرَحَهُمْ بِالْحَرَّةِ ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا يُسْقَوْنَ ،
حَتَّى مَاتُوا

قال أبو قلابة : قتلوا وسرقوا وحاربوا الله ورسوله
ﷺ وسعوا في الأرض فسأدا . [راجع : ۲۳۳ . أخرجه مسلم :

و در زمین فساد کردند.

۱۵۳- باب :

باب ۱۵۳

۳۰۱۹ - از ابن شهاب، از سعید بن مسیب و ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت:

از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می گفت: «یکی از پیامبران را مورچه ای گزید، به سوزانیدن لانه مورچه ها امر کرد و لانه آنها سوزانیده شد. خداوند بر وی وحی فرستاد که: همانا تو را یک مورچه گزید و تو گروهی را سوزانیدی که خداوند را تسبیح می گفتند!

۳۰۱۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ وَأَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، فَأَمَرَ بِقَرِيَةِ النَّمْلِ فَأَحْرَقَتْ ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ : أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقَتْ أُمَّةً مِنَ الْأُمَّمِ تُسَبِّحُ اللَّهَ ؟ » . [انظر : ۳۳۱۹ . أخرجه مسلم : ۲۲۴۱] .

۱۵۴- باب : حَرْقُ الدُّوْرِ وَالنَّخِيلِ

باب ۱۵۴: سوزانیدن خانه ها و درختان خرما

۳۰۲۰ - از قیس بن ابی حازم روایت است که گفت: جریر به من گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا مرا از موجودیت بتخانه ذی الخلصه راحت نمی سازید؟» و آن خانه ای بود و در قبیله خشمم که کعبه الیمانیه، نامیده می شد. جریر گفت: من با صد و پنجاه مرد سوارکار از قبیله احمس روانه شدم و آنها سوارکاران ماهری بودند. من به گونه ای استوار بر اسب نشسته نمی توانستم. آن حضرت با دست خود بر سینه ام زد (تا آن که اثر انگشتان وی را بر سینه ام مشاهده کردم و سپس گفت: «بارالها، او را استوار بدار و راهنما و راهیاب بگردان».

۳۰۲۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرٌ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ . وَكَانَ بَيْتًا فِي خَنْعَمٍ يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ ، قَالَ : فَأَنْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارَسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، قَالَ : وَكُنْتُ لَا أَتُبْتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثْرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : «اللَّهُمَّ بُيْتَهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا» . فَأَنْطَلَقْتُ إِلَيْهَا فَكَسَرْتُهَا وَحَرَقْتُهَا ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُخْبِرُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرْكُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أُجْرَبُ ، أَوْ أُجْرَبُ . قَالَ : فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرَجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [انظر : ۳۳۱۶ ، ۳۰۷۶ ، ۳۰۷۷ ، ۳۰۸۹ ، ۳۰۷۶ ، ۳۰۷۷ ، ۳۰۷۸ ، ۳۰۷۹ ، ۳۰۸۰ ، ۳۰۸۱ ، ۳۰۸۲ ، ۳۰۸۳ ، ۳۰۸۴ ، ۳۰۸۵ ، ۳۰۸۶ ، ۳۰۸۷ ، ۳۰۸۸ ، ۳۰۸۹ ، ۳۰۹۰ ، ۳۰۹۱ ، ۳۰۹۲ ، ۳۰۹۳ ، ۳۰۹۴ ، ۳۰۹۵ ، ۳۰۹۶ ، ۳۰۹۷ ، ۳۰۹۸ ، ۳۰۹۹ ، ۳۱۰۰ ، ۳۱۰۱ ، ۳۱۰۲ ، ۳۱۰۳ ، ۳۱۰۴ ، ۳۱۰۵ ، ۳۱۰۶ ، ۳۱۰۷ ، ۳۱۰۸ ، ۳۱۰۹ ، ۳۱۱۰ ، ۳۱۱۱ ، ۳۱۱۲ ، ۳۱۱۳ ، ۳۱۱۴ ، ۳۱۱۵ ، ۳۱۱۶ ، ۳۱۱۷ ، ۳۱۱۸ ، ۳۱۱۹ ، ۳۱۲۰ ، ۳۱۲۱ ، ۳۱۲۲ ، ۳۱۲۳ ، ۳۱۲۴ ، ۳۱۲۵ ، ۳۱۲۶ ، ۳۱۲۷ ، ۳۱۲۸ ، ۳۱۲۹ ، ۳۱۳۰ ، ۳۱۳۱ ، ۳۱۳۲ ، ۳۱۳۳ ، ۳۱۳۴ ، ۳۱۳۵ ، ۳۱۳۶ ، ۳۱۳۷ ، ۳۱۳۸ ، ۳۱۳۹ ، ۳۱۴۰ ، ۳۱۴۱ ، ۳۱۴۲ ، ۳۱۴۳ ، ۳۱۴۴ ، ۳۱۴۵ ، ۳۱۴۶ ، ۳۱۴۷ ، ۳۱۴۸ ، ۳۱۴۹ ، ۳۱۵۰ ، ۳۱۵۱ ، ۳۱۵۲ ، ۳۱۵۳ ، ۳۱۵۴ ، ۳۱۵۵ ، ۳۱۵۶ ، ۳۱۵۷ ، ۳۱۵۸ ، ۳۱۵۹ ، ۳۱۶۰ ، ۳۱۶۱ ، ۳۱۶۲ ، ۳۱۶۳ ، ۳۱۶۴ ، ۳۱۶۵ ، ۳۱۶۶ ، ۳۱۶۷ ، ۳۱۶۸ ، ۳۱۶۹ ، ۳۱۷۰ ، ۳۱۷۱ ، ۳۱۷۲ ، ۳۱۷۳ ، ۳۱۷۴ ، ۳۱۷۵ ، ۳۱۷۶ ، ۳۱۷۷ ، ۳۱۷۸ ، ۳۱۷۹ ، ۳۱۸۰ ، ۳۱۸۱ ، ۳۱۸۲ ، ۳۱۸۳ ، ۳۱۸۴ ، ۳۱۸۵ ، ۳۱۸۶ ، ۳۱۸۷ ، ۳۱۸۸ ، ۳۱۸۹ ، ۳۱۹۰ ، ۳۱۹۱ ، ۳۱۹۲ ، ۳۱۹۳ ، ۳۱۹۴ ، ۳۱۹۵ ، ۳۱۹۶ ، ۳۱۹۷ ، ۳۱۹۸ ، ۳۱۹۹ ، ۳۲۰۰ ، ۳۲۰۱ ، ۳۲۰۲ ، ۳۲۰۳ ، ۳۲۰۴ ، ۳۲۰۵ ، ۳۲۰۶ ، ۳۲۰۷ ، ۳۲۰۸ ، ۳۲۰۹ ، ۳۲۱۰ ، ۳۲۱۱ ، ۳۲۱۲ ، ۳۲۱۳ ، ۳۲۱۴ ، ۳۲۱۵ ، ۳۲۱۶ ، ۳۲۱۷ ، ۳۲۱۸ ، ۳۲۱۹ ، ۳۲۲۰ ، ۳۲۲۱ ، ۳۲۲۲ ، ۳۲۲۳ ، ۳۲۲۴ ، ۳۲۲۵ ، ۳۲۲۶ ، ۳۲۲۷ ، ۳۲۲۸ ، ۳۲۲۹ ، ۳۲۳۰ ، ۳۲۳۱ ، ۳۲۳۲ ، ۳۲۳۳ ، ۳۲۳۴ ، ۳۲۳۵ ، ۳۲۳۶ ، ۳۲۳۷ ، ۳۲۳۸ ، ۳۲۳۹ ، ۳۲۴۰ ، ۳۲۴۱ ، ۳۲۴۲ ، ۳۲۴۳ ، ۳۲۴۴ ، ۳۲۴۵ ، ۳۲۴۶ ، ۳۲۴۷ ، ۳۲۴۸ ، ۳۲۴۹ ، ۳۲۵۰ ، ۳۲۵۱ ، ۳۲۵۲ ، ۳۲۵۳ ، ۳۲۵۴ ، ۳۲۵۵ ، ۳۲۵۶ ، ۳۲۵۷ ، ۳۲۵۸ ، ۳۲۵۹ ، ۳۲۶۰ ، ۳۲۶۱ ، ۳۲۶۲ ، ۳۲۶۳ ، ۳۲۶۴ ، ۳۲۶۵ ، ۳۲۶۶ ، ۳۲۶۷ ، ۳۲۶۸ ، ۳۲۶۹ ، ۳۲۷۰ ، ۳۲۷۱ ، ۳۲۷۲ ، ۳۲۷۳ ، ۳۲۷۴ ، ۳۲۷۵ ، ۳۲۷۶ ، ۳۲۷۷ ، ۳۲۷۸ ، ۳۲۷۹ ، ۳۲۸۰ ، ۳۲۸۱ ، ۳۲۸۲ ، ۳۲۸۳ ، ۳۲۸۴ ، ۳۲۸۵ ، ۳۲۸۶ ، ۳۲۸۷ ، ۳۲۸۸ ، ۳۲۸۹ ، ۳۲۹۰ ، ۳۲۹۱ ، ۳۲۹۲ ، ۳۲۹۳ ، ۳۲۹۴ ، ۳۲۹۵ ، ۳۲۹۶ ، ۳۲۹۷ ، ۳۲۹۸ ، ۳۲۹۹ ، ۳۳۰۰ ، ۳۳۰۱ ، ۳۳۰۲ ، ۳۳۰۳ ، ۳۳۰۴ ، ۳۳۰۵ ، ۳۳۰۶ ، ۳۳۰۷ ، ۳۳۰۸ ، ۳۳۰۹ ، ۳۳۱۰ ، ۳۳۱۱ ، ۳۳۱۲ ، ۳۳۱۳ ، ۳۳۱۴ ، ۳۳۱۵ ، ۳۳۱۶ ، ۳۳۱۷ ، ۳۳۱۸ ، ۳۳۱۹ ، ۳۳۲۰ ، ۳۳۲۱ ، ۳۳۲۲ ، ۳۳۲۳ ، ۳۳۲۴ ، ۳۳۲۵ ، ۳۳۲۶ ، ۳۳۲۷ ، ۳۳۲۸ ، ۳۳۲۹ ، ۳۳۳۰ ، ۳۳۳۱ ، ۳۳۳۲ ، ۳۳۳۳ ، ۳۳۳۴ ، ۳۳۳۵ ، ۳۳۳۶ ، ۳۳۳۷ ، ۳۳۳۸ ، ۳۳۳۹ ، ۳۳۴۰ ، ۳۳۴۱ ، ۳۳۴۲ ، ۳۳۴۳ ، ۳۳۴۴ ، ۳۳۴۵ ، ۳۳۴۶ ، ۳۳۴۷ ، ۳۳۴۸ ، ۳۳۴۹ ، ۳۳۵۰ ، ۳۳۵۱ ، ۳۳۵۲ ، ۳۳۵۳ ، ۳۳۵۴ ، ۳۳۵۵ ، ۳۳۵۶ ، ۳۳۵۷ ، ۳۳۵۸ ، ۳۳۵۹ ، ۳۳۶۰ ، ۳۳۶۱ ، ۳۳۶۲ ، ۳۳۶۳ ، ۳۳۶۴ ، ۳۳۶۵ ، ۳۳۶۶ ، ۳۳۶۷ ، ۳۳۶۸ ، ۳۳۶۹ ، ۳۳۷۰ ، ۳۳۷۱ ، ۳۳۷۲ ، ۳۳۷۳ ، ۳۳۷۴ ، ۳۳۷۵ ، ۳۳۷۶ ، ۳۳۷۷ ، ۳۳۷۸ ، ۳۳۷۹ ، ۳۳۸۰ ، ۳۳۸۱ ، ۳۳۸۲ ، ۳۳۸۳ ، ۳۳۸۴ ، ۳۳۸۵ ، ۳۳۸۶ ، ۳۳۸۷ ، ۳۳۸۸ ، ۳۳۸۹ ، ۳۳۹۰ ، ۳۳۹۱ ، ۳۳۹۲ ، ۳۳۹۳ ، ۳۳۹۴ ، ۳۳۹۵ ، ۳۳۹۶ ، ۳۳۹۷ ، ۳۳۹۸ ، ۳۳۹۹ ، ۳۴۰۰ ، ۳۴۰۱ ، ۳۴۰۲ ، ۳۴۰۳ ، ۳۴۰۴ ، ۳۴۰۵ ، ۳۴۰۶ ، ۳۴۰۷ ، ۳۴۰۸ ، ۳۴۰۹ ، ۳۴۱۰ ، ۳۴۱۱ ، ۳۴۱۲ ، ۳۴۱۳ ، ۳۴۱۴ ، ۳۴۱۵ ، ۳۴۱۶ ، ۳۴۱۷ ، ۳۴۱۸ ، ۳۴۱۹ ، ۳۴۲۰ ، ۳۴۲۱ ، ۳۴۲۲ ، ۳۴۲۳ ، ۳۴۲۴ ، ۳۴۲۵ ، ۳۴۲۶ ، ۳۴۲۷ ، ۳۴۲۸ ، ۳۴۲۹ ، ۳۴۳۰ ، ۳۴۳۱ ، ۳۴۳۲ ، ۳۴۳۳ ، ۳۴۳۴ ، ۳۴۳۵ ، ۳۴۳۶ ، ۳۴۳۷ ، ۳۴۳۸ ، ۳۴۳۹ ، ۳۴۴۰ ، ۳۴۴۱ ، ۳۴۴۲ ، ۳۴۴۳ ، ۳۴۴۴ ، ۳۴۴۵ ، ۳۴۴۶ ، ۳۴۴۷ ، ۳۴۴۸ ، ۳۴۴۹ ، ۳۴۵۰ ، ۳۴۵۱ ، ۳۴۵۲ ، ۳۴۵۳ ، ۳۴۵۴ ، ۳۴۵۵ ، ۳۴۵۶ ، ۳۴۵۷ ، ۳۴۵۸ ، ۳۴۵۹ ، ۳۴۶۰ ، ۳۴۶۱ ، ۳۴۶۲ ، ۳۴۶۳ ، ۳۴۶۴ ، ۳۴۶۵ ، ۳۴۶۶ ، ۳۴۶۷ ، ۳۴۶۸ ، ۳۴۶۹ ، ۳۴۷۰ ، ۳۴۷۱ ، ۳۴۷۲ ، ۳۴۷۳ ، ۳۴۷۴ ، ۳۴۷۵ ، ۳۴۷۶ ، ۳۴۷۷ ، ۳۴۷۸ ، ۳۴۷۹ ، ۳۴۸۰ ، ۳۴۸۱ ، ۳۴۸۲ ، ۳۴۸۳ ، ۳۴۸۴ ، ۳۴۸۵ ، ۳۴۸۶ ، ۳۴۸۷ ، ۳۴۸۸ ، ۳۴۸۹ ، ۳۴۹۰ ، ۳۴۹۱ ، ۳۴۹۲ ، ۳۴۹۳ ، ۳۴۹۴ ، ۳۴۹۵ ، ۳۴۹۶ ، ۳۴۹۷ ، ۳۴۹۸ ، ۳۴۹۹ ، ۳۵۰۰ ، ۳۵۰۱ ، ۳۵۰۲ ، ۳۵۰۳ ، ۳۵۰۴ ، ۳۵۰۵ ، ۳۵۰۶ ، ۳۵۰۷ ، ۳۵۰۸ ، ۳۵۰۹ ، ۳۵۱۰ ، ۳۵۱۱ ، ۳۵۱۲ ، ۳۵۱۳ ، ۳۵۱۴ ، ۳۵۱۵ ، ۳۵۱۶ ، ۳۵۱۷ ، ۳۵۱۸ ، ۳۵۱۹ ، ۳۵۲۰ ، ۳۵۲۱ ، ۳۵۲۲ ، ۳۵۲۳ ، ۳۵۲۴ ، ۳۵۲۵ ، ۳۵۲۶ ، ۳۵۲۷ ، ۳۵۲۸ ، ۳۵۲۹ ، ۳۵۳۰ ، ۳۵۳۱ ، ۳۵۳۲ ، ۳۵۳۳ ، ۳۵۳۴ ، ۳۵۳۵ ، ۳۵۳۶ ، ۳۵۳۷ ، ۳۵۳۸ ، ۳۵۳۹ ، ۳۵۴۰ ، ۳۵۴۱ ، ۳۵۴۲ ، ۳۵۴۳ ، ۳۵۴۴ ، ۳۵۴۵ ، ۳۵۴۶ ، ۳۵۴۷ ، ۳۵۴۸ ، ۳۵۴۹ ، ۳۵۵۰ ، ۳۵۵۱ ، ۳۵۵۲ ، ۳۵۵۳ ، ۳۵۵۴ ، ۳۵۵۵ ، ۳۵۵۶ ، ۳۵۵۷ ، ۳۵۵۸ ، ۳۵۵۹ ، ۳۵۶۰ ، ۳۵۶۱ ، ۳۵۶۲ ، ۳۵۶۳ ، ۳۵۶۴ ، ۳۵۶۵ ، ۳۵۶۶ ، ۳۵۶۷ ، ۳۵۶۸ ، ۳۵۶۹ ، ۳۵۷۰ ، ۳۵۷۱ ، ۳۵۷۲ ، ۳۵۷۳ ، ۳۵۷۴ ، ۳۵۷۵ ، ۳۵۷۶ ، ۳۵۷۷ ، ۳۵۷۸ ، ۳۵۷۹ ، ۳۵۸۰ ، ۳۵۸۱ ، ۳۵۸۲ ، ۳۵۸۳ ، ۳۵۸۴ ، ۳۵۸۵ ، ۳۵۸۶ ، ۳۵۸۷ ، ۳۵۸۸ ، ۳۵۸۹ ، ۳۵۹۰ ، ۳۵۹۱ ، ۳۵۹۲ ، ۳۵۹۳ ، ۳۵۹۴ ، ۳۵۹۵ ، ۳۵۹۶ ، ۳۵۹۷ ، ۳۵۹۸ ، ۳۵۹۹ ، ۳۶۰۰ ، ۳۶۰۱ ، ۳۶۰۲ ، ۳۶۰۳ ، ۳۶۰۴ ، ۳۶۰۵ ، ۳۶۰۶ ، ۳۶۰۷ ، ۳۶۰۸ ، ۳۶۰۹ ، ۳۶۱۰ ، ۳۶۱۱ ، ۳۶۱۲ ، ۳۶۱۳ ، ۳۶۱۴ ، ۳۶۱۵ ، ۳۶۱۶ ، ۳۶۱۷ ، ۳۶۱۸ ، ۳۶۱۹ ، ۳۶۲۰ ، ۳۶۲۱ ، ۳۶۲۲ ، ۳۶۲۳ ، ۳۶۲۴ ، ۳۶۲۵ ، ۳۶۲۶ ، ۳۶۲۷ ، ۳۶۲۸ ، ۳۶۲۹ ، ۳۶۳۰ ، ۳۶۳۱ ، ۳۶۳۲ ، ۳۶۳۳ ، ۳۶۳۴ ، ۳۶۳۵ ، ۳۶۳۶ ، ۳۶۳۷ ، ۳۶۳۸ ، ۳۶۳۹ ، ۳۶۴۰ ، ۳۶۴۱ ، ۳۶۴۲ ، ۳۶۴۳ ، ۳۶۴۴ ، ۳۶۴۵ ، ۳۶۴۶ ، ۳۶۴۷ ، ۳۶۴۸ ، ۳۶۴۹ ، ۳۶۵۰ ، ۳۶۵۱ ، ۳۶۵۲ ، ۳۶۵۳ ، ۳۶۵۴ ، ۳۶۵۵ ، ۳۶۵۶ ، ۳۶۵۷ ، ۳۶۵۸ ، ۳۶۵۹ ، ۳۶۶۰ ، ۳۶۶۱ ، ۳۶۶۲ ، ۳۶۶۳ ، ۳۶۶۴ ، ۳۶۶۵ ، ۳۶۶۶ ، ۳۶۶۷ ، ۳۶۶۸ ، ۳۶۶۹ ، ۳۶۷۰ ، ۳۶۷۱ ، ۳۶۷۲ ، ۳۶۷۳ ، ۳۶۷۴ ، ۳۶۷۵ ، ۳۶۷۶ ، ۳۶۷۷ ، ۳۶۷۸ ، ۳۶۷۹ ، ۳۶۸۰ ، ۳۶۸۱ ، ۳۶۸۲ ، ۳۶۸۳ ، ۳۶۸۴ ، ۳۶۸۵ ، ۳۶۸۶ ، ۳۶۸۷ ، ۳۶۸۸ ، ۳۶۸۹ ، ۳۶۹۰ ، ۳۶۹۱ ، ۳۶۹۲ ، ۳۶۹۳ ، ۳۶۹۴ ، ۳۶۹۵ ، ۳۶۹۶ ، ۳۶۹۷ ، ۳۶۹۸ ، ۳۶۹۹ ، ۳۷۰۰ ، ۳۷۰۱ ، ۳۷۰۲ ، ۳۷۰۳ ، ۳۷۰۴ ، ۳۷۰۵ ، ۳۷۰۶ ، ۳۷۰۷ ، ۳۷۰۸ ، ۳۷۰۹ ، ۳۷۱۰ ، ۳۷۱۱ ، ۳۷۱۲ ، ۳۷۱۳ ، ۳۷۱۴ ، ۳۷۱۵ ، ۳۷۱۶ ، ۳۷۱۷ ، ۳۷۱۸ ، ۳۷۱۹ ، ۳۷۲۰ ، ۳۷۲۱ ، ۳۷۲۲ ، ۳۷۲۳ ، ۳۷۲۴ ، ۳۷۲۵ ، ۳۷۲۶ ، ۳۷۲۷ ، ۳۷۲۸ ، ۳۷۲۹ ، ۳۷۳۰ ، ۳۷۳۱ ، ۳۷۳۲ ، ۳۷۳۳ ، ۳۷۳۴ ، ۳۷۳۵ ، ۳۷۳۶ ، ۳۷۳۷ ، ۳۷۳۸ ، ۳۷۳۹ ، ۳۷۴۰ ، ۳۷۴۱ ، ۳۷۴۲ ، ۳۷۴۳ ، ۳۷۴۴ ، ۳۷۴۵ ، ۳۷۴۶ ، ۳۷۴۷ ، ۳۷۴۸ ، ۳۷۴۹ ، ۳۷۵۰ ، ۳۷۵۱ ، ۳۷۵۲ ، ۳۷۵۳ ، ۳۷۵۴ ، ۳۷۵۵ ، ۳۷۵۶ ، ۳۷۵۷ ، ۳۷۵۸ ، ۳۷۵۹ ، ۳۷۶۰ ، ۳۷۶۱ ، ۳۷۶۲ ، ۳۷۶۳ ، ۳۷۶۴ ، ۳۷۶۵ ، ۳۷۶۶ ، ۳۷۶۷ ، ۳۷۶۸ ، ۳۷۶۹ ، ۳۷۷۰ ، ۳۷۷۱ ، ۳۷۷۲ ، ۳۷۷۳ ، ۳۷۷۴ ، ۳۷۷۵ ، ۳۷۷۶ ، ۳۷۷۷ ، ۳۷۷۸ ، ۳۷۷۹ ، ۳۷۸۰ ، ۳۷۸۱ ، ۳۷۸۲ ، ۳۷۸۳ ، ۳۷۸۴ ، ۳۷۸۵ ، ۳۷۸۶ ، ۳۷۸۷ ، ۳۷۸۸ ، ۳۷۸۹ ، ۳۷۹۰ ، ۳۷۹۱ ، ۳۷۹۲ ، ۳۷۹۳ ، ۳۷۹۴ ، ۳۷۹۵ ، ۳۷۹۶ ، ۳۷۹۷ ، ۳۷۹۸ ، ۳۷۹۹ ، ۳۸۰۰ ، ۳۸۰۱ ، ۳۸۰۲ ، ۳۸۰۳ ، ۳۸۰۴ ، ۳۸۰۵ ، ۳۸۰۶ ، ۳۸۰۷ ، ۳۸۰۸ ، ۳۸۰۹ ، ۳۸۱۰ ، ۳۸۱۱ ، ۳۸۱۲ ، ۳۸۱۳ ، ۳۸۱۴ ، ۳۸۱۵ ، ۳۸۱۶ ، ۳۸۱۷ ، ۳۸۱۸ ، ۳۸۱۹ ، ۳۸۲۰ ، ۳۸۲۱ ، ۳۸۲۲ ، ۳۸۲۳ ، ۳۸۲۴ ، ۳۸۲۵ ، ۳۸۲۶ ، ۳۸۲۷ ، ۳۸۲۸ ، ۳۸۲۹ ، ۳۸۳۰ ، ۳۸۳۱ ، ۳۸۳۲ ، ۳۸۳۳ ، ۳۸۳۴ ، ۳۸۳۵ ، ۳۸۳۶ ، ۳۸۳۷ ، ۳۸۳۸ ، ۳۸۳۹ ، ۳۸۴۰ ، ۳۸۴۱ ، ۳۸۴۲ ، ۳۸۴۳ ، ۳۸۴۴ ، ۳۸۴۵ ، ۳۸۴۶ ، ۳۸۴۷ ، ۳۸۴۸ ، ۳۸۴۹ ، ۳۸۵۰ ، ۳۸۵۱ ، ۳۸۵۲ ، ۳۸۵۳ ، ۳۸۵۴ ، ۳۸۵۵ ، ۳۸۵۶ ، ۳۸۵۷ ، ۳۸۵۸ ، ۳۸۵۹ ، ۳۸۶۰ ، ۳۸۶۱ ، ۳۸۶۲ ، ۳۸۶۳ ، ۳۸۶۴ ، ۳۸۶۵ ، ۳۸۶۶ ، ۳۸۶۷ ، ۳۸۶۸ ، ۳۸۶۹ ، ۳۸۷۰ ، ۳۸۷۱ ، ۳۸۷۲ ، ۳۸۷۳ ، ۳۸۷۴ ، ۳۸۷۵ ، ۳۸۷۶ ، ۳۸۷۷ ، ۳۸۷۸ ، ۳۸۷۹ ، ۳۸۸۰ ، ۳۸۸۱ ، ۳۸۸۲ ، ۳۸۸۳ ، ۳۸۸۴ ، ۳۸۸۵ ، ۳۸۸۶ ، ۳۸۸۷ ، ۳۸۸۸ ، ۳۸۸۹ ، ۳۸۹۰ ، ۳۸۹۱ ، ۳۸۹۲ ، ۳۸۹۳ ، ۳۸۹۴ ، ۳۸۹۵ ، ۳۸۹۶ ، ۳۸۹۷ ، ۳۸۹۸ ، ۳۸۹۹ ، ۳۹۰۰ ، ۳۹۰۱ ، ۳۹۰۲ ، ۳۹۰۳ ، ۳۹۰۴ ، ۳۹۰۵ ، ۳۹۰۶ ، ۳۹۰۷ ، ۳۹۰۸ ، ۳۹۰۹ ، ۳۹۱۰ ، ۳۹۱۱ ، ۳۹۱۲ ، ۳۹۱۳ ، ۳۹۱۴ ، ۳۹۱۵ ، ۳۹۱۶ ، ۳۹۱۷ ، ۳۹۱۸ ، ۳۹۱۹ ، ۳۹۲۰ ، ۳۹۲۱ ، ۳۹۲۲ ، ۳۹۲۳ ، ۳۹۲۴ ، ۳۹۲۵ ، ۳۹۲۶ ، ۳۹۲۷ ، ۳۹۲۸ ، ۳۹۲۹ ، ۳۹۳۰ ، ۳۹۳۱ ، ۳۹۳۲ ، ۳۹۳۳ ، ۳۹۳۴ ، ۳۹۳۵ ، ۳۹۳۶ ، ۳۹۳۷ ، ۳۹۳۸ ، ۳۹۳۹ ، ۳۹۴۰ ، ۳۹۴۱ ، ۳۹۴۲ ، ۳۹۴۳ ، ۳۹۴۴ ، ۳۹۴۵ ، ۳۹۴۶ ، ۳۹۴۷ ، ۳۹۴۸ ، ۳۹۴۹ ، ۳۹۵۰ ، ۳۹۵۱ ، ۳۹۵۲ ، ۳۹۵۳ ، ۳۹۵۴ ، ۳۹۵۵ ، ۳۹۵۶ ، ۳۹۵۷ ، ۳۹۵۸ ، ۳۹۵۹ ، ۳۹۶۰ ، ۳۹۶۱ ، ۳۹۶۲ ، ۳۹۶۳ ، ۳۹۶۴ ، ۳۹۶۵ ، ۳۹۶۶ ، ۳۹۶۷ ، ۳۹۶۸ ، ۳۹۶۹ ، ۳۹۷۰ ، ۳۹۷۱ ، ۳۹۷۲ ، ۳۹۷۳ ، ۳۹۷۴ ، ۳۹۷۵ ، ۳۹۷۶ ، ۳۹۷۷ ، ۳۹۷۸ ، ۳۹۷۹ ، ۳۹۸۰ ، ۳۹۸۱ ، ۳۹۸۲ ، ۳۹۸۳ ، ۳۹۸۴ ، ۳۹۸۵ ، ۳۹۸۶ ، ۳۹۸۷ ، ۳۹۸۸ ، ۳۹۸۹ ، ۳۹۹۰ ، ۳۹۹۱ ، ۳۹۹۲ ، ۳۹۹۳ ، ۳۹۹۴ ، ۳۹۹۵ ، ۳۹۹۶ ، ۳۹۹۷ ، ۳۹۹۸ ، ۳۹۹۹ ، ۴۰۰۰ ، ۴۰۰۱ ، ۴۰۰۲ ، ۴۰۰۳ ، ۴۰۰۴ ، ۴۰۰۵ ، ۴۰۰۶ ، ۴۰۰۷ ، ۴۰۰۸ ، ۴۰۰۹ ، ۴۰۱۰ ، ۴۰۱۱ ، ۴۰۱۲ ، ۴۰۱۳ ، ۴۰۱۴ ، ۴۰۱۵ ، ۴۰۱۶ ، ۴۰۱۷ ، ۴۰۱۸ ، ۴۰۱۹ ، ۴۰۲۰ ، ۴۰۲۱ ، ۴۰۲۲ ، ۴۰۲۳ ، ۴۰۲۴ ، ۴۰۲۵ ، ۴۰۲۶ ، ۴۰۲۷ ، ۴۰۲۸ ، ۴۰۲۹ ، ۴۰۳۰ ، ۴۰۳۱ ، ۴۰۳۲ ، ۴۰۳۳ ، ۴۰۳۴ ، ۴۰۳۵ ، ۴۰۳۶ ، ۴۰۳۷ ، ۴۰۳۸ ، ۴۰۳۹ ، ۴۰۴۰ ، ۴۰۴۱ ، ۴۰۴۲ ، ۴۰۴۳ ، ۴۰۴۴ ، ۴۰۴۵ ، ۴۰۴۶ ، ۴۰۴۷ ، ۴۰۴۸ ، ۴۰۴۹ ، ۴۰۵۰ ، ۴۰۵۱ ، ۴۰۵۲ ، ۴۰۵۳ ، ۴۰۵۴ ، ۴۰۵۵ ، ۴۰۵۶ ، ۴۰۵۷ ، ۴۰۵۸ ، ۴۰۵۹ ، ۴۰۶۰ ، ۴۰۶۱ ، ۴۰۶۲ ، ۴۰۶۳ ، ۴۰۶۴ ، ۴۰۶۵ ، ۴۰۶۶ ، ۴۰۶۷ ، ۴۰۶۸ ، ۴۰۶۹ ، ۴۰۷۰ ، ۴۰۷۱ ، ۴۰۷۲ ، ۴۰۷۳ ، ۴۰۷۴ ، ۴۰۷۵ ، ۴۰۷۶ ، ۴۰۷۷ ، ۴۰۷۸ ، ۴۰۷۹ ، ۴۰۸۰ ، ۴۰۸۱ ، ۴۰۸۲ ، ۴۰۸۳ ، ۴۰۸۴ ، ۴۰۸۵ ، ۴۰۸۶ ، ۴۰۸۷ ، ۴۰۸۸ ، ۴۰۸۹ ، ۴۰۹۰ ، ۴۰۹۱ ، ۴۰۹۲ ، ۴۰۹۳ ، ۴۰۹۴ ، ۴۰۹۵ ، ۴۰۹۶ ، ۴۰۹۷ ، ۴۰۹۸ ، ۴۰۹۹ ، ۴۱۰۰ ، ۴۱۰۱ ، ۴۱۰۲ ، ۴۱۰۳ ، ۴۱۰۴ ، ۴۱۰۵ ، ۴۱۰۶ ، ۴۱۰۷ ، ۴۱۰۸ ، ۴۱۰۹ ، ۴۱۱۰ ، ۴۱۱۱ ، ۴۱۱۲ ، ۴۱۱۳ ، ۴۱۱۴ ، ۴۱۱۵ ، ۴۱۱۶ ، ۴۱۱۷ ، ۴۱۱۸ ، ۴۱۱۹ ، ۴۱۲۰ ، ۴۱۲۱ ، ۴۱۲۲ ، ۴۱۲۳ ، ۴۱۲۴ ، ۴۱۲۵ ، ۴۱۲۶ ، ۴۱۲۷ ، ۴۱۲۸ ، ۴۱۲۹ ، ۴۱۳۰ ، ۴۱۳۱ ، ۴۱۳۲ ، ۴۱۳۳ ، ۴۱۳۴ ، ۴۱۳۵ ، ۴۱۳۶ ، ۴۱۳۷ ، ۴۱۳۸ ، ۴۱۳۹ ، ۴۱۴۰ ، ۴۱۴۱ ، ۴۱۴۲ ، ۴۱۴۳ ، ۴۱۴۴ ، ۴۱۴۵ ، ۴۱۴۶ ، ۴۱۴۷ ، ۴۱۴۸ ، ۴۱۴۹ ، ۴۱۵۰ ، ۴۱۵۱ ، ۴۱۵۲ ، ۴۱۵۳ ، ۴۱۵۴ ، ۴۱۵۵ ، ۴۱۵۶ ، ۴۱۵۷ ، ۴۱۵۸ ، ۴۱۵۹ ، ۴۱۶۰ ، ۴۱۶۱ ،

ماجرا آگاه گردند.

فرستاده جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که بدین سو نیامده‌ام تا بتخانه را زمانی ترک کردم که به شکل کالبد میان‌خالی شتر درآمده بود، یا گفت: به شکل شتر سیاه گرگین (راوی می‌گوید) آن حضرت بر اسپان و سوارکاران قبیله اَحْمَس دعای برکت کرد و (این دعا را) پنج بار تکرار نمود.

۳۰۲۱- از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درختان خرماى بنی نضیر را سوزانید.

۳۰۲۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : حَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ تَحْلِيَّ بَنِي النَّضِيرِ . [راجع: ۲۳۲۶ .
اخرجه مسلم : ۱۷۴۶] .

۱۰۵- باب : قَتْلُ الْمُشْرِكِ النَّائِمِ

باب ۱۵۵: کشتن مشرک در خواب

۳۰۲۲- از ابواسحق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به قصد کشتن ابورافع فرستاد و مردی از ایشان به قلعه آنها درآمد. آن مرد گفت: من در موضع نگهداری حیواناتشان در آمدم. آنها دروازه قلعه را بستند، سپس خیشان گم شد و به جستجوی آن برآمدند. من هم در میان ایشان برآمدم تا به ایشان بنمایم که من هم خر را جستجو می‌کنند. آنها خر را یافتند و به قلعه درآمدند. من هم در آمدم و شب بود که دروازه قلعه را بستند و کلیدها را در روزنی گذاشتند که من می‌دیدم. چون خوابیدند، کلیدها را گرفتم و دروازه قلعه را گشودم. سپس بر او درآمدم و گفتم: ای ابورافع، وی جواب مرا داد، من به سوی آواز وی رفتم و ضربه‌ای بر او وارد کردم. فریاد وی

۳۰۲۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ابْنِ أَبِي زَائِدَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ لِيَقْتُلُوهُ ، فَأَنْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَدَخَلَ حَصْنَهُمْ ، قَالَ : فَدَخَلْتُ فِي مَرِيضٍ دَوَابَّ لَهُمْ ، قَالَ : وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحَصْنِ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَدَّوْا حِمَارًا لَهُمْ ، فَخَرَجُوا يَطْلُبُونَهُ ، فَخَرَجْتُ فِيمَنْ خَرَجَ ، أُرِيهِمْ أَنَّنِي أَطْلُبُهُ مَعَهُمْ ، فَوَجَدُوا الْحِمَارَ فَدَخَلُوا وَدَخَلْتُ ، وَأَغْلَقُوا بَابَ الْحَصْنِ لَيْلًا ، فَوَضَعُوا الْمِفَاتِيحَ فِي كُوَّةٍ حَيْثُ أَرَاهَا ، فَلَمَّا نَامُوا أَخَذْتُ الْمِفَاتِيحَ ، فَفَتَحْتُ بَابَ الْحَصْنِ ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، فَأَجَابَنِي ، فَتَعَمَّدْتُ الصَّوْتَ فَضَرَبْتُهُ فَصَاحَ ، فَخَرَجْتُ ثُمَّ جِئْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ كَأَنِّي مُغِيثٌ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، وَغَيَّرْتُ صَوْتِي ، فَقَالَ : مَا لَكَ لَا مَلَكَ الْوَيْلُ ، قُلْتُ : مَا شَأْنُكَ ؟ قَالَ : لَا أَدْرِي مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ فَضَرَبْتَنِي ، قَالَ : فَوَضَعْتُ

برآمد. من برآمدم، سپس نزد او رفتم، گویا به کمکش شتافته‌ام، و گفتم: ای ابورافع، و آواز را تغییر دادم. گفت: چه می‌خواهی، وای بر مادر تو. گفتم: تو را چه شده است؟ گفت: نمی‌دانم، کسی بر من درآمد و مرا ضربه زد. سپس شمشیرم را بر شکمش نهادم و با شدت آن را فرو بردم تا آن‌که به استخوان رسید، پس از آن دهشت زده برآمدم و به سوی نردبانی رفتم که در آن‌جا نهاده شده بود تا از آن فرود آیم، ناگاه بر زمین افتادم و پایم آسیب دید. بعد نزد یاران خود رفتم و گفتم: من امشب از این‌جا نمی‌روم تا آواز نوحه زنی را نشنوم و از آن‌جا نرفتم تا آن‌که آواز نوحه‌گرهای ابورافع تاجر مردم حجاز را شنیدم. سپس برخاستم و درد و ناراحتی نداشتم تا آن‌که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و ایشان را از جریان آگاه کردیم.

۳۰۲۳ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) گروهی از انصار را به سوی ابورافع فرستاد و عبدالله بن عتیک شبی به خانه‌اش درآمد و او را در حال خواب کشت.

باب ۱۵۶: رویارویی با دشمن را آرزو نکنید

۳۰۲۴ - از موسی بن عقبه روایت است که سالم ابوالنضر مولای عمر بن عبیدالله گفت: من کتاب عمر ابن عبیدالله بودم. عبدالله بن ابی اوفی، آن‌گاه که به جنگ (خوارج) حروریه، می‌رفت به عمر ابن عبیدالله نامه نوشت، من آن نامه را خواندم و در آن آمده بود: همانا

سَئِفِي فِي بَطْنِي، ثُمَّ تَحَامَلْتُ عَلَيْهِ حَتَّى قَرَعْتُ الْعَظْمَ، ثُمَّ خَرَجْتُ وَأَنَا دَهْشٌ، فَاتَيْتُ سُلْمًا لَهُمْ لِأَنْزِلَ مِنْهُ فَوَقَعْتُ، فَوَيْتُّ رَجُلِي، فَخَرَجْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِبَارِحٍ حَتَّى أَسْمَعَ النَّاعِيَةَ، فَمَا بَرِحْتُ حَتَّى سَمِعْتُ نَعَايَا أَبِي رَافِعٍ تَاجِرِ أَهْلِ الْحِجَازِ، قَالَ: فَقُمْتُ وَمَا بِي قَلْبَةً، حَتَّى آتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتَاهُ. [انظر: ۴۳۰۲۳، ۴۴۰۳۸، ۴۴۰۳۹].

۳۰۲۳ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْطًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ بَيْتَهُ لَيْلًا، فَقَتَلَهُ وَهُوَ نَائِمٌ. [راجع: ۳۰۲۲].

۱۵۶- باب: لا تَمْنُوا لِقَاءَ الْعَدُوِّ

۳۰۲۴ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ يُوسُفَ الْبُرَيْعِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْفَزَارِيُّ، عَنِ مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ أَبُو النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ، كُنْتُ كَاتِبًا لَهُ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، حِينَ خَرَجَ إِلَى الْحَرُورِيِّ، فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا فِيهِ: إِنَّ

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در یکی از روزهایی که با دشمن مواجه شد، انتظار کشید تا آفتاب میلان نماید (هنگام زوال فرارسد).

۳۰۲۵ - (به ادامه حدیث مذکور) آن حضرت سپس در میان مردم ایستاد و فرمود: «ای مردم، ملاقات با دشمن را آرزو نکنید، و از خداوند عافیت بخواهید و آن گاه که با دشمن رویاروی شوید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرها است» و سپس گفت: «بارالها» ای فرود آورنده کتاب و روان کننده ابر و شکننده احزاب (کافران) آنها را منهزم گردان و ما را بر ایشان پیروز گردان». موسی بن عقبه گفته است: سالم ابوالنضر گفت: من نزد عمر بن عبیدالله کاتب بودم و نامه عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنه) به وی رسید که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «رویاری با دشمن را آرزو نکنید».

۳۰۲۶ - از اَعْرَج و از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «رویاری با دشمن را آرزو نکنید و چون با آنها مقابل شدید، شکیبیا باشید».

باب ۱۵۷: جنگ، فریب است

۳۰۲۷ - از هَمَام - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خسرو (پادشاه فارس) هلاک می شود و پس از وی خسروی نمی ماند و قیصر (پادشاه روم) هلاک می شود و پس از وی قیصری نمی ماند و گنجینه های آنها در راه خدا قسمت می شود.

۳۰۲۸ - (به سند حدیث قبل) و آن حضرت،

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا الْعَدُوَّ، أَنْتَظَرَ حَتَّى مَالَتْ الشَّمْسُ. [راجع: ۲۸۱۸، أخرجه مسلم: ۱۷۴۲، مع الحديث الآتي].

۳۰۲۵ - ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوا اللِّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ، فَاصْبِرُوا وَعَلِّمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، وَمُجْرِي السَّحَابِ، وَهَازِمِ الْأَحْزَابِ اهْزِمْهُمْ، وَأَنْصُرْنَا عَلَيْهِمْ».

وَقَالَ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ أَبُو النَّضْرِ: كُنْتُ كَاتِبًا لِعُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَأَتَاهُ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ». [راجع: ۲۹۳۳ و ۲۸۱۸، انظر في الترمذي باب ۸، أخرجه مسلم: ۱۷۴۲، مع الحديث السابق].

۳۰۲۶ - وَقَالَ أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا». [انظر في الترمذي باب ۸، أخرجه مسلم: ۱۷۴۱].

باب ۱۵۷: الْحَرْبُ خُدْعَةٌ

۳۰۲۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «هَلَكَ كَسْرِيُّ، ثُمَّ لَا يَكُونُ كَسْرِيُّ بَعْدَهُ، وَقَيْصَرٌ لِيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لَا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ، وَلْتَقَسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [انظر: ۳۶۱۸، ۳۶۱۹، ۳۶۲۰، أخرجه مسلم: ۲۹۱۸].

۳۰۲۸ - وَسَمَّى الْحَرْبَ خُدْعَةً. [انظر: ۳۰۲۹، أخرجه

مسلم : ۱۷۴۰] .

جنگ را، فریب نامید.

۳۰۲۹ - از هَمَام بن مَثَبه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «جنگ، فریب است».

۳۰۲۹- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَصْرَمَ [اسْمُهُ: بُورُ الْمُرُوزِيُّ]: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَامِ بْنِ مَثَبَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: سَمَى النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم الْحَرْبَ خَدَعَةً. [راجع:

۳۰۲۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۰] .

۳۰۳۰- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عِيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو، سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «الْحَرْبُ خَدَعَةٌ». [أخرجه مسلم : ۱۷۳۹] .

۱۵۸- باب : الْكُذْبِ فِي الْحَرْبِ

باب ۱۵۸: دروغ در جنگ

۳۰۳۱ - از عَمْرُو بن دینار روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را یکسر کند؟ همانا وی خدا و رسول او را اذیت کرده است».

۳۰۳۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سَفِيَانٌ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ».

محمد بن مَسْلَمَه گفت: آیا می خواهی که او را بکشم یا رسول الله؟ فرمود: «آری» جابر گفت: محمد بن مَسْلَمَه نزد کعب رفت و گفت: به تحقیق این مرد - یعنی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - ما را به رنج انداخت و از ما صدقه می طلبد.

قال مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ: أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قال: فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا - يَعْنِي النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم - قَدْ عَنَانَا وَسَأَلَنَا الصَّدَقَةَ، قال: وَأَيْضًا، وَاللَّهِ لَتَمَلَّنُهُ، قال: فَإِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ فَتَكَرَّرَ أَنْ نَدْعَهُ، حَتَّى نُنْظُرَ إِلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُهُ، قال: فَلَمْ يَزَلْ يَكَلِّمُهُ حَتَّى اسْتَمَكَنَّ مِنْهُ فَقَتَلَهُ. [راجع : ۲۵۱۰، أخرجه مسلم : ۱۸۰ مطولاً] .

کعب گفت: و شما نیز به خداوند سوگند که از وی به ستوه خواهید آمد. محمد بن مسلمه گفت: همانا از وی پیروی کرده ایم و ناخوش می دانیم که او را ترک کنیم، تا آن که ببینیم کار وی به کجا می کشد.

جابر گفت: محمد بن مَسْلَمَه پیوسته به سخنان خود ادامه داد تا آن که فرصت آن یافت که او را بکشد.

۱۵۹- باب : الْفَتَنُ بَاهِلِ الْحَرْبِ

باب ۱۵۹: ناگهان کشتن اهل حرب

۳۰۳۲ - از عمرو، از جابر روایت است که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که کار کعب بن اشرف را تمام کند؟»
 محمد بن مسلمه گفت: آیا می خواهی که او را بکشم؟ فرمود: «آری». گفت: پس اجازه بده چیزی بگویم (که او را بفرییم). فرمود: «تو را اجازه دادم».

۳۰۳۲- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُمَيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ : أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . قَالَ : فَأَذِّنْ لِي فَأَقُولُ ، قَالَ : « قَدْ فَعَلْتُ » . [راجع : ۲۵۱۰] .

۱۶۰- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ

الْإِحْتِيَالِ وَالْحَذَرِ ، مَعَ مَنْ تُخَشَى مَعْرَتُهُ

باب ۱۶۰: آنچه جایز است از حيله و حذر مقایسه کردن با کسی که از وی ترس شر و فساد می رود

۳۰۳۳ - از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) با ابی بن کعب، به سوی ابن صیاد (کاهن و ساحر) روانه شد. به آن حضرت خبر داده شده بود که وی در میان درختان خرما است. وقتی رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) وارد نخلستان وی شد، خودش را در پناه درختان خرما پنهان کرد، ابن صیاد در زیر چادری (آرمیده) بود و آواز نامفهومی از وی بیرون می شد. مادر ام صیاد که رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) را دید گفت: ای صاف، این است محمد. ابن صیاد از جا برجست. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مادرش او را به حالش می گذاشت، خودش را ظاهر می کرد».

۳۰۳۳- قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُمَيْلٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : انْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أَبِي بَنُ كَعْبٍ ، قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ فَحَدَّثَتْ بِهِ فِي نَخْلٍ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّخْلَ ، طَفِقَ يَتَّقِي بِجَذْوَعِ النَّخْلِ ، وَأَبْنُ صَيَّادٍ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، قَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا صَافُ هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَوَثَّبَ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ تَرَكَتُهُ بَيْنَ » . [راجع : ۱۳۵۵ . أخرجه مسلم : ۲۹۳۱] .

۱۶۱- باب : الرَّجْزِ فِي الْحَرْبِ

وَرَفْعِ الصَّوْتِ فِي حَفْرِ الْخَنْدَقِ

باب ۱۶۱: رجز خوانی در جنگ و بلند کردن آواز در کندن خندق

در این باب سَهْل و انس از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) روایت کرده‌اند و یزید از سلمه روایت کرده است.

۳۰۳۴- از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) را در روز جنگ خندق دیدم که خاک حمل می‌کرد تا آن که روی سینه وی را خاک پوشانیده بود و آن حضرت مردی پرموی بود. و در آن حال رجز عبدالله [بن رواحه] را می‌خواند:

بارالها، اگر راهنمایی تو نمی‌بود راهیاب نمی‌شدیم و نه صدقه می‌کردیم و نه نماز می‌گزاردیم

آرامش خود را بر ما نازل کن و در برابر دشمن ما را ثابت قدم گردان
همانا دشمنان بر ما شوریدند اگر فتنه انگیزی
کنند از آن ابا می‌ورزیم
و آن حضرت با خواندن رجز صدای خود را بلند می‌کرد.

باب ۱۶۲: کسی که بر اسب، استوار نشسته نمی‌تواند

۳۰۳۵- از قیس روایت است که جریر (رضی الله عنه) گفت: از آن روزی که اسلام آورده‌ام، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) مرا از انجام خواسته‌هایم بازداشت و مرا ندید مگر آن که بر رویم تبسم کرد.

۳۰۳۶- [به ادامه حدیث قبل] نزد آن حضرت شکایت کردم که استوار بر اسب نشسته نمی‌توانم، بادست خویش بر سینه‌ام زد و گفت: «بارالها، استوارش بدار و راهنما و راهیابش

فیه سَهْلٌ وَأَنَّسٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۲۸۳۴، ۳۷۹۷].
وَقِيَهُ يَزِيدٌ عَنْ سَلْمَةَ [راجع: ۴۱۹۶].

۳۰۳۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ، وَهُوَ يُقْلِعُ السَّرَابَ حَتَّى وَارَى السَّرَابَ شَعْرَ صَدْرِهِ، وَكَانَ رَجُلًا كَثِيرَ الشَّعْرِ، وَهُوَ يَرْجُزُ بِرَجَزِ عَبْدِ اللَّهِ:

«اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا هَتَدَيْنَا وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا وَكَيْتَ الْأَقْدَامِ إِنْ لَأَقَيْنَا
إِنَّ الْأَعْدَاءَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةَ آيَاتِنَا»

يَرْقِعُ بِهَا صَوْتَهُ. [راجع: ۲۸۳۶. أخرجه مسلم: ۱۸۰۳، بدون ذكر عبد الله و ثبت و بلفظ يابض بطنه].

۱۶۲- باب: مَنْ لَا يَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ

۳۰۳۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَا حَاجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مِنْذُ أُسَلِّمْتُ، وَلَا رَأَيْتُ إِلَّا تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ. [الظر: ۳۸۲۲، ۶۰۹۰. أخرجه مسلم: ۲۴۷۵].

۳۰۳۶- وَلَقَدْ شَكَّوْتُ إِلَيْهِ إِنِّي لَا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَضَرَبَ يَدَهُ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا». [راجع: ۳۰۲۰. أخرجه مسلم: ۲۴۷۵].

بگردان».

۱۶۳- باب : دَوَاءِ الْجُرْحِ

بِإِحْرَاقِ الْحَصِيرِ ،

وَعَسَلِ الْمَرَّةِ عَنِ أَيِّهَا الدَّمُ عَنْ وَجْهِهِ ، وَحَمَلِ الْمَاءِ فِي التَّرْسِ .

۳۰۳۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ قَالَ : سَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ رضي الله عنه : بَأَيِّ شَيْءٍ دُوِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ؟ فَقَالَ : مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، كَانَ عَلَيَّ يُجِيءُ بِالْمَاءِ فِي تَرْسِهِ ، وَكَأَنَّهُ - يَعْنِي فَاطِمَةَ - تَفْسِلُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَأَخَذَ حَصِيرًا فَأَحْرَقَ ، ثُمَّ حَشَى بِهِ جُرْحَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم . [راجع: ۲۴۳. أخرجه مسلم: ۱۷۹۰ بزيادة].

باب ۱۶۳: درمان زخم با سوزانیدن بوريا و شستن زن، خون را از روی پدر خویش و آوردن آب در سپر.

۳۰۳۷ - از سُفیان روایت است که ابو حازم گفته: مردم از سهل بن سَعَدِ السَّاعِدِي سؤال کردند که با چه چیز زخم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در جنگ اُحُد) درمان شد؟ وی گفت: در میان مردم داناتری از من نمانده است، چنان بود که علی در سپر خود آب می آورد، و بود - یعنی فاطمه - که خون را از روی آن حضرت می شست. و بوریایی سوزانیده شد و با سوخته آن زخم رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) پر کرده شد.

۱۶۴- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ

التَّنَازُعِ وَالْإِخْتِلَافِ فِي الْحَرْبِ ، وَعَقُوبَةِ مَنْ عَصَى إِمَامَهُ

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۶] .
قال قتادة: الرِّيحُ: الْحَرْبُ .

باب ۱۶۴: آن چه ناخوشایند است از خصومت و اختلاف در جنگ و مجازات کسی که از امر امام خود سرکشی کند

و خداوند تعالی فرموده است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که در این صورت بزدل شوید و برود دولت (و قوت) شما» (الأنفال: ۴۶). و قتاده گفته است: لفظ - الرِّيحُ به معنی جنگ است (یعنی جنگ شما به سبب اختلاف آراء تباه گردد).

۳۰۳۸ - از سعید بن ابی بُرْدَه، از پدر وی روایت است که جد وی (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مُعَاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و فرمود: «بر مردم آسان گیرید و سخت مگیرید و بشارت دهید و نگریزانید و موافقت

۳۰۳۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بَعَثَ مُعَاذًا وَأَبَا مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ ، قَالَ : «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرًا ، وَيُسْرًا وَلَا تُنْفِرًا ، وَتَطَوَّعًا وَلَا تَخْتَلَفًا» . [راجع: ۲۲۶۱. أخرجه مسلم: ۱۷۳۳، وقصة البعث في الإمارة ۱۵ وهو مطرولاً

باختلاف فی الأثرية ۷۰ .

کنید و مخالفت نکنید».

۳۰۳۹ - از ابوسعحاق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ اُمّد، عبدالله بن جبیر را بر پنجاه مرد پیاده (تیرانداز) فرمانده تعیین کرد و فرمود: «اگر شما دیدید که پزندگان ما را می ربایند، باید از جای خود تکان نخورید تا آن که کسی را نزد شما بفرستم. و اگر دیدید که دشمن را شکست داده ایم و می گریزند، از جای خود تکان نخورید، تا آن که کسی را نزد شما بفرستم» پس کافران را شکست داد.

براء می گوید: به خدا سوگند که زنان مشرکان را در حال فرار چنان دیدم که دامنه های خویش را بر زده بودند و خلخالها و ساقهایشان نمودار بود و سپس افراد عبدالله بن جبیر گفتند: غنیمت، ای مردم غنیمت را بگیرید. یاران شما غالب آمدند، منتظر چه می باشید؟

عبدالله بن جبیر گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای شما چه گفته است؟ گفتند: به خدا سوگند که به سوی مردم می رویم و غنیمت خود را می گیریم.

چون جلو رفتند، رویهایشان برگردانیده شد و هزیمت کنان به سوی مردم آمدند، و آن هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ایشان را در آخرین گروه نزد خود فرا می خواند، و همراه پیامبر به جز دوازده نفر، کسی باقی نمانده بود! و کافران هفتاد نفر ما را شهید کرده بودند. در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی در

۳۰۳۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ - وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلًا - عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ فَقَالَ : « إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخَطَّفْنَا الطَّيْرَ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَانَاهُمْ ، فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ » .

فَهَزَمُوهُمْ ، قَالَ : فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ ، قَدْ بَدَتْ خَلَائِلُهُنَّ وَأَسْوَفُهُنَّ ، رَافِعَاتٌ ثِيَابَهُنَّ .
فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ : الْغَنِيمَةُ أَيُّ قَوْمِ الْغَنِيمَةِ ، ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ ؟

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ : أَنْتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالُوا : وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنْصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ .

فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صَرَفَتْ وَجُوهَهُمْ فَأَقْبَلُوا مِنْهُمْ مِينَ ، فَذَلِكَ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي أَخْرَاهُمْ ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرَ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا ، فَأَصَابُوا مِئَةَ سَبْعِينَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً ، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلًا .

فَقَالَ أَبُو سُبَيْانَ : أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، فَنَهَاهُمْ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجِيبُوهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي ثَعْلَبَةَ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ قَالَ : أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ .

فَقَالَ : أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا ، فَمَا مَلَكَ عَمْرُ نَفْسَهُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، إِنَّ الدِّينَ عَدَدَتْ لِأَحْيَاءِ كُلُّهُمْ ، وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوؤُكَ .

۱- و آن دوازده نفر که در جنگ احد با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) باقی مانده بودند عبارت بودند از: ابوبکر و عمر و علی، و عبدالرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوام و ابوعبیده جراح و حباب بن منذر و سعد بن معاذ و اسعد بن خضیر (رضی الله عنهم)

قال : يَوْمَ يَوْمٍ بَدْرٍ ، وَالْحَرْبُ سَجَالٌ ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مَثَلَةً ، لَمْ أَمْرُ بِهَا وَلَمْ تَسُونِي ، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ : أَعْلُ هَيْلٍ ، أَعْلُ هَيْلٍ .

قال النبي ﷺ : «أَلَا تُجِيبُونَهُ» . قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا نَقُولُ ؟ قال : «قُولُوا : اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌ» .

قال : إِنَّ لَنَا الْعُزَى وَلَا عُزَى لَكُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلَا تُجِيبُونَهُ» . قال : قالوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا نَقُولُ ؟

قال : «قُولُوا : اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ» . [النظر : ۴۳۹۸۶ ، ۴۰۴۳ ، ۴۰۶۷ ، ۴۰۶۶ ، ۴۰۶۶] .

روز جنگ بدر، صد و چهل تن از مشرکین را از جنگ خارج کرده بودند که هفتاد نفرشان اسیر گشتند و هفتاد نفر دیگر کشته شدند.

سپس ابوسفیان گفت: آیا محمد (زنده) است در میان مردم. و سه بار تکرار کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردم را منع کرد که به وی پاسخ بدهند. سپس گفت: آیا پسر ابوقحافه (ابوبکر) در میان مردم است، و سه بار تکرار کرد. و بعد گفت: آیا پسر خطاب (عمر) در میان مردم است و سه مرتبه تکرار کرد. سپس نزد یاران خود برگشت.

ابوسفیان گفت: آن کسانی را که نام گرفته‌ام همانا کشته شده‌اند. عمر سخنانش را تحمل نتوانست و گفت: به خدا سوگند که دروغ گفתי، ای دشمن خدا، آنانی را که برشمردی همگی زنده‌اند و بقای آنها برایت سخت ناخوشایند است.

ابوسفیان گفت: این روز، در برابر روز بدر، و جنگ حالت دلورا دارد (پیروزی و شکست) و همانا شما در میان کشتگان خویش افرادی خواهید دید که مَثَلَهُ (یعنی گوش و بینی بریده) شده‌اند هرچند من بدین کار امر نکرده‌ام و نه هم این کار مرا ناخوش می‌آید و سپس به رجزخوانی آغاز کرد و گفت: سربلند باش، ای (بُت) هَیْل، سربلند باش ای هَیْل.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: آیا پاسخ او را نمی‌گویید؟ گفتند: یا رسول الله، چه جوابی بگوییم؟ فرمود: «بگویید که خداوند برتر و بزرگتر است».

ابوسفیان گفت: ما (بُت) عَزَا داریم و شما

عزاً ندارید.

پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا جواب وی را نمی دهید؟».

گفتند: یا رسول الله، چه جوابی بدهیم؟
فرمود: «بگوید: خداوند ما را یاری دهنده است و شما را یاری دهنده‌ای نیست».

۱۶۵- باب : إِذَا فَرَعُوا بِاللَّيْلِ

۳۰۴۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه ، قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ ، قَالَ : وَقَدْ فَرِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيْلَةً ، سَمِعُوا صَوْتًا ، قَالَ : فَتَلَقَّاهُمُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلَى قَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ عُرِيٍّ ، وَهُوَ مُتَقَلِّدُ سَيْفِهِ ، فَقَالَ : «لَمْ تُرَاعُوا لَمْ تُرَاعُوا» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «وَجَدْتُهُمْ بِحَرًّا» . يَعْنِي الْقَرَسَ . [راجع: ۲۶۲۷ . أخرجه مسلم: ۲۳۰۷].

باب ۱۶۵: اگر در شب مردم هراسان شوند
۳۰۴۰ - از حمّاد، از ثابت روایت است که انس(رضی الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) نیکوترین و سخی‌ترین و شجاع‌ترین مردم بود.
انس می‌گوید: مردم مدینه، شبی هراسان شدند، و آوازی شنیدند. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) که بر اسب بدون زین ابوظلحه سوار بود، پیشاپیش مردم رفت درحالی که شمشیر بر گردن آویخته بود و سپس فرمود: «هراسان نشوید، هراسان نشوید»

سپس رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آن را مانند دریا یافتم» یعنی اسب را (در هموار روی و تندروی).

۱۶۶- باب : مَنْ رَأَى الْعَدُوَّ

فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا صَبَّاحَاهُ ، حَتَّى يُسْمِعَ النَّاسَ

باب ۱۶۶: کسی که دشمن را ببیند و با صدای بلند بانگ زند: ای کمک، تا مردم بشنوند

۳۰۴۱ - از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سلمه گفت: از مدینه برآمدم و راهی غابه بودم تا آن که به راه کوه غابه رسیدم، در آنجا غلام عبدالرحمن بن عوف با من مواجه شد. به او گفتم: وای بر تو، تو را چه شده است؟ گفت: شتران شیرده پیامبر(صلی الله علیه وسلم) ربوده شده

۳۰۴۱- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ قَالَ : خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِنَيْبَةِ الْغَابَةِ لَقَيْتَنِي غُلامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، قُلْتُ : وَيْحَكَ مَا بَكَ ؟ قَالَ : أَخَذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ، قُلْتُ مَنْ أَخَذَهَا ؟ قَالَ : غَطَفَانُ

است. گفتم: کی آنها را ربود؟ گفت: غطفان و فزاره

من سه بار به آواز بلند بانگ زدم و آوازم را تا میان دو کوه مدینه رساندم که: کمک، کمک. سپس با شتاب رفتم تا بدیشان رسیدم. آنها شتران را ربوده بودند و بر ایشان تیر می انداختم و می گفتم:

منم پسر اکوع امروز، روز شکست و هلاکت کسانی است که شیر پستی و ذلت را از پستان مادر مکیده باشد شتران را از چنگشان رها نیدم پیش از آن که آب بنوشند، و شتران را به پیش راندم تا آن که با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مواجه شدم و گفتم: یا رسول الله: آن گروه (رباینده) تشنه اند و من آنها را به شتاب واداشتم از این که چیزی بنوشند. به تعقیب آنان کسانی را بفرست. آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، تو بر ایشان غالب آمدی، پس آسان بگیر. اکنون آنها در میان قوم خود پذیرایی می شوند» (یعنی به دیار خود رسیده اند).

باب ۱۶۷: کسی که به دشمن بگوید: این (تیر) را بگیر و من پسر فلانم

و سلمه گفته است: این (تیر) را بگیر و منم پسر اکوع.

۳۰۴۲ - از اسرائیل روایت است که ابواسحاق گفت: مردی از براء (رضی الله عنه) سؤال کرد و گفت: ای ابوعماره آیا در جنگ چنین پشت گردانیدی؟

براء گفت و من می شنیدم: اما رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در آن روز به دشمن پشت

وَفَزَارَةٌ، فَصَرَخَتْ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعَتْ مَا بَيْنَ لَابِتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهُ يَا صَبَاحَاهُ، ثُمَّ انْدَفَعَتْ حَتَّى الْقَاهِمِ وَقَدْ أَخَذُوهَا، فَجَعَلَتْ أُرْمِيَهُمْ وَأَقُولُ:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضْعِ فَاسْتَقَدْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرُبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوفَهَا، فَلَقَيْتِي النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عَطَاشٌ، وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سَقِيَهُمْ، فَأَبْعَثْ فِيهِمْ إِيَّاهُمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ: مَلَكْتُ فَاسْجِحْ، إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرُونَ فِي قَوْمِهِمْ». [انظر: ۴۱۹۴، وانظر في الجهاد والسير باب ۱۶۷. أخرجه مسلم: ۱۸۰۶ باختلاف.]

۱۶۷- باب: مَنْ قَالَ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ فُلَانٍ

وَقَالَ سَلْمَةٌ: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ [راجع: ۳۰۴۱].

۳۰۴۲ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: يَا أَبَا عُمَارَةَ، أَوْلَيْتُمْ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ الْبَرَاءُ: وَأَنَا أَسْمَعُ: أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يُؤَلِّ يَوْمَئِذٍ، كَانَ أَبُو سَعْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ أَخَذًا بَعْنَانَ بَعْنَتِهِ، فَلَمَّا غَشِيَهُ الْمُشْرِكُونَ نَزَلَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «أَنَا

نگردانید، و ابوسفیان بن حارث زمان استر او را در دست داشت، و آن گاه که مشرکان گرداگرد آن حضرت را گرفتند، وی از استر فرود آمد و (این رجز را) گفته می‌رفت: «من پیامبرم و این سخنی دروغ نیست. منم پسر عبدالمطلب».

براء گفته است: در آن روز در میان مردم، کسی شجاع‌تر از پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) دیده نشد.

باب ۱۶۸: اگر دشمن با قبول حکمیت مردی مسلمان از منزل خود فرود آید

۳۰۴۳ - از ابو امامه روایت است که ابوسعید خُدَری(رضی‌الله عنه) گفت: آن‌گاه که (یهود) بنی قُرَیظَه بر قبول حکمیت سعد بن مُعَاذ از (قلعه‌های خود) فرود آمدند، رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) کسی را نزد سعد فرستاد که در نزدیک آن حضرت به سر می‌برد. وی که بر خری سوار بود آمد و چون نزدیک شد رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «به پیشواز مهتر خود به پاخیزید»^۱ وی آمد و در کنار رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلم) نشست. آن حضرت به وی گفت: «همانا این گروه بر قبول حکمیت تو فرود آمده‌اند».

سعد گفت: من حکم می‌کنم که جنگ آوران آنها کشته شوند و زنان و کودکان به اسارت درآیند».

آن حضرت فرمود: «به تحقیق که درموردشان، به حکم خداوند حکم کردی».

۱۶۸- باب : إِذَا نَزَلَ الْعَدُوُّ عَلَى حُكْمِ رَجُلٍ

۳۰۴۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي أَمَامَةَ هُوَ ابْنُ سَهْلِ بْنِ حَنِيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : لَمَّا نَزَلَتْ بَنُو قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ ، هُوَ ابْنُ مُعَاذٍ ، بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ قَرِيبًا مِنْهُ ، فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ ، فَلَمَّا دَنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَوْمُوا إِلَى سَيْدِكُمْ » . فَجَاءَ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهُ : « إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ » . قَالَ : فَأَنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ الْمُقَاتِلَةُ ، وَأَنْ تُسَبَى الذَّرِيَّةُ ، قَالَ : « لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ » . [انظر : ۳۸۰۴ ، ۴۱۲۱ ، ۶۲۶۲ ، وانظر في العنق باب ۱۷ . أخرجه مسلم : ۱۷۶۸] .

۱- سعد در غزوه خندق زخمی شده بود و آن حضرت او را در نزدیکی خود در خمیه‌ای جای داده بود و از وی عیادت می‌کرد. و در باب این که به پیشواز کسی بیا خیزند، عینی آن را معارض حدیث دیگری خوانده است که از این کار منع شده است و قرطبی این عمل را مکروه خوانده است و بعضی گویند که دستور آن حضرت برای آن بود تا سعد را که زخمی بود، کمک کنند تا از خر فرود آید (شرح شیخ الاسلام).

باب ۱۶۹: کشتن اسیر و کشتن کسی که

برای کشتن در بند است

۳۰۴۴ - از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح وارد (مکه) شد و بر سر وی خود زرهی بود. آن گاه که خود (کلاه زرهی) را از سر خود برداشت مردی آمد و گفت: همانا ابن خطل خودش را به پرده‌های کعبه آویخته است.

آن حضرت فرمود: «او را بکشید».

باب ۱۷۰: آیا مرد اسارت اختیار کند، و کسی

که اسارت اختیار نمی‌کند، و کسی که به وقت کشتن دو رکعت نماز می‌گزارد

۳۰۴۵ - از شعیب روایت است که زهری گفت: عمرو بن ابی سفیان بن اسیر بن جاریه ثقفی که هم‌پیمان بنی زهره و از اصحاب ابوهریره بوده است، گفت: ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا گروه ده نفری را به جاسوسی فرستاد و عاصم بن ثابت انصاری، جد (مادری عاصم بن عمر (خطاب) را بر ایشان امیر گردانید. آنها روانه شدند تا آن که به موضع هداه رسیدند که میان عسفان و مکه واقع است و قبیلۀ هذیل که بنولحیان - نامیده می‌شدند از آمدن آنها خبر شدند، نزدیک به دو صد نفر که همه تیرانداز بودند برای ردیابی آنها برآمدند تا آن که جایی را پیدا کردند که در آن خرما خورده بودند، و آن را از مدینه توشه آورده بودند. گفتند: این خرما می‌یثرب (مدینه) است. آنها به ردیابی ادامه دادند، عاصم و یاران وی که آنها را دیدند، به

۱۶۹- باب : قَتْلُ الْأَسِيرِ ، وَقَتْلُ الصَّبْرِ

۳۰۴۴- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمَنْقَرُ ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : إِنَّ ابْنَ خَطْلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : «اقْتُلُوهُ» . [راجع: ۱۸۴۶، أخرجه مسلم: ۱۳۵۷.]

۱۷۰- باب : هَلْ يَسْتَأْذِنُ الرَّجُلُ وَمَنْ لَمْ يَسْتَأْذِنِ ، وَمَنْ رَكَعَ رَكَعَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ

۳۰۴۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيِّ ، وَهُوَ حَلِيفُ لَبْنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ :

أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَةَ رَهْطٍ سَرِيَّةً عَيْنًا ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ جَدَّ عَاصِمِ بْنِ عَمْرِ ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْهَدَاةِ ، وَهُوَ بَيْنَ عُسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذُكِرُوا لِحَيٍّ مِنْ هَذِيلٍ ، يُقَالُ لَهُمْ بَنُو لَحْيَانَ ، فَتَقَرَّوْا لَهُمْ قَرِيْبًا مِنْ مَاتِي رَجُلٍ كُلُّهُمْ رَامٌ ، فَاقْتَصَمُوا أَثَارَهُمْ حَتَّى وَجَدُوا مَا كُلُّهُمْ تَمْرًا تَزُوْدُوهُ مِنَ الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : هَذَا تَمْرٌ يَثْرِبُ .

فَاقْتَصَمُوا أَثَارَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُمُ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَوْا إِلَى قَدْ قَدْ وَأَحَاطَ بِهِمُ الْقَوْمُ ، فَقَالُوا لَهُمْ : أَنْزِلُوا وَأَعْطُوا بَأَيْدِيكُمْ ، وَلَكُمْ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ ، وَلَا تَقْتُلْ مِنْكُمْ أَحَدًا . قَالَ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتِ أَمِيرِ السَّرِيَّةِ : أَمَا أَنَا فَوَاللَّهِ لَا

جای سخت و بلندی پناه بردند. گروه بنو لُحیان آنها را در محاصره گرفتند و به آنها می‌گفتند: پایین آید و آنچه در دست دارید تسلیم کنید و این عهد و میثاق با شما است، و هیچ یک از شما را نمی‌کشیم.

عاصم بن ثابت امیر فوج گفت: اما من به خدا سوگند که فرود نمی‌آیم که امروز در امان کافر قرار بگیرم. بارالها، پیامبر خود را از حال ما خبر بده.

کافران بر آنها تیراندازی کردند و به شمول عاصم هفت نفر را کشتند سه نفر دیگر با اعتماد به عهد و پیمان آنها پایین آمدند که عبارت‌اند از حُیب انصاری، و ابن دُثنه و مردی دیگر.

چون کافران بر آنها تسلط یافتند، زه کمانها را گشودند و آنها را بستند. نفر سوم گفت: این نخستین عهدشکنی شما می‌باشد، و به خدا سوگند که شما را همراهی نمی‌کنم و به کسانی اقتدا می‌کنم که آنها را به قتل رسانیدند. کافران او را بر زمین کشیدند و کوشیدند او را با خود ببرند. وی خودداری کرد. او را به قتل رسانیدند.

حُیب و ابن دُثنه را با خود بردند تا آن که آنها را در مکه فروختند و این پس از واقعه جنگ بدر بود. حُیب را پسران حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف خریدند. و حُیب در جنگ بدر، حارث بن عامر را کشته بود. حُیب نزد پسران حارث اسیر بود. زهری می‌گوید که عُبَیدالله بن عِیاض مرا خبر داده است که دختر حارث به او گفته بود که هنگامی که آنها به قصد کشتن حُیب جمع آمدند، حُیب از من

أَنْزَلَ الْيَوْمَ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ .
فَرَمَوْهُمْ بِالْبَيْلِ فَقَتَلُوا عَاصِمًا فِي سَبْعَةِ ، فَتَزَلَّ إِلَيْهِمْ
ثَلَاثَةٌ رَهَطٌ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ ، مِنْهُمْ حُيَيْبُ الْأَنْصَارِيِّ وَابْنُ
دُثْنَةَ وَرَجُلٌ آخَرٌ .

فَلَمَّا اسْتَمَكْتُوا مِنْهُمْ أَطْلَقُوا أَوْتَارَ قَسِيهِمْ فَأَوْتَفَوْهُمْ ،
فَقَالَ الرَّجُلُ الثَّلَاثُ : هَذَا أَوَّلُ الْقَدَرِ ، وَاللَّهِ لَا
أَصْحَبِكُمْ ، إِنَّ لِي فِي هَذَا لَأَسْوَأَ ، يُرِيدُ الْقَتْلَ ،
فَجَرَرُوهُ وَعَالَجُوهُ عَلَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَأَبَى فَقَتَلُوهُ .

فَانْطَلَقُوا بِحُيَيْبٍ وَابْنِ دُثْنَةَ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ بَعْدَ
وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَأَتَاعَ حُيَيْبًا بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نُوْفَلِ بْنِ
عَبْدِ مَنْفٍ ، وَكَانَ حُيَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ بْنَ عَامِرٍ يَوْمَ
بَدْرٍ ، فَلَبِثَ حُيَيْبٌ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا .

فَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عِيَاضٍ : أَنَّ بَنَاتَ الْحَارِثِ
أَخْبَرْتُهُ : أَنَّهُمْ حِينَ اجْتَمَعُوا اسْتَعَارَ مِنْهَا مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا
فَاعَارَتْهُ ، فَأَخَذَ ابْنَا لِي وَأَنَا غَافِلَةٌ حِينَ آتَاهُ .

قَالَتْ : فَوَجَدْتُهُ مُجْلَسَهُ عَلَى فِخْذِهِ وَالْمُوسَى بِيَدِهِ ،
فَقَرَعَتْ فُرْعَةَ عَرَقِهَا حُيَيْبٌ فِي وَجْهِهِ ، فَقَالَ : تَخْشَيْنِ
أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ ذَلِكَ .

وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ حُيَيْبٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ
وَجَدْتُهُ يَوْمًا يَأْكُلُ مِنْ قَطْفِ عَنَبٍ فِي يَدِهِ ، وَإِنَّهُ لَمُوْتَقٌ فِي
الْحَدِيدِ ، وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ تَمَرٍ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّهُ لَرَزَقٌ مِنْ
اللَّهِ رَزَقَهُ حُيَيْبًا .

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ فِي الْحِلِّ ، قَالَ لَهُمْ
حُيَيْبٌ : ذَرُونِي أَرْكِعْ رُكْعَتَيْنِ ، فَتَرَكُوهُ فَرَكِعَ رُكْعَتَيْنِ ،
ثُمَّ قَالَ : لَوْلَا أَنْ تَطَّشُوا أَنْ مَا بِي جَزَعٌ لَطَوَّئْتُهَا ، اللَّهُمَّ
أَحْصِهِمْ عَدَدًا :

مَا أَبَا لِي حِينَ أَقْتَلَ مُسْلِمًا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَإِنْ يَشَاءُ يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شَلْوِ مَمْرَعٍ
فَقَتَلَهُ ابْنُ الْحَارِثِ فَكَانَ حُيَيْبٌ هُوَ سَنَ الرُّكْعَتَيْنِ

تیغی به عاریت طلبید تا موی زهار خویش را بتراشد. من تیغ را به حُیبب دادم، وی پسر مرا گرفت و من از آن غافل بودم که پسرم نزد وی رفت.

دختر حارث گفت: حُیبب را دیدم که پسرم را بر ران خویش نشانده است و تیغ در دست وی است. هراسان شدم و چنان ترسیدم که حُیبب اثر ترس را در سیمای من مشاهده کرد و گفت: می ترسی که پسرت را بکشم؟ من چنین کاری نمی کنم.

به خدا سوگند که من هرگز اسیری بهتر از حُیبب ندیده‌ام و به خدا سوگند که روزی او را دیدم که خوشه انگور در دست دارد و انگور می خورد، در حالی که در زنجیر آهنی پیچیده شده بود و در مکه هیچ میوه‌ای پیدا نمی شد.

آن گاه که از حرم بیرون رفتند تا حُیبب را در سرزمین حِل به قتل رسانند. حُیبب به آنها گفت: بگذارید دو رکعت نماز بگذارم. او را اجازه دادند و او دو رکعت نماز گزارد. سپس گفت: اگر ترس از آن نمی بود که گمان می کردید من از مرگ می ترسم، نمازم را دراز می کردم، بارالها، یک یکشان را هلاک گردان:

من هیچ باک ندارم، هنگامی که مسلمان کشته می شوم، که بر روی کدام پهلوی خویش در اره خدا بر بستر مرگ بیفتم. اینها همه برای خداست؛ و اگر بخواهد این اعضای از هم گسیخته و متلاشی شده را برکت خواهد داد.

پسر حارث: حُیبب را کشت و حُیبب گزاردن دو رکعت نماز را برای هر مسلمانی که در بند

لِكُلِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ قُتِلَ صَبْرًا .

فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لِغَاصِمِ بْنِ نَابِثٍ يَوْمَ أُصَيْبٍ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ أَصْحَابَهُ خَيْرَهُمْ وَمَا أُصِيبُوا .

وَبَعَثَ نَاسٌ مِنْ كُفَّارِ قُرَيْشٍ إِلَى عَاصِمٍ حِينَ حَدَّثُوا أَنَّهُ قُتِلَ لِيُؤْتُوا بَشِيرًا مِنْهُ يُعْرَفُ ، وَكَانَ قَدْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ عَظْمَائِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ ، فُبِعِثَ عَلَى عَاصِمٍ مِثْلَ الظَّلْمَةِ مِنَ الدَّبْرِ ، فَحَمَمَتْهُ مِنْ رَسُولِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى أَنْ يَقْطَعُوا مِنْ لَحْمِهِ شَيْئًا . [نظر: ۳۹۸۹، ۴۰۸۶، ۴۰۸۷، ۷۴۰۲] .

است و در شرف کشته شدن سنت گردانید.
 خداوند دعای عاصم بن ثابت را در آن روز
 که کشته شد اجابت کرد (و در همان روز آن
 حضرت را از ماجرا آگاه گردانید). پیامبر (صلی الله
 علیه وسلم) از واقعه عاصم و همراهان وی، یاران
 خویش را خبر داد.
 کافران قریش با شنیدن خبر کشته شدن
 عاصم، کسانی را فرستادند تا پاره‌ای از بدن
 وی را بیاورند تا بدان شناخته شود، و او در
 روز جنگ بدر یکی از بزرگان قریش را کشته
 بود. انبوهی از زنبوران بسان ابری بسوی عاصم
 فرستاده شد و او از دستبرد فرستادگان قریش
 در امان ماند و نتوانستند که از جسد وی چیزی
 قطع کنند و با خود ببرند.

۱۷۱- باب : فَكَأَكِ الْأَسِيرِ

باب ۱۷۱: رها کردن اسیر

در این مورد ابوموسی از پیامبر (صلی الله علیه
 وسلم) روایت کرده است.

۳۰۴۶ - از ابووائل روایت است که
 ابوموسی (صلی الله علیه وسلم) گفت: رسول خدا (صلی الله
 علیه وسلم) فرمود: «عَانِي رَا رَهَا كُنَيْدِ يَعْنِي اسِيرِ
 رَا، وَ كَرْسَنَه رَا غَذَا بَدَهِيْدُو مَرِيض رَا عِيَادَتِ
 كُنَيْدِ»^۱.

۳۰۴۷ - از مُطْرَفِ روایت است که
 ابوجحيفه (رضی الله عنه) گفت: به علی (رضی الله عنه)
 گفتم: آیا نزد شما (اهل بیت) چیزی از وحی
 موجود است، به جز آنچه در کتاب خدا آمده
 است؟

گفت: نی،^۲ سوگند به ذاتی که دانه را شکافت

فِيهِ عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ .

۳۰۴۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ
 مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فُكُّوا الْعَانِي ، يَعْنِي : الْأَسِيرَ ،
 وَأَطْعَمُوا الْجَائِعَ ، وَعَوَّدُوا الْمَرِيضَ » . [انظر : ۵۱۷۴ ،
 ۵۳۷۳ ، ۵۶۴۹ ، ۷۱۷۳] .

۳۰۴۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا
 مُطْرَفٌ : أَنَّ عَامراً حَدَّثَهُمْ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ﷺ قَالَ :
 قُلْتُ لِعَلِيِّ ﷺ : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي
 كِتَابِ اللَّهِ ؟ قَالَ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا
 أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ ، وَمَا فِي هَذِهِ

۱- رها کردن اسیر و غذا دادن گرسنه، فرض کفایی است و عیادت مریض، سنت مؤکده است.

۲- لفظ: (أ) در متن نیامده که از چاپ مانده است.

و جان را آفرید که نمی دانم به جز فهمی که خداوند در دانستن قرآن به مردی داده است و آنچه در این صحیفه است.

گفتم: در این صحیفه چیست؟

گفت: دیت (خون بها) و رها کردن اسیر، و این که مسلمان با کشتن کافر، کشته نمی شود^۱.

الصَّحِيفَةُ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ، قَالَ : الْعَقْلُ ، وَكَذَلِكَ الْأَسِيرُ ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ۱۱۱ .
أخرجه مسلم : ۱۳۷۰ ، وفي العقب مطولاً باختلاف ۲۰] .

۱۷۲- باب : فدای المشركين

باب ۱۷۲: فدیة گرفتن از کافران

۳۰۴۸ - از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: تنی چند از انصار از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اجازه طلبیدند و گفتند: یا رسول الله، اجازه بده تا از فدیة خواهرزاده خود عباس بگذریم. آن حضرت فرمود: «به اندازه درهمی از وی نگذرید»^۲.

۳۰۴۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، انْزِدْ قَلْبَتْرُكَ لَابْنِ أَخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ . فَقَالَ : « لَا تَدْعُونَ مِنْهَا دَرْهَمًا » . [راجع : ۲۰۴۷] .

۳۰۴۹ - از صهیب روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از بحرین مالی آورده شد. عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، از این مال برایم بده، همانا من برای نفس خود و عقیل فدیة داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر» و در جامه اش افکند.

۳۰۴۹- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعْطِنِي ، فَإِنِّي قَادَيْتُ نَفْسِي وَقَادَيْتُ عَقِيلًا . فَقَالَ : « خُذْ » . فَأَعْطَاهُ فِي ثَوْبِهِ . [راجع : ۴۲۱] .

۳۰۵۰ - از زهري، از محمد بن جبیر که پدرش که در میان اسیران بدر بوده است روایت است که گفت:

۳۰۵۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَدَّادٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ جَاءَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ . [راجع : ۷۶۵ . أخرجه مسلم : ۴۶۳] .

از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که در نماز شام سوره - الطور - را می خواند.

۱- حنفیه به دلیل حدیثی که دار قطنی آورده است می گویند که مسلمان باید در برابر کشتن کافری که در سایه عهد و امان دولت اسلامی حضور دارند، کشته می شود.

۲- عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و عقیل بن ابی طالب پسر عموی آن حضرت در جنگ بدر، در سال دوم از هجرت به اسارت مسلمانان درآمدند. آن حضرت خواهش انصار را که از عباس فدیة نگیرند، نپذیرفت. و عباس در برابر فدیة آزاد شد.

۱۷۳- باب : الْحَرْبِيُّ إِذَا دَخَلَ

دَارَ الْإِسْلَامِ بِغَيْرِ أَمَانٍ

باب ۱۷۳: اگر کافر حربی بدون امان گرفتن وارد دار اسلام شود

۳۰۵۱- از ایاس ابن سلمه بن اکوع روایت است که پدر وی (رضی الله عنه) گفت: جاسوسی از سوی مشرکان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و آن حضرت در سفر بود و نزد یاران آن حضرت نشست و به صحبت کردن آغاز کرد. سپس برگشت (ناپدید شد). پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید». من او را کشتم. و آن حضرت وسایل آن جاسوس را به سلمه داد.

۳۰۵۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَى النَّبِيَّ ﷺ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ ، ثُمَّ انْقَلَبَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اَطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ » . فَقَتَلَهُ فَقَتَلَهُ سَلْمَةُ . [اخرجه مسلم : ۱۷۵۴ مطولاً] .

۱۷۴- باب : يُقَاتِلُ عَنْ

أَهْلِ الذِّمَّةِ وَلَا يُسْتَرْقُونَ

باب ۱۷۴: در حمایت از اهل ذمه باید جنگید و از ایشان به غلامی گرفته نشود

۳۰۵۲- از عمرو بن ميمون روایت است که عمر (رضی الله عنه) گفت: و وصیت می کنم (به خلیفه بعد از خود) که عهد خدا و عهد رسول او رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را با اهل ذمه ایفا کند و در دفاع از ایشان بجنگد و بیش از توان ایشان (جزیه) برایشان تکلیف نشود.

۳۰۵۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ : وَأَوْصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ ، أَنْ يُوقَى لَهُمْ بَعْدَهُمْ ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ ، وَلَا يُكَلَّفُوا إِلَّا طَاقَتَهُمْ . [راجع : ۱۳۹۲] .

۱۷۵- باب : جَوَائِزُ الْوُقُوفِ

باب ۱۷۵: جوایز برای نمایندگان اعزامی.

باب ۱۷۶: آیا از اهل ذمه شفاعت طلبیده شود و معامله با ایشان

۳۰۵۳- از سلیمان احوال روایت است از سعید بن جبیر که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: روز پنجشنبه، و چه روز پنجشنبه‌ای، سپس ابن

۱۷۶- باب : هَلْ يُسْتَشْفَعُ إِلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمَعَامَلَتِهِمْ

۳۰۵۳- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ ، حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ سَلِيمَانَ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ، ثُمَّ بَكَى

۱- اهل ذمه، غیر مسلمانی اند که در سرزمین اسلامی زندگی می کنند و جزیه می دهند و در حمایت مسلمانان قرار دارند.

عباس گریست تا اشک وی سنگریزه‌ها را تر کرد و سپس گفت:

مریضی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روز پنج‌شنبه شدت یافت و آن حضرت فرمود: «بزار نوشتن بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از این هرگز گمراه نشوید».

حاضران مخالفت کردند و مخالفت کردن در حضور پیامبر شایسته نیست. برخی گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از دنیا مفارقت کرده است! آن حضرت فرمود: مرا بگذارید، حالتی که در آن قرار دارم (یعنی مراقبه حق) بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید».

آن حضرت به وقت مرگ به سه چیز وصیت کرد: مشرکان را از جزیره عرب بیرون کنید. و برای نمایندگان که نزد شما می‌آیند همان‌گونه جایزه بدهید که من جایزه می‌دادم. و وصیت سوم را فراموش کردم و یعقوب بن محمد گفته است: از مُغیره بن عبدالرحمن در مورد جزیره‌العرب سؤال کردم. وی گفت که شامل مکه و مدینه و یمامه و یمن است. و یعقوب گفته است: عَرَج، اول موضع تهامه است (از جزیره‌العرب).

حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ ، قَالَ : اسْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ ، قَالَ : « اَتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا » . فَتَنَازَعُوا وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ ، فَقَالُوا : هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : « دَعُونِي ، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ » . وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثَ : « أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ » . وَتَسِيتُ الثَّلَاثَةَ . وَقَالَ يَعْقُوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَأَلْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، فَقَالَ : مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ وَالْيَمَامَةُ وَالْيَمَنُ .

وَقَالَ يَعْقُوبُ : وَالْعَرَجُ أَوَّلُ تِهَامَةَ . [راجع : ۱۱۴ .
اخرجه مسلم : ۱۶۳۷] .

۱۷۷- باب : التَّجْمَلُ لِلْوَفُودِ

۳۰۵۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ ابْنَ

باب ۱۷۷: تجمل، برای پذیرش نمایندگان

اعزامی

۳۰۵۴- از ابن شهاب از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر حله

۱- این حدیث به تفصیل تمام در جلد اول تحت شماره () آمده است. لفظ (هَجَرَ رسول الله (صلی الله علیه وسلم)) که مفارقت از دنیا ترجمه شد به معنی هَذَى نیز گفته‌اند، یعنی کلام آن حضرت نامضبوط است که این معنی لایق‌شان مقام رسالت و مناسب قدر رفیع آن نیست. مستملى و حموی که از روات این کتاب‌اند گفته‌اند که (أهجر) است، به همزه استفهام انکاری. که در آن صورت ترجمه آن چنین حالتی پیدا می‌کند: آیا آن حضرت زیاده و پریشان سخن گفته است؟ چرا در اجرای امر او توقف می‌کنید؟ (تیسیر القاری).

(جامه) ابریشمی را دید که در بازار فروخته می‌شود. وی آن را به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول الله، این را بخور و در روز عید و برای پذیرش نمایندگان اعزامی، آن را زینت خود کن. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا فرمود - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست».

مدتی که خداوند خواسته بود از این واقعه گذشت، سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای عمر حله ابریشمی فرستاد. عمر آن را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورد و گفت: یا رسول الله، تو گفتی که این لباس از آن کسی است که او را در آخرت نصیبی نیست - یا - کسی آن را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نیست، و سپس آن را برای من فرستادی. آن حضرت فرمود: «آن را بفروش یا با آن بعضی حاجات خویش را برآور».

باب ۱۷۸: چگونه اسلام بر کودک (نامسلمان) عرضه شود

۳۰۵۵ - از زهری، از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر در جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی ابن صیاد راهی شد، و دید که وی با دیگر پسران نابالغ در نزدیکی قلعه بنی مغاله بازی می‌کند. ابن صیاد در آن روزها به سن بلوغ نزدیک شده بود. وی از (حضور) آن حضرت به چیزی آگاه نشد تا

عمر رضی الله عنهما قال: وَجَدَ عُمَرُ حُلَّةً اسْتَبْرَقَ بُعَاغَ فِي السُّوقِ، فَاتَى بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْتِغِ هَذِهِ الْحُلَّةَ فَتَجَمَّلْ بِهَا لِلْعِيدِ وَاللُّؤْفُودِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسٌ مِنْ لَا خِلَاقَ لَهُ، أَوْ: إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خِلَاقَ لَهُ». فَلَبِثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِجَبَّةٍ دِيْبَاجٍ، فَأَقْبَلَ بِهَا عُمَرُ حَتَّى أَتَى بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتُ إِنَّمَا هَذِهِ لِبَاسٌ مِنْ لَا خِلَاقَ لَهُ، أَوْ إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خِلَاقَ لَهُ، ثُمَّ أُرْسِلَتْ إِلَيَّ بِهَذِهِ؟ فَقَالَ: «تَبِعُهَا، أَوْ تُصِيبُ بِهَا بَعْضُ حَاجَتِكَ». [رابع: ۸۸۶. أخرجه مسلم: ۲۰۶۸].

۱۷۸- باب: كَيْفَ يُعْرَضُ الْإِسْلَامُ عَلَى الصَّبِيِّ

۳۰۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُمَرَ انْفَلَقَ فِي رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، عِنْدَ أَطْمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ صَيَّادٍ يَحْتَلِمُ، فَلَمْ يَشْعُرْ بِشَيْءٍ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». فَظَنَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ،

فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ ، فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ؟ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَاذَا تَرَى» . قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : يَا نَبِيَّ صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «خَلَطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ» . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي قَدْ خَبَّاتُ لَكَ خَبِيئَةٌ» . قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : هُوَ الدُّخُّ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَخْشَا ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ» . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَدْنُ لِي فِيهِ أَضْرِبُ عُنُقَهُ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ» . [راجع: ۱۳۵۴ . أخرجه مسلم: ۲۹۳۰].

آن که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که من فرستاده خداوندم» ابن صیّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر امّیین (ناخوانان) هستی. و سپس ابن صیّاد به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: آیا گواهی می‌دهی که من فرستاده خداوندم؟ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «من به خدا و پیامبران او ایمان دارم» پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «چه چیز می‌بینی». ابن صیّاد گفت: راستگویی و دروغگویی نزد من می‌آید.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «امر (حق و باطل) بر تو درهم و برهم شده است». سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا (برای امتحان) تو چیزی در دل پنهان داشته‌ام» ابن صیّاد گفت: آن دُخ است^۱ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «دور شو، تو هرگز از حد خود تجاوز نمی‌کنی» عمر گفت: یا رسول الله، اجازه‌ام بده که او را گردن زنم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر وی (دجال) باشد بر او تسلط نمی‌یابی و اگر نباشد در کشتنش تو را نفعی نیست».

۳۰۵۶- قَالَ ابْنُ عُمَرَ : انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبِي بَنُ كَعْبٍ ، يَأْتِيَانِ النَّخْلَ الَّذِي فِيهِ ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ النَّخْلَ ، طَفَقَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَمَيَّ بِجُدُوعِ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتَلُ ابْنُ صَيَّادٍ أَنْ يَسْمَعَ مِنْ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، وَأَبْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فَرَّاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ ، قَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَمَيَّ بِجُدُوعِ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ : لِابْنِ صَيَّادٍ : أَيُّ صَافٍ ، وَهُوَ اسْمُهُ ، فَتَارَ ابْنُ صَيَّادٍ ،

۱- آن حضرت برای امتحان کردن ابن صیّاد سورة «الدخان» را در دل گرفته بود. ابن صیّاد نتوانست بدان راه یابد و به طور ناقص لفظ - دُخ - را بر زبان آورد. که آن تخلیط و تلبیس از شیطان است، چنان که کاهنان را باشد (شرح شیخ الاسلام).

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ تَرَكَتَهُ بَيْنَ» . [راجع: ۱۳۵۵. أخرجه مسلم: ۲۹۲۱].

ببیند از وی چیزی بشنود. ابن صیّاد بر بستر خود دراز کشیده بود و خود را در چادری پوشانیده بود و آواز نامفهومی از وی شنیده می‌شد.

مادر ابن صیّاد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را دید که خود را در میان شاخه‌های درخت پنهان می‌دارد. وی به ابن صیّاد گفت: ای صاف - و آن اسم ابن صیّاد بود - ابن صیّاد از جا برجست.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر او را می‌گذاشت، خودش را ظاهر می‌کرد».

۳۰۵۷ - سالم (به ادامه حدیث مذکور) گفت که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار است ستود، سپس از دجال یاد کرد و گفت:

«همانا من از وی شما را برحذر می‌دارم، و پیامبری نبوده است که قوم خویش را از وی ترسانیده باشد، و به تحقیق که نوح، قوم خود را از وی ترسانیده است، لیکن درباره دجال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است. بدانید که وی (که دعوی خدایی می‌کند) کور یک چشم است. و خداوند کور یک چشم نیست».

باب ۱۷۹: فرموده پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برای یهود: اسلام آورید تا به سلامت مانید مقبری از ابهریره (رضی‌الله عنه) روایت کرده است.

۳۰۵۷ - وَقَالَ سَالِمٌ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ، فَقَالَ: «إِنِّي أَنْذَرُكُمْ هُوَ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». [النظر: ۳۳۲۷، ۳۴۳۹، ۴۴۰۲، ۹۱۷۵، ۷۱۲۳، ۷۱۲۷، ۷۴۰۷. أخرجه مسلم: ۱۶۹، في الفتن (۹۵)].

۱۷۹ - بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْيَهُودِ: اسْلَمُوا تَسْلَمُوا

قاله المقبري عن أبي هريرة [راجع: ۳۱۶۷].

۱۸۰- باب : إِذَا أَسْلَمَ قَوْمٌ

فِي دَارِ الْحَرْبِ ، وَلَهُمْ مَالٌ وَأَرْضُونَ ، فَهِيَ لَهُمْ

۳۰۵۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا

مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، بَنِ عَمْرِو بْنِ

عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، عَنِ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : قُلْتُ : يَا

رَسُولَ اللَّهِ ، أَيْنَ تَنْزِلُ عَدَاؤُ؟ فِي حِجَّتِهِ ، قَالَ : « وَهَلْ

تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مَنزِلًا » . ثُمَّ قَالَ : « نَحْنُ نَأْزِلُونَ عَدَاؤَ

بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ الْمُحَصَّبِ ، حَيْثُ فَاسَمَتُ قَرِيشٌ عَلِيَّ

الْكُفْرَ » . وَذَلِكَ أَنَّ بَنِي كِنَانَةَ حَالَفَتْ قَرِيشًا عَلَيَّ بَنِي

هَاشِمٍ : أَنْ لَا يَبَايَعُوهُمْ وَلَا يُؤْوُوهُمْ .

قال الزُّهْرِيُّ : وَالْخَيْفُ : الْوَادِي . [راجع : ۱۰۵۸۸ .

أخرجه مسلم : ۱۳۵۱ مختصراً] .

باب ۱۸۰: اگر گروهی در دار حرب مسلمان شوند و زمین و دارایی داشته باشند، ایشان مالک آنند (پس از تسلط اسلام بر آن جای).

۳۰۵۸- از زهری، از علی بن حسین، از عمرو بن عثمان بن عفان روایت است که أسامه بن زید (رضی الله عنه) گفت: گفتیم: یا رسول الله: فردا، کجا فرود می آیی؟ و آن در هنگام حج وی بود.

فرمود: «آیا عقیل برای ما (در مکه) منزلی باقی گذاشته است»^۱ و سپس فرمود:

«فردا به خیف بنی کنانه مُحَصَّب، فرود خواهیم آمد؛ محلی که کافران قریش به کفر خود سوگند خوردند».

و آن زمانی بود که بنی کنانه مشرکان قریش را بر ضد بنی هاشم سوگند دادند که با آنها معامله نکنند و به ایشان جای ندهند^۲.

زهری گفته است: خیف، به معنی وادی است.

۳۰۵۹- از زید بن اسلم روایت است که پدر وی گفته: عمر بن خطاب (رضی الله عنه)، غلام آزاد شده خود هتی - را مسئول حیمی (چراگاه خاصه حیوانات زکات داده شده) گردانید و به او گفت: ای هتی، از ستم بر مسلمانان دست بردار و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا که دعای مظلوم مستجاب می شود. برای کسانی که شتران اندک و گوسفندان اندک دارند اجازه

۳۰۶۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنِ

مُوسَى بْنِ عَقْبَةَ ، عَنِ نَافِعِ ، عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْهُمَا

أَنَّهُ كَانَ عَلَى قَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ ، وَأَمِيرَ الْمُسْلِمِينَ

يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَلَمَّا

هَرَمَ الْعَدُوُّ خَالِدَ قَرَسَهُ . [راجع : ۳۰۶۷ .

۱- مطابق رسم جاهلیت منازل عبدالمطلب را پسر کلان وی ابوطالب به تصرف درآورد. پس از مرگ ابوطالب، پسران وی عقیل و طالب که کافر بودند، همه را تصرف کردند و به علی (رض) و جعفر (رض) که مسلمان بودند، چیزی ندادند. عقیل، همه را فروخته بود. مطابقت ترجمه باب این است که چون آن حضرت تملک عقیل را در حالت کفر تجویز کرد، درحالت اسلام، تملک مسلمان به طریق اولی مجاز است (تیسیر القاری).

۲- مراد عهدنامه‌ای است که مشرکان در سال هفتم بعثت بر ضد بنی هاشم بستند که تا زمانی با بنی هاشم قطع رابطه و دادوستد نمایند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را بدیشان تسلیم کنند. طبق این پیمان تمام خاندان بنی هاشم به جز ابولهب به دره کوه انتقال یافتند و برای دو تا سه سال، مسلمانان با حالتی بس دشوار و مشقت‌بار به سر می بردند و در پایان همین دوران بود که خدیجه (رض) و ابوطالب درگذشتند.

بده که به چراگاه درآیند و خود را از حیوانات (عبدالرحمن) بن عوف و (عثمان) بن عفان دور بدار، که اگر حیواناتشان هلاک گردند، به باغ و زراعت خویش برمی گردند، ولی اگر صاحبان شتران اندک و گوسفندان اندک، حیوانات خویش را از دست بدهند، فرزندان خود را نزد من می آورند و می گوید:

ای امیر المؤمنین؟ (کمک می طلبند) آیا آنها را به همان حالت واگذارم؟! بی پدر شوی (هتی)، دادن آب و چراگاه، آسان تر است بر من از زر و سیم، و به خدا سوگند که این مردم می پندارند که بر ایشان ستم کرده ام. همانا این زمین چراگاه متعلق به شهرهایشان بوده است که در دوران جاهلیت برای آن جنگیده اند و با مالکیت آن اسلام آورده اند. سوگند به ذاتی که جان من درید قدرت اوست، اگر چنان نمی بود که نیازمندی را در راه خدا بر این حیوانات سوار کنم، یک وجب زمین از شهر ایشان را چراگاه خاصه نمی ساختم.

۱۸۱- باب : كِتَابَةُ الْإِمَامِ النَّاسِ

باب ۱۸۱: نام نویسی امام مردم را

۳۰۶۰ - از سفیان از اعمش از ابوائل روایت است که حدیفه (رضی الله عنه) گفت: «نام کسانی از مردم را که خود را مسلمان می خوانند، برایم بنویسید» ما نام هزار و پانصد مرد را برای وی نوشتیم، و گفتیم: می ترسیم، در حالی که هزار و پانصد نفر هستیم؟ (و حالا با وجود کثرت مسلمانان) خویشان را گرفتار فتنه می بینیم. حتی مردی که به تنهایی نماز می گزارد،

۳۰۶۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حَدِيثَةِ ۞ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ۞ : « اَكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ » . فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ ، فَقُلْنَا نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسَمِائَةٍ ، فَلَقَدْ رَأَيْنَا أَبِیْنَا ، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ .
حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ :
فَوَجَدْنَا هُمْ خَمْسَمِائَةٍ .

قال أبو معاوية: ما بين ستمائة إلى سبعمائة. وأخرجه مسلم: ۱۴۹ باختلاف.

می‌ترسد^۱. عبدان، از ابی حمزه روایت کرده که اعمش گفته است:

ما نام‌نویس شدگان را پانصد نفر شمردیم. و ابومعاویه گفته است: میان ششصد تا هفتصد نفر بوده است^۲.

۳۰۶۱ - از ابومعبد روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، من در غزوه چنین و چنان نام‌نویس شده‌ام، و زن من رونده حج است. آن حضرت فرمود: «به خانه‌ات بازگرد و همراه زن خود حج ادا کن».

۳۰۶۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنِ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنِ أَبِي مَعْبُدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ فِي غَزْوَةٍ كَذَا وَكَذَا، وَأَمْرَاتِي حَاجَةٌ. قَالَ: «ارْجِعْ فَحُجِّ مَعَ امْرَأَتِكَ». [راجع: ۱۸۶۲، أخرجه مسلم: ۱۳۴۱].

۱۸۲- باب: إِنْ اللَّهُ يُؤَيِّدُ

الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ

۳۰۶۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

باب ۱۴۸۲: همانا خداوند دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند

۳۰۶۲- از شعیب روایت است که زهری گفته (ح): و روایت است از معمر از زهری، از ابن مسیب که ابوهیره (رضی الله عنه) گفته است: در غزوه خیبر^۳ با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بودیم. آن حضرت در مورد مردی که ادعای اسلامیت می‌کرد گفت: «وی از اهل دوزخ است» آن‌گاه که به کارزار حاضر شد، آن مرد (با کفار) به سختی جنگید و جراحتی بدو رسید. به آن حضرت گفته شد: یا رسول الله، این همان کسی است که او را اهل دوزخ خوانده بودی، و امروز وی به شدت نبرد کرد و همانا مرد.

و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيْبِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: شَهِدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ، فَقَالَ لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَدْعِي الْإِسْلَامَ: «هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ قِتَالًا شَدِيدًا فَأَصَابَتْهُ جِرَاحَةٌ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الَّذِي قُتِلَ لَهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَإِنَّهُ قَدْ قَاتَلَ الْيَوْمَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَدْ مَاتَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِلَى النَّارِ». قَالَ: فَكَأَدَ بَعْضُ النَّاسِ أَنْ يَرْتَابَ، فَيَسْتَمِا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ قِيلَ: إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ، وَلَكِنْ بِهِ جِرَاحٌ شَدِيدٌ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الْجِرَاحِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَلِكَ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ

۱- در توجیه این حدیث آمده که در زمان خلافت عثمان (رضی الله عنه) کسانی از عاملان وی چون ولید بن عقبه، والی کوفه نماز را تأخیر می‌کرد. و برخی از مردم پرهیزگار در خانه به تنهایی نماز می‌خواندند و سپس از ترس فتنه، با وی به جماعت نماز می‌گزاردند.

۲- در توجیه جمع و توفیق روایات گفته شده که مجموع آنها به شمول مردان و زنان و کودکان پانصد نفر بوده‌اند.

۳- لفظ «خیبر» در دیگر متون نسخ بخاری به نظر نرسید. بلکه (در غزوه‌ای) گفته شده است.

سوی دوزخ».

ابوهریره گفت: نزدیک بود که بعضی مردم در صدق گفتار آن حضرت شک پیدا کنند. در همین میان بود که گفته شد که وی نمرده است و لیکن جراحات شدیدی برداشته است. چون شب فرا رسید، وی صبر خود را از دست داد و خودش را کشت. سپس از این واقعه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را خبر دادند. فرمود: «الله اکبر، همانا گواهی می‌دهم که بنده خدا و فرستاده‌اش می‌باشم». سپس آن حضرت بلال را امر کرد تا میان مردم به بانگ بلند اعلام دارد که: «به بهشت داخل نمی‌شود به جز کسی که مسلمان است و خداوند این دین را توسط مردی فاجر تقویت می‌کند».

أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ. ثُمَّ أَمَرَ بِلَالًا فَنَادَى بِالنَّاسِ: «إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ». [انظر: ۴۲۰۴، ۶۶۰۶. أخرجه مسلم: ۱۱۱]

باب ۱۸۳: کسی که در وقت جنگ امیر گردد بدون آن که به وی امر شده باشد، اگر خوف دشمن باشد.

۳۰۶۳ - از حُمَيد بن هلال روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) خطبه خواند و فرمود: «زید پرچم را گرفت و کشته شد، سپس جعفر پرچم را گرفت و کشته شد، سپس عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و کشته شد. پس از آن خالد بن ولید بدون آن که به وی امر شده باشد پرچم را گرفت و بر وی فتح شد، و مرا خوش نمی‌سازد - یا فرمود - آنها را خوش نمی‌سازد، اگر نزد ما می‌بودند». (خوش‌اند از این که شهید شده‌اند) - و از چشمان آن حضرت اشک می‌ریخت.^۱

۱۸۳- باب: مَنْ تَأَمَّرَ فِي الْحَرْبِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ إِذَا خَافَ الْعَدُوَّ

۳۰۶۳ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَلِيَّةَ، عَنْ أَبِي بَرٍّ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هَلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «أَخَذَ الرَّأْيَةَ زَيْدٌ فَأَصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأَصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَأَصِيبَ ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ عَلَيْهِ، وَمَا يَسْرُهُمْ، أَوْ قَالَ: مَا يَسْرُهُمْ، أَنَّهُمْ عِنْدَنَا». وَقَالَ: وَإِنَّ عَيْنِي لَتَنْزِقَانِ. [راجع: ۱۲۴۶].

۱- این واقعه در سال هشتم هجرت در ناحیه موته، از نواحی بیت المقدس رخ داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وقتی ایشان را اعزام کرد، فرمود که اول

۱۸۴- باب : الْعُونِ بِالْمَدَدِ

باب ۱۸۴: یاری رساندن لشکر

۳۰۶۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ وَسَهْلُ بْنُ يُونُسَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آتَاهُ رِعْلٌ وَذُكْوَانٌ وَعَصِيَّةٌ وَبَنُو لَحِيَانَ ، فَرَعَمُوا أَنَّهُمْ قَدْ اسْلَمُوا ، وَاسْتَمَدُوهُ عَلَى قَوْمِهِمْ ، فَأَمَدَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ .

۳۰۶۴ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: قبایل رِعل، و ذُکوان، و عَصِيَّة، و بَنُو لَحِيَانَ نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند که اسلام آورده‌اند و از آن حضرت کمک خواستند تا در برابر قوم خویش (که کافر بودند) ایشان را کمک کند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با فرستادن هفتاد تن از انصار ایشان را کمک کرد.

قال أنس : كُنَّا نُسَمِّيهِمُ الْقُرَاءَ ، يَحْطُبُونَ بِالنَّهَارِ وَيُصَلُّونَ بِاللَّيْلِ ، فَاَنْطَلَقُوا بِهِمْ ، حَتَّى بَلَغُوا بَيْتَ مَعُونَةَ غَدَرُوا بِهِمْ وَقَتَلُوهُمْ ، فَكُنْتُ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذُكْوَانَ وَبَنِي لَحِيَانَ .

انس گفت: ما آنها را قاریان (قرآن) می‌نامیدیم، که در روز هیزم‌کشی می‌کردند و شب را به نماز می‌گذراندند. این قاریان با ایشان راهی شدند تا آن که به بئر معونه رسیدند. در آن جا (اینان) خیانت کردند و قاریان را کشتند. آن حضرت به مدت یک ماه قنوت خواند و بر قبایل رِعل و ذُکوان و بنی لحيان دعای (بد) کرد.

قال قَتَادَةُ : وَحَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّهُمْ قَرُّوْا بِهِمْ قُرَانًا : أَلَا بَلَّغُوا عَنَّا قَوْمَنَا ، يَا أَيُّهَا قَدِّ لَقِينَا رَبَّنَا ، فَرَضِي عَنَّا وَأَرْضَانَا . ثُمَّ رَفِعَ ذَلِكَ بَعْدُ . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۶۷۷ ، مختصراً باختلاف وفي الإمامة ۱۴۷ مطولاً] .

قتاده به روایت از انس گفته است: مسلمانان این آیت را (که درباره ایشان نازل شده بود) می‌خواندند که: آگاه باشید و برسانید از جانب ما قوم ما را که ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم. او از ما خشنود گردید و ما را خشنود گردانید - سپس این آیت برداشته شد (خواندن آن منسوخ شد).

۱۸۵- باب : مَنْ غَلَبَ الْعَدُوَّ

باب ۱۸۵: کسی که بر دشمن غلبه کرد و در

فَأَقَامَ عَلَى عَرَصَتِهِمْ ثَلَاثًا

سرزمین ایشان سه روز اقامت نمود

۳۰۶۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : ذَكَرْنَا أَنَسَ بْنَ

۳۰۶۵ - از قتاده، از انس بن مالک روایت است که ابوطلحه (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله

- پرچم را زید بگیرد، اگر او کشته شد، جعفر بگیرد و اگر او کشته شد، عبدالله بن رواحه بگیرد، مطابق گفته آن حضرت هر سه نفر ایشان در میدان جنگ پرچم را گرفتند و یکی بعد از دیگری شهید شدند. سپس خالد بن ولید که مأمور گرفتن پرچم نشده بود، پرچم را گرفت و فتح کرد.

علیه وسلم) چون بر قومی غلبه می کرد بر سرزمین ایشان سه روز توقف نمود.

متابعت کرده است (روح را) مُعَاذ و عبدالاعلی، که روایت کرده اند از سعید، از قتاده، از انس، از ابی طلحه، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

مَالِك ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ :
أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ .
تَابِعَهُ مُعَاذٌ ، وَعَبْدُ الْأَعْلَى ؛ حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ،
عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر: ۳۹۷۶]
اخرجه مسلم : ۲۸۷۵ بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

۱۸۶- باب : مَنْ قَسَمَ الْغَنِيمَةَ فِي غَزْوِهِ وَسَفَرِهِ

باب ۱۸۶: کسی که مال غنیمت را در غزوه و سفر تقسیم کرد

و رافع گفته است: در ذوالحلیفه همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم و شتر و گوسفند به غنیمت گرفتیم، آن حضرت (در تقسیم غنیمت) ده گوسفند را با یک شتر برابر کرد.

۳۰۶۶- از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از موضع جُعرانه، محلی که در آن اموال غنیمت جنگ حنین را تقسیم کرد، به عمره آغاز نمود.

وَقَالَ رَافِعٌ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَبْنَا
غَنَمًا وَإِبِلًا ، فَعَدَلَّ عَشْرَةَ مِنَ الْغَنَمِ بِيَعِيرٍ [راجع: ۲۴۸۸].

۳۰۶۶- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ
قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا أَخْبَرَهُ قَالَ : اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْجِعْرَانَةِ ،
حَيْثُ قُسِمَ غَنَائِمُ حُنَيْنٍ . [راجع: ۱۷۷۸ . اخرجه مسلم :
۱۲۵۳ مطولاً] .

۱۸۷- باب : إِذَا غَنِمَ الْمُشْرِكُونَ مَالَ الْمُسْلِمِ . ثُمَّ وَجَدَهُ الْمُسْلِمُ

باب ۱۸۷: اگر مشرکان مال مسلمانی را به غنیمت گیرند سپس مسلمانان آن مال را دریابند

۳۰۶۷- از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: اسپ ابن عمر گریخت و دشمن آن را گرفت، سپس مسلمانان بر مشرکین غالب آمدند و آن اسپ به ابن عمر برگردانیده شد و این واقعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۰۶۷- قَالَ ابْنُ تَمِيمٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ
ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : دَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ
الْعَدُوُّ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ
اللَّهِ ﷺ ، وَأَبَى عَبْدُ اللَّهِ فَلَحِقَ بِالرُّومِ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ
الْمُسْلِمُونَ ، فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ .
[انظر: ۳۰۶۸، ۳۰۶۹] .

همچنان غلام ابن عمر به کشور روم گریخت، و وقتی مسلمانان بر کشور روم غالب آمدند، خالد بن ولید، آن غلام را به ابن عمر

برگردانید و این واقعه پس از زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۰۶۸ - از عبیدالله روایت است که نافع گفت: ابن عمر غلامی داشت که به روم گریخت. خالد بن ولید بر روم غالب آمد و غلام را به عبدالله بن عمر برگردانید.

و اسپ ابن عمر رها شد و به روم رفت خالد بر آنجا تسلط یافت و اسپ را به ابن عمر بازگردانید.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ (عاز) یعنی رها شدن از (عیر) مشتق است یعنی خر وحشی، یعنی: گریزنده. (بدان سبب عار به معنی گریختن آمده است).

۳۰۶۹ - از موسی بن عقبه روایت است که نافع گفت: ابن عمر (رضی الله عنه)، در روز مقابله مسلمانان (با رومیان) بر اسپ سوار بود، و در آن روز خالد بن ولید امیر مسلمانان بود که ابوبکر او را فرستاده بود. دشمن، اسپ او را گرفت، سپس که دشمن شکست خورد، خالد، اسپ را به وی بازگردانید.

باب ۱۸۸: کسی که به فارسی و غیر عربی سخن بگوید

و فرموده خدای تعالی «و گوناگون بودن زبانهای شما و رنگهای شما» (الروم: ۲۲).

«و نفرستادیم هیچ پیغامبر را مگر به زبان قوم او» (ابراهیم: ۴).

۳۰۷۰ - از سعید بن میناء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول الله، بزغاله خود را ذبح کردم و یک صاع

۳۰۶۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ : أَنَّ عَبْدًا لَابْنِ عُمَرَ آتَى فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ قَرْدَهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ، وَأَنَّ قَرَسًا لَابْنِ عُمَرَ عَارَ فَلَحِقَ بِالرُّومِ ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ قَرْدُوهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ .
قال أبو عبد الله : عَارٌ مُشْتَقٌّ مِنَ الْعَيْرِ ، وَهُوَ حِمَارٌ ، وَحَشٌّ أَيْ : هَرَبٌ . [راجع : ۳۰۶۷] .

۳۰۶۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقِبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ عَلَى قَرَسٍ يَوْمَ لَقِيَ الْمُسْلِمُونَ ، وَأَمِيرَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ ، بَعَثَهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ ، فَلَمَّا هَزِمَ الْعَدُوُّ رَدَّ خَالِدٌ قَرَسَهُ . [راجع : ۳۰۶۷] .

۱۸۸ - بَابُ : مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ وَالرِّطَانَةِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَأَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَأَانِكُمْ ﴾ [الروم: ۲۲]

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ ﴾ [ابراهيم: ۴]

۳۰۷۰ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاء قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قُلْتُ : يَا

جو را در آتش پختم تو و چند کس دیگر بیایید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بانگ زد و فرمود: «ای اهل خندق! همانا جابر برای شما سؤر کرده است آ بشتابید که شما را فرا می خوانیم».

۳۰۷۱- از مادر خالد بنت خالد بن سعید روایت است که گفت: همراه پدر خود نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفتم درحالی که پیراهنی زردگون پوشیده بودم. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سَنَّهُ سَنَّهُ» عبدالله (راوی) گفت: لفظ سَنَّهُ، در زبان حبشی به معنی خوب و نیکو است. مادر خالد گفت: سپس خواستم. با مهر نبوت (که در میان دو دوش آن حضرت بود) بازی کنم. پدرم مرا مانع شد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «او را بگذار» سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این جامه را کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی، باز کهنه و پوسیده کنی» (یعنی عمر دراز کنی).

عبدالله (راوی) گفته است: آن زن عمری دراز کرد تا آن که درازی عمر او زیانزد مردم شد و.

۳۰۷۲- از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفته: حَسَن بن علی (رضی الله عنه) خرمایی از خرماهای صدقه را برداشت و در دهان کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به فارسی گفت: «کَخ کَخ، آیا نمی دانی که ما صدقه نمی خوریم»^۳.

رَسُولُ اللَّهِ، دَبِحًا بُهَيْمَةً لَنَا، وَطَحْنَتْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَتَقْرُ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنْ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا، فَحَيِّ هَلَا بِكُمْ».

[انظر: ٤١٠١، ٤١٠٢. أخرجه مسلم: ٢٠٣٩ مطولاً].

۳۰۷۱- حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أُمِّ خَالِدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلِيٍّ قَمِيصٌ أَصْفَرٌ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَنَّهُ سَنَّهُ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ.

قَالَتْ: فَذَهَبَتْ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ، فَزَبَّرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «دَعَهَا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبِلِي وَأَخْلَفِي، ثُمَّ أَبِلِي وَأَخْلَفِي، ثُمَّ أَبِلِي وَأَخْلَفِي».

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَبَقِيَتْ حَتَّى ذَكَرَ. [انظر: ٣٨٧٤، ٥٨٢٣، ٥٨٤٥، ٥٩٩٣].

۳۰۷۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخَذَ تَمْرَةً مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ، فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْفَارِسِيَّةِ: «كَخ كَخ»، أَمَا تَعْرِفُ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ». [راجع: ١٤٨٥. أخرجه مسلم: ١٠٦٩].

۱- این واقعه در غزوه خندق بوده که در سال پنجم هجرت رخ داده است.

۲- سؤر به زبان فارسی ضیافت و میهمانی است و آن حضرت در بیان خود این واژه فارسی را بر زبان آورد.

۳- کلمه کَخ، کلمه فارسی است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر زبان راند و هشدار است به کودک که چیزی را در دهان نکند و یا از دهان بیرون کند.

۱۸۹- باب : الغلول

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ ﴾ [آل

عمران : ۱۶۱].

۳۰۷۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو زُرْعَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَامَ فِيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ ، قَالَ : «لَا الْفَيْنَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا نُغَاءٌ ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اغْنِنِي ، فَأَقُولُ لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا ، قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اغْنِنِي ، فَأَقُولُ : لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اغْنِنِي ، فَأَقُولُ : لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ ، يَقُولُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اغْنِنِي ، فَأَقُولُ : لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ» .

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنْ أَبِي حَيَّانَ : «فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ» .

[راجع : ۲۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۹۸۷ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق

(الغلول) . أخرجه مسلم : ۱۸۳۱] .

باب ۱۸۹: (مال غنیمت)

و فرموده خدای تعالی: «و هر که خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است» (آل عمران: ۱۶۱).

۳۰۷۳- ابو حیان، از ابو زرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و در مورد خیانت در مال غنیمت سخن گفت و آن را گناهی بزرگ خواند و امری مهم دانست و فرمود: «کسی از شما را در قیامت باید درنیامد که گوسفندی بر گردنش باشد و آواز بکشد و اسپی بر گردنش باشد و آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول الله به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی شتری باشد که آواز بکشد و آن کس بگوید: یا رسول الله، به فریاد من برس، و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی زر و سیم باشد و او بگوید: یا رسول الله به فریاد من برس و من بگویم: برایت کاری کرده نمی توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم، و بر گردن کسی جامه ها در جنبش و حرکت باشد و او بگوید: یا رسول الله، به فریاد من برس و من بگویم که: برایت کاری کرده نمی توانم، همانا حکم خداوند را به تو رسانیده بودم». و ایوب از ابی حیان روایت کرده است: «فَرَسٌ لَهُ حَمْحَمَةٌ»^۱. (اسپی که شیهه می کند)

۱- در تیسیر القاری گفته شده که در غیر روایت ابی حیان ذکر فرس نیست چنان که مذکور شده لیکن مراد است در آن. در شرح شیخ الاسلام گفته شده: یعنی در طریق روایت ایوب از ابی حیان نیز تنقیص است بر لفظ فرس در این حدیث و ظاهراً نظر به این کلام از بعضی روایت کتاب، لفظ فرس ساقط شده است؟

۱۹۰- باب : الْقَلِيلِ مِنَ الْغُلُولِ

وَلَمْ يَذْكُرْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ حَرَقَ مَتَاعَهُ ، وَهَذَا أَصَحُّ .

باب ۱۹۰: خیانت اندک (در مال غنیمت)
و عبدالله بن عمرو (بن عاص) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ذکر نکرده که آن حضرت متاع کسی را که در غنیمت خیانت کرده بود، سوخته باشد، و این روایت صحیح تر است.

۳۰۷۴ - از عبدالله بن عمرو روایت است که گفت: مردی که از رخت سفر و متاع پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حفاظت می کرد و کِرکَره نامیده می شد، مُرد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وی در دوزخ است». مردم رفتند که از وی اطلاع یابند. و دریافتند که عباپی را از مال غنیمت دزدیده بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) می گوید: ابن سلام گفته است: کِرکَره به فتح کاف است. و همچنان ضبط شده است.

۳۰۷۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : كَانَ عَلَى نَقْلِ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةٌ فَمَاتَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هُوَ فِي النَّارِ » . فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا .

قال أبو عبد الله : قال ابن سلام : كِرْكِرَةٌ ، يَبْنِي بِفَتْحِ الْكَافِ ، وَهُوَ مَضْبُوطٌ كَذَا .

۱۹۱- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ ذَبْحِ

الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ فِي الْمَغَانِمِ

باب ۱۹۱: آنچه مکروه است از ذبح شتر و گوسفند در مال غنیمت

۳۰۷۵ - از عباپی بن رفاعه روایت است که جد رافع گفته: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در ذوالحلیفه بودیم. مردم گرسنه شدند، و به غنایمی چون شتر و گوسفند دست یافته بودیم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در آخر (کاروان) مردم بود. مردم شتاب کردند (حیوانات غنیمت را کشتند) و دیگدانها به پا کردند. آن حضرت دستور داد که دیگها را واژگون کنند، سپس غنایم را تقسیم کرد و ده گوسفند را معادل یک شتر گردانید. در آن میان شتری گریخت و مردم تعداد اندکی اسپ داشتند (که شتر را بازگردانند) و مردم در پس آن راهی شدند تا

۳۰۷۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ ، وَأَصَبْنَا إِبِلًا وَغَنَمًا ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرِيَّاتِ النَّاسِ ، فَعَجَلُوا فَنَصَبُوا الْقُدُورَ ، فَأَمَرَ بِالْقُدُورِ فَأَكْمَفَتْ ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ ، فَدَدَ مِنْهَا بَعِيرٌ ، وَفِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرٌ ، فَطَلَبُوا فَأَعْيَاهُمْ ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَجَبَسَهُ اللَّهُ ، فَقَالَ : « هَذِهِ الْبَهَائِمُ لَهَا أَوْابِدٌ كَأَوْابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا نَدَّ عَلَيْكُمْ ، فَاصْتَمُوا بِهِ هَكَذَا » . فَقَالَ جَدِّي : إِنَّا نَرَجُو ، أَوْ نَخَافُ أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا ، وَلَيْسَ مَعَنَا مَدَى ، أَفَلَذَبِحَ بِالْقَصَبِ ؟ فَقَالَ : « مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذَكَرَ

آن که خسته شدند. مردی به سوی آن تیری رها کرد و آن را از رفتن بازداشت. آن حضرت فرمود: «این حیوانات بسان حیوانات وحشی گریزنده و رمنده‌اند، پس اگر فرار کنند با آن‌ها همچنان عمل کنید». (عبایه می‌گوید) جَدَّ من به آن حضرت گفته بود: همانا ما امیدواریم یا می‌ترسیم که فردا با دشمن مقابل شویم. درحالی که کارد همراه ما نیست، آیا حیوانات را با نئی ذبح کنیم؟

آن حضرت فرمود: «آنچه خون توسط آن جاری گردد و بر آن نام خدا یاد شود آن را بخور، به جز ذبح کردن با دندان و ناخن، و دلیل آن را به شما می‌گویم: اما دندان، استخوان است، و ناخن وسیله‌ای است که حبشیان (کافر) از آن استفاده می‌کنند».

اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأَحَدُكُمْ عَنْذِكَ: أَمَا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ. [راجع: ۴۸۸. أخرجه مسلم: ۱۹۶۸].

۱۹۲- باب: البِشَارَةُ فِي الْفُتُوحِ

باب ۱۹۲: مؤدۀ فتح
۳۰۷۶ - از قیس روایت است که جریر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از بابت ذی الخَلَصَةِ راحت نمی‌سازی؟» و آن خانه‌ای در قبیله خشعم بود که - کَعْبَةُ الِیْمَانِيَةِ، نامیده می‌شد. من با صد و پنجاه نفر از قبیله اَحْمَس که همه سوار کار بودند روانه شدم و به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اطلاع دادم که به حالتی استوار بر اسب نشسته نمی‌توانم. آن حضرت بر سینه‌ام زد تا آن که اثر انگشتان وی را در سینه‌ام مشاهده کردم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و رهنما و رهیاب بگردان».

سپس جریر بدان سو رفت و آن خانه

۳۰۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ: قَالَ لِي جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ». وَكَانَ يَتَنَا فِيهِ خَتَمٌ، يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ، فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةً مِنْ أَحْمَسَ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنِّي لَا أَثْبِتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا». فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَّرَهَا وَحَرَقَهَا، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ يُبَشِّرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْرَبُ، فَبَارَكَ عَلَى خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ.

را شکستاند و سوختاند و مژده آن را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسانید، و فرستاده جریر گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که به سوی تو نیامدم تا آن بتخانه را دیدم که به شکل شترگرگین (سیاه و سوخته) درآمده بود. آن حضرت بر اسپان و مردان قبیلهٔ اَحْمَس پنج بار دعای برکت کرد و مُسَدَّد (در روایت خود) گفته است: بیت^۱ فی خَتِّ عَمِّ (عوض، بیئتاً فی خشم).

قال مُسَدَّدٌ: بَيْتٌ فِي خَتِّ عَمِّ. [راجع: ۳۰۲۰. أخرجه مسلم: ۲۴۷۶].

۱۹۳- باب: مَا يُعْطَى الْبَشِيرُ

وَأُعْطَى كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ ثَوْبَيْنِ حِينَ بَشَّرَ بِالتَّوْبَةِ [راجع: ۲۷۵۷].

باب ۱۹۳: برای مژده دهنده چه داده شود و کعب بن مالک برای کسی که قبول توبه اش را مژده داد، دو جامه مژدگانی داد. باب ۱۹۴: پس از فتح (مکه) ثواب هجرت نیست.

۱۹۴- باب: لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ

۳۰۷۷- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَوْمَ فَتَحَ مَكَّةَ: لَا هِجْرَةَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَبَيْةٌ، وَإِذَا اسْتَفْرْتُمْ فَأَنْفِرُوا». [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳ مطولاً وهو بهذا اللفظ في الإمارة ۸۵].

۳۰۷۷ - از طاووس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت: «هجرت نیست ولیکن جهاد و بیئت آن باقی است و اگر به جهاد فراخوانده شوید، بشتابید».

۳۰۷۸، ۳۰۷۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: جَاءَ مُجَاشِعٌ بِأَخِيهِ مُجَالِدِ بْنِ مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: هَذَا مُجَالِدٌ يُسَاطِعُكَ عَلَى الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ، وَلَكِنْ أَبَايَعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ». [راجع: ۲۹۶۲، ۲۹۶۳. أخرجه مسلم: ۱۸۶۳ بزيادة].

۳۰۷۸ و ۳۰۷۹ - از عثمان النهدی روایت است که مجاشع بن مسعود گفته: مجاشع با برادر خود مجالد بن مسعود نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: این مجالد است که برای هجرت با تو بیعت می کند. آن حضرت فرمود: «پس از فتح مکه هجرتی نیست ولیکن بر قبول اسلام با او بیعت می کنم».

۳۰۸۰ - از عطاء روایت است که گفت: همراه

۳۰۸۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ

۱- اندکی در لفظ تفاوت است.

عَمْرُو وَابْنُ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ عَطَاءَ يَقُولُ : ذَهَبَتْ مَعَ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَهِيَ مُجَاوِرَةٌ بِبَيْرٍ ، قَالَتْ : لَنَا انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ مُنْذُ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ ﷺ مَكَّةَ . [انظر : ۳۹۰۰ ، ۴۳۱۲ . اخرجه مسلم : ۱۸۶۴ بغير هذا اللفظ .]

عبیده بن عمیر نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم که در کوه تبیر (نزدیک مزدلفه) به سر می برد. وی گفت: هجرت بر ما قطع شد، از آن روز که خداوند مکه را بر دست پیامبر خود رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فتح کرد.

۱۹۵- باب : إِذَا اضْطُرَّ الرَّجُلُ

إِلَى النَّظْرِ فِي شَعُورِ أَهْلِ الدِّمَةِ ،

وَالْمُؤْمِنَاتِ إِذَا عَصَيْنَ اللَّهَ ، وَتَجْرِيدِهِنَّ .

باب ۱۹۵: اگر مرد ناچار شود که به سوی موی

سر اهل ذمه

و زنان مسلمانی که از امر خداوند سرکشی کنند، نظر کند و آنها را برهنه ببیند.

۳۰۸۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَوْشَبِ الطَّائِفِيِّ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، وَكَانَ عُمَانِيًّا ، فَقَالَ لِابْنِ عَطِيَّةَ ، وَكَانَ عَلَوِيًّا ، إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا الَّذِي جَرَأَ صَاحِبِكَ عَلَى الدِّمَاءِ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَالزُّبَيْرُ ، فَقَالَ : «إِنْتُمُا رَوْضَةٌ كَذَا ، وَتَجِدُونَ بِهَا امْرَأَةً ، أَعْطَاهَا حَاطِبٌ كِتَابًا» . فَأَتَيْنَا الرَّوْضَةَ فَقُلْنَا : الْكِتَابُ ، قَالَتْ : لَمْ يُعْطِنِي ، فَقُلْنَا : لِنُخْرِجَنَّ أَوْ لِأَجْرِدَنَّكَ ، فَأَخْرَجَتْ مِنْ حُجْرَتِهَا ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى حَاطِبٍ ، فَقَالَ : لَا تَعْجَلْ ، وَاللَّهِ مَا كَفَرْتُ وَلَا أَرَدْتُ لِلْإِسْلَامِ إِلَّا حَبًّا ، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ إِلَّا وَلَهُ بِمَكَّةَ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لِي أَحَدٌ ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَّخِذَ عَنْدَهُمْ يَدًا ، فَصَدَّقَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ عُمَرُ : دَعَنِي أُضْرِبَ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ قَدْ نَافَقَ ، فَقَالَ : « مَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ » . فَهَذَا الَّذِي جَرَأَهُ . [راجع : ۳۰۰۷ . اخرجه مسلم : ۲۴۹۴ .]

۳۰۸۱ - از سعد بن عبیده روایت است که ابو عبد الرحمن هواخواه عثمان، به ابن عطیه هواخواه علی، گفت: همانا می دانم که چه چیز یار تو (علی) را به خونریزی جرأت داده است از وی شنیده ام که می گفت:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) من و زبیر را فرستاد و فرمود: «به روضه چنان بروید و در آنجا زنی را می یابید که حاطب به وی نامه ای داده است.»

ما بدان روضه رفتیم و گفتیم: نامه را بده. آن زن گفت: کسی برایم نامه ای نداده است. گفتیم: نامه را بیرون می آوری یا تو را برهنه کنیم. وی نامه را از نیفه ازار خود بیرون آورد.

آن حضرت کسی را نزد حاطب فرستاد. حاطب گفت: در کار من شتاب مکن، به خدا سوگند که کافر نشده ام و دوستی من نسبت به اسلام افزوده است. کسی از یاران تو در مکه نیست مگر آن که وابستگی از خود دارد که

۱- پوشیده نماند که چنین سخنی در برابر مقام علی ۲ سوء ادب و حق ناشناسی مطلق است، چه وی به جز یایغان، خون کسی دیگر را نریخته است و محاربه وی از راه خلافت اجماعی بوده است نه از راه اجتهاد که علما آن را به جانب مقابل وی نسبت می دهند.

خداوند توسط آنها دشمنان را از خانواده و مال وی دور می‌گرداند، و من در آنجا کسی ندارم و خواستم (بدین وسیله) بر آنها متی بگذارم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سخن وی را تصدیق کرد. عمر گفت: اجازه بده که گردن او را بزنم؛ زیرا وی منافقت کرده است. آن حضرت گفت: «تو چه می‌دانی، خداوند بر دلهای کسانی که در جنگ بدر حاضر شده‌اند، آگاه بوده که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید» (ابوعبدالرحمن گفت) پس همین است که علی را جرأت داده است!

باب ۱۹۶: استقبال از غازیان

۳۰۸۲ - از ابن ابی ملیکه روایت است که گفت: ابن زبیر به ابن جعفر (رضی‌الله عنه) گفت: آیا به یاد داری که من و تو و ابن عباس به پیشواز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) رفتیم؟ ابن جعفر گفت: آری، به یاد دارم که آن حضرت ما را با خود سوار کرد و تو را گذاشت.

۳۰۸۳ - از زهری روایت است که سائب بن یزید (رضی‌الله عنه) گفت: ما رفتیم و با سایر کودکان در ثنیة الوداع از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) استقبال کردیم.

باب ۱۹۷: آنچه در بازگشت از غزوه گفته می‌شود

۳۰۸۴ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چون (از غزوه‌ای) باز می‌گشت سه بار تکبیر می‌گفت و

۱۹۶- باب : استقبال الغزاة

۳۰۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ وَحَمِيدُ بْنُ الْأَسْوَدِ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لَابْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَتَذَكُرُ إِذْ تَلَقَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَحَمَلْنَا وَتَرَكَكَ . [أخرجه مسلم : ۲۴۲۷] .

۳۰۸۳- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ السَّائِبُ بْنُ يَزِيدٍ ﷺ : دَهَبْنَا نَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الصَّبِيَّانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ . [انظر : ۴۴۲۶] .

۱۹۷- باب : مَا يَقُولُ إِذَا رَجَعَ مِنَ الْغَزْوِ

۳۰۸۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ كَبَّرَ ثَلَاثًا ، قَالَ : « آيُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَائِبُونَ ، عَابِدُونَ

۱- یعنی علی بدان نظر است که از حاضران جنگ بدر بوده و خطای خود را قابل عفو دانسته، معاذالله از این سخن (شرح شیخ الاسلام).

گفت: «ما باز گشت کننده ایم ان شاء الله، توبه کننده، پرستش کننده و ستایش کننده و پروردگار خود را سجده کننده ایم. خداوند وعده اش را راست گردانید و بنده اش را نصرت ارزانی داشت و گروه های (کفار) را به تنهایی شکست داد».

۳۰۸۵ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از عسفان برمی گشتیم^۱ و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر شتر خود سوار بود و صفیه بنت حیی بر عقب وی بر شتر سوار بود. شتر وی لغزید و هر دو یکبارگی افتادند. ابوطلحه خودش را انداخت و گفت: یا رسول الله، خداوند مرا فدای تو گرداند. آن حضرت فرمود: «با این زن کمک کن» ابوطلحه چادری بر روی خود پیچید (تا صفیه را نبیند) و نزد صفیه رفت و جامه را بر صفیه افکند، و مرکب ایشان را آماده و برابر کرد و هر دو بر مرکب سوار شدند و ما رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را احاطه کردیم و چون به مدینه نزدیک شدیم، آن حضرت فرمود: «باز گشت کننده ایم توبه کننده، پرستش کننده ایم، پروردگار خویش را سجده کنند.» و پیوسته این کلمات را می گفت تا وارد مدینه شد.

۳۰۸۶ - از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: او و ابوطلحه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را همراهی می کردند. و صفیه همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود که او را بر پشت سر خود بر شتر سوار کرده بود و چون

حامدُون، لَرَبَّنَا سَاجِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَتَصَرَ عِدَّةً، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ». [راجع: ۱۷۹۷. أخرجه مسلم: ۱۳۴۴ باختلاف].

۳۰۸۵ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم مَمْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَيَّ رَاحِلَتِهِ، وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيْيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتَهُ فَصُرْعَا جَمِيْعًا، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ الْمَرْأَةُ». فَقَلَبَ تَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَالْقَاهُ عَلَيْهَا، وَأَصْلَحَ لُهُمَا مَرْكَبُهُمَا فَرَكَبَا، وَاکْتَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، فَلَمَّا أَشْرَقْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ: «أَيُّونَ تَأْتِيُونَ، عَابِدُونَ، لَرَبَّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ. [انظر: ۳۰۸۶، ۲۵۹۶۸، ۶۶۱۸۵، وانظر في الدعوات باب ۵۲. أخرجه مسلم: ۱۳۴۵ مختصراً].

۳۰۸۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ: حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ الْمُضَلِّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّهُ أَقْبَلَ هُوَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، وَمَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم صَفِيَّةُ مُرْدَقَهَا عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَثَرَتِ النَّاقَةُ، فَصُرِعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم وَالْمَرْأَةُ، وَإِنَّ أَبَا طَلْحَةَ - قَالَ: أَحْسِبُ

۱ - غزوة عسفان در سال ششم هجرت بوده و به اتفاق روایت، صفیه در غزوة خيبر، در سال هفتم به نکاح آن حضرت درآمد. هرگاه مراد از بازگشت از عسفان، غزوة عسفان باشد، وهمی پدید می آید و اگر مقصود منزل عسفان باشد وهمی نمی ماند (تیسیر القاری).

آن حضرت پاره‌ای راه پیمود، حیوان لغزید و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) و آن زن افتادند. و اما ابوطلحه، (یحیی بن ابی اسحاق) گفت: گمان می‌کنم که انس گفت: ابوطلحه خودش را از شتر افکند و نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا پیامبر خدا، خداوند مرا فدای تو کند، آیا تو را چیزی رسیده است؟ فرمود: «نی، ولیکن او را کمک کن». ابوطلحه جامهٔ خویش را بر روی خود انداخت، و به سوی صفیّه رفت و جامه را بر روی وی افکند. آن زن ایستاد. سپس ابوطلحه پالان شتر آنها را محکم بست و هر دو سوار شدند و راهی شدند تا آن که به بلندیهای مدینه رسیدند - یا راوی گفت - به نزدیک مدینه رسیدند. آن‌گاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «بازگشت کننده‌ایم، پرستش‌کننده، توبه‌کننده، پروردگار خود را ستایش‌کننده» و پیوسته این کلمات را می‌گفت تا به مدینه درآمد.

قال - اَتَحَمَّ عَنْ بَعِيرِهِ فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، هَلْ أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالَ : « لا ، وَكُنْ عَلَيْكَ بِالْمَرْأَةِ » . فَأَلْقَى أَبُو طَلْحَةَ تَوْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَصَدَ قَصْدَهَا ، فَأَلْقَى تَوْبَهُ عَلَيْهَا . فَقَامَتِ الْمَرْأَةُ ، فَشَدَّ لَهَا عَلَى رَاحِلَتَيْهَا فَرَكِبَا ، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بَطَهْرِ الْمَدِينَةِ ، أَوْ قَالَ : أَشْرَفُوا عَلَى الْمَدِينَةِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ » . فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُهَا ، حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ . [راجع : ۳۰۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۵ مختصراً.]

باب ۱۹۸: نماز گزاردن در بازگشت از سفر

۳۰۸۷ - از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را در سفری همراه بودم. آن‌گاه که به مدینه رسیدیم به من گفت: «به مسجد درآی و دو رکعت نماز بگزار».

۱۹۸- باب : الصلاة إذا قدم من سفر

۳۰۸۷- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبِ بْنِ دِثَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، قَالَ لِي : « ادْخُلِ الْمَسْجِدَ ، فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ » . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ زيادةً وطولاً في الرضاع ۵۴ والمسافة ۱۰۹.]

۳۰۸۸ - از کعب (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) چون به وقتن چاشت از سفر بازمی‌گشت به مسجد وارد می‌شد و دو رکعت نماز می‌گزارد قبل از آن

۳۰۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ أَبِيهِ وَوَعَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ كَعْبِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضَحَى دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَصَلَّى

که بنشیند.

رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ و
أخرجه مسلم : ۲۷۶۹ مطولاً] .

۱۹۹- باب : الطَّعَامُ عِنْدَ الْقُدُومِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقْطُرُ لِمَنْ يَغْشَاهُ .

باب ۱۹۹: غذا دادن هنگام بازگشت از سفر
و ابن عمر (با رسیدن از سفر) روزه
نمی‌گرفت؛ زیرا کسی به دیدن وی می‌آمد!

۳۰۸۹ - از شعبه، از مُحَارِبِ بْنِ دَثَارِ روایت
است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: آن‌گاه
که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، شتر
یا گاوی را ذبح کرد.

مُعَاذُ، از شعبه، از مُحَارِبِ افزوده است: از
جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) به بهای دو اوقیه و یک یا دو درهم
شتری خرید، و چون به موضع صِرَارِ رسید، امر
کرد که گاوی بکشند و گاو را ذبح کردند و از
گوشت آن خوردند، و آن‌گاه که به مدینه آمد،
مرا فرمود که به مسجد بیایم و دو رکعت نماز
بگزارم و بهای شتر مرا برایم وزن کرد.

۳۰۹۰ - شعبه، از مُحَارِبِ ابْنِ دَثَارِ، از جابر
روایت کرده که گفت: از سفری آمدم، آن
حضرت فرمود: «دو رکعت نماز بگزار» و
صِرَارِ، موضعی است در مدینه.

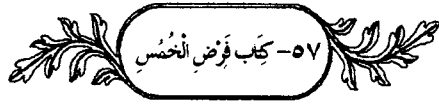
۳۰۸۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ
مُحَارِبِ بْنِ دَثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا :
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، نَحَرَ جَزُورًا أَوْ بَقَرَةً .

زَادَ مُعَاذٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ مُحَارِبِ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ
عَبْدِ اللَّهِ : اشْتَرَى مِنِّي النَّبِيُّ ﷺ بَعِيرًا بَوَيْتِيْنِ ، وَدَرَاهِمَ أَوْ
دَرَاهِمِيْنِ ، فَلَمَّا قَدِمَ صِرَارًا ، أَمَرَ بِبَقْرَةٍ فَذُبِحَتْ فَأَكَلُوا
مِنْهَا ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، أَمَرَنِي أَنْ آتِيَ الْمَسْجِدَ فَأَصَلِّيَ
رَكَعَتَيْنِ ، وَوَزَنَ لِي ثَمَنَ الْبَعِيرِ . [راجع : ۴۴۳ : أخرجه مسلم :
۷۱۵ ، وفي المسافة ۱۰۹ وهو باختلاف في الرضاع ۵۴ نفس الحديث في
المسافة ۱۰۹] .

۳۰۹۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَارِبِ
ابْنِ دَثَارٍ ، عَنْ جَابِرِ قَالَ : قَدِمْتُ مِنْ سَفَرٍ . فَقَالَ النَّبِيُّ
ﷺ : « صَلِّ رَكَعَتَيْنِ » .

صِرَارٌ مَوْضِعٌ نَاحِيَةَ بِالْمَدِينَةِ . [راجع : ۴۴۳ . أخرجه
مسلم : ۷۱۵ بزيادة ومطولا في الرضاع ۵۴ والمسافة ۱۰۹] .

۱- ابن عمر (رضی الله عنه) در سفر روزه نمی‌گرفت، نه روزه نفل و نه روزه فرض و در حالت اقامت اکثراً روزه می‌گرفت ولی در روزهای اول که از سفر
بازمی‌گشت به خاطر کسانی که از وی دیدن می‌کردند روزه نمی‌گرفت.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۷ - کتاب فرض خمس

۱- باب : فرض الخمس

باب ۱: فرض خمس

۳۰۹۱ - از زهری از (زین العابدین) علی بن حسین، از حسین بن علی علیهما السلام روایت است که علی (رضی الله عنه) گفته: از اموال غنیمت روز بدر، ناقه پیری، سهم من رسید و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مال خمس شتری به من داد. آن گاه که قصد کردم با فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ازدواج کنم، با مردی زرگر از قبیله بنی قینقاع وعده گذاشتم که مرا همراهی کند تا گاه اذخر بیاوریم و بر زرگران بفروشیم و بهای آن را در ضیافت عروسی مصرف کنم. در این میان که مشغول فراهم آوری وسایلی چون پالان و گاه جامه و ریسمان برای شتران شدم و شتران در کنار خانه مردی از انصار زانو زده بودند، و من پس از جمع آوری وسایل برگشتم، دیدم که کوهانهای شتران بریده شده و پهلوهایی آن دریده شده و جگرهای آن برآورده شده است. با دیدن این منظره اشکم را نتوانستم مانع شوم. گفتم کدام کسی چنین کرده است؟ گفتند: حمزه بن عبدالمطلب کرده است، که با جمعی از شرابخواران از انصار در این خانه است. من روانه شدم تا آن که بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درآمدم و زید بن حارثه نزد آن حضرت

۳۰۹۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا قَالَ : كَانَتْ لِي شَارَفٌ مِنْ نَصِيبِي مِنَ الْمَغْنَمِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي شَارَفًا مِنَ الْخُمْسِ ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أُتْبِتِي بِقَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأَعَدْتُ رَجُلًا صَوَاعًا مِنْ بَنِي قَيْنِقَاعٍ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِي ، فَتَأْتِي بِأَذْخَرٍ أَرَدْتُ أَنْ أُبِيعَهُ الصَّوَاعِغِينَ ، وَأَسْتَعِينُ بِهِ فِي وَكِيمَةِ عَرْسِي ، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لُشَارَفِي مَتَاعًا مِنَ الْأَقْتَابِ وَالْفَرَائِرِ وَالْحَبَالِ ، وَشَارَفَايَ مَنَاحِخَانَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، رَجَعْتُ حِينَ جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ ، فَإِذَا شَارَفَايَ قَدْ اجْتَبَا أَسْمَتُهُمَا ، وَيُقَرَّتْ خَوَاصِرُهُمَا وَأُخِذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا ، فَلَمَّ أَمْلِكُ عَيْنِي حِينَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الْمَنْظَرَ مِنْهُمَا ، فَقُلْتُ : مَنْ فَعَلَ هَذَا ؟ فَقَالُوا : فَعَلَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَجْهِ الَّذِي لَقِيتُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا لَكَ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَيَّ نَاقَتِي ، فَاجْتَبَا أَسْمَتُهُمَا ، وَيُقَرَّ خَوَاصِرُهُمَا ، وَهِيَ هُوَذَا فِي بَيْتِ مَعَى شَرْبٍ ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ فَأَرْتَدِي ، ثُمَّ أَنْطَلَقَ يَمْشِي ، وَأَتْبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنُوا لَهُمْ ، فَإِذَا هُمْ شَرْبٍ ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

﴿يَلُومُ حَمْزَةً فِيمَا فَعَلَ ، فَإِذَا حَمْزَةٌ قَدْ تَمَلَّ ، مُحَمَّرَةٌ عَيْنَاهُ ، فَنَظَرَ حَمْزَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ ، فَنَظَرَ إِلَى سُرَّتِهِ ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةٌ : هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدُ لَأَبِي ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَدْ تَمَلَّ ، فَتَكَصَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقْبِيهِ الْقَهْقَرَى ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ . [راجع : ۲۰۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۹۷۹] .

بود. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) از سیمای من دانست که چه واقع شده است. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر تو چه واقع شد؟» گفتم: یا رسول الله: من هرگز چنین روزی ندیده بودم. حمزه بر دو شتر من ستم کرد، کوهانهایشان را برید و پهلوهایشان را شکافت و آگاه باش که وی درخانه‌ای با شرابخواران یکجا می‌باشد. پیامبر(صلی الله علیه وسلم) ردای خویش را خواست و پوشید و راهی شد. من وزیدبن حارثه در پی او روان شدیم تا آن که به خانه‌ای رسیدیم که حمزه در آن جا بود. آن حضرت اجازه خواست. اجازه دادند. آنها شراب می‌نوشیدند. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) به خاطر کاری که حمزه کرده بود به ملامت کردن وی آغاز کرد. لیکن حمزه مست شده بود و چشمانش سرخ گشته بود. وی به سوی رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) نگرست و سپس نظری به بالا افکند و به زانوهای آن حضرت نگرست و سپس نظری به بالا افکند و به ناف آن حضرت نگرست و سپس نظری به بالا افکند و به سیمای آن حضرت نگرست. سپس حمزه گفت: شما مگر غلامان پدر من نیستید؟ رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) بر پاشنه‌های خویش به عقب برگشت، و ما نیز با آن حضرت برآمدیم!

۳۰۹۲- از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه(رضی الله عنها) گفت: فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) پس از وفات رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) از

۳۰۹۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا :

۱- این واقعه قبل از حرام شدن شراب بوده است، و اگر کسی از امری مباح مست شود و دیگری را دشنام دهد و قذف کند، حکم مجنون و بیهوش و کودک را دارد و حد قذف بر روی واجب نمی‌شود و به همین سبب آن حضرت مؤاخذه حد بر حمزه نکرد و به غرامت بهای دو شتر بسنده کرد؛ زیرا جنایت مال از دیوانه و غیره ساقط نیست.

ابوبکر صدیق خواست که سهم میراث او را از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از غنیمت فیء به جا گذاشته بدهد.

أَخْبَرْتُهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : سَأَلَتْ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يُقَسِّمَ لَهَا مِيرَاثَهَا ، مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ . [انظر : ۳۰۹۳ ، ۳۷۱۱ ، ۴۰۳۵ ، ۴۲۴۰ ، ۴۶۷۲۵ .

اخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث الآتي] .

۳۰۹۳ - [به ادامه حدیث فوق] ابوبکر به او گفت: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی شود. آنچه از ما می ماند، برای صدقه است». فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) خشمگین شد و ابوبکر را ترک کرد و پیوسته از وی دوری گزید تا آن که وفات کرد، و او پس از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شش ماه زنده بود. عایشه گفت: فاطمه سهم میراث خود را از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در خیبر و فدک و صدقه ای که در مدینه گذاشته بود، طلب می کرد و ابوبکر از برآوردن تقاضای وی ابا ورزید و گفت: من ترک کننده چیزی نیستم که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بدان عمل کرده است، مگر آن که بدان عمل نمایم و از آن می ترسم که اگر چیزی از عمل وی را ترک کنم، گمراه خواهم شد.

۳۰۹۳- فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا تُورِثُ ، مَا تَرَكَنا صَدَقَةً » . فَتَضَيَّتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ قَالَتْ : وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تُسَالُّ أَبَا بَكْرٍ تَصِيَّبًا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْرٍ وَفَدَكٍ ، وَصَدَقَتِهِ بِالْمَدِينَةِ ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ : لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمَلْتُ بِهِ ، فَأَبَى أَخْشَى إِنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَرْبِحَ . فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، وَأَمَّا خَيْرٌ وَفَدَكٌ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ وَقَالَ : هُمَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، كَانَتْما لِحَقْوَقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَنَوَائِبِهِ ، وَأَمْرُهُمَا إِلَيَّ مِنْ وَكَيْي الْأَمْرِ ، قَالَ : فَهَمَّما عَلَى ذَلِكَ إِلَيَّ الْيَوْمَ .

[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : اعْتَرَاكَ افْتَعَلْتَ مِنْ عَرْوَتِهِ فَأَصَبْتُهُ . وَمِنْهُ يَعْرُوهُ وَاعْتَرَانِي] . [انظر : ۳۳۷۱۲ ، ۴۰۳۶ ، ۴۲۴۱ ، ۶۷۲۶ . اخرجه مسلم : ۱۷۵۹ مع الحديث السابق . بدون زیاده عمر و به اختصار] .

۱- زمینهایی که متعلق به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود عبارت بود از خمس زمین خیبر، زمین فدک و صدقه مدینه. نظر به روایت معمر، آن حضرت نیمه محصول زمین خیبر را برای نواب و حاجات خود و نیمه دیگر محصول را برای مسلمانان تخصیص داده بود. نظر به روایت ابوداود، دو حصه محصول آن را برای مسلمانان و یک حصه آن را برای نفقه اهل و عیال خود تخصیص داده بود. و آنچه از نفقه اهل و عیال زیاد می شد، به مهاجران داده می شد. فدک: قریه ای است میان خیبر و مدینه. آن حضرت بعد از فتح خیبر به مناصفه زمین فدک صلح کرد. این زمین در زمره فیء است که در قرآن آمده است. فیء مالی است که بدون جنگ از کافران به دست آید. خداوند فرموده است: «و ما افال الله علی رسوله منهم» (الحشر: ۴) یعنی «آنچه عاید گردانید خدا بر پیامبر خود از اموال (بنی نضیر)». محصول این زمین برای مسافران اختصاص یافته است. صدقه مدینه: شامل زمین های بنی نضیر در نزدیک مدینه و سوم حصه زمین وادی القری بود که به صلح از یهود گرفته بود که در زمره فیء محسوب می شد و همچنان زمین هایی را شامل می شد که انصار گذاشته بودند. نظر به روایت ابوداود، محصول زمینهای صدقه مدینه برای حوادث و حوایج ضروری اهل و عیال، و سلاح و غیره تخصیص یافته بود.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) است که از محصول آن در حوایج و حوادثی که رخ می‌داد مصرف می‌کرد و تصرف و سرپرستی از آن بر ولی امر (خلیفه) است.

زُهری گفته است: آن دو زمین تا امروز بر همین منوال است.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: لفظ - اِعْتْرَاكَ^۱ از باب اِفْتَعَالَ است و مشتق است از مجرد که مأخوذ است از - عروته - یعنی پیش آمدم، به معنی - اَصْبَتْهُ است او را، و - اعترانی، یعنی پیش آمد مرا، از همین قبیل است.

۳۰۹۴ - از مالک بن انس روایت است که ابن شهاب (زُهری) گفت: محمد بن جُبَیر از مالک بن اُوس حدیثی روایت کرد و گفت: من روانه شدم تا نزد مالک بن اوس رفتم، او را از این حدیث پرسیدم مالک گفت: در حالی که در خانه‌ام نشسته بودم و آفتاب بلند شده بود و گرم بود، قاصد عمر بن خطاب نزد من آمد و گفت: امر امیرالمؤمنین را اجابت کن. با وی راهی شدم تا نزد عمر رسیدم. وی بر تخت بوریایی نشسته بود که بر آن فرشی نبود و بر بالش چرمی تکیه کرده بود. بر وی سلام کردم و سپس نشستم و گفت: ای مال (یعنی مالک) خانواری چند از اقوام تو نزد من آمده‌اند و من به عطای اندکی امر کرده‌ام. آن را بگیر و میانشان تقسیم کن. گفتم: ای امیرالمؤمنین اگر به جز من کسی دیگر را امر کنی. گفت: ای مرد، آن را بگیر.

۳۰۹۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانَ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ، فَقَالَ مَالِكٌ: بَيَّنَّا أَنَا جَالِسٌ فِي أَهْلِي حِينَ مَتَعَ النَّهَارُ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي، فَقَالَ: أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ عُمَرَ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَيَّ رِمَالٍ سَرِيرٍ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، مَتَكَيْتُ عَلَيَّ وَسَادَةٌ مِنْ أَدَمَ، فَسَأَلْتُهُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَقَالَ: يَا مَالِ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ أَهْلٌ آيَاتٍ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضِيخٍ، فَأَقْبِضْهُ فَاقْسِمْهُ بَيْنَهُمْ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَمَرْتَهُ بِعَبْرِي، قَالَ: أَقْبِضْهُ أَيُّهَا الْمَرْءُ.

فَيَبِّئْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ أَنَا حَاجِبُهُ يَرْفَأُ، فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ يَسْتَأْذِنُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا وَجَلَسُوا.

۱- مراد از آن در این فرموده خداوند تعالی است که می‌فرماید: «إِنَّ فِعْلَ الْإِعْتِرَاكِ بَعْضُ الْإِهْتِنَاءِ بِشَوْءٍ» (هود: ۵۴) یعنی نمی‌گویم مگر آن که رسانیده‌اند به تو بعضی معبودان ما ضرری. امام بخاری در تفسیر لفظ «تمزوه» که در حدیث آمده است، آورده است.

در حالی که نزد وی نشسته بودم، دربان وی یرفا، آمد و گفت: آیا برای ورود عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد بن ابی وقاص اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد. درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس یرفا اندکی نشست و بعد گفت: آیا به علی و عباس اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. به آنها اجازه داد، درآمدند و سلام کردند و نشستند.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، بین من و این مرد (یعنی علی) قضاوت کن. آن دو نفر در مورد مالی که خداوند به پیامبر خود رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) به طور (فیء) از مال بنی نضیر عطا کرده بود، مخاصمت می‌کردند.

آن گروه، یعنی عثمان و همراهان وی گفتند: ای امیر المؤمنین میان آنها قضاوت کن، و یکی را از دیگری راحت گردان.

عمر گفت: آرام باشید، شما را به خدایی سوگند می‌دهم که آسمان و زمین به حکم وی قایم است که آیا این را می‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «از ما میراث گذاشته نمی‌شود، آنچه از ما می‌ماند صدقه است.» (مراد از لفظ - ما -) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شخص خود را اراده می‌کرد؟ (یعنی آنچه از من می‌ماند صدقه است).

آن گروه گفتند: همانا آن حضرت چنان فرموده است.

سپس عمر به سوی علی و عباس روی کرد و گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) چنان گفته است؟ آنان گفتند: به تحقیق

ثُمَّ جَلَسَ يَرْقَأُ سِرًّا ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمَا فَدَخَلَا فَسَلَّمَا فَجَلَسَا . فَقَالَ عَبَّاسٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، وَهُمَا يَخْتَصِمَانِ فِيمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ مَالِ بَنِي النَّضِيرِ ، فَقَالَ الرَّهْطُ ، عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ بَيْنَهُمَا ، وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ .

قال عمر : تَدْرِكُمْ ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» . يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشَدُكُمَا اللَّهَ ، اتَّعَلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالَا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ .

قال عمر : فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَصَّ رَسُولُهُ ﷺ فِي هَذَا الْقِيءِ بَشِيءٌ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿ وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ ﴾ . فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ ، وَلَا اسْتَاثَرَهَا عَلَيْكُمْ ، قَدْ أَعْطَاكُمْوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ ، حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَّتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلُ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ حَيَاتَهُ ، أَنْشَدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشَدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ ؟ قَالَ عُمَرُ : ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَفَبِضْئِهَا أَبُو بَكْرٍ ، فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ : إِنَّهُ فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَكَانَتْ أَنَا وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ ، فَفَبِضْئِهَا سَنَّتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ ، فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ :

إِنِّي فِيهَا لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ .

که چنان گفته است.

عمر گفت: همانا واقعیت را من به شما می‌گویم، به تحقیق که خداوند این فبیء (غنیمت حاصله بدون جنگ) را برای رسول خود رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) خاص گردانیده است، و این غنیمت را به جز وی به کسی دیگر نداده است. سپس عمر تلاوت کرد: «و آنچه عاید گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال (بنی نضیر) پس نناخته بودید بر آن اسپان را و نه شتران را ولیکن خدا غالب می‌گرداند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز تواناست» (الحشر: ۶).

پس این اموال، خالص برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) بود، به خدا سوگند که آن حضرت آن مال را مالک نشده است که برای شما نداده باشد و نه هم آن را برای شما برگزیده است، همانا از آن مال برای شما داد و میان شما قسمت کرد تا آن که از آن مال همین مقدار مانده است. و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) نفقه سالانه اهل و عیال خود را از همین مال می‌داد و بقیه عاید آن را در راه خدا مصرف می‌کرد، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در دوران حیات خود بر همین منوال عمل کرد. من شما را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری. سپس عمر به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا این را می‌دانید؟ عمر افزود: سپس خداوند پیامبر خود رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) را از جهان برد، و ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم)

ثُمَّ جِئْتُمَنِي يَا عَبَّاسُ تُسْأَلُنِي نَصِيكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ ، وَجَاءَنِي هَذَا - يُرِيدُ عَلِيًّا - يُرِيدُ نَصِيْبَ أُمَّرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا ، فَقُلْتُ لَكُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ » . فَلَمَّا بَدَأَ لِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْكُمْ ، قُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُمَا إِلَيْكُمْ ، عَلِيٌّ أَنْ عَلَيَكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ : لَتَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمَلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَبِمَا عَمَلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَبِمَا عَمَلْتُ فِيهَا مِنْذُ وَلِيْتَهَا ، فَقُلْتُمَا : أَدْفَعْنَاهَا إِلَيْنَا ، فَبِذَلِكَ دَفَعْتُمَا إِلَيْكُمْ ، فَأَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ دَفَعْتُمَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : نَعَمْ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلِيَّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ دَفَعْتُمَا إِلَيْكُمْ بِذَلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ .

قَالَ : قَتَلْتُمَا مَنْ مَنِي قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ ، قَوْلَ اللَّهِ الَّذِي يَأْذَنُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ لَا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ ، فَإِنِّي أَكْفِيكُمْهَا . [راجع :

۲۹۰۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۷]

هستم و او آن مال را تصرف کرد و با آن چنان عمل کرد که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) عمل می کرد و خداوند می داند این که: ابوبکر در معامله بدان صادق و نیکوکار و راهیاب و تابع حق بود. سپس خداوند ابوبکر را از جهان برد و من جانشین ابوبکر شدم و در مدت دو سال امارت خود آن مال را در تصرف داشتم و در آن به گونه ای عمل کردم که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) عمل می کرد و ابوبکر عمل می کرد، و خداوند می داند که من در معامله بدان، صادق و نیکوکار و راهیاب و پیرو حق بوده ام.

سپس هر دوی شما (عباس و علی) نزد من آمدید و سخن زدید. سخن شما یکی بود و کار شما یکی بود. ای عباس، تو نزد من آمدی و سهم خود را از میراث برادرزاده خود می طلبیدی، و این مرد نزد من آمد - مراد وی علی بود - و سهم زن خود را از میراث پدر وی می طلبید. من برای هر دوی شما گفتم: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «از ما میراث گذاشته نمی شود آنچه می ماند صدقه است» و چون صلاح در آن دیدم که زمین را به شما بسپارم، گفتم: اگر می خواهید بدین شرط به شما می سپارم که عهد و پیمان خدا را بر خود لازم گیرید و در آن به گونه ای عمل کنید که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در آن عمل می کرد و ابوبکر در آن عمل می کرد و آن گونه که از آغاز روز سرپرستی خود من بدان عمل می کردم. هر دوی شما گفتید که آن را برای ما بسپار و من بدان شرط برای شما سپردم. اکنون من شما جمعیت را به خدا

سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط بدیشان سپرده بودم؟ جمعیت گفتند: آری.

سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم و می‌پرسم که آیا تحت همین شرایط به شما سپرده بودم؟ گفتند: آری.

عمر گفت: حالا از من می‌خواهید که به جز از آن حکم کنم. سوگند به ذاتی که آسمان و زمین به حکم وی قائم است که به جز آنچه حکم کرده بودم، دیگر حکمی نمی‌کنم. پس اگر از سرپرستی آن عاجز آمدید آن را برای من بسپارید تا عوض شما، من از آن سرپرستی کنم.

۲- باب : أداء

الخُمُسُ مِنَ الدِّينِ

باب ۲: دادن خُمس (پنجم حصه از غنیمت) بخشی از دین است

۳۰۹۵ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس آمدند و گفتند:

یا رسول الله، ما از قبیله ربیع هستیم و میان ما و تو کافران قبیله مَضْر قرار دارند، ما نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در ماههای حرام پس ما را دستوری فرمای که از تو بگیریم و کسانی را بدان فراخوانیم که در عقب ما می‌باشند.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر می‌کنم و از چهار چیز منع می‌کنم: ایمان به خداوند: گواهی این که نیست هیچ معبود برحق به جز خدا - و آن حضرت انگشتش را

۳۰۹۵- حَدَّثَنَا أَبُو الثُّعْمَانُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضَّبْعِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ أَيْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَدِمَ وَقَدْ عَبْدَ الْقَيْسِ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا هَذَا الْحَيَّ مِنْ رَبِيعَةَ ، بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفْرًا مَضْرًا ، فَلَسْنَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ * فَمَرُّنَا بِأَمْرٍ نَأْخُذُ بِهِ وَتَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ وَرَاءَنَا ، قَالَ : « أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الْإِيمَانُ بِاللَّهِ : شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَعَقْدُ بَيْدِهِ - وَإِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَإِتْيَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ ، وَأَنْ تُؤَدُّوا لِلَّهِ خُمُسَ مَا غَنَمْتُمْ . وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدَّبَاءِ ، وَالنَّقِيرِ ، وَالْحَنْتَمِ ، وَالْمَرْفَتِ . [راجع : ۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۷ ، وأما قطعة الدباء في الأثرية ۳۹] .

گره کرد - و ادای نماز، و دادن زکات، و روزه ماه رمضان و دادن پنجم حصه از مال غنیمت برای خداوند، و شما را منع می‌کنم از ظروف دُبَاء، و نَقِیر، و حَتَم، و مُزَفَّت^۱!

۳- باب : نَفَقَةُ نِسَاءِ

النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ وَفَاتِهِ

باب ۳: نَفَقَةُ زَنَانِ پیامبر پس از وفات وی

۳۰۹۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وارثان من دیناری را قسمت نکنند، آنچه به جز از نفقه زنان خود و اجرت عامل خود بگذارم، صدقه است».

۳۰۹۶- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا يَقْسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَوْتَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ » . [راجع : ۲۷۷۶ .
اخرجه مسلم : ۱۷۶۰] .

۳۰۹۷ - از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد و در خانه‌ام چیزی نبود که زنده جانی از آن بخورد به جز مقداری جو که در طاق خانه‌ام نهاده شده بود و دیر زمانی از آن خوردم و آن را پیمانہ کردم تا تمام شد.

۳۰۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا فِي بَيْتِي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ دُو كَيْدٍ ، إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفِّ لِي ، فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ ، فَكَلْتُهُ فَنَتِي . [انظر : ۶۴۵۱ . اخرجه مسلم : ۲۹۷۳] .

۳۰۹۸ - از ابواسحاق روایت است که عمرو بن حارث گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چیزی از خود به جا نگذاشت به جز سلاح خود و استری سفید و زمینی که آن را صدقه کرده بود.

۳۰۹۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَارِثِ قَالَ : مَا تَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَّا سِلَاحَهُ ، وَبَعْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ وَأَرْضًا ، تَرَكَهَا صَدَقَةً [۲۷۳۹] .

۴- باب : ما جاء في بيوت

أزواج النبي ﷺ، وما نسب

من البيوت إليهن

باب ۴: آنچه در مورد خانه‌های همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمده است و خانه‌هایی که بدیشان نسبت داده شده است. و فرموده خدای تعالی: «و بمانید در خانه‌های خویش» . (الاحزاب: ۳۳) .^۲

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَكَرْنَا فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾ [الأحزاب: ۳۳] . و : ﴿ لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ﴾ [الأحزاب: ۵۳] .

۱- مراد از آن ظروفی است که در آن نیبذ می‌افکنند و سرکاور می‌شده، تفصیل آن در کتاب ایمان، جلد اول گذشت.
۲- خطاب به همسران آن حضرت است.

و «در نیاید به خانه‌های پیغامبر مگر وقتی که دستوری داده شود شما را» (الاحزاب: ۵۳).

۳۰۹۹ - از عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است که گفت: چون بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شدت یافت از همسران خویش اجازه خواست که در خانه من پرستاری شود و به وی اجازه دادند.

۳۱۰۰ - از نافع از ابن ابی ملیکه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانه من و در روز نوبت من وفات کرد، درحالی که میان سینه و گردن من تکیه کرده بود، و خداوند میان آب دهان من و آب دهان وی جمع کرد.

عایشه گفت: (برادرم) عبدالرحمن درآمد و مساکی با وی بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نتوانست از آن استفاده کند. من مساکی را گرفتم و جویدم و با آن دندانهای آن حضرت را مساکی کردم.

۳۱۰۱ - از ابن شهاب از علی بن حسین روایت است که صفیه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: او نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفت تا از آن حضرت دیدار کند آن حضرت در مسجد معتکف بود و با دهه او آخر رمضان مصادف بود. سپس صفیه برخاست که بازگردد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همراه وی برخاست تا نزدیک به دروازه مسجد رسیدند که نزدیک خانه ام سلمه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود. دو مرد انصاری از کنار ایشان گذشتند و بر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سلام کردند و سپس گذشتند. رسول

۳۰۹۹ - حَدَّثَنَا جَبَانُ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدٌ قَالَا : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : لَمَّا تَقَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، اسْتَأْذَنَ أَرْوَاجُهُ أَنْ يُعْرَضَ فِي بَيْتِي فَأَذِنَ لَهُ . [راجع : ۱۹۸ . أخرجه مسلم : ۴۱۸ مطولاً] .

۳۱۰۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : تُوْفِيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِي ، وَفِي نَوْبَتِي ، وَبَيْنَ سَحْرِي وَتَحْرِي ، وَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ رِيقِي وَرَيْقِهِ . قَالَتْ : دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بِسَوَاكٍ ، فَضَعَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهُ ، فَأَخَذْتُهُ فَمَضَغْتُهُ ، ثُمَّ سَنَّتُهُ بِهِ . [راجع : ۸۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۳] .

۳۱۰۱ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ : أَنَّ صَفِيَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِدِ ، فِي الْعَشْرِ الْوَأَخِرِ مِنْ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَامَتْ تَتَقَلَّبُ ، فَقَامَ مَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ قَرِيْبًا مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ ، عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، مَرَّ بِهِمَا رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ تَقَدَّأَا ، فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « عَلَى رَسَلِكُمَا » . قَالَا : سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَكَبِّرَ عَلَيْهِمَا ذَلِكَ ، فَقَالَ

خدا(صلی الله علیه وسلم) برای آنان گفت: «بر همان حالت خویش باشید» (تند نروید تا دریابید که وی همسر من است) آنان گفتند: سبحان الله یا رسول الله و این سخن برایشان گران آمد. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا شیطان در وجود انسان به هر جایی می‌رسد که خون می‌رسد و از آن ترسیدم که شیطان چیزی (وسوسه) در دل‌های شما پدید آورد.»

۳۱۰۲ - از عبدالله بن عمر(رضی الله عنه) روایت است که گفت: به بام خانه حفصه، برآمدم، پیامبر(صلی الله علیه وسلم) را دیدم که پشت به قبله و روی به شما قضای حاجت می‌کرد.

۳۱۰۳ - از عایشه(رضی الله عنها) روایت است که گفت: رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) نماز عصر را زمانی می‌گزارد که آفتاب از حجره عایشه بیرون نیامده بود.

۳۱۰۴ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر(رضی الله عنه) گفت: پیامبر(صلی الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و به سوی خانه عایشه (جانب شرق) اشارت کرد و گفت: «از آن سو فتنه پدید می‌آید - سه بار تکرار کرد - محلی که گوشه سر شیطان از آن ظاهر می‌شود» (آفتاب پرستی).

۳۱۰۵ - از عمره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفته: رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) نزد وی بود. در آن حال عایشه آواز کسی را شنید که برای ورود

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَلْبِغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِّ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدَفَ فِي قُلُوبِكُمْ شَيْئًا». [راجع: ۲۰۳۵. أخرجه مسلم: ۲۱۷۵].

۳۱۰۲ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ، عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ارْتَقَيْتُ فَوْقَ بَيْتِ حَفْصَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْضِي حَاجَتَهُ، مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ مُسْتَقْبِلَ الشَّامِ. [راجع: ۱۴۵. أخرجه مسلم: ۲۶۶].

۳۱۰۳ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ كَمْ تَخْرُجُ مِنْ حَجْرَتِهَا. [راجع: ۵۲۲. أخرجه مسلم: ۶۱۱].

۳۱۰۴ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَطِييًّا، فَأَشَارَ نَحْوَ مَسْكَنِ عَائِشَةَ، فَقَالَ: «هَذَا الْفِتْنَةُ - ثَلَاثًا - مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». [انظر: ۳۲۷۹، ۳۵۱۱، ۵۲۹۶، ۷۰۹۳، ۷۰۹۲. أخرجه مسلم: ۲۹۰۵].

۳۱۰۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَمْرَةَ ابْنَةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ

عِنْدَهَا ، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ إِنْسَانٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ ، فَقَالَ : «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَرَاهُ فَلَانًا - لَعَمَّ حَفْصَةَ مِنْ الرِّضَاعَةِ الرِّضَاعَةَ - نُحْرِمُ مَا تُحْرِمُ الْوَالِدَةَ» .
[راجع: ۲۶۴۴. أخرجه مسلم: ۱۴۴۴.]

به خانه حفصه اجازه می‌خواست! .
عایشه می‌گوید: گفتیم: یا رسول‌الله، این مردی است که برای ورود به خانه تو اجازه می‌طلبد. رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «گمان می‌کنم که فلان کس خواهد بود - عموی رضاعی حفصه - همانا شیرخوارگی حرام می‌کند آنچه را ولادت حرام می‌کند».

۵- باب : مَا ذُكِرَ

مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ

وَعَصَاهُ وَسَيْفِهِ وَقَدْحِهِ وَخَاتَمَهُ ، وَمَا اسْتَعْمَلَ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ مِنْ ذَلِكَ مِمَّا لَمْ يَذْكَرْ قِسْمَتُهُ ، وَمِنْ شَعْرِهِ وَتَعْلِهِ وَأَنْبِيْتِهِ مِمَّا يَتَبَرَّكُ أَصْحَابُهُ وَغَيْرِهِمْ بَعْدَ وَقَاتِهِ .

باب ۵: آنچه در مورد زره پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)

و عصا و شمشیر و قدح و انگشتری وی گفته شده، و آنچه خلفا پس از رحلت آن حضرت، از آنچه قسمت کردن آن ذکر نشده است، استعمال کرده‌اند و آنچه درباره موی و کفش و ظروف آن حضرت گفته شده که یاران آن حضرت و غیر ایشان پس از وفات آن حضرت بدان تبرک می‌جویند.

۳۱۰۶ - از ثمامه روایت است که انس(رضی‌الله‌عنه) گفت: آنگاه که ابوبکر(رضی‌الله‌عنه) به خلافت رسید، او (یعنی انس) را به بحرین فرستاد و این نامه را به وی نوشت و آن را با مهر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مهر کرد، و نقش مهر سه سطر بود: «محمد» یک سطر و «رسول» یک سطر و «الله» یک سطر.

۳۱۰۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمَّا اسْتُخْلِفَ بَعَثَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ ، وَكُتِبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابُ وَخْتَمَهُ بِخَاتَمِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَانَ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ سَطْرٍ : «مُحَمَّدٌ سَطْرٌ ، وَ«رَسُولٌ» سَطْرٌ ، وَ«اللَّهُ» سَطْرٌ . [راجع: ۱۴۴۸ و ۶۵. أخرجه مسلم: ۲۰۹۲. بدون ذکر أبي بكر والبحرين.]

۳۱۰۷ - از عیسی بن طهمان روایت است که گفت: انس، یک جفت کفش چرمی بدون موی را که دارای تسمه چرمی بود نزد ما آورد. سپس ثابت البنانی از قول انس گفت که: آن

۳۱۰۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيُّ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ طَهْمَانَ قَالَ : أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسٌ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالَانِ ، فَحَدَّثَنِي تَابِتٌ

۱- نسبت دادن خانه به همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به اعتبار سکونت ایشان در آن خانه‌ها بوده است. پس از وفات همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در زمره صدقه آن حضرت است و آنها این خانه‌ها را وارث نشدند. پس از مرگ همسران آن حضرت، خانه‌های ایشان در ساحه مسجد نبوی درآمد بعضی گفته‌اند که آن حضرت به هر یک از همسران خویش خانه‌ای تملیک کرده بود(شرح شیخ‌الاسلام، ج ۵، ص ۱۶۴).

جفت کفش از آن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده است.

۳۱۰۸ - از حمید بن هلال روایت است که ابو برده گفت: عایشه (رضی الله عنها)، جامه وصله شده‌ای را نزد ما آورد و گفت: در همین جامه روح پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبض گردید.

سُلیمان در روایت خود از حمید، از ابو برده، افزوده و گفته است: عایشه نزد ما ازاری درشت آورد که در یمن ساخته شده بود و جامه آن از قماشی بود که مُلَبَّده خوانده می‌شود.

۳۱۰۹ - از ابن سیرین روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: قدح (کاسه) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکست. وی جای شکستگی را با زنجیره نقره به هم پیوست.

عاصم گفته است: من آن قدح را دیدم و در آن آب نوشیدم.

۳۱۱۰ - از ابن شهاب (زهري) روایت است که علی بن حسین (زین العابدین) گفت: آن گاه که ایشان پس از شهادت حسین بن علی (رضی الله عنه) از نزد یزید بن معاویه به مدینه برگشتند. مسوزین مخرمه با وی ملاقات کرد و گفت: اگر تو را بر من حاجتی باشد به من امر کن.

زین العابدین می‌گوید: به او گفتم: نی. مسور می‌گوید: به او گفتم: آیا شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را برایم می‌دهی؛ زیرا از آن می‌ترسم که این مردم شمشیر را به زور از تو بگیرند!

البُنَانِيُّ بَعْدُ : عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُمَا نَعَلَا النَّبِيَّ ﷺ . [انظر : ۵۸۵۷، ۵۸۵۸.]

۳۱۰۸ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هَلَالٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ : فِي هَذَا نَزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ .

وَزَادَ سَلِيمَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ ، وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمَلْبَدَةَ . [انظر : ۵۸۱۸، أخرجه مسلم : ۲۰۸۰.]

۳۱۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ عَاصِمِ ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ انكسرَ ، فَأَتَّخَذَ مَكَانَ الشُّعْبِ سَلْسَلَةً مِنْ فِضَّةٍ ، قَالَ عَاصِمٌ : رَأَيْتُ الْقَدَحَ وَشَرِبْتُ فِيهِ . [انظر : ۶۵۳۸.]

۳۱۱۰ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرَمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ابْنُ إِبرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي : أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ كَثِيرٍ حَدَّثَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَلْحَلَةَ الدُّؤَلِيِّ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ شَهَابٍ : حَدَّثَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ حَدَّثَهُ : أَنَّهُمْ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ مِنْ عِنْدِ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ ، مَقْتَلِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، لَقِيَهِ الْمَسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، فَقَالَ لَهُ : هَلْ لَكَ إِلَيَّ مِنْ حَاجَةٍ تَأْمُرُنِي بِهَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : لَا ، فَقَالَ لَهُ : فَهَلْ أَنْتَ مُعْطِي سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَغْلِبَكَ الْقَوْمُ عَلَيْهِ ، وَإِنَّمُ اللَّهُ لَنْ أُعْطِيَنِيهِ لَا يُخْلَصُ إِلَيْهِمْ أَبَدًا حَتَّى تَبْلُغَ نَفْسِي ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَطَبَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ

۱- مسور شاید از آن تشویب داشت که مبدا عمال یزید آن شمشیر را طلب کنند و او ندهد و حیات وی به خطر افتد و یا این که مناسب نمی‌دانست که شمشیری را که پیامبر « در میان بسته بود، به دست ظالمان و فاسقان افتد که بدان افتخار و مباهات کنند. ظاهراً چنین می‌نماید که مراد از آن شمشیر ذوالفقار بوده باشد که از غنایم بدر به دست آمده بود و همیشه نزد آن حضرت می‌بود تا آن که قبل از وفات، آن را به علی (رضی الله عنه) بخشید و از او به اولاد وی انتقال یافت (شرح شیخ الاسلام).

به خدا سوگند که اگر آن را به من بدهی، هرگز کسی را بدان دسترسی نخواهد بود تا آن که اجل من فرا رسد.

همچنان چون علی بن ابی طالب، دختر ابوجهل را با موجودیت فاطمه علیها السلام خواستگاری کرد، از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که در این مورد برای مردم بر منبر خطبه خواند. من در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودم. آن حضرت فرمود:

آن حضرت سپس از داماد خود یاد کرد که از قبیله عبد شمس بود^۱ و او را در معامله دامادی وی ستود و فرمود: «وی سخنی به من گفت و راست گفت، و وعده که به من کرد، بدان وفا کرد. و من کسی نیستم که حلال را حرام گردانم، ولیکن به خدا سوگند که هرگز دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) با دختر دشمن خدا (در نکاح یک مرد) جمع نمی گردد».

۳۱۱۱ - از مُنْذِرِ رَوَايَتِ اسْتِ كِه ابْنِ حَنْفِيَّهٖ گفـت: اگـر علی (رضی الله عنه) (به بدی) از عثمان (رضی الله عنه) یاد می کرد، همان روزی یاد می کرد که مردم نزد وی آمده بودند و از عاملین زکات عثمان (رضی الله عنه) شکایت می کردند.

علی به من گفت: نزد عثمان برو و او را خبر کن که این صحیفه، حاوی احکام صدقه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) است و به عاملین خود امر کن که بدان عمل کنند. من آن صحیفه را نزد عثمان بردم. وی گفت: آن را از نزد دور کن (بدان نیازی نیست). آن صحیفه را نزد

اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ذَلِكَ عَلَى مَنْبَرِهِ هَذَا ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ مُّحْتَلِمٌ ، فَقَالَ : « إِنَّ قَاطِمَةَ مِنِّي ، وَأَنَا اتَّخَوَّفُ أَنْ تُفْتَنَ فِي دِينِهَا » . ثُمَّ ذَكَرَ صَهْرَاءَ لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ ، فَأَتَيْتُ عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ يَأَهُ ، قَالَ : « حَدَّثَنِي قُصْدَقَتِي ، وَوَعَدَتِي فَوَقَّتْ لِي ، وَإِنِّي لَسْتُ أُحْرِمُ حَلَالًا ، وَلَا أُحِلُّ حَرَامًا ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ أَبَدًا » . [انظر في الشهادات ، باب ۲۸ - الشروط باب ۶ . اخرجہ مسلم : ۲۴۴۹] .

۳۱۱۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُقَيْانُ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُوْفَةَ ، عَنِ مُنْذِرٍ ، عَنِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ : لَوْ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ ذَا كِرَامٍ عُثْمَانَ ﷺ ذَكَرَهُ يَوْمَ جَاءَهُ نَاسٌ ، فَشَكَّوْا سَعَاءَ عُثْمَانَ ، فَقَالَ : لِي عَلِيٌّ أَذْهَبَ إِلَيَّ عُثْمَانَ فَأَخْبِرُهُ : أَنَّهُا صَدَقَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَمَرُّ سَعَاتِكَ يَعْمَلُونَ فِيهَا . فَأَتَيْتُهُ بِهَا ، فَقَالَ : أَغْنَيْتُنِي عَنْهَا ، فَأَتَيْتُ بِهَا عَلِيًّا فَأَخْبِرْتُهُ ، فَقَالَ : ضَعْفًا حَيْثُ أَخَذْتَهَا . [انظر : ۴۳۱۱۲] .

۱- مراد از داماد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ابوالعاص بن ربیع است. آن حضرت قبل از بعثت، دختر خود زینب را به او داده بود. سپس ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد و آن حضرت او را به شرطی رها کرد که زینب را به مدینه بفرستد و او به وعده خود وفا کرد.

علی آوردم، و او را از ماجرا خبر کردم. گفت: صحیفه را از همانجایی که گرفته‌ای، بگذار.

۳۱۱۲ - حُمَیدِی گفت: از سُفیان، از محمد ابن سُوقه، از مُنذر الثوری روایت است که ابن حنیفه گفت: پدرم (علی) مرا فرستاد و گفت: این نامه را بگیر و آن را به عثمان ببر و همانا در آن امر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در مورد صدقه است.

۳۱۱۲- قال الحُمَیدِیُّ : حَدَّثَنَا سُفْیَانٌ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنِ سُوقَةَ قَالَ : سَمِعْتُ مُنْذِرَ الثَّوْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْحَنَفِیَّةِ قَالَ : أُرْسِلَنِي أَبِي : خُذْ هَذَا الْكِتَابَ فَادْهَبْ بِهِ إِلَى عُثْمَانَ ، فَإِنَّ فِيهِ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الصَّدَقَةِ . [راجع: ۳۱۱۱].

باب ۶: دلیل این که خُمس (پنجم حصه مال غنیمت) برای حوایج رسول خدا و مساکین است

و برگزیدن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) اهل صُفّه و بیوه زنان را (در امر کمک از خُمس)، و هنگامی که فاطمه از آن حضرت تقاضا کرد و از آرد کردن با دستاس شکایت کرد که: به وی کنیزی از اسیران بدهد، آن حضرت کار او را به خدا وا گذاشت.

۳۱۱۳ - از ابن ابی لیلی روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفت: فاطمه علیها السلام که از رنج و زحمت آرد کردن با دستاس شکایت داشت، به وی خیر رسید که اسیرانی را نزد آن حضرت آورده‌اند. او نزد آن حضرت رفت تا کنیزی بخواهد، لیکن آن حضرت را دیده نتوانست. خواسته‌اش را به عایشه گفت: وقتی عایشه این موضوع را پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) یاد کرد. آن حضرت نزد ما آمد و ما به خوابگاه خویش درآمده بودیم، ما خواستیم که برخیزیم. آن حضرت فرمود: «بر جایگاه خویش بمانید» تا آن که سردی قدم آن حضرت را بر سینه‌ام

۶- باب : الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ

الْخُمْسُ لِنَوَائِبِ رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ وَالْمَسَاكِينِ

وَأَيُّهَا النَّبِيُّ ﷺ أَهْلَ الصُّفَّةِ وَالْأَرَامِلَ ، حِينَ سَأَلَتْهُ فَاطِمَةُ وَشَكَتْ إِلَى الطَّحْنِ وَالرَّحَى : أَنْ يُخْدِمَهَا مِنْ السَّبْيِ فَوَكَّلَهَا إِلَى اللَّهِ .

۳۱۱۳- حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ اشْتَكَتْ مَا تَلَقَى مِنَ الرَّحَى مِمَّا تَطْحَنُ ، فَبَلَغَهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبِي سَبْيٍ ، فَأَتَتْهُ تَسْأَلُهُ خَادِمًا فَلَمْ تُوَافِقْهُ ، فَذَكَرَتْ لِعَائِشَةَ فَبَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ لَهُ ، فَأَتَانَا وَقَدْ دَخَلْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَدَهَبْنَا لِنَقُومَ ، فَقَالَ : «عَلَى مَكَانِكُمَا» . حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي ، فَقَالَ : «أَلَا أَدُلُّكُمَا عَلَى خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَا» ، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا فَكَبِّرُوا لِلَّهِ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ ، وَاحْمَدُوا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، وَسَبَّحُوا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمَا مِمَّا سَأَلْتُمَا» . [انظر: ۲۷۰۵، ۲۷۰۶، ۲۷۱۸، ۲۷۲۷].

احساس کردم، سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آنچه خواسته‌اید رهنمایی کنم؟ آن‌گاه که از خوابگاه خویش برخیزید، سی و چهاربار، الله اکبر، و سی و سه بار الْحَمْدُ لِلَّهِ و سی و سه بار سبحان الله بگویند. همانا این بهتر است برای شما از آنچه خواسته‌اید».

باب ۷: فرموده خدای تعالی:

«پس پنجم حصه خدای راست و پیامبر راست

(الانفال: ۸)

یعنی قسمت کردن مال غنیمت از صلاحیت پیامبر است. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «همانما منم قسمت کننده و خزانه دار، و خداوند بخشنده است».

۳۱۱۴ - از ابوالولید^۱ از شعبه، از سلیمان، و منصور، و قتاده روایت است که ایشان از سالم بن ابی الجعد شنیده‌اند که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: برای مردی از ما مردم انصار پسری زاده شد و خواست که او را محمد نام گذارد. و شعبه در حدیث منصور گفته است: آن مرد انصاری گفت: آن کودک را بر دوش گرفتم و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بردم و در حدیث سلیمان آمده است: برای او پسری زاده شد و خواست که او را محمد نام گذارد. آن حضرت فرمود: «به نام من، نام بگذارید و به کُنیت من کُنیت نکنید. همانا من قسمت کننده گردانیده شدم تا میان شما قسمت کنم»^۲.

و حُصَيْن گفته است: فرمود «من قسمت کننده

۷- باب: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾

[الانفال: ۴۱]. یعنی: لِلرَّسُولِ قَسَمَ ذَلِكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ، وَخَازِنٌ وَاللَّهُ يُعْطِي».

۳۱۱۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: عَنْ سَلِيمَانَ وَمَنْصُورٍ وَقَتَادَةَ سَمِعُوا سَالِمَ بْنَ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «وُلِدَ لِرَجُلٍ مِّنَ الْأَنْصَارِ غُلَامٌ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا».

قال شُعْبَةُ فِي حَدِيثِ مَنْصُورٍ: إِنَّ الْأَنْصَارِيَّ قَالَ: حَمَلْتُهُ عَلَى عُنُقِي فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ.

وَفِي حَدِيثِ سَلِيمَانَ: «وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ، فَأَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ مُحَمَّدًا، قَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوا بِكُنْيَتِي، فَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ».

وَقَالَ حُصَيْنٌ: «بُعِثْتُ قَاسِمًا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ».

قال عمرو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ

سَالِمًا، عَنْ جَابِرٍ: أَرَادَ أَنْ يُسَمِّيَهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْنُوا بِكُنْيَتِي» [انظر:

۱- مراد از ابوالولید هشام بن عبدالملک طهاسی است (اسماً الرجال).

۲- کُنیت، آن است که مرد یا زنی را به نام فرزندش می‌خوانند و به او لقب می‌دهند و می‌گویند پدر فلانی یا مادر فلانی و این رسم در عرب معمول است، چون کُنیت آن حضرت ابوالقاسم بود، فرمود که آن را کُنیت نکنند.

۳۱۱۵، ۳۵۳۸، ۶۹۱۸۶، ۶۹۱۸۷، ۶۹۱۸۹، ۶۹۱۹۶،
 أخرجه مسلم : [۲۱۳۳].

برانگیخته شدم تا میان شما قسمت کنم». عمرو گفته است: روایت است از شعبه از قتاده، از سالم که جابر گفت: آن مرد خواست که کودک را قاسم نام گذارد آن حضرت فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید».

۳۱۱۵ - از سالم بن ابی الجعد روایت است که جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنه) گفت: برای مردی از ما پسری زاییده شد، او را قاسم نام گذارد. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کنیت نمی‌کنیم و (با این نام) تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، برایم پسری زاییده شده و او را قاسم نام گذاردم. انصار گفتند: تو را ابوالقاسم کنیت نمی‌کنیم و تو را تعظیم و اکرام نمی‌کنیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «انصار سخنی نیک گفته‌اند، به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید؛ زیرا من قاسم هستم» (یعنی قسمت کننده).

۳۱۱۶ - از زهری، از حمید بن عبدالرحمن، از معاویه روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که خداوند به وی نیکی می‌خواهد، او را در دین فقیه می‌گرداند» خداوند بخشنده است و من تقسیم کننده، و این امت همیشه بر مخالفین خود غالب است تا آن که حکم خداوند بیاید و ایشان غالب باشند» (یعنی تا روز قیامت).

۳۱۱۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من به شما نمی‌دهم و از شما منع نمی‌کنم. همانا من

۳۱۱۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : وَوُلِدَ لِرَجُلٍ مِّنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ : لَا تَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا تُعَمِّكَ عَيْنًا ، فَاتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَوُلِدَ لِي غُلَامٌ ، فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ : لَا تَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ ، وَلَا تُعَمِّكَ عَيْنًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَحْسَنْتَ الْأَنْصَارُ ، سَمُّوْا بِاسْمِي وَلَا تَكْنُوا بِكُنْيَتِي ، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ » . [راجع: ۳۱۱۴، أخرجه مسلم : [۲۱۳۳].

۳۱۱۶- حَدَّثَنَا حَبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنِ يُوسُفَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ، وَاللَّهُ الْمُعْطِي وَأَنَا الْقَاسِمُ ، وَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [راجع: ۷۱، أخرجه مسلم : ۱۰۳۷ مختصراً بزيادة، وأخرجه في كتاب الزكاة ۱۰۰ مختصراً].

۳۱۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلَالٌ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عُمَرَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

ﷺ: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا أُعْطِيَكُمْ وَلَا أَمْنَعُكُمْ إِلَّا مَا، أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أَمَرْتُ».

قسمت کننده‌ام، می‌نهم هر جایی که بدان امر شده‌ام»^۱.

۳۱۱۸ - از نعمان روایت است که خُوَلَه انصاری (رضی الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «آنانی که در مال خداوند به ناحق تصرف می‌کنند، سزای ایشان در روز قیامت آتش است».

۸- باب: قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ:

«أُحِلَّتْ لَكُمْ الْغَنَائِمُ»

باب ۸: فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) «غنائم بر شما حلال گردانیده شد»

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ» [الفتح: ۲۰].
وَهِيَ لِلْعَامَةِ حَتَّىٰ يَبِيَهُ الرَّسُولُ ﷺ.

و خدای تعالی فرموده است: «و وعده داده است شما را خدا غنیمتهای بسیار که به دست آرید آن را، پس زود عطا کرد برای شما این غنیمت را» [الفتح: ۲۰].

آن غنائم متعلق به عموم مسلمانان است تا آن که (طرز تقسیم آن را) رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بیان می‌کند.

۳۱۱۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ، الْأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [راجع: ۲۸۵۰. أخرجه مسلم: ۱۸۷۳].

۳۱۱۹ - از عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نیکیوی بر پیشانی اسپان رقم زده شده است؛^۲ پاداش (جهاد) و غنیمت تا روز قیامت باقی است».

۳۱۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزَّيْنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا هَلَكَ كَسْرَى فَلَا كَسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي تَمْسِي يَدَهُ لَتُنْفَقَنَّ كَنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [النظر: ۳۰۲۷. أخرجه مسلم: ۲۹۱۸].

۳۱۲۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «و چون خسرو (پادشاه فارس) هلاک شود، پس از وی خسروی نخواهد بود و چون قیصر (پادشاه شام) هلاک گردد، پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که جان من در حیطة قدرت اوست که گنجینه‌های آن‌ها در راه خدا

۱- یعنی اگر کسی را اندک می‌دهم یا بسیار، به حکم خداوند است.

۲- مراد از آن اسپانی است که در جهاد از آن استفاده می‌شود.

به مصرف خواهد رسید»^۱.

۳۱۲۰ - از جاتبر بن سمره روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خسرو هلاک گردد، پس از وی خسروی نخواهد بود و اگر قیصر هلاک گردد، پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که خزاین آنها در راه خدا به مصرف خواهد رسید».

۳۱۲۲ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «غنایم بر من حلال گردانیده شد».

۳۱۲۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ضمانت می کند خداوند، کسی را که در راه او جهاد می کند، و به جز جهاد در راه او، امری دیگر او را بیرون نمی آورد، و احکام خداوند را تصدیق می کند که او را به بهشت درآورد، یا به مسکن وی بازگرداند، محلی که از آن جا برآمده است، با ثواب و غنیمتی که حاصل کرده است».

۳۱۲۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «یکی از پیامبران جهاد کرد و به قوم خود گفت: کسی که با زنی ازدواج کرده و قصد خلوت با وی دارد و هنوز خلوت نکرده است، مرا همراهی نکند، و کسی که خانه ها ساخته و هنوز سقف های آن را بلند نکرده مرا همراهی نکند، و کسی که گوسفند یا شتر خریده و چشم انتظار زاییدن آنهاست مرا همراهی نکند. وی (با گروهی) به

۳۱۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « إِذَا هَلَكَ كَسْرَى فَلَا كَسْرَى بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [انظر : ۳۰۲۷ . أخرجه مسلم : ۲۹۱۸] .

۳۱۲۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ : أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ الْقَعِيرُ : حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « أَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ » . [راجع : ۳۳۵ . أخرجه مسلم : ۵۲۱ مطولا] .

۳۱۲۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ أَبِي الزُّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « تَكْفُلُ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا الْجِهَادَ فِي سَبِيلِهِ وَتَصَدِيقَ كَلِمَاتِهِ ، بَأَن يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يُرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ ، الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَعَ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ » . [راجع : ۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۷۶] .

۳۱۲۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ : لَا يَتَّبِعَنِي رَجُلٌ مَلَكَ بَضْعَ امْرَأَةٍ ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِي بِهَا ، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بَيْتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا ، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلْفَاتٍ ، وَهُوَ يَنْتَظِرُ وِلَادَهَا ، فَغَزَا ، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ ، أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ : إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا ، فَحَبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ

۱- فرموده آن حضرت در زمان عمر (رضی الله عنه) عملی شد و مسلمانان به گنجینه ها و خزاین آن دو امپراطوری بزرگ جهان دست یافتند.

جهاد برآمد و چون بدان شهر رسید، وقت نماز عصر بود یا نزدیک به آن. وی به آفتاب گفت: تو تابع امری، و من هم تابع امرم. بارالها، آفتاب را از غروب بازدار، آفتاب از غروب بازداشته شد، تا آن که خداوند به او فتح ارزانی داشت. آن گاه غنایم را جمع کرد و آمد - یعنی آتش - که غنایم را بخورد ولیکن آن را نخورد. وی گفت: در میان شما خیانتی واقع شده، پس از هر قبیله مردی با من بیعت کند. در اثنای بیعت دست مردی به دست وی چسبید. وی گفت: در میان شما خیانت واقع شده است، پس باید همه افراد قبیله‌ها با من بیعت کنند. در اثنای بیعت دست دو یا سه نفر به دست وی چسبید.

وی گفت: خیانت در میان شما می‌باشد، سپس سر طلایی مانند سر گاو را آوردند و در آن جا نهادند. آتش آمد و غنایم را خورد. (آن حضرت فرمود) سپس خداوند غنایم را بر ما حلال گردانید، ناتوانی و درماندگی ما را دید، و بر ما حلال گردانید».

۹- باب: الْغَنِيمَةُ

لِمَنْ شَهِدَ الْوُقُوعَةَ

باب ۹: غنیمت حق کسی است که در جنگ حاضر شده است

۳۱۲۵ - از زید بن اسلم از پدر وی روایت است که عمر (رضی الله عنه) گفت: اگر حالت مسلمانان آینده در نظر نمی‌بود، هر شهری را که فتح می‌کردم، زمین آن را میان جنگاوران جهاد تقسیم می‌کردم بدان گونه که پیامبر (صلی الله علیه

۳۱۲۵- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: لَوْلَا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ، مَا قَتَحْتُ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم خَيْبَرَ. [راجع: ۲۳۳۴].

وسلم) خیبر را تقسیم کرد^۱

باب ۱۰: کسی که برای غنیمت کارزار کند آیا از ثواب وی می‌کاهد

۳۱۲۶ - از ابوائل روایت است که ابوموسی اشعری (رضی‌الله عنه) گفت: بادیه نشینی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: مردی برای به دست آوردن غنیمت کارزار می‌کند و مردی برای نام آوری پیکار می‌کند و مردی برای اظهار شجاعت خود نبرد می‌کند، پس کدام کس در راه خدا می‌جنگد؟ آن حضرت فرمود: «کسی که برای برتری و بلندی کلمه خدا (دین خدا) می‌جنگد، (یعنی برای مجد و عظمت اسلام)، پس همان، در اره خدا به شمار می‌رود».

باب ۱۱: قسمت کردن امام آن چه به وی پیشکش می‌شود و نگهداری آن برای کسی که هنگام تقسیم مال حاضر نمی‌شود یا غایب است.

۳۱۲۷ - از ایوب روایت است که عبدالله بن ابی مُلیکه (رضی‌الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) قباهای ابریشمی تکمه طلایی هدیه فرستاده شد و آنها را میان یاران خویش تقسیم کرد، و یکی از آن را برای مَخْرَمَه بن نوفل

۱۰- باب : مَنْ قَاتَلَ لِلْمَغْنَمِ هَلْ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ

۳۱۲۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ أَعْرَابِيٌّ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُذَكَّرَ ، وَيُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانَهُ ، مَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : « مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةً اللَّهُ هِيَ الْعُلْمَاءُ ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع: ۱۲۳ . اعرجه مسلم: ۱۹۰۴ .]

۱۱- باب : قِسْمَةُ الْإِمَامِ مَا يَفْقَدُ عَلَيْهِ ، وَيَخْبَأُ لِمَنْ لَمْ يَخْضُرَهُ أَوْ غَابَ عَنْهُ

۳۱۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَهْدَيْتَ لَهُ أَقْبِيَّةً مِنْ دِيْبَاجٍ ، مَزْرُورَةً بِالذَّهَبِ ، فَقَسَمَهَا فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِدًا لِمَخْرَمَةَ بْنِ

۱- عمر (رضی‌الله عنه) زمینهای مفتوحه را میان جهاد کنندگان تقسیم نکرد. باشندگان آن مناطق را تابع جزیه کرد و بر زمین خراج تعیین نمود. از ابن عباس و ابن عمر و جابر (رضی‌الله عنه)؟؟ به عنهم تبدیل شود؟؟ روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پس از فتح خیبر، زمین آن را کامل قسمت نکرد و بر بخشی از زمین خراج تعیین کرد و عمر (رضی‌الله عنه) بدان حجت گرفته است. عمرو بن عاص، در مورد زمینهای مفتوحه مصر یا جمعی از اصحاب کرام که زبیر بن عوام در آن زمره بود مشورت کرد که آن را میان مجاهدین تقسیم نماید و یا بر آن خراج تعیین کند و این امر را به مشوره عمر (رضی‌الله عنه) موکول کرد. برخی از صحابه بر وی اعتراض کردند که آن‌ها بودند که برای فتح آن سرزمین رنج کشیدند و بر آن اسب تاختند و خدا اجر آن را بر ایشان داده است. باید زمینها میان ایشان تقسیم شود، زیرا نه عمر (رض) و نه عمرو بن عاص صلاحیت آن را دارد که زمین را تقسیم نکنند. سرانجام عمر (رض) مشوره داد که باشندگان آن جزیه بدهند و به زمین خراج تعیین کند و همه رضایت دادند. ابوعبید به استناد آثار آن حضرت و رفتار خلفای بعدی، در مورد زمین مفتوحه سه حکم آورده است: زمینی که مردم آن اسلام را قبول کنند، زمین‌شان ملک‌شان است و در آن عشر محصول است. زمینی که به صلح فتح گردد به مقدار معین خراج مصالحه می‌شود و زمینی که به جنگ به دست آید، بعضی آن را غنیمت می‌دانند که باید تقسیم شود و بعضی به رای امام واگذار می‌کنند.

جدا کرد. مخرمه با پسر خود مسور بن مخرمه به سوی آن حضرت رفت و بر دروازه خانه ایستاد و (به پسر خود) گفت: او را صدا کن. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آوازش را شنید و قبا را گرفت و برای وی برد و تکمه‌های قبا را به وی (که نابینا بود) پیش نمود و گفت: «ای ابومسور، این را برای تو نگاه داشته بودم. ای ابومسور، این را برای تو نگاه داشته بودم.» و مخرمه خلُق خوشی نداشت. ابن علیّه، از ایوب روایت کرده است.

حاتم بن وِردان گفته است: ایوب، از ابی مُلیکه روایت کرده که مسور بن مخرمه گفته است: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قباهایی آورده شد.

متابعت کرده است راوی، از لیث از ابن ابی مُلیکه.

باب ۱۲: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اموال یهود بنی قریظه و بنی نضیر را چگونه تقسیم کرد و آنچه از آن برای احتیاج خود نگاه داشت.

۳۱۲۸ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: مردم درختان خرماي خویش را برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هدیه می کردند تا آن که آن حضرت سرزمین بنی قریظه و بنی نضیر را فتح کرد. پس از آن زمان بود که درختان خرماي ایشان را به خودشان بازمی گردانید.

نُوفَل، فُجَاءَ وَمَعَهُ ابْنُهُ الْمَسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ، فَقَامَ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ: ادْعُهُ لِي، فَسَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ صَوْتَهُ، فَأَخَذَ قَبَاءً فَتَلَقَّاهُ بِهِ، وَاسْتَقْبَلَهُ بِأُزْرَارِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا الْمَسُورِ خَبَاتُ هَذَا لَكَ، يَا أَبَا الْمَسُورِ خَبَاتُ هَذَا لَكَ». وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شِدَّةً.

وَرَوَاهُ ابْنُ عَلِيَّةَ، عَنِ أَيُّوبَ.

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ: قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ.

تَابَعَهُ اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ. [راجع: ۲۵۹۹].

۱۲- باب: كَيْفَ قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ

فُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، وَمَا أُعْطِيَ

مِنْ ذَلِكَ فِي نَوَائِبِهِ

۳۱۲۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنِ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: كَانَ الرَّجُلُ يُجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النَّخْلَاتِ، حَتَّى افْتَتَحَ فُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرَ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۲۶۲۰. أخرجه مسلم: ۱۷۷۱ مطولاً.]

۱۳- باب : بَرَكَةُ الْغَازِي
فِي مَالِهِ حَيًّا وَمَيِّتًا ،
مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَوَلَاةِ الْأَمْرِ

باب - ۱۳: برکت در مال غازی در زمان حیات و پس از مرگ وی، که همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و ولی امر مسلمانان جهاد کرده است.

۳۱۲۹ - از عروه روایت است که عبدالله ابن زبیر گفت: آن گاه که زبیر در روز جنگ جمل ایستاد، مرا فراخواند! من در کنار وی ایستادم.

وی گفت: ای پسرک من، امروز کشته نمی شود مگر ظالم یا مظلوم و چنین می بینم که من امروز مظلوم کشته می شوم و زیاده ترین تشویشی که دارم قرض من است، آیا می پنداری که مال ما قرض ما را ادا کند و چیزی باقی بماند؟ سپس زبیر گفت: ای پسرک من! مال ما را بفروش و قرض ما را ادا کن، و به سوم حصه مال وصیت می کنم.

وی سوم حصه از سوم حصه را برای پسران وی وصیت کرد - یعنی برای پسران عبدالله بن زبیر.

زبیر می گفت: سوم حصه از سوم حصه، یعنی اگر پس از ادای قرض از مال ما چیزی زیاده بماند، سوم حصه از سوم حصه برای پسران تو است. هشام (راوی حدیث) می گوید: برخی از پسران عبدالله با بعضی از پسران زبیر هم زاد (هم سن) بودند مانند حَبِيب و عَبَاد. و در آن روز زبیر نه پسر و نه دختر داشت.^۲

۳۱۲۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي أَسَمَةَ: أَحَدْتَكُمْ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ الزُّبَيْرُ يَوْمَ الْجَمَلِ، دَعَانِي فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِنَّهُ لَا يَقْتُلُ الْيَوْمَ إِلَّا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ، وَإِنِّي لَا أُرَانِي إِلَّا سَاقِلَ الْيَوْمِ مَظْلُومًا، وَإِنَّ مِنْ أَكْبَرِ هَمِّي لَدَيْنِي، أَفْتَرَى يُقْبِلُ دِينَنَا مِنْ مَالِنَا شَيْئًا؟ فَقَالَ: يَا بَنِي بَعْ مَا لَنَا فَأَقْضِ دَيْنِي، وَأَوْصِي بِالثُلُثِ، وَثُلُثُهُ لِنَبِيٍّ - يَعْنِي بَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ - يَقُولُ: ثُلُثُ الثُّلُثِ فَإِنْ فَضَّلَ مِنْ مَالِنَا فَضْلًا بَعْدَ قَضَاءِ الدَّيْنِ شَيْءٌ فَثُلُثُهُ لِنَوَكِدِكَ.

قال هشام: وكان بعضُ وُكْدِ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ وَازَى بَعْضَ بَنِي الزُّبَيْرِ، حَبِيبٌ وَعَبَادٌ وَكَهْ يَوْمَئِذٍ تِسْعَةُ بَنِينَ وَتِسْعُ بَنَاتٍ.

قال عبدالله: فَجَعَلَ يُوصِينِي بِدَيْنِهِ وَيَقُولُ: يَا بَنِي إِنْ عَجَزْتَ عَنْهُ فِي شَيْءٍ فَاسْتَعْنِ عَلَيْهِ مَوْلَايَ. قال: قَوْلَهُ، مَا دَرَيْتُ مَا أَرَادَ حَتَّى قُلْتُ: يَا أَبَةَ مَنْ مَوْلَاكَ؟ قال: اللَّهُ. قال: قَوْلَهُ مَا وَقَعْتُ فِي كَرْبَةٍ مِنْ دَيْنِهِ إِلَّا قُلْتُ: يَا مَوْلَى الزُّبَيْرِ أَقْضِ عَنْهُ دَيْنَهُ فَيَقْضِيهِ، فَقَتَلَ الزُّبَيْرُ ﷺ وَكَمْ يَدْعُ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِلَّا أَرْضِيَنَ، مِنْهَا الْغَابَةُ وَإِخْدَى عَشْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ، وَدَارِيْنَ بِالْبَصْرَةِ، وَدَارًا بِالْكُوفَةِ، وَدَارًا بِمِصْرَ.

۱- در سال ۳۶ هجری پس از شهادت عثمان (رضی الله عنه) میان دو گروه از مسلمانان جنگ خونینی رخ داد. عایشه (رضی الله عنه) و موافقین وی چون طلحه و زبیر و سایر مخالفین بر علیه علی (رضی الله عنه) پرچم مخالفت برافراشتند و جنگ سختی در نزد یکی کوفه رخ داد. طرفداران عایشه (رضی الله عنه) چون طلحه و زبیر که در زمره عشره مبشره اند شهید شدند و علی (رضی الله عنه) مخالفین را شکست داد. چون عایشه (رض) بر شتر سوار بود این جنگ را جنگ جمل گفته اند.

۲- یعنی اگر امانت مردم در نزد من ضایع شود، سوء محافظت از امانت را بر گمان می برند و آن امانت ضمان ندارد و اگر امانت به طور قرض باشد، ادای قرض بر ذمه من است. وی نمی خواست که امانت مردم نزد او رایگان تلف شود.

عبدالله می‌گوید زبیر پیوسته مرا به ادای قرض خویش وصیت کرد و می‌گفت: ای پسرک من، اگر از ادای قرض چیزی عاجز آمدی از مولای من کمک بخواه.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند، من ندانستم که مراد از مولای وی کیست، تا آن که به او گفتم: ای پدر، مولای تو کیست؟ گفت: الله.

عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند که به هر مشکلی که در ادای قرض وی مواجه می‌شدم، به جز این نمی‌گفتم که: ای مولای زبیر، قرض او را ادا کن. و او ادا می‌کرد. زبیر (رضی الله عنه) کشته شد و از خود دینار و درهمی به جا گذاشت به جز زمینهایی که زمین غابه در آن زمره است، و یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر.

عبدالله می‌گوید: قرضی که به ذمه زبیر بود، بدان سبب بود که کسی مال خود را می‌آورد تا نزد وی به امانت بگذارد و زبیر می‌گفت: نی، لیکن به طور قرض باشد؛ زیرا از آن می‌ترسم که ضایع شود.

زبیر هرگز امیر نبود و نه هم مسئول جمع‌آوری خراج و نه هم چیزی دیگر به جز آن که در غزوات همراه پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بود یا همراه ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنه) بود.

عبدالله بن زبیر گفت: چون قروض وی را برشمردیم به دو میلیون و دویست هزار رسید. حکیم بن حزام به ملاقات عبدالله بن زبیر

قال : وَإِنَّمَا كَانَ دَيْنُهُ الَّذِي عَلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِيهِ بِالْمَالِ فَيَسْتَوْدِعُهُ إِيَّاهُ ، فَيَقُولُ الرَّبِيرُ : لَا ، وَلَكِنَّهُ سَلَفٌ ، فَإِنِّي أَخَشَى عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ ، وَمَا لِي إِيمَارَةٌ قَطُّ ، وَلَا جَبَايَةَ خَرَجٍ ، وَلَا شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي غَزْوَةٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ .

قال عبدالله بن الزبير : فَحَسَبْتُ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ فَوَجَدْتُهُ أَلْفِي أَلْفٍ ، وَمَاتَنِي أَلْفٌ .

قال : فَلَقِي حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِي ، كَمْ عَلَى أَخِي مِنَ الدَّيْنِ ؟ فَكْتَمَهُ ، فَقَالَ : مِائَةُ أَلْفٍ ، فَقَالَ حَكِيمٌ ، وَاللَّهِ مَا أَرَى أَمْوَالَكُمْ تَسَعُ لِهَذَا . فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ : أَقْرَأَيْتَ إِنْ كَانَتْ أَلْفِي أَلْفٍ وَمِائَتِي أَلْفٌ ؟ قَالَ : مَا أَرَأَيْتَ تُطِيقُونَ هَذَا ، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسْتَعِينُوا بِي .

قال : وَكَانَ الزُّبَيْرُ اشْتَرَى الْعَابَةَ بِسَبْعِينَ وَمِائَةِ أَلْفٍ ، فَبَاعَهَا عَبْدُ اللَّهِ بِالْأَلْفِ وَسِتِّمِائَةِ أَلْفٍ ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ : مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ حَقٌّ فَلْيُؤَاغِبْنَا بِالْعَابَةِ ، فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ جَعْفَرٍ ، وَكَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ أَرْبَعُ مِائَةِ أَلْفٍ ، فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ : إِنْ شِئْتُمْ تَرَكْنَاهَا لَكُمْ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لَا ، قَالَ : فَإِنْ شِئْتُمْ جَعَلْتُمُوهَا فِيمَا تَوْخَرُونَ إِنْ أَخْرَجْتُمْ ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لَا ، قَالَ : قَالَ : فَاقْطَعُوا لِي قِطْعَةً ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لَكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا ، قَالَ : فَبَاعَ مِنْهَا فَقَضَى دَيْنَهُ فَأَوْقَاهُ ، وَبَقِيَ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٌ .

فَقَدَّمَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ وَالْمُنْذِرُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ زَمْعَةَ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : كَمْ قَوْمَتِ الْعَابَةُ ؟ قَالَ : كُلُّ سَهْمٍ مِائَةُ أَلْفٍ ، قَالَ : كَمْ بَقِيَ ، قَالَ : أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَنِصْفٌ قَالَ الْمُنْذِرُ بْنُ الزُّبَيْرِ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ ، قَالَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ ، وَقَالَ ابْنُ زَمْعَةَ : قَدْ أَخَذْتُ سَهْمًا بِمِائَةِ أَلْفٍ ،

آمده و گفت: ای برادرزاده، بر ذمت برادر من چقدر قرض است؟ عبدالله، آن را کتمان کرد و گفت: صد هزار. حکیم گفت: به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم که اموال شما، قرض او را کفایت کند. عبدالله به او گفت: پس به من بگوی که اگر قرض او یک میلیون و دویست هزار باشد چه باید کرد؟ حکیم گفت: توان پرداخت آن را در شما نمی‌بینم. اگر از ادای آن چیزی درمانید، از من کمک بخواهید.

راوی گفت: زبیر زمین غابه را به صد و هفتاد هزار خریده بود و عبدالله آن را به یک میلیون و ششصد هزار فروخت، سپس ایستاد و به مردم گفت: هر کسی که بر زبیر حقی دارد، نزد ما به غابه بیاید. عبدالله بن جعفر نزد وی رفت و او چهارصد هزار از زبیر طلبکار بود. وی به عبدالله گفت: اگر می‌خواهید من از طلب خود می‌گذرم.

عبدالله گفت: نی. عبدالله بن جعفر گفت: اگر می‌خواهید طلب مرا تأخیر کنید و دیرتر بدهید. عبدالله بن زبیر گفت: نی.

عبدالله بن جعفر گفت: پس برایم قطعه‌ای از زمین جدا کنید. عبدالله بن زبیر گفت: از آن‌جا تا بدان‌جا از تو باشد. عبدالله بین زبیر، بخشی از زمین غابه را فروخت^۱. و قرض او را داد و به وجه کامل ادا کرد و از زمین غابه چهار سهم و نیم باقی ماند.

عبدالله بن زبیر نزد معاویه رفت. عمرو بن عثمان و مُنذر بن زبیر و ابن زعمه نزد معاویه بودند. معاویه به او گفت: زمین غابه را چند

قَالَ مُعَاوِيَةُ: كَمْ بَقِيَ؟ فَقَالَ: سَهْمٌ وَنِصْفٌ، قَالَ: قَدْ أَخَذْتُهُ بِخَمْسِينَ وَمِائَةِ أَلْفٍ.

قَالَ: وَيَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرَ نَصِيْبُهُ مِنْ مُعَاوِيَةَ بَسْتُ مِائَةَ أَلْفٍ، فَلَمَّا قَرَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ قِضَاءِ دَيْنِهِ، قَالَ بَنُو الزُّبَيْرِ: أَقْسِمُ بَيْنِنَا مِيرَاتِنَا، قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ حَتَّى أَنْادِيَ بِالْمَوْسِمِ أَرْبَعِ سِنِينَ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى الزُّبَيْرِ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَلْنَقْضِهِ.

قَالَ: فَجَعَلَ كُلُّ سَنَةٍ يَنَادِي بِالْمَوْسِمِ، فَلَمَّا مَضَى أَرْبَعِ سِنِينَ قَسَمَ بَيْنَهُمْ، قَالَ: فَكَانَ لِلزُّبَيْرِ أَرْبَعِ سِنِينَ، وَرَقَعَ الثُّلُثُ، فَاصْطَبَّ كُلُّ امْرَأَةٍ أَلْفَ أَلْفٍ وَمِائَتَا أَلْفٍ، فَجَمِيعُ مَالِهِ خَمْسُونَ أَلْفَ أَلْفٍ، وَمِائَتَا أَلْفٍ.

۱- ظاهر عبارت می‌نماید که بخشی از زمین غابه را فروخت، ولی در اسماً الرجال گفته شده که مراد از آن، زمین غابه و همه سراهای زبیر است.

قیمت گذاشتی؟ گفت: هر سهم آن صد هزار.
 معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟
 گفت: چهار و نیم سهم. مُنذر بن زبیر گفت:
 یک سهم آن را به صد هزار گرفتم.
 عمرو بن عثمان گفت: یک سهم آن را به
 صد هزار گرفتم.

ابن زُمعنه گفت: یک سهم آن را به صد هزار
 گرفتم.

معاویه گفت: چند سهم باقی مانده است؟
 عبدالله گفت: یک سهم و نیم.
 معاویه گفت: آن را به صد و پنجاه هزار
 گرفتم.

راوی گفت: عبدالله بن جعفر، سهم خود را
 به ششصد هزار به معاویه فروخت و چون ابن
 زبیر از ادای دین فارغ گشت، پسران زبیر به او
 گفتند: میراث مان را میان ما تقسیم کن.
 عبدالله گفت: نی، به خدا سوگند که میان
 شما تقسیم نمی‌کنم تا آن که در موسم حج
 برای چهار سال اعلان کنم که هرکسی را بر
 زبیر حقی باشد نزد ما بیاید که حق او را ادا
 کنم.

راوی گفت: وی هر سال در موسم حج
 اعلان می‌کرد و چون چهار سال گذشت،
 میراث را میان ایشان تقسیم کرد.

راوی گفت: زبیر چهار زن داشت و پس از
 آن که سوم حصه از دارایی (بر وفق وصیت
 زبیر) جدا شد، به هر یک از زنان وی یک
 ملیون و دویست هزار رسید. و مجموع بهای
 مال او به پنجاه ملیون و دویست هزار بالغ
 گردید.

باب ۱۴: اگر امام قاصدی را برای حاجت خود به جایی فرستد یا او را دستور دهد که در شهر خود بماند آیا به وی سهمی (از غنیمت) داده شود.

۳۱۳۰ - از عثمان ابن موهب روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: همانا عثمان (بن عفان) در جنگ بدر حاضر نشد، زیرا زن وی که دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بود مریض بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به وی گفت: «همانا تو را ثواب و سهم (غنیمت) مردی است که در جنگ بدر حاضر شده است».

باب ۱۵: دلیل این که خمس (پنج یک غنیمت)

برای ضروریات مسلمانان است، بدان سبب است که مردم قبیله هوازن به نسبت شیرخوارگی آن حضرت، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تقاضای (استر داد اموال خویش را) کردند - آن حضرت از مسلمانان خواست که اموالشان را واگذارند^۱ و آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مردم وعده می داد که از غنیمت فیء و غنیمت های زیادی از خمس به ایشان بدهد. و آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای انصار داد. و آنچه برای جابر بن عبدالله از خرمای خیبر داده شد.

۳۱۳۱ و ۳۱۳۲ - از عقیل روایت است که ابن شهاب گفت: عروه گفته است که مروان بن حکم و مسور بن مخرمه او را خبر داده اند که: آن گاه که نمایندگان قبیله هوازن آمدند و از

۱۴- باب : إِذَا بَعَثَ الْإِمَامُ
رَسُولًا فِي حَاجَةٍ ،
أَوْ أَمْرَهُ بِالْمَقَامِ هَلْ يُسْهِمُ لَهُ

۳۱۳۰- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَثْمَانُ
ابْنُ مُوَهَّبٍ ، عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ رَضِي اللَّهِ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا
تَغَيَّبَ عَثْمَانُ عَنْ بَدْرٍ ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ لَكَ أَجْرَ
رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمُهُ » . [انظر : ۳۶۹۸ ، ۳۷۰۴ ،
۴۰۶۶ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۷۰۹۵] .

۱۵- باب : وَمِنَ الدَّلِيلِ
عَلَى أَنَّ الْخُمْسَ
لِنَوَائِبِ الْمُسْلِمِينَ :

مَا سَأَلَ هَوَازِنُ النَّبِيَّ ﷺ بَرَصَاعَهُ فِيهِمْ فَتَحَلَّلَ مِنْ
الْمُسْلِمِينَ ، وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعِدُ النَّاسَ أَنْ يُعْطِيَهُمْ
مِنَ الْفَيْءِ وَالْأَنْفَالِ مِنَ الْخُمْسِ ، وَمَا أُعْطِيَ الْأَنْصَارُ ،
وَمَا أُعْطِيَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ تَمْرَ خَيْبَرَ .

۳۱۳۱ ، ۳۱۳۲ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي
اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : وَرَعِمَ
عُرْوَةُ أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ :
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ حِينَ جَاءَهُ وَفَدَّ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ ،

۱- حلیمه، شیرده آن حضرت از قوم هوازن بود.

آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند، به ایشان گفت: «دوست داشتنی‌ترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، پس شما یکی از این دو را برگزینید، یا اسیران یا اموال را، همانا من در انتظار شما بودم».

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف، بیش از ده شب در انتظار ایشان بود، و چون برایشان معلوم شد که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به جز یکی از این دو را بر ایشان بر نمی‌گرداند، آنها گفتند: ما اسیران خویش را برگزیدیم. سپس رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در میان مردم به خطبه ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود:

«أَمَا بَعْدُ، به تحقیق اینان برادران شماوند که توبه‌کنان نزد ما آمده‌اند و من مصلحت در آن دیده‌ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم. کسی که این کار را دوست می‌دارد باید چنان کند و کسی از شما که دوست می‌دارد که بر سهم خویش باقی بماند تا آن که از نخستین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می‌دارد به او بدهیم، باید چنان کند». مردم گفتند: همانا رأی تو را در مورد ایشان پسندیدیم یا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «همانا ما نمی‌دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه داده و کدام یک اجازه نداده است. پس نزد بزرگان خویش برگردید تا آنها رأی شما را به ما برسانند» مردم نزد بزرگان خویش برگشتند و با آنها صحبت کردند و سپس نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بازآمدند و به آن حضرت

فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَيِّبَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ أَسْتَأْنِيتُ بِهِمْ». وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْتَظِرُ آخِرَهُمْ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَمَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرُ رَادٍ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَيِّبَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُسْلِمِينَ قَائِلًا، عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِ إِيحْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ جَاءُواَنَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أُرَدَّ إِلَيْهِمْ سَيِّبُهُمْ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَطْيِبَ قَلْبَيْهِ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ، حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يَفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ». فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَدَنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مَعَنْ لَمْ يَأْذَنْ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرْقَاؤَكُمْ أَمْرَكُمْ». فَارْجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرْقَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذَنُوا. فَهَذَا الَّذِي بَلَّغَنَا عَنْ سَيِّبِ هَوَازِنَ. [راجع: ۲۳۰۷، ۲۳۰۸].

خبر دادند که بزرگانشان آن رأی را پسندیدند و اجازه دادند (که اسیران رها گردند). زهری می‌گوید: همین است آنچه از ماجرای اسیران هوازن به ما رسیده است.

۳۱۳۳ - از قاسم روایت است که زهدم گفت: ما نزد ابوموسی بودیم و او مرغی پخته بود و نزد وی مردی سرخ‌گون از قبیله بنی تیم الله نشسته بود و چنان می‌نمود که از اسیران رومی است. ابوموسی او را به خوردن غذا صدا زد. وی گفت: همانا دیده‌ام که مرغان چیزهای نجس می‌خورند، پس سوگند خوردم که گوشت مرغ نخورم.

ابوموسی گفت: بیایید که درباره سوگند به شما سخنی بگویم. من با گروهی از اشعریان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتیم و خواستار وسایل سواری و باربری شدیم. فرمود: «به خدا سوگند که وسایل سواری را فراهم کرده نمی‌توانم و نزد من از آن چیزی نیست که در اختیار شما بگذارم».

سپس شترانی از مال غنیمت به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورده شد. آن حضرت از حال ما پرسید و گفت: «اشعریان کجا هستند؟» و فرمود که برای ما پنج شتر سفید بلند کوهان بدهند. چون راهی شدیم با خود گفتیم که: چه کاری کردیم؟ بر ما (از آن چه خواسته‌ایم) برکت داده نمی‌شود. سپس نزد آن حضرت بازگشتیم و گفتیم همانا از تو خواسته بودیم که برایمان وسایل سواری را فراهم کنی، و تو سوگند یاد کردی که آن را فراهم کرده نمی‌توانی، آیا فراموش کردی؟ فرمود: «من برای شما وسایل

۳۱۳۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ قَالَ : وَحَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ عَاصِمِ الْكَلْبِيِّ ، وَأَنَا لِحَدِيثِ الْقَاسِمِ أَحْفَظُ ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى ، فَأَتَى - ذَكَرَ دَجَاجَةَ - وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي ، فَدَعَاَهُ لِلطَّعَامِ ، فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ لَا أَكُلُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ فَلَا حَدَثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : «وَاللَّهِ لَا أَحْمَلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمَلُكُمْ» . وَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَنَهَبَ إِبِلَ ، فَسَأَلَ عَنَّا فَقَالَ : «إَيْنَ النَّفَرِ الْأَشْعَرِيِّينَ» . فَأَمَرَنَا بِخَمْسِ دَوْدَ عُرِّ الذُّرَى ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا : مَا صَعَّبْنَا ؟ لَا يُبَارِكُ لَنَا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ ، فَقُلْنَا : إِنَّا سَأَلْنَاكَ أَنْ تَحْمِلَنَا ، فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا ، أَقْسَيْتَ ؟ قَالَ : «لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَإِنِّي غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَتَحَلَّلْتُهَا» . [انظر: ٤٣٨٥، ٤٤١٥، ٤٥٥١٧، ٤٥٥١٨، ٤٦٦٢٣، ٤٦٦٤٩، ٤٦٦٧٨، ٤٦٦٨٠، ٤٦٧١٨، ٤٦٧١٩، ٧٥٥٥، ٦٧٢١، ٦٧٢٩].

سواری فراهم نکردم ولیکن خداوند برای شما وسایل سواری را فراهم کرد و همانا به خدا سوگند - اگر خدا بخواهد - هرگاه درموردی سوگند یاد کنم و موردی دیگر را بهتر از آن تشخیص دهم، همان مورد بهتر را اختیار می‌کنم و کفاره سوگند خودم را می‌دهم».

۳۱۳۴ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سریه (لشکری کوچک) ای را که عبدالله بن عمر در آن بود به سوی نجد فرستاد. آنها شترانی زیاد به غنیمت گرفتند که سهم هر یک دوازده شتر، یا یازده شتر رسید، و برای هر یکشان یک شتر زیادی هم داده شد.

۳۱۳۵ - از سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای برخی کسانی که آن‌ها را در سریه‌ها می‌فرستاد، سهم زیادی می‌داد و این به علاوه سهمی بود که عموم لشکریان را می‌داد.

۳۱۳۶ - از یزید بن عبدالله، از ابو برده روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: خبر بیرون آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وقتی به ما رسید که ما در یمن بودیم، و ما هجرت‌کنان به سوی آن حضرت روانه شدیم. من بودم و برادران من، و من از ایشان کوچکتر بودم. یکی از برادران من ابو برده بود و دیگری ابو رهم. یا ابوموسی چنین گفت که: با گروهی از مردم بودم، و یا گفت که: در میان پنجاه و سه نفر یا پنجاه و پنج نفر از قوم خود بودم. برکشتی‌بی سوار شدیم که ما را به حبشه نزد نجاشی آورد و با جعفر بن ابی طالب و یاران وی که نزد نجاشی

۳۱۳۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَبْلَ نَجْدٍ ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً ، فَكَانَتْ سَهَامُهُمْ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا ، أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا ، وَنُقِلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا . [انظر : ۴۳۸ ، أخرجه مسلم : ۱۷۴۹ ، دون قوله أحد عشر] .

۳۱۳۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُقِلُّ بَعْضَ مَنْ يَبْعَثُ مِنَ السَّرَايَا لِأَنْفُسِهِمْ خَاصَّةً ، سَوَى قِسْمِ عَامَّةِ الْجَيْشِ . [أخرجه مسلم : ۱۷۵۰ ، بزيادة] .

۳۱۳۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : بَلَّغْنَا مَخْرَجَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ ، أَنَا وَأَخْوَانُ لِي أَنَا أَصْفَرُهُمْ ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرَيْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رَهُمٍ ، إِذَا قَالَ : فِي بَضْعٍ ، وَإِذَا قَالَ : فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ أَوْ اثْنِينَ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي ، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، وَوَأَقَفْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَصْحَابَهُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ جَعْفَرٌ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنَا هَاهُنَا ، وَأَمَرَنَا بِالْإِقَامَةِ ، فَأَقِيمُوا مَعَنَا ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى ، قَدِمْنَا جَمِيعًا ، فَوَأَقَفْنَا النَّبِيَّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ حَبِيرَ ، فَأَسْهَمَ لَنَا ، أَوْ قَالَ : فَأَعْطَانَا مِنْهَا ، وَمَا قَسَمَ لِأَحَدٍ غَابَ عَنْ قُنُحِ

بودند، یکجا شدید جعفر گفت: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ما را بدین جای فرستاده و فرموده است که در این جا اقامت کنیم. شما نیز با ما اقامت کنید، ما با آنها یک جا اقامت گزیدیم تا آن که باز آمدیم و به هنگام فتح خیبر نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسیدیم.

آن حضرت سهمی برایمان داد - یا گفت - سهمی از آن برایمان داد، و برای کسی که در جنگ خیبر غایب بود چیزی نداد، به جز کسی که با آن حضرت حاضر بود. و به جز همراهان کشتی ما که جعفر و یاران وی بودند که برای آنها همراه دیگران سهم داد.

۳۱۳۷ - از سفیان، از محمد بن منکدر روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد همانا برای تو چنین و چنین و چنین می دهیم». مال بحرین نرسید تا آن که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد. و چون مال بحرین رسید، ابوبکر دستور داد تا منادی اعلام بدارد این که: هرکسی که از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) طلبی داشته باشد یا به او وعده‌ای داده باشد، زد ما بیا. من نزد ابوبکر رفتم و گفتم: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مرا چنین و چنان گفته است. ابوبکر سه بار با دست خود (از آن پول) پر کرد و به من داد.

سفیان (راوی) هر دو دست خویش را یک جا می کرد و آن حالت را می نمود، و سپس به ما گفت: ابن منکدر به ما چنین گفته است. جابر بار دیگر چنین گفت: نزد ابوبکر رفتم و از وی طلبیدم، برایم نداد. سپس نزد وی

خَبِرَ مِنْهَا شَيْئًا، إِلَّا لِمَنْ شَهِدَ مَعَهُ، إِلَّا أَصْحَابَ سَفِينَتَا مَعَ جَعْفَرٍ وَأَصْحَابِهِ، قَسَمَ لَهُمْ مَعَهُمْ. [انظر: ۳۸۷۶، ۴۲۳۰، ۴۲۳۲، وانظر في مناب الأنصار باب ۳۷. أخرجه مسلم: ۲۵۰۲.]

۳۱۳۷ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ: سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ قَدْ جَاءَ نِي مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أُعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَلَمَّا بَجِئْتُ حَتَّى فُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دِينَ أَوْ عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنَا، فَآتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي: كَذَا وَكَذَا، فَحَتَّلَا لِي ثَلَاثًا، وَجَعَلَ سُفْيَانٌ يُحْثُو بِكَفَيْهِ جَمِيعًا، ثُمَّ قَالَ لَنَا: هَكَذَا قَالَ لَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ.

وَقَالَ مَرَّةً: فَآتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ سَأَلْتُ فَلَمْ يُعْطِنِي، ثُمَّ آتَيْتُهُ فَلَمْ يُعْطِنِي، ثُمَّ آتَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ، فَقُلْتُ: سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي، ثُمَّ سَأَلْتُكَ فَلَمْ تُعْطِنِي، فَمَا أَنْ تُعْطِنِي، وَإِمَّا أَنْ تَبْخَلَ عَنِّي، قَالَ: قُلْتُ: تَبْخَلُ عَنِّي؟ مَا مَنَعْتُكَ مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَكَ. قَالَ سُفْيَانُ: وَحَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرٍ: فَحَتَّلَا لِي حَيْثُ وَقَالَ: عِدَّتَا، فَوَجَدْتُهُمَا حَمْسَمَائَةً، قَالَ: فَحَدَّثَ مِثْلَهَا مَرَّتَيْنِ.

وَقَالَ: يَعْنِي ابْنَ الْمُتَكَدِّرِ: وَأَيُّ ذَاةٍ أَدْوَأُ مِنْ
الْبُخْلِ. [راجع: ۲۲۹۶. أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

رفتم، برایم نداد، سپس بار سوم نزد وی رفتم
و گفتم: از تو طلبیدم و تو برایم ندادی، سپس
از تو طلبیدم و تو برایم ندادی و سپس از تو
طلبیدم و تو برایم ندادی. چنان است که یا برایم
نمی‌دهی و یا نسبت به من بخل می‌ورزی.

ابوبکر گفت: تو گفتی که نسبت به من بخل
می‌ورزی؟ من یک بار برایت ندارم، درحالی
که قصد داشتم که برایت بدهم.

شُفیان گفته است: عمرو، از محمد بن علی
(امام باقر) روایت کرده که جابر گفته است:
ابوبکر با هر دو کف دست خود برایم داد و
گفت: آن را بشمار. آن را پانصد درهم شمردم.
ابوبکر سپس گفت: مانند آن دو بار دیگر
بردار.

و گفت: یعنی ابن مُتَكَدِّر (که ابوبکر گفت)
کدام درد بدتر از بخل است (که به من نسبت
می‌کنی).

۳۱۳۸ - از عمرو بن دینار روایت است که
جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: درحالی که
رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) غنیمت‌های جُعرانه
را تقسیم می‌کرد، مردی به آن حضرت گفت:
عدالت کن. آن حضرت فرمود: «همانا بدبخت
باشم اگر عدالت نکنم».

۳۱۳۸ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ
خَالِدٍ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ غَنِيمَةً
بِالْجُعْرَانَةِ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اَعْدِلْ، فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ
شَقِيتَ إِنْ لَمْ اَعْدِلْ». [أخرجه مسلم: ۱۰۶۳، مطولاً].

باب ۱۶: منت گذاشتن پیامبر (صلی الله علیه
وسلم) بر اسیران بدون آن که آن‌ها را تابع
خمس قرار دهد.

۳۱۳۹ - از محمد بن جُبیر روایت است که پدر
وی (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در

۱۶- باب: مَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ

عَلَى الْأَسَارِيِّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخَمَّسَ

۳۱۳۹ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ:
أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ

أبيه ﷺ: أن النبي ﷺ قال: «في أسارى يذركو كان المطعم بن عدي حياً، ثم كلمني في هؤلاء التتني، لتركهم له». [انظر: ۴۰۲۴، ۴].

مورد اسیران بدر گفت: «اگر مطعم بن عدی، زنده می‌بود و از این فرومایگان نزد من شفاعت می‌کرد، ایشان را (بدون فدیة) به خاطر او رها می‌کردم».

باب - ۱۷: وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ الْخُمْسَ لِلْإِمَامِ

باب ۱۷: دلیلی هست که خمس برای امام است

و امام را صلاحیت آن است که (از مال غنیمت) برای برخی از نزدیکان خود بدهد و به برخی دیگر ندهد و آنچه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای بنی عبدالمطلب و بنی‌هاشم از خمس غنیمت خیبر تقسیم کرد. عمر بن عبدالعزیز گفته است: آن حضرت غنایم را عام نکرد و نه خاص گردانید، به جز کسی که محتاج‌تر بود و کسی را از غنایم داد که نزد وی از محتاجی شکایت کرد، و به خاطر آسیبی که نسبت جانبداری از آن حضرت، از اقوام و هم‌پیمانان بدیشان رسیده بود.

وَأَنَّهُ يُعْطَى بَعْضُ قَرَابَتِهِ دُونَ بَعْضٍ: مَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي الْمُطَلِّبِ وَبَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ. قَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: لَمْ يَعْهَدْهُمْ بِذَلِكَ، وَكَمْ يَخْصُ قَرِيبًا دُونَ مَنْ هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ الَّذِي أُعْطِيَ لِمَا يَشْكُرُوهُ مِنْ الْحَاجَةِ، وَلِمَا مَسَّهُمْ فِي جَنْبِهِ، مِنْ قَوْمِهِمْ وَحَلْفَانِهِمْ.

۳۱۴۰ - از ابن مسیب روایت است که جبیر (رضی‌الله‌عنه) گفته: من و عثمان بن عفان نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) رفتیم و گفتیم: یا رسول‌الله، به اولاد مطلب از (غنایم) دادی و ما را واگذاشتی، و ما و ایشان در قرابت با تو یکسانیم.

۳۱۴۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ جُبَيْرِ ابْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُعْطِيتَ بَنِي الْمُطَلِّبِ وَتَرَكْتَنَا، وَنَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا بَنُو الْمُطَلِّبِ وَبَنُو هَاشِمٍ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «بنی مطلب و بنی‌هاشم یک چیزاند». لیث گفته است: یونس روایت کرد و گفت که جبیر افزوده است: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای بنی عبد شمس و بنی نوفل (از غنایم) نداد. و

قال اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، وَزَادَ: قَالَ جُبَيْرُ: وَكَمْ يَقْسِمُ النَّبِيُّ ﷺ لِبَنِي عَبْدِ شَمْسٍ وَلَا لِبَنِي نَوْفَلٍ، وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: عَبْدُ شَمْسٍ وَهَاشِمٌ وَالْمُطَلِّبُ إِخْوَةٌ لَأُمِّ، وَأُمُّهُمْ عَاتِكَةُ بِنْتُ مِرَّةَ، وَكَانَ نَوْفَلُ أَخَاهُمْ لِأَبِيهِمْ. [انظر: ۳۵۰۲، ۴۲۲۹، ۴].

۱- حدیث ۳۱۳۹ و سطر ۳ لفظ - فی اساری بذر - یعنی در مورد شهیدان بدر، میان گیومه « » آمده که اشتباه است، زیرا این سخن از آن حضرت نیست.

ابن اسحاق گفته است: عبد شمس و هاشم و مُطَلَب برادران مادری‌اند و مادرشان عاتکه بنت مُرّه بود و نوفل برادرشان از جانب پدر بود.

۱۸- باب :

مَنْ لَمْ يُخْمَسِ الْأَسْلَابُ

باب ۱۸: کسی که وسایل و لوازم مقتول را تابع خمس نمی‌کند

و کسی که کافری را می‌کشد، سلاح و مرکب و جامه‌اش از آن اوست، و حکم امام است در این باب.

۳۱۴۱ - از عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) روایت است که گفت: درحالی که در روز بدر در صف جنگ ایستاده بودم، به سوی راست و چپ خود نگریستم، ناگاه دو پسر بچه انصاری را دیدم که کم سن و سال بودند، آرزو کردم که کاش نیرومندتر از آنها می‌بودم. یکی از آنها به من اشارت کرد و گفت: ای عمو، ابوجهل را می‌شناسی؟ گفتم: آری، با وی چه کار داری، ای برادرزاده؟ گفت: خبر شده‌ام که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را دشنام می‌دهد، سوگند به ذاتی که نفس من در حیطة قدرت اوست، اگر او را ببینم کالبد من از کالبد وی جدا نمی‌شود تا آنکه یکی از ما بمیرد؛ کسی که اجلش زودتر فرا رسیده است.

از گفتار وی شگفت‌زده و خوشحال شدم. آن یکی دیگر به من اشاره کرد و همچون او سخن گفت، بی‌درنگ به سوی ابوجهل نگریستم که در میان مردم آمد و شد می‌کند. گفتم: اوست همان یار شما که درباره‌اش از من سؤال می‌کردید. آن دو نوجوان به سوی وی شتافتند و بر وی ضربه زدند تا او را کشتند. سپس به

وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُخْمَسَ .
وَحُكْمِ الْإِمَامِ فِيهِ .

۳۱۴۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : بَيْنَا أَنَا وَأَقْفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَتَنَظَّرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي ، قَبَادَا أَنَا بَعْلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ ، حَدِيثَهُمَا أَسْتَأْنِهِمَا ، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَصْلَحَ مِنْهُمَا ، فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا فَقَالَ : يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي ؟ قَالَ : أَخْبَرْتُ أَنَّهُ يُسَبُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا ، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ ، فَعَمَزَنِي الْآخَرُ ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا ، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ ، قُلْتُ : أَلَا ، إِنَّ هَذَا صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتُمَانِي ، فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا ، فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ ، ثُمَّ أَنْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَاهُ ، فَقَالَ : «أَيْكُمَا قَتَلَهُ» . قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا : أَنَا قَتَلْتُهُ ، فَقَالَ : «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا» . قَالَا : لَا ، فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ ، فَقَالَ : «كَلَاكُمَا قَتَلَهُ ، سَلْبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ» . وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَمْرٍو وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ .

قال مُحَمَّدٌ : سَمِعَ يُونُسُ صَالِحًا ، وَإِبْرَاهِيمَ أَبَاهُ .

[النظر : ۳۹۹۶ ، ۳۹۸۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۲] .

سوی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برگشتند و او را آگاه کردند. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما او را کشتید؟» هریکشان گفتند که: من او را کشتم.

آن حضرت فرمود: «آیا خون را از شمشیرهای خویش پاک کرده‌اید؟» آنها گفتند: نه. آن حضرت به سوی شمشیرهایشان نگریست و فرمود: «هردوی شما او را کشتید و سلاح و جامه و مرکب او از آن مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بن جموح است» آن دو نفر مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو و مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بن جموح بودند!^۱

محمد (امام بخاری) گفته است: یوسف (ابن ماجشون) از صالح شنیده است و ابراهیم بن عبدالرحمن از پدر خود شنیده است.^۲

۳۱۴۲ - از ابوقتاده (رضی الله عنه) روایت است که گفت: همراه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در سال حُتَین برآمدیم.^۳ چون با دشمن روبرو شدیم، مسلمانان از هم جدا شدند، من مردی از مشرکین را دیدم که بر مردی از مسلمانان غالب آمده است، دور زدم تا آن که در عقب وی رسیدم، آن‌گاه با شمشیر در میان گردن و شانه‌اش زد. وی به سوی من آمد و محکم گرفت و به حدی فشرده که بوی مرگ را دریافتم سپس مرگ او را فراگرفت و دست از من برداشت. سپس به عمر بن خطاب پیوستم و گفتم: مردم را چه پیش آمده است؟ گفت: اراده

۳۱۴۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ ابْنِ أفلح ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مُوَكَّلٍ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ   قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ   عَامَ حُتَيْنٍ ، فَلَمَّا التَقَيْنَا ، كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْكَةٌ ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَاسْتَدْرَكَ حَتَّى آتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ بِالسِّيفِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَّنِي ضَمَّةً وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ، ثُمَّ ادْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي ، فَلَحَقْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ : مَا بَالُ النَّاسِ ؟ قَالَ : أَمْرُ اللَّهِ ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا ، وَجَلَسَ النَّبِيُّ   فَقَالَ : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ فَلَهُ سَلْبُهُ » . ثُمَّ قُلْتُ : مَنْ يَشْهَدُ لِي ، ثُمَّ جَلَسْتُ ، ثُمَّ قَالَ : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ

۱- آن حضرت مشاهده کرد که شمشیر مُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بن جموح عمیق‌تر در بدن مقتول فرو رفته بود. و این حدیث می‌رساند که امام صلاحیت آن را دارد که سامان آلات حربی مقتول را به هر که خواهد ببخشد.

۲- یوسف ابن ماجشون و صالح و ابراهیم در سلسله سند این حدیث شامل‌اند، چون برخی گمان کرده‌اند که این حدیث مقطوع است و میان یوسف و صالح مردی دیگر است که نام وی عبدالواحد است. امام بخاری این شبهه را رفع کرده است.

۳- حُتَین، موضعی است در سه میلی مکه و جنگ حُتَین در سال هشتم هجرت رخ داد.

خدا چنین رفته است. پس از آن مردم بازگشتند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشست و فرمود: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد، وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که برای من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت فرمود: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر کشتن وی گواهی داشته باشد وسایل و لوازم وی از آن اوست».

من ایستادم و گفتم: کیست که بر من گواهی دهد؟ و سپس نشستم. سپس آن حضرت گفته‌اش را برای بار سوم تکرار کرد. و من ایستادم. آن حضرت فرمود: «تو را چه پیش آمده است ای ابوقتاده» ماجرا را برای آن حضرت بیان کردم.

مردی گفت: او راست می‌گوید یا رسول الله و ساز و برگ جنگی آن مقتول نزد من است. ابوقتاده را از من راضی گردان (که بازنستاند). ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) گفت: نی به خدا سوگند که آن حضرت نمی‌خواهد که به سوی شیری از شیران خدا (یعنی ابوقتاده) که در راه خدا و رسول او می‌جنگد قصد کند، و ساز و برگ جنگی (حق او را) برای تو بدهد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «راست می‌گوید» (ابوبکر).

آن حضرت لوازم را به ابوقتاده داد. ابوقتاده می‌گوید: من زره او را فروختم و از بهای آن باغی در موضع بنی سلمه خریدم و این نخستین مالی بود که آن را در اسلام به سختی

عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَلَهُ سَلْبُهُ». فَقُمْتُ، فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي، ثُمَّ جَلَسْتُ، ثُمَّ قَالَ: الثَّلَاثَةُ مِثْلُهُ، فَقُمْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَا لَكَ يَا أَبَا قَتَادَةَ». فَأَقْتَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ رَجُلٌ: صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَسَلْبُهُ عِنْدِي فَأَرْضِهِ عَنِّي، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: لَا هَا لِلَّهِ، إِذَا لَا يَعْمَدُ إِلَى اسَدٍ مِنْ أَسَدِ اللَّهِ يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، يُعْطِيكَ سَلْبُهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ: «صَدَقَ». فَأَعْطَاهُ، فَبَعَثَ الدَّرْعَ، فَابْتَعْتُ بِهِ مَخْرَقًا فِي بَنِي سَلْمَةَ، فَإِنَّهُ لَأَوَّلُ مَالٍ تَأْتَلْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ. [راجع: ۲۱۰۰، وانظر في الأيمان والندور، باب ۳. أخرجه مسلم: ۱۷۵۱].

فراهم کردم.

باب ۱۹: آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

برای مؤلفه القلوب

(نومسلمان وضعیف الایمان) و غیرایشان، از غنایم خمس و سایر منابع می داد این را عبدالله بن زید از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۲۱۴۳ - از زهری روایت است که سعید بن مُسَیَّب و عروه بن زبیر گفته اند: حکیم بن حزام (رضی الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چیزی خواستم، برایم داد. سپس از وی چیزی خواستم برایم داد و سپس برایم گفت: «ای حکیم، همانا این مال سبز و شیرین است، اگر کسی آن را به سخاوت نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده می شود، و اگر به حرص نفس بگیرد، در آن مال به او برکت داده نمی شود، و او بسان کسی است که می خورد و سیر نمی شود. همانا دست بالا بهتر است از دست پایین» حکیم گفت: گفتم یا رسول الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که پس از تو چیزی از کسی نمی طلبم تا آن که از دنیا بروم.

سپس ابوبکر (در زمان خلافت خود) حکیم را فرا می خواند که به وی چیزی بدهد، ولی او ابا می ورزید که چیزی از وی بپذیرد.

سپس عمر (در زمان خلافت خود) او را فراخواند که به وی چیزی بدهد ولی او از قبول آن ابا ورزید. عمر گفت: ای گروه مسلمانان! همانا بر وی حق او را عرضه می کنم، آنچه خداوند از این مال غنیمت بر وی مقرر داشته

۱۹- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ

يُعْطِي الْمَوْلَةَ قُلُوبَهُمْ
وَعَيْرُهُمْ مِنَ الْخُمْسِ وَنَحْوِهِ

رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۴۴۳۰.]

۳۱۴۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حَزَامٍ ﷺ قَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ لِي : « يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرٌ حَلْوٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةٍ نَفْسُ بَوْلِكَ لَهُ فِيهِ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يَبَارِكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى » . قَالَ حَكِيمٌ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لَا أُرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أَقَارِقَ الدُّنْيَا ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَدْعُو حَكِيمًا لِيُعْطِيَهُ الْعَطَاءَ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ دَعَا لِيُعْطِيَهُ فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، إِنِّي أُعْرَضُ عَلَيْهِ حَقُّهُ الَّذِي قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ هَذَا الْقَيْءِ فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ . فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ شَيْئًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى تُوَفِّي . [راجع : ۱۴۷۲ . أخرجه مسلم : ۱۰۳۵ مختصراً]

و او از قبول آن ابا می‌ورزد.

حکیم پس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) هرگز از کسی چیزی نگرفت تا آن که وفات یافت.

۳۱۴۴ - از ایوب، از نافع روایت است که عمر بن خطاب (رضی‌الله عنه) گفت: گفت: (گفتم) یا رسول‌الله، همانا یک روز (نذر) اعتکاف از روزگار جاهلیت بر من مانده است. آن حضرت به او فرمود که آن وفا کند. نافع می‌گوید: سهم عمر از اسیران حنین دو کنیز رسید. وی آنها را در بعضی از خانه‌های مکه گذاشت، و چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران حنین منت نهاد (و آنها را آزاد کرد) مردم در کوچه‌ها به گشت پرداختند. عمر گفت: ای عبدالله، بین که چه خبر است و وی گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) بر اسیران منت نهاده است.

عمر گفت: برو و آن دو کنیز را آزاد کن.

نافع گفته است: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) (پس از غزوه حنین) از موضع جعرانه عمره نکرده است^۲ و اگر عمره می‌کرد این مسأله بر عبدالله (بن عمر) پوشیده نمی‌ماند.

جریر بن حازم، از ایوب، از نافع، از ابن عمر روایت کرده و افزوده است: از خمس، (یعنی آن دو کنیز از خمس آن حضرت بوده است) و معمر از ایوب از نافع، از ابن عمر لفظ - نذر - را روایت کرده و نگفته است - روز -^۳.

۳۱۴۵ - از حسن روایت است که عمرو بن تغلب (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم)

۳۱۴۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی‌الله عنه قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهُ كَانَ عَلَيَّ اعْتِكَافٌ يَوْمَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَقِي بِهِ ، قَالَ : وَأَصَابَ عُمَرُ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبِيِّ حُنَيْنٍ ، فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ ، قَالَ : فَمَنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله علیه وسلم عَلَيَّ سَبِيِّ حُنَيْنٍ ، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السَّكَّكِ ، فَقَالَ عُمَرُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، انْظُرْ مَا هَذَا ؟ فَقَالَ : مَنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله علیه وسلم عَلَيَّ السَّبِيِّ ، قَالَ : اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ .

قال نافع : ولم يعتمر رسول الله صلی‌الله علیه وسلم من الجعرانة ، ولو اعتمر لم يخف على عبدالله .

وزاد جرير بن حازم ، عن أيوب ، عن نافع ، عن ابن عمر قال : من الخمس .

ورواه معمر ، عن أيوب ، عن نافع ، عن ابن عمر في النذر ، ولم يقل : يوم . [راجع : ۲۰۳۲ . اخرجہ مسلم : ۱۱۶۵۶ .]

۳۱۴۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ رضی‌الله عنه

۱- این حدیث را ایوب به طریق انقطاع آورده و نام ابن عمر را قبل از عمر (رضی‌الله عنه) ذکر نکرده ولی در آخر حدیث به روایت از جریر ر آن را مرفوع آورده است.

۲- چنان که در کتاب عمره گذاشت عمره آن حضرت از موضع جعرانه روایت شده است.

۳- یعنی حماد بن زید از ایوب، یک روز اعتکاف روایت کرده و معتمر از ایوب لفظ - نذر - روایت کرده است.

قال : أُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْمًا وَمَنْعَ آخَرِينَ ، فَكَأَنَّهُمْ عَتَبُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « إِنِّي أُعْطِي قَوْمًا أَخَافُ ظَلَعَهُمْ وَجَزَعَهُمْ ، وَأَكْلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْغِنَاءِ ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ » . فَقَالَ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ .

وَرَأَى أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى بِمَالِ أَوْسَيْبِيِّ فَقَسَمَهُ ، بِهَذَا . [راجع : ۹۲۳] .

و سلم) به قومی بخشید و قومی دیگر را واگذار و گویی آن قوم (که بدیشان چیزی نداده بود) بر آن حضرت خشمگین شدند.

آن حضرت فرمود: «همانا من به گروهی چیزی می‌دهم که از کج دلی و ناشکیبایی ایشان می‌ترسم، درحالی که گروه دیگر را به نیکی و بی‌نیازی که خداوند در دل‌هایشان جای داده است، حواله می‌کنم که عمرو بن تغلب از همین گروه است.

عمرو بن تغلب گفت: دوست ندارم که به عوض این کلمه رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) شترانی سرخ موی داشته باشم.

و ابو عاصم به روایت از جریر افزوده است: شنیدم از حسن که می‌گفت: عمرو بن تغلب به ما گفت:

برای رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) مال یا اسیرانی آورده شد و آن حضرت (بدان گونه که تذکار یافت) تقسیم کرد.

۳۱۴۶- از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «همانا من به قریش چیزی می‌دهم تا به اسلام الفت گیرند؛ زیرا آنها به زندگی جاهلیت نزدیک‌اند».

۳۱۴۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ ، لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ » . [انظر : ۳۱۴۷ ، ۳۵۲۸ ، ۳۷۷۸ ، ۳۷۹۳ ، ۴۳۳۱ ، ۴۳۳۲ ، ۴۳۳۳ ، ۴۳۳۴ ، ۵۸۶۰ ، ۶۷۶۱ ، ۶۷۶۲ ، ۷۴۴۱ ، وانظر في الجهاد والسير باب ۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۰۵۹ . مطولاً] .

۳۱۴۷- از زهری روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: مردانی از انصار به رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) گفتند، و آن‌گاه بود که خداوند به رسول خود رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) غنایمی را از اموال هوازن ارزانی داشت

۳۱۴۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، حِينَ أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَقَاءَ ، فَطُفِقَ يُعْطِي رِجَالًا مِنْ

و آن حضرت به مردانی از قریش صد شتر بخشید، این که: خداوند رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) را مغفرت کند که برای قریش می بخشد و ما را وامی گذارد، درحالی که خونهای قریش از شمشیرهای ما می چکد.

انس می گوید: سخنان قریش به اطلاع رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) رسانیده شد. آن حضرت کسی را نزد انصار فرستاد و ایشان را درخیمه چرمی جمع کرد و به جز ایشان کسی را در آن اجازه نداد. و چون همه جمع آمدند رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) نزد ایشان رفت و فرمود: «چيست آن سخنی که از شما به ما رسیده است». مردم فهمیده آنها به آن حضرت گفتند: یا رسول الله، خردمندان ما چیزی نگفته اند، لیکن کم سالان ما گفته اند که: خداوند رسول خدا را مغفرت کند که به قریش بخشیده و انصار را واگذارده است، درحالی که خونهای قریش از شمشیرهای ما می چکد.

رسول الله(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا به کسانی می دهم که آنها به زمان کفر نزدیک اند. آیا شما خشنود نمی شوید که مردم با مالهای خویش بروند و شما با رسول الله(صلی الله علیه وسلم) به خانه های خویش بازگردید؟ به خدا سوگند چیزی که شما با آن برمی گردید، بهتر از آن است که آنها با آن برمی گردند».

انصار گفتند: آری، یا رسول الله، ما بدان راضی هستیم. آن حضرت به ایشان گفت: «همانا شما پس از من خودگزینی و استبدادی سخت را خواهید دید، پس شکبیا باشید تا خداوند و رسول الله(صلی الله علیه وسلم) را بر حوض و در

قُرَيْشِ الْمِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ ، فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدْعُنَا ، وَسَيُوفِقُنَا نَقْطُرَ مِنْ دِمَائِهِمْ . قَالَ أَنَسٌ : فَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةِ مِنْ أَدَمَ ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَّغْتَنِي عَنْكُمْ » . قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ : أَمَا دَرُورًا إِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، وَأَمَّا أَنَا مِنْ حَدِيثِ أَسْنَانِهِمْ ، فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، يُعْطِي قُرَيْشًا ، وَيَتْرُكُ الْأَنْصَارَ ، وَسَيُوفِقُنَا نَقْطُرَ مِنْ دِمَائِهِمْ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنِّي أُعْطِي رَجُلًا حَدِيثٌ عَاهَدَهُمْ بِكُفْرٍ ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْأَمْوَالِ ، وَتَرْجِعُوا إِلَى رِحَالِكُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَوَاللَّهِ مَا تَنْقَلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَنْقَلِبُونَ بِهِ » . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ رَضِينَا ، فَقَالَ لَهُمْ : « إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي آثَرَ شَدِيدَةً قَاصِبُوا حَتَّى تَلْقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ عَلَى الْحَوْضِ » . قَالَ أَنَسٌ : فَلَمْ نَصْبِرْ . [راجع : ۳۱۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۵۹] .

قیامت ببینید».

انس گفته است: لیکن ما شکیبایی نکردیم.

۳۱۴۸- از جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ (رضی الله عنه) روایت است که گفت: در حالی که وی با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده و مردم آن حضرت را همراهی می کردند و از حُتَین روانه (مدینه) بودند، بادیه نشینان با آن حضرت درآویختند و تقاضای غنایم کردند تا آن که آن حضرت را ناگزیر به سوی درخت سَمْرَه بردند و شاخه های درخت (یا آنها) ردای وی را ربودند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و به آنها گفت: «ردای مرا به من بدهید، اگر به تعداد این درختان خاردار، گاو و شتر می داشتیم، آن را میان شما قسمت کردم و سپس مرا بخیل و دروغگوی و ترسو نمی یافتید (یعنی عده ایشان به بخشش و عطا از روی ترس و بیم نبوده است)».

۳۱۴۹- از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: من با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روانه بودم و آن حضرت بُردی نجرانی پوشیده بود که حاشیه آن ضخیم و درشت بود. بادیه نشینی نزد آن حضرت رفت و با شدتی تمام بُرد او را کشید و چون بر جلد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نگریستم اثر کشیدن شدید حاشیه رداء بر شانه آن حضرت پیدا بود. و سپس گفت: امر کن که از مال خداوند که نزد تو است برای من بدهند. آن حضرت به سوی وی نگریست و خندید و سپس فرمود که به وی چیزی بدهند!

۳۱۵۰- از ابوائل روایت است که عبدالله

۳۱۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْسِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: أَنَّهُ يَبْتَئَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَ النَّاسِ، مُقْبِلًا مِنْ حُتَيْنَ، عَلَقَتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْأَعْرَابُ بِسَالُوئِهِ، حَتَّى اضْطَرُّوهَ إِلَى سَمْرَةَ فَحَطَفَتْ رِداءَهُ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِداءِي، فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْأَعْصَاهُ نَعْمًا لَقَسَمْتَهُ بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بِخَيْلًا، وَلَا كَذُوبًا، وَلَا جَبَانًا». [راجع: ۲۸۲۱].

۳۱۴۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَدَّبَهُ جَدْبَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ فَدَأَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّداءِ مِنْ شِدَّةِ جَدْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرُّ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَأَلْتَمَسْتُ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعِطَاءٍ. [انظر: ۵۸۰۹، ۶۰۸۸، وانظر في اللباس، باب ۷، أخرجه مسلم: ۱۰۵۷].

۳۱۵۰- حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ

۱- این حالت کمال حلم و تحمل آن حضرت را در برابر جفای بیخردان می نماید و نموداری از غایت لطف خوش و کرم آن حضرت نسبت به سائلان و محتاجان و تألیف قلوب است تا مردم به مسلمانی الفت گیرند (تیسراقاری).

(بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: در روز حُنین پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در تقسیم غنایم برایشان کسانی را برگزید. برای اقرع بن حابس صد شتر داد و به همان تعداد برای عیینه داد، و برای کسانی از بزرگان (نومسلمان) عرب در تقسیم غنایم در آن روز امتیازاتی داد.

مردی گفت: به خدا سوگند که در این تقسیمات عدالت نشده و رضای خداوند رعایت نشده است!

(ابن مسعود می گوید) گفتیم: به خدا سوگند تا (از این سخنان تو) به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خبر ندهم. نزد آن حضرت رفتیم و به اطلاعشان رساندم. آن حضرت فرمود: «کیست که عدالت کند، اگر خدا و رسول او عدالت نکنند. خداوند بر موسی رحم کند که بیش از این (از قوم خود) آزار یافت و شکیبایی ورزید».

۳۱۵۱- از اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: من خسته‌های خرما را از زمین (شوهرم) زُبیر بر روی سرم حمل می‌کردم؛ همان زمینی که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به وی داده بود و با خانه‌ام دو سوم فرسخ مسافت داشت.

و أَبُو ضَمْرَةَ، از هِشَام، از پدر وی روایت کرده که: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای زُبیر پاره‌ای زمین از اموال بنی‌نضیر داده بود.

۳۱۵۲- از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب (در دوران خلافت خود) یهود و نصارا را از سرزمین حِجاز بیرون

مَنْصُور، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ، أَكْرَمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم أَنَسًا فِي الْقِسْمَةِ، فَأَعْطَى الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ، وَأَعْطَى عَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَأَعْطَى أَنَسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ، فَأَثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عَدَلَ فِيهَا، وَمَا أُرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ. فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لِأَخْبَرَ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم، فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصِيرٌ». [انظر: ۴۴۰۵، ۴۴۳۵، ۴۴۳۶، ۴۶۰۵۹، ۴۶۱۰۰، ۴۶۲۹۱، ۴۶۳۳۶. أخرجه مسلم: ۱۰۶۲].

۳۱۵۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه قَالَتْ: كُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِثِّي عَلَى ثُلُثِي فَرَسَخٍ.

وَقَالَ أَبُو ضَمْرَةَ: عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم أَقْطَعَ الزُّبَيْرَ أَرْضًا مِنْ أَمْوَالِ بَنِي النَّضِيرِ. [انظر: ۵۲۲۴، أخرجه مسلم: ۲۱۸۲ مطولاً].

۳۱۵۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمُقَدَّامِ: حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَقَبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ،

۱- نسبت ظلم و ناراضمندی خداوند به آن حضرت موجب کفر و ارتداد است و این که چرا آن کس را عقوبت نکردند و توبه ندادند دلایلی مختلف آورده‌اند. البته شاید آن حضرت بر مبنای کرم ذاتی خود از این موضوع گذشته و بر وی شفقت کرده باشد. لیکن علما بر این امر متفق‌اند که اهانت به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) موجب ارتداد است (تیسیرالقاری).

کرد. و چون رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر مردم خیبر تسلط یافت، می خواست که یهود را از آن جا بیرون آورد و آن زمین پس از تسلط آن حضرت بر یهود، به خدا و پیامبر و مسلمانان تعلق گرفت. یهود از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) خواستند بدیشان اجازه دهد که در آن جای ماندگار شوند و کار کشاورزی کنند و مناصفه محصول زمین بدیشان تعلق گیرد. (و مناصفه آن خراج باشد).

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما بر این شرط شما را تا زمانی جای می دهیم که خواسته باشیم.» آنها در آن جا ماندگار شدند تا آن که عمر در زمان امارت خود ایشان را به مناطق تیمأ و آریحاً جلای وطن کرد.

باب ۲۰: غذایی که در سرزمین اهل حرب به دست آید

۳۱۵۳ - از حَمِيدِ بْنِ هِلَالِ روایت است که عبد الله بن مَعْقِل (رضی الله عنه) گفت: ما قلعه خیبر را محاصره کرده بودیم. کسی انبانی افکند که در آن پنبه بود و من دیدم که آن را بگیرم و چون متوجه شدم، ناگاه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم و از وی حیا کردم.

۳۱۵۴ - از نافع از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: در غزه ها وقتی به عسل و انگور (غنیمت) دست می یافتیم، آن را می خوردیم و بر نمی داشتیم (که آن را تقسیم کنیم).

۳۱۵۵ - از شیبانی روایت است که ابن ابی اوفی (رضی الله عنه) گفت: در شبهای محاصره خیبر گرسنگی کشیدیم و چون روز جنگ خیبر

عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَجْلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى أَهْلِ خَيْبَرَ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ الْيَهُودَ مِنْهَا ، وَكَانَتْ الْأَرْضُ لَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلْيَهُودِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُسْلِمِينَ ، فَسَأَلَ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتْرَكَهُمْ عَلَى أَنْ يَكْفُوا الْعَمَلَ وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « تَقْرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا » . فَأَقْرُوا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرُ فِي إِمَارَتِهِ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵۱ .]

۲۰- باب : مَا يُصِيبُ مِنَ الطَّعَامِ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

۳۱۵۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بَجَرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ ، فَتَزَوَّتْ لِأَخْذِهِ ، فَالْتَفَتُ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ . [انظر : ۴۲۲۴ ، ۵۵۰۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۲ .]

۳۱۵۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنْبَ ، فَتَأْكُلُهُ وَلَا نَرَفَعُهُ .

۳۱۵۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَالِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَصَابَتْنا مَجَاعَةٌ لِيَابِي خَيْبَرَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ خَيْبَرَ وَقَمْنَا فِي الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ فَانْتَحَرْنَاها، فَلَمَّا غَلَّتِ الْقُدُورُ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَكْفُتُوا الْقُدُورَ، فَلَا تَطْعَمُوا مِنْ لُحُومِ الْحُمْرِ شَيْئًا. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَقَلْنَا: إِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ لِأَنَّها لَمْ تُخَمَّسْ، قَالَ: وَقَالَ آخَرُونَ: حَرَّمَها الْبَيْتَةُ، وَسَأَلْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ فَقَالَ: حَرَّمَها الْبَيْتَةُ. [انظر: ۴۲۰، أخرجه مسلم: ۱۹۳۷].

فرا رسید، خرهای اهلی را به چنگ آوردیم و آنها را سر بریدیم، و وقتی دیگرها می جوشید، منادی رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اعلام کرد که: دیگرها را واژگون کنید و چیزی از گوشت خر نخورید.

عبدالله (ابن ابی و اوفی) گفته است: ما با خود گفتیم که همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بدان سبب منع کرده است که خمس آن برآورده نشده است.

دیگران گفتند: البتة (مطلقاً) آن را حرام کرده است. (شیبانی می گوید) من مسأله تحریم آن را از سعید بن جبیر پرسیدم. وی گفت: به طور قطع آن را حرام کرده است.

۳۱۵۶ - از سُفیان روایت است که عمرو (بن دینار) گفت: من با جابر بن زید و عمرو بن اوس نشسته بودم. بَجَلَه از سال هفتاد به ایشان قصه می‌کرد؛ سالی که مُصَعَب بن زُبیر امیر حج مردم بصره بود و در نزدیک زینة زمزم با بَجَلَه بوده است.

بجاله گفت: من نزد جزء بن معاویه، عموی احنف کاتب بودم. نامه از عمر بن خطاب، یک سال قبل از مرگ وی به ما رسید که میان هر زن و شوهر مجوسی (که نکاحشان بر قانون اسلام حرام باشد) جدایی آورید. و عمر از مردم مجوس جزیه نمی‌گرفت.

۳۱۵۷ - (به سلسله سند حدیث مذکور و به ادامه آن) تا آن که عبدالرحمن بن عوف شهادت داد که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) از مجوس هَجْر جزیه گرفته است.

۳۱۵۸ - از زُهری، از عروه بن زبیر روایت است که مسور بن مخرمه گفت: عمرو بن عوف انصاری هم پیمان بنی عامر بن لوئی که در جنگ بدر حاضر شده بود، به او گفته است:

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) ابو عبیده جراح را به بحرین فرستاد تا جزیه آنجا را بیاورد و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) با مردم بحرین (در مورد خراج و جزیه) صلح کرده^۲ و علاء بن حَضْرَمی، را بر ایشان امیر گمارده بود.

ابو عبیده با مال بحرین آمد و انصار خبیر ورود ابو عبیده را شنیدند^۳ و نماز صبح را با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گزاردند. چون پیامبر (صلی‌الله

۳۱۵۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَعَمْرُو بْنِ أَوْسٍ، فَحَدَّثَهُمَا بِجَالِهِ سَنَةَ سَبْعِينَ، عَامَ حَجِّ مُصَعَّبِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِأَهْلِ الْبَصْرَةِ عِنْدَ دَرَجِ زَمْزَمَ، قَالَ: كُنْتُ كَاتِبًا لِجَزَاءِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَمَّ الْأَحْنَفِ، فَأَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَةَ: فَرَقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجَزِيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ.

۳۱۵۷ - حَتَّى شَهِدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَهَا مِنَ مَجُوسِ هَجْرَ.

۳۱۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَمْرُو بْنَ عَوْفِ الْأَنْصَارِيِّ، وَهُوَ حَلِيفُ لِبْنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجَزْيَتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالِحَ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدَّمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَوَّافَتِ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ أَنْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَسَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَوْهُ، وَقَالَ: «أَطْنَقُكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلٌ يَا

۱- چون مجوسها با محارم خویش ازدواج می‌کردند، عمر ۱ از این عمل زشت منع کرد.

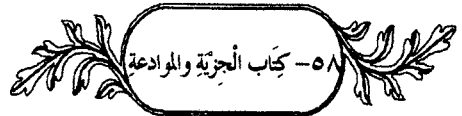
۲- آن حضرت در سال نهم هجرت با مردم بحرین به خراج و جزیه صلح کرد و همین بخش حدیث موافق به ترجمه است.

۳- مالی را که ابو عبیده از بحرین آورد، نخستین خراج در اسلام است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۸ - کتاب جزیه و مواعده



۱- باب: الْجَزِيَّةُ وَالْمَوَاعِدَةُ
مَعَ أَهْلِ الذِّمَّةِ الْحَرْبِ

باب ۱: جزیه و مصالحه با اهل ذمه و اهل حرب

و فرموده خدای تعالی: «جنگ کنید با آنان که ایمان نمی آرند به خدا و نه به روز آخر، و حرام نمی شمردند آنچه حرام کرده است خدا و پیغامبر او، و اختیار نمی کنند دین راست را از اهل کتاب تا آن که بدهند جزیه را از دست خود خوارشدگان» (التوبه: ۲۹).

لفظ «صَاغِرُونَ» یعنی خوارشدگان. لفظ «الْمَسْكِنَةُ» (البقره: ۶۱) و (ال عمران: ۱۲).

به معنی مسکین است، یعنی نیازمندی. گفته می شود که: فُلَانٌ أُسْكِنُ مِنْ فُلَانٍ - یعنی فلانی مسکین تر از فلانی است. یعنی محتاج تر است از وی. و مفسر به سوی سکون نرفته است (که آن را از سکون گرفته باشد)، و آنچه در مورد جزیه از یهود و نصاری و مجوس (آتش پرستان) و کافران عجم آمده است.

و روایت است از ابن عیینه که ابن نجیح گفته است: به مُجَاهِدِ گفتم: چگونه است که بر مردم شام چهار دینار جزیه است و بر مردم یمن یک درهم است؟

گفت: جزیه بر مبنای توانگری آنها تعیین شده است.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [البقره: ۲۹]: أذْلَاءٌ. وَ: ﴿الْمَسْكِنَةُ﴾ [البقره: ۶۱] و [آل عمران: ۱۱۲]: مَصْدَرٌ الْمُسْكِينِ، يُقَالُ: فُلَانٌ أُسْكِنُ مِنْ فُلَانٍ: أَحْوَجُ مِنْهُ وَكَمْ يَذْهَبُ إِلَى السُّكُونِ.

وَمَا جَاءَ فِي أَخْذِ الْجِزْيَةِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالْعَجَمِ.

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ: قُلْتُ لِمُجَاهِدٍ: مَا شَأْنُ أَهْلِ الشَّامِ عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةُ دِينَارٍ، وَأَهْلُ الْيَمَنِ عَلَيْهِمْ دِينَارٌ؟ قَالَ: جَعَلَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ الْبَيْسَارِ.

رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: «فَابْشُرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، قَوْلَ اللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تَبْسُطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا، كَمَا بَسَطَتْ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَّا سُوَهَا كَمَا تَنَّا قُسُوهَا، وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ».

[نظر: ۴۰۱۵، ۶۴۲۵. أخرجه مسلم: ۲۹۶۶].

علیه وسلم) برایشان نماز صبح را گزارد و از نماز برگشت، ایشان خود را به آن حضرت نمودند. رسول خدا(صلی الله علیه وسلم) با دیدن شان تبسم کرد و فرمود: «گمان می‌کنم شنیده‌اید که ابو عبیده چیزی آورده است؟» گفتند: آری، یا رسول الله. آن حضرت فرمود:

«شاد باشید و بدانچه شما را خوش می‌سازد امیدوار باشید. به خدا سوگند که از فقر و محتاجی شما نمی‌ترسم ولیکن از آن می‌ترسم که مال دنیا بر شما فراخی کند، چنان‌که بر کسانی که قبل از شما بودند فراخی کرده بود و شما بدان رغبت کنید، چنان‌که آنان بدان رغبت کردند و هلاک شوید چنان‌که آنها هلاک شدند».

۳۱۵۹ - از سعید بن عبیدالله ثقفی از بکر بن عبدالله مزی و زیاد بن جبیر روایت است که جبیر بن حیه گفته: عمر مردم را به شهرهای بزرگ فرستاد تا با مشرکین یجنگند. هنرمندان اسلام آورد. عمر به وی گفت: همانا من درباره جنگهای این شهرها از تو مشورت می‌خواهم!

هرزمان گفت: مثال این شهرها و مثال دشمنان مسلمانان در این شهرها، مثال مرغی است که دارای سر و دو بال و دو پای است، که اگر یکی از بالهای آن شکسته شود، با سروبال و دو پای می‌تواند بپرد، و اگر بال دیگر آن شکسته شود با دو پای و سر حرکت می‌کند و اگر سر او شکسته شود پایها و بالها و سر آن از میان می‌روند.

۳۱۵۹ - حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الرَّقْمِيِّ: حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَزْنِيُّ وَزِيَادُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حِيَةَ قَالَ: بَعَثَ عُمَرُ النَّاسَ فِي أَقْنَاءِ الْأَمْصَارِ يَفْتَلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَاسْتَلَمَ الْهَرَمُزَانَ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِي هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ: لَهُ رَأْسٌ وَكَهُ جَنَاحَانِ وَكَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتْ الرَّجْلَانِ بِجَنَاحِ وَالرَّأْسِ، فَإِنْ كُسِرَ الْجَنَاحُ الْآخَرُ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدَّ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرَّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كَسْرَى، وَالْجَنَاحُ قَيْصَرٌ، وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ، فَارِسُ قَوْمِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَيَّ كَسْرَى.

وَقَالَ بَكْرُ وَزِيَادُ جَمِيعًا: عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حِيَةَ قَالَ:

۱- هرزمان یکی از ملوک فارس بود که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ قادسیه، سرانجام امان خواست، و او را به مدینه آوردند و اسلام آورد.

پس سر، خسرو است، و بال قیصر، و بال دیگر فارس. پس به مسلمانان امر کن که به سوی خسرو بروند.

و بکر و زیاد هر دو می‌گویند که جبیر بن حیه گفته است: عمر ما را خواست و نَعْمَان ابن مَقْرِن را بر ما سالار گردانید تا آن که به (نهادند)، سرزمین دشمن رسیدیم. در آن جا گماشته خسرو با چهل هزار جنگاور آمد. ترجمان وی ایستاد و گفت: یکی از شما با من سخن بگوید. مغیره (بن شعبه) گفت: هر آنچه می‌خواهی سؤال کن. وی گفت: شما کی هستید؟ مغیره گفت: ما مردم عرب می‌باشیم، که سخت در بدبختی و رنج و محنت می‌زیستیم. از فرط گرسنگی پوست حیوان و خسته خرما می‌مکیدیم و پوشاک ما از پشم شتر و موی بز بود، و درخت و سنگ را می‌پرستیدیم. در چنین حالتی بود که پروردگار آسمانها و زمینها، تعالی ذکره و جَلَّتْ عَظَمَتُهُ، از میان خود ما به ما پیامبری فرستاد. پروردگار ما به ما امر کرد که با شما تا زمانی بجنگیم که خداوند را به یگانگی بپرستید و یا این که جزیه بدهید. و پیامبر ما (صلی‌الله علیه وسلم) این پیام پروردگار ما را به ما رسانیده است که: همانا کسی که از ما کشته شود به بهشت می‌رود، جایی که در آن نعمتهایی است که هرگز دیده نشده است و کسی که از ماباقی بماند گردنهای شما را مالک می‌گردد.

۳۱۶۰ - (به ادامه) نَعْمَان به مغیره گفت: اگر خداوند تو را در همچو جنگها در همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حاضر می‌کرد، پشیمانی

قَدَبْنَا عُمْرًا، وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ ابْنَ مَقْرِنٍ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعُدُوِّ، وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلٌ كَسْرِي فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيَكَلِّمَنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ، كُنَّا فِي شِقَاءٍ شَدِيدٍ، وَبِلَاءٍ شَدِيدٍ، نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ، وَنَلْبَسُ الْوَبْرَ وَالشَّعْرَ، وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَيَبِينَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِينَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ - إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا، رَسُولُ رَبِّنَا ﷺ: أَنْ نَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجَزِيَّةَ، وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ عَنْ رَسُولِهِ رَبِّنَا: أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنْنَا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرِ مِثْلَهَا قَطُّ، وَمَنْ بَقِيَ مِنْنَا مَلَكَ رِقَابِكُمْ. [الظر: ۵۷۵۳۰، وانظر في الجهاد والسير، باب ۲۲ - الجزية والموادعة، باب ۱۱].

۳۱۶۰ - قَالَ النُّعْمَانُ: رَبِّمَا أَشْهَدُكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يُدْنِمَكَ وَكَمْ يُخْرِكُ، وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، كَانَ إِذَا لَمْ يُعَاتَلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، أَنْتَظَرَ حَتَّى تَهَبَ الْأَرْوَاحُ، وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ.

و خواری (نسبت تأخیر جنگ) احساس نمی کردی. لیکن من در جنگها با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حاضر بوده ام. چنان بود که اگر آن حضرت در اول روز به جنگ آغاز نمی کرد، وزیدن باد نیم روزی و فرا رسیدن نماز پیشین را انتظار می کشید.

۲- باب: إِذَا وَادَعَ الْإِمَامُ مَلَكَ الْقَرْيَةِ، هَلْ يَكُونُ ذَلِكَ لِبَقِيَّتِهِمْ

باب ۲: اگر امام با مالک قریه صلح کند، آیا این صلح شامل حال اهل قریه می باشد

۳۱۶۱- حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ بُكَارٍ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسِ السَّاعِدِيِّ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ تَبُوكَ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بَغْلَةَ بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِيَحْرِهِمْ. [راجع: ۱۴۸۱. أخرجه مسلم: ۱۳۹۲، بقطعة ليست في هذه الطريق.]

از حمید ساعدی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوه تبوک شرکت کردم، و پادشاه ایله برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) استر سفید فرستاد. آن حضرت برای وی بُردی (جامه خط دار) فرستاد و او را در قلمروش ابقا کرد!

باب ۳: وَصِيَّتْ دَرْمُورِدَ اَهْلَ ذِمَّةٍ كَهَ رَسُولِ خَدَا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بِدِيْشَانَ اَمَانَ دَادَه اَسْت

و لفظ - الذمّة - به معنی پیمان است، و لفظ - الال - به معنی قرابت است.

۳۱۶۲- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ جُوَيْرِيَةَ بِنَ قُدَامَةَ التَّمِيمِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ: قُلْنَا: أَوْصِنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِذِمَّةِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ ذِمَّةُ نَبِيِّكُمْ، وَرِزْقُ عِيَالِكُمْ. [راجع: ۱۳۹۲.]

از جُویریة بن قُدَامَة التَّمیمی روایت است که گفت: از عمر بن خطاب (رضی الله عنه) شنیدم و ما را به او گفتیم: ای امیرالمؤمنین ما را وصیت کن. وی گفت: شما را وصیت می کنم به پیمان خدا، که همان پیمان پیامبر شما (نسبت به اهل ذمه) است و آن در واقع روزی خانواده شماست.

۲- مترجم انگلیسی بخاری، لفظ - کساه بُرداً - یعنی برای وی بُرد فرستاد - را به پادشاه ایله نسبت داده است. بدین معنی که پادشاه ایله استر سفید و بُرد برای آن حضرت فرستاد. در تیسیرالقاری و شرح شیخ الاسلام لفظ مذکور به آن حضرت نسبت داده شده، چنان که ترجمه شد.

۴- باب: مَا أَقْطَعَ

النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْبَحْرَيْنِ

وَمَا وَعَدَ مِنْ مَالِ الْبَحْرَيْنِ وَالْجَزِيَّةِ، وَلَمَنْ يُقَسِّمُ الْقِيَّةَ وَالْجَزِيَّةَ.

۳۱۶۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ: دَعَا النَّبِيَّ ﷺ الْأَنْصَارَ لِيَكْتُبَ لَهُمْ بِالْبَحْرَيْنِ، فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ حَتَّى تَكْتُبَ لِإِخْوَانِنَا مِنْ قُرَيْشٍ بِمِثْلِهَا، فَقَالَ: «ذَلِكَ لَهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ». يَقُولُونَ لَهُ، قَالَ: «فَبِأَنْتُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي آثَرَةَ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي [على الحوض]». [راجع: ۲۳۷۶].

باب ۴: آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (جزیه و خراج) بحرین را تعیین کرده است و آنچه از مال بحرین و جزیه آن وعده کرده است و برای کسی که فیء و جزیه تقسیم می‌شود.

۳۱۶۳ - از یحیی بن سعید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردم انصار را فراخواند تا ملکیت زمین بحرین را برای شان بنویسند. انصار گفتند: نبی، به خدا سوگند، نمی‌پذیریم تا مانند آن را برای برادران قریشی ما بنویسی.

آن حضرت فرمود: «آن مال برای مهاجران باشد تا آن گاه که خدا بخواهد». انصار بر گفته خویش اصرار می‌کردند. آن حضرت فرمود: «همانا شما پس از من خودگزینی را خواهید دید و شکیبایی ورزید تا مرا (در قیامت) برحوض ببینید!»

۳۱۶۴ - از محمد بن منکدر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مال بحرین برای ما برسد، همانا برای تو این چنین، و این چنین، و این چنین می‌دهم».

آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد و سپس مال بحرین آمد، ابوبکر گفت: کسی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) وعده‌ای داشته باشد نزد من بیاید. من نزد وی رفتم و گفتم: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به من گفته است: «اگر مال بحرین به ما رسید برای تو این چنین و این چنین و این چنین می‌دهم».

۳۱۶۴- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: أَخْبَرَنِي رُوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أُعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ قَالَ لِي: «لَوْ قَدْ جَاءَنَا مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَا أُعْطِيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». فَقَالَ لِي: اجْئُهُ، فَحَكَّوْتُ حَيَّةً، فَقَالَ لِي: عِدُّهَا، فَعَدَدْتُهَا قِيَادًا هِيَ خَمْسُمِائَةٍ، فَأَعْطَانِي أَلْفًا وَخَمْسُمِائَةٍ. [راجع: ۲۲۹۶. أخرجه مسلم: ۲۳۱۴].

۱- یعنی شما به زودی امتیازطلبی دیگران را نسبت به خود خواهید دید.

ابوبکر به من گفت: با هر دو دست بردار. من با هر دو دست برداشتم. سپس به من گفت: آن را بشمار. آن را شمردم. پانصد برآمد و او برایم هزار و پانصد داد.

۳۱۶۵ - از عبدالعزیز بن صهیب روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مالی از بحرین رسید و فرمود: «آن را در مسجد بریزید» و آن بیشترین مالی بود که برای رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورده شده بود. ناگاه عباس نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، برای من بده که من برای نفس خود و برای عقیل (به هنگام اسارت در جنگ بدر) فدیة داده‌ام. آن حضرت فرمود: «بگیر». وی با هر دو دست در جامه خود ریخت، و سپس خواست که آن را بلند کند، نتوانست. وی گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. آن حضرت فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی».

عباس مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس خواست که بردارد، لیکن نتوانست. گفت: برخی از این کسان را امر کن که آن را بر دوش من بنهند. فرمود: «نی» عباس گفت: پس خودت آن را بر دوش من بلند کن. فرمود: «نی» وی مقداری از آن را بر زمین ریخت و سپس آن را در میان دوش خود نهاد و سپس راهی شد.

آن حضرت پیوسته در پی عباس می‌نگریست تا آن که از نظر ما ناپدید شد. و از حرص وی در شگفت مانده بود. و رسول خدا (صلی الله علیه

۳۱۶۵ - وَقَالَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ اَنْسٍ: اَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَ: «اَتْرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». فَكَانَ اَكْثَرَ مَالٍ اَتَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، اِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اَعْطِنِي اِنِّي قَادَيْتُ نَفْسِي وَقَادَيْتُ عَقِيلًا. قَالَ: «خُذْ». فَحَثَا فِي كُوْبِهِ، ثُمَّ دَهَبَ يُقَلُّهُ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: اْمُرْ بَعْضَهُمْ بِرِقْعَةٍ اِلَيَّ. قَالَ: «لَا». قَالَ: فَاَرَقَعَهُ اَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا». قَالَ: فَمُرْ بَعْضَهُمْ بِرِقْعَةٍ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا». قَالَ: فَاَرَقَعَهُ اَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لَا». فَتَثَّرَ مِنْهُ ثُمَّ دَهَبَ يُقَلُّهُ فَلَمْ يَرْقَعَهُ، فَكَاهَلَهُ، ثُمَّ اَنْطَلَقَ فَمَا زَالَ يَتَّبِعُهُ بَصْرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَكُنْ مِنْهَا دِرْهَمًا. [راجع: ۴۲۱].

وسلم) تا درهمی از آن مال باقی بود، از آن جای برنخواست. (همه را به مردم بخشید).

۵- باب: إِنْهُمْ مَنْ قَتَلَ

مُعَاهِدًا بغيرِ جُرْمٍ

باب ۵: گناه کسی که ذمی‌ای را ناحق بکشد

۳۱۶۶- از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عمرو (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که ذمی‌ای را (ناحق) بکشد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد، هرچند بوی بهشت را از مسافت چهل سال راه می‌توان دریافت».

۳۱۶۶- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنْ رِيحَهَا تَوَجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». [انظر: ۶۹۱۴].

۶- باب: إِخْرَاجِ الْيَهُودِ

مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ

باب ۶: بیرون راندن یهود از جزیره العرب

و عمر از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «شما را در این جا تا آن گاه نگاه می‌داریم که خداوند شما را نگاه دارد».

وَقَالَ عُمَرُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أُقْرِكُمْ مَا أقرَّكُمْ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۲۲۸۵].

۳۱۶۷- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته: درحالی که در مسجد بودیم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برآمد و فرمود: «به سوی یهود حرکت کنید» ما بیرون آمدیم تا آن که به بیت‌المدراس رسیدیم، آن حضرت فرمود:

۳۱۶۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ». فَخَرَجْنَا حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمَدْرَاسِ، فَقَالَ: «اسْلِمُوا تَسْلَمُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِبِكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ، فَمَنْ يَجِدْ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ، وَإِلَّا فَاغْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ». [انظر: ۶۹۴۴، ۷۳۴۸، وانظر في الجهاد والسير، باب ۱۱۵ و ۱۷۹. أخرجه مسلم: ۱۷۶۵ بزيادة].

«اسلام بیاورید تا به سلامت مانید، و بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست. همانا قصد کرده‌ام که شما را از این سرزمین بیرون برانم، پس کسی که از خود مالی دارد، باید آن را بفروشد و در غیر آن بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست».

۳۱۶۸- از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفته: روز پنج‌شنبه بود، و چه روز پنج‌شنبه‌ای.

۳۱۶۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَحْوَلِ: سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ، ثُمَّ

سپس ابن عباس گریست، تا اشک وی

سنگریزه‌ها راتر گردانید. من گفتم: ای ابن عباس، روز پنج‌شنبه چیست؟

وی گفت: بیماری رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (در آن روز بود) که شدت یافت و فرمود:

«برایم استخوان شانه‌ای بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.»

آنها (یعنی حاضرین) اختلاف کردند و شایسته نبود که در حضور پیامبر اختلاف کنند.

(طرفداران نوشتن نامه به مخالفین خود) گفتند: آن حضرت را چه شده است (که از آوردن ابزار کتابت منع می‌کنید) آیا پریشان گفته است.

از وی بپرسید که چه می‌خواهد تا بدانید!

آن حضرت فرمود: مرا به حالم بگذارید، حالتی که من در آن قرار دارم بهتر از آن است که مرا به سوی آن فرا می‌خوانید!۲

آن حضرت ایشان را به سه چیز امر کرد و فرمود:

«مشرکان را از جزیره‌العرب بیرون برانید، و نمایندگان (پادشاهان و امراء) را جایزه بدهید، همان گونه که من جایزه می‌دادم» (راوی می‌گوید) فرموده سوم آن حضرت کاری خیر بود که یا ابن عباس آن رامسکوت گذاشت، و یا او گفت: من فراموش کردم. سفیان گفت: این قول (یعنی فرموده سوم) از گفته‌های سلیمان است.

بَكَى حَتَّى بَلَ دَمْعُهُ الْحَصَى، قُلْتُ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ: مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ قَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ، فَقَالَ: «الْأَثْنُونِي بِكَتْفِ أَكْتَبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا، وَلَا يَبْغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: مَا لَهُ أَهْجَرَ اسْتَفْهَمُوهُ؟ فَقَالَ: «دَرُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ». فَأَمَرَهُمْ بِثَلَاثٍ، قَالَ: «أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُمْ أَجِيزُهُمْ». وَالثَّلَاثَةُ خَيْرٌ، إِمَّا أَنْ سَكَتَ عَنْهَا، وَإِمَّا أَنْ قَالَهَا قَسِيئَةً.

قال سفیان: هَذَا مِنْ قَوْلِ سُلَيْمَانَ. [راجع: ۱۱۴.

اخرجه مسلم: ۱۶۳۷.]

۱- گروهی که طرفدار آوردن ابزار کتابت بودند با گروهی که نمی‌خواستند در آن حالت آن حضرت را زحمت دهند، مخالفت کردند.

۲- یعنی این حالتی است که مشغول آمدگی ملاقات پروردگار خود می‌باشم.

۷- باب: إِذَا غَدَرَ الْمُشْرِكُونَ

بِالْمُسْلِمِينَ، هَلْ يَعْفُو عَنْهُمْ.

باب ۷: اگر مشرکان با مسلمانان خیانت کنند:

آیا مورد عفو قرار گیرند؟

۳۱۶۹- از سعید روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: آن گاه که قلعه خبیر فتح گردید، برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گوسفندی بریان زهرآلود آورده شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر یهودی که در این جا می باشد، جمع کنید و نزد من بیاورید» یهودیها نزد آن حضرت جمع آمدند. آن حضرت فرمود:

«من درباره چیزی از شما سؤال می کنم، آیا حقیقت آن را به من می گویند؟» آنها گفتند: آری.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بدیشان گفت: «پدر شما کیست؟» گفتند: فلان کس است. آن حضرت فرمود: «دروغ گفتید، لیکن پدر شما فلان کس است.» گفتند: راست گفتی.

آن حضرت فرمود: «آیا به من راست می گویند اگر از شما سؤال کنم» گفتند: آری، ای ابوالقاسم، و اگر دروغ بگوییم، دروغ ما را تشخیص می دهی، چنان که درباره پدرانمان تشخیص دادی.

آن حضرت به ایشان گفت: «چه کسانی اهل دوزخ اند؟» گفتند: ما اندک زمانی در آن می باشیم و سپس شما جایگزین ما می شوید. آن حضرت فرمود: «دور شوید، به خدا سوگند که ما هرگز جایگزین شما در دوزخ نیستیم.» سپس فرمود: «آیا به من راست می گویند، اگر از شما چیزی بپرسم؟» گفتند: آری، ای ابوالقاسم.

۳۱۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا فَتَحَتْ خَيْبَرَ أَهْدَيْتَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم شَاةً فِيهَا سَمٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَاهُنَا مِنْ يَهُودٍ». فَجَمَعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْهُ فَقَالُوا: نَعَمْ، قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «مَنْ أَبُوكُمْ؟» قَالُوا: فُلَانٌ، فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذَبْنَا كَمَا عَرَفْتُهُ فِي آيِنَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟» قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا، ثُمَّ تَخْلُقُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «اخْسُوا فِيهَا، وَاللَّهِ لَا تَخْلُقُكُمْ فِيهَا أَبَدًا». ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سَمًّا؟» قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ؟» قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. [نظر: ۴۴۲۴۹، ۵۷۷۷].

فرمود: «آیا در این گوسفند بریان شده زهر آمیخته‌اید؟» گفتند: آری. فرمود: «چه سبب شد که این کار را کردید» گفتند: قصد کردیم بدانیم که اگر تو دروغگوی باشی از تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی به تو زبانی نمی‌رساند!

۸- باب: دَعَاءِ الْإِمَامِ عَلَى مَنْ نَكَثَ عَهْدًا

باب ۸: دعای (بد) امام بر کسی که عهدشکنی کرده است

۳۱۷۰- از عاصم روایت است که گفت: از انس درباره قنوت (دعای داخل نماز) سؤال کردم. وی گفت: قنوت قبل از رکوع بوده است. گفتم: فلان کس می‌گوید که تو گفته بودی که بعد از رکوع بوده است. گفت: دروغ گفته است. سپس انس حدیث پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را به ما گفت که آن حضرت برای یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند و بر جمعی از قبایل بنی سلیم دعای بد کرد.

انس گفت: آن حضرت چهل یا هفتاد نفر از قاریان را - شک کرده در تعدادشان - به سوی گروهی از مشرکان فرستاد. آنها با قاریان مقابله کردند و همه را کشتند، درحالی که میان آن قبایل از مشرکان و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) عهد بسته شده بود.

انس می‌گوید: آن حضرت را ندیده بودم که بر هیچ یکی چنان اندوهگین شده باشد که بر این قاریان اندوهگین گردید.

۳۱۷۰- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا ع عَنِ الْقُنُوتِ، قَالَ: قَبْلَ الرَّكْعَةِ، فَقُلْتُ: إِنَّ فَلَانًا يَزْعُمُ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرَّكْعَةِ؟ فَقَالَ: كَذَبٌ، ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَنَتَ شَهْرًا بَعْدَ الرَّكْعَةِ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءِ مَنْ بَنِي سَلِيمٍ، قَالَ: بَعَثَ أَرْبَعِينَ - أَوْ سَبْعِينَ، يَشْكُ فِيهِ - مِنَ الْقُرَاءِ، إِلَى أَنَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَعَرَضَ لَهُمْ هَوْلًا فَقَتَلُوهُمْ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ النَّبِيِّ ص عَهْدٌ، فَمَا رَأَيْتُهُ وَجَدَ عَلَى أَحَدٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ. [راجع: ۱۰۰۱. أخرجه مسلم: ۶۷۷، باختلاف.]

۱- در مسأله مجازات زن یهودی که گوسفند بریان شده زهرآلود را به آن حضرت آورد اختلاف است. برخی گویند که وی مجازات نشده زیرا آن حضرت برای نفس خود از کسی انتقام نمی‌گرفت، یا چون اثبات آن به اقرار زن نبوده است، از آن صرف‌نظر شد. زهری گفته است که زن اسلام آورد و از مجازاتش گذشتند و سپس پشربن برا که از آن گوشت خورده بود مُرد و آن زن را قصاص کردند. اما مذهب علماً آن است که زهر دهنده راه کشتن به قصاص روا نیست، پس باید کشتن وی از روی سیاست بوده باشد.

۹- باب: امان

النِّسَاءِ وَجَوَارِهِمْ

باب ۹: امان دادن و پناه دادن زنان

(کافران را)

۳۱۷۱- از ابومرّه مولاى اُمّ هانیه روایت است که اُمّ هانیه بنت ابی طالب گفته: در سال فتح (مکه) نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) رفتم و دیدم که وی غسل می کند، و دخترش فاطمه بر وی پرده گرفته است. من بر آن حضرت سلام کردم، وی گفت: «این زن کیست؟» گفتم: منم اُمّ هانیه بنت ابی طالب.

فرمود: «خوش آمدی ای اُمّ هانیه»

چون از غسل فارغ شد، ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد و فقط یک جامه بر خود پیچیده بود.

گفتم: یا رسول الله، پسر مادرم، علی، مردی را خواهد کشت که من او را امان داده ام، و او فلان بن هبیره است. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ما امان دادیم کسی را که تو امان دادی ای اُمّ هانیه».

اُمّ هانیه گفته است: و آن نماز در وقت چاشت بود.

۳۱۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ أَبَا مَرْثَةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِيَةَ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ، وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ». فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِيَةَ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِيَةَ». فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَةَ رَكَعَاتٍ، مُتَحَفًّا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي، عَلِيٌّ، أَنَّهُ قَاتِلُ رَجُلٍ قَدْ أُجْرَتْهُ، فَلَانُ بْنُ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أُجْرَتَا مِنْ أُجْرَتِ يَا أُمُّ هَانِيَةَ». قَالَتْ أُمُّ هَانِيَةَ: وَذَلِكَ ضَعْفَى. [راجع: ۲۸۰. أخرجه مسلم: ۳۳۶، بدون ذکر الإجارة].

۱۰- باب: نِزْمَةُ الْمُسْلِمِينَ

وَجَوَارِهِمْ وَاحِدَةً يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ

باب ۱۰: عهد مسلمانان و پناه دادن شان یکی است و عهد ضعیف ترین شان معتبر است

۳۱۷۲- از ابراهیم تیمی روایت است که پدرش گفته: علی (رضی الله عنه) بر ما خطبه خواند و گفت: کتابی نزد ما نیست که آن را بخوانیم به جز کتاب خدا، و آنچه در این صحیفه است، که در آن (احکام دیت) زخمها است و سالهای شتران (شترانی که در دیه ها باید پرداخت می شد و دانستن عمرهای آنان) (و

۳۱۷۲- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيٌّ فَقَالَ: مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرُؤُهُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَقَالَ: فِيهَا الْجَرَاحَاتُ وَأَسْنَانُ الْإِبِلِ: «وَالْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى فِيهَا مُحَدَّثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ

تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ
وَاحِدَةٌ، فَمَنْ أَخْضَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ. [راجع:
۱۱۱. أخرجه مسلم: ۱۳۷۰، بلفظ إلى ثور. ولفظ غير ولور في العنق

[۲۰]

این فرموده آن حضرت: «مدینه حَرَم است میان موضع عَیْر و موضع کَذَا. کسی که در آن بدعتی پدید آورد یا بدعت گذاری را جای دهد، لعنت خدا و ملائکه و مردم همگی بر اوست. فرایض و نوافل وی قبول نمی شود^۱ و کسی که دوست بگیرد به جز از دوستان خویش را که (مسلمانانند) بر وی نیز همچنان (لعنت) است. عهد مسلمانان یکی است^۲ پس کسی که عهد مسلمانی را بشکند، بر وی نیز همچنان (لعنت) است».

باب ۱۱: چون (کافران به هنگام جنگ) بگویند به اسلام تمایل داریم و ندانند که بگویند اسلام آوردیم.

و ابن عمر گفت: و خالد مردمی را (که) می گفتند به اسلام تمایل داریم) کشته می رفت، و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، از کردار خالد به تو پناه می جویم»^۳.

و عمر گفته است: اگر به مسلمانی (به فارسی یا عجمی) بگوید: مَثْرَس! به تحقیق که به وی امان داده است. به تحقیق که خداوند همه زبانه را می داند. و عمر گفت: سخن بگوی، (حاجت خود را بیان کن) باکی نیست (این امان شمرده می شود و نباید بر او تعرض شود)^۴.

۱۱- باب: إِذَا قَالُوا صَبَأْنَا

وَلَمْ يُحْسِنُوا اسْلَمْنَا

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:
«أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ». [راجع: ۴۳۹].

وَقَالَ عُمَرُ: إِذَا قَالَ مَثْرَسٌ فَقَدْ آمَنَهُ، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
الْأَلْسِنَةَ كُلَّهَا. وَقَالَ: تَكَلَّمْ لَا بَأْسَ. [راجع: ۳۱۵۹].

۱- مراد از لفظ - صَرْفَةٌ وَلَا عَدْلٌ - که فرایض و نوافل آن قبول نمی شود ترجمه شد، برخی گفته اند مراد از آن توبه است، یعنی توبه اش قبول نمی شود.

۲- یعنی هر مسلمانی که به کافری امان بدهد چه آن مسلمان قوی باشد، و یا ضعیف، باید امان دادن وی معتبر شناخته شود.

۳- در برخی نسخ بخاری فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چنین است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» که متن موجود لفظ «اللَّهُمَّ إِنِّي» را فاقد است. ترجمه آن آورده شد. و خالد به گفتار مردم که می گفتند به اسلام میل داریم پی نبرد و آنها را کشته می رفت.

۴- چون هُرْمَزَانَ یکی از ملوک فارسی را نزد عمر بن خطاب آوردند نتوانست به عربی چیزی بگوید. عمر گفت به زبان خود سخن بگوی و این قول، امان دادن است.

۱۲- باب: الْمَوَادِعَةُ وَالْمُصَالِحَةُ

مَعَ الْمُشْرِكِينَ بِالْمَالِ وَغَيْرِهِ،

وَأْتَمَّ مَنْ لَمْ يَفِ بِالْعَهْدِ. وَقَوْلِهِ: «وَأِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» [الأنفال: ۶۱].

باب ۱۲: موافقه و مصالحه با مشرکان در بدل

مال و غیره

و گناه کسی که به عهد خود وفا نمی‌کند. و فرموده خدای تعالی «و اگر میل کنند به صلح، توهم میل کن به سوی آن (الأنفال: ۶۱) [لفظ - جَنَحُوا - را مؤلف، طلب کردن تفسیر کرده است].^۱

۳۱۷۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بَشْرٌ هُوَ ابْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَّارٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَنَّمَةَ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَاتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَطُ فِي دَمِهِ قَتِيلًا، فَدَفَنَهُ ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَانْطَلَقَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُويصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِيرٌ كَبِيرٌ». وَهُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ، فَسَكَتَ فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ، أَوْ صَاحِبِكُمْ». قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَكَمْ تَشْهَدُ وَكَمْ نَرَى؟ قَالَ: «فَتَبَّرْتُكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ بِإِيمَانِ قَوْمِ كُفَّارٍ، فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ. [راجع: ۲۷۰۲. أخرجه مسلم: ۱۶۶۹].

۳۱۷۳- از بُشَيْرِ بْنِ يَسَّارٍ روایت است که سهل بن ابی حنّمه گفت: عبدالله بن سهل، و مُحَيِّصَةُ بن مسعود بن زید راهی خیبر شدند و در آن روز صلح برقرار بود. سپس آن دو نفر از هم جدا شدند، مُحَيِّصَةُ چون به سوی عبدالله بن سهل رفت، او را دید که در خون می‌غلطید. و کشته شده است. سپس عبدالرحمن بن سهل (برادر مقتول) و مُحَيِّصَةُ و حُويصَةُ (عموزادگان مقتول) پسران مسعود نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) رفتند، و عبدالرحمن به سخن آغاز کرد. آن حضرت فرمود: «بزرگتر، بزرگترها» و او کوچکترین همه بود وی ساکت شد و آن دو نفر سخن زدند (وماجرا را بیان کردند) آن حضرت فرمود: «آیا سوگند می‌خورید و مستحق می‌شوید خون قاتل کشته شده خویش را - یا - همراه خویش را».

گفتند: چگونه سوگند بخوریم، که نه حاضر بوده‌ایم و نه دیده‌ایم؟ آن حضرت فرمود: «یهود با پنجاه سوگند از شما دفع تهمت می‌کنند» گفتند: چگونه به سوگندهای قوم کافر اعتماد کنیم.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)، از جانب خود دیت

۱- عبارت میان دو قلابک [] در متن فوق نیست و در بسا از نسخ بخاری آمده است.

(خونبهای) عبدالله را داد.

۱۳- باب: فَضْلُ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ

باب ۱۳: فضیلت وفا به عهد

۳۱۷۴ - از عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) روایت است که ابوسفیان بن حرب گفت: هرقل نزد وی کسی را فرستاده بود و او در جمعی از سواران قریش برای تجارت به شام آمده بود و آن زمانی بود که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) با ابوسفیان که در زمرة کافران قریش بود، صلح کرده بود.^۱

۳۱۷۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاتٍ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ: أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا سَفْيَانَ ابْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرْقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ، كَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ، فِي الْمُدَّةِ الَّتِي مَادَّ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا سَفْيَانَ فِي كُفَّارِ قُرَيْشٍ. [راجع: ۷. أخرجه مسلم: ۱۷۷۳ مطولاً].

۱۴- باب: هَلْ يُعْفَى

باب - ۱۴: آیا ذمی که جادو می کند عفو شود؟

ابن وهب گفته است: روایت است از یونس که ابن شهاب گفته است: سؤال شد که آیا بر کسی از اهل ذمه که جادو می کند، کشتن واجب میگردد؟ ابن شهاب گفت: ما را چنین خبر رسیده است که چون رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جادو شده بود، آن حضرت کسی را که جادو کرده بود نکشت درحالی که جادوگر از اهل کتاب بود.

وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: سُئِلَ أَعْلَى مِنْ سَحَرٍ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ قَتْلُ؟ قَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ صَنَعَ لَهُ ذَلِكَ فَلَمْ يَقْتُلْ مِنْ صَنَعِهِ، وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.

۳۱۷۵ - از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: باری رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جادو شد، تا آن که به پندارشان می آمد که چیزی را کرده است که نکرده بود.^۲

۳۱۷۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَحَرَ، حَتَّى كَانَ يُخِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. [انظر: ۳۲۲۶۸، ۳۲۲۶۸، ۵۷۶۳، ۵۷۶۵، ۵۷۶۶، ۶۰۶۳، ۶۳۹۱. أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

۱- مراد از آن، پیمان صلح حدیبیه است. هرقل گفته بود که پیامبران پیمان نمی شکنند و این عمل آن حضرت را ستوده بود.
 ۲- این جادو نه بر عقل شریف آن حضرت و نه در در امور وحی اثری نداشت. به جز تخیل و وهم و خداوند آن حضرت را از موضعی که سحر در آن بود آگاه کرد و جادو را از آن جا برآورد و دفع کرد (تیسیر القاری).
 ۳- بسیاری از پیش بینی های پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همان سالهای صدر اسلام تحقق یافت. چنان که بیت المقدس فتح شد و در زمان عمر (رضی الله عنه) و بایبی آمد که در ظرف سه روز هزاران نفر مردند و پس از فتح فارس افزونی ثروت پدید آمد و آغاز فتنه با شهادت عثمان (رضی الله عنه) پدید آمد که قرنها ادامه یافت.

۱۵- باب: مَا يُحْذَرُ مِنَ الْغَدْرِ

باب ۱۵: آنچه از فریب که باید از آن حذر شود

و فرموده خداوند تعالی: «و اگر بخواهند که تو را فریب دهند پس همانا خداوند برایت بسنده است.»

(الأنفال: ۶۲)

۳۱۷۶ - از ابودریس روایت است که عوف بن مالک (رضی الله عنه) گفت: در غزوه تبوک نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفتم درحالی که ایشان در خیمه‌ای چرمین نشسته بود و فرمود: «شش نشانه پیش از قیامت را بشمار: مرگ من، سپس فتح بیت المقدس و سپس مرگ و میر (وبا یا طاعونی) که شما را فرمی گیرد بسان طاعونی که حیوانات (دامها) را فرامی گیرد، و افزایش مال و ثروت تا آنکه به مردی صد دنیار داده می شود و او از اندک بودن آن خشمگین می گردد. سپس فتنه‌ای پدید می آید که هیچ خانه‌ای از عرب نمی ماند مگر آنکه در آن وارد می شود و سپس صلحی که میان شما و کشور روم ایجاد می گردد ولی آنان پیمان شکسته و زیر هشتاد پرچم بر مشا یورش می آورند که در زیر هر پرچمی دوازده هزار نفر است.»

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ﴾. الآية [الأنفال: ۶۲].

۳۱۷۶- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ بْنِ زَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ بُسْرَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا إِدْرِيسَ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: آتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمَ، فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَفَعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِغْصَاةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيُظَلُّ سَاحِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَضْمَرِ، فَيَنْدَرُونَ قِيَاتُونَكُمْ تَحْتَ كَمَا نَيْنِ غَايَةٍ، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». [انظر في الصلح، باب ۷].

۱۶- باب: كَيْفَ يُنْبَذُ

إِلَى أَهْلِ الْعَهْدِ

باب ۱۶: چگونه پیمانی که با کافران عقد شده، فسخ گردد؟

و فرموده خدای تعالی: «و اگر بترسی از گروهی خیانت را، پس بازگردان به سوی ایشان عهد ایشان، به نوعی که همه برابر شوند» (الأنفال، ۵۸)!

وَقَوْلٍ ﴿وَمَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً قَانِدًا إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾. الآية [الأنفال: ۵۷].

۱- در متن عربی در ذیل باب ۱۴، شماره آیت مذکور ۵۷ گذاشته شده که اشتباه است. بلکه ۵۸ است.

۳۱۷۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) در روز نحر (دهم ذی الحجه) مرا در زمره منادیان به منی فرستاد تا اعلام بداریم این که: هیچ مشرکی پس از این سال حج نگذارد و کسی که برهنه باشد، کعبه را طواف نکند، و روز حج اکبر روز نحر است.^۱

و بدان سبب حج اکبر گفته شده که مردم می گفتند: عمره، حج اصغر است. در همین سال بود که ابوبکر پیمان با کافران را فسخ کرد، و در سال حجه الوداع که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در آن حج نمود، هیچ مشرکی حج نکرد.

باب ۱۷: گناه کسی که پیمان بندد و سپس آن را بشکند

و فرموده خدای تعالی: «آنان که عهد بسته‌ای با ایشان، بازمی شکند عهد خود را در هر مرتبه و ایشان پرهیز نمی کنند» (الانفال: ۵۶).

۳۱۷۸ - از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «کسی که دارای این چهار خصلت است، منافق خالص است: چون سخن زند دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد، و چون پیمان بندد بشکند، و چون دعوی و خصومت کند دشنام دهد، و کسی که دارای یکی از این خصلتها باشد، در او خصلتی از نفاق است تا آن که آن را ترک کند.

۳۱۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه فِيمَنْ يُؤَدِّنُ يَوْمَ النَّحْرِ بِمَنِي، لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا، وَيَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ يَوْمَ النَّحْرِ، وَإِنَّمَا قِيلَ الْأَكْبَرُ مِنْ أَجْلِ قَوْلِ النَّاسِ: الْحَجُّ الْأَصْغَرُ، فَتَبَدَّ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّاسِ فِي ذَلِكَ الْعَامِ، فَلَمْ يَحُجَّ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، الَّذِي حَجَّ فِيهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مُشْرِكًا. [راجع: ۳۶۹. أخرجه مسلم: ۱۳۴۷].

۱۷- باب: إِنْ تَمَّ مِنْ عَاهِدٍ تَمَّ عَدْرٌ

وَقَوْلُ: «الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ». [الأنفال: ۵۶].

۳۱۷۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَةَ، عَنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَرْبَعٌ خِلَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالصًا: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ. وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَّعِيَهَا». [راجع: ۳۴. أخرجه مسلم: ۵۸].

۱- پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در سال نهم هجرت ابوبکر (رضی الله عنه) را امیر حج گردانید و در آن وقت سوره برأت (التوبه) نازل شد: «قطع معامله است از جانب خدا و رسول او از آنان که عهد بسته بودید با ایشان از مشرکان» (التوبه: ۱) آن حضرت در عقب ابوبکر (رضی الله عنه) علی (رضی) را در موسم حج فرستاد تا آیاتی از سوره برأت را بخواند و عهد مشرکان را فسخ کند و بدیشان چهارماه مهلت دهد. در روز ترویج ابوبکر (رضی) بر مردم خطبه خواند و مناسک حج را تعلیم داد و در روز نحر علی (رضی) نزدیک جمره عقبه سوره برأت را خواند.

۳۱۷۹ - از ابراهیم تیمی از پدر وی روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: ما از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چیزی ننوشتیم به جز از قرآن و آنچه در صحیفه است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ساحت مدینه از میان (کوه) عائر تا فلان موضع حرام است. کسی که در آن بدعتی پدید آورد یا بدعتی گزاری را جای دهد، لعنت خدا و ملائکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی قبول نمی‌شود، و امان دادن مسلمانان یکی است، هر چند مسلمانی که امان می‌دهد در موقفی پایین قرار داشته باشد، و کسی که عهد مسلمانی را بشکند، لعنت خدا و ملائکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود و کسی که بدون اجازه دوستان (مسلمان) خود، قومی را دوست می‌گیرد، لعنت خدا و ملائکه و مردم همگی بر اوست و فرایض و نوافل وی پذیرفته نمی‌شود».

۳۱۸۰ - از اسحاق بن سعید از پدر وی روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: برچه منوال خواهید بود (اگر از اهل ذمه) دینار و درهمی به دست نیاورید؟ به ابوهریره گفته شد: چگونه می‌بنداری که همچو حالتی پیش آید، ای ابوهریره؟ وی گفت: سوگند به ذاتی که نفس ابوهریره در ید قدرت اوست که این گفته راست گوینده تصدیق کرده شده است. گفتند:

و آن کدام قول (آن حضرت) است؟

وی گفت: عهد خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شکسته می‌شود و خداوند دل‌های اهل ذمه را سخت می‌سازد و آنچه در دست دارند،

۳۱۷۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سَعْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَا كَتَبْنَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَّا الْقُرْآنَ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَامٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، فَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ أَوَى مُحَدَّثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَلَا صَرْفٌ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بَغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ». [راجع: ۱۱۱].
أخرجه مسلم: ۱۳۷۰، بلفظ ما بين غير اني نور وبهذا اللفظ عنده في المعنى [.

۳۱۸۰ - قال أبو موسى: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ الْقَاسِمِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَانَتْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنِ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ، قَالُوا: عَمَّ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَنْتَهَكَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ ﷺ، فَيَسُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَيَمْتَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ.

نمی دهند.

[۱۸ - باب:]

باب ۱۸

۳۱۸۱ - از اعمش روایت است که گفت: از ابووائل سؤال کردم که: آیا در جنگ صفین حاضر بودی؟^۱ گفت: آری، و از سهل بن حنیف^۲ شنیدم که می گفت: شما رأی خویش (جنگ مسلمان با مسلمان) را ملامت کنید. خود را در روز ابو جندل دیدم^۳ و اگر مرا توان آن می بود که امر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را رد کنم، آن را رد می کردم. در آن روز (صفین) شمشیرهای خویش را بر دوشهای خود نهادیم (جنگ نکردیم) و این به خاطر کاری بود که سخت بر ما دشوار بود. مگر آن که آن شمشیرها ما را به سوی امری آورد که عواقب آن را آسان می دانیم غیر این امر (جنگ با مسلمانان).

۳۱۸۲ - از حبیب بن ابی ثابت روایت است که ابووائل گفت: ما در موضع صفین بودیم. سهل بن حنیف ایستاد و گفت: ای مردم، نفسهای خویش را ملامت کنید. ما در روز خدیبه با پیامبر بودیم، و اگر جنگ را لازم می دیدیم جنگ می کردیم. عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول الله! آیا ما، برحق و ایشان بر باطل نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری» عمر گفت: آیا کشتگان ما در بهشت و کشتگان ایشان در دوزخ نیستند؟ آن حضرت فرمود: «آری».

عمر گفت: پس چرا ما در دین خود خواری

۳۱۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْأَعْمَشَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ: شَهِدْتَ صِفِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَسَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حَنْبَلٍ يَقُولُ: أَتَمَّوْا رَأْيَكُمْ، رَأَيْتِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ، وَكَلِمَةُ سَهْلٍ أَنْ أَرَدَ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ لَرَدِّدْتُهُ، وَمَا وَضَعْنَا أَسْيَافَنَا عَلَيَّ عَوَاتِقَنَا لِأَمْرٍ يُفْطَعُنَا إِلَّا أَسْهَلُنَا بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ غَيْرَ أَمْرِنَا هَذَا. [انظر: ۳۱۸۲، ۴۱۸۹، ۴۸۴۴، ۷۳۰۸، اوتظر في الجهاد والسير باب ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵.]

۳۱۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو وَائِلٍ قَالَ: كُنَّا بِصِفِينَ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حَنْبَلٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَتَمَّوْا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَكَلِمَةُ سَهْلٍ إِذَا لَقَّائُنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ؟ فَقَالَ: «بَلَى». فَقَالَ: أَلَيْسَ قَتَلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَقَتْلَاهُمْ فِي النَّارِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: فَعَلَّامٌ تُعْطَى الدِّيْنَةَ فِي دِينِنَا، أَتَرْجِعُ وَلَمَّا يَحْكُمِ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَكُنْ يُضَيِّعُنِي اللَّهُ أَبَدًا». فَأَنْطَلَقَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ

۱- جنگ صفین، میان معاویه و علی ۲ در سال ۳۷ هجرت در موضع صفین رخ داد که محلی است در کنار فرات.

۲- سهل بن حنیف از طرفداران علی (رضی الله عنه) بود و او را به خاطر کوتاهی در جنگ ملامت می کردند.

۳- در زمان انعقاد صلح خدیبه، ابو جندل که مسلمان شده بود و او را به زنجیر کشیده بودند، توانست خودش را نزد مسلمانان به خدیبه برساند. آن حضرت به خاطر عقد صلح با کافران قریش او را بازگردانید و این امر در آغاز، بر مسلمانان گران آمد.

آوریم.^۱ آیا ما از این جای برگردیم درحالی که خداوند میان ما و ایشان حکم نکرده است. آن حضرت فرمود: «ای پسر خطّاب، منم فرستاده خداوند و خداوند مرا هرگز ضایع نمی‌کند».

سپس عمر نزد ابوبکر رفت و به او همان گفت که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود. ابوبکر گفت: همانا وی فرستاده خداوند است و خداوند هرگز او را ضایع نمی‌کند.

سپس سوره الفتح نازل شد و رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آن را تا آخر بر عمر خواند.

عمر گفت: یا رسول الله، آیا این صلح فتح است؟ فرمود: «آری».

۳۱۸۳- از عروه روایت است که اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنها) گفت: مادرم نزد آمد درحالی که مشرک بود، و آن هنگامی بود که قریش با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) عهد بسته بودند و میعاد گذاشته بودند. پدر مادرم نیز همراه وی بود.

عروه می‌گوید: اسماء از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فتوا طلبید و گفت: یا رسول الله، همانا مادرم نزد آمده و انتظار احسان دارد.^۲ آیا به وی احسان کنم؟ فرمود: «آری، با وی احسان کن».

مَثَلُ مَا قَالَ: لِلنَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَلَكِنْ يُضَيِّعُهُ اللَّهُ أَبَدًا، فَتَزَكَّتْ سُورَةُ الْفَتْحِ، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عُمَرَ إِلَى آخِرِهَا، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْفَتْحَ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» . [راجع: ۳۱۸۱. أخرجه مسلم: ۱۷۸۵].

۳۱۸۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَدِمْتُ عَلَى أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فِي عَهْدِ قُرَيْشٍ إِذْ عَاهَدُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَدَنَهُمْ مَعَ أَبِيهَا، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ أُمِّي قَدِمَتْ عَلَيَّ وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَقْصِلُهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ صِلِيهَا» . [راجع: ۲۶۲۰. أخرجه مسلم: ۱۰۰۳].

۱۹- باب: الْمُصَالِحَةِ عَلَى

ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَوْ وَقْتٍ مَعْلُومٍ

۱- یعنی چرا شرایط آنها را بپذیریم؟! که یکی از شرایط، تسلیمی ابوحنبل به کافران قریش بود.

۲- یعنی از شارحین لفظ - هی راغبه - که انتظار احسان دارد - ترجمه شد، آن را روی گردانی از اسلام، ترجمه کرده‌اند. یعنی وی از اسلام روی گردان است.

۳۱۸۴- از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قصد کرد که عمره بگذارد، نزد مردم مکه فرستاد تا از ایشان اجازه بگیرد که به مکه درآید. اهل مکه بر آن حضرت شرط گذاشتند که در آن جا بیش از سه شب اقامت نکند و به مکه داخل نشود، مگر آن که سلاح در نیام باشد و هیچ یک از ایشان را به اسلام دعوت نکند.

براء گفته است: علی بن ابی طالب به نوشتن شرطنامه میان ایشان آغاز کرد و نوشت:

این است آنچه محمد فرستاده خدا، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بر آن صلح کرده است. کافران قریش گفتند: اگر می دانستیم که تو فرستاده خداوندی تو را مانع نمی شدیم و از تو پیروی می کردیم. لیکن چنین بنویس: این است آنچه محمد بن عبدالله بر آن صلح کرده است.

آن حضرت گفت: به خدا سوگند که منم محمد بن عبدالله و به خدا سوگند که منم فرستاده خدا.

راوی می گوید: آن حضرت خودش نمی نوشت. و به علی گفت: «لفظ - رسول الله - را محو کن» علی گفت: به خدا سوگند که هرگز محو نمی کنم. آن حضرت گفت: «آن لفظ را به من نشان بده!» علی آن را به وی نشان داد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با دست خویش آن را محو کرد.

زمانی که آن حضرت (در سال بعد) وارد مکه شد و روزهای (معین) سپری شد، اهل مکه نزد علی آمدند و گفتند: دوست خود را

۳۱۸۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ بْنِ حَكِيمٍ: حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مُسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْبَرَاءُ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَغْتَمِرَ أَرْسَلَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ، يَسْتَأْذِنُهُمْ لِيَدْخُلَ مَكَّةَ، فَاشْتَرَطُوا عَلَيْهِ أَنْ لَا يَقِيمَ بِهَا إِلَّا ثَلَاثَ لَيَالٍ، وَلَا يَدْخُلَهَا إِلَّا بِجَلْبَانَ السَّلَاحِ، وَلَا يَدْعُو مِنْهُمْ أَحَدًا، قَالَ: فَأَخَذَ يَكْتُبُ الشَّرْطَ بَيْنَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَكَتَبَ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَوْ عَلِمْنَا أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ نَمْنَعَكَ وَكَبَايَعْنَاكَ، وَلَكِنْ أَكْتُبْ: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: «أَنَا وَاللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ». قَالَ: وَكَانَ لَا يَكْتُبُ، قَالَ: فَقَالَ لِعَلِيٍّ: «أَمَحِ رَسُولَ اللَّهِ». فَقَالَ عَلِيُّ: وَاللَّهِ لَا أَمَحَاهُ أَبَدًا، قَالَ: «فَارِنِي». قَالَ: فَأَرَاهُ إِيَّاهُ فَمَحَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِيَدِهِ. فَلَمَّا دَخَلَ وَمَضَتْ الْأَيَّامُ، اتَّوَأَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: مُرِّصَاحِبِكَ فَلْيَرْتَحِلْ، فَذَكَرَ ذَلِكَ عَلِيُّ رضي الله عنه لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ ارْتَحَلَ. [راجع: ۱۷۸۱، أخرجه مسلم: ۱۷۸۳].

بگویی که مکه را ترک کند. علی (رضی الله عنه) گفته‌شان را به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اظهار کرد. آن حضرت فرمود: «آری» و سپس مکه را ترک کرد.

۲۰- باب: الْمُوَادَعَةُ مِنْ غَيْرِ وَقْتٍ

باب ۲۰: مصالحه بدون تعیین وقت

و فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) «شما را تا زمانی می‌دهم که خداوند جای بدهد».

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَقْرَبُكُمْ عَلَيَّ مَا أَقْرَبُكُمْ لِلَّهِ بِهِ».

[راجع: ۲۲۸۵].

باب ۲۱: جسد مشرکان را در چاه افکندن و بهای اجسادشان گرفته نمی‌شود (یعنی در برابر پول به کافران داده نمی‌شود).

۳۱۸۵ - از عمرو بن ميمون روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: درحالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سجده بود و پیرامون وی مردمی از مشرکان قریش بودند، ناگاه عقبه بن ابی معیط، زهدان شتری کشته شده را آورد و بر پشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افکند. آن حضرت سر از سجده بلند نکرد تا آن که فاطمه علیها السلام آمد و آن را از پشت وی برداشت و بر کسی که این کار را کرده بود دعای بد کرد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بارالها، بر تو است هلاک این گروه از قریش. بارالها، بر تو است هلاک ابوجهل بن هشام، و عتبه بن ربیع، و شیبه بن ربیع، و عقبه بن ابی معیط، و امیه بن خلف - یا ابی بن خلف».

(این مسعود گفته است) به تحقیق که ایشان را کشته شده دیدم در روز بدر، که در چاه افکنده شدند، به جز از امیه، یا ابی، که مردی

۲۱- باب: طَرَحَ جَيْفِ الْمُشْرِكِينَ

فِي الْبُئْرِ، وَلَا يُؤْخَذُ لَهُمْ ثَمَنٌ

۳۱۸۵ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيَّنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاجِدًا، وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِذْ جَاءَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ بَسَلَى جُزُورًا، فَقَذَفَهُ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَأَخَذَتْ مِنْ ظَهْرِهِ، وَدَعَتْ عَلَيَّ مِنْ صَنْعِ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ أَبَا جَهْلٍ بْنَ هِشَامٍ، وَعُقْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، وَعُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ، وَأُمِيَّةَ بْنَ خَلْفٍ، أَوْ: أَبِي بْنَ خَلْفٍ». فَلَقَدْ رَأَيْتُهُمْ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَأَلْقَوْا فِي بُئْرِ، غَيْرِ أُمِيَّةَ أَوْ أَبِي، فَإِنَّهُ كَانَ رَجُلًا ضَخْمًا، فَلَمَّا جَرَوْهُ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُ قَبْلَ أَنْ يَلْقَى فِي الْبُئْرِ. [راجع: ۲۴۰. أخرجه مسلم: ۱۷۹۴].

بس فربه بود و چون جسدش را کشیدند، اندام وی گسیخت، قبل از آن که او را به چاه افکنند.

باب ۲۲: گناه پیمان شکنی، برای نیکوکار و بدکردار

۳۱۸۶ و ۳۱۸۷ - از ابووائل، از عبدالله (بن مسعود) از ثابت، از انس روایت است که پیامبر فرمود: «هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است» یکی از آن دو راوی این را گفت: «برافراشته می شود» و دیگری گفت: «آن پرچم در روز قیامت نمودار می شود تا بدان شناخته شود».

۳۱۸۸ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود:

«هر پیمان شکنی را در روز قیامت پرچمی است که به سبب پیمان شکنی وی برافراشته می شود».

۳۱۸۹ - از طاؤس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح مکه گفت:

«هجرتی نیست، ولیکن جهاد و نیت آن باقی است و چون برای جهاد فراخوانده شوید، بیرون آیید».

و آن حضرت در روز فتح مکه گفت: «به تحقیق که خداوند این شهر را در آن روزی که زمین و آسمانها را آفرید، حرام گردانید. این شهر به تحریم خداوند تا به روز قیامت حرام می باشد. همانا جنگ و خونریزی در این شهر بر هیچ کس قبل از من حلال نبوده است و برای

۲۲- باب: اِثْمُ الْغَادِرِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

۳۱۸۶، ۳۱۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، وَعَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ أَحَدُهُمَا: يُنْصَبُ، وَقَالَ الْآخَرُ: يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُعْرَفُ بِهِ». [مخرجه مسلم: ۱۷۳۶ و ۱۷۳۷، بالفاظ مختلفة].

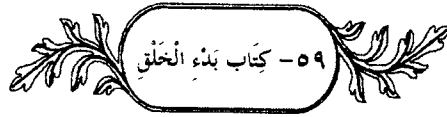
۳۱۸۸ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُنْصَبُ بَعْدَ رَتِّهِ». [النظر: ۶۱۷۷، ۶۱۷۸، ۶۹۶۶، ۷۱۱۱. مخرجه مسلم: ۱۷۳۵ زیاده].

۳۱۸۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «لَا هَجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتَفَرْتُمْ فَأَنْفِرُوا». وَقَالَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمٌ لِلَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَكَمْ يَحِلُّ لِي إِلَّا سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يُعْضَدُ شَوْكُهُ، وَلَا يُنْقَرُ صَيْدُهُ، وَلَا يَلْتَقِطُ لُقْطَتُهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهَا، وَلَا يُخْتَلَسَى خَلَاهُ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا الْإِدْخِرَ، فَإِنَّهُ لَقَيْنِهِمْ

وَلْيُؤْتُهُمْ، قال: «إِلَّا الْإِذْخِرَ». [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳، ومختصراً وأوله في الإمارة ۸۵].

من نیز به جز اندک زمانی از روز حلال نبوده است، پس این شهر به حرمت خداوند تا روز قیامت حرام می‌باشد، خار آن بریده نشود، و شکار آن رمانیده نشود و گم‌شده کسی برداشته نشود مگر کسی که آن را بشناساند، و گیاه آن برکنده نشود». عباس گفت: یا رسول‌الله، به جز از گیاه اذخِر، که برای آهنگرا و خانه‌ها بدان نیاز است.

آن حضرت فرمود: «بجز از اذخِر».



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۹ - کتاب آغاز آفرینش

۱- باب: مَا جَاءَ فِي

قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

باب ۱: آنچه در گفته خدای تعالی آمده است

«و اوست آن که نوپیدا می‌کند آفرینش را، باز دوباره کندش و این دوباره کردن آسان‌تر

است بر وی»

(الرُّوم: ۲۷).

رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَ حَسَنٌ كَفْتَهُ: همه کارها بر خداوند آسان است. لفظ - هَيِّنٌ وَ هَيِّنٌ (یعنی آسان) مانند: لَيِّنٌ وَ لَيِّنٌ، وَ مَيِّتٌ وَ مَيِّتٌ، وَ ضَيِّقٌ وَ ضَيِّقٌ (یعنی هر یک از این دو کلمات با تخفیف و تشدید عین معنی دارند)!

کلمه «أَفْعَيْنَا» (ق: ۱۵) یعنی آیا عاجز شده بودیم، که در قول خداوند آمده است، به معنی - أَفَاعِيَا عَلَيْنَا - است. یعنی آیا آفریدن بار نخست ما را عاجز کرده است - آن‌گاه که خدا شما را (از عدم یا از خاک) آفرید و پیدایش انسانی شما را (بعد از تطور نطفه) آفرید.

کلمه «لُعُوبٌ» (فاطر: ۳۵) و (ق: ۳۸) به معنی رنج است^۲ کلمه «أَطْوَارًا» (نوح: ۱۴) جمع طَوْر - است یعنی یک بار - باری بدین وضع و باری بدان وضع (باری نطفه و باری دیگر علقه)^۳. لفظ - عَدَا طَوْرَهُ - به معنی از

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الرُّوم: ۲۷].

قال رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَسَنُ: كُلُّ عَلَيْهِ هَيِّنٌ.

هَيِّنٌ وَهَيِّنٌ مِثْلُ: لَيِّنٌ وَلَيِّنٌ، وَ مَيِّتٌ وَ مَيِّتٌ، وَ ضَيِّقٌ وَ ضَيِّقٌ.

﴿أَفْعَيْنَا﴾ [ق: ۱۵]: أَفَاعِيَا عَلَيْنَا حِينَ أَنْشَأَكُمُ وَأَنْشَأَ خَلْقَكُمُ. ﴿لُعُوبٌ﴾ [فاطر: ۳۵] وَ [ق: ۳۸]: النَّصَبُ. ﴿أَطْوَارًا﴾ [نوح: ۱۴]: طَوْرًا كَذَا وَ طَوْرًا كَذَا، عَدَا طَوْرَهُ أَي: قَدْرَهُ.

۱- گویا این کلام رداست بر آنچه از ابن اعرابی نقل می‌کنند که عرب در کلمه - لَيِّنٌ - به حالت مخفف آن مدح و به حالت مشدد آن ذم می‌کنند.

۲- «حال آنکه آفریده است شما را به طور (گونه‌های مختلف)». (نوح: ۱۴).

۳- در این لفظ - طَوْر - به معنی اندازه و رتبه است.

اندازه‌ش تجاوز کرد - است^۱.

۳۱۹۰ - از صفوان بن مُحَرِّز روایت است که عِمْران بن حُصَین (رضی الله عنه) گفت: افرادی از مردم بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «ای بنی تمیم بر شما بشارت باد» (بدانچه موجب دخول بهشت است).

آنها گفتند: ما را که بشارت دادی، پس برای ما چیزی بده. رخسار آن حضرت (از نادانی ایشان) دگرگون شد. سپس مردم یمن آمدند. آن حضرت فرمود: «ای اهل یمن بر شما بشارت باد، چون مردم بنی تمیم نپذیرفتند» آنها گفتند: ما پذیرفتیم.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درباره آغاز آفرینش و عرش خداوند به سخن آغاز کرد. در این اثنا مردی آمد و گفت: ای عمران، شتر تو رمید و گریخت. کاش از آن مجلس بر نمی خواستم (و تا آخر می شنیدم).

۳۱۹۱ - از صفوان بن مُحَرِّز روایت است که عمران بن حُصَین (رضی الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم و شترم را بر در مسجد بستم. مردانی از قبیله بنی تمیم نزد آن حضرت آمده بودند. آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید ای بنی تمیم».

آنها گفتند: همانا ما را بشارت دادی، پس ما را چیزی بده. و دوبار تکرار کردند. سپس

۳۱۹۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحَرَّرٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ ابْشِرُوا». قَالُوا: بَشِّرْنَا فَأَعْطَانَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَىٰ إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَدِّثُ بَدَأَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ رَأَيْتَ كَيْفَ تَمَلَّتْ، لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. [نظر: ۳۱۹۱، ۴۳۶۵، ۴۳۸۶، ۷۴۱۸].

۳۱۹۱ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ بْنُ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ شَدَّادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحَرَّرٍ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَعَقَلْتُ نَاقَتِي بِالْبَابِ، فَأَتَاهُ نَاسٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَىٰ يَا بَنِي تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ بَشَّرْتَنَا فَأَعْطَانَا، مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «اقْبَلُوا الْبُشْرَىٰ يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَدْ قَبِلْنَا يَا

۱- لفظ - جَاءَ نَفَرٌ - به افرادی بین سه تا ده نفر اطلاق می‌شود، و این حادثه در سال نهم هجرت بوده است.

۲- در روایت است غیر بخاری، چنین است - كان الله ولم يكن معه شيئاً - یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عمأ تعبیر شده که در حدیث ابی زین العقیلی آمده که به امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قلت: یا رسول الله، این کان ربنا قبل ان یخلق خلقه؟ و به روایت دیگر: این کان ربنا قبل ان یخلق السموات والارض؟ یعنی ابی زین العقیلی از آن حضرت پرسیده بود که: پروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عمأ، ما فوقه هوا، ثم خلق عرشه علی الماء. آن حضرت فرمود: خداوند در عمأ بود که فوق وی هوا بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رساله «شرح حدیث عمأ» عمأ را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی‌داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامی کرده است.

رَسُولَ اللَّهِ، قالوا: جَنَّاتُ نَسَأَلُكَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، قال: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ، وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ». فَادَى مُنَادٍ: دَهَبْتَ نَأْتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَأَنْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تُرْكُهَا. [راجع: ۳۱۹۰].

مردانی از اهل یمن نزد آن حضرت آمدند، آن حضرت فرمود: «این بشارت را بپذیرید، ای اهل یمن، چون بنی تمیم نپذیرفتند».

آنها گفتند: همانا ما پذیرفتیم یا رسول الله. و سپس گفتند: ما نزد تو آمده‌ایم که از این موضوع (آغاز آفرینش) سؤال کنیم. آن حضرت فرمود: «در ازل خدا بود و جز او هیچ چیزی نبود، و عرش وی بر آب بود،^۲ و همه چیز را بر لوح محفوظ نوشت و آسمانها و زمین را آفرید».

در این اثنا منادی بانگ زد که: ای ابن حُصَيْن، شترت گریخت. من روانه شدم و شتر در سراب از نظر ناپدید شد. به خدا سوگند دوست داشتم که از شتر دست بردارم (تا از سخنان آن حضرت محروم نمانم).

۳۱۹۲ - و عیسی، از رَقَبَه، از قیس بن مُسَلِم روایت کرده که طارق بن شهاب گفت: از عمر (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان ما به خطبه ایستاد و ما را از آغاز آفرینش آگاه کرد تا آن گاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان در دوزخ جای می گیرند. کسی گفتار آن حضرت را به خاطر سپرد و کسی فراموش کرد.

۳۱۹۳ - از أَعْرَج روایت است که ابوهیرره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: - بر من نموده شد - «خداوند تعالی فرمود: پسر

۳۱۹۲ - وَرَوَى عِيسَى، عَنْ رَقَبَةَ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسَلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم مَمَامًا فَأَخْبَرَنَا عَنْ بَدْءِ الْخَلْقِ حَتَّى دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ مَنَازِلَهُمْ، وَأَهْلُ النَّارِ مَنَازِلَهُمْ، حَفِظَ ذَلِكَ مَنْ حَفِظَهُ وَنَسِيَ مَنْ نَسِيَهُ.

۳۱۹۳ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ، عَنْ سَمِيَانَ، عَنْ أَبِي الزُّنَادِ، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم - أَرَاهُ - «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

۱- در روایت غیربخاری، چنین است - كان الله ولم يكن معه شيئاً - یعنی: خدا بود و با خدا چیزی نبود و این مرتبه به عمأ تعبیر شده که در حدیث ابی رزین العقلی آمده که امام احمد و ترمذی آن را آورده است. در روایتی چنین است: قال: قلت: یا رسول الله، این کان رَبَّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ؟ و به روایت دیگر: این کان رَبَّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ یعنی ابی زرین العقلی از آن حضرت پرسیده بود که: بروردگار ما قبل از آفرینش مخلوق خویش یا قبل از آفرینش آسمانها و زمین کجا بوده است؟ قال: کان فی عَمَاءٍ، ما فَوْقَهُ هَوَاءٌ، ثُمَّ خَلَقَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ. آن حضرت فرمود: خداوند در عمأ بود که فوق وی هوا بود و سپس عرش خود را بر آب آفرید. مولانا عبدالرحمن جامی در رساله «شرح حدیث عمأ» عمأ را سحاب رقیق معنی کرده و معنی حدیث را به حسب ظاهر خالی از اشکال نمی داند. شیخ قاسم شماسی الرفاعی در ذیل این حدیث تحقیق جامعی کرده است.

۲- مراد از آیه «رَفَعَ سَمَكَهُمَا فَسَوَّاهَا» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.

آدم مرا دشنام دهد و او را نمی‌سزد که مرا دشنام می‌دهد و به من نسبت دروغ کند، و او را شایسته نیست. او دشنامش آن است که می‌گوید: همانا من پسری دارم. و اما نسبت دروغ وی آن است که می‌گوید: مرا (در قیامت) بر نمی‌انگیزد، چنانکه قبل بر آن آفریده بود.

۳۱۹۴ - از اعرج از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آن‌گاه که خداوند به آفرینش حکم کرد در کتاب خود (لوح محفوظ) نوشت و آن کتاب نزد خداوند بر بالای عرش است این که: همانا رحمت من بر غضب من غلبه کرده است.

يَسْتَمْنِي ابْنَ آدَمَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَسْتَمْنِي، وَيُكَذِّبُنِي، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. أَمَا سَتَمَعُ قَوْلَهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا، وَأَمَا تَكْذِبُهُ قَوْلَهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي». [انظر: ٤٩٧٤، ٤٩٧٥].

۳۱۹۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ، عَنْ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي». [انظر: ٧٤٥٣، ٧٤٥٤، ٧٤٥٣، ٧٤٥٣]. أخرجه مسلم: ٢٥٧١.

۲- باب: مَا جَاءَ

فِي سَبْعِ أَرْضِينَ

باب ۲: آنچه درباره هفت زمین آمده است و فرموده خدای تعالی: «خدا آن است که آفرید هفت آسمان را و آفرید از زمین مانند آن را فرود می‌آید فرمان [خداوند] در میان آسمانها و زمین تا بدانید که خدا بر همه چیز تواناست و نیز بدانید که خدا در ذهنش بر همه چیز احاطه کرده است.» (الطلاق: ۱۲). «وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» (الطور: ۵) سقف برافراشته شده، مراد از آن آسمان است. (و قسم به سقف برافراشته شده).

«سَمَكُهَا» (النازعات: ۲۸) مراد بنای آن است. «الْحُبْكُ» (الذاریات: ۷) صورتهای گوناگون،^۲ یعنی برابری و خوبی آن. «وَأَذْنَتْ» (الانشقاق: ۵۲) یعنی شنیدن و اطاعت کردن.^۳

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲]. «وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» [الطور: ۵]: السَّمَاءُ. «سَمَكُهَا» [النازعات: ۲۸]: بِنَاءُهَا، كَانَ فِيهَا حَيَوَانٌ. «الْحُبْكُ» [الذاریات: ۷]: اسْتَوَاؤُهَا وَحُسْنُهَا. «وَأَذْنَتْ» [الانشقاق: ۵]: سَمِعَتْ وَأَطَاعَتْ. «وَأَلْقَتْ» أَخْرَجَتْ «مَا فِيهَا» مِنَ الْمَوْتَى «وَتَخَلَّتْ» [الانشقاق: ۴] عَنَّهُمْ. «طَحَّاهَا» [الشمس: ۶]: دَحَّاهَا. «بِالسَّاهِرَةِ» [النازعات: ۱۴]: وَجْهَ الْأَرْضِ، كَانَ فِيهَا الْحَيَوَانُ، تَوَمَّهَتْ وَسَهَّرَهُمْ.

۱- مراد از آیه «رَفَعَ سَمَكُهَامَا فَسَوَّاهَا» است، یعنی بلند ساخت ارتفاع آن را، پس درست ساخت آن را.

۲- مراد از آیه «وَالسَّمَاءُ ذَاتَ الْحُبُكِ» است، یعنی قسم به آسمان دارای راهها. یعنی صورتهای مختلف دارند.

۳- مراد از آیه «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَخَفَّتْ» است، یعنی، و گوش کند فرمان پروردگار خود را و زمین سزاوار گوش کردن است.

«وَأَلَقَتْ» یعنی بیرون آورد. «مافیها» آنچه در آن است از مردگان. «وَوَاتَخَلَّتْ» (الانشقاق: ۴) یعنی خالی شود از مردگان.^۱ «طَحَاهَا» (الشمس: ۴) یعنی گسترده و هموار ساخت آن را.^۲ «بِالسَّاهِرَةِ» (النَّازِعَات: ۱۴) یعنی روی زمین، در آن جانداران اند، که خواب و بیداری شان بر روی زمین است.^۳

۳۱۹۵ - از ابو سلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: میان او و مردم بر سرزمینی دعوی بود. وی نزد عایشه رفت و این موضوع را به وی اظهار کرد.

عایشه گفت: ای ابوسلمه، از زمین بپرهیز، همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: «کسی که یک وجب زمین به ظلم بگیرد، از هفت زمین طوق گردنش می شود».

۳۱۹۶ - از سالم، از پدر وی روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چیزی از زمین را بدون حق خود بگیرد، در روز قیامت تا هفت طبقه زمین فرو برده می شود».

۳۱۹۷ - از محمد بن سیرین، از ابوبکر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «گردش زمان به حالت اولیه خود برگشت، به همان حالت روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید. یک سال دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است، سه ماه پی در پی: ذوالقعدة، ذوالحجه، و مُحَرَّم. و رَجَبٌ مُضَرٌّ که میان جمادى الثانی و شعبان است».

۳۱۹۸ - از هشام، از پدر وی، از سعید بن زید

۳۱۹۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْبَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَكَانَتْ بَيْتُهُ وَبَيْنَ أَنَا فِي خُصُومَةٍ فِي أَرْضٍ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَائِشَةَ فَذَكَرَ لَهَا ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا سَلَمَةَ، اجْتَنِبِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ ظَلَمَ قِيدَ شِبْرٍ طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ». [راجع: ۲۴۵۳. أخرجه مسلم: ۱۶۱۲].

۳۱۹۶ - حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ». [راجع: ۲۴۵۴].

۳۱۹۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبٌ مُضَرٌّ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» [راجع: ۶۷. أخرجه مسلم: ۱۶۷۹، مطولاً].

۳۱۹۸ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ،

۱- مراد از آیه «وَأَلَقَتْ مَافِيهَا وَتَخَلَّتْ» است. یعنی بیرون اندازد (زمین) آنچه در آن باشد و خالی شود.

۲- مراد از آیه «وَالْأَرْضُ وَ مَا طَحَاهَا» است. یعنی: قسم به زمین و هموار ساختن خدا آن را.

۳- مراد از آیه «فَأَذَاهُمْ بِالسَّاهِرَةِ» است. یعنی: پس ناگهان ایشان بر روی زمین آمده باشند.

عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ: أَنَّهُ خَاصَمْتَهُ أَرْوَى - فِي حَقِّ - زَعَمَتْ أَنَّهُ انْتَقَصَهُ لَهَا - إِلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا انْتَقَصْتُ مِنْ حَقِّهَا شَيْئًا، أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ ظَلَمًا، فَإِنَّهُ يَطْوُقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ».

قال ابن أبي الزناد: عن هشام، عن أبيه قال: قال لي سعيد بن زيد: دخلت على النبي ﷺ. [راجع: ۲۴۵۲. أخرجه مسلم: ۱۶۱۰ بزيادة].

بن عمرو بن نفیل روایت است که گفت: زنی به نام اَرْوَى در حقی با وی دعوی کرد و گمان برده بود که سعید از حق وی کاسته است. دعوی نزد مروان (بن حکم) بود. سعید گفت: آیا من از حق وی چیزی کم می‌کنم؟ درحالی که گواهی می‌دهم این که از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «کسی که یک وجب زمین را به ظلم بگیرد، در روز قیامت هفت زمین بر گردنش طوق می‌شود». ابن ابی الزناد، از هشام، از پدر خود روایت کرده و گفته است: سعید بن زید به من گفت: بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) در آمدم (عوض، از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم).

۳- باب: فِي النُّجُومِ

باب ۳: در باره ستارگان

وَقَالَ قَتَادَةُ: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ» [الملك: ۵]: خَلَقَ هَذِهِ النُّجُومَ لثَلَاثَ: جَعَلَهَا زِينَةً لِلسَّمَاءِ، وَرُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ، وَعَلَامَاتٍ يُهْتَدَى بِهَا، فَمَنْ تَأَوَّلَ فِيهَا بِغَيْرِ ذَلِكَ أَخْطَأَ، وَأَضَاعَ نَصِيْبَهُ، وَتَكَلَّفَ مَا لَا عِلْمَ لَهُ بِهِ.

و قتاده در تفسیر این آیه که می‌گوید: «هر آینه زینت دادیم آسمان نزدیک را به چراغها» (الملك: ۵) گفته است: که: خداوند این ستارگان را به سه مقصد آفریده است: زینت آسمان، و راندن شیاطین و علامات راهنمایی (برای مسافران) و کسی که بجز از این مقاصد تفسیر کند، خطا می‌کند و زحمتش را ضایع می‌کند، و خویشتن را به چیزی تکلیف می‌دهد که بر آن علم ندارد.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «هَشِيمًا» [الكهف: ۴۵]: مُتَغَيِّرًا. وَالْأَبُ مَا يَأْكُلُ الْأَنْعَامَ. «وَالْأَنْعَامُ» [الرحمن: ۱۰]: الْخَلْقُ. «بِرِّزْخٍ» [المؤمن: ۱۰۰] و [الرحمن: ۲۰]: حَاجِبٌ. وَقَالَ مُجَاهِدٌ: «الْقَافَا» [الباق: ۱۶]: مُلْتَفَةٌ. وَالْعُلْبُ: الْمُلْتَفَةُ. «فَرَأَشَأُ» [البقرة: ۲۲]: مَهَادًا كَقَوْلِهِ: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ». «تَكْدًا» [الأعراف: ۵۸]: قَلِيلًا.

و ابن عباس گفته است: «هَشِيمًا» (الكهف: ۴۵) به معنی متغیر است. ۲ لفظ «وَالْأَنْعَامُ» (الرحمن: ۱۰) و (الرحمن: ۲۰) به معنی حجاب و حایل است ۳ و مُجَاهِد گفته است:

۱- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب اناری خاص قایل‌اند.

۲- مراد آیه «فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می‌پرانیدش بادها.

۳- مراد آیه «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیه: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيْنُ».

«الْفَأْفَاءُ» (النَّبَاءُ ۱۶) به معنی پیچیده شدن است. لفظ «وَالْغُلْبُ» (عَبَسَ: ۳۰) به معنی پیچیده شده است (انبوه)^۱.
 «فِرَاشًا» (البقره: ۲۲) به معنی بستر است. به دلیل فرموده خدای تعالی: «و شما را هست در زمین آرامگاه» (البقره: ۳۶) «نَكِدًا» (الاعراف: ۵۸) به معنی اندک است.^۲

۴- باب: صِفَةُ الشَّمْسِ

وَالْقَمَرِ (بِحُسْبَانٍ) [الرحمن: ۵]

باب ۴: صفت خورشید و ماه «به حساب» (الرحمن: ۵)^۳

مجاهد گفته است: خورشید و ماه بسان سنگ آسیا می گردند و غیر از مجاهد گفته است: به حساب و منازلی می کردند که از آن تجاوز نمی کنند. حُسْبَانٌ (که در آیت آمده است) جمع حساب است. مانند شهاب و شهبان^۴ «ضَحَاها» (الشمس: ۱) روشنی خورشید است.^۵
 «أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ» (یس: ۴۰) یعنی نمی پوشد نور یکی نور دیگر را و نشاید که خورشید و ماه این کار را بکنند.
 «سَابِقُ النَّهَارِ» (یس: ۴۰) یعنی شب و روز یکدیگر را به شتاب می جویند (در پی یکدیگر می آیند)^۶.
 «نَسْلَخُ» (یس: ۳۷) بیرون می آوریم هر یک

قال مُجَاهِدٌ: كَحُسْبَانِ الرَّحَى.
 وَقَالَ غَيْرُهُ: بِحَسَابٍ وَمَنَازِلَ لَا يُعَدُّونَهَا. حُسْبَانٌ: جَمَاعَةُ حَسَابٍ، مِثْلُ شِهَابٍ وَشُهْبَانٍ.
 «ضَحَاها» [الشمس: ۱]: ضَوْءُهَا. «أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ» [یس: ۴۰]: لَا يَسْتُرُ ضَوْءُ أَحَدِهِمَا ضَوْءَ الْآخَرِ، وَلَا يَبْغِي لِهَذَا ذَلِكَ. «سَابِقُ النَّهَارِ» [یس: ۴۰]: يَتَطَاوَبَانِ، حَيْثُ «نَسْلَخُ» [یس: ۳۷]: نُخْرِجُ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخَرِ وَنُجْرِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا. «وَأَهِيَّةٌ» [الحاقة: ۱۶]: وَهِيَ تَشْفَقُهَا. «أَرْجَاهُهَا» [الحاقة: ۱۷]: مَا لَمْ يَنْشَقْ مِنْهَا، فَهِيَ عَلَى حَاقِئِهَا، كَقَوْلِكَ: عَلَى أَرْجَاءِ الْبَيْتِ. «أَغْطَشَ» [النازعات: ۲۹]. وَ «جَنَّ» [الانعام: ۷۶]: أَظْلَمَ.

۱- در رد گفتار منجمان است که برای کواکب آثاری خاص قایل اند.

۲- مراد آیه «فَأَضْحَى هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ» است. یعنی: پس شد (گیاه زمین) آخر کار، درهم شکسته، می پراندش بادها.

۳- مراد آیه «و مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» است. یعنی پیش ایشان حجابی باشد تا روزی که برانگیخته شوند. و همچنان آیه: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَنَّ».

۱- مراد از آیه «و حُدَايِقُ غُلْبًا» و بوستانهای بزرگ درهم پیچیده.

۲- مراد آیه: «لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا» است. یعنی گیاه آن زمین و ناپاک بیرون نمی آید مگر اندکی.

۳- مراد آیه «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» است: یعنی خورشید و ماه به حساب مقرر می روند.

۴- شهاب، ستاره روشن را گویند و جمع آن، شهبان - است.

۵- مراد آیه «والشمس و ضحاهها» است. یعنی: قسم به خورشید و روشنی او.

۶- مراد آیه: «لَالشَّمْسُ بِنَبْيِ لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَاللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» یعنی: نه خورشید می سزدش که دریابد ماه را و نه شب سبقت کننده است بر روز.

از شب و روز را از دیگری و روان می‌سازیم
یکی را از پی دیگری^۱.

«وَاهِيَةٌ» (الحاقه: ۱۰۸) به معنی سستی است،
و پاره شدن (در قیامت)^۲.

«أَرْجَائِهَا» (الحاقه: ۱۷) آنچه از آن جدا
نشده است، آنها بر کناره‌های خوداند. چنان‌که

می‌گویی: - عَلَى أَرْجَاءِ الْبَيْتِ - یعنی در دو کناره
چاه^۳.

«أَغْطَشَ» (النازعات: ۲۹) و «جَنَّ» (الانعام:
۷۶) به معنی تاریکی است^۴.

و حَسَنَ گفته است: «كُورَتْ» (التکویر: ۱)
یعنی آفتاب پیچیده می‌شود تا آن که نور آن

می‌رود^۵.

«وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (الانشقاق: ۱۷) وَسَقَ
- به معنی جمع کردن است یعنی از هرچه بر

زمین می‌رود^۶.

«أَتَسَّقَ» (الانشقاق: ۱۸) یعنی وقتی که راست
و کامل گردد^۷.

«بُرُوجًا» (الحجر: ۱۶) یعنی منازل خورشید
و ماه^۸.

و ابن عباس گفته است: حَرُورٌ، وزیدن باد
گرم در شب است.

و - سَمُومٌ، وزیدن باد گرم در روز است.

وَقَالَ الْحَسَنُ «كُورَتْ» (التکویر: ۱): تَكُورٌ حَتَّى
يَذْهَبَ ضَوْؤُهَا. «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» (الانشقاق: ۱۷):

جَمَعَ مِنْ دَابَّةٍ. «أَتَسَّقَ» (الانشقاق: ۱۸): اسْتَوَى.
«بُرُوجًا» (الحجر: ۱۶): مَنَازِلَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ.

«الْحَرُورُ» (فاطر: ۲۱): بِالنَّهَارِ مَعَ الشَّمْسِ.
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَرُوِيَتْ: الْحَرُورُ بِاللَّيْلِ، وَالسَّمُومُ

بِالنَّهَارِ، يُقَالُ: «يُورِلِحُ» (الفتح: ۶۱): يَكُورُ. «وَالِجَجَةُ»
[التوبة: ۱۶]: كُلُّ شَيْءٍ أُدْخِلْتَهُ فِي شَيْءٍ.

۱- مراد آیه «تَسْلُجُ مِنَ النَّهَارِ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ» می‌کشیم از وی روز را پس ناگهان ایشان در تاریکی آیندگان باشند.

۲- مراد آیه «وَإِنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» یعنی: و بشکافتد، پس آسمان آن روز سست شده باشد.

۳- مراد آیه «وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» یعنی: و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند و بردارند تخت پروردگار تو را بالای خویش، آن روز، هشت کس.

۴- «وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا» یعنی و تاریک کرد شب او را و به ظهور آورد روشنی روز او را. «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا، قَالَ هَذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَقْبَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ» پس چون تاریک شد بروی شب، دید ستاره‌ای. گفت: این است پروردگار من. پس وقتی که فرو رفت. گفت: دوست ندارم فرو روندگان را.

۵- «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» وقتی که خورشید پیچیده شود.

۶- «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» و قسم می‌خورم به شب و آنچه شب آن را جمع کرده است.

۷- «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» و قسم می‌خورم به ماه چون تمام شود.

۸- «وَالنُّجُومِ وَالْحَرُورِ» و نه سایه و نه باد گرم.

گفته می‌شود: «يُولَجُ» (الحج: ۴۱) یعنی درمی‌آورد!

«وَلِيَجَه» (التوبة: ۱۶) در آوردن هرچیز در چیزی است.^۲

۳۱۹۹ - از ابراهیم تیمی از پدر وی روایت است که ابوذر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هنگام غروب آفتاب به ابوذر گفت: «آیا می‌دانی که خورشید کجا می‌رود؟»
گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «همانا می‌رود تا آن که در زیر عرش سجده کند، و اجازه می‌طلبد و به آن اجازه داده می‌شود، و نزدیک است که سجده کند، ولی پذیرفته نمی‌شود، و سپس اجازه می‌خواهد و به آن اجازه داده نمی‌شود و به آن گفته می‌شود: بازگرد از آن جایی که آمده‌ای. سپس طلوع می‌کند از جای غروب خود: و این است فرموده خدای تعالی: «و آفتاب می‌رود به راهی که قرارگاه وی است این است اندازه (تقدیر) خدای غالب دانا» (یس: ۳۷).

۳۲۰۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه، در روز قیامت در هم پیچیده می‌شوند».

۳۲۰۱ - از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که خبر می‌داد که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند^۳ بلکه آنها نشانه‌هایی

۳۱۹۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنُ فَيُؤْذَنُ لَهَا، وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا، وَتَسْتَأْذِنُ فَلَا يُؤْذَنُ لَهَا، يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَثَرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾». (یس: ۳۸). [النظر: ۴۸۰۲، ۴۸۰۳، ۴۸۰۴، ۷۴۲۴، ۷۴۲۳، أخرجه مسلم: ۱۵۹].

۳۲۰۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ الدَّائِجِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكْوَرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۳۲۰۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ: حَدَّثَهُ عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ

۱- «ذالك بأن الله يُولج الليل في النهار و يُولج النهار في الليل و أن الله سميع بصير» این نصرت به سبب آن است که خدا درمی‌آورد شب را در روز و درمی‌آورد روز را در شب و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست. ۲- «و لا المؤمنین و لیجة» و به جز مؤمنان هیچ دوست پنهانی. ۳- نخستین آفتاب گرفتگی که در زمان آن حضرت در مدینه واقع شد، روزی بود که ابراهیم پسر خردسال، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مُرد، و مردم می‌گفتند که گرفتگی ماه به خاطر وی بوده است، که آن حضرت سخنان ایشان را رد کرد.

از نشانه‌های خداوندند، پس چون آنها را ببینید که خسوف کرده‌اند، نماز بخوانید».

۳۲۰۲ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانما خورشید و ماه دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند و برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند. پس اگر خسوف آنها را دیدید، خداوند را یاد کنید.

۳۲۰۳ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) او را خبر داده است که: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)، در آن روزی که آفتاب گرفت به نماز (کسوف) ایستاد و تکبیر گفت و قرائتی دراز خواند، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، سپس سر از رکوع برداشت و گفت: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»^۱ و ایستاد، چنان‌که ایستاده بود، و قرائت کرد و قرائت را دراز کرد، و این قرائت کمتر از رکوع اول بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، و این رکوع کمتر از رکوع اول بود. سپس سجده کرد و سجده را دراز کرد. پس از آن در در رکعت آخر مانند رکعت اول عمل کرد. بعد سلام داد و همانا خورشید روشن شده بود. سپس به مردم خطبه خواند و درباره کسوف خورشید و ماه گفت: «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های خداونداند، که برای مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند، اگر آنها را در حالت خسوف ببینید، نماز بگزارید».

۳۲۰۴ - از ابو مسعود (رضی الله عنه) روایت است که

۳۲۰۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنِ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَا يَخْسِفَانِ لَمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْكُرُوا اللَّهَ». [راجع: ۲۹. أخرجه مسلم: ۹۰۷ مطولاً]

۳۲۰۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ عَقِيلٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَخْبَرَتْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَوْمَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ قَامَ فَكَبَّرَ وَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَقَامَ كَمَا هُوَ، فَقَرَأَ قِرَاءَةً طَوِيلَةً، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الْقِرَاءَةِ الْأُولَى، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلًا، وَهِيَ أَدْنَى مِنَ الرُّكُوعَةِ الْأُولَى، ثُمَّ سَجَدَ سُجُودًا طَوِيلًا، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرُّكُوعَةِ الْآخِرَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ سَلَّمَ وَقَدَّ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ: «إِنَّهُمَا آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ، لَا يَخْسِفَانِ لَمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا قَافِرًا فَاذْكُرُوا إِلَيَّ الصَّلَاةَ». [راجع: ۱۰۴۴. أخرجه مسلم: ۹۰۱]

۳۲۰۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ

۱- خداوند شنید کسی که او را حمد کرد.

۲- چنین می‌نماید که در آن نماز کسوف آفتاب، در یک رکعت، دو رکوع و یک سجده کرده است.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خورشید و ماه به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی گیرند، ولیکن این دو، دو نشانه‌اند از نشانه‌های خداوند. پس اگر آنها را در حالت گرفتگی ببینید، نماز بگزارید».

إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضي الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ ، وَلَكِنَّهُمَا آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا » . [راجع: ۱۰۴۱. أخرجه مسلم: ۹۱۱].

باب ۵: آنچه درباره فرموده خداوند تعالی آمده است

۵- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِهِ:

«و اوست آن که فرستاد بادها را مژده دهنده، پیشاپیش رحمت خویش» (الفرقان: ۴۸).
«قاصفاً» (الإسراء: ۶۹) باد شکننده است، که هر چیزی را می شکند^۱.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ نُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾
[الفرقان: ۴۸]. [قرأ عاصم: ((نُشْرًا))، وقرأ حمزة والكسائي ((نُشْرًا))
وقرأ ابن عامر: ((نُشْرًا))]

«لواقح» (الحجر: ۲۲) به معنی آبستن کننده است، اصل آن ملاقح که جمع مَلْحَقَه می باشد^۲.

﴿قَاصِفًا﴾ [الإسراء: ۶۹]: تَقْصِفُ كُلَّ شَيْءٍ.
﴿لَوَاقِحَ﴾ [الحجر: ۲۲] مَلَاقِحٌ مَلْحَقَةٌ. ﴿إِعْصَارًا﴾ [البقرة: ۲۶۶]: رِيحٌ عَاصِفٌ تَهْبُ مِنْ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ كَعَمُودٍ فِيهِ نَارٌ. ﴿صِرٌّ﴾ [آل عمران: ۱۱۷]: يَرْدٌ. ﴿نُشْرًا﴾: مُتَفَرِّقَةٌ.

«اعصار» (البقرة: ۲۴۶) گردبادی است که سخت و زنده است و از زمین به سوی آسمان می وزد و همچون ستونی از آتش است^۳.
«صِرٌّ» (آل عمران: ۱۱۷) سرمای سخت است^۴.

«نُشْرًا» گستردن و پراکنده کردن است^۵.
۳۲۰۵ - از مُجَاهِدِ روایت است که ابن عَبَّاس (رضی الله عنه) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من در جنگ خندق، توسط باد صَبَأ، نصرت داده شدم و قوم عاد توسط باد دَبُور به هلاکت رسیدند».

۱- «فَبُرِّسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» پس بفرستد بر شما از جنس باد، باد تندی را.

۲- «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» و فرستادیم بادها را باردارکننده ابر.

۳- «فَاصْبَاهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ» پس در این حالت رسید آن باغ را گردبادی که در آن آتش است.

۴- «كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ» مثال بادی است که در آن سرمای سخت است.

۵- «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ نُشْرًا» (الفرقان: ۴۸) و اوست آن که فرستاد بادها را مژده دهنده.

۳۲۰۶ - از عطاء روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: هرگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ابری در آسمان می دید، پیش و پس می آمد و درون و بیرون می رفت و رخسارش دگرگون می شد و چون از آسمان باران می بارید آن حالت (ناراحتی) از وی برطرف می شد. عایشه آن حالت را تشخیص داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

من نمی دانم، شاید چنان است که (خداوند) به قوم (عاد) گفته است:

«پس چون دیدند آن عقوبت را به صورت ابری رو آورده به میدانهای ایشان: [گفتند این ابری است باراننده بر ما، بلکه به حقیقت آن ابر چیزی است که به شتاب طلب کردید آن را. بادی است که در آن عقوبت درد دهنده است]» (الاحقاف: ۲۴)¹.

باب ۶: درباره فرشتگان

و انس گفت: عبدالله بن سلام² به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «همانا جبرئیل علیه السلام در میان فرشتگان دشمن یهود است و ابن عباس گفته است: در آیه: «هر آینه ما صف بستگانیم» (الصفات: ۱۶۵)، گویندگان آن فرشتگان اند.

۳۲۰۷ - روایت است (به دو اسناد) از قتاده، از انس بن مالک، که مالک بن صعصعه (رضی الله عنه) گفته است:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که

۳۲۰۶ - حَدَّثَنَا مَكِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَفْتُهُ عَائِشَةُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ: قَوْمٌ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَتِهِمْ﴾. الْآيَةُ [الاحقاف: ۲۴]. - انظر: ۴۸۲۹، وانظر في احاديث الانبياء، باب ۶. اخرجه مسلم: ۸۹۹.]

۶- باب: ذِكْرُ الْمَلَائِكَةِ

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. [راجع: ۳۲۲۹.]

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «لَنَحْنُ الصَّافُونَ» [الصفات: ۱۶۵]: الْمَلَائِكَةُ.

۳۲۰۷ - حَدَّثَنَا هُدَيْبُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ. وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَهَشَامٌ قَالَا: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ،

۱- عبارت میان دو قلابک [گفتند...]. در متن نیامده است و آن تتمه آیه است که برای توضیح مطلب آورده شد.

۲- سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، جایی است در ملاء اعلی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است در جانب راست عرش (ترجمه المنجد).

نزدیک خانه (کعبه) در حالتی میان خواب و بیداری بودم - آن حضرت از مردی یاد کرد که میان دو مرد بود - (و سپس فرمود): برای من تشت طلائی آورده شد که مملو از حکمت و ایمان بود، و سپس بدن من از گلو تا شکم شکافته شد. سپس شکم من با آب زمزم شسته شد و با حکمت و ایمان پر کرده شد. بعد برایم مرکبی سفید آورده شد که کوتاهتر از اسپ و بلندتر از خر بود: یعنی البراق.

من با جبرئیل روانه شدم تا آن که به آسمان نزدیک رسیدیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: منم جبرئیل. گفته شد: کیست همراه تو؟

گفت: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است. گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت فرمود) من نزد آدم رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای پسر و پیامبر.

سپس به آسمان دوم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا

وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است. من نزد عیسی و یحیی رفتم. آنان گفتند: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. سپس به آسمان سوم رفتیم و گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته

شد: محمد. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری، گفته شد: خوش آمده است

عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْمَةَ رضي الله عنه قال: قال النبي ﷺ: «بَيْنَا أَنَا عِنْدَ الْبَيْتِ بَيْنَ النَّائِمِ وَالْيَقْظَانِ - وَذَكَرَ: يَعْني رَجُلَيْنِ الرَّجُلَيْنِ - فَأَتَيْتُ بَطْنُستَ مِنْ ذَهَبٍ، مَلِيَّ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَشُقَّ مِنَ النَّحْرِ إِلَى مِرَاقِ الْبَطْنِ، ثُمَّ غُسِلَ الْبَطْنُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ مَلِيَّ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، وَأَتَيْتُ بِدَابَّةٍ أَيْضُ، دُونَ الْبَغْلِ وَقَوْفِ الْحِمَارِ: الْبُرَاقُ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَ جِبْرِيلَ حَتَّى آتَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَكُنْعمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ فَأَتَيْتُ عَلَى آدَمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ ابْنِ وَتَيْيٍ».

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قال: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَكُنْعمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى عِيسَى وَيَحْيَى فَقَالَا: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخِ وَتَيْيٍ».

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الثَّلَاثَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَكُنْعمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى يُوسُفَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، قال: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخِ وَتَيْيٍ».

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ ﷺ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قِيلَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَكُنْعمَ الْمَجِيءُ، جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِدْرِيسَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخِ وَتَيْيٍ».

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قال: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، قال: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ وَكُنْعمَ الْمَجِيءُ».

جَاءَ، فَأَتَيْنَا عَلَى هَارُونَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَتَبِيٌّ.

و چه نیکو آینده‌ای آمده است.
(آن حضرت می‌گوید) من نزد یوسف رفتم و بر وی سلام کردم. گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.

فَأَتَيْنَا عَلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلِنَعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى مُوسَى فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ أَخٍ وَتَبِيٍّ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ بُكْيَ، فَقِيلَ: مَا أَبْكَاكُ؟ قَالَ: يَا رَبُّ هَذَا الْعُلَامُ الَّذِي بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَفْضَلُ مِمَّا يَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي.

سپس به آسمان چهارم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد، گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفته شد: آری. گفته شد: خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

فَأَتَيْنَا السَّمَاءَ السَّابِعَةَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا، قِيلَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ، قِيلَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ، مَرْحَبًا بِهِ وَلِنَعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَأَتَيْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ مِنْ ابْنِ وَتَبِيٍّ، فَرَفَعَ لِي الْبَيْتَ الْمَعْمُورُ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، يُصَلِّي فِيهِ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، إِذَا خَرَجُوا لَمْ يَتُودُوا إِلَيْهِ آخِرَ مَا عَلَيْهِمْ، وَرَفَعَتْ لِي سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبْهَهَا كَأَنَّهُ قَلالٌ هَجَرَ، وَوَرَفَهَا كَأَنَّهُ أَذَانُ الْفَيْوَلِ، فَمِنْ أَصْلِهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَسَأَلْتُ جِبْرِيلَ فَقَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَفِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالْثَّلِيبُ وَالْفُرَاتُ.

(آن حضرت می‌گوید) ما نزد هارون رفتیم و بر وی سلام کردیم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر.
سپس بر آسمان ششم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفته شد: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: و همان به سوی فراخوانده شده است، خوش آمده است و چه نیکو آینده‌ای آمده است.

ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى جَنَّتْ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ قُلْتُ فُرِضَتْ عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلَاةً، قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِالنَّاسِ مِنْكَ، عَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، وَإِنْ أُمَّتُكَ لَا تُطِيقُ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلِّهُ، فَارْجَعْتُ فَسَأَلْتُهُ، فَجَعَلَهَا أَرْبَعِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، ثُمَّ ثَلَاثِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عَشْرِينَ، ثُمَّ مِثْلَهُ، فَجَعَلَ عَشْرًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مِثْلَهُ، فَجَعَلَهَا خَمْسًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ، قُلْتُ: جَعَلَهَا خَمْسًا، فَقَالَ: مِثْلَهُ. قُلْتُ:

(آن حضرت می‌گوید) نزد موسی رفتم و بر وی سلام کردم. وی گفت: مرحبا بر تو ای برادر و پیامبر. و چون از کنار وی گذشتم، گریست. گفته شد: تو را چه چیز می‌گریاند؟ گفت: پروردگارا، این جوانی که پس از من برگزیده شده، از اُمتِ وی گروهی بیشتر به بهشت درمی‌آیند نسبت به اُمت من.

سپس به آسمان هفتم رفتیم. گفته شد: او کیست؟ گفت: جبرئیل است. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفته شد: محمد است. گفته شد: آیا وی فراخوانده شده است، خوش آمده است و

فَسَلَّمْتُ فُنُودِي: إِنِّي قَدْ أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي وَحَقَّقْتُ عَنْ
عِبَادِي، وَأَجْزِي الْحَسَنَةَ عَشْرًا».

وَقَالَ هَمَّامٌ: عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنِ أَبِي
هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: « فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ».
[النظر: ۴۳۳۹۳، ۴۳۴۳۰، ۳۸۸۷ ج. أخرجه مسلم: ۱۶۶].

چه نیکو آینده‌ای آمده است.

(آن حضرت می‌گوید) من نزد ابراهیم رفتم
و بر وی سلام کردم. گفت: سلام بر تو ای
پسر و پیامبر. سپس بَیْتُ الْمَعْمُورُ بر من نموده
شد و من از جبرئیل پرسیدم. وی گفت: این
بَیْتُ الْمَعْمُورِ است، و در آن هفتاد هزار فرشته در
هر روز نماز می‌گزارند و چون از آن جا بیرون
می‌روند، دیگر بدان جای بر نمی‌گردند (گروه
دیگر می‌آیند) و این آخرین دیدار آنها است.

سپس سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى^۱ بر من نموده شد و
ناگاه میوه آن را دیدم که بسان سبوی هَجْر
بزرگ است و برگهای آن گویا بسان گوش فیل
است. در بیخ این درخت چهار جوی است: که
دو جوی آن پنهان و دو جوی آن نمایان است.
چون از جبرئیل پرسیدم، گفت: دو جوی پنهان
آن در بهشت است، و دو جوی نمایان آن نیل
و فرات است.

سپس پنجاه نماز (در شبانه روز) بر من
فرض شد. من روانه شدم تا آن که نزد موسی
آمدم. وی گفت: چه کار کردی؟ گفتم که پنجاه
نماز بر من فرض شده است. گفت: من احوال
مردم را از تو بهتر می‌دانم. بنی اسرائیل را تجربه
کردم و این سخت‌ترین تجربه بود (تا آنها را
به اطاعت وادارم) و همانا که اُمّت تو توان آن
را ندارد. بازگرد نزد پروردگار خود و از وی
بخواه (که از آن کم کند). من بازگشتم و تقاضا
کردم. خداوند نمازها را به چهل (نماز) رسانید.
سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) که آن را

۱- سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، جایی است دو صلاه اعلی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در معراج بدانجا رسید و با قلبش خدا را ملاقات کرد. و آن درخت کناری است
در جانب راست عرش (ترجمه الصنجد).

به سی نماز رسانید و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) سپس بیست نماز رسانید. و سپس مثل آن (بازگشتم و تقاضا کردم) آن را به ده رکعت رسانید. سپس نزد موسی آمدم. وی گفت: وی همان سخن را گفت: خداوند آن را به پنج رسانید. باز نزد موسی آمدم. وی گفت: چه کار کردی؟ گفتم آن را به پنج نماز رسانید. وی همان سخن را گفت.

من گفتم: من (به حکم خدا) تسلیم شدم. سپس ندا برآمد که:

همانا فریضه خود را مقرر کردم و بار آن را بر بندگان سبک ساختم و نیکویی را ده چند پاداش می‌دهم».

و همّام از قتاده، از حسن، از ابوهریره (رضی الله عنه)، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در موضوع) بیت المعمور روایت کرده است!

۳۲۰۸- از زید بن وهب روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) که راستگوی است و راستگو شمرده گفته شده، ما را خبر داده است که: «همانا آفرینش هر یک از شما در شکم مادر به مدت چهل روز فراهم می‌شود، سپس در همچو مدتی به حالت علقه (خون بسته) درمی‌آید، سپس در همچو مدتی به حالت مضعه (گوشت پاره) درمی‌آید. سپس خداوند فرشته‌ای می‌فرستد که مأمور شده است چهار چیز را بنویسد، و به او گفته می‌شود که: بنویس عمل او را، و روزی او را، و عمر او را و بدبختی یا نیک‌بختی او را. سپس در وی روح دمیده می‌شود. همانا در میان

۳۲۰۸- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ ، قَالَ : « إِنْ أَحَدَكُمْ يَجْمَعُ خَلْقَهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بَارِعَ كَلِمَاتٍ ، وَيُقَالُ لَهُ : اكْتُبْ عَمَلَهُ ، وَرِزْقَهُ ، وَأَجَلَهُ وَشَقِي أَوْ سَعِيدًا ، ثُمَّ يَنْفَخُ فِيهِ الرُّوحَ ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . [انظر: ۳۳۳۲، ۶۵۹۴، ۷۴۵۴. أخرجه مسلم: ۲۶۴۳.]

۱- یعنی همام در سیاق حدیث خود قصه بیت المعمور را از قصه اسرا جدا آورده است.

شما مردی است که بدان گونه عمل می کند که میان او و بهشت یک وجب فاصله بیش نیست، ولی نوشته ای (که در شکم مادر بر وی رقم زده شده) پیشی می گیرد (و سرانجام) کردار اهل دوزخ را اختیار می کند (و مستحق آن می شود) و مردی دیگر بدان گونه عمل می کند که میان او و دوزخ یک وجب فاصله بیش نیست ولی نوشته بر وی پیشی می گیرد (و سرانجام) عمل اهل بهشت را اختیار می کند.

۳۲۰۹ - از نافع، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر خداوند بنده ای را دوست بدارد. بر جبرئیل بانگ می زند: همانا خداوند فلان را دوست می دارد، تو نیز او را دوست بدار. جبرئیل او را دوست می دارد و بر اهل آسمان بانگ می زند که: همانا خداوند فلان را دوست می دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس بر روی زمین مقبولیت می یابد.

۳۲۱۰ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها)، - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده که می گفت: «فرشتگان بر دامنه بلند آسمان که آن ابر است، فرود می آیند و از کارهایی که در آسمان مقدر شده است یاد می کنند، شیاطین بدان دزدیده گوش فرا می دهند و از آن چه شنیده اند به کاهنان می رسانند و کاهنان با آن، دروغ می گویند و صد دروغ از خود بدان می پیوندند».

۳۲۱۱ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است

۳۲۰۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ تَادَى جِبْرِيْلُ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَخْبِيهِ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيْلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيْلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ».

[انظر: ۶۰۴، ۷۴۸۵. أخرجه مسلم: ۲۶۳۷، زيادة].

۳۲۱۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانَ، وَهُوَ السَّحَابُ، فَتَذَكُرُ الْأُمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ، فَتَسْتَرْقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ».

[انظر: ۳۲۸۸، ۵۷۶۲، ۶۲۱۳، ۷۵۶۱. أخرجه مسلم: ۲۲۲۸ باختلاف].

۳۲۱۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون روز جمعه فرا رسد، فرشتگان بر هر دری از درهای مسجد می‌باشند، و نخست نام کسانی را می‌نویسند که اول آمده‌اند او چون امام (بر منبر) نشیند، فرشتگان دفاتر خویش را جمع می‌کنند و می‌آیند و به خطبه گوش می‌دهند.^۲

۳۲۱۲ - از زهری روایت است که سعید بن مسیب گفت: عمر بر مسجد (نبوی) گذشت و حسان شعری می‌خواند (عمر او را عتاب کرد) حسان گفت: من در این مسجد زمانی شعر می‌خواندم که کسی بهتر از تو در این مسجد بود. سپس عمر به سوی ابوهیره توجه کرد. حسان گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم (ای ابوهیره) که آیا شنیده‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) می‌گفت: «پاسخ بگوی از جانب من (کافران را)، بارالها، او را با روح القدس تأیید کن»^۳.

ابوهیره گفت: آری. (شنیده‌ام).

۳۲۱۳ - از براء (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به حسان گفت: «ایشان را با (شعر خود) هجو کن».

۳۲۱۴ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: گویی اکنون به سوی غباری می‌نگرم که از کوچه بنی غنم (در غزوه بنی قریظه) برخاسته است.

موسی در روایت خود افزوده است: موکب جبرئیل (یعنی غباری که از موکب جبرئیل

سعد: حَدَّثَنَا ابْنُ شَهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَالْأَعْرَبِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ، يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَّأَ الصُّحُفَ، وَجَاوَزُوا يَسْتَمْعُونَ الذِّكْرَ». [راجع: ۹۲۹. أخرجه مسلم: ۸۵۰، كتاب الجمعة: ۲۴].

۳۲۱۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ: مَرَّ عُمَرُ فِي الْمَسْجِدِ، وَحَسَّانٌ يُشَدُّ، فَقَالَ: كُنْتُ أَشَدُّ فِيهِ، وَفِيهِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ اتَّقَتْ إِلَيَّ أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ: أَشَدُّكَ بِاللَّهِ، أَسَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ: «أَجِبْ عَنِّي، اللَّهُمَّ آيِدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». قَالَ: نَعَمْ. [راجع: ۴۵۳. أخرجه مسلم: ۲۴۸۵].

۳۲۱۳ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ غُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «أَهْجُوهُمْ - أَوْ هَاجَهُمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». [انظر: ۴۱۲۳، ۴۱۲۴، ۶۱۵۳. أخرجه مسلم: ۲۴۸۶].

۳۲۱۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ حَمِيدَ بْنَ هِلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى غَبَارٍ سَاطِعٍ فِي سَكَّةِ بَنِي غَنَمٍ، زَادَ مُوسَى: مَوْكِبَ جِبْرِيلَ.

۱- یعنی هر که بیشتر آید، نوایش را بیشتر نویسد

۲- یعنی پس از آن نام کسی را که در مسجد آید نمی‌نویسند.

۳- یعنی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به حسان می‌گفت که با شعر خود به کافران پاسخ بگو.

برخاسته است.

۳۲۱۵ - از عروه، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: حارث بن هشام از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد که: وحی چگونه بر تو فرود می آید؟

آن حضرت فرمود: «در همه حالات، فرشته ای بر من می آید، گاه بسان آواز زنگ است، از آن حالت که وامی رهم هر آنچه گفته شده است فرامی گیرم، و این حالت سخت ترین (نوع وحی) است، و گاه فرشته ای به صورت مردی بر من می آید و با من سخن می گوید، و آنچه می گوید فرامی گیرم».

۳۲۱۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفته از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «کسی که دو چیز (درهم یا دینار) در راه خدا خرج کند، دربانان بهشت او را فرا می خوانند که: ای فلان، زود بیا».

ابوبکر گفت: همچو کسی را زیانی نباشد.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «امیدوارم تو در زمره آنان باشی»

۳۲۱۷ - از زهری از ابوسلمه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او فرمود: «ای عایشه، این جبرئیل است که بر تو سلام می گوید».

عایشه گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر وی باد «تو» چیزی را می بینی که من نمی بینم.

مراد وی از (تو) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۲۱۸ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله

۳۲۱۵- حَدَّثَنَا قُرُوبٌ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ، سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ قَالَ: «كُلُّ ذَلِكَ، يَأْتِينِي الْمَلَكُ أَحْيَانًا فِي مِثْلِ صَلَافَةِ الْجَرَسِ، فَيَنْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ، وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ، وَيَمْتَلِئُ لِي الْمَلَكُ أَحْيَانًا رَجُلًا، فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ». [راجع: ۲. أخرجه مسلم: ۲۳۳۳، بقطعة لم ترد هنا].

۳۲۱۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دَعَتْهُ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ: أَيُّ فُلٍ هَلُمَّ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ذَلِكَ الَّذِي لَا تَوَى عَلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». [راجع: ۱۸۹۷. أخرجه مسلم: ۱۰۲۷].

۳۲۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الرَّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ، هَذَا جِبْرِيلُ يُقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، تَرَى مَا لَا أَرَى تُرِيدُ النَّبِيَّ ﷺ. [انظر: ۳۷۶۸، ۶۲۰۱، ۶۲۴۹، ۶۲۵۳، وانظر في الاستدلال باب ۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۴۷].

۳۲۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ دَرٍّ. (ح)

قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ عُمَرَ بْنِ ذَرٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَجَبْرِئِلَ: «الْأَنْزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا». قَالَ: فَتَزَلَّتْ «وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لِمَا يَنْزِلُنَا وَمَا خَلَقْنَا» الْآيَةَ. [مریم: ۶۴]. [النظر: ۴۷۳۱، ۴۷۵۵].

علیه وسلم) به جبرئیل علیه السلام گفت: «چرا به دیدار ما بیشتر از آنچه می آمدی، نمی آیی؟».

ابن عباس گفت: سپس این آیه نازل شد: «فرشتگان گفتند» فرود نمی آیم الاّ به حکم پروردگار تو، او راست (علم) آنچه پیش ماست و آنچه عقب ماست». (مریم: ۶۴).

۳۲۱۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاتِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْرَأَنِي جَبْرِئِلُ عَلَى حَرْفٍ، فَلَمَّ أَزَلُّ اسْتَزِيدُهُ، حَتَّى اتَّهَى إِلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ». [النظر: ۴۹۹۱]. [أخرجه مسلم: ۸۱۹].

۳۲۱۹ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «جبرئیل (قرآن را) به یک لغت بر من خواند، و من همیشه خواهان افزونی قرائت از وی بودم تا آن که با هفت قرائت به نهایت رسید».

۳۲۲۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ، كَانَ أَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِئِلُ، كَانَ جَبْرِئِلُ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ يَلْقَاهُ جَبْرِئِلُ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ.

۳۲۲۰ - از زهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - سخاوتمندترین مردم بود و در ماه رمضان که جبرئیل از وی دیدار می کرد، از آن هم سخاوتمندتر می بود، و جبرئیل در رمضان هر شب از وی دیدار می کرد، و قرآن را با هم می خواندند، و آن گاه که جبرئیل از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) دیدار می کرد، آن حضرت در خیررسانی از بادوزان سخاوتمندتر می بود».

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ بِهَذَا الْإِسْنَادِ نَحْوَهُ. وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَفَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ جَبْرِئِلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ. [راجع: ۶]. [أخرجه مسلم: ۲۳۰۸].

عبدالله (بن مبارک) گفت: معمر به همین اسناد، به مانند این حدیث ما را خبر داده است.

و ابوهریره و فاطمه (رضی الله عنها) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده اند که: همانا جبرئیل قرآن را بر آن حضرت می خواند.

۳۲۲۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَنَّ

۳۲۲۱ - از ابن شهاب روایت است که گفته:

بنده‌های مرا در چه حالتی ترک کردید؟ آنها می‌گویند: «ایشان را درحالی ترک کردیم که نماز می‌گزاردند و چون نزد ایشان رفته بودیم، نماز می‌گزاردند».

۷- باب : إِذَا قَالَ

أَحَدُكُمْ : آمِينَ

باب ۷: چون یکی از شما بگوید: آمین

و فرشتگان در آسمان (آمین بگویند) و یکی دیگری را موافق افتد (هر دو آمین هم زمان باشد) گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

۳۲۲۴- از نافع از قاسم بن محمد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) بالشی پُر کردم که صورتها بر آن نقش شده بود. همچون بالشی کوچک. آن حضرت آمد و میان دو در خانه ایستاد، و رخسار وی دگرگون شد. گفتم: ما چه کرده‌ایم یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «این بالش برای چیست». عایشه گفت: این بالشی است کوچک که برای تو آماده کرده‌ام تا بر آن بخوابی. آن حضرت فرمود: «آیا نمی‌دانستی که فرشتگان در خانه که صورت باشد داخل نمی‌شوند؟ و همانا کسی که صورتی بسازد، در روز قیامت عذاب می‌شود. و گفته می‌شود، زنده گردانید آن‌چه آفریده‌اید».

۳۲۲۵- از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت است که ابوطلحه (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) شنیدم که می‌فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای داخل نمی‌شوند که در آن سگ و صورت جاندار باشد»^۱.

وَالْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، عَفْرَلَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.

۳۲۲۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمَيَّةَ: أَنَّ نَافِعًا حَدَّثَهُ: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: حَشَوْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَسَادَةً فِيهَا تَمَائِيلٌ؛ كَأَنَّهَا تُمَرَّقَةٌ، فَجَاءَ فَقَامَ بَيْنَ الْبَابَيْنِ، وَجَعَلَ يَتَغَيَّرُ وَجْهَهُ، فَقُلْتُ: مَا لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا بَالُ هَذِهِ الْوِسَادَةِ». قَالَتْ: وَسَادَةٌ جَعَلْتُهَا لَكَ لِتَضَطَّجِعَ عَلَيْهَا، قَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ، وَإِنْ مَنْ صَنَعَ الصُّورَةَ يُعَذَّبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقُولُ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». [راجع: ۲۱۰۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷].

۳۲۲۵- حَدَّثَنَا ابْنُ مِقَاتٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا طَلْحَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ تَمَائِيلٌ». [انظر: ۳۲۲۶، ۳۲۲۷].

۱- این تمثالها از جنس چیزی بوده است که بت پرستان آن را می‌پرستیدند و گرنه در تصویر بعضی صورتهای بیجان رخصت است. چنان که در حدیث صحیح از ابن عباس (رضی‌الله عنه) روایت شده است. (شرح شیخ الاسلام).

۴۰۰۲، ۵۹۴۹، ۵۹۵۸، ۳. أخرجه مسلم: ۲۱۰۶.

۳۲۲۶- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرُو: أَنَّ بَكْرَ بْنَ الْأَشَجِّ حَدَّثَهُ: أَنَّ بُسْرَ بْنَ سَعِيدٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ رضي الله عنه حَدَّثَهُ: وَمَعَ بُسْرَ بْنَ سَعِيدٍ عُبَيْدُ اللَّهِ الْخَوْلَانِيُّ، الَّذِي كَانَ فِي حَجَرٍ مِيمُونَةً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: حَدَّثَهُمَا زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ: أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ».

قال بُسْرٌ: فَمَرَّ زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ، فَعُدَّنَاهُ فَإِذَا نَحْنُ فِي بَيْتِهِ يَسْتَرِفُ فِيهِ تَصَاوِيرٌ، فَقُلْتُ: لِعُبَيْدِ اللَّهِ الْخَوْلَانِيِّ: أَلَمْ يَحْدِثْنَا فِي التَّصَاوِيرِ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ قَالَ: «إِلَّا رَقْمٌ فِي تَوْبٍ». أَلَا سَمِعْتَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: بَلَى قَدْ ذَكَرَهُ.

[راجع: ۳۲۲۵، أخرجه مسلم: ۲۱۰۶].

۳۲۲۶- از بُسْر بن سعید روایت است که گفته: زید بن خالد الجهنی به او گفته است: همراه بُسْر بن سعید، عبیدالله خولانی بوده است، همان کسی که در تحت پرورش میمویه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قرار داشت که زید بن خالد به هردویشان گفت: ابوطلحه او را گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در خانه داخل نمی شوند که در آن صورت باشد».

بُسْر گفته است: زید بن خالد بیمار شد و ما از وی عیادت کردیم و ناگاه پرده خانه اش را دیدیم که در آن تصاویر بود. من به عبیدالله خولانی گفتم: آیا وی درباره تصاویر ما را حدیث نمی کرد؟ وی گفت: همانا وی گفته بودو (که آن حضرت فرموده است) «به جز از نقشی که در جامه باشد» آیا تو آن را نشنیدی؟ گفتم: نی. گفت: آری، آن را گفته بود.

۳۲۲۷- از سالم از پدر وی (عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که گفت: جبرئیل وعده کرد که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیاید و نیامد) و گفت: «ما به خانه ای داخل نمی شویم که در آن سگ و صورت باشد».

۳۲۲۸- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون امام بگوید: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، شما بگویید: اَللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ. همانا اگر کسی گفته اش با گفته فرشتگان موافق افتد، گناهان گذشته اش بخشیده می شود».

۳۲۲۹- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

۳۲۲۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهَبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَعَدَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم جِبْرِيلَ فَقَالَ: «إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلَا كَلْبٌ». [انظر: ۵۹۶۰].

۳۲۲۸- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اَللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مِنْ وَاثِقِ قَوْلِهِ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». [راجع: ۷۹۶].

أخرجه مسلم: ۴۰۹].

۳۲۲۹- حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا هر یک از شما در نماز است تا آن گاه که در انتظار نماز است. فرشتگان می گویند: بارالها، او را پیامبر و بر وی رحمت کن، تا آن که از جای نماز برنخیزد و وضویش نشکنند».

فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ هَلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ فِي صَلَاةٍ مَا دَامَتِ الصَّلَاةُ تَحْسِبُهُ، وَالْمَلَائِكَةُ تَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، مَا لَمْ يَقُمْ مِنْ صَلَاتِهِ، أَوْ يُحَدِّثَ». [راجع: ۱۷۶. أخرجه مسلم: ۳۶۲ آخره، أخرجه: ۶۴۹ بقلمه ليست في هذه الطريق].

۳۲۳۰ - از صفوان بن یعلی روایت است که پدر وی (رضی الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که این آیه را بر منبر می خواند: «و آواز دهند که ای مالک [باید که به مرگ حکم کند بر ما پروردگار تو. مالک گوید: هر آینه شما همیشه باشید گانید]» (الزخرف: ۷۷)¹. سفیان گفته است: در قرائت عبدالله بن مسعود: ای مال است.

۳۲۳۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «وَتَادُوا يَا مَالِكُ مَالِكُ» قَالَ سُفْيَانُ: فِي قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ: «وَتَادُوا يَا مَالِكُ». [انظر: ۴۲۶۶، ۴۸۱۹. أخرجه مسلم: ۸۷۱، بلفظ: مالك].

۳۲۳۱ - از ابن شهاب، از عروه، از عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است که گفت: وی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: آیا روزی سخت تر از جنگ احد بر سر تو آمده است؟ آن حضرت فرمود:

۳۲۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي، يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم حَدَّثَتْهُ: أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟» قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلِ بْنِ عَبْدِكَلَالٍ، فَلَمَّ يُجِنِبِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَأَنْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمَّ اسْتَفْتَى إِلَا وَأَنَا بِقَرْنِ الثُّعَالِبِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَيَاذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي، فَتَنَظَّرْتُ فَيَاذَا فِيهَا جِبْرِيلُ، فَتَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ، لَتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَتَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: ذَلِكَ

«همانا دیدم از قوم تو آن چه دیدم و سخت ترین آن را در روز عقبه از ایشان دیدم، آن گاه که خودم را بر ابن عبد یالیل بن عبد کلال عرضه کردم، و او بدانچه خواسته بودم پاسخی نداد. از آن جا با سیمای اندوهناک روانه شدم تا آن که به قرن الثعالب، رسیدم، به خود نیامدم. سرم را بلند کردم، ناگاه ابری دیدم که بر من سایه می کند و چون بدان نگریستم جبرئیل را دیدم. وی بر من بانگ زد و گفت:

۱- مراد از آن مالک دوزخ است. تنمۀ آیه در متن نبود، در میان دو قلابک [باید که...] آورده شد.

۲- عقته نام موضعی است که میان کوه مکه که - جمر العقبه - بدان منسوب است. آن حضرت در آن جا قبایل را به اسلام دعوت کرد و سپس به سوی ثقیف رفت و بزرگان ایشان چون عبد یالیل بن عبد کلال را که از اهل طایف بود دعوت کرد، ولی نپذیرفتند (شرح شیخ الاسلام).

همانا خداوند شنیده است آنچه را قوم تو به تو گفته‌اند و آنچه را بر تو رد کرده‌اند. و خداوند فرشته کوهها را بر تو فرستاده است تا هر آن چه خواهی به وی دستور دهی.

(آن حضرت گفت:) فرشته کوهها بر من بانگ زد و بر من سلام کرد و سپس گفت: ای محمد. و گفت: این است آنچه می‌خواهی، اگر می‌خواهی، دو کوه آخشب را برایشان می‌گویم؟ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: نبی، بلکه امید می‌دارم که خداوند از اصلاب آنها کسی را بیرون آورد که خداوند را به یگانگی بپرستد و کسی را به او شریک نیاورد».

۳۲۳۲ - از ابوعوانه روایت است که ابواسحاق شیبانی گفت: از زربن حبیش در مورد فرموده خدای تعالی پرسیدم که می‌گوید: «پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیکتر از آن. پس پیغام رسانید به سوی بنده خود آنچه رسانید» (النجم: ۹ و ۱۰)!

زُر گفت: ابن مسعود به ما گفت که: همانا آن حضرت جبرئیل را دیده است که ششصد بال داشت.^۲

۳۲۳۳ - از علقمه روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی‌الله‌عنه) در تفسیر این آیه گفت: «هر آینه (آن حضرت) معاینه کرد بعضی نشانه‌های بزرگ پروردگار خود را» (النجم: ۱۸).

یعنی آن حضرت، رَفَرَف (فرش) سبزی دید که بر کناره‌های آسمان گسترده شده بود.

فِيمَا شَفْتَا، إِنَّ شَفْتَا أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الْأَخْشَبَيْنِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». [انظر: ۴۷۳۸۹. أخرجه مسلم: ۱۷۹۵.]

۳۲۳۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ زُرْبَانَ حَبِيشَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى﴾ [النجم: ۹، ۱۰] قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ: أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. [انظر: ۴۸۵۶، ۴۸۵۷. أخرجه مسلم: ۱۷۴.]

۳۲۳۳ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾. قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أَفْقَ السَّمَاءِ. [انظر: ۴۸۵۸.]

۱- مراد از آن، در سفر معراج است.

۲- یعنی مراد از این نزدیکی، آن حضرت به جبرئیل است، درحالی که این مخالف منطوق احادیث مشهوره معراج است و این آیه در آن واقع شده است (تفسیر القاری).

۳۲۳۴ - از قاسم روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: کسی که گمان می کند که محمد (صلی الله علیه وسلم) پروردگار خویش را دیده است، سخت به خطا رفته است، لیکن آن حضرت، جبرئیل را به شکل و آفرینش اصلی وی دید که تمام افق را فراگرفته بود.

۳۲۳۵ - از شعبی روایت است که مسروق گفت: به عایشه (رضی الله عنها) گفتم: این فرموده خدای تعالی بر کجا دلالت می کند که می گوید: «پس رسید به مسافت دو کمان یا نزدیک تر از آن».

وی گفت: مراد از آن جبرئیل است که به صورت مردی نزد آن حضرت می آمد و همانا این بار به صورت اصلی خود آمد، درحالی که صورت وی همه افق را فراگرفته.^۱

۳۲۳۶ - از سمره روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دیشب (در خواب) دیدم که دو مرد نزد من آمدند و گفتند: کسی که آتش دوزخ را می افروزد، وی مالک است؛ نگهدارنده آتش و من جبرئیل و این مکائیل است.

۳۲۳۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر کسی زن خود را (برای مباشرت) به بستر خویش فراخواند و او نپذیرد و شوهرش خشمگین

۳۲۳۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ: أَنَّ ابْنَ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ، وَلَكِنْ قَدَرَأَى جِبْرِيْلَ فِي صُوْرَتِهِ، وَخَلَقَهُ سَادًّا مَبِيْنِ الْأَفْقِ. [النظر: ۳۲۳۵، ۴۶۱۲، ۴۸۵۵، ۷۳۸۰، ۷۵۳۱، أخرجه مسلم: ۱۷۷، مطولاً.]

۳۲۳۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ ابْنِ الْأَشْوَعِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَائِنٌ قَوْلُهُ: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ قَالَتْ: ذَلِكَ جِبْرِيْلُ، كَانَ يَأْتِيهِ فِي صُوْرَةِ الرَّجُلِ، وَإِنَّهُ أَتَاهُ هَذِهِ الْمَرَّةَ فِي صُوْرَتِهِ الَّتِي هِيَ صُوْرَتُهُ، فَسَدَّ الْأَفْقَ. [راجع: ۳۲۳۴، أخرجه مسلم: ۱۷۷.]

۳۲۳۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جَرِيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمْرَةَ قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ آتِيَانِي، قَالَا: الَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ حَازِنُ النَّارِ، وَأَنَا جِبْرِيْلُ، وَهَذَا مِيكَائِيْلُ». [راجع: ۸۴۵، أخرجه مسلم: ۲۲۷۵.]

۳۲۳۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ أَمْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ قَابَتْ، قَابَتْ عَضْبَانُ عَلَيْهَا، لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى

۱- در مسأله دیدار آن حضرت، خداوند را به چشم سر در شب معراج اختلاف است، عایشه (رضی الله عنها) آن را نفی می کند و ابن عباس (رضی الله عنه) تأیید می نماید و هر یک از این دو نظر در میان صحابه و تابعین و پس از تابعین مورد تأیید و تردید بوده است. برخی در این مسأله توقف کرده اند و به اثبات آن دلایل واضح و کافی نیافته اند. لیکن جمهور به جانب اثبات آن است یعنی دیدن آن حضرت خداوند را به چشم سر. شیخ محیی الدین نووی گفته است که راجح و مختار نزد اکثر علمای کبار آن است که آن حضرت به چشم سر پروردگار خویش را دیده است. وی می گوید که اثبات آن جز به سماع از آن حضرت راست نیاید، و عایشه در انکار آن به حدیث تمسک نکرده و از آن حضرت چیزی به سماع روایت نکرده، بلکه گفته اش استنباط اجتهادی است. برخی از علما گفته اند که در این مسأله، قول ابن عباس مورد اعتماد است، و او جز به سماع از آن حضرت نگفته است. و روا نباشد که چنین قول عظیم را به ظن و اجتهاد گویند. عمر بن راشد گفته است که عایشه نزد ما داناتر از ابن عباس نیست (اقتباس از شرح شیخ الاسلام ج ۵ و ص ۳۱۳ حاشیه تیسیرالقراری).

تُصْبِحُ».

بخوابد، فرشتگان بر وی لعنت می‌کنند تا آن که صبح فرا رسد.

متابعت کرده است (ابوعوانه را) شُعْبَةَ و ابوحَمَزَه، و ابن داؤد و ابومعأویه از اعمش.

۳۲۳۸ - از ابن شهاب روایت است که ابوسلمه گفت: جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) مرا خبر داد که وی از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «نزول وحی، بر من چندی به تأخیر افتاد. در حالی که روانه بودم، آوازی از آسمان شنیدم. چشمم را به سوی آسمان بلند کردم. ناگاه فرشته‌ای را دیدم که در غار حِراً نزد من آمده بود و در میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است. از وی ترسیدم تا آن که بر زمین افتادم، سپس نزد اهل خانام آمدم و گفتم: مرا دریچید، مرا دریچید، سپس خداوند تعالی وحی فرستاد: «ای مرد جامه بر خود پیچیده، برخیز پس بترسان، و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن، و جامه‌های خود را پاک ساز و پلیدی را دور کن» (المُدَّثِّر: آیات ۱ تا ۵).

ابوسلمه گفته است: الرَّجُز (پلیدی) به معنی بتان است.

۳۲۳۹ - از سعید، از قتاده روایت است که ابوالعالیه گفت: پسرعم پیامبر شما؛ یعنی ابن عباس (رضی الله عنه) به ما گفت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند، موسی (ع) را دیدم که مردی گندم‌گون و بلند قامت بود و موی مجعد داشت، گویی که از مردان قبیله شَنْوَاء است. و عیسی (ع) را دیدم که مردی میانه قد و میانه اندام بود که رنگ

تَابَعَهُ شُعْبَةُ، وَأَبُو حَمَزَةَ، وَابْنُ دَاوُدَ، وَأَبُو مَعَاوِيَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ. [النظر: ۵۱۹۳، ۵۱۹۴]. أخرجه مسلم: [۱۴۳۶].

۳۲۳۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَقِيلٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «ثُمَّ قَرَّرَ عَنِّي الْوَحْيُ فِتْرَةً، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي قَبْلَ السَّمَاءِ، فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَجِئْتُ مِنْهُ حَتَّى هَوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمَلُونِي زَمَلُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - إلی - فَاهْجُرْ﴾. قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَالرَّجْزُ الْأَوْثَانُ. [راجع: ۴. أخرجه مسلم: ۱۶۶].

۳۲۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَرُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ قَتَادَةَ.

وقال لي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنِ قَتَادَةَ، عَنِ أَبِي الْعَالِيَةِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَمَّ نَبِيكُم، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مُوسَى، رَجُلًا أَدَمَ، طَوَالًا جَعْدًا، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَاءَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلًا

وی متمایل به سرخی و سفیدی است. موی سر وی صاف و فروهشته (غیرمجمد) بود. و مالک را دیدم که دربان دوزخ است، و دجال را دیدم، در همان نشانه‌هایی که خداوند مرا نموده است». سپس آن حضرت خواند: «[و هر آینه دادیم موسی را کتاب] پس مباح در شبهه از ملاقات وی» (السجده: ۲۳).

ابوبکره و انس روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان مدینه را از (ورود) دجال محافظت می‌کنند».

۸- باب: مَا جَاءَ فِي

صِفَةِ الْجَنَّةِ وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

قال أبو العالیة: ﴿مُطَهَّرَةٌ﴾ مِنَ الْحَيْضِ وَالْبَوْلِ وَالزَّيْطِ ﴿كَلَّمَا رَزَقُوا﴾ أَتَوْا بِشَيْءٍ ثُمَّ أَتَوْا بِآخَرَ ﴿قَالُوا﴾ هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ ﴿أَتَيْنَا مِنْ قَبْلُ﴾ وَأَتَوْا بِهِ مُتَشَابِهًا ﴿القرة: ۲۵﴾: يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَخْتَلِفُ فِي الطَّعْمِ.

﴿قَطُوفُهَا﴾ يَقَطِفُونَ كَيْفَ شَاءُوا ﴿دَانِيَةً﴾ [الحاقه: ۲۳]: قَرِيبَةٌ. ﴿الْأَرَائِكُ﴾ [الكهف: ۳۱] و [یس: ۵۶]: السُّرُورُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ: النَّضْرَةُ فِي الْوَجْهِ وَالسُّرُورُ فِي الْقَلْبِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ﴿سَلْسِيلًا﴾ [الإنسان أو الدهر: ۱۸]: حَدِيدَةُ الْجَرِيَّةِ ﴿عَوَلٌ﴾ وَجَعُ الْبَطْنِ ﴿يُنْزِفُونَ﴾ [الصافات: ۴۷]: لَا تَذْهَبُ عَقُولُهُمْ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿دِهَاقًا﴾ [الباق: ۳۴]: مُمْتَلَأًا.

باب ۸: آنچه در صفت بهشت آمده و این که بهشت آفریده شده است

ابوالعالیه گفته است: لفظ «مُطَهَّرَةٌ» یعنی پاکی (بهشتیان) از خون حیض و ادرار و آب دهان است. «كَلَّمَا رَزَقُوا» یعنی نعمتی داده شوند و سپس نعمتی دیگر داده شوند. لفظ «قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ» «این همان است که روزی ما شده بود پیش از این» یعنی به ما داده شده بود پیش از این. لفظ «وَأَتَوْا بِهِ مُتَشَابِهًا» «و آورده شود به ایشان آن روزی مانند یکدیگر» یعنی این نعمتها در شکل شباهت دارند و در طعم خود مختلف‌اند.

«قَطُوفُهَا» (الحاقه: ۲۳) یعنی: می‌چینند (میوه) آن را هر طور که بخواهند.

«دَانِيَةً» (الحاقه: ۲۳) یعنی: نزدیک است^۱

«الْأَرَائِكُ» (الكهف: ۳۱ و یس: ۵۶) یعنی:

تختها.^۲

۱- «قَطُوفُهَا دَانِيَةً» یعنی: میوه آن قریب‌الحصول است.

۲- «مُتَكَنِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ» یعنی: تکیه‌کنان بر تختها.

و حَسَنٌ گفته است: «النضرة» (الدهر: ۱۱)
تازگی در روی و خوشی در دل است^۱
و مُجَاهِدٌ گفته است: «سَلْسَبِيلًا» (الدهر: ۱۸)
یعنی: تندرو و زودرو.^۲

«عَوَلٌ» یعنی درد شکم و «يُزْفُونٌ» یعنی
نمی رود عقلهایشان (الصفات: ۴۷)^۳
و ابن عباس گفته است: «دِهَاقًا» (النباء: ۳۴)
یعنی پر کرده شده.^۴

«كَوَاعِبٌ» (النباء: ۳۳) یعنی: دخترانی پستان
برآمده.^۵

«الرَّحِيقُ» (المطففين: ۲۵) یعنی: شراب
خالص.^۶
«التسنيم» (المطففين: ۲۵) یعنی (شرابی
است که از بالا برایشان فرومی ریزد) و از دیگر
نوشیدنی های بهشتیان برتر است.^۷

«خِتْمُهُ» یعنی: گل آن «مِسْكٌ» یعنی مشک
است (المطففين: ۲۶)^۸
«نَضَاحَتَانِ» (الرحمن: ۲۶) یعنی: دو چشمه
آب که آب از آن می جوشد.^۹

گفته می شود: «مَوْضُونَةٌ» (الواقعه: ۱۵) یعنی
بافته شده است و به همین معنی است که هَوْدَجٌ
شتر را گویند (زیرا آن را می بافند)^{۱۰}

«كَوَاعِبٌ» (النبا: ۳۳): نَوَاهِدٌ. الرَّحِيقُ: الخمرُ.
التَّسْنِيمُ: يَغْلُو شَرَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ. «خِتَامُهُ» طِينُهُ
«مِسْكٌ» (المطففين: ۲۶) «نَضَاحَتَانِ» (الرحمن: ۲۶):
فِيَاضَتَانِ.

يُقَالُ: «مَوْضُونَةٌ» (الواقعه: ۱۵): مَسْجُوجَةٌ، مِنْهُ
وَضِيئُ النَّاقَةِ. وَالْكَوْبُ: مَا لَا أُذُنَ لَهُ وَلَا عُرْوَةَ،
وَالْأَبَارِيقُ، ذَوَاتُ الْأَذَانِ وَالْعُرَى.

«عُرْبًا» (الواقعه: ۳۷): مُثْقَلَةٌ، وَاحِدُهَا عَرُوبٌ،
مِثْلُ صُبُورٍ وَصَبْرٍ، يُسَمَّىهَا أَهْلُ مَكَّةَ الْعَرَبِيَّةِ، وَأَهْلُ
الْمَدِينَةِ الْفَنَجَةَ، وَأَهْلُ الْعِرَاقِ الشُّكْلَةَ.

قَالَ مُجَاهِدٌ: «رَوْحٌ» (الواقعه: ۸۹): جَنَّةٌ وَرَحَاءٌ،
وَالرَّيْحَانُ الرَّزْقُ، وَالْمَنْضُودُ الْمَوْزُ. وَالْمَخْضُودُ الْمَوْقُرُ
حَمَلًا، وَيُقَالُ أَيْضًا: لَا شَوْكَ لَهُ، وَالْعُرْبُ: الْمُحِبَّاتُ
إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ.

يُقَالُ: «مَسْكَوبٌ» (الواقعه: ۳۲) جَارٌ. «وَقُرْشٌ»
مَرْقُوعَةٌ (الواقعه: ۳۴) بَعْضُهَا قَرَقٌ بَعْضٌ. «لَغَوًا»
بِاطِلًا «تَأْيِمًا» (الواقعه: ۲۵) كَذِبًا. «أَفْسَانٌ» (الرحمن:
۴۸): أَغْصَانٌ. «وَجَسَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ» (الرحمن: ۵۴): مَا
يُجْتَنَى قَرِيبٌ. «مُدَاهِمَاتَانِ» (الرحمن: ۶۴) سَوْدَاوَانِ مِنَ
الرِّيِّ.

۱- «قَطُوفُهَا دَانِيَةٌ» یعنی: میوه آن قریب الحوصول است.

۲- «مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَاكِ» یعنی: تکیه کنان بر تختها.

۱- «وَقَلَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» یعنی: و رسانید ایشان را تازگی و خوشحالی.

۲- «عَيْنَا فِيهَا تَسْمَى سَلْسَبِيلًا» یعنی: چشمه ای است در بهشت که نام آن سَلْسَبِيل است.

۳- «لَا فِيهَا عَوَلٌ وَوَلَاهُمْ عَنْهَا يُزْفُونٌ» یعنی: نه در آن شراب تیهکاری باشد و نه ایشان از آن شراب مست کرده شوند.

۴- «وَوَكَاسًا دِهَاقًا» یعنی: پیاله شراب پر کرده شده.

۵- «وَوَكَاعِبَ آتْرَابًا» و زنان دوشیره هم عمر یا یکدیگر.

۶- «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتومٍ» یعنی نوشانیده شود ایشان را از شراب خالص.

۷- «وَمِزَاجُهُ مِنَ التَّسْنِيمِ» یعنی: و آمیختگی آن از آب تسنیم باشد.

۸- «خِتَامُهُ مِسْكٌ» یعنی: سر به مهر. به جای موم مهر آن مُسْكٌ باشد.

۹- «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَاحَتَانِ» یعنی: در آن دو پستان، دو چشمه جوشنده باشد.

۱۰- «عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ» یعنی: بر تختهای زر بافت نشسته باشند.

«وَالْكُوبُ» (الواقعه: ۱۸) جمع آن - اکواب - است: یعنی ظروفی که گوش و دسته دارند^۱
 «عُرْبًا» (الواقعه: ۳۷) به ضمتین، مفرد آن -
 عُرُوب - است، یعنی زنی که شوهرش او را
 دوست می‌دارد. مانند، صَبُور و صَبْرٌ. مردم مکه
 آن را -الْعَرَبِ، و مردم مدینه - الِغَنَجِ و مردم
 عراق - الشَّكَلَه می‌نامند^۲.

و مُجَاهِدٌ گفته است: «رَوْحٌ» (الواقعه: ۸۹)
 یعنی: بهشت و فراخی نعمت.^۳

«وَالرَّيْحَانُ» (الواقعه: ۸۹) یعنی: روزی
 بهشتیان^۴.

«وَالْمَنْضُودُ» (الواقعه: ۲۹) یعنی: درخت موز
 (کیله).^۵

«وَالْمَخْضُودُ» (الواقعه: ۲۸) یعنی: گرانباری
 درخت (نظر به کثرت میوه که شاخه‌ها را دوتا
 می‌کند، و درخت بی‌خار را نیز گویند).^۶

«وَالْعُرْبُ» (الواقعه: ۳۷) یعنی: زنانی که
 دوستدار شوهران‌اند.^۷

و گفته می‌شود: «مَسْكُوبٌ» (الواقعه: ۳۱)
 یعنی: آب روان، سیرابی.^۸

«وَأَفْرُشٌ مَرْفُوعَةٌ» (الواقعه: ۳۴) یعنی: یکی
 بر دیگر گسترده شد.

«لَعَوًا» (الواقعه: ۲۵) یعنی: بیهوده. «تَأْتِيْمًا»
 (الواقعه: ۲۵) یعنی: دروغ.^۹

۱- «بِالْكُوبِ وَ الْبَارِيقِ وَ كَاسٍ مِنْ مَمِينٍ» با آبخوره‌ها و ابریقیها و بیاله‌ها از شراب جاری.

۲- «عُرْبًا أْتْرَابًا» یعنی: محبوب شونده نزدیک شوهران، هم‌عمر.

۳- ۱۲ و ۱۳: «فَرُوحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّتْ نَعِيمٌ» پس او راست آسایش و آسانی زندگی و روزی و بوی خوش و بهشت ناز و شادی.

۴- «وَ طَلْحٌ مَنْضُودٌ» و درخت موز که میوه آن درهم نشسته و روی هم چیده است.

۵- «فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ» در درختستانی پربار، خار از میوه آن چیده.

۶- «عُرْبًا أْتْرَابًا» شوهر دوستان هم بالا و هم قد و هم‌سال.

۷- «وَمَا مَسْكُوبٌ» و آبی بر زمین روان و خوش بو و گوارا.

۸- «وَأَفْرُشٌ مَرْفُوعَةٌ» و فرشهای بلند و گسترده (خوابگاه‌ها) - یا - زنان زیبا روی آراسته.

۹- «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعَوًا وَلَا تَأْتِيْمًا» در آن جا نابکار و سخنی بیهوده نشنوند.

«أَفْتَانٌ» (الرحمن: ۴۸) یعنی: شاخه‌های بسیار درهم و گوناگون.^۱
 «وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» (الرَّحْمَن: ۵۴) یعنی: آنچه از نزدیک چیده شود از درختان آن.^۲
 «مُدَّهَا مَتَّانٌ» (الرحمن: ۶۴) یعنی: آن دو بهشت از فرط سیرابی، سبز رنگ متمایل به سیاهی‌اند.^۳

۳۲۴۰ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما بمیرد، همانا نشستگاه وی بامداد و شبانگاه به وی نشان داده می‌شود. اگر در زمره بهشتیان باشد، نشستگاه اهل بهشت و اگر در زمره دوزخیان باشد، نشستگاه اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود.

۳۲۴۱ - از عمران بن حصین (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از بهشت اطلاع یافتم و دیدم که بستر اهل آن فقراً بودند و از دوزخ اطلاع یافتم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.»

۳۲۴۲ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: در حالی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) بودیم، ناگاه فرمود: «در حالی که در خواب بودم، خودم را در بهشت دیدم، و زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌کند. به او گفتم: این قصر از کدام کس است؟ گفتند:

۳۲۴۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ، فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنَ أَهْلِ النَّارِ، فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ.» [راجع: ۱۳۷۹].

۳۲۴۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ.» [الطبر: ۵۱۹۸، ۶۴۴۹، ۶۵۴۶، أخرجه مسلم: ۲۷۳۸، مختصراً].

۳۲۴۲ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَقِيلٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَيَّ جَانِبَ قَصْرِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرِ؟

۱- «ذَوَاتَا أَفْتَانٍ» آن دو بهشت پردرخت و پرشاخه‌های گوناگون پر از نعمتها و شادیهها است.

۲- «مُنْكَثِبِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَانِيهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ وَجَنَاتِ الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» درحالی که بر فرشهایی تکیه دارند (خفته‌اند) که آستر آن از حریر ضخیم باشد و میوه آن دو بوستان نزدیک چینه‌نگان است.

۳- «مُدَّهَا مَتَّانٌ» آن دو بوستان، سخت سبز پررنگ و ژرف و پردرخت هستند.

۴- این حدیث به وجوهی چند تفسیر شده است و در موردی گفته شده: می‌تواند این کشف آن حضرت از ابتدای حال اهل بهشت و دوزخ بوده باشد. مراد از موافقت حدیث به ترجمه باب آن است که بهشت موجود است نه این که بعداً آفریده می‌شود.

از عمر بن خطاب است. غیرت عمر را به یاد آوردم و پشت گردانیدم و برگشتم».

عمر گریست و گفت: آیا بر تو رشک می‌برم یا رسول‌الله.

۳۲۴۳ - از عبدالله بن قیس اشعری روایت است که پدر وی (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «خیمه‌ای (در بهشت) بسان مروارید میان خالی است، و درازی آن به سوی آسمان سی میل است. در هر کنج آن برای مسلمانان اهلی (همسری) است که دیگران آنها را دیده نمی‌توانند».

ابوعبدالصمد، و حارث بن عبید از ابوعمران روایت کرده‌اند که گفته است: شصت میل است (یعنی طول خیمه بهشت به سوی آسمان).

۳۲۴۴ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «خداوند فرموده است: برای بندگان صالح خویش چیزی مهیا کرده‌ام که نه چشم آن را دیده و نه گوش شنیده و نه در دل کسی خطور کرده است» پس بخوانید اگر می‌خواهید: «هیچ کس نداند چه چیز برای ایشان پنهان داشته شده از خنکی چشم (خوشیهای بهشت) [به پاداش آن چه می‌کردند]» (السجده: ۱۷)!

۳۲۴۵ - از همّام بن منبّه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) که رسول خدا (صلی‌الله علیه و سلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌گردند، صورت ایشان چون صورت ماه شب چهارده (درخشنده) است. ایشان در آنجا آب دهان و آب بینی نمی‌افکنند و قضای حاجت نمی‌کنند.

فَقَالُوا: لَمُمْرَبْنِ الْخَطَّابِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ. [انظر: ۳۲۶۸، ۵۲۲۷، ۷۰۲۳، ۷۰۲۵. أخرجه مسلم: ۲۳۹۵.]

۳۲۴۳ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُمَرَ بْنَ الْجَوْنِيِّ يَحَدِّثُ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْمَةُ دُرَّةٌ مُجَوَّفَةٌ، طَوْلُهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثُونَ مَيْلًا، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا لِلْمُؤْمِنِ أَهْلٌ لَا يَرَاهُمْ الْآخَرُونَ». قَالَ أَبُو عَبْدِ الصَّمَدِ وَالْحَارِثُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ أَبِي عُمَرَ: «سِتُونَ مَيْلًا». [انظر: ۴۸۷۹، أخرجه مسلم: ۲۸۳۸.]

۳۲۴۴ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُقْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ: مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». فَأَقْرَبُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. [انظر: ۴۷۷۹، ۴۷۸۰، ۴۷۴۹۸. أخرجه مسلم: ۲۸۲۴.]

۳۲۴۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنْبَهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ رُمْرَةٍ تَلَجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلَا يَمْتَخِطُونَ وَلَا يَتَغَوَّطُونَ، أَنْبَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَثْوَى،

۱- این حدیث قدسی است. زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) از خداوند (ج) نقل قول کرده است.

ظروف ایشان از طلا و شانه‌هایشان (که با آن شانه کنند) از طلا و نقره است. در مجمرهایشان عود است، و بوی عرق‌شان بوی مشک است، و برای هر یکشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود. اختلاف و کینه‌توزی در میانشان نیست، دل‌هایشان یکی است و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند.

۳۲۴۶ - از اَعْرَج از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که داخل بهشت می‌شوند بر صورت ماه شب چهارده‌اند، و گروهی که پس از ایشان می‌آیند همچون ستاره درخشانند. دل‌هایشان همچون دل مردی واحد است، نه اختلاف است میانشان و نه کینه‌توزی، برای هر مرد ایشان دو زن است که مغز استخوان ساقهایشان از فرط لطافت و زیبایی از پس گوشت دیده می‌شود و خداوند را صبح و شام به پاکی یاد می‌کنند. بیمار نمی‌شوند و آب بینی نمی‌افکنند و آب دهن نمی‌افکنند. ظروفشان از طلا و نقره است و شانه‌هایشان از طلا است و با آله مجمرهای خویش را برافروزند.

- ابوالیمان گفته است - یعنی با عود - و بوی عرقشان مشک است».

و مُجَاهِد گفته است: کلمه - الْأَبْكَارُ - (که در حدیث آمده) اول صبح است، و کلمه - وَالْعَشِيُّ - از زمان مایل شدن آفتاب تا هنگام غروب است.

۳۲۴۷ - از سَهْل بن سَعْد (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا

وَرَشْحُهُمُ الْمَسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، يُرَى مَخُ سَوْقَهُمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ، يَسْبَحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا». [انظر: ۳۲۴۶، ۳۲۵۴، ۳۲۲۷. أخرجه مسلم: ۲۸۳۴.]

۳۲۴۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى إِيْرِهِمْ كَأَشَدُّ كَوْكَبِ إِصْنَاءَةٍ، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مَخُ سَوْقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يَسْبَحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا، لَا يَسْقَمُونَ، وَلَا يَمْتَخِطُونَ، وَلَا يَبْصُقُونَ، أَنِيْهِمْ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، وَأَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَوَقُودُ مَجَامِرِهِمُ الْأَلْوَةُ» - قَالَ أَبُو الْيَمَانِ: يَعْنِي الْعُودَ - وَرَشْحُهُمُ الْمَسْكُ».

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْإِبْكَارُ: أَوَّلُ الْفَجْرِ، وَالْعَشِيُّ: مَيْلُ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ - أَرَاهُ - تَقْرُبَ. [راجع: ۳۲۴۵. أخرجه مسلم: ۲۸۳۴.]

۳۲۴۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ، حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سَلِيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ

هفتاد هزار - یا - هفتصد هزار نفر از امت من به بهشت داخل می‌شوند، گروه اول داخل نمی‌شوند تا گروه دوم داخل شوند^۱ و روی‌های ایشان به صورت ماه شب چهارده است.

۳۲۴۸ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جبهه ابریشمی (پوشاک روی لباس) اهدا شد، و آن حضرت از پوشاک ابریشمی منع می‌کرد و مردم از لطافت آن در شگفت شدند. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت از این نیکوتر است.»

۳۲۴۹ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: برای رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) جامه ابریشمی آورده شد. مردم از لطافت و زیبایی آن در شگفت شدند. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت، از این بهتر است.»

۳۲۵۰ - از سهل بن سعد ساعدی روایت است که گفته: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «موضعی به اندازه جای یک تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در آن است.»

۳۲۵۱ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا در بهشت درختی است که اگر سوارکاری در سایه آن صد سال سیر کند، مسافت آن را پیموده نمی‌تواند.»

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ، لَا يَدْخُلُ أَوْلَهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وَجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ».

[انظر: ۶۵۴، ۶۵۵. أخرجه مسلم: ۲۱۹].

۳۲۴۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ: أَهْدَى لِلنَّبِيِّ ﷺ جِبَّةً سُنْدُسٌ، وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَأَلَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَمَتَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». [راجع: ۲۶۱۵. أخرجه مسلم: ۲۴۶۹].

۳۲۴۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سَقِيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَى رَسُولُ اللهِ ﷺ بَتُوبٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَجَعَلُوا يَعْجَبُونَ مِنْ حُسْنِهِ وَكَيْفِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «لَمَتَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا».

[انظر: ۳۸۰۲، ۵۸۳۶، ۶۶۴۰. أخرجه مسلم: ۲۴۶۸].

۳۲۵۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ، حَدَّثَنَا سَقِيَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مَوْضِعٌ سَوَاطِئُ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ۲۷۹۴. أخرجه مسلم: ۱۸۸۱ بقطة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۵۱ - حَدَّثَنَا رُوْحُ بْنُ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجْرَةً، يَسِيرُ الرَّأَكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا».

۱- یعنی همزمان داخل بهشت می‌شوند.

۳۲۵۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانما در بهشت درختی است که سوارکاری در سایه آن صد سال سیر می کند، و بخوانید اگر می خواهید: - در سایه دراز-» (الواقعه: ۳۰).

۳۲۵۳ - (به سند حدیث فوق، آن حضرت فرمود):

«موضعی به مقدار جای کمان هر یک از شما در بهشت، بهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع یا غروب کرده است.»

۳۲۵۴ - از عبدالرحمن بن ابی عمره روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می شوند بر صورت ماه شب چهارده اند. و کسانی که در پی ایشان وارد شوند.

چون نیکوترین ستاره روشن و درخشان آسمان می باشند. دلپایشان همچون دل مردی واحد است. نه کینه تیزی است در میانشان و نه حسادت. برای هر یک از ایشان دو زن است از حورانی که دارای چشمان سیاه و گشاده اند، و مغز ساقهایشان از ورای استخوان و گوشت دیده می شود.»

۳۲۵۵ - از براء (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: چون ابراهیم (پسر آن حضرت) مُرد، آن حضرت فرمود: «همانا او را در بهشت شیر دهنده ای است.»

۳۲۵۶ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهشتیان خواهند دید ایوان نشینانی را که برتر

۳۲۵۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هَلَالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجْرَةً، يَسِيرُ الرَّكَّابُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ، وَأَقْرَبُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَوَظَلٌّ مَمْدُودٌ﴾ [انظر: ۴۸۸۱. أخرجه مسلم: ۲۸۲۶ مختصراً].

۳۲۵۳ - «وَأَلْقَابٌ قُورَسٌ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ تَغْرُبُ». [راجع: ۲۷۹۳. أخرجه مسلم: ۱۸۸۲، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۵۴ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ هَلَالٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَالَّذِينَ عَلَى آثَارِهِمْ كَأَحْسَنِ كَوْكَبِ دُرِّي فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، فَلَوْبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لَا تَبَاغُضُ بَيْنَهُمْ وَلَا تَحَاسَدُ، لِكُلِّ أَمْرٍ زَوْجَتَانِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، يُرَى مَخُّ سَوْفِهِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْعَظْمِ وَاللَّحْمِ». [أخرجه مسلم: ۲۸۳۴].

۳۲۵۵ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ أَخْبَرَنِي قَالَ: سَمِعْتُ الْبِرَاءَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». [راجع: ۱۲۸۲].

۳۲۵۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ،

از ایشان‌اند، چنان‌که ستاره درخشان را در افق آسمان می‌بینند که به سوی مشرق یا مغرب است، و این به خاطر اختلاف درجات میان بهشتیان است». گفتند: یا رسول‌الله، آن ایوانها، همان منازل پیامبران‌اند که به جز ایشان کسی بدان جایگاه نمی‌رسد.

آن حضرت فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جان من در ید قدرت (قبضه) اوست که مردانی که به خدا ایمان آورده‌اند و پیامبران را تصدیق کرده‌اند (نیز بدان جایگاه می‌رسند)».

باب ۹: صفت دروازه‌های بهشت

و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «کسی که دو چیز را در راه خدا خرج کند از دروازه بهشت فراخوانده می‌شود. در این مورد، عبادۀ از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) روایت کرده است.

۳۲۵۷ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد (رضی‌الله‌عنه) از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) روایت کرده که فرمود: «در بهشت هشت دروازه است، و در آن دروازه‌ای است که - رِیَّان - نامیده می‌شود و به جز روزه‌داران کسی از آن وارد نمی‌شود».

باب ۱۰: صفت دوزخ، و آن آفریده شده است^۱

«عَسَاقًا» (النَّبَأ: ۲۵) یعنی چروک و زرداب (که از دوزخیان جاری شود)^۲.
گفته می‌شود: عَسَقَتْ عَيْنُهُ - یعنی: چشم او چرک کرد. وَيَغْتَسِقُ الْجُرْحُ یعنی: و از زخم

۱- مقصود بیان حال دوزخ و اهل آن است که آفریده شده است، برخلاف قول جمعی که می‌گویند در قیامت آفریده می‌شود. و مشکلات آیات را امام بخاری در رابطه به دوزخ تفسیر می‌کند.

۲- «لَا حَمِيمًا وَغَسَاقًا» مگر آب گرم و خون و چرک را.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعَرْفِ مِنْ قَوْعِهِمْ، كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ الْعَابِرَ فِي الْأَفْقِ، مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ، لَتَفَاضِلَ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَلْبَغُهَا غَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رَجَالَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». [انظر: ۴۶۵۵۶. أخرجه مسلم: ۲۸۳۱].

۹- باب: صفة أبواب الجنة

وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «مَنْ أَنْفَقَ رَوْحِينَ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ»، فِيهِ عِبَادَةٌ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم.

۳۲۵۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرَّةٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّفٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابٍ، فِيهَا بَابٌ يُسَمَّى الرَّيَّانَ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ». [أخرجه مسلم: ۱۱۵۲ مطولاً بدون ذكر ثمانية أبواب].

۱۰- باب: صفة النار

وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

«عَسَاقًا» [النبا: ۲۵]: يُقَالُ: عَسَقَتْ عَيْنُهُ وَيَغْتَسِقُ الْجُرْحُ، وَكَانَ الْعَسَاقُ وَالْعَسَقُ وَاحِدًا. «غَسَلِينَ» [الحاقة: ۳۶]: كُلُّ شَيْءٍ غَسَلْتَهُ فَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ

او چرک می‌ریزد. لفظ غَسَاق و غَسَق به یک معنی است.

«غَسَلَيْنُ» (الحاقه: ۳۶) (یعنی چرک و خون) هر چیزی را که بشویی و از آن چیزی بیرون آید همان غَسَلین - است. بر وزن - فَعَلین. که از لفظ - غَسَل - یعنی شستن گرفته شده. یعنی شستن زخم و جراحت پشت حیوان.^۱

و عِرْكَمَه گفته است: «حَصَبُ جَهَنَّمَ» (الانبياء: ۹۸) به معنی - حَطَب - است در زبان حبشی، یعنی هیزم.^۲

غیر از عِرْكَمَه گفته است: «حاصِباً» (الاسراء: ۶۸) به معنی باد تند است. و حاصِبُ چیزی است که باد آن را می‌اندازد^۳ و «حَصَبُ جَهَنَّمَ» از آن مأخوذ است، یعنی آنچه به دوزخ انداخته شود - حَصَب - آن است یعنی هیزم آن.

و گفته می‌شود: «حَصَبُ فِي الْأَرْضِ» - در این جا به معنی رفتن است یعنی بر زمین رفت. و الْحَصَبُ - مشتق است از - حَصَبَاءُ - یعنی سنگریزه.

«صَدِيدٌ» (ابراهیم: ۱۶) به معنی زرداب و خون است^۴ «حَبِثٌ» (الاسراء: ۹۷) به معنی فرو نشستن آتش است.^۵

«تُورُونَ» (الواقعه: ۷۱) به معنی بیرون آوردن است^۶ و مأخوذ است از - أُورِيْتُ: یعنی

غَسَلَيْنُ، فَعَلَيْنُ مِنَ الْغَسْلِ مِنَ الْجُرْحِ وَالذَّبْرِ.

وَقَالَ عِرْكَمَهُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الانبياء: ۹۸]:

حَطَبٌ بِالْحَبَشِيَّةِ. وَقَالَ غَيْرُهُ ﴿حَاصِبًا﴾ [الاسراء: ۶۸]: الرِّيحُ الْعَاصِفُ، وَالْحَاصِبُ مَا تَرْمِي بِهِ الرِّيحُ، وَمِنْهُ ﴿حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ يُرْمَى بِهِ فِي جَهَنَّمَ هُمْ حَصَبُهَا، وَيُقَالُ: حَصَبَ فِي الْأَرْضِ دَهَبٌ، وَالْحَصَبُ مُشْتَقٌّ مِنْ حَصَبَاءِ الْحَجَّارَةِ.

﴿صَدِيدٌ﴾ [ابراهیم: ۱۶]: قَيْحٌ وَدَمٌ. ﴿حَبِثٌ﴾

[الاسراء: ۹۷]: طَفَّتَتْ. ﴿تُورُونَ﴾ [الواقعه: ۷۱]:

تَسْتَخْرِجُونَ، أُورِيْتُ: أُوقِدْتُ. ﴿لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الواقعه: ۷۲]: لِلْمُسَافِرِينَ، وَالْقِي: الْقَفْرُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿صَرَاطُ الْجَحِيمِ﴾ [الصافات: ۲۳]:

سَوَاءُ الْجَحِيمِ وَوَسَطُ الْجَحِيمِ. ﴿لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴾

[الصافات: ۶۷]: يُخَلِّطُ طَعَامَهُمْ وَيَسَاطُ بِالْحَمِيمِ. ﴿زَفِيرٌ

وَشَهيقٌ﴾ [هود: ۱۰۶]: صَوْتُ شَدِيدٍ وَصَوْتُ ضَعِيفٍ.

﴿وَرْدًا﴾ [مریم: ۸۶]: عَطَاشًا. ﴿غَيًّا﴾ [مریم: ۸۶]:

خُسْرَانًا.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يُسْجَرُونَ﴾ [غافر: ۷۲]: تُوقَدُ

بِهِمُ النَّارُ. ﴿وَنُحَاسٌ﴾ [الرحمن: ۳۵]: الصُّفْرُ، يُصَبُّ

عَلَى رُؤُوسِهِمْ. يُقَالُ: ﴿ذُوقُوا﴾ [الحج: ۲۲]: بَاشِرُوا

وَجَرَبُوا، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ ذُوقِ الْقَمِ. ﴿مَارِجٌ﴾ [الرحمن:

۱۵]: خَالِصٌ مِنَ النَّارِ، مَرَجَ الْأَمِيرُ رَعِيَّتَهُ إِذَا خَلَاهُمْ

يَعْدُو بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، ﴿مَرِيحٌ﴾ [ق: ۵]: مَلْتَبِيسٌ،

مَرَجَ أَمْرُ النَّاسِ اخْتَلَطَ. ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ [الرحمن: ۱۹]:

۱- «و نیست «این شخص را» هیچ طعامی مگر از چرک و خون.

۲- «انکم و ما تئیدون» من دُونَ الله حَصَبُ جَهَنَّمَ» هر آینه شما و آنچه می‌پرستید به جز خدا یعنی بتان آتش‌انگیز دوزخ باشید.

۳- «فَأَمِئْتُمْ أَنْ يُخَسِفَ بَكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» آیا ایمن شده‌اید از آن که فرو برد شما را به جانبی از خشکی یا بفرستد بر شما باد تندی که سنگریزه افکند.

۴- «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُشَقِي مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ» بیش روی او دوزخ است و نوشانیده شود از آب زرداب (یعنی چرک و خون دوزخیان).

۵- «كَلِمًا حَبِثًا زَنْدَنَهُمْ سَعِيرًا» هر گاه فرو نشیند، بیفزاییم بر ایشان آتش را.

۶- «أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ» آیا پس دیدید آن آتش را که روشن می‌کنید از میان شاخ درخت برمی‌آید.

مَرَجَتْ دَابَّتَكَ تَرَكَهَا.

برافروختم.

«لِلْمُقْوِينَ» (الواقعه: ۷۳) یعنی برای مسافران^۱

و لفظ - الْقِي - به معنی زمین خالی است (و مقوی، اسم فاعل است از - اقوی که از قی، مأخوذ است. یعنی فرود آمد و منزل کرد به زمین خالی) و ابن عباس گفته است: «صِرَاطُ الْجَحِيمِ» (الصفات: ۲۳)^۲ به معنی همواری دوزخ و وسط دوزخ است.

«لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ» (الصفات: ۶۷) یعنی خلط و آمیخته می‌شود، طعام‌شان با آب گرم^۳.
«زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ» (هود: ۱۰۶) یعنی: فریاد سخت و آواز پست^۴.

«وردًا» (مریم: ۸۶) یعنی تشنگان^۵.

«غَيًّا» مریم: ۵۹ به معنی زیانکاری است^۶.

و مُجَاهِدٌ گفته است: «يُسَجَّرُونَ» (غافر: ۷۲) یعنی: بر دوزخیان آتش افروخته می‌شود^۷.

«و نُحَاسٌ» (الرحمن: ۳۵) یعنی: فلز روی گداخته، که بر سر دوزخیان ریخته می‌شود^۸.

«ذُوقُوا» (الحج: ۲۲) یعنی: دریابید و بیازمایید و به معنی چشیدن در دهان نیست (بلکه احساس آن در تمام بدن است)^۹.

«مَرَجَ الْأَمِيرَ رَعِيَّتَهُ» - یعنی مردم را به حال فساد گذاشت، وقتی که امیر بگذارد مردم

۱- «تَخُنْ جَمَلْنَاهَا تَذَكْرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ» ما ساختم آن درخت را برای پند و منفعت برای مسافران.

۲- «مِنْ دُونَ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ» به جز خدا، پس دلالت کنید ایشان را به سوی راه دوزخ.

۳- «ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهِمْ لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ» پس هر آینه ایشان را بر آن طعام آمیختنی باشد از آب گرم.

۴- «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ» اما آنان که بدبخت شدند پس در آتش باشند آن‌جا ناله سخت و فریاد زار.

۵- «وَ نَسُوقَ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» و روان کنیم گنهکاران را به سوی دوزخ تشنگان.

۶- «... فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» پس خواهند یافت جزای گمراهی را.

۷- «فِي الْجَحِيمِ. ثُمَّ فِي النَّارِ يُسَجَّرُونَ» در آب گرم. باز در آتش تافته شوند.

۸- «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْابٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» فرستاده خواهد شد بر شما شعله‌ای از آتش و دود نیز. پس مقابله نتوانید کرد.

۹- «... وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» و بچشید عذاب سوختن را.

بر یکدیگر ستم کنند.

«مَرِيحٍ» (ق: ۵) یعنی درهم و برهم. مَرَجَ أَمْرُ
الناس. یعنی کار مردم درهم و برهم شد.^۱
«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» (الرحمن: ۱۹) یعنی گذاشتن.
وقتی حیوان خود را بگذاری که بچرد.^۲

۳۲۵۸ - از زید بن وهب روایت است که
ابوذر (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در
سفری (به مؤذن) فرمود: «بگذار تا هوا سرد
شود» تا آن که سایه بازگشت، یعنی سایه تپه‌ها
ظاهر گشت. و سپس فرمود:
«نماز (پیشین) را در سردی هوا بگذارید،
همانا شدت گرمی از اثر جوشش دوزخ
است.»

۳۲۵۹ - از ابوسعید (رضی الله عنه) روایت است که
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:
«نماز (پیشین را) در سردی هوا بگذارید،
همانا شدت گرمی از شدت حرارت و جوشش
دوزخ است.»

۳۲۶۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است
که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آتش
دوزخ به پروردگار خود شکایت کرد و گفت:
پروردگارا، برخی از اجزای من برخی دیگر را
خورد، خداوند آن را به دو نفس کشیدن اجازه
داد. نفسی در زمستان و نفسی در تابستان. پس
شدیدترین گرمی و شدیدترین سردی را که
درمی‌یابید، از آن سبب است.»

۳۲۶۱ - از ابو جَمْرَةَ الصُّبَعِيِّ روایت است که
گفت: با ابن عباس در مکه هم‌نشینی داشتم.

۳۲۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَهْجَرِ أَبِي
الْحَسَنِ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهَبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «أَبْرِدُوا». ثُمَّ
قَالَ: «أَبْرِدُوا». حَتَّى فَاءَ الْفَيْءِ، يَعْنِي لِلتَّلْوْلِ، ثُمَّ قَالَ:
«أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ».
[راجع: ۵۳۵. أخرجه مسلم: ۶۱۶.]

۳۲۵۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُقْيَانُ، عَنِ
الْأَعْمَشِ، عَنْ ذُكْوَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ
النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ
جَهَنَّمَ».
[راجع: ۵۳۸.]

۳۲۶۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ
قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا
هُرَيْرَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَكَّتِ النَّارُ
إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: رَبِّ أَكَلْتُ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذَنْ لَهَا
بِنَفْسِي: نَفْسٌ فِي الشِّتَاءِ وَنَفْسٌ فِي الصَّيْفِ، فَأَشَدُّ مَا
تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ، وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ».
[راجع: ۵۳۷. أخرجه مسلم: ۶۱۷.]

۳۲۶۱ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ،

۱- «وُ خَلِقَ الْجَانُ مِنَ مَرَجٍ مِنَ النَّارِ» و آفرید جن را از شعله آتش.

۲- «كُلُّ كَذْبًا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَ هُمْ فِيهِمْ فِي أَمْرِ مَرِيحٍ» بلکه به دروغ نسبت دادند سخن راست را وقتی که بیامد بدیشان، پس ایشان در کاری شوریدند.

۳- «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گذاشت دو دربار را تا به هم جمع شوند.

سپس عارضه تب، مرا گرفت. وی گفت: خود را با آب زمزم سرد بساز، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «تب از شدت فوران و حرارت دوزخ است، پس آن را با آب سرد بسازید، - یا چنین فرمود - با آب زمزم».

۳۲۶۲ - از رافع بن خدیج روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «عارضه تب از جوشش دوزخ است، پس خود را با آب، سرد بسازید».

۳۲۶۳ - از عروه، از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عارضه تب از شدت حرارت دوزخ است. پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۴ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عارضه تب از شدت حرارت دوزخ است، پس خود را با آب سرد بسازید».

۳۲۶۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «آتش شما جزئی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است». گفته شد: یا رسول الله. همین آتش بسنده است. فرمود: «شصت و نه جزء دیگر بر آن افزون شده است که هر جزء آن مانند این آتش است».

۳۲۶۶ - از صفوان بن یعلی روایت است که پدر وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر تلاوت می نمود. «و آواز دهند (دوزخیان) که ای مالک!».

حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضَّبْعِيِّ قَالَ: كُنْتُ أُجَالِسُ ابْنَ عَبَّاسٍ بِمَكَّةَ، فَأَخَذَتْنِي الْحُمَّى، فَقَالَ: أَبْرِدْهَا عَنْكَ بِمَاءِ زَمْزَمَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدْوَهَا بِالْمَاءِ، أَوْ قَالَ: بِمَاءِ زَمْزَمَ». شَكَ هَمَّامٌ.

۳۲۶۲- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ رِفَاعَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْحُمَّى مِنْ قُورِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدْوَهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۶. أخرجه مسلم: ۲۲۱۲].

۳۲۶۳- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدْوَهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۵. أخرجه مسلم: ۲۲۱۰].

۳۲۶۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ قَيْحِ جَهَنَّمَ، فَأَبْرِدْوَهَا بِالْمَاءِ». [انظر: ۵۷۲۳. أخرجه مسلم: ۲۲۰۹].

۳۲۶۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَارِكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ كَانَتْ لِكَافِيَةٍ، قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَ بَيِّنَةٌ وَسِتِينَ جُزْءًا، كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». [أخرجه مسلم: ۲۸۴۳].

۳۲۶۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ، عَنْ عَمْرُو: سَمِعَ عَطَاءَ يُخْبِرُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَى الْمَنْبَرِ: «وَتَادُوا يَا مَالِكُ». [راجع: ۳۲۳۰. أخرجه مسلم: ۸۷۱].

۳۲۶۷ - از سُفیان، از اَعْمَش روایت است که ابووائل گفت: به اَسامه گفته شد: اگر نزد وی (یعنی عثمان) بر وی و با او سخن بزنی (مشوره بدهی) ^۱. اَسامه گفت: گمان می‌کنید با او سخن نمی‌زنم (و مشوره نمی‌دهم) آیا (آنچه او را می‌گویم) شما را بشنوانم. البته من با وی پنهانی سخن می‌گویم، بدون آن که دری (از فتنه) بگشایم و نمی‌خواهم نخستین کسی باشم که این در را بگشاید. و بر مردی که بر من امیر است. نمی‌گویم: وی بهترین مردم است، بعد از آنچه از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام. گفتند از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) چه شنیده‌ای: گفت: شنیده‌ام که می‌فرمود: «در روز قیامت مردی آورده می‌شود و به دوزخ افکنده می‌شود و به زودی روده‌های وی در آتش بیرون می‌افتد. وی گرداگرد روده‌های خود می‌گردد، همچون خری که به دور آسیا می‌گردد. دوزخیان بر وی گرد می‌آیند و می‌گویند: ای فلان، تو را چه پیش آمده است؟ آیا تو نبودی که ما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کردی؟ وی می‌گوید: من شما را امر به معروف می‌کردم و خود بدان عمل نمی‌کردم و نهی از منکر می‌کردم و خود بدان عمل می‌کردم.

این حدیث را عُنْدَر، از شُعْبَه از اَعْمَش نیز روایت کرده است.

۳۲۶۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: قِيلَ لِأَسَامَةَ: لَوْ أَتَيْتَ فُلَانًا فَكَلَّمْتَهُ، قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُرَوْنَ أَنِّي لَا أَكَلِمُهُ إِلَّا أَسْمَعُكُمْ، إِنِّي أَكَلِمُهُ فِي السَّرِّ، دُونَ أَنْ أَتِفِحَ بَابًا لَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ قَتَحَهُ، وَلَا أَقُولُ لِرَجُلٍ أَنْ كَانَ عَلَيَّ أَمِيرًا: إِنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ، بَعْدَ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالُوا: وَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيُّ فُلَانٍ مَا شَأْنُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ أُمِرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ».

رَوَاهُ عُنْدَرٌ، عَنِ شُعْبَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ. [انظر: ۷۰۹۸. أخرجه مسلم: ۲۹۸۹].

۱۱- باب: صِفَةُ إِبْلِيسَ وَجَنُودِهِ

باب ۱۱: صِفَتِ شَيْطَانٍ وَ لَشْكِرِ وَى
و مُجَاهِدٍ كَفْتَهَ اسْت: «يَقْدُفُونَ» (الصفات):

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿يَقْدُفُونَ﴾ [الصفات: ۸]: يَرْمُونَ.

۱- این زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی‌الله عنه) شوریده و بر قتل وی مصمم بودند.

﴿دُحُورًا﴾ [الصافات: ۹]: مَطْرُودِينَ. ﴿وَاصِبًا﴾ [الصافات: ۹]: دَائِمًا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مَدْحُورًا﴾ [الأعراف: ۱۸]: مَطْرُودًا. يُقَالُ: ﴿مَرِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۷]: مُتَمَرِّدًا. بَنَكُهُ قَطْعُهُ. ﴿وَاسْتَفْرَزَ﴾ اسْتَخَفَّ، ﴿بِخَيْلِكَ﴾ [الاسراء: ۶۴]: الْفُرْسَانُ، وَالرَّجُلُ الرَّجَالَةُ، وَأَحَدُهَا رَاجِلٌ، مِثْلُ صَاحِبٍ وَصَحْبٍ وَتَاجِرٍ وَتَجْرٍ. ﴿لَا حَتِّكَنَّ﴾ [الاسراء: ۶۲]: لِاسْتَأْصِلَنَّ. ﴿قَرِينٌ﴾ [الزعرور: ۳۶]: شَيْطَانٌ.

۸) یعنی: انداخته می شود به سوی ایشان! ﴿دُحُورًا﴾ (الصافات: ۹) یعنی: رانده شدن. ﴿وَاصِبًا﴾ (الصافات: ۹) یعنی دائم^۱. ابن عباس گفته است: ﴿مَدْحُورًا﴾ (الأعراف: ۱۸) یعنی: رانده شده^۲. ۱۸) یعنی: متمرّد و سرکش^۳. گفته می شود: ﴿مَرِيدًا﴾ (النساء: ۱۱۷) یعنی: متمرّد و سرکش^۴. بَنَكُهُ «فَلْيَبْتِكُنَّ» (النساء: ۱۱۸) یعنی: برید آن راه.

﴿وَ اسْتَفْرَزَ﴾ (الاسراء: ۶۴) یعنی: سواران و الرَّجُلُ - در «تَجَلَّكَ» (الاسراء: ۶۴) یعنی بیادگان^۵ مفرد آن - رَاجِلٌ - است «لَا حَتِّكَنَّ» (الاسراء: ۶۲) یعنی: از بیخ برکنندن^۶. ﴿قَرِينٌ﴾ (الزخرف: ۳۶) یعنی: شیطان^۷.

۳۲۶۸- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَحَرِ النَّبِيُّ ﷺ.

وَقَالَ اللَّيْثُ: كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ: أَنَّهُ سَمِعَهُ وَوَعَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سَحَرِ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى كَانَ يُخِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا. ثُمَّ قَالَ: «أَشْعَرْتُ أَنْ اللَّهَ أَقْتَانِي فِيمَا فِيهِ شَفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَفَعَدَا أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي

و لَيْث گفته است: هِشَام به من نوشت: وی از پدر خود شنیده و به یاد گرفته که عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سحر کرده شد تا آن که خیال می کرد که کاری می کند و آن را نمی کرد (کرده راناکرده می پنداشت) تا آن که روزی دعا کرد و دعا کرد و سپس گفت: «آیا

عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَحَرِ النَّبِيُّ ﷺ، حَتَّى كَانَ يُخِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا. ثُمَّ قَالَ: «أَشْعَرْتُ أَنْ اللَّهَ أَقْتَانِي فِيمَا فِيهِ شَفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَفَعَدَا أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي

۱- این زمانی بود که مردم بر عثمان (رضی الله عنه) شوریده و بر قتل وی مصمم بودند.

۱- «لَا يَسْتَمْعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» مقصد آن که گوش نهند شیاطین به سوی ملاء اعلی و از هر جانب زده می شوند.

۲- «دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» به جهت راندن ایشان، و ایشان راست عذاب دایم.

۳- «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا» گفت: بیرون رو از آسمان نکوهیده رانده شده.

۴- «هِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَ أَنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» مشرکان نمی پرستند به جز خدا مگر بتانی را که به نام دختران مسمی کرده اند و نمی پرستند مگر شیطان دور رفته از حد را.

۵- «وَ لَا ضَلَّتُّهُمْ وَ لَا تَنَبَّهْتُمْ وَ لَا تُرَبِّمْتُمْ فَلْيَبْتِكُنَّ» آذَانِ الْإِنْتَامِ» و البته گمراه کنم ایشان را و البته در آرزوی باطل افکنم ایشان را و همانا بفرمایم ایشان را تا بشکافند گوش چهاربایان را.

۶- «وَ اسْتَفْرَزَ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أُجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» و از جا بجنبان هر کرا توانی از ایشان به آواز خود و آواز کن برایشان توسط سواران خود و بیادگان خود.

۸- «لَا حَتِّكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» البته از بیخ برکنم اولاد او را مگر اندکی.

دانستی که خداوند در آنچه شفای من است مرا آگاه گردانید. دو مرد نزد من آمدند: یکی از ایشان نزدیک سر من و دیگری نزدیک پای من نشست. سپس یکی به دیگری گفت: سبب مریضی این مرد چیست؟ گفت: سحر کرده شده است. گفت: کی او را سحر کرده است؟ گفت: لیبید بن اعصم. گفت: در چه چیز سحر کرده است؟ گفت: در شانه و موی که در شانه جمع می‌شود و در غلاف شکوفه درخت خرما می‌نرود. گفت: آن سحر در کجاست؟ گفت: در چاه ذروان».

سپس پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (به سوی چاه ذروان) برآمد و بعد بازگشت و هنگام بازگشت به عایشه گفت:

«درختان خرما (نزدیک آن چاه) چون سرهای دیوان می‌نمود». گفتیم: آیا (اشیای جادو شده را) بیرون آوردی؟

فرمود: «نی، اما، فقط خداوند مرا شفا داد و ترسیدم که بیرون آوردن آن بر مردم اثر بد بگذارد» سپس آن چاه پر کرده شد.

۳۲۶۹ - از سعید بن مسیب روایت است که از ابوهریره (رضی‌الله‌عنه) گفت: که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «شیطان بر عقب سر هر یک از شما که به خواب می‌روید سه گره می‌زند و بر جای هر گره‌ی که می‌زند (این افسون را می‌خواند) بخواب که شبی دراز در پیش داری. اگر وی بیدار شود و خدای را یاد کند، گره‌ی گشوده گردد، و چون وضو کند. گره‌ی دیگر گشوده شود و چون نماز بگذارد همه گره‌ها گشوده شوند و او شادمان و خوشدل

وَالْآخِرُ عِنْدَ رَبِّي، قَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ لَيْبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِيمَاذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ وَجُفٍ طَلَعَةَ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بَيْتِ ذُرْوَانَ، فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخَلَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ قَالَ: «لَا، أَمَا أَنَا فَقَدْ شَفَّانِي اللَّهُ، وَخَشِيتُ أَنْ يُبِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دَفَنْتُ الْبَيْتَ. [راجع: ۳۱۷۵. أخرجه مسلم: ۲۱۸۹.]

۳۲۶۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «يَعْقُدُ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ قَافِيَةَ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلَاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ مَكَانَهَا: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ قَارِقُدٌ، فَإِنْ اسْتَبَقَطَ فَذَكَرَ اللَّهُ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ كُلُّهَا، فَاصْبَحْ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلَّا أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسَلَانَ». [راجع: ۱۱۴۲. أخرجه مسلم: ۷۷۶.]

صبح می‌کند و در غیر آن با کسالت و کاهلی برمی‌خیزد».

۳۲۷۰ - از ابوائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مردی یاد شد که تمام شب می‌خوابد و (پس از طلوع آفتاب) صبح می‌کند. آن حضرت فرمود:

«وی مردی است که شیطان در گوشهای وی بول (ادرار) کرده است، یا گفت: در گوش وی».

۳۲۷۱ - از کُریب، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون یکی از شما به زن خود پیش شود و بگوید: بسم الله، بارالها، شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آنچه نصیب ما می‌کنی (از فرزند) دور بدار، به او فرزندی نصیب شود که شیطان نتواند به وی زیان رساند».

۳۲۷۲ - از عروه، از پدر وی روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وقتی که کناره قرص خورشید ظاهر شود، نماز (صبح) را ترک کنید تا آن که تمام قرص خورشید ظاهر شود، و چون کناره پایین قرص خورشید فرود می‌رود نماز را ترک کنید تا آن که تمام آن ناپدید شود».

۳۲۷۳ - (به سند حدیث فوق آن حضرت فرموده است): «نمازهای خویش را به وقت طلوع و غروب آفتاب برابر نسازید، همانا که آفتاب میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند».

۳۲۷۴ - از ابوسعید (خُدَری) (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر

۳۲۷۰ - حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَهُ حَتَّى أَصْبَحَ، قَالَ: «ذَلِكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانَ فِي أُذُنَيْهِ، أَوْ قَالَ: فِي أُذُنِهِ». [راجع: ۱۱۴۴. أخرجه مسلم: ۷۷۴.]

۳۲۷۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَمَا إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا آتَى أَهْلَهُ، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَرُزِقَا وَلَكَا لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ». [راجع: ۱۴۹. أخرجه مسلم: ۱۴۳۴.]

۳۲۷۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ قَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَبْرُرَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ قَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ». [راجع: ۵۸۳. أخرجه مسلم: ۸۲۹.]

۳۲۷۳ - «وَلَا تَحِينُوا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ، أَوْ الشَّيْطَانِ». لَا أُدْرِي أَيُّ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ. [أخرجه مسلم: ۸۲۸.]

۳۲۷۴ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا

چیزی از جلوی روی شما بگذرد و شما در حال نماز باشید، باید او را منع کند، و اگر قبول نکند باید او را منع کند و اگر باز قبول نکند با وی مقاتله کند؛ زیرا وی (همچون) شیطان است».

۳۲۷۵ - از محمدمدین سیرین روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) مرا برای نگهداری زکات (صدقه فطر) ماه رمضان گمارد. کسی نزد من آمد که غله صدقه را با هر دو دست برمی داشت. من او را گرفتم و گفتم: تو را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) می برم - راوی، حدیث را کامل بیان کرد - (بار سوم که آمد) وی گفت:

آن گاه که در بستر خواب خود قرار می گیری آیت الکرسی^۱ را بخوان سپس از جانب خدا، نگهداری از تو نگهداری می کند و شیطان تا صبح به تو نزدیک نمی شود.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «وی به تو راست گفته است و او خود دروغگوی است، و او شیطان بوده است».

۳۲۷۶ - از عروه بن زبیر، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان نزد هر یک از شما می آید و می گوید: این را کی آفریده، و آن را کی آفریده است؛ تا آن که می گوید: پروردگار تو را کی آفریده است؟ پس اگر چنین وسوسه ای را پدید بیاورد، به خداوند پناه جوید و از آن وسوسه بازمانید».

يُونُسُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا مَرَّ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدِكُمْ شَيْءٌ، وَهُوَ يُصَلِّي، فَلْيَمْنَعَهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَمْنَعَهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيَقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۵۰۹. أخرجه مسلم: ۵۰۵.]

۳۲۷۵ - وَقَالَ عَثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: وَكَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٌ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَقَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَأَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَقْرُبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، ذَاكَ شَيْطَانٌ». [راجع: ۲۳۱۱.]

۳۲۷۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا، مَنْ خَلَقَ كَذَا، حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبِّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَتَّه». [أخرجه مسلم: ۱۳۴.]

۱- این حدیث به تفصیل گذشت، آیه الکرسی سوره البقره است آیه ۲۵۵.

۳۲۷۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که ماه رمضان فرا می‌رسد، دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود و دروازه‌های دوزخ بسته می‌شود و شیاطین به زنجیر کشیده می‌شوند».

۳۲۷۸ - از سعید بن جبیر روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم، گفت: ابی بن کعب به ما گفته است که از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «همانا موسی برای همراه نوجوان خود گفت: طعام چاشت ما را بیاور. وی گفت: آیا دیدی چون آرام گرفتیم بر سنگی، پس من فراموش کردم ماهی را و فراموش نگردانید مرا از این که یاد کنم قصه آن را مگر شیطان» (الکهف: ۶۳).

و موسی - علیه السلام - خستگی نکرد تا آنکه از جایی که خداوند امر کرده بود، گذشت.

۳۲۷۹ - از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که به سوی مشرق اشاره می‌کرد و فرمود: «آگاه باشید که فتنه از این جای پدید می‌آید، از این جای پدید می‌آید، یعنی جایی که محل طلوع شاخ شیطان است».

۳۲۸۰ - از عطاء، از جابر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون تاریکی شب فرا رسد، کودکان خویش را از برآمدن از خانه بازدارید، زیرا که شیاطین در این هنگام پراکنده می‌شوند و چون ساعتی از شب بگذرد، کودکان را آزاد بگذارید و دروازه

۳۲۷۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَقِيلٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي أَنَسٍ، مَوْلَى التَّمِيمِيِّينَ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا دَخَلَ رَمَضَانُ فَتُحَّتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». [راجع: ۱۸۹۸. أخرجه مسلم: ۱۰۷۹].

۳۲۷۸ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي بْنُ كَعْبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «إِنَّ مُوسَى قَالَ لِفَتَاةٍ: أَتَنَا عَدَاءَتَنَا، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَأَبَتْ نَسِيبُ الْحَوْتِ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكَرَهُ. وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصِيبَ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ». [راجع: ۷۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۰، مطولاً].

۳۲۷۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ، فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». [راجع: ۳۱۰۴. أخرجه مسلم: ۲۹۰۵].

۳۲۸۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِذَا اسْتَجَنَحَ اللَّيْلُ، أَوْ: جُنَحَ اللَّيْلُ، فَكُفُّوا صَبِيَّانِكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقُوا

خانه را ببندید و نام خدا را یاد کنید و چراغ را خاموش کنید و نام خداوند را یاد کنید، و دهان مشک خویش را ببندید و بر ظروف خویش سرپوش بگذارید و نام خداوند را یاد کنید، هر چند سرپوش کوچکی باشد، آن را بر عرض بگذارید».

۳۲۸۱ - از زهری از علی بن حسین روایت است که صفیه بنت حبی (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مسجد معتکف بود. شبی به دیدن آن حضرت رفتم و با وی صحبت کردم، سپس برخاستم تا بازگردم. آن حضرت با من برخاست تا مرا به خانه برگرداند. (راوی می گوید) خانه صفیه در محل أسامه بن زید بود. در آن وقت دو مرد انصاری گذشتند و چون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدند، شتاب کردند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: آهسته شوید همانا این زن صفیه بنت حبی است».

آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «همانا شیطان در مجرای خون انسان جریان دارد، و من از آن ترسیدم که وی در دلهای شما وسوسه بدی را پدید آورد - یا فرمود: چیزی پدید آورد».

۳۲۸۲ - از عدی بن ثابت روایت است که سلیمان بن صرد (رضی الله عنه) گفت: من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشسته بودم که دو نفر یکدیگر را دشنام می دادند. رخسار یکی از آنان سرخ گشت و رگ گردن وی باد کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا من کلمه را می دانم که اگر بگوید خشم وی فرو می نشیند. اگر بگوید: - اَعُوذُ

بَابِكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مَصْبَاحَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوْكُ سَفَاءَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِيَّاءَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَكَوْتَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». [انظر: ۴۳۰۴، ۴۳۲۱۶، ۵۶۲۳، ۵۶۲۴، ۶۲۹۵، ۶۲۹۶، ۶۲۹۷].
[خرجه مسلم: ۲۰۱ باختلاف. وخرجه: ۲۰۱۳ اوله باختلاف].

۳۲۸۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غِيلَانَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنِ صَفِيَّةِ بِنْتِ حَبِيٍّ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُعْتَكِفًا فَاتَتْهُ أُزُورُهُ لَيْلًا، فَحَدَّثْتُهُ ثُمَّ قُمْتُ فَانْقَلَبْتُ، فَصَامَ مَعِيَ لَيْلَتِي، وَكَانَ مَسْكَنُهَا فِي دَارِ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، فَمَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ ﷺ أَسْرَعَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رَسْلِكُمَا، إِنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حَبِيٍّ». فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْدَفَ فِي قُلُوبِكُمَا سُوءًا، أَوْ قَالَ: شَيْئًا». [راجع: ۲۰۳۵].
[خرجه مسلم: ۲۱۷۵].

۳۲۸۲ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ صُرَدٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَرَجُلَانِ يَسْتَبَانِ، فَأَحَدُهُمَا أَحْمَرٌ وَجْهَهُ وَاتَّقَمَخَتْ أُوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَهَا: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ». فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ

ﷺ قال: تَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ. فَقَالَ: وَهَلْ يَسِي جُنُونٌ؟ [النظر: ۶۰۴۸، ۶۱۱۵. أخرجه مسلم: ۲۶۱۰].

بالله مِنَ الشَّيْطَانِ - خشم وی از بین می‌رود». مردم به او گفتند: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) می‌گوید: از شر شیطان به خداوند پناه بجوی. وی گفت: آیا من دیوانه شده‌ام؟

۳۲۸۳- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ ﷺ «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أتَى أَهْلَهُ قَالَ: جَنَّبَنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنَّبَ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي، فَإِنْ كَانَ بَيْنَهُمَا وَكَدَّ لَمْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ، وَلَمْ يُسَلِّطْ عَلَيْهِ».

۳۲۸۳ - از کُرَيْبِ، از ابن عَبَّاسِ (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «اگر یکی از شما هنگام مباشرت جنسی با زن خود بگوید: شیطان را از ما دور گردان و شیطان را از آن‌چه بر ما ارزانی می‌داری دور گردان، اگر از ایشان فرزندی پدید آید، شیطان وی را زبانی نرساند و بر وی تسلط نیابد.

قال: وَحَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ. [راجع: ۱۴۱. أخرجه مسلم: ۱۴۳۴].

شُعْبَةُ گفته است: اَعْمَشِ، از سالم، از کُرَيْبِ از ابن عباس، مثل این حدیث را روایت کرده است.

۳۲۸۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى صَلَاةً، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ عَرَّضَ لِي، فَشَدَّ عَلَيَّ، يَقَطِّعُ الصَّلَاةَ عَلَيَّ، فَأَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْهُ». فَذَكَرَهُ. [راجع: ۴۱۶. أخرجه مسلم: ۵۴۱، مطولاً].

۳۲۸۴ - از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نماز گزارد و فرمود:

«همانا شیطان، خودش را بر من عرضه کرد و به سختی کوشید تا نماز مرا قطع کند. اما خداوند مرا بر وی نیرومندی ارزانی داشت». سپس راوی حدیث را تا آخر بیان کرد.

۳۲۸۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا تُودِيَ بِالصَّلَاةِ أُدْبِرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، فَإِذَا فُضِيَ أَقْبَلَ، فَإِذَا ثُوبَ بِهَا أُدْبِرَ، فَإِذَا فُضِيَ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطُرَ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَقَلْبِهِ، فَيَقُولُ: أَذْكَرُ كَذَا وَكَذَا، حَتَّى لَا يَدْرِي أَكَلْنَا صَلَاةً أَمْ أَرْبَعًا، فَإِذَا لَمْ يَدْرِ كَلْنَا صَلَاةً أَمْ أَرْبَعًا، سَجَدَ سَجْدَتِي السَّهْوِ». [راجع: ۶۰۸. أخرجه مسلم: ۳۸۹، والمسجد ۸۲].

۳۲۸۵ - از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «زمانی که اذان نماز گفته می‌شود شیطان پشت می‌گرداند درحالی که باد می‌افکند و چون اذان تمام شد، پیش می‌آید. و چون اقامت گفته شود پشت می‌گرداند و چون اقامت تمام شد پیش می‌آید تا آن که میان انسان و دل وی درمی‌آید و می‌گوید: این و آن را به یاد بیاور، تا آن که نمی‌داند سه رکعت نماز گزارده یا چهار

رکعت. و اگر کسی نمی داند که سه رکعت نماز

گزارده یا چهار رکعت، دو سجده سهو کند».

۳۲۸۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است

که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر بنی آدم

که زاده می شود، شیطان با انگشت خود به دو

پهلوی وی می زند، غیر عسی پسر مریم (ع)،

شیطان چون خواست (بر پهلوهای وی بزند،

نتوانست) و بر پرده مشیمه (که جنین در آن

است) زد».

۳۲۸۷ - از علقمه روایت است که گفت: به

شام رفتم و گفتم: اینجا کیست؟ گفتند: ابودردأ

است. ابودردأ گفت: آیا کسی در میان شما

هست که او را خداوند به زبان پیامبر خود

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از شیطان پناه داده

باشد؟ روایت است از سلیمان بن حرب، از

شعبه که مؤخیره گفته است: کسی را که خداوند

بر زبان پیامبر خود رسول خدا (صلی الله علیه وسلم)

پناه داده است، عمّار است.

۳۲۸۸ - از عروه، از عایشه (رضی الله عنها) روایت

است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان

در میان عنان صحبت می کنند - و مراد از عنان

ابر است - و از مسائلی صحبت می کنند که

در زمین رخ می دهد. شیاطین کلمه ای را از آن

می شنوند و آن را در گوش کاهنی می ریزانند

چنان که مایعی را در ظرف شیشه ای دهان

تنگ بریزانند. و با آن کلمه صد دروغ از خود

می افزایند.

۳۲۸۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خمیازه کشیدن

از تصرفات شیطان است. اگر کسی از شما

۳۲۸۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ أَبِي

الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ

ﷺ: «كُلُّ بَنِي آدَمَ يَطْعَنُ الشَّيْطَانَ فِي جَنْبِهِ بِأَصْبَعِهِ حِينَ

يُولَدُ، غَيْرَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، دَهَبَ يَطْعَنُ فَطَعَنَ فِي

الْحَجَابِ». [انظر: ۳۴۳۱، ۴۵۴۸. أخرجه مسلم: ۲۳۶۶].

۳۲۸۷ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ،

عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَدِمْتُ

الشَّامَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالُوا: أَبُو الدَّرْدَاءِ، قَالَ:

أَفِيكُمْ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْطَانِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ مُغِيرَةَ،

وَقَالَ: الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ، يَعْنِي عَمَّارًا.

[انظر: ۳۷۴۲، ۳۷۴۳، ۳۷۶۱، ۴۹۴۳، ۴۹۴۴، ۶۲۷۸.

أخرجه مسلم: ۸۲۴، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۳۲۸۸ - قَالَ: وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ،

عَنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ أَخْبَرَهُ، عَنِ

عُرْوَةَ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ:

«الْمَلَائِكَةُ تَتَحَدَّثُ فِي الْعَنَانِ - وَالْعَنَانُ الْقَمَامُ - بِالْأَمْرِ

يَكُونُ فِي الْأَرْضِ، فَتَسْمَعُ الشَّيَاطِينُ الْكَلِمَةَ، فَتَقْرُهَا

فِي أُذُنِ الْكَاهِنِ كَمَا تَقْرُ الْقَارُورَةَ، فَيَزِيدُونَ مَعَهَا مِائَةَ

كَذِبَةٍ». [راجع: ۳۲۱۰. أخرجه مسلم: ۲۲۲۸ باختلاف].

۳۲۸۹ - حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَثْبٍ،

عَنِ سَعِيدِ الْمُقْبِرِيِّ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ

خمیازه می‌کشد، باید تا حد امکان آن را دور کند. و چون یکی از شما (در حالت خمیازه) بگوید: ها، شیطان می‌خندد.

۳۲۹۰ - از هشام، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: در روز جنگ اُحد مشرکان شکست خوردند، و شیطان بانگ زد: ای بندگان خدا به عقب خویش توجه کنید. (با شنیدن آن) مسلمانان صف پیشین به عقب برگشتند و یا مسلمانان صف پسین به نبرد پرداختند. حذیفه چون به عقب نگریست پدر خود یَمَان را دید (که مسلمانان بر وی حمله کرده‌اند) وی گفت: ای بندگان خدا، او پدر من است، پدر من است. به خدا سوگند از وی دست برنداشتند تا او را کشتند.

حذیفه گفت: خداوند شما را پیامزد (این چه کاری بود که کردید؟) عروه گفته است: حذیفه همواره برای ایشان مغفرت می‌خواست تا آن که به خداوند پیوست.

۳۲۹۱ - از مسروق روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد مردی سؤال کردم که در حال نماز به این سو و آن سو می‌نگرد. فرمود: «آن ربودنی است که شیطان از نماز هر یک از شما می‌رباید».

۳۲۹۲ - از عبدالله بن ابی قتاده از پدر وی روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دیدن خواب خوب از جانب خداوند است، و دیدن خواب بد از سوی شیطان است. اگر کسی از شما خواب بد و پریشان ببیند که از آن بترسد، به جانب چپ خویش تف بیفکند و از

النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «التَّشَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَشَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ: هَا ضَحَكَ الشَّيْطَانُ». [المنظر: ۶۲۲۳، ۶۲۲۶، والمنظر في الأدب، باب ۱۲۴. أخرجه مسلم: ۲۹۹۴، دون اللفظة الأخيرة.]

۳۲۹۰ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يُحْيَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: قَالَ هِشَامٌ أَخْبَرَنَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هَزَمَ الْمُشْرِكُونَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَأَكُمْ، فَرَجَعَتْ أَوْلَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأَخْرَاهُمْ، فَظَنَرَ حَذِيفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ، فَقَالَ: أَيُّ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي، قَوْلَ اللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، فَقَالَ حَذِيفَةُ: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ.

قال عروة: فَمَا زَالَتْ فِي حَذِيفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةٌ خَيْرٌ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ. [المنظر: ۳۸۲۴، ۶۶۶۸، ۶۶۸۳، ۶۸۹۰.]

۳۲۹۱ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الثَّقَاتِ الرَّجُلِ فِي الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلَاسٌ يُخْتَلِسُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ أَحَدِكُمْ». [راجع: ۷۵۱.]

۳۲۹۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ.

وَحَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ:

شر آن به خداوند پناه جوید. در آن حالت به وی زبانی نمی‌رسد.

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحَلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حَلْمًا يَخَافُهُ فَلْيَصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، وَلْيَعُوذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». (انظر: ۵۷۴۷ هـ، ۵۶۹۸۴، ۶۹۹۵، ۶۹۹۶، ۷۰۰۵، ۷۰۴۴. أخرجه مسلم: ۲۲۶۱، بلفظ عن يساره [۱۷۱].

۳۲۹۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که در روزی صد بار بگوید: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير -^۱ برای وی ثواب آزادی ده برده است و برای وی صد عمل نیک نوشته می‌شود و از وی صد عمل بد دور کرده می‌شود و در آن روز او را از شیطان پناه باشد تا آن که شام می‌شود، و کسی عملی بهتر از آنچه وی آورده است نیاورد، به جز کسی که از این بیشتر عمل کرده است» (آن دعا را بیشتر خوانده است).

۳۲۹۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ سَمِيِّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عِدْلُ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِبَّتٌ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حُرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمِسي، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدَ عَمَلٍ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». (انظر: ۶۴۰۳. أخرجه مسلم: ۲۶۹۱، بزيادة [

۳۲۹۴ - از سعد بن ابی وقاص روایت است که گفت: عمر از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اجازه ورود خواست درحالی که زنانی از قریش نزد آن حضرت بودند^۲ که با وی (دربارۀ خرج زندگی خویش) صحبت می‌کردند و بیشتر می‌طلبیدند و آوازهای خود را بلند می‌کردند. چون عمر اجازه خواست، زنان برخاستند و در پس پرده شتافتند. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به عمر اجازه داد، درحالی که می‌خندید. عمر گفت: خداوند همیشه دندان تو را به خنده بنماید یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «از این

۳۲۹۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَاهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَكْلِمُنَهُ وَيَسْتَكْرِتُهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قَمَنَ يَتَدَرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذَنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سَنَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «عَجِبْتُ مَنْ هُوَ لَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، فَلَمَّا سَمِعْتَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ أَحَقَّ أَنْ يَهَيَّنَّ، ثُمَّ قَالَ:

۱- ترجمه دعا: نیست معبودی برحق بجز خدا، یکتاست که او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و اوست سزاوار ستایش، و اوست بر هر چیز توانا.

۲- مراد از زنان قریش، همسران آن حضرت است. این واقعه قبل از نزول آیت حجاب بوده است.

زنانی که نزد من بودند تعجب کردم که چون آواز تو را شنیدند، پس پرده شتافتند».

عمر گفت: و تو یا رسول الله، سزاوارتری که ایشان از تو بترسند، و سپس گفت: ای دشمنان خویشتن، از من می ترسید و از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نمی ترسید؟

زنان گفتند: آری، تو نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) درشت تر و تندتر هستی!

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هرگز شیطان هرگز در راهی رونده ندید، مگر آنکه در اراهی دیگر غیر از راه تو، روانه شد.

۳۲۹۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه که یکی از شما از خواب برخاست و وضو نمود باید بینی خود را سه بار بیفشاند زیرا شیطان در اندرون بینی او شب مگذراند»^۲.

أَيَّ عَدَوَاتِ أَنْفُسِهِنَّ، أَتَهَيَّبْتِي وَلَا تَهَيَّبَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْنَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَقْظُ وَأَعْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجَاءَ إِلَّا سَلَكَ فَجَاءَ غَيْرَ فَجْكَ». [النظر: ۳۶۸۳، ۳۶۸۵، وانظر في الأيمان والذور، باب ۳. أخرجه مسلم: ۲۳۹۶].

۳۲۹۵ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا اسْتَيْقَظَ - أَرَاهُ - أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ قَتُوضًا فَلَيْسَتْهُ ثَلَاثًا، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». [أخرجه مسلم: ۲۳۸].

۱۲- باب: ذِكْرُ الْجِنِّ

وَتَوَابِهِمْ وَعِقَابِهِمْ

باب ۱۲: ذکری از جن و ثواب و عقاب ایشان به دلیل فرموده خدای تعالی: «ای گروه جن و انس آیا نیامدند به شما پیغمبران از جنس شما می خواندند بر شما آیات مرا و بیم می کردند شما را از ملاقات این روز شما. گویند اعتراف کردیم بر خویشتن و فریب داده بود ایشان را زندگانی دنیا و گواهی دادند بر خویشتن که ایشان کافر بودند.

لِقَوْلِهِ: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي - إِلَى قَوْلِهِ - عَمَّا يَعْمَلُونَ» [الأنعام: ۱۳۰-۱۳۲]. «بَخْسًا» [الجن: ۱۳]. نَقْصًا.

قال مُجَاهِدٌ: «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا» [الصافات: ۱۵۸]. قَالَ كُفَّارٌ قُرَيْشِي: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ، وَأُمَّهَاتُهُنَّ بَنَاتُ سُرُورَاتِ الْجِنِّ.

۱- نسبت درشتی و تندى به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که رحمتی برای عالمیان است درست نیست چنان که خداوند (ج) خطاب به آن حضرت می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ خَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹) یعنی: اگر می بودی درشت خو، سخت دل، پراکنده می شدند از پیرامون تو.

۲- هر چند درک چگونگی وجود شیطان در اندرون بینی میسر نیست، از این که این امر به عالم غیب ارتباط می گیرد و پیامبر (رضی الله عنه)؟؟ به صلی الله علیه تبدیل شود؟؟ ما را آگاه کرده است باید بدان باور کرد و ایمان داشت.

قال الله: ﴿وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾
[الصافات: ۱۵۸] سَتَحْضَرُ لِلْحِسَابِ.

﴿جَنَدٌ مُّحْضَرُونَ﴾ [یس: ۷۵]: عِنْدَ الْحِسَابِ.

این ارسال رُسُل به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کننده شهرها نباشد به جزای ظلم درحالی که اهل آنها غافل باشند. و هر شخص را مرتبه‌هاست از اجر آنچه کردند و نیست پروردگار تو بی‌خبر از آنچه به عمل می‌آرند» (الانعام: ۱۳۰-۱۳۲).

«بِخَسَا» (الجن: ۱۳)^۱ به معنی نقصان است. مُجَاهِد (در تفسیر این آیه) گفته است: «و مقرر کردند کافران میان خدای تعالی و میان جنیان خویشی را» (الصافات: ۱۵۸).

یعنی کافران قریش گفته بودند: فرشتگان دختران خداونداند، و مادران فرشتگان، دختران مهتران و سادات جنیان‌اند.

خداوند تعالی گفت: «همانا دانسته‌اند جنیان که ایشان حاضر شدگان (برای عذاب)‌اند» (الصافات: ۱۵۸).

یعنی نزدیک است که جنیان برای حساب حاضر کرده شوند «و این بتان برای ایشان لشکری حاضر کرده شده‌اند» (یس: ۷۵) یعنی به وقت حساب حاضر کرده می‌شوند.

۳۲۹۶- از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعَصَعَةَ انصاری روایت است که پدر وی گفته: ابوسعید خُدَری (رضی الله عنه) به او گفته بود: همانا تو را می‌بینم که گوسفندان و صحرا را دوست می‌داری. پس آن‌گاه که در میان گوسفندان خویش در صحرا می‌باشی، به نماز اذان بگویی، و آواز خود را در اذان بلند کن، و همانا «آواز مؤذن تا دوردست‌ترین جایی که

۳۲۹۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعَصَعَةَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَهُ: إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ وَبَادِيَتِكَ، فَأَذَنْتَ بِالصَّلَاةِ، فَرَفَعْتَ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ، فَإِنَّهُ: «لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جَنٌّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۶۰۹].

۱- «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» پس هر که ایمان آرد به پروردگار خویش پس او نترسد از هیچ نقصانی و نه از هیچ ستمی.

می‌رسد، جن و انس و هرچیز که می‌شنود، در روز قیامت بدان شهادت می‌دهد». ابوسعید گفت: من آن را از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام.

۱۳- باب: قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ:

﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا

مِنَ الْجِنِّ - إِلَى قَوْلِهِ - أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾
[الاحقاف: ۲۹-۳۲].

﴿مَصْرَفًا﴾ [الكهف: ۵۳]: مَعْدَلًا. ﴿صَرَفْنَا﴾
أَي: وَجَّهْنَا.

باب ۱۳: فرموده خداوند عَزَّ وَجَلَّ

«و یاد کن چون متوجه ساختیم به سوی تو جماعتی را از جن، می‌شنیدند قرآن را، پس چون حاضر شدند پیش پیغمبر، با یکدیگر گفتند: خاموش باشید. پس چون تمام کرده شد، بازگشتند به سوی قوم خود بیم‌کنان.

گفتند: ای قوم ما، هر آینه ما شنیدیم کتابی را که فرود آورده شد بعد از موسی^۱ باور دارنده آنچه پیش از او بود، راه می‌نماید به سوی دین راست و به سوی راه راست.

ای قوم ما قبول کنید سخن دعوت کننده را به سوی خدا و ایمان آرید به وی تا بیاورد خدا برای شما بعضی گناهان شما را و پناه دهد شما را از عذاب درددهنده.

و هر که قبول نکند گفته دعوت کننده به خدا را، پس نیست عاجز کننده در زمین و نیست او را به جز خدا دوستان. آن گروه در گمراهی آشکاراند. (الاحقاف: ۲۹-۳۲).

﴿مَصْرَفًا﴾ (الكهف: ۵۳)^۲ یعنی جای برگشتن و روگردانیدن است. «صَرَفْنَا» یعنی روی گردانیدیم (به سوی تو جماعه دیوان را).

۱- در مورد این که چرا بعد از موسی (ع) گفته شده و بعد از عیسی (ع) گفته نشده، برخی برآنند که جنیان به عیسی (ع) نگرویده بودند و به موسی (ع) ایمان داشته‌اند و بعضی از علما همین آیت را دلیل می‌آورند که موسی (ع) نبی الثقلین، بوده است.

۲- ﴿وَالْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوقَفُونَ عَلَيْهَا فَوَعَدُوا وَعْدًا مَّصْرَفًا﴾ و ببینند گناهکاران آتش را و بفهمند که ایشان افتادگاند در آن و نیابند از آن جای بازگشتن.

۱۴- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾

[البقرة: ۱۶۴].

قال ابن عباس: الثُّعْبَانُ الْحَيَّةُ الذَّكْرُ مِنْهَا.

يُقَالُ: الْحَيَّاتُ أُجْنَسَ: الْجَانُّ وَالْأَقَاعِي وَالْأَسَاوِدُ.

﴿أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [هود: ۵۶]: فِي مَلِكِهِ وَسُلْطَانِهِ.

يُقَالُ: ﴿صَافَاتٍ﴾ [الملك: ۱۹]: بَسَطَ أُجْنَحَتَهُنَّ:

﴿يَقْبِضْنَ﴾ [الملك: ۱۹]: يَضْرِبْنَ بِأُجْنَحَتِهِنَّ.

باب ۱۴: فرموده خداوند تعالی:

«و پراکنده ساخت در زمین هر نوع جنبنده را» (البقره: ۱۶۴). ابن عباس گفته است: الثُّعْبَانُ^۱ به معنی مار است از جنس نر آن.

گفته می‌شود، مارها به انواع مختلف‌اند: جَانٌّ و اَفَاعِي و اَسَاوِدُ^۲.

«أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا» (هود: ۵۶)^۳ یعنی در ملک خود و قدرت خود می‌گیرد.

گفته می‌شود و: «صَافَاتٍ» (الملك: ۱۹). (مرغان) بالهای خود را.

«يَقْبِضْنَ» (الملك: ۱۹) یعنی: بالهای خود را می‌زنند.^۴

۳۲۹۷- از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفته، که وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که بر منبر می‌گفت: «مارها را بکشید، و ماری را که بر پشت خود دو خط سفید دارد بکشید و مار دُم کوتاه یا بی‌دُم را بکشید؛ زیرا این دو نوع مار بینایی چشم را از میان می‌برند و جنین زن آبستن را سقط می‌کنند».

۳۲۹۸- عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) (به ادامه حدیث مذکور) گفته: درحالی‌که ماری را به قصد کشتن تعقیب می‌کردم، أَبُو لُبَابَةَ بر من بانگ زد که او را نکش. گفتم: همانا رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به کشتن مارها امر کرده است.

۳۲۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا إِذَا الطُّفَيْتَيْنِ وَالْأَيْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَطْمَسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَقْطِئَانِ الْحَبْلَ».

[انظر: ۳۲۹۸، ۳۲۹۹، ۳۳۱۰، ۳۳۱۱، ۳۳۱۲، ۳۳۱۳، ۳۳۱۴ و ۴۰۱۶ و ۴۰۱۷]. أخرجه مسلم: ۲۲۳۳، مع الحديث الأبي.]

۳۲۹۸- قال عبدالله: قَيْنَا أَنَا أَطَارِدُ حَيَّةً لِأَقْتُلَهَا، فَتَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لَا تَقْتُلَهَا، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ. قال: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنِ دَوَاتِ الْبُيُوتِ، وَهِيَ الْعَوَامِرُ. [أخرجه مسلم: ۲۲۳۳، مع الحديث السابق.]

۱- «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ» (الشعراء: ۳۲) یعنی: پس بینداخت عصای خود را پس ناگهان آن ازدهای آشکار بود.

۲- مراد از «جان» و «افاعی» و «اساود» انواع ماراند: اَفَاعِي جمع اَفَعِي و اَسَاوِد جمع اسد است.

۳- «و ما من دابة إلا هو أخذ بناصيتها» یعنی: نیست هیچ جنبنده‌ای مگر خدا گیرنده است به پیشانی او. (مالک اوست).

۴- «أولم يروا إلى الطير فوقهم صافات و يقبضن» آیا ندیده‌اند به سوی مرغان بالای خود (دربروازند) و گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند.

وی گفت: سپس آن حضرت از کشتن مارهای خانگی منع کرده است و زهری می‌گوید: این مارها را (نظر به درازی عمرشان) عوامر می‌گویند.

۳۲۹۹ - عبدالرزاق (به ادامه حدیث مذکور) از معمر روایت کرده است: ابولبابه یا زید بن خطاب مرا دید (عوض ابولبابه بر من بانگ زد) و متابعت کرده است (معمر را در این روایت) یوس و ابن عیینه و اسحاق کلبی و زبیدی. و صالح و ابن ابی حفصه و ابن مجمع، از زهری، از سالم از ابن عمر و به این عبارت روایت کرده‌اند: ابولبابه یا زید بن خطاب مرا دید.

۳۲۹۹- وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: عَنْ مَعْمَرٍ: قَرَأَ ابْنُ أَبِي لُبَابَةَ، أَوْ زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ.

وَتَابَعَهُ يُوْسُفُ وَابْنُ عُيَيْنَةَ وَاسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ وَالزُّبَيْدِيُّ.

وَقَالَ صَالِحٌ وَابْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَابْنُ مُجَمِّعٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عَمْرٍ: رَأَى ابْنُ أَبِي لُبَابَةَ وَزَيْدُ ابْنِ الْخَطَّابِ. [رَاجِع: ۳۲۹۷. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۲۲۲۳، مَعَ الْحَدِيثِ السَّابِقِ].

۱۵- باب: خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ

عَنْمٌ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ

باب ۱۵: بهترین مال مسلمان گوسفند است که آن را بر سر کوه می‌برد

۳۳۰۰ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نزدیک است زمانی فرا رسد که بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که با آن به قله‌های کوه‌ها و جایگاه‌های فرود آمدن باران (وادحی‌ها و صحراها) می‌رود و برای دینش از فتنه‌ها به آنجا پناه می‌برد.»

۳۳۰۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعَصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الرَّجُلِ عَنَمٌ، يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». [رَاجِع: ۱۹].

۳۳۰۱ - از ابوهیره (رضی الله عنه) که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سر کفر به جانب شرق است^۱ و مفاخرت و تکبر در میان دارندگان اسپ و شتر، و بادیه‌نشینان دارنده شتر و کشاورزان است، و آرامش و بردباری از خصوصیات گوسفندداران است.»

۳۳۰۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوْسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ، وَالْقَحْرُ وَالْخِيَلُ فِي أَهْلِ الْخِيَلِ وَالْإِبِلِ، وَالْقَدَّادِينَ أَهْلُ الْوَبْرِ، وَالسَّكِينَةَ فِي أَهْلِ الْعَنَمِ». [نَظَر: ۳۴۹۹، ۳۳۸۸، ۴۳۸۹، ۴۳۹۰. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۵۲].

۱- اشارت به شدت کفر مجوسیان اهل فارس و مطیعان عرب ایشان است که در غایت قوت و تکبر بودند.

۳۳۰۲ - از قیس روایت است که عقبه بن عمرو ابومسعود گفته‌اند: رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) با دست خویش به سوی یمن اشارت کرد و فرمود: «ایمان، ایمان، ایمان یمنی است که در آن جاست^۱ و آگاه باش که قساوت و سخت‌دلی میان شترداران است که به دنبال شتران خود روانه‌اند، از آن جایی که دو پهلوی شیطان طلوع می‌کند، در قبیله ربیع و مضر» (که در آن جهت‌اند).

۳۳۰۳ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون آواز خروس را بشنوید، از خداوند طلب رحمت کنید؛ زیرا خروس فرشته را دیده است و چون آواز خر را بشنوید به خدا پناه جوید؛ زیرا خر شیطان را دیده است.

۳۳۰۴ - از عطاء، از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چون تاریکی شب فرا رسد یا آن که شام کردید، کودکان خویش را به خود نزدیک کنید. همانا در این وقت است که شیاطین پراکنده می‌شوند، و چون ساعتی از شب گذشت، آنها را آزاد گذارید و دروازه‌ها را ببندید و نام خداوند را یاد کنید؛ زیرا شیطان دروازه بسته را نمی‌گشاید.

(ابن جریر) گفته است: وی از جابر بن عبدالله مانند آنچه عطاء مرا خبر داده، شنیده است، ولی این عبارت را نگفت که: «و نام خداوند را یاد کنید».

۳۳۰۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنِ عَقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «الْإِيمَانُ يَمَانٌ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَعَلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفُقَادِينَ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ، حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ، فِي رَبِيعَةٍ وَمُضَرَ». [انظر: ۴۳۸۷، ۴۳۸۸، ۴۳۸۹، ۴۳۹۰، ۴۳۹۱، ۴۳۹۲، ۴۳۹۳، ۴۳۹۴، ۴۳۹۵، ۴۳۹۶، ۴۳۹۷، ۴۳۹۸، ۴۳۹۹، ۴۴۰۰، ۴۴۰۱، ۴۴۰۲، ۴۴۰۳، ۴۴۰۴، ۴۴۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۴۴۰۸، ۴۴۰۹، ۴۴۱۰، ۴۴۱۱، ۴۴۱۲، ۴۴۱۳، ۴۴۱۴، ۴۴۱۵، ۴۴۱۶، ۴۴۱۷، ۴۴۱۸، ۴۴۱۹، ۴۴۲۰، ۴۴۲۱، ۴۴۲۲، ۴۴۲۳، ۴۴۲۴، ۴۴۲۵، ۴۴۲۶، ۴۴۲۷، ۴۴۲۸، ۴۴۲۹، ۴۴۳۰، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۴۴۳۳، ۴۴۳۴، ۴۴۳۵، ۴۴۳۶، ۴۴۳۷، ۴۴۳۸، ۴۴۳۹، ۴۴۴۰، ۴۴۴۱، ۴۴۴۲، ۴۴۴۳، ۴۴۴۴، ۴۴۴۵، ۴۴۴۶، ۴۴۴۷، ۴۴۴۸، ۴۴۴۹، ۴۴۵۰، ۴۴۵۱، ۴۴۵۲، ۴۴۵۳، ۴۴۵۴، ۴۴۵۵، ۴۴۵۶، ۴۴۵۷، ۴۴۵۸، ۴۴۵۹، ۴۴۶۰، ۴۴۶۱، ۴۴۶۲، ۴۴۶۳، ۴۴۶۴، ۴۴۶۵، ۴۴۶۶، ۴۴۶۷، ۴۴۶۸، ۴۴۶۹، ۴۴۷۰، ۴۴۷۱، ۴۴۷۲، ۴۴۷۳، ۴۴۷۴، ۴۴۷۵، ۴۴۷۶، ۴۴۷۷، ۴۴۷۸، ۴۴۷۹، ۴۴۸۰، ۴۴۸۱، ۴۴۸۲، ۴۴۸۳، ۴۴۸۴، ۴۴۸۵، ۴۴۸۶، ۴۴۸۷، ۴۴۸۸، ۴۴۸۹، ۴۴۹۰، ۴۴۹۱، ۴۴۹۲، ۴۴۹۳، ۴۴۹۴، ۴۴۹۵، ۴۴۹۶، ۴۴۹۷، ۴۴۹۸، ۴۴۹۹، ۴۵۰۰، ۴۵۰۱، ۴۵۰۲، ۴۵۰۳، ۴۵۰۴، ۴۵۰۵، ۴۵۰۶، ۴۵۰۷، ۴۵۰۸، ۴۵۰۹، ۴۵۱۰، ۴۵۱۱، ۴۵۱۲، ۴۵۱۳، ۴۵۱۴، ۴۵۱۵، ۴۵۱۶، ۴۵۱۷، ۴۵۱۸، ۴۵۱۹، ۴۵۲۰، ۴۵۲۱، ۴۵۲۲، ۴۵۲۳، ۴۵۲۴، ۴۵۲۵، ۴۵۲۶، ۴۵۲۷، ۴۵۲۸، ۴۵۲۹، ۴۵۳۰، ۴۵۳۱، ۴۵۳۲، ۴۵۳۳، ۴۵۳۴، ۴۵۳۵، ۴۵۳۶، ۴۵۳۷، ۴۵۳۸، ۴۵۳۹، ۴۵۴۰، ۴۵۴۱، ۴۵۴۲، ۴۵۴۳، ۴۵۴۴، ۴۵۴۵، ۴۵۴۶، ۴۵۴۷، ۴۵۴۸، ۴۵۴۹، ۴۵۵۰، ۴۵۵۱، ۴۵۵۲، ۴۵۵۳، ۴۵۵۴، ۴۵۵۵، ۴۵۵۶، ۴۵۵۷، ۴۵۵۸، ۴۵۵۹، ۴۵۶۰، ۴۵۶۱، ۴۵۶۲، ۴۵۶۳، ۴۵۶۴، ۴۵۶۵، ۴۵۶۶، ۴۵۶۷، ۴۵۶۸، ۴۵۶۹، ۴۵۷۰، ۴۵۷۱، ۴۵۷۲، ۴۵۷۳، ۴۵۷۴، ۴۵۷۵، ۴۵۷۶، ۴۵۷۷، ۴۵۷۸، ۴۵۷۹، ۴۵۸۰، ۴۵۸۱، ۴۵۸۲، ۴۵۸۳، ۴۵۸۴، ۴۵۸۵، ۴۵۸۶، ۴۵۸۷، ۴۵۸۸، ۴۵۸۹، ۴۵۹۰، ۴۵۹۱، ۴۵۹۲، ۴۵۹۳، ۴۵۹۴، ۴۵۹۵، ۴۵۹۶، ۴۵۹۷، ۴۵۹۸، ۴۵۹۹، ۴۶۰۰، ۴۶۰۱، ۴۶۰۲، ۴۶۰۳، ۴۶۰۴، ۴۶۰۵، ۴۶۰۶، ۴۶۰۷، ۴۶۰۸، ۴۶۰۹، ۴۶۱۰، ۴۶۱۱، ۴۶۱۲، ۴۶۱۳، ۴۶۱۴، ۴۶۱۵، ۴۶۱۶، ۴۶۱۷، ۴۶۱۸، ۴۶۱۹، ۴۶۲۰، ۴۶۲۱، ۴۶۲۲، ۴۶۲۳، ۴۶۲۴، ۴۶۲۵، ۴۶۲۶، ۴۶۲۷، ۴۶۲۸، ۴۶۲۹، ۴۶۳۰، ۴۶۳۱، ۴۶۳۲، ۴۶۳۳، ۴۶۳۴، ۴۶۳۵، ۴۶۳۶، ۴۶۳۷، ۴۶۳۸، ۴۶۳۹، ۴۶۴۰، ۴۶۴۱، ۴۶۴۲، ۴۶۴۳، ۴۶۴۴، ۴۶۴۵، ۴۶۴۶، ۴۶۴۷، ۴۶۴۸، ۴۶۴۹، ۴۶۵۰، ۴۶۵۱، ۴۶۵۲، ۴۶۵۳، ۴۶۵۴، ۴۶۵۵، ۴۶۵۶، ۴۶۵۷، ۴۶۵۸، ۴۶۵۹، ۴۶۶۰، ۴۶۶۱، ۴۶۶۲، ۴۶۶۳، ۴۶۶۴، ۴۶۶۵، ۴۶۶۶، ۴۶۶۷، ۴۶۶۸، ۴۶۶۹، ۴۶۷۰، ۴۶۷۱، ۴۶۷۲، ۴۶۷۳، ۴۶۷۴، ۴۶۷۵، ۴۶۷۶، ۴۶۷۷، ۴۶۷۸، ۴۶۷۹، ۴۶۸۰، ۴۶۸۱، ۴۶۸۲، ۴۶۸۳، ۴۶۸۴، ۴۶۸۵، ۴۶۸۶، ۴۶۸۷، ۴۶۸۸، ۴۶۸۹، ۴۶۹۰، ۴۶۹۱، ۴۶۹۲، ۴۶۹۳، ۴۶۹۴، ۴۶۹۵، ۴۶۹۶، ۴۶۹۷، ۴۶۹۸، ۴۶۹۹، ۴۷۰۰، ۴۷۰۱، ۴۷۰۲، ۴۷۰۳، ۴۷۰۴، ۴۷۰۵، ۴۷۰۶، ۴۷۰۷، ۴۷۰۸، ۴۷۰۹، ۴۷۱۰، ۴۷۱۱، ۴۷۱۲، ۴۷۱۳، ۴۷۱۴، ۴۷۱۵، ۴۷۱۶، ۴۷۱۷، ۴۷۱۸، ۴۷۱۹، ۴۷۲۰، ۴۷۲۱، ۴۷۲۲، ۴۷۲۳، ۴۷۲۴، ۴۷۲۵، ۴۷۲۶، ۴۷۲۷، ۴۷۲۸، ۴۷۲۹، ۴۷۳۰، ۴۷۳۱، ۴۷۳۲، ۴۷۳۳، ۴۷۳۴، ۴۷۳۵، ۴۷۳۶، ۴۷۳۷، ۴۷۳۸، ۴۷۳۹، ۴۷۴۰، ۴۷۴۱، ۴۷۴۲، ۴۷۴۳، ۴۷۴۴، ۴۷۴۵، ۴۷۴۶، ۴۷۴۷، ۴۷۴۸، ۴۷۴۹، ۴۷۵۰، ۴۷۵۱، ۴۷۵۲، ۴۷۵۳، ۴۷۵۴، ۴۷۵۵، ۴۷۵۶، ۴۷۵۷، ۴۷۵۸، ۴۷۵۹، ۴۷۶۰، ۴۷۶۱، ۴۷۶۲، ۴۷۶۳، ۴۷۶۴، ۴۷۶۵، ۴۷۶۶، ۴۷۶۷، ۴۷۶۸، ۴۷۶۹، ۴۷۷۰، ۴۷۷۱، ۴۷۷۲، ۴۷۷۳، ۴۷۷۴، ۴۷۷۵، ۴۷۷۶، ۴۷۷۷، ۴۷۷۸، ۴۷۷۹، ۴۷۸۰، ۴۷۸۱، ۴۷۸۲، ۴۷۸۳، ۴۷۸۴، ۴۷۸۵، ۴۷۸۶، ۴۷۸۷، ۴۷۸۸، ۴۷۸۹، ۴۷۹۰، ۴۷۹۱، ۴۷۹۲، ۴۷۹۳، ۴۷۹۴، ۴۷۹۵، ۴۷۹۶، ۴۷۹۷، ۴۷۹۸، ۴۷۹۹، ۴۸۰۰، ۴۸۰۱، ۴۸۰۲، ۴۸۰۳، ۴۸۰۴، ۴۸۰۵، ۴۸۰۶، ۴۸۰۷، ۴۸۰۸، ۴۸۰۹، ۴۸۱۰، ۴۸۱۱، ۴۸۱۲، ۴۸۱۳، ۴۸۱۴، ۴۸۱۵، ۴۸۱۶، ۴۸۱۷، ۴۸۱۸، ۴۸۱۹، ۴۸۲۰، ۴۸۲۱، ۴۸۲۲، ۴۸۲۳، ۴۸۲۴، ۴۸۲۵، ۴۸۲۶، ۴۸۲۷، ۴۸۲۸، ۴۸۲۹، ۴۸۳۰، ۴۸۳۱، ۴۸۳۲، ۴۸۳۳، ۴۸۳۴، ۴۸۳۵، ۴۸۳۶، ۴۸۳۷، ۴۸۳۸، ۴۸۳۹، ۴۸۴۰، ۴۸۴۱، ۴۸۴۲، ۴۸۴۳، ۴۸۴۴، ۴۸۴۵، ۴۸۴۶، ۴۸۴۷، ۴۸۴۸، ۴۸۴۹، ۴۸۵۰، ۴۸۵۱، ۴۸۵۲، ۴۸۵۳، ۴۸۵۴، ۴۸۵۵، ۴۸۵۶، ۴۸۵۷، ۴۸۵۸، ۴۸۵۹، ۴۸۶۰، ۴۸۶۱، ۴۸۶۲، ۴۸۶۳، ۴۸۶۴، ۴۸۶۵، ۴۸۶۶، ۴۸۶۷، ۴۸۶۸، ۴۸۶۹، ۴۸۷۰، ۴۸۷۱، ۴۸۷۲، ۴۸۷۳، ۴۸۷۴، ۴۸۷۵، ۴۸۷۶، ۴۸۷۷، ۴۸۷۸، ۴۸۷۹، ۴۸۸۰، ۴۸۸۱، ۴۸۸۲، ۴۸۸۳، ۴۸۸۴، ۴۸۸۵، ۴۸۸۶، ۴۸۸۷، ۴۸۸۸، ۴۸۸۹، ۴۸۹۰، ۴۸۹۱، ۴۸۹۲، ۴۸۹۳، ۴۸۹۴، ۴۸۹۵، ۴۸۹۶، ۴۸۹۷، ۴۸۹۸، ۴۸۹۹، ۴۹۰۰، ۴۹۰۱، ۴۹۰۲، ۴۹۰۳، ۴۹۰۴، ۴۹۰۵، ۴۹۰۶، ۴۹۰۷، ۴۹۰۸، ۴۹۰۹، ۴۹۱۰، ۴۹۱۱، ۴۹۱۲، ۴۹۱۳، ۴۹۱۴، ۴۹۱۵، ۴۹۱۶، ۴۹۱۷، ۴۹۱۸، ۴۹۱۹، ۴۹۲۰، ۴۹۲۱، ۴۹۲۲، ۴۹۲۳، ۴۹۲۴، ۴۹۲۵، ۴۹۲۶، ۴۹۲۷، ۴۹۲۸، ۴۹۲۹، ۴۹۳۰، ۴۹۳۱، ۴۹۳۲، ۴۹۳۳، ۴۹۳۴، ۴۹۳۵، ۴۹۳۶، ۴۹۳۷، ۴۹۳۸، ۴۹۳۹، ۴۹۴۰، ۴۹۴۱، ۴۹۴۲، ۴۹۴۳، ۴۹۴۴، ۴۹۴۵، ۴۹۴۶، ۴۹۴۷، ۴۹۴۸، ۴۹۴۹، ۴۹۵۰، ۴۹۵۱، ۴۹۵۲، ۴۹۵۳، ۴۹۵۴، ۴۹۵۵، ۴۹۵۶، ۴۹۵۷، ۴۹۵۸، ۴۹۵۹، ۴۹۶۰، ۴۹۶۱، ۴۹۶۲، ۴۹۶۳، ۴۹۶۴، ۴۹۶۵، ۴۹۶۶، ۴۹۶۷، ۴۹۶۸، ۴۹۶۹، ۴۹۷۰، ۴۹۷۱، ۴۹۷۲، ۴۹۷۳، ۴۹۷۴، ۴۹۷۵، ۴۹۷۶، ۴۹۷۷، ۴۹۷۸، ۴۹۷۹، ۴۹۸۰، ۴۹۸۱، ۴۹۸۲، ۴۹۸۳، ۴۹۸۴، ۴۹۸۵، ۴۹۸۶، ۴۹۸۷، ۴۹۸۸، ۴۹۸۹، ۴۹۹۰، ۴۹۹۱، ۴۹۹۲، ۴۹۹۳، ۴۹۹۴، ۴۹۹۵، ۴۹۹۶، ۴۹۹۷، ۴۹۹۸، ۴۹۹۹، ۵۰۰۰، ۵۰۰۱، ۵۰۰۲، ۵۰۰۳، ۵۰۰۴، ۵۰۰۵، ۵۰۰۶، ۵۰۰۷، ۵۰۰۸، ۵۰۰۹، ۵۰۱۰، ۵۰۱۱، ۵۰۱۲، ۵۰۱۳، ۵۰۱۴، ۵۰۱۵، ۵۰۱۶، ۵۰۱۷، ۵۰۱۸، ۵۰۱۹، ۵۰۲۰، ۵۰۲۱، ۵۰۲۲، ۵۰۲۳، ۵۰۲۴، ۵۰۲۵، ۵۰۲۶، ۵۰۲۷، ۵۰۲۸، ۵۰۲۹، ۵۰۳۰، ۵۰۳۱، ۵۰۳۲، ۵۰۳۳، ۵۰۳۴، ۵۰۳۵، ۵۰۳۶، ۵۰۳۷، ۵۰۳۸، ۵۰۳۹، ۵۰۴۰، ۵۰۴۱، ۵۰۴۲، ۵۰۴۳، ۵۰۴۴، ۵۰۴۵، ۵۰۴۶، ۵۰۴۷، ۵۰۴۸، ۵۰۴۹، ۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲، ۵۰۵۳، ۵۰۵۴، ۵۰۵۵، ۵۰۵۶، ۵۰۵۷، ۵۰۵۸، ۵۰۵۹، ۵۰۶۰، ۵۰۶۱، ۵۰۶۲، ۵۰۶۳، ۵۰۶۴، ۵۰۶۵، ۵۰۶۶، ۵۰۶۷، ۵۰۶۸، ۵۰۶۹، ۵۰۷۰، ۵۰۷۱، ۵۰۷۲، ۵۰۷۳، ۵۰۷۴، ۵۰۷۵، ۵۰۷۶، ۵۰۷۷، ۵۰۷۸، ۵۰۷۹، ۵۰۸۰، ۵۰۸۱، ۵۰۸۲، ۵۰۸۳، ۵۰۸۴، ۵۰۸۵، ۵۰۸۶، ۵۰۸۷، ۵۰۸۸، ۵۰۸۹، ۵۰۹۰، ۵۰۹۱، ۵۰۹۲، ۵۰۹۳، ۵۰۹۴، ۵۰۹۵، ۵۰۹۶، ۵۰۹۷، ۵۰۹۸، ۵۰۹۹، ۵۱۰۰، ۵۱۰۱، ۵۱۰۲، ۵۱۰۳، ۵۱۰۴، ۵۱۰۵، ۵۱۰۶، ۵۱۰۷، ۵۱۰۸، ۵۱۰۹، ۵۱۱۰، ۵۱۱۱، ۵۱۱۲، ۵۱۱۳، ۵۱۱۴، ۵۱۱۵، ۵۱۱۶، ۵۱۱۷، ۵۱۱۸، ۵۱۱۹، ۵۱۲۰، ۵۱۲۱، ۵۱۲۲، ۵۱۲۳، ۵۱۲۴، ۵۱۲۵، ۵۱۲۶، ۵۱۲۷، ۵۱۲۸، ۵۱۲۹، ۵۱۳۰، ۵۱۳۱، ۵۱۳۲، ۵۱۳۳، ۵۱۳۴، ۵۱۳۵، ۵۱۳۶، ۵۱۳۷، ۵۱۳۸، ۵۱۳۹، ۵۱۴۰، ۵۱۴۱، ۵۱۴۲، ۵۱۴۳، ۵۱۴۴، ۵۱۴۵، ۵۱۴۶، ۵۱۴۷، ۵۱۴۸، ۵۱۴۹، ۵۱۵۰، ۵۱۵۱، ۵۱۵۲، ۵۱۵۳، ۵۱۵۴، ۵۱۵۵، ۵۱۵۶، ۵۱۵۷، ۵۱۵۸، ۵۱۵۹، ۵۱۶۰، ۵۱۶۱، ۵۱۶۲، ۵۱۶۳، ۵۱۶۴، ۵۱۶۵، ۵۱۶۶، ۵۱۶۷، ۵۱۶۸، ۵۱۶۹، ۵۱۷۰، ۵۱۷۱، ۵۱۷۲، ۵۱۷۳، ۵۱۷۴، ۵۱۷۵، ۵۱۷۶، ۵۱۷۷، ۵۱۷۸، ۵۱۷۹، ۵۱۸۰، ۵۱۸۱، ۵۱۸۲، ۵۱۸۳، ۵۱۸۴، ۵۱۸۵، ۵۱۸۶، ۵۱۸۷، ۵۱۸۸، ۵۱۸۹، ۵۱۹۰، ۵۱۹۱، ۵۱۹۲، ۵۱۹۳، ۵۱۹۴، ۵۱۹۵، ۵۱۹۶، ۵۱۹۷، ۵۱۹۸، ۵۱۹۹، ۵۲۰۰، ۵۲۰۱، ۵۲۰۲، ۵۲۰۳، ۵۲۰۴، ۵۲۰۵، ۵۲۰۶، ۵۲۰۷، ۵۲۰۸، ۵۲۰۹، ۵۲۱۰، ۵۲۱۱، ۵۲۱۲، ۵۲۱۳، ۵۲۱۴، ۵۲۱۵، ۵۲۱۶، ۵۲۱۷، ۵۲۱۸، ۵۲۱۹، ۵۲۲۰، ۵۲۲۱، ۵۲۲۲، ۵۲۲۳، ۵۲۲۴، ۵۲۲۵، ۵۲۲۶، ۵۲۲۷، ۵۲۲۸، ۵۲۲۹، ۵۲۳۰، ۵۲۳۱، ۵۲۳۲، ۵۲۳۳، ۵۲۳۴، ۵۲۳۵، ۵۲۳۶، ۵۲۳۷، ۵۲۳۸، ۵۲۳۹، ۵۲۴۰، ۵۲۴۱، ۵۲۴۲، ۵۲۴۳، ۵۲۴۴، ۵۲۴۵، ۵۲۴۶، ۵۲۴۷، ۵۲۴۸، ۵۲۴۹، ۵۲۵۰، ۵۲۵۱، ۵۲۵۲، ۵۲۵۳، ۵۲۵۴، ۵۲۵۵، ۵۲۵۶، ۵۲۵۷، ۵۲۵۸، ۵۲۵۹، ۵۲۶۰، ۵۲۶۱، ۵۲۶۲، ۵۲۶۳، ۵۲۶۴، ۵۲۶۵، ۵۲۶۶، ۵۲۶۷، ۵۲۶۸، ۵۲۶۹، ۵۲۷۰، ۵۲۷۱، ۵۲۷۲، ۵۲۷۳، ۵۲۷۴، ۵۲۷۵، ۵۲۷۶، ۵۲۷۷، ۵۲۷۸، ۵۲۷۹، ۵۲۸۰، ۵۲۸۱، ۵۲۸۲، ۵۲۸۳، ۵۲۸۴، ۵۲۸۵، ۵۲۸۶، ۵۲۸۷، ۵۲۸۸، ۵۲۸۹، ۵۲۹۰، ۵۲۹۱، ۵۲۹۲، ۵۲۹۳، ۵۲۹۴، ۵۲۹۵، ۵۲۹۶، ۵۲۹۷، ۵۲۹۸، ۵۲۹۹، ۵۳۰۰، ۵۳۰۱، ۵۳۰۲، ۵۳۰۳، ۵۳۰۴، ۵۳۰۵، ۵۳۰۶، ۵۳۰۷، ۵۳۰۸، ۵۳۰۹، ۵۳۱۰، ۵۳۱۱، ۵۳۱۲، ۵۳۱۳، ۵۳۱۴، ۵۳۱۵، ۵۳۱۶، ۵۳۱۷، ۵۳۱۸، ۵۳۱۹، ۵۳۲۰، ۵۳۲۱، ۵۳۲۲، ۵۳۲۳، ۵۳۲۴، ۵۳۲۵، ۵۳۲۶، ۵۳۲۷، ۵۳۲۸، ۵۳۲۹، ۵۳۳۰، ۵۳۳۱، ۵۳۳۲، ۵۳۳۳، ۵۳۳۴، ۵۳۳۵، ۵۳۳۶، ۵۳۳۷، ۵۳۳۸، ۵۳۳۹، ۵۳۴۰، ۵۳۴۱، ۵۳۴۲، ۵۳۴۳، ۵۳۴۴، ۵۳۴۵، ۵۳۴۶، ۵۳۴۷، ۵۳۴۸، ۵۳۴۹، ۵۳۵۰، ۵۳۵۱، ۵۳۵۲، ۵۳۵۳، ۵۳۵۴، ۵۳۵۵، ۵۳۵۶، ۵۳۵۷، ۵۳۵۸، ۵۳۵۹، ۵۳۶۰، ۵۳۶۱، ۵۳۶۲، ۵۳۶۳، ۵۳۶۴، ۵۳۶۵، ۵۳۶۶، ۵۳۶۷، ۵۳۶۸، ۵۳۶۹، ۵۳۷۰، ۵۳۷۱، ۵۳۷۲، ۵۳۷۳، ۵۳۷۴، ۵۳۷۵، ۵۳۷۶، ۵۳۷۷، ۵۳۷۸، ۵۳۷۹، ۵۳۸۰، ۵۳۸۱، ۵۳۸۲، ۵۳۸۳، ۵۳۸۴، ۵۳۸۵، ۵۳۸۶، ۵۳۸۷، ۵۳۸۸، ۵۳۸۹، ۵۳۹۰، ۵۳۹۱، ۵۳۹۲، ۵۳۹۳، ۵۳۹۴، ۵۳۹۵، ۵۳۹۶، ۵۳۹۷، ۵۳۹۸، ۵۳۹۹، ۵۴۰۰، ۵۴۰۱، ۵۴۰۲، ۵۴۰۳، ۵۴۰۴، ۵۴۰۵، ۵۴۰۶، ۵۴۰۷، ۵۴۰۸، ۵۴۰۹، ۵۴۱۰، ۵۴۱۱، ۵۴۱۲، ۵۴۱۳، ۵۴۱۴، ۵۴۱۵، ۵۴۱۶، ۵۴۱۷، ۵۴۱۸، ۵۴۱۹، ۵۴۲۰، ۵۴۲۱، ۵۴۲۲، ۵۴۲۳، ۵۴۲۴، ۵۴۲۵، ۵۴۲۶، ۵۴۲۷، ۵۴۲۸، ۵۴۲۹، ۵۴۳۰، ۵۴۳۱، ۵۴۳۲، ۵۴۳۳، ۵۴۳۴، ۵۴۳۵، ۵۴۳۶، ۵۴۳۷، ۵۴۳۸، ۵۴۳۹، ۵۴۴۰، ۵۴۴۱، ۵۴۴۲، ۵۴۴۳، ۵۴۴۴، ۵۴۴۵، ۵۴۴۶، ۵۴۴۷، ۵۴۴۸، ۵۴۴۹، ۵۴۵۰، ۵۴۵۱، ۵۴۵۲، ۵۴۵۳، ۵۴۵۴، ۵۴۵۵، ۵۴۵۶، ۵۴۵۷، ۵۴۵۸، ۵۴۵۹، ۵۴۶۰، ۵۴۶۱، ۵۴۶۲، ۵۴۶۳، ۵۴۶۴، ۵۴۶۵، ۵۴۶۶، ۵۴۶۷، ۵۴۶۸، ۵۴۶۹، ۵۴۷۰، ۵۴۷۱، ۵۴۷۲، ۵۴۷۳، ۵۴۷۴، ۵۴۷۵، ۵۴۷۶، ۵۴۷۷، ۵۴۷۸، ۵۴۷۹، ۵۴۸۰، ۵۴۸۱، ۵۴۸۲، ۵۴۸۳، ۵۴۸۴، ۵۴۸۵، ۵۴۸۶، ۵۴۸۷، ۵۴۸۸، ۵۴۸۹، ۵۴۹۰، ۵۴۹۱، ۵۴۹۲، ۵۴۹۳، ۵۴۹۴، ۵۴۹۵، ۵۴۹۶، ۵۴۹۷، ۵۴۹۸، ۵۴۹۹، ۵۵۰۰، ۵۵۰۱، ۵۵۰۲، ۵۵۰۳، ۵۵۰۴، ۵۵۰۵، ۵۵۰۶، ۵۵۰۷، ۵۵۰۸، ۵۵۰۹، ۵۵۱۰، ۵۵۱۱، ۵۵۱۲، ۵۵۱۳، ۵۵۱۴، ۵۵۱۵، ۵۵۱۶، ۵۵۱۷، ۵۵۱۸، ۵۵۱۹، ۵۵۲۰، ۵۵۲۱، ۵۵۲۲، ۵۵۲۳، ۵۵۲۴، ۵۵۲۵، ۵۵۲۶، ۵۵۲۷، ۵۵۲۸، ۵۵۲۹، ۵۵۳۰، ۵۵۳۱، ۵۵۳۲، ۵۵۳۳، ۵۵۳۴، ۵۵۳۵، ۵۵۳۶، ۵۵

۳۳۰۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «طایفه‌ای از بنی اسرائیل گم شد و دانسته نشد که برایشان چه واقع شد، و همانا گمان نمی‌کنم مگر آن که به صورت موش درآمدند باشند که اگر شیر شتر نزد ایشان گذاشته شود نمی‌خورند و اگر شیر گوسفند گذاشته شود می‌خورند».

ابوهریره گفته: من این حدیث را به کعب (که قبل از اسلام یهودی بود) گفتم. وی گفت: آیا آن را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفتم: آری. وی به تکرار از من پرسید. گفتم: پس آیا از روی تورات می‌خوانم.

۳۳۰۶ - از ابن شهاب، از گروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد وَزَعِ (مارمولک یا چهل‌پاسه) گفت: «تبهکار است». و نشنیدم که به کشتن آن امر کرده باشد.

و سعد بن ابی وقاص گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کشتن آن امر کرده است.

۳۳۰۷ - از سعید بن مسیب روایت است که ام شریک او را خبر داده است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کشتن وزغها (چهل‌پاسه‌ها) امر کرده است.

۳۳۰۸ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ماری را که دو خط سفید بر پشت خود دارد بکشید زیرا آن چشم را کور می‌کند و آبیستن را سقط می‌نماید.» متابعت کرده است راوی را حماد بن سلمه، از ابواسامه.

۳۳۰۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «فَقَدَّتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ، وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَأْرَ، إِذَا وَضِعَ لَهَا الْبَانُ الْإِبِلَ لَمْ تَشْرَبْ، وَإِذَا وَضِعَ لَهَا الْبَانُ الشَّاءَ شَرِبَتْ».

فَحَدَّثْتُ كَعْبًا فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ لِي مِرَارًا، قُلْتُ: أَقَارَأُ التَّوْرَةَ؟ [أخرجه مسلم: ۲۹۹۷].

۳۳۰۶ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: يُحَدِّثُ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ لِلْوَزَعِ: «الْفَوْسِقُ». وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمْرًا يَقْتُلُهُ.

وَزَعَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم أَمَرَ يَقْتُلُهُ. [راجع: ۱۸۳۱. أخرجه مسلم: ۲۲۲۹].

۳۳۰۷ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عِيْنَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ جَبْرِ بْنِ شَيْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ: أَنَّ أُمَّ شَرِيكِ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم أَمَرَهَا يَقْتُلِ الْأَوْزَاعِ. [انظر: ۳۳۵۹. أخرجه مسلم: ۲۲۲۷].

۳۳۰۸ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «اقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ، فَإِنَّهُ يَلْتَمِسُ الْبَصَرَ، وَيُصِيبُ الْحَبَلَ».

تَابِعَهُ حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ: أَبَا أُسَامَةَ. [انظر: ۳۳۰۹. أخرجه مسلم: ۲۲۲۲].

۳۳۰۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَتْلِ الْأَبْتَرِ، وَقَالَ: «إِنَّهُ يُصِيبُ الْبَصَرَ، وَيُذْهِبُ الْحَبْلَ». [راجع: ۳۳۰۸. أخرجه مسلم: ۲۲۴۲ بلفظ ذي الطيفين بعد الأبر].

۳۳۰۹ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کشتن مار ابتر (دُم کوتاه) امر کرده است و فرموده است: «همانما آن، بینایی را تباه می کند و آبستن را سقط می نماید».

۳۳۱۰- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ أَبِي يُونُسَ الْقَشِيرِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ ابْنَ عَمْرٍو كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ ثُمَّ نَهَى، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ هَدَمَ حَائِطًا لَهُ، فَوَجَدَ فِيهِ سَلْحَ حَيَّةٍ، فَقَالَ: «انظُرُوا أَيْنَ هُوَ». فَظَرُّوا، فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». فَكُنْتُ أَقْتُلُهَا لِذَلِكَ. [راجع: ۳۲۹۷. أخرجه مسلم: ۲۲۴۳ باختلاف مع الحديث الآتي].

۳۳۱۰ - از ابن ابی ملیکه روایت است که گفته: ابن عمر مارها را می کشت و سپس از آن منع کرد و گفت: همانما پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دیوار خود را ویران کرد و در آن پوست ماری دید و فرمود: «ببینید که مار در کجاست» مار را دیدند. فرمود: «آن را بکشید» من آن مار را کشتم.

۳۳۱۱- فَلَقِيْتُ أَبَا لُبَابَةَ، فَأَخْبَرَنِي: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقْتُلُوا الْجَنَانَ، إِلَّا كُلَّ أَبْتَرٍ ذِي طَمْعَيْنِ، فَإِنَّهُ يُسْقَطُ الْوَلَدَ، وَيُذْهِبُ الْبَصَرَ، فَاقْتُلُوهُ». [راجع: ۳۲۹۷. أخرجه مسلم: ۲۲۴۳ مع الحديث الآتي].

۳۳۱۱ - (به ادامه حدیث مذکور: ابن عمر گفت: سپس با ابولبابه ملاقی شدم. وی مرا خبر داد که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «مارها را نکشید، مگر مار ابتر (دُم کوتاه) که دو خط سفید بر پشت خود دارد؛ زیرا آن، بچه زن آبستن را سقط می کند و بینایی را زایل می نماید. پس آن را بکشید».

۳۳۱۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عَمْرٍو أَنَّهُ: كَانَ يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ. [راجع: ۳۲۹۷. أخرجه مسلم: ۲۲۴۳ مطولاً مع الحديث الآتي].

۳۳۱۲ - از نافع روایت است که گفت: همانا ابن عمر مارها را می کشت.

۳۳۱۳- فَحَدَّثَهُ أَبُو لُبَابَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ قَتْلِ جَنَّانِ الْبُيُوتِ، فَأَمَسَكَ عَنْهَا. [راجع: ۳۲۹۷. أخرجه مسلم: ۲۲۴۳ مع الحديث السابق].

۳۳۱۳ - (به ادامه حدیث مذکور نافع گفته: ابولبابه: به ابن عمر گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، از کشتن مارهای خانه ها منع کرده است. سپس وی از کشتن مارهای خانگی دست کشید.

۱۶- باب: خَمْسُ مِنَ الدَّوَابِّ
فَوَاسِقُ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ

باب ۱۶: پنج جنبنده تبهکار کشتنی اند، هرچند در حرم (مکه) باشند

۳۳۱۴ - از زُهری از عُرْوَه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«پنج نوع تبهکاراند که اگر در حرم هم باشند کشته شوند: موش و عقرب و زَغَن و زَاغ و سگ گزنده.»

۳۳۱۵ - از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «پنج نوع جانوراند، که اگر کسی مُحَرَّم باشد و آنها را بکشد بر او گناهی نیست: عقرب و موش و سگ گزنده و زَاغ و زَغَن.»

۳۳۱۶ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که حدیث را مرفوع کرده (یعنی از قول پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته است): «ظروف خویش را بپوشانید و دهان مشکها را ببندید و دروازه‌ها را بسته کنید و کودکان خویش را در شامگاه نزد خود نگه دارید؛ زیرا در آن موقع جنیان در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند. و چراغها را در وقت خواب خاموش کنید؛ زیرا موش تبهکار شاید فتیله را برآورد و اهل خانه را بسوزاند.»

ابن جُرَیج و حبیب از عطاء (عوض جنیان) لفظ «شیطان» را از جابر، روایت کرده‌اند. (یعنی شیطانها در حال پراکنده شدن و ربودن‌اند).

۳۳۱۷ - از عَلَقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: ما با رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) در غار کوه بودیم و در آن جا سوره «وَالْمُرْسَلَاتِ عِرْفَاً» نازل شد، و ما آن را از دهان آن حضرت می‌آموختیم. ناگاه ماری از سوراخ

۳۳۱۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ فَوَاسِقٌ، يُقْتَلْنَ فِي الْحَرَمِ: الْفَأْرَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْحَدْيَا، وَالْفَرَابُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». [راجع: ۱۸۲۹. أخرجه مسلم: ۱۱۹۸].

۳۳۱۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، مَنْ قَتَلَهُنَّ وَهُوَ مُحَرَّمٌ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ: الْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ، وَالْفَرَابُ، وَالْحَدْيَا». [راجع: ۱۸۲۹. أخرجه مسلم: ۱۱۹۹، الحج ۷۶].

۳۳۱۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ كَثِيرٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَفَعَهُ قَالَ: «خَمَرُوا الْآيَةَ، وَأَوْكُوا الْأَسْقِيَةَ، وَأَجِيفُوا الْأَبْوَابَ، وَاكْفُتُوا صَبِيَانَكُمْ عِنْدَ الْعِشَاءِ، فَإِنَّ لِلْجِنِّ انْتِشَارًا وَخَطْفَةً، وَأَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ عِنْدَ الرَّقَادِ، فَإِنَّ الْفُوسِقَةَ رُبَّمَا اجْتَرَتْ الْفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

قال ابن جُرَيْجٍ وَحَبِيبٌ: عَنْ عَطَاءٍ: «فَإِنَّ الشَّيْطَانَ». [راجع: ۳۲۸۰. وأخرجه مسلم: ۲۰۱۲، زیاده واختلاف. وأخرجه: ۲۰۱۳، بقطة الصيان مطولاً].

۳۳۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلَقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَارٍ، فَزَلَّتْ: «وَالْمُرْسَلَاتِ عِرْفَاً». فَإِنَّا لَنَلْقَاهَا مِنْ فِيهِ، إِذْ خَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ جُحْرِهَا، فَابْتَدَرَتْهَا لِنَقْلُهَا، فَسَبَقَتْنا

خود بیرون آمد و ما شتافتیم تا آن را بکشیم. مار از ما پیشی گرفت و به سوراخ خود در آمد.

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«مار از شر شما در امان ماند چنان که شما از شر آن در امان ماندید» و از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم از علقمه از عبدالله مثل این حدیث روایت شده و (با این تفاوت) گفته است: و ما آن را از دهان آن حضرت تر و تازه می آموختیم.

و متابعت کرده است اسرائیل را ابوعوانه، از مغیره.

و حَفْصُ و ابومعایوه و سلیمان بن قَرَم روایت کرده اند از: اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله (بن مسعود).

۳۳۱۸ - از نافع، از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زنی بدان سبب در آتش دوزخ درآمد که گریه ای را دربند نگه داشته بود، نه آن را غذا داده بود و نه هم گذاشته بود که از حشرات زمین چیزی بخورد». (عبدالاعلی راوی) گفته است: حدیث کرده است ما را عبیدالله، از سعید مقبری، از ابوهریره، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۳۳۱۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «یکی از پیامبران در زیر درختی فرود آمد و او را موری گزید. دستور داد که اسباب و لوازم را از زیر درخت بیرون آورند و چنان کردند سپس امر کرد که خانه مور را بسوزانند، خداوند به وی وحی فرو آورد که: «تو چرا یک مور را نسوختندی؟»

فَدَخَلَتْ جُحْرَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَقَيْتَ شَرَّكُمْ، كَمَا وَقَيْتُمْ شَرَّهَا».

وَعَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ: مِثْلُهُ. قَالَ: وَإِنَّا لَنَلْتَلِفَاهَا مِنْ فِيهِ رَطَبَةً.

وَتَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ عَنْ مُغِيرَةَ.

وَقَالَ حَفْصُ وَابْنُ مِعَاوِيَةَ وَسَلِيمَانُ بْنُ قَرَمٍ: عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ. [راجع: ۱۸۳۰. أخرجه مسلم: ۲۲۳۴].

۳۳۱۸ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «دَخَلَتْ امْرَأَةٌ النَّارَ فِي هَرَّةٍ رِيَطَتْهَا، فَلَمْ تَطْعَمْهَا وَلَمْ تَدْعُهَا تَأْكُلْ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ». [راجع: ۲۳۶۵. أخرجه مسلم: ۲۲۴۲].

قَالَ: وَحَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنِ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلُهُ. [أخرجه مسلم: ۲۲۴۳].

۳۳۱۹ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ أَبِي الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأَخْرَجَ مِنْ تَحْتِهَا، ثُمَّ أَمَرَ بِبَيْتِهَا فَأَحْرَقَ بِالنَّارِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: فَهَلَا نَمْلَةٌ وَاحِدَةٌ». [راجع: ۳۰۱۹. أخرجه مسلم: ۲۲۴۱].

۱۷- باب: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ

فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ،

فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَفِي الْأُخْرَى شِفَاءٌ.

باب ۱۷: اگر مگس در ظرف آشامیدنی هر یک

از شما

بیفتد، باید آن را در ظرف غوطه دهد؛ زیرا

یک بال آن مرض و بال دیگر شفا است.

۳۳۲۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است

که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مگسی در

ظرف آشامیدنی هر یک از شما بیفتد، آن را در

ظرف غوطه دهد و سپس بیرون اندازد؛ زیرا در

یک بال آن مرض و در بال دیگر شفا است.

۳۳۲۰- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ

قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ بْنُ حُنَيْنٍ

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «إِذَا

وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ

فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَالْأُخْرَى شِفَاءٌ». [انظر: ۵۷۸۲.]

۳۳۲۱ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که

رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زنی زناکار

آمرزیده شد. وی بر سگی گذشت که بر سر

چاه از فرط تشنگی زبانش برآمده بود. گفت:

تشنگی آن را می کشد. وی کفش خود را بیرون

آورد و آن را با روی سری خود بست و در آن

برای سگ از چاه آب کشید. و با این عمل خود

آمرزیده شد.

۳۳۲۱- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ

الْأَزْرَقِيُّ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَابْنِ سِيرِينَ، عَنِ

أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ

مُؤَمَّسَةٍ، مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رُكْبِي يَلْهَثُ، قَالَ:

كَأَذَى يَمْتَلِئُهُ الْعَطَشُ، فَتَزَعَتْ حُفَّهَا، فَأَوْقَعَتْهُ بِخِمَارِهَا،

فَتَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَعَفِرَ لَهَا بِذَلِكَ». [انظر: ۳۴۶۷.]

أخرجه مسلم: ۲۲۴۵.]

۳۳۲۲ - از ابوطلحه (رضی الله عنه) روایت است

که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فرشتگان در

خانه ای داخل نمی شوند که در آن سگ و

صورت باشد».

۳۳۲۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ:

حَفِظْتُهُ مِنَ الزُّهْرِيِّ كَمَا أَنَّكَ هَاهُنَا: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ،

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، عَنِ

النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا

صُورَةٌ». [راجع: ۳۳۲۵. أخرجه مسلم: ۲۱۰۶.]

۳۳۲۳ - از نافع روایت است که عبدالله بن

عمر (رضی الله عنه) گفته: همانا رسول خدا (صلی الله علیه

وسلم) به کشتن سگان امر کرده است!

۳۳۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ

نَافِعٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ

اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَمَرَ بِقَتْلِ الْكِلَابِ. [أخرجه مسلم: ۱۵۷۰.]

۳۳۲۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است

که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی

که سگ نگه می دارد، از عمل حسنه اش روزانه

۳۳۲۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنِ

يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه حَدَّثَهُ

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا يَنْقُصُ مِنْ

۱- یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر این باور بودند که مراد از آن، کشتن سگ دیوانه است. فقها در مورد قتل سگان اختلاف دارند.

عَمَلَهُ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ، إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ كَلْبَ مَاشِيَةٍ». [راجع: ۲۳۲۲. أخرجه مسلم: ۱۵۷۵].

یک قیراط می‌کاهد، به جز سگی که برای
محافظهٔ کشاورزی یا محافظهٔ مواشی نگهداری
می‌شود.

۳۳۲۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ، سَمِعَ سُفْيَانَ بْنَ أَبِي زُهَيْرٍ الشُّنْتِيَّ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ اقْتَنَى كَلْبًا، لَا يُغْنِي عَنْهُ زَرْعًا وَلَا صَرْعًا، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ كُلِّ يَوْمٍ قِيرَاطٌ». فَقَالَ السَّائِبُ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّ هَذِهِ الْقِبْلَةِ. [راجع: ۲۳۲۳. أخرجه مسلم: ۱۵۷۶].

۳۳۲۵ - از سفیان بن ابی زهیر الشنتی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که سگ نگه می‌دارد و از آن برای زراعت و مواشی استفاده نمی‌شود، هر روز از عمل وی یک قیراط می‌کاهد.

سائب به سفیان گفت: آیا تو این حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ای؟ وی گفت: آری، سوگند به پروردگار این قبله.

